

## سوره بقره

تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه ۳

آیه ۱۸۸

آیه و ترجمه

و لا تاكلوا اموالكم بينكم بالباطل و تدلوا بها الى الحكام لتاكلوا فريقا من اموال الناس بالاثم و انتم تعلمون

ترجمه :

۱۸۸ - و اموال یکدیگر را به باطل (و ناحق) در میان خود نخورید! و برای خوردن بخشی از اموال مردم به گناه، (قسمتی از) آن را (به عنوان رشوه) به قضات ندهید، در حالی که می دانید (این کار، گناه است)!

تفسیر :

### خطوط اصلی اقتصاد اسلامی

این آیه اشاره به یک اصل کلی و مهم اسلامی می کند که در تمام مسائل اقتصادی حاکم است، و به یک معنی می شود تمام ابواب فقه اسلامی را در بخش اقتصاد، زیر پوشش آن قرار داد، و به همین دلیل فقهای بزرگ مادر بخشهای زیادی از فقه اسلامی به این آیه تمسک می جویند، می فرماید: اموال یکدیگر را در میان خود به باطل و ناحق نخورید (و لا تاكلوا اموالكم بينكم بالباطل).

در اینکه منظور از «باطل» در اینجا چیست، تفسیرهای مختلفی ذکر کرده اند، بعضی آن را به معنی اموالی که از روی غصب و ظلم به دست می آید دانسته اند.

و بعضی اشاره به اموالی که از طریق قمار و مانند آن فراهم می گردد.

و بعضی آن را اشاره به اموالی می دانند که از طریق سوگند دروغ (و انواع پرونده سازیهای دروغین به دست می آید).

ولی ظاهر این است که مفهوم آیه عمومیت دارد و همه این مسائل و غیر اینها را شامل می شود، زیرا «باطل» که به معنی زایل و از بین رفته است، همه را در بر می گیرد، و اگر در بعضی از روایات، از امام باقر علیه السلام تفسیر به

«سوگند دروغ»، و در روایتی از امام صادق علیه السلام تفسیر به «قمار» شده است، در واقع از قبیل بیان

---

#### تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه ۴

مصادقهای روشن است. بنابراین هر گونه تصرف در اموال دیگران از غیر طریق صحیح و به ناحق مشمول این نهی الهی است. تمام معاملاتی که هدف صحیحی را تعقیب نمی کند و پایه و اساس عقلائی ندارد مشمول این آیه است. همین معنی در سوره نساء آیه ۲۹ با توضیح بیشتری خطاب به مؤمنان آمده است، می فرماید: یا ایها الذین آمنوا لا تاكلوا اموالکم بینکم بالباطل الا ان تكون تجارة عن تراض منکم: «ای کسانی که ایمان آورده اید! اموال یکدیگر را به باطل و از طرق نامشروع نخورید مگر اینکه تجارتی باشد که با رضایت شما انجام گیرد. استثناء تجارت، توام با تراضی، در واقع بیان یک مصداق روشن از طرق مشروع و حلال است، و هبه و میراث و هدیه، وصیت و مانند آن رانفی نمی کند، زیرا آنها نیز از طرق مشروع عقلائی است. جالب اینکه بعضی از مفسران گفته اند: قرار گرفتن آیه مورد بحث بعد از آیات روزه (آیات ۱۸۲ - ۱۸۷) نشانه یک نوع همبستگی در میان این دو است، در آنجا نهی از خوردن و آشامیدن به خاطر انجام یک عبادت الهی می کند، و در اینجا نهی از خوردن اموال مردم به ناحق که این هم نوع دیگری از روزه و ریاضت نفوس است، و در واقع هر دو شاخه هائی از تقوا محسوب می شود، همان تقوایی که به عنوان هدف نهایی روزه معرفی شده است. ذکر این نکته نیز لازم است که تعبیر به «اکل» (خوردن) معنی وسیع و گسترده ای دارد که هر گونه تصرفی را شامل می شود، و در واقع این تعبیر کنایه ای است از انواع تصرفات، و «اکل» یک مصداق روشن آن است. سپس در ذیل آیه، انگشت روی یک نمونه بارز «اکل مال به باطل» (خوردن

---

#### تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه ۵

اموال مردم به ناحق) گذاشته که بعضی از مردم، آن را حق خود می شمردند به گمان این که به حکم قاضی، آن را به چنگ آورده اند، می فرماید: «برای

خوردن قسمتی از اموال مردم به گناه، بخشی از آن را به قضات ندهید در حالی که می دانید» (و تدلوا بها الى الحکام لتاكلوا فريقا من اموال الناس بالاثم و انتم تعلمون).

«تدلوا» از ماده «ادل» در اصل به معنی فرستادن دلو در چاه برای بیرون آوردن آب است و این تعبیر زیبایی است که در مواقعی که انسان تسبیب اسبابی می کند که به منظور خاصی نایل گردد به کار می رود. در تفسیر این جمله دو احتمال وجود دارد:

نخست اینکه: منظور آن است که بخشی از مال را به صورت هدیه یارشوه (و هر دو در اینجا یکی است) به قضات دهند که بقیه را تملک کنند، قرآن می گوید: گر چه ظاهرا در اینجا به حکم قاضی مال را به چنگ آورده اید، ولی این اکل مال به باطل است و گناه.

دوم اینکه: منظور آن است که مسائل مالی را برای سوء استفاده به نزد حکام نبرید، مثل اینکه امانتی، یا اموال یتیم بدون شاهد نزد انسان باشد و هنگامی که طرف مطالبه می کند، او را به نزد قاضی ببرند، و چون دلیل و شاهی ندارد، اموالش را به حکم قاضی تملک کند، این کار نیز گناه است و اکل مال به باطل. مانعی ندارد که آیه مفهوم گستردهای داشته باشد که هر دو در جمله لاتدلوا جمع باشد، هر چند هر یک از مفسران در اینجا احتمالی را پذیرفته اند.

جالب اینکه در حدیثی از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) می خوانیم که فرمود: انما انا بشر و انما یاتینی الخصم فلعل بعضکم ان یكون الحن بحجته من بعض فاقضی له فمن قضیت له بحق مسلم، فانما هی قطعة من نار فلیحملها او لیذرها.

«من بشری مثل شما هستم (و مامورم طبق ظاهر میان شما داوری کنم) گاه

---

#### تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه ۶

نزاعی نزد من طرح می شود، و شاید بعضی در اقامه دلیل از دیگری نیرومندتر باشد و من به مقتضای ظاهر دلیلش به سود او قضاوت می کنم اما بدانید چنانکه من حق کسی را (بر حسب ظاهر) برای دیگری قضاوت کنم (و در واقع مال او نباشد فکر نکنید چون پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) به نفع او حکومت کرده، برای او حلال است) آن قطعه ای از آتش است، اگر آتش را می خواهد، آن را بپذیرد، و گر نه آن را رها سازد

نکته :

### رشوه خواری بلای بزرگ جامعه‌ها!

یکی از بلاهای بزرگی که از قدیم‌ترین زمانها دامنگیر بشر شده و امروز باشدت بیشتر ادامه دارد، بلای رشوه‌خواری است که یکی از بزرگترین موانع اجرای عدالت اجتماعی بوده و هست و سبب می‌شود قوانین که قاعدتا باید حافظ منافع طبقات ضعیف باشد به سود مظالم طبقات نیرومند که باید قانون آنها را محدود کند به کار بیفتد.

زیرا زورمندان و اقویا، همواره قادرند که با نیروی خود، از منافع خویش دفاع کنند، و این ضعفا هستند که باید منافع و حقوق آنها در پناه قانون حفظ شود، بدیهی است اگر باب رشوه گشوده شود قوانین درست نتیجه معکوس خواهد داد، زیرا اقویا هستند که قدرت بر پرداختن رشوه دارند و در نتیجه قوانین بازیچه تازهای در دست آنها برای ادامه ظلم و ستم و تجاوز به حقوق ضعفا خواهد شد.

به همین دلیل در هر اجتماعی، رشوه نفوذ کند، شیرازه زندگی آنها از هم می‌پاشد و ظلم و فساد و بیعدالتی و تبعیض در همه سازمانهای آنها نفوذ می‌کند و از قانون عدالت جز نامی باقی نخواهد ماند لذا در اسلام مساله رشوه‌خواری با

---

#### تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه ۷

شدت هر چه تمامتر مورد تقبیح قرار گرفته و محکوم شده است و یکی از گناهان کبیره محسوب می‌شود.

ولی قابل توجه این است که زشتی رشوه سبب می‌شود که این هدف‌شوم در لابلای عبارات و عناوین فریبنده دیگر انجام گیرد و رشوه‌خوار و رشوه‌دهنده از نامهایی مانند هدیه، تعارف، حق و حساب، حق الزحمه و انعام استفاده کنند ولی روشن است این تغییر نامها به هیچ‌وجه تغییری در ماهیت آن نمی‌دهد و در هر صورت پولی که از این طریق گرفته می‌شود حرام و نامشروع است.

در نهج البلاغه در داستان هدیه آوردن اشعث بن قیس می‌خوانیم که او برای پیروزی بر طرف دعوای خود در محکمه عدل علی (علیه السلام) متوسل به رشوه شد و شبانه ظرفی پر از حلوی لذیذ به در خانه علی (علیه السلام) آورد و نام آن را هدیه گذاشت علی (علیه السلام) برآشت و فرمود: «هبلتک الهبول عن دین الله اتیتنی لتخدعنی؟... والله لو اعطیت الاقالیم السبعة بما

تحت افلاكها على ان اعصى الله في نملة اسلبها جلب شعيرة ما فعلته و ان دنياكم عندى لاهون من ورقة في فم جرادة تقضمها ما لعلی و لنعیم یفنی و لذة لاتبقى.»

«سوگواران بر عزایت اشک بریزند، آیا با این عنوان آمده‌ای که مرافریب دهی و از آیین حق باز داری؟... به خدا سوگند اگر هفت اقلیم را با آنچه در زیر آسمانهای آنها است به من دهند که پوست جوی را از دهان مورچه‌ای به ظلم بگیرم هرگز نخواهم کرد، دنیای شما از برگ جویده‌ای در دهان ملخ برای من کم ارزشتر است علی را با نعمتهای فانی ولذتهای زودگذر چه کار؟...»

اسلام رشوه را در هر شکل و قیافه‌ای محکوم کرده است، در تاریخ‌زندگی پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) می‌خوانیم که: به او خبردادند یکی از فرماندارانش رشوه‌ای در شکل هدیه پذیرفته، حضرت برآشفته و به او فرمود: کیف تاخذ ما لیس لك بحق؟!

#### تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه ۸

«چرا آنچه حق تو نیست می‌گیری او در پاسخ با معذرت خواهی گفت:

«لقد کانت هدیه یا رسول الله» آنچه گرفتم هدیه بود ای پیامبر خدا.

پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: «ارایت لو قعد احدکم فی داره و لم نوله عملا اکان الناس یهدونه شیئا؟»

اگر شما در خانه بنشینید و از طرف من فرماندار محلی نباشید آیا مردم به شما هدیه‌ای می‌دهند؟ سپس دستور داد هدیه را گرفتند و در بیت‌المال قرار دادند و وی را از کار برکنار کرد.

اسلام حتی برای اینکه قاضی گرفتار رشوه‌های مخفی و ناپیدا نشود، دستور می‌دهد قاضی نباید شخصا به بازار برود مبادا تخفیف قیمت‌ها بطور ناخود آگاه روی قاضی اثر بگذارد و در قضاوت جانبداری تخفیف‌دهنده را کند، چه خوب است مسلمانان از کتاب آسمانی خود الهام بگیرند و همه چیز خود را در پای بت رشوه‌خواری قربانی نکنند.

مساله رشوه در اسلام به قدری مهم است که امام صادق (علیه السلام) درباره آن می‌فرماید: «و اما الرشا فی الحکم فهو الکفر بالله العظیم»، اما رشوه در قضاوت، کفر به خداوند بزرگ است.

و در حدیث معروفی که از رسول خدا نقل شده چنین می‌خوانیم: «لعن الله الراشی و المرتشی و الماشی بینهما»، خداوند گیرنده و دهنده رشوه و آن

کس را که واسطه میان آن دو است از رحمت خود دورگرداند.

تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه ۹

آیه ۱۸۹

آیه و ترجمه

یسئلونک عن الاهلة قل هی موقیت للناس و الحج و لیس البر بان تاتوا البیوت  
من ظهورها و لکن البر من اتقی و اتوا البیوت من ابوبها واتقوا الله لعلکم  
تفلحون ۱۸۹

ترجمه :

۱۸۹ - درباره «هلالهای ماه» از تو سؤال می کنند، بگو: «آنها، بیان اوقات  
(و تقویم طبیعی) برای (نظام زندگی) مردم و (تعیین وقت) حج است.» و  
(آن چنان که در جاهلیت مرسوم بود که به هنگام حج، که جامه احرام  
می پوشیدند، از در خانه وارد نمی شدند، و از نقب پشت خانه وارد می شدند،  
نکنید!) کار نیک، آن نیست که از پشت خانه ها وارد شوید، بلکه نیکی این است  
که پرهیزگار باشید! و از در خانه ها وارد شوید و تقوا پیشه کنید، تا رستگار  
گردید!

شان نزول :

در حدیثی می خوانیم که معاذ بن جبل خدمت پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و  
آله و سلم) رسید و گفت بسیار از ما سؤال می کنند که این ماه چیست؟  
و چه فایده دارد (چرا ماه تدریجا به صورت بدر کامل درمی آید و باز به حالت  
اول بر می گردد) خداوند آیه فوق را نازل فرمود و به آنان پاسخ گفت.  
در روایت دیگری آمده است که جمعی از یهود از رسول خدا (صلی الله علیه و  
آله و سلم) پرسیدند هلال ماه برای چیست؟ و چه فایده دارد آیه فوق نازل شد  
و فواید مادی و معنوی آن را در نظام زندگی انسانها بیان کرد.

تفسیر :

تقویم طبیعی

همانطور که در شان نزول آمده است گروهی در مورد هلال ماه از  
پیغمبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) پرسشهایی داشتند و از علت  
ونتایجی که این موضوع در بر دارد

تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه ۱۰

جویا می‌شدند که قرآن سؤال آنها را به این صورت منعکس کرده‌است.  
 «درباره هلالهای ماه از تو سؤال می‌کنند» (یسئلونک عن الاهله).  
 «اهله» جمع «هلال» به معنی ماه در شب اول و دوم است و بعضی گفته‌اند در سه شب نخستین «هلال» نام دارد و بعداً به آن «قمر» می‌گویند و بعضی بیش از آن را هلال نامیده‌اند.  
 مرحوم «طبرسی» در «مجمع البیان» و بعضی دیگر از مفسران بزرگ معتقدند که این واژه در اصل از استهلال صبی یعنی گریه کودک در آغاز تولد گرفته شده سپس برای آغاز ماه به کار رفته و نیز در آنجا که حاجیان صدای خود را به لبیک بلند می‌کنند (اهل القوم بالحج) گفته می‌شود.  
 ولی از کلمات راغب در مفردات عکس این استفاده می‌شود که اصل این واژه را همان هلال ماه می‌داند که «استهلال صبی» (گریه کردن کودک) از آن گرفته شده است.  
 بر هر حال از جمله «یسئلونک» که به صورت فعل مضارع به کار رفته معلوم می‌شود این سؤال کرارا از رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) شده است.  
 سپس می‌فرماید: «بگو اینها بیان اوقات (طبیعی) برای مردم و حج است» (قل هی مواقیت للناس و الحج).  
 هم در زندگی روزانه از آن استفاده می‌کنند و هم در عبادتهایی که وقت معینی در سال دارد در حقیقت ماه یک تقویم طبیعی برای افراد بشر محسوب می‌شود که مردم اعم از باسواد و بیسواد و در هر نقطه‌ای از جهان باشند می‌توانند از این تقویم طبیعی استفاده کنند نه تنها آغاز و وسط و آخر ماه را می‌توان با آن شناخت بلکه با دقت شبهای ماه را نیز می‌توان تشخیص داد و بدیهی است نظام زندگی اجتماعی بشر بدون تقویم یعنی یک وسیله دقیق و عمومی برای تعیین تاریخ امکانپذیر نیست به همین دلیل خداوند بزرگ برای نظام زندگی این تقویم جهانی را در اختیار

همگان قرار داده است.  
 اصولاً یکی از امتیازات قوانین اسلام این است که دستورات آن بر طبق مقیاسهای طبیعی قرار داده شده است زیرا مقیاسهای طبیعی وسیله‌ای است که در اختیار همگان قرار دارد و گذشت زمان اثری بر

آن نمی‌گذارد.

اما به عکس مقیاسهای غیر طبیعی در اختیار همه نیست حتی در عصر ما هنوز همه مردم نتوانسته‌اند از مقیاسهای جهانی استفاده کنند.

لذا می‌بینیم اسلام مقیاس را گاهی وجب، گاهی گام و گاهی بند انگشتان و گاهی طول قامت و در مورد تعیین وقت، غروب آفتاب و طلوع فجر و گذشتن خورشید از نصف النهار و رؤیت ماه قرار داده است.

و از این جا امتیاز ماههای قمری بر شمسی روشن می‌شود گرچه هر دوازده حرکت کواکب آسمان گرفته شده ولی ماههای قمری برای همه قابل مشاهده است در حالی که ماههای شمسی را فقط منجمان با وسایلی که دارند تشخیص می‌دهند که مثلاً در این ماه خورشید در مقابل کدام یک از صورتهای فلکی و کدام برج آسمانی است.

در این جا این سؤال مطرح است که آیا پرسش کنندگان از هلال ماه هدفشان سؤال از فایده این تغییرات بوده یا سؤال از چگونگی پیدایش هلال و دیگر گونیهای هلال تا بدر کامل، بعضی از مفسران احتمال اول را پذیرفته‌اند و بعضی احتمال دوم را، و افزوده‌اند چون سؤال از علل پیدایش آن فایده‌ای برای آنان در بر نداشته و شاید فهم جواب آن برای بسیاری مشکل بوده قرآن به بیان نتایج آن پرداخته تا به مردم بیاموزد همه جا به دنبال نتیجه‌ها بروند. سپس در ذیل آیه به تناسب سخنی که از حج و تعیین موسم به وسیله هلال ماه در آغاز آیه آمده به یکی از عادات و رسوم خرافی جاهلیت در مورد حج اشاره نموده و مردم را از آن نهی می‌کند، می‌فرماید: «کارنیک آن نیست که از پشت خانه‌ها

---

#### تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه ۱۲

وارد شوید بلکه نیکی آن است که تقوا پیشه کنید و از در خانه‌ها وارد شوید و از خدا بپرهیزید تا رستگار شوید» (و لیس البر بان تاتوا البیوت من ظهورها و لکن البر من اتقی و اتوا البیوت من ابوابها و اتقوا الله لعلکم تفلحون).

بسیاری از مفسران گفته‌اند در زمان جاهلیت هنگامی که لباس احرام به تن می‌کردند از راه معمولی و در خانه، به خانه خود وارد نمی‌شدند و معتقد بودند این کار برای محرم ممنوع است به همین دلیل در پشت خانه نقبی می‌زدند و هنگام احرام فقط از آن وارد می‌شدند، آنها معتقد بودند که این عمل یک کار نیک است چون ترک عادت است و احرام که مجموعه‌ای از ترک عادات است

باید با این ترک عادت تکمیل شود.

و بعضی گفته‌اند این کار به خاطر آن بود که در حال احرام زیر سقف‌نروند زیرا گذشتن از سوراخ دیوار در مقایسه با گذشتن از در برای این منظور بهتر بود ولی قرآن صریحا می‌گوید نیکی در تقوا است نه در عادات و رسوم خرافی و بلافاصله دستور می‌دهد حتما از همان طریق عادی به خانه‌ها وارد شوید.

این آیه معنی وسیع‌تر و عمومی‌تری نیز دارد و آن اینکه برای اقدام در هر کار خواه دینی باشد یا غیر دینی باید از طریق صحیح وارد شوید نه از طرق انحرافی و وارونه چنانکه جابر همین معنی را از قول امام باقر (علیه السلام) نقل کرده است.

و از اینجا می‌توان پیوند دیگری میان آغاز و پایان آیه پیدا کرد و آن اینکه هر کار باید از طریق صحیح آن باشد و عبادتی همچون حج نیز باید در وقت مقرر که با هلال ماه تعیین می‌شود انجام گیرد.

تفسیر سوم برای آیه ذکر شده است و آن اینکه برای یافتن نیکی‌ها باید به سراغ اهلش رفت و از غیر اهل طلب نکرد ولی این تفسیر را می‌توان در تفسیر دوم

#### تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه ۱۳

درج کرد در روایات اهل بیت از امام باقر (علیه السلام) نقل شده: آل محمد ابواب الله و سبله و الدعاة الى الجنة و القادة اليها و الادلاء عليها الى يوم القيامة، «خاندان پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) درهای الهی و طرق وصول به او و دعوت کنندگان به سوی بهشت و راهنمایان و دلیلان آن می‌باشند تا روز قیامت.»

این حدیث می‌تواند اشاره‌ای به یکی از مصداقهای مفهوم کلی آیه باشد زیرا می‌گوید در تمام امور مذهبی خویش از طریق اصلی یعنی اهل بیت پیامبر که طبق حدیث ثقلین قرین قرآنند وارد شوید و برنامه‌های خود را از آنها بگیرید چرا که وحی الهی در خانه آنان نازل شده و آنها پرورش‌یافتگان مکتب قرآنند.

جمله «لیس البر...» ممکن است اشاره به نکته لطیف دیگری نیز باشد که سؤال شما از اهله ماه به جای سؤال از معارف دینی همانند عمل کسی است که راه اصلی خانه را گذاشته و از سوراخی که پشت دیوار خانه زده وارد می‌شود چه کار نازیبائی.

ضمناً توجه به این نکته نیز لازم است که می‌فرماید: «لكن البر من اتقى»

(بلکه نیکی این است که تقوا پیشه کنید) زیرا وجود پرهیزگاران سرچشمه جوشان نیکی هاست به گونه‌ای که گوئی خود آنها عین نیکی هستند.

### نکته‌ها

#### ۱- سؤالات مختلف از شخص پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم)

در پانزده مورد از آیات قرآن جمله یسئلونک آمده که نشان می‌دهد مردم کرارا سؤالات مختلفی در مسائل گوناگون از پیغمبر اکرم داشتند و جالب اینکه پیامبر نه تنها از این سؤالات ناراحت نمی‌شد بلکه با آغوش باز از آن استقبال می‌کرد

---

#### تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه ۱۴

و از طریق آیات قرآنی به آنها پاسخ می‌داد. اصولاً سؤال کردن یکی از حقوق مردم در برابر رهبران است حتی این حق را به دشمنان نیز باید داد که سؤالات خود را به طور معقول طرح کنند، سؤال کلید حل مشکلات است، سؤال دریچه علوم است، سؤال وسیله انتقال دانش‌هاست. اصولاً طرح سؤالات مختلف در هر جامعه نشانه جنب و جوش افکار و بیداری اندیشه‌هاست و وجود این همه سؤال در عصر پیامبر نشانه تکان خوردن افکار مردم آن محیط در پرتو قرآن و اسلام است. از اینجا روشن می‌شود کسانی که با طرح سؤالات منطقی در جامعه مخالفت می‌کنند کارشان با روح تعلیمات اسلام ناسازگار است.

#### ۲- نظام زندگی

زندگی فردی و اجتماعی بدون یک نظم صحیح به سامان نمی‌رسد تقویم و نظام زندگی زندگی فردی و اجتماعی، هیچکدام بدون یک نظم صحیح به سامان نمی‌رسد، نظم در برنامه ریزی و نظم در مدیریت و اجرا، و یک نگاه به عالم آفرینش از منظومه‌های جهان بالا گرفته تا ساختمان بدن انسان و اعضای مختلف آن برای پی بردن به این اصل عمومی که حاکم بر کل آفرینش است کافی به نظر می‌رسد. بر همین اساس خداوند، اسباب این نظم را در اختیار انسان قرار داد و حرکات منظم کره زمین به دور خود و به دور خورشید، و همچنین گردش منظم ماه را وسیله‌ای برای نظام زمانبندی قرار داده، تا برنامه‌های زندگی اعم از مادی و معنوی، تحت نظام درآید. فکر کنید اگر نظم معین روز و شب و خورشید و ماه نبود و مقیاسی

برای سنجش زمان در دست نداشتیم چه آشفته‌گی در سراسر زندگی ما  
پیدامی‌شد و لذا خداوند از این معنی به صورت یکی از مواهب مهم خویش در  
آیه ۵ سوره یونس یاد کرده، می‌فرماید: هو الذی جعل الشمس ضیاء و القمر نورا  
و قدره منازل لتعلموا

---

تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه ۱۵

عدد السنین و الحساب ما خلق الله ذلک الا بالحق یفصل الایات لقوم یتعلمون.  
«او کسی است که خورشید را روشنائی، و ماه را نور قرار داد، و برای آن  
منزلگاههایی مقدر فرمود، تا عدد سالها و حساب را بدانید خداوند آن را جز به  
حق نیافرید، او آیات خود را برای گروهی که اهل دانش‌اند شرح می‌دهد.»  
شبهه همین معنی در آیه ۱۲ سوره اسراء در مورد نظام حاکم بر شب و روز آمده  
است.

بقره

انفرت

تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه ۱۶

آیه ۱۹۰ - ۱۹۳

آیه و ترجمه

و قتلوا فی سبیل الله الذین یقتلونکم و لا تعتدوا ان الله لا یحب المعتدین  
و اقتلوههم حیث ثقتموهم و اخرجوهم من حیث اخرجوکم و الفتنة اشد من  
القتل و لا تقتلوههم عند المسجد الحرام حتی یقتلوکم فیه فان قتلوکم  
فاقتلوههم کذلک جزاء الکفرین  
فان انتهوا فان الله غفور رحیم  
و قتلوههم حتی لا تكون فتنة و یكون الدین لله فان انتهوا فلا عدون الا علی  
الظلمین ۱۹۳

ترجمه :

۱۹۰ - و در راه خدا، با کسانی که با شما می‌جنگند، نبرد کنید! و از حد تجاوز  
نکنید، که خدا تعدی کنندگان را دوست نمی‌دارد!  
۱۹۱ - و آنها را (بتپرستانی که از هیچ گونه جنایتی ابا ندارند) هر کجا یافتید،  
به قتل برسانید! و از آنجا که شما را بیرون ساختند (مکه)، آنها را بیرون کنید و  
فتنه (و بت پرستی) از کشتار هم بدتر است! و با آنها، در نزد مسجد الحرام (در  
منطقه حرم)، جنگ نکنید! مگر اینکه در آن جا باشما بجنگند. پس اگر (در آن  
جا) با شما پیکار کردند، آنها را به قتل برسانید! چنین است جزای کافران!  
۱۹۲ - و اگر خودداری کردند، خداوند آمرزنده و مهربان است.  
۱۹۳ - و با آنها پیکار کنید! تا فتنه (و بت پرستی، و سلب آزادی از مردم)، باقی  
نماند، و دین، مخصوص خدا گردد. پس اگر (از روش نادرست خود) دست  
برداشتند، (مزاحم آنها نشوید!

تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه ۱۷

زیرا) تعدی جز بر ستمکاران روا نیست.

شان نزول :

بعضی از مفسران، دو شأن نزول برای نخستین آیه از این آیات نقل کرده‌است.

نخست اینکه این آیه اولین آیه‌ای بود که درباره جنگ با دشمنان اسلام نازل شد و پس از نزول این آیه پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) با آنها که از در پیکار در آمدند، پیکار کرد و نسبت به آنان که پیکار نداشتند خودداری میکرد، و این ادامه داشت تا دستور اقتلوا المشرکین که اجازه پیکار با همه مشرکان را میداد نازل گشت.

دوم شآن نزولی است که از ابن عباس نقل شده که این آیه در مورد صلح حدیبیه نازل گردید، و جریان چنین است که رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) با ۱۴۰۰ نفر از یاران خود، آماده عمره شدند، چون به سرزمین حدیبیه (محلّی است در نزدیکی مکه) رسیدند، مشرکان از ورود آنها به مکه و انجام مناسک عمره، ممانعت کردند، و پس از گفتگوی زیاد با پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) مصالحه کردند، که سال بعد برای انجام عمره به مکه بیایند و آنان مکه را سه روز برای او و مسلمانان خالی خواهند کرد تا طواف خانه خدا کنند.

سال بعد هنگامی که آماده رفتن به مکه شدند، از این خائف بودند که مشرکان به وعده خود وفا نکنند، و مانع شوند، و جنگی به وقوع پیوندد، و در صورت وقوع حادثه یا جنگ، پیامبر از مقاتله در ماه حرام ناراحت بود، که آیه فوق در این مورد نازل شد، و دستور داد که اگر دشمن نبرد را شروع کند شما هم در برابر او به مبارزه برخیزید.

---

#### تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه ۱۸

به نظر می‌رسد که شآن نزول اول مناسب آیه اول، و شآن نزول دوم مناسب آیات بعد است، ولی به هر حال مفهوم آیات دلالت دارد که همه با هم، یا با فاصله کمی نازل شده.

تفسیر :

#### فرمان جنگ با ستمکاران

در نخستین آیه، قرآن دستور مقاتله و مبارزه با کسانی که شمشیر به روی مسلمانان می‌کشند صادر کرده و به آنان اجازه داده است که برای خاموش ساختن دشمنان دست به اسلحه ببرند، و به تعبیر دیگر دوران صبر و شکیبایی مسلمانان تمام شده بود، و به قدر کافی قوت و قدرت پیدا کرده بودند که با شجاعت و صراحت، از خود و حقوق خویش دفاع کنند، می‌فرماید: «(با کسانی که با شما می‌جنگند در راه خدا پیکار کنید)» (و قاتلوا فی سبیل الله الذین

یقاتلونکم).

تعبیر به فی سبیل الله، هدف اصلی جنگهای اسلامی را روشن می‌سازد که جنگ در منطق اسلام هرگز به خاطر انتقامجویی یا جاه‌طلبی یا کشورگشایی یا بدست آوردن غنائم، و اشغال سرزمینهای دیگران نیست. اسلام همه اینها را محکوم می‌کند و می‌گوید: سلاح بدست گرفتن و به جهاد پرداختن فقط باید در راه خدا، و برای گسترش قوانین الهی و بسط توحید و عدالت و دفاع از حق، و ریشه کن ساختن ظلم و فساد و تباهی باشد. همین نکته است که جنگهای اسلامی را از تمام جنگهایی که در جهان روی می‌دهد جدا می‌سازد و نیز همین هدف، در تمام ابعاد جنگ اثر می‌گذارد و کمیت و کیفیت جنگ، نوع سلاح، چگونگی رفتار با اسیران، را به رنگ فی سبیل الله در می‌آورد.

«سبیل» به گفته «راغب» در «مفردات» در اصل به معنی راهی است که

---

#### تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه ۱۹

پیمودن آن آسان است، و بعضی آن را منحصر به معنی راه حق تفسیر کرده‌اند، ولی با توجه به اینکه این واژه در قرآن مجید، هم به راههای حق و هم به راههای باطل اطلاق شده، شاید منظورشان این باشد که از قرائن، حق بودن آن را استفاده کرده‌اند.

شک نیست که پیمودن راه خدا (سبیل الله) یا به تعبیر دیگر راه دین و آیین او، با تمام مشکلاتی که دارد، چون موافق روح و جان افراد با ایمان است، کاری است آسان و گوارا، به همین دلیل مؤمنان داوطلبانه و آشکارا، از آن استقبال می‌کنند، هر چند سرانجامش شهادت باشد.

جمله «الذین یقاتلونکم» نیز صراحت دارد که این دستور مخصوص مقابله با کسانی است که دست به اسلحه می‌برند، و تا دشمن به مقاتله و مبارزه بر نخیزد، مسلمانان نباید حمله کنند و چنانکه خواهیم دید، این اصل (جز در بعضی موارد استثنایی که خواهد آمد) همه جا محترم شمرده شده است.

جمعیه از مفسران، مفهوم «الذین یقاتلونکم» را در دایره خاصی محدود کرده‌اند، در حالی که آیه مفهوم گسترده‌ای دارد و تمام کسانی را که به نحوی از انحاء به پیکار بر می‌خیزند شامل می‌شود.

ضمناً از این آیه استفاده می‌شود که هرگز غیر نظامیان (مخصوصاً زنان

و کودکان) نباید مورد تهاجم واقع شوند، زیرا آنها به مقاتله برنخواسته‌اند، بنابراین مصونیت دارند.

سپس توصیه به رعایت عدالت، حتی در میدان جنگ و در برابر دشمنان کرده می‌فرماید: از حد تجاوز نکنید (و لا تعتدوا).

چرا که خداوند، تجاوزکاران را دوست نمی‌دارد (ان الله لا يحب المعتدين). آری هنگامی که جنگ برای خدا و در راه خدا باشد، هیچگونه تعدی و تجاوز، نباید در آن باشد، و درست به همین دلیل است که در جنگهای اسلامی - بر خلاف جنگهای عصر ما - رعایت اصول اخلاقی فراوانی توصیه شده است، مثلاً

### تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه ۲۰

افرادی که سلاح بر زمین بگذارند، و کسانی که توانایی جنگ را از دست داده‌اند، یا اصولاً قدرت بر جنگ ندارند، همچون مجروحان، پیرمردان، زنان و کودکان نباید مورد تعدی قرار گیرند، باغستانها و گیاهان وزراعتها را نباید از بین ببرند، و از مواد سمی برای زهرآلود کردن آبهای آشامیدنی دشمن (جنگ شیمیایی و میکروبی) نباید استفاده کنند.

علی (علیه السلام) - طبق آنچه در نهج البلاغه آمده - به لشکریانش، قبل از شروع جنگ صفین دستور جامعی در این زمینه داده که شاهدگویای بحث ما است:

لا تقاتلوهم حتی یدؤوکم فانکم بحمد الله علی حجة، و ترککم ایاهم حتی یدؤوکم حجة اخری لکم علیهم، فاذا کانت الهزيمة باذن الله فلا تقتلوا مدبراً و لا تصیبوا معوراً و لا تجهزوا علی جریح و لا تهیجوا النساء باذی و ان شتمن اعراضکم و سببن امرائکم.

«با آنها نجنگید تا جنگ را آغاز کنند، چه اینکه شما بحمد الله (برای حقانیت خود) دارای حجت و دلیل هستید، و وا گذاشتن آنها تا نبرد را آغاز کنند، حجت دیگری است به سود شما و بر زیان آنان، آنگاه که به اذن خدا آنان را شکست دادید، فراریان را نکشید، و بر ناتوانان ضربه نزنید و مجروحان را به قتل نرسانید، و با اذیت و آزار، زنان را به هیجان نیاورید، هر چند به شما دشنام دهند، و به سران آنان ناسزا گویند».

این نکته نیز لازم به یادآوری است که بعضی از مفسران، طبق پاره‌ای از روایات، این آیه را ناسخ آیه‌ای که منع از پیکار می‌کند دانسته‌اند مانند کفوا ای‌دیکم: «دست به پیکار نزنید»، و بعضی آن را منسوخ به آیه وقاتلوا

همه مشركان پيكار كنيد» شمرده‌اند، ولي حق اين است كه اين آيه نه ناسخ است و نه منسوخ، زيرا ممنوع بودن جنگ با كفار متجاوز، زمانی بود كه مسلمانان از توان كافي برخوردار نبودند و با تغيير شرايط موظف شدند از خود دفاع كنند، و نيز مساله پيكار با مشركان در واقع يك استثناء نسبت به آيه محسوب می‌شود، بنابراین تغيير حكم به خاطر تغيير شرايط نه نسخ است و نه استثناء، ولي قرائن نشان می‌دهد كه در روایات و همچنین كلمات پیشینیان نسخ مفهومی غیر از مفهوم امروز داشته به طوری كه معنی گسترده آن شامل این گونه امور نیز می‌شده است.

در آیه بعد كه تكمیلی است بر دستور آیه قبل با صراحت بیشتری، سخن می‌گوید، می‌فرماید: آنها (همان مشركانی كه از هیچ گونه ضربه زدن به مسلمین خودداری نمی‌کردند) را هر كجا بیابید به قتل برسانید و از آنجا كه شما را بیرون ساختند (مكه) آنها را بیرون كنید چرا كه این يك دفاع عادلانه و مقابله به مثل منطقی است (و اقلوهم حیث ثقتموهم و اخرجوهم من حیث اخرجوكم).

سپس می‌افزاید: فتنه از كشتار هم بدتر است (و الفتنة اشد من القتل). در اینکه «فتنه» چیست، مفسران و ارباب لغت، درباره آن بحثهایی دارند، این واژه در اصل از «فتن» (بر وزن متن) گرفته شده كه به گفته «راغب» در «مفردات» به معنی قرار دادن طلا در آتش، برای ظاهر شدن میزان خوبی آن از بدی است و به گفته بعضی گذاشتن طلا در آتش برای خالص شدن از ناخالصیهاست واژه فتنه و مشتقات آن در قرآن مجید، دهها بار ذكر شده و در معانی مختلفی به كار رفته است. گاه به معنی آزمایش و امتحان است، مانند احسب الناس ان يتركوا ان يقولوا آمنا و هم لا يفتنون: «مردم گمان می‌كنند، همین كه گفتند ایمان آوردیم، رها

می‌شوند و آزمایش نخواهند شد. و گاه به معنی فریب دادن، چنانكه می‌فرماید: يا بني آدم لا يفتنكم الشيطان:

«ای فرزندان آدم، شیطان شما را نفریبد».

و گاه به معنی بلا و عذاب آمده مانند: یوم هم علی النار یفتنون ذوقوا فتنتکم: «آن روز که آنها بر آتش، عذاب می شوند و به آنها گفته می شود بچشید عذاب خود را».

و گاه به معنی گمراهی آمده، مانند و من یرد الله فتنته فلن تملک له من الله شیئاً: «کسی که خدا گمراهی او را بخواهد (و از او سلب توفیق کند) هیچ قدرتی برای نجات او، در برابر خداوند نخواهی داشت».

و گاه به معنی شرک و بت پرستی یا سد راه ایمان آورندگان، آمده مانند آیه مورد بحث، و بعضی آیات بعد از آن که می فرماید: و قاتلوهم حتی لا تکن فتنه و یکون الدین لله: «با آنها پیکار کنید تا شرک از میان برود، و دین مخصوص خدای یگانه باشد».

ولی ظاهر این است که تمام این معانی به همان ریشه اصلی که در معنی فتنه گفته شد باز می گردد (همانگونه که غالب الفاظ مشترک چنین حالی را دارند) زیرا با توجه به اینکه معنی اصلی قرار دادن طلا در زیر فشار آتش برای خالص سازی، یا جدا کردن سره از ناسره است، در هر مورد که نوعی فشار و شدت وجود داشته باشد این واژه به کار می رود، مانند امتحان که معمولاً با فشار و مشکلات همراه است، و عذاب که نوع دیگری از شدت و فشار است، و فریب و نیرنگ که تحت فشارها انجام می گیرد و همچنین شرک یا ایجاد مانع در راه هدایت خلق که هر کدام

---

#### تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه ۲۳

متضمن نوعی فشار و شدت است.

کوتاه سخن اینکه: آیین بت پرستی و فسادهای گوناگون فردی و اجتماعی مولود آن، در سرزمین مکه رایج شده بود، و حرم امن خدا را آلوده کرده بود، و فساد آن از قتل و کشتار هم بیشتر بود، آیه مورد بحث می گوید به خاطر ترس از خونریزی، دست از پیکار با بت پرستی بردارید که بت پرستی از قتل، بدتر است.

این احتمال نیز از سوی بعضی از مفسران داده شده که منظور از «فتنه» در اینجا همان فساد اجتماعی باشد، از جمله تبعید کردن مؤمنان از وطن مءلوفشان که این امور گاه از کشتن هم دردناک تر است، یا سبب قتل و کشتارها در اجتماع می شود، در آیه ۷۳ سوره انفال چنین می خوانیم: الا تفعلوه

تكن فتنه فى الارض و فساد كبير: «اگر این دستور را (قطع رابطه با کفار) انجام ندهید، فتنه و فساد عظیمی در زمین روی می دهد (در این آیه فتنه و فساد در کنار هم قرار گرفته).

سپس به مساله دیگری در همین رابطه اشاره کرده، می فرماید: مسلمانان باید احترام مسجد الحرام را نگهدارند، و این حرم امن الهی باید همیشه محترم شمرده شود و لذا «با آنها (مشرکان) نزد مسجد الحرام پیکار نکنید، مگر آنکه آنها در آنجا با شما بجنگند» (و لا تقاتلوهم عند المسجد الحرام حتى یقاتلوکم فیه).

«ولی اگر آنها با شما در آنجا جنگ کردند، آنها را به قتل برسانید، چنین است جزای کافران» (فان قاتلوکم فاقتلوهم کذلک جزاء الکافرین). چرا که وقتی آنها حرمت این حرم امن را بشکنند دیگر سکوت در برابر آنان جایز نیست و باید پاسخ محکم به آنان گفته شود تا از قداست و احترام حرم امن خدا، هرگز سوء استفاده نکنند.

---

#### تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه ۲۴

ولی از آنجا که اسلام همیشه نیش و نوش و انذار و بشارت را با هم می آمیزد تا معجون سالم تربیتی برای گنهکاران فراهم کند در آیه بعد راه بازگشت را به روی آنها گشوده و می فرماید: اگر دست از جنگ بردارند و خودداری کنند، خداوند آمرزنده و مهربان است (فان انتهوا فان الله غفور رحیم). آری اگر از شرک دست بردارند، و آتش فتنه و فساد را خاموش کنند، آنها برادران مسلمان شما خواهند بود، و حتی چنانکه در دستورات دیگر آمده است از مجازات و غرامتهائی که برای مجرمان است در مورد آنان صرف نظر می شود.

بعضی جمله «فان انتهوا» (اگر خودداری کنند) را به معنی خودداری از شرک و کفر تفسیر کرده اند (چنانکه در بالا گفتیم). و بعضی به معنی خودداری از جنگ در مسجد الحرام یا اطراف آن دانسته اند. جمع میان هر دو معنی نیز ممکن است. در آیه بعد به هدف جهاد در اسلام اشاره کرده، می فرماید: با آنها پیکار کنید تا فتنه از میان برود (و قاتلوهم حتى لا تكون فتنه). «و دین مخصوص خدا باشد» (و یكون الدین لله). سپس اضافه می کند: «اگر آنها (از اعتقاد در اعمال نادرست خود) دست

بردارند (مزاحم آنان نشوید زیرا) تعدی جز به ستمکاران روا نیست» (فان انتهوا فلا عدوان الا علی الظالمین).  
در ظاهر، سه هدف برای جهاد در این آیه ذکر شده، از میان بردن فتنه‌ها، و محو شرک و بت پرستی، و جلوگیری از ظلم و ستم.  
این احتمال وجود دارد که منظور از فتنه همان شرک بوده باشد، بنابراین هدف اول و دوم در هم ادغام می‌شود، و نیز این احتمال وجود دارد که منظور از ظلم در اینجا نیز همان شرک باشد چنانکه در آیه ۱۳ سوره لقمان می‌خوانیم: ان

#### تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه ۲۵

الشرک لظلم عظیم: «شرک ظلم بزرگی است».  
به این ترتیب، هر سه هدف، به یک هدف باز می‌گردد، و آن مبارزه با شرک و بت پرستی که سرچشمه انواع فتنه‌ها و مظالم و ستمهاست.  
بعضی نیز ظلم را در این آیه به معنی آغازگر جنگ بودن دانسته‌اند، و یا آغازگر جنگ بودن، در حرم امن خدا.  
ولی احتمال اول که آیه سه هدف جداگانه را برای جنگ تعقیب کند قویتر به نظر می‌رسد، درست است که شرک یکی از مصادیق فتنه است ولی «فتنه» مفهومی گسترده‌تر از شرک دارد، و درست است که شرک یکی از مصادیق ظلم است، ولی «ظلم» مفهوم وسیع‌تری دارد، و اگر گاهی تفسیر به شرک شده بیان یک مصداق است.  
به این ترتیب جهاد اسلامی نه به خاطر فرمانروائی در زمین و کشورگشایی، و نه به منظور به چنگ آوردن غنائم و نه تهیه بازارهای فروش یا تملک منابع حیاتی کشورهای دیگر، یا برتری بخشیدن نژادی بر نژاد دیگر است.  
هدف یکی از سه چیز است: خاموش کردن آتش فتنه‌ها و آشوبها که سلب آزادی و امنیت از مردم می‌کند و همچنین محو آثار شرک و بت پرستی، و نیز مقابله با متجاوزان و ظالمان و دفاع در برابر آنان است

#### نکته‌ها

#### ۱ - مساله جهاد در اسلام

در بسیاری از مذاهب انحرافی، جهاد به هیچ وجه وجود ندارد و همه چیز بر محور توصیه‌ها و نصایح و اندرزها دور می‌زند، حتی بعضی هنگامی که می‌شنوند جهاد مسلحانه، یکی از ارکان برنامه‌های اسلامی است در تعجب فرو می‌روند که

مگر دین می‌تواند، توام با جنگ باشد. اما با توجه به اینکه همیشه افراد زورمند و خودکامه و فرعونها و نمرودها و قارونها که اهداف انبیاء را مزاحم خویش می‌دیدند در برابر آن ایستاده و جز به محو دین و آیین خدا راضی نبودند روشن می‌شود که دینداران راستین در عین تکیه بر عقل و منطق و اخلاق باید در مقابل این گردنکشان ظالم و ستمگر بایستند و راه خود را با مبارزه و در هم کوبیدن آنان به سوی جلو باز کنند، اصولاً جهاد یکی از نشانه‌های موجود زنده‌است و یک قانون عمومی در عالم حیات است، تمام موجودات زنده اعم از انسان و حیوان و گیاه، برای بقای خود، با عوامل نابودی خود در حال مبارزه‌اند - شرح بیشتر این سخن را در سوره نساء ذیل آیه ۹۵ و ۹۶ خواهید خواند.

به هر حال از افتخارات ما مسلمانان، آمیختن دین با مساله حکومت و داشتن دستور جهاد در برنامه‌های دینی است، منتها باید دید جهاد اسلامی چه اهدافی را تعقیب می‌کند آنچه ما را از دیگران جدا می‌سازد همین است.

## ۲- اهداف جهاد در اسلام

بعضی از غربزده‌ها اصرار دارند جهاد اسلامی را منحصر در جهاد دفاعی خلاصه کنند، و با هر زحمتی که هست تمام غزوات پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) و یا جنگهای بعد از آن حضرت را، در این راستا توجیه کنند، در حالی که نه دلیلی بر این مساله داریم و نه تمام غزوات رسول الله در این معنی خلاصه می‌شود بهتر این است به جای این استنباطهای نادرست به قرآن باز گردیم و اهداف جهاد را از قرآن بگیریم، اهدافی که همه منطقی و قابل عرضه کردن به دوست و دشمن است.

چنانکه در آیات بالا خواندیم جهاد در اسلام برای چند هدف مجاز شمرده

شده است.

## الف - جهاد برای خاموش کردن فتنه‌ها

و به تعبیر دیگر جهاد ابتدائی آزادی بخش. می‌دانیم خداوند دستورها و برنامه‌هایی برای سعادت و آزادی و تکامل و خوشبختی و آسایش انسانها طرح کرده است، و پیامبران خود را موظف ساخته

که این دستورها را به مردم ابلاغ کنند، حال اگر فرد یا جمعیتی ابلاغ این فرمانها را مزاحم منافع پست خود ببینند و سر راه دعوت انبیاء موانعی ایجاد نمایند آنها حق دارند نخست از طریق مسالمت آمیز و اگر ممکن نشد با توسل به زور این موانع را از سر راه دعوت خود بردارند و آزادی تبلیغ را برای خود کسب کنند.

به عبارت دیگر: مردم در همه اجتماعات این حق را دارند که ندای منادیان راه حق را بشنوند، و در قبول دعوت آنها آزاد باشند حال اگر کسانی بخواهند آنها را از حق مشروعشان محروم سازند و اجازه ندهند صدای منادیان راه خدا به گوش جان آنها برسد و از قید اسارت و بردگی فکری و اجتماعی آزاد گردند طرفداران این برنامه حق دارند برای فراهم ساختن این آزادی از هر وسیله‌ای استفاده کنند، و از اینجاست ضرورت «جهاد ابتدائی» در اسلام و سایر ادیان آسمانی روشن می‌گردد.

همچنین اگر کسانی مؤمنان را تحت فشار قرار دهند که به آیین سابق بازگردند برای رفع این فشار نیز از هر وسیله‌ای می‌توان استفاده کرد.

### ب - جهاد دفاعی

آیا صحیح است کسی به انسان حمله کند و او از خود دفاع ننماید؟ یا ملتی متجاوز و سلطه‌گر هجوم بر ملت دیگر ببرند و آنها دست روی دست گذارده نابودی کشور و ملت خویش را تماشا کنند.

در اینجا تمام قوانین آسمانی و بشری به شخص یا جمعیتی که مورد هجوم واقع شده حق می‌دهد برای دفاع از خویشتن به پا خیزد و آنچه در قدرت دارد به کار

---

### تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه ۲۸

برد، و از هر گونه اقدام منطقی برای حفظ موجودیت خویش فروگذار نکند. این نوع جهاد را، «جهاد دفاعی» می‌نامند، جنگ‌هایی مانند جنگ احزاب و احد و موته و تبوک و حنین و بعضی دیگر از غزوات اسلامی جزء این بخش از جهاد بوده و جنبه دفاعی داشته است.

هم اکنون بسیاری از دشمنان اسلام، جنگ را بر مسلمین تحمیل کرده‌اند و سرزمینهای اسلامی را اشغال نموده و منابع آنها را زیر سلطه خود گرفته‌اند

### ج - جهاد برای حمایت از مظلومان

چگونه اسلام اجازه می‌دهد در مقابل آنها سکوت شود؟

شاخه دیگری از جهاد که در آیات دیگر قرآن به آن اشاره شده، جهاد برای حمایت از مظلومان است، در آیه ۷۵ سوره نساء می‌خوانیم: و مالکم لا تقاتلون فی سبیل الله و المستضعفین من الرجال و النساء و الولدان الذین یقولون ربنا اخرجنا من هذه القرية الظالم اهلها و اجعل لنا من لدنک نصیرا:

«چرا در راه خدا و در راه مردان و زنان و کودکانی که (بدست ستمگران) تضعیف شده‌اند پیکار نمی‌کنید، همان افراد (ستم‌دیده‌ای) که می‌گویند: خدایا! ما را از این شهر (مکه) که اهلش ستمگرند بیرون ببر، و برای ما از سوی خود، ولیی قرار ده، و برای ما از سوی خود یار و یاور می‌فرما».

به این ترتیب، قرآن از مسلمانان می‌خواهد که هم در راه خدا و هم مستضعفان مظلوم، جهاد کنند، و اصولاً این دو از هم جدا نیستند و باتوجه به اینکه در آیه فوق قید و شرطی نیست، این مظلومان و مستضعفان در هر نقطه جهان، باشند، باید از آنها دفاع کرده نزدیک و دور، داخل و خارج کشور تفاوت نمی‌کند.

و به تعبیر دیگر حمایت از مظلومان در مقابل ظالمان در اسلام یک اصل است که باید مراعات شود، حتی اگر به جهاد منتهی گردد، اسلام اجازه نمی‌دهد مسلمانان در برابر فشارهایی که به مظلومان جهان وارد می‌شود بیتفاوت باشند، و

---

#### تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه ۲۹

این دستور یکی از ارزشمندترین دستورات اسلامی است که از حقانیت این آیین خبر می‌دهد.

#### د - جهاد برای محو شرک و بت پرستی

اسلام در عین اینکه آزادی عقیده را محترم می‌شمرد و هیچ کس را با اجبار دعوت به سوی این آیین نمی‌کند، به همین دلیل به اقوامی که دارای کتاب آسمانی هستند، فرصت کافی می‌دهد که با مطالعه و تفکر آیین اسلام را بپذیرند، و اگر نپذیرفتند، با آنها به صورت یک «اقلیت هم پیمان» (اهل ذمه) معامله می‌کند و با شرایط خاصی که نه پیچیده است و نه مشکل با آنها همزیستی مسالمت‌آمیز برقرار می‌نماید، در عین حال نسبت به شرک و بت پرستی، سختگیر است زیرا: شرک و بت پرستی نه دین است و نه آیین و نه محترم شمرده می‌شود، بلکه یک نوع خرافه و انحراف و حماقت و در واقع یک

نوع بیماری فکری و اخلاقی است که باید به هر قیمت که ممکن شود آن را ریشه کن ساخت.

کلمه آزادی و احترام به فکر دیگران در مواردی به کار برده می شود که فکر و عقیده لا اقل یک ریشه صحیح داشته باشد، اما انحراف و خرافه و گمراهی و بیماری چیزی نیست که محترم شمرده شود و به همین دلیل اسلام دستور می دهد که بت پرستی به هر قیمتی که شده است حتی به قیمت جنگ، از جامعه بشریت ریشه کن گردد.

بت خانه ها و آثار شوم بت پرستی اگر از طرق مسالمت آمیز ممکن نشد با زور ویران و منهدم گردند.

آری اسلام می گوید باید صفحه زمین از آلودگی به شرک و بت پرستی پاک گردد و به همه مسلمین نوید می دهد که سرانجام توحید و یکتا پرستی به تمام جهان حاکم خواهد شد و شرک و بت پرستی ریشه کن خواهد گشت. از آنچه در بالا - در مورد اهداف جهاد - آمد روشن می شود که اسلام جهاد را با اصول صحیح و منطق عقل هماهنگ ساخته، و هرگز آن را وسیله سلطه جویی و کشورگشائی و غصب حقوق دیگران و تحمیل عقیده، و استعمار و استثمار قرار

---

### تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه ۳۰

نداده است.

ولی می دانیم دشمنان اسلام - مخصوصا ارباب کلیسا و مستشرقان مغرض با تحریف حقایق، سخنان زیادی بر ضد مساله جهاد اسلامی ایراد کرده اند و اسلام را متهم به خشونت و توسل به زور و شمشیر برای تحمیل عقیده ساخته اند. و به این قانون اسلامی سخت هجوم برده اند.

به نظر می رسد وحشت آنها از پیشرفت اسلام در جهان، به خاطر معارف قوی، و برنامه های حساب شده، سبب شده است که از اسلام چهره دروغین وحشتناکی بسازند، تا جلو پیشرفت اسلام را در جهان بگیرند.

### ۳ - چرا فرمان جهاد در مدینه نازل شد؟

می دانیم جهاد در سال دوم هجرت به مسلمانان واجب گشت و قبل از آن واجب نبود.

دلیل این موضع روشن است زیرا از یک طرف تعداد مسلمانان در مکه به اندازه ای کم بود که عملا قیام مسلحانه کردن مفهومی جز انتحار و خودکشی

نداشت و از طرف دیگر دشمن در مکه فوق العاده نیرومند بود و در واقع مرکز اصلی قدرتهای ضد اسلامی محسوب می شد و مبارزه کردن با آنها در داخل مکه امکان پذیر نبود.

ولی هنگامی که پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) به مدینه آمد عده زیادی به او ایمان آوردند و دعوت خود را آشکار در داخل و خارج مدینه گسترش داد و توانست یک حکومت صالح به وجود آورد و وسایل لازم را برای مبارزه و پیکار با دشمن آماده سازد و چون مدینه از مکه فاصله زیادی داشت این کار با فراغت خاطر صورت گرفت و نیروهای انقلابی و آزادی بخش، آماده مبارزه و دفاع در برابر دشمن شدند.

---

تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه ۳۱

آیه ۱۹۴

آیه و ترجمه

الشهر الحرام بالشهر الحرام و الحرمت قصاص فمن اعتدى عليكم فاعتدوا عليه  
بمثل ما اعتدى عليكم و اتقوا الله و اعلموا ان الله مع المتقين ۱۹۴

ترجمه :

۱۹۴ - ماه حرام، در برابر ماه حرام! (اگر دشمنان، احترام آن را شکستند، و در آن با شما جنگیدند، شما نیز حق دارید مقابله به مثل کنید). و تمام حرامها، (قابل) قصاص است. و (به طور کلی) هر کس به شما تجاوز کرد، همانند آن بر او تعدی کنید! و از خدا به پرهیزید (و زیاده روی ننمایید)! و بدانید خدا با پرهیزکاران است!

تفسیر :

احترام ماههای حرام و مقابله به مثل

این آیه بحثی را که در آیات پیش در مورد جهاد به طور کلی آمده است تکمیل می کند و در واقع پاسخی است به ایراد افراد ناآگاه که می گفتند.

مگر می توان در ماه حرام جنگ کرد که اسلام چنین دستوری را داده است. توضیح اینکه: مشرکان مکه می دانستند که جنگ در ماههای حرام (ذی القعدة و ذی الحجة و محرم و رجب) از نظر اسلام جایز نیست و به تعبیر دیگر اسلام این سنت را که از قبل وجود داشته امضاء کرده است، مخصوصا در مسجد الحرام و مکه این کار ناروا تر است، و پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) به هر دو حکم احترام می گذارد.

به همین دلیل در نظر داشتند، مسلمانان را غافلگیر ساخته و در ماههای حرام به آنها حمله‌ور شوند، و شاید گمانشان این بود، که اگر آنها احترام ماههای حرام را نادیده بگیرند مسلمانان به مقابله بر نمی‌خیزند، و اگر چنین شود به مقصود

---

تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه ۳۲

خود رسیده‌اند.

آیه مورد بحث به این پندارها پایان داد و نقشه‌های احتمالی آنها را نقش بر آب کرد، و دستور داد اگر آنها در ماههای حرام دست به اسلحه بردند، مسلمانان در مقابل آنها بایستند، می‌فرماید: «ماه حرام در برابر ماه حرام است» (الشهر الحرام بالشهر الحرام).

یعنی اگر دشمنان احترام آن را شکستند و در آن با شما پیکار کردند شما نیز حق دارید مقابله به مثل کنید.

«زیرا حرمت، قصاص دارد (و الحرمت قصاص).

«حرمت» جمع «حرمه» به معنی چیزی است که باید آن را حفظ کرد و احترام آن را نگه داشت، و حرم را از این جهت حرم گفته‌اند که جای محترمی است و هتک آن جایز نیست، و اعمال نامشروع و قبیح را از این جهت حرام می‌گویند که ممنوعیت دارد، همان گونه که در مورد حرم، یا ماه حرام بعضی اعمال ممنوع است.

این جمله در واقع پاسخ دندان شکنی است به آنها که اجازه جنگ در ماههای حرام را به پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) ایراد می‌گرفتند. یعنی احترام ماه حرام، یا سرزمین مکه حرم امن خدا، در برابر کسانی است که آن را محترم می‌شمردند، ولی در برابر کسانی که احترام آن را زیر پا می‌گذارند رعایت آن لازم نیست، و مسلمانان حق دارند با آنها وارد پیکار شوند، و این در واقع یک نوع قصاص است، تا دیگر مشرکان به فکر سوء استفاده از احترام ماه حرام یا سرزمین محترم مکه نیفتند.

سپس به یک دستور کلی و عمومی که شامل موضوع مورد بحث نیز می‌شود، اشاره کرده، می‌فرماید: «هر کس به شما تجاوز کند، به مانند آن بر او تجاوز کنید ولی از خدا به پرهیزید (و زیاده روی ننمایید) و بدانید خدا با پرهیزکاران است» (فمن اعتدی علیکم فاعتدوا علیه بمثل ما اعتدی علیکم و اتقوا الله و

اعلموا ان الله مع المتقين).

اسلام بر خلاف مسیحیت کنونی که می‌گوید: هر کس که به رخساره‌راست تو تپانچه زند رخساره دیگر را به سوی او بگردان.

چنین دستوری را نمی‌دهد، چرا که این دستور انحرافی باعث جرات و جسارت ظالم و تجاوزگر است، حتی مسیحیان جهان امروز نیز هرگز به چنین دستوری عمل نمی‌کنند و کمترین تجاوزی را با پاسخی شدیدتر، که آن هم بر خلاف دستور اسلام است جواب می‌گویند.

اسلام می‌گوید: در برابر متجاوز، باید ایستاد، و به هر کس حق می‌دهد که اگر به او تعدی شود، به همان مقدار مقابله کند، تسلیم در برابر متجاوز مساوی است با مرگ و مقاومت مساوی است با حیات، این است منطق اسلام.

جالب اینکه آیه مفهوم وسیعی دارد و منحصر به مساله قصاص در مقابل قتل یا جنایات دیگر نیست، بلکه امور مالی و سایر حقوق را نیز شامل می‌شود.

البته این موضوع با مساله عفو و گذشت، که در مورد دوستان یا افراد شکست خورده یا نادم و پشیمان صورت می‌گیرد، هیچ گونه منافاتی ندارد.

گاهی بعضی از عوام، تصور می‌کنند که معنی آیه این است، اگر کسی فرزند دیگری را به قتل برساند، مقابله به مثل اجازه می‌دهد که پدر مقتول فرزند قاتل را به قتل برساند، و اگر ضربهای بر برادر او وارد کرد، او هم ضربهای بر برادر جانی وارد کند، ولی این اشتباه بزرگی است، زیرا قرآن می‌گوید:

شخص معتدی و تجاوزگر باید مجازات شود، (به همان اندازه مجازات شود) نه فرد بیگانه دیگر، باز مفهوم این سخن این نیست که اگر کسی خانه شخصی را آتش زد خانه او را آتش بزنند، بلکه مفهومش این است معادل قیمت خانه را از او بگیرند.

ضمناً تأکیدی که در ذیل آیه در مورد تقوا ذکر شده تأکیدی است بر عدم تجاوز از حد و به تعبیر دیگر، مقابله به مثل نباید شکل انتقامجویی به خود گیرد، همان انتقامی که حد و مرزی برای خود نمی‌شناسد.

و اینکه می‌گوید: خدا با پرهیزکاران است، اشاره به این است که آنها را در مشکلات تنها نمی‌گذارد و یاری می‌دهد، زیرا کسی که با دیگری است در

مشکلات به او کمک می کند و در برابر دشمن او را حمایت می نماید.

---

تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه ۳۵

آیه ۱۹۵

آیه و ترجمه

وانفقوا فی سبیل الله و لا تلقوا بایدیکم الی التهلکة و احسنوا ان الله یحب  
المحسنین

ترجمه :

۱۹۵ - و در راه خدا، انفاق کنید! و (با ترک انفاق)، خود را به دست خود، به  
هلاکت نیفکنید! و نیکی کنید! که خداوند، نیکوکاران را دوست می دارد.

تفسیر :

انفاق و رهائی از تنگناها

این آیه تکمیلی است بر آیات جهاد که قبلاً تفسیر آن گذشت، زیرا جهاد به  
همان اندازه که به مردان با اخلاص و کار آزموده نیازمند است به اموال و ثروت  
نیز احتیاج دارد، جهاد هم نفرات آماده از نظر روحی و جسمی لازم دارد، و هم  
انواع سلاح و تجهیزات جنگی، درست است که عامل تعیین کننده سرنوشت  
جنگ در درجه اول سربازان اند، ولی سرباز بدون وسایل و تجهیزات کافی (اعم  
از سلاح، مهمات، وسیله نقل و انتقال، مواد غذایی، وسایل درمانی) کاری از او  
ساخته نیست.

لذا در اسلام تامین وسایل جهاد با دشمنان از واجبات شمرده شده و از جمله  
در آیه مورد بحث با صراحت دستور می دهد، و می فرماید: در راه خدا انفاق  
کنید و خود را به دست خویش به هلاکت نیفکنید (و انفقوا فی سبیل الله و لا  
تلقوا بایدیکم الی التهلکة).

مخصوصاً در عصر نزول این آیات، بسیاری از مسلمانان، شور و شوق جهاد در  
سر داشتند، ولی چون وسایل جنگ را هر کس شخصاً فراهم میکرد و بعضی  
فقیر و نیازمند بودند. آن چنان که طبق آیه ۹۲ سوره توبه گریه می کردند و  
اشک میریختند که چرا وسیله شرکت در جنگ ندارند: تولوا و اعینهم تفیض  
من الدمع

---

تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه ۳۶

حزنا ان لا یجدوا ما ینفقون، آری در چنین شرایطی نقش انفاقها بسیار مهم و

سرنوشتساز بود.

جمله و لا تلقوا بأيديكم الى التهلكة (با دست خویش خود را به هلاکت نیفکنید) هر چند در مورد ترک اتفاق، برای جهاد اسلامی وارد شده، ولی مفهوم وسیع و گسترده‌های دارد که موارد زیاد دیگری را نیز شامل می‌شود، از جمله اینکه انسان حق ندارد از جاده‌های خطرناک (چه از نظر ناامنی و چه عوامل جوی یا غیر آن) بدون پیشبینی‌های لازم بگذرد، یا غذائی که به احتمال قوی آلوده به سم است تناول کند، و یا حتی در میدان جهاد بدون نقشه و برنامه وارد عمل شود، در تمام این موارد، انسان بیجهت جان خود را به خطر انداخته و مسوول است.

ولی اینکه بعضی از ناآگاهان، هر گونه جهاد ابتدائی را القاء نفس در هلاکت پنداشته‌اند، و گاه تا آنجا به پیش می‌روند که قیام سالار شهیدان امام حسین (علیه السلام) در کربلا را مصداق آن می‌شمرند، ناشی از نهایت نادانی و عدم درک آیه است، زیرا القای نفس در هلاکت مربوط به جائی است که هدفی بالاتر از جان در خطر نباشد، و الا باید جان را فدای حفظ آن هدف مقدس کرد، همان گونه که امام حسین (علیه السلام) و تمام شهیدان راه خدا این کار را کردند. آیا اگر کسی ببیند جان پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) در خطر است و خود را سپر برای حفظ او کند (همان کاری که علی (علیه السلام) در جنگ احد کرد و یا در لیلۃ المبیت آن شبی که در بستر پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) خوابید) چنین کسی القاء نفس در هلاکت کرده و کار خلافی انجام داده؟ آیا باید بنشیند تا پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) را به قتل برسانند و بگویند القاء نفس در هلاکت جایز نیست.

حق این است که مفهوم آیه روشن است و تمسک به آن در این گونه موارد نوعی ابله‌ی است.

آری اگر هدف آن قدر مهم نباشد که ارزش جان باختن را داشته باشد و یا اگر

---

#### تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه ۳۷

مهم است راه‌حلهای بهتر و مناسبتری دارد، در چنین جائی نباید جان خوشتن را به خطر انداخت (موارد تقیه مجاز نیز از همین قبیل است). در آخر آیه دستور به نیکوکاری داده، می‌فرماید: و نیکی کنید که خداوند نیکوکاران را دوست دارد (و احسنوا ان الله يحب المحسنين). در اینکه مراد از احسان در اینجا چیست؟ چند احتمال در کلمات مفسران دیده

می‌شود: نخست این است که حسن ظن به خدا داشته باشید (و گمان نکنید انفاقهای شما موجب اختلال امر معیشت شما خواهد شد) و دیگر اینکه منظور، اقتصاد و میانه روی در مساله انفاق است، و دیگر اینکه منظور، آمیختن انفاق با حسن رفتار نسبت به نیازمندان است، به گونه‌ای که همراه با گشاده‌روئی و مهربانی باشد و از هر نوع منت و آنچه موجب رنجش و ناراحتی شخص انفاق شونده است بر کنار باشد.

مانعی ندارد که همه این معانی سه‌گانه در مفهوم و محتوای آیه جمع باشد.

#### نکته‌ها

#### ۱ - انفاق سبب پیشگیری از هلاکت جامعه‌ها

در اینکه میان دو جمله و انفقوا فی سبیل الله و لا تلقوا بایدیکم الی التهلکة، آیا ارتباطی وجود دارد یا نه، با توجه به اینکه تمام تعبیرات قرآن حساب شده است، حتماً میان این دو رابطهای است و به نظر می‌رسد رابطه این است اگر انفاق در مسیر جهاد و فی سبیل الله نکنید، خود را با دست خویش به هلاکت افکنده‌اید، بلکه می‌توان مساله را از این فراتر برد و گفت:

این آیه گرچه در ذیل آیات جهاد آمده است ولی بیانگر یک حقیقت کلی و اجتماعی است و آن اینکه انفاق به طور کلی سبب نجات جامعه‌ها از مفاسد کشنده

---

#### تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه ۳۸

است، زیرا هنگامی که مساله انفاق به فراموشی سپرده شود، و ثروتها در دست گروهی معدود جمع گردد و در برابر آنان اکثریتی محروم و بینوا وجود داشته باشد دیری نخواهد گذشت که انفجار عظیمی در جامعه به وجود می‌آید، که نفوس و اموال ثروتمندان هم در آتش آن خواهد سوخت و از اینجا رابطه مساله انفاق و پیشگیری از هلاکت روشن می‌شود. بنابراین انفاق، قبل از آنکه به حال محرومان مفید باشد به نفع ثروتمندان است، زیرا تعدیل ثروت حافظ ثروت است.

امیر مومنان علی (علیه السلام) در یکی از کلمات قصارش به این حقیقت اشاره. فرموده، می‌گوید: حصنوا اموالکم بالزکاة: اموال خویش را با دادن زکات حفظ کنید.

و به تعبیر بعضی از مفسران، خودداری از انفاق فی سبیل الله هم سبب مرگ روح انسانی به خاطر بخل خواهد شد، و هم مرگ جامعه به خاطر عجز و

ناتوانی، مخصوصاً در نظامی همچون نظام اسلام که بر نیکوکاری بنا شده است.

## ۲ - سوء استفاده از مضمون آیه

همانگونه که اشاره کردیم بعضی از عافیت طلبان برای فرار از جهاد فی سبیل الله به جمله و لا تلقوا بایدیکم الی التهلکة (با دست خویش، خود را به هلاکت نیسفکنید) چسبیده‌اند و رسوائی را به آنجا رسانیده که قیام امام حسین (علیه السلام) را در عاشورا که سبب نجات و بقای اسلام در برابر دشمنانی همچون بنی‌امیه شد، مصداق این آیه شمرده‌اند، غافل از اینکه اگر این باب گشوده شود، جهاد به کلی باید تعطیل گردد، اصولاً تهلکة با شهادت دو مفهوم متباین دارد، تهلکة به معنی مرگ بیدلیل است در حالی که شهادت قربانی شدن در راه هدف و نایل گشتن به

---

تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه ۳۹

حیات جاویدان است.

باید به این حقیقت توجه داشت که جان انسان، ارزشمندترین سرمایه وجود او نیست، ما حقایقی با ارزشتر از جان داریم، ایمان به خدا، آیین اسلام، حفظ قرآن و اهداف مقدس آن، بلکه حفظ حیثیت و آبروی جامعه اسلامی، اینها اهدافی والاتر از جان انسان است که قربان شدن در راه آن هلاکت نیست، و هرگز از آن نهی نشده.

در حدیثی می‌خوانیم که: گروهی از مسلمانان برای جهاد به قسطنطنیه رفته بودند یکی از مردان شجاع حمله به لشکر روم کرد و داخل در صفوف آنها شد یکی از حاضران گفت: القی بیدیه الی التهلکة: خود را بادو دست خویش به هلاکت انداخت اینجا بود که ابو ایوب انصاری برخاست و فریاد زد: ای مردم! چرا این آیه را بد تفسیر و تاویل می‌کنید؟ این آیه درباره ما طایفه انصار نازل شد، هنگامی که خداوند دینش را عزت داد و یاورانش فزونی گرفتند بعضی از ما به دیگری مخفیانه به گونه‌های که پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) نشنود، چنین گفتند که اموال ما از دست رفت، و خداوند اسلام را عزیز و یارانش را زیاد کرد، ما اگر در مدینه بمانیم به اموال از دست رفته خود برسیم بهتر است، آیه فوق بر پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) نازل شد و به ما فرمود: انفاق در راه خدا کنید و خویشان را به هلاکت نیسفکنید و منظور از هلاکت، اقامت در مدینه برای اصلاح اموال و ترک جهاد بود

### ۳ - منظور از احسان چیست؟

احسان معمولاً به معنی نیکو کاری تفسیر می‌شود، ولی گاه معنی وسیعتری برای آن ذکر شده، و آن هر گونه عمل صالح، بلکه انگیزه‌های عمل صالح است چنانکه در حدیثی از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) می‌خوانیم که در تفسیر احسان فرمود: ان تعبد

---

تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه ۴۰

الله کانک تراه فان لم تکن تراه فانه یراک: احسان آن است که خدا را آن‌چنان پرستش کنی که گوئی او را می‌بینی و اگر تو او را نمی‌بینی او تو را می‌بیند. بدیهی است هنگامی که انسان، چنان ایمان به خدا داشته باشد که گوئی او را می‌بیند و او را در همه حال حاضر و ناظر بداند به سراغ اعمال صالح میرود، و از هر گونه گناه و معصیت خودداری می‌نماید.

بعد ←

↑ غرت

→ قبل

آیه ۱۹۶

آیه و ترجمه

واتموا الحج و العمرة لله فان احصرتم فما استيسر من الهدى و لاتحللوا روسكم حتى يبلغ الهدى محله فمن كان منكم مريضا او به اذى من راسه ففدية من صيام او صدقة او نسك فاذا امنتم فمن تمتع بالعمرة الى الحج فما استيسر من الهدى فمن لم يجد فصيام ثلاثة ايام فى الحج وسبعة اذا رجعتم تلك عشرة كاملة ذلك لمن لم يكن اهله حاضرى المسجد الحرام و اتقوا الله و اعلموا ان الله شديد العقاب

ترجمه :

۱۹۶ - و حج و عمره را برای خدا به اتمام برسانید! و اگر محصور شدید، (و مانعی مانند ترس از دشمن یا بیماری، اجازه نداد که پس از احرام بستن، وارد مکه شوید)، آنچه از قربانی فراهم شود (ذبح کنید، و از احرام خارج شوید)! و سرهای خود را نتراشید تا قربانی به محلش برسد (و در قربانگاه ذبح شود) و اگر کسی از شما بیمار بود و یا ناراحتی در سر داشت، (و ناچار بود سر خود را بتراشد)، باید فدیة و کفارهای از قبیل روزه یا صدقه یا گوسفندی بدهد! و هنگامی که (از بیماری و دشمن) در امان بودید، هر کس با ختم عمره، حج را آغاز کند، آنچه از قربانی برای او میسر است (ذبح کند)! و هر که نیافت، سه روز در ایام حج، و هفت روز هنگامی که باز می گردید، روزه بدارد! این، ده روز کامل است. (البته) این برای کسی است که خانواده او، نزد مسجد الحرام نباشد اهل مکه و اطراف آن نباشد. و از خدا به پرهیزید و بدانید که او، سخت کیفر است!

تفسیر :

قسمتی از احکام مهم حج

دقیقا روشن نیست که آیات مربوط به حج در قرآن مجید در چه تاریخی نازل

شده است ولی به اعتقاد بعضی از مفسران بزرگ در حجة الوداع نازل گشته در حالی که بعضی گفته‌اند که جمله فان احصرتم فما استیسر من الهدی ناظر به جریان حدیبیه است که در سال ششم هجرت واقع شد و مسلمانان از زیارت خانه خدا ممنوع شدند

در این آیه، احکام زیادی بیان شده است:

۱- در ابتدا، یک دستور کلی برای انجام فریضه حج و عمره به طور کامل و برای اطاعت فرمان خدا داده، می‌فرماید: حج و عمره را برای خدا به‌تمام برسانید (و اتموا الحج و العمره لله).

در واقع قبل از هر چیز به سراغ انگیزه‌های این دو عبادت رفته و توصیه می‌کند که جز انگیزه الهی و قصد تقرب به ذات پاک او، چیز دیگری در کار نباشد، و عمل نیز به مقتضای و اتموا از هر نظر کامل و جامع باشد.

۲- سپس به سراغ کسانی می‌رود که بعد از بستن احرام به خاطر وجود مانعی، مانند بیماری شدید و ترس از دشمن، موفق به انجام اعمال حج عمره نباشند، می‌فرماید: اگر محصور شدید (و موانعی به شما اجازه‌نداد که پس از احرام بستن وارد مکه شوید) آنچه از قربانی فراهم شود ذبح کنید و از احرام خارج شوید (فان احصرتم فما استیسر من الهدی).

به هر حال افرادی که گرفتار می‌شوند، و توانایی انجام مراسم حج و عمره را پیدا نمی‌کنند، می‌توانند با استفاده از این مساله، از احرام خارج شده و به حال

---

#### تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه ۴۳

عادی باز گردند.

می‌دانیم قربانی ممکن است شتر یا گاو یا گوسفند باشد، که آسانترین آنها گوسفند است، و لذا جمله فما استیسر من الهدی را غالباً اشاره به گوسفند دانسته‌اند.

۳- سپس به دستور دیگری اشاره کرده، می‌فرماید: سرهای خود را تراشید تا قربانی به محلش برسد و در قربانگاه ذبح شود (و لا تحلقوا رؤسکم حتی یبلغ الهدی محله).

آیا این دستور مربوط به افرادی است که محصور و ممنوع از انجام مراسم حج می‌شوند، و در واقع دستوری است برای تکمیل دستور سابق، و یا همه حاجیان را می‌گوید، بعضی از مفسران، معنی اول را برگزیده‌اند و گفته‌اند، منظور از محل هدی (محل قربانی) حرم است و گاه گفته‌اند، منظور همان جا است که

مانع و مزاحم، حاصل می‌شود و به فعل پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) در داستان حدیبیه که محلی است بیرون حرم مکه، استدلال کرده‌اند که حضرت بعد از ممانعت مشرکان، قربانی خود را در همان جا ذبح کرد و به اصحاب و یارانش نیز دستور داد چنین کنند.

مفسر عالیقدر مرحوم طبرسی می‌گوید: به اعتقاد علمای ما، محصور اگر به خاطر بیماری بوده باشد، قربانی او را در حرم باید ذبح کنند و اگر به خاطر جلوگیری از دشمن باشد در همان جا که جلوگیری شده است ذبح می‌کنند. ولی بعضی دیگر از مفسران، این جمله را ناظر به تمام حجاج می‌دانند و می‌گویند هیچ کس حق ندارد، تقصیر کند (سر بترشد و از احرام خارج گردد) مگر اینکه قربانی را در محلش ذبح کند (قربانی حج در منی و قربانی عمره در مکه).

به هر حال منظور از رسیدن قربانی به محلش، آن است که به آن محل برسد و ذبح شود، و این تعبیر کنایه‌ای از ذبح است. با توجه به عمومیت تعبیری که در آیه وارد شده است تفسیر دوم مناسب‌تر به

---

#### تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه ۴۴

نظر می‌رسد که هم شامل محصور است و هم غیر محصور.

۴ - سپس می‌فرماید: اگر کسی از شما بیمار بود و یا ناراحتی در سرداشت (و به هر حال ناچار بود سر خود را قبل از آن موقع بترشد) باید فدیة (کفارهای) از قبیل روزه یا صدقه یا گوسفندی بدهد (فمن کان منکم مریضاً او به اذى من راسه ففدية من صیام او صدقة اونسک).

نسک در اصل جمع نسیکه به معنی حیوان ذبح شده است، این واژه به معنی عبادت نیز آمده است.

لذا راغب در مفردات، بعد از آنکه نسک را به عبادت تفسیر می‌کند، می‌گوید: این واژه در مورد اعمال حج به کار می‌رود، و نسیکه به معنی ذبیحه است. بعضی از مفسران نیز آن را در اصل به معنی شمشهای نقره می‌دانند و اینکه به عبادت نسک گفته شده به خاطر آن است که انسان را خالص و پاک و پاکیزه می‌کند.

به هر حال ظاهر آیه این است که چنین شخصی مخیر در میان این سه (روزه، و صدقه و ذبح گوسفند) می‌باشد.

در روایات اهل بیت (علیهم‌السلام) آمده است که، روزه در این مورد باید سه

روز بوده باشد، و صدقه به شش مسکین، و در روایتی به ده مسکین، و نسک یک گوسفند است.

۵ - سپس می‌افزاید: و هنگامی که (از بیماری و دشمن) در امان بودید، کسانی که

---

#### تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه ۴۵

عمره را تمام کرده و حج را آغاز می‌کنند، آنچه میسر است از قربانی (ذبح کنند) (فاذا امنتم فمن تمتع بالعمرة الى الحج فما استيسر من الهدي). اشاره به اینکه در حج تمتع که عمره قبلاً انجام می‌گیرد، و بعد حج بجا آورده می‌شود، قربانی کردن لازم است، و فرق نمی‌کند که این قربانی شتر باشد یا گاو و یا گوسفند، و بدون آن از احرام خارج نمی‌شود.

درباره اصل هدی به گفته مرحوم طبرسی دو قول وجود دارد، اول اینکه از هدیه گرفته شده است، و چون قربانی در واقع هدیه‌ای به سوی بیت‌الله است، این واژه بر آن اطلاق شده است. دیگر اینکه از ماده هدایت گرفته شده است زیرا حیوان قربانی را همراه می‌بردند، و به سوی خانه خدا و قربانگاه هدایت می‌کردند.

ولی ظاهر کلام راغب در مفردات این است که فقط از هدیه گرفته شده و می‌گوید: هدی جمع است و مفرد آن هدیه است.

در معجم مقاییس اللغة نیز دو ریشه برای این لغت ذکر شده، هدایت و هدیه، اما بعید نیست هر دو به هدایت باز گردد. زیرا هدیه چیزی است که به سوی شخصی که به او هدیه می‌شود هدایت می‌گردد. (دقت کنید).

۶ - سپس به بیان حکم کسانی می‌پردازد که در حال حج تمتع قادر به قربانی نیستند، می‌فرماید: کسی که (قربانی) ندارد، باید سه روز در ایام حج، و هفت روز به هنگام بازگشت، روزه بدارد، این ده روز کامل است (فمن لم يجد فصيام ثلاثة ايام في الحج و سبعة اذا رجعتكم تلك عشرة كاملة).

بنابراین اگر قربانی پیدا نشود، یا وضع مالی انسان اجازه ندهد، جبران آن ده روز روزه است، که سه روز آن (روز هفتم و هشتم و نهم ذی‌الحجه) در ایام حج واقع می‌شود، و این از روزهایی است که انجام آن در سفر مانعی ندارد، و هفت روز دیگر را بعد از بازگشت به وطن انجام می‌دهد.

با اینکه معلوم است سه روز به اضافه هفت روز مجموعاً ده روز می‌شود در

---

عین حال، قرآن می‌گوید: این ده روز کامل است. بعضی از مفسران در تفسیر این جمله گفته‌اند این به خاطر آن است که واو گر چه معمولاً برای جمع است نه برای تخییر، چون گاه در معنی تخییر نیز استعمال می‌شود، در اینجا خداوند برای رفع هر گونه ابهام، جمله تلک عشرة کامله را فرموده است. این احتمال نیز وجود دارد که تعبیر به کامله اشاره به این است که روزه ده‌روز می‌تواند به طور کامل جانشین قربانی شود، و زوار خانه خدا نباید از این بابت نگران باشند، زیرا تمام ثوابهایی که برای صاحبان قربانی از سوی خدا داده می‌شود، به آنها داده خواهد شد.

بعضی نیز گفته‌اند: این تعبیر اشاره به نکته لطیفی در مورد عدد ده می‌باشد زیرا از یک نظر عدد ده کاملترین اعداد است، چون هنگامی که اعداد را از یک شروع می‌کنیم تا ده سیر صعودی خود را تکمیل می‌کند، و اعداد بعد از آن، تکرار و ترکیبی است از ده و عددهای دیگر مانند یازده و دوازده، عرب به عدد بیست، عشرين می‌گوید (یعنی دو عدد ده) و به سی ثلاثین (سه عدد ده) و همچنین..

۷ - بعد به بیان حکم دیگری پرداخته، می‌گوید: این برنامه حج تمتع برای کسی است که خانواده او نزد مسجد الحرام نباشد (ذلک لمن لم یکن اهله حاضری المسجد الحرام).

بنابراین کسانی که اهل مکه یا اطراف آن باشند، حج تمتع ندارند، بلکه حج تمتع مخصوص افراد دور از این منطقه است، و مشهور و معروف در میان فقهاء این است که هر کس ۴۸ میل از مکه دورتر باشد، وظیفه او حج تمتع است، و آنها که در فاصله کمتری قرار دارند، وظیفه آنها حج قرآن یا افراد است، که عمره آن بعد از

مراسم حج بجا آورده می‌شود (شرح این موضوع و مدارک آن در کتب فقهی آمده است)

بعد از بیان این احکام هفتگانه در پایان آیه دستور به تقوا می‌دهد و می‌فرماید: از خدا به پرهیزید و تقوا پیشه کنید و بدانید خداوند عقاب و کیفرش شدید

است (و اتقوا الله و اعلموا ان الله شديد العقاب). این تاکید شاید به این جهت است که مسلمانان در هیچ یک از جزئیات این عبادت مهم اسلامی کوتاهی نکنند چرا که کوتاهی در آن گاهی سبب فساد حج و از بین رفتن برکات مهم آن می شود.

نکته ها

### ۱ - اهمیت حج در میان وظایف اسلامی!

حج از مهمترین عباداتی است که در اسلام تشریع شده و دارای آثار و برکات فراوان و بیشماری است حج مایه عظمت اسلام، قوت دین و اتحاد مسلمین است حج مراسمی است که پشت دشمنان را می لرزاند و هر سال خون تازه های در عروق مسلمانان جاری می سازد. حج همان عبادتی است که امیر مومنان آن را پرچم و شعار مهم اسلام نامیده و در وصیت خویش در آخرین ساعت عمرش فرموده: و الله الله فی بیت ربکم لا تخلوه ما بقیتم فانه ان ترک لم تناظروا، خدا را خدا را! در مورد خانه پروردگارتان تا آن هنگام که هستید آن را خالی نگذارید که اگر خالی گذارده شود مهلت داده نمی شوید (و بلای الهی شما را فرا خواهد گرفت).

---

### تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه ۴۸

این جمله نیز از دشمنان اسلام معروف است که می گویند: مادام که حج رونق دارد ما بر آنها پیروز نمی شویم. یکی دیگر از دانشمندان می گوید: وای به حال مسلمانان اگر معنی حج را در نیابند و وای به حال دیگران اگر معنی آن را دریابند. در حدیث معروفی که علی (علیه السلام) - در زمینه فلسفه احکام، طبق نقل نهج البلاغه حکمت ۲۵۲ بیان فرموده نیز اشاره پر معنایی به اهمیت حج شده است، می فرماید: فرض الله الایمان تطهیرا من الشرک... و الحج تقویة للدين: خداوند ایمان را وسیله پاک سازی مردم از شرک... و حج را سبب قوت دین قرار داده است.

این سخن را با حدیثی از امام صادق (علیه السلام) پایان میدهم (و شرح بیشتر را به جلد ۱۴ تفسیر نمونه، ذیل آیه ۲۶ تا ۲۸ سوره حج که به طور مبسوط از اهمیت و فلسفه و اسرار حج بحث شده و می گذاریم) آنجا که فرمود: لا یزال الدین قائما ما قامت الکعبة، اسلام بر پا است تا زمانی که کعبه بر پا است.

## ۲ - اقسام حج و فهرست اعمال حج تمتع

فقه‌های بزرگ ما با الهام از آیات قرآن و سنت پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) و ائمه اهل بیت (علیهم‌السلام) حج را سه قسم تقسیم کرده‌اند: حج تمتع، و حج قران و افراد

حج تمتع مخصوص کسانی است که فاصله آنها از مکه ۴۸ میل یا بیشتر باشد (۱۶ فرسخ حدود ۹۶ کیلومتر) و حج قران و افراد، مربوط به کسانی است که در

---

تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه ۴۹

کمتر از این فاصله زندگی می‌کنند.

در حج تمتع، نخست عمره را بجا می‌آورند، سپس از احرام بیرون می‌آیند، بعداً مراسم حج را در ایام مخصوصش انجام می‌دهند، ولی در حج قران و افراد، اول مراسم حج بجا آورده می‌شود، و بعد از پایان آن مراسم عمره، با این تفاوت که در حج قران، قربانی همراه می‌آورند و در حج افراد این قربانی نیست، ولی به عقیده اهل سنت حج قران آن است که حج و عمره را در یک احرام با هم قصد می‌کند).

### اعمال حج تمتع به شرح زیر است:

نخست از نقاط معینی که میقات نام دارد احرام می‌بندند: یعنی متعهد می‌شوند یک سلسله کارها که بر محرم حرام است ترک کنند و جامه احرام که دو قطعه لباس نمدوخته است بر تن می‌کنند و لبیک گویند به سمت خانه خدا می‌آیند نخست هفت بار دور خانه خدا طواف می‌کنند و سپس در محلی که به نام مقام ابراهیم معروف است دو رکعت نماز به جا می‌آورند و بعد در میان دو کوه صفا و مروه هفت مرتبه رفت و آمد می‌نمایند و بعد با چیدن کمی از مو یا ناخن خود، از احرام خارج می‌شوند و برای مراسم حج از مکه احرام بسته و روز نهم ذی الحجه به عرفات که بیابانی است در چهار فرسخی مکه می‌روند و آن روز را از ظهر تا غروب آفتاب در آنجا می‌مانند و به نیایش پروردگار مشغول می‌شوند و سپس از غروب آفتاب به سوی مشعر الحرام که در حدود دو فرسخ و نیمی مکه قرار دارد کوچ می‌کنند و شب را تا صبح در آن وادی مقدس می‌مانند و هنگام طلوع آفتاب از آن سرزمین به منی که در نزدیکی آن قرار دارد حرکت می‌کنند و در همان روز که روز عید قربان است به ستون مخصوصی که نام آن جمره عقبه است هفت سنگ می‌زنند سپس قربانی می‌کنند و با تراشیدن سر از احرام بیرون می‌آیند.

و همان روز یا بعد از آن به مکه باز می‌گردند و طواف خانه خدا و نماز طواف و سعی صفا و مره و طواف نساء و نماز طواف نساء بجا می‌آورند و در روزهای

---

### تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه ۵۰

یازدهم و دوازدهم به سه ستون مخصوص در منی که جمرات نام دارد یکی پس از دیگری را هفت بار سنگ می‌زنند و شبهای یازدهم و دوازدهم در سرزمین منی می‌مانند و به این ترتیب مراسم حج که هر کدام زنده کننده یک خاطره تاریخی است و کنایات و اشاراتی به مسائل مربوط به تهذیب نفس و فلسفه‌های اجتماعی است انجام می‌دهند که فلسفه هر کدام در آیات مناسب تشریح خواهد شد.

### ۳- چرا بعضی حج تمتع را به فراموشی سپرده‌اند؟

ظاهر آیه فوق این است که وظیفه کسانی که مقیم در مکه نیستند، حج تمتع می‌باشد (حجی که با عمره شروع می‌شود، و بعد از اتمام مراسم عمره از احرام بیرون می‌آیند، و مجدداً برای حج احرام می‌بندند و مراسم حج را بجا می‌آورند) و هیچ‌گونه دلیلی به نسخ این آیه در دست نیست و روایات زیادی در کتب شیعه و اهل تسنن در این زمینه نقل شده است از جمله محدثان معروفی از اهل سنت مانند نسائی در کتاب سنن خود، و احمد در کتاب مسند و ابن ماجه در سنن، و بیهقی در سنن الکبری، و ترمذی در صحیح خود و مسلم نیز در کتاب معروف خود، روایات فراوانی در مورد حج تمتع نقل کرده‌اند که این حکم نسخ نشده و تا روز قیامت باقی است.

بسیاری از فقهای اهل سنت نیز آن را افضل انواع حج می‌دانند هر چند اجازه حج قران و افراد را در کنار آن می‌دهند (البته قران به همان معنی که در بالا از فقهای آنان نقل شد).

ولی در حدیث معروفی که از عمر نقل شده می‌خوانیم که گفت: متعتان کانتا علی عهد رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) و انا انهی عنهما و اعاقب علیهما متعة النساء و متعة الحج، دو متعه در زمان رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) بود که من از آن دو نهی می‌کنم و هر کس

---

### تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه ۵۱

بجا آورد مجازات می‌کنم متعه نساء و متعه حج. فخر رازی در ذیل آیه مورد بحث بعد از نقل این حدیث از عمر

می‌گوید: منظور از متعه حج این است که هر دو احرام (احرام حج و احرام عمره) را با هم جمع کند سپس نیت حج را فسخ کند و عمره بجا آورد و بعد از آن حج نماید.

بدیهی است هیچ کس جز پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) حق اعلام نسخ حکمی را ندارد و اصولاً این تعبیر که پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) چنین گفت و من چنین می‌گویم تعبیری است که برای هیچ کس قابل تحمل نمی‌باشد مگر می‌توان فرمان پیامبر را زمین نهاد و به دنبال گفتار دیگران رفت این غیر قابل قبول است.

به هر حال امروز بسیاری از علمای اهل سنت حدیث مزبور را رها کرده و حج تمتع را به عنوان افضل انواع حج پذیرفته و بر طبق آن عمل می‌کنند!

---

تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه ۵۲

آیه ۱۹۷ - ۱۹۹

آیه و ترجمه

الحج اشهر معلومت فمن فرض فيهن الحج فلا رفث و لا فسوق ولا جدال في الحج و ما تفعلوا من خير يعلمه الله و تزدودوا فان خير الزاد التقوى و اتقون يا اولي الالباب

ليس عليكم جناح ان تبتغوا فضلا من ربكم فاذا افضتم من عرفات فاذكروا الله عند المشعر الحرام و اذكروه كما هدئكم و ان كنتم من قبله لمن الضالين ثم افيضوا من حيث افاض الناس و استغفروا الله ان الله غفور رحيم

ترجمه :

۱۹۷ - حج، در ماههای معینی است! و کسانی که (با بستن احرام، و شروع به مناسک حج)، حج را بر خود فرض کرده‌اند، (باید بدانند که) در حج، آمیزش جنسی با زنان، و گناه و جدال نیست! و آنچه از کارهای نیک انجام دهید، خدا آن را می‌داند. و زاد و توشه تهیه کنید، که بهترین زاد و توشه، پرهیزکاری است! و از من به پرهیزد ای خردمندان!

۱۹۸ - گناهی بر شما نیست که از فضل پروردگارتان (و از منافع اقتصادی در ایام حج) طلب کنید (که یکی از منافع حج، پیریزی یک اقتصاد صحیح است). و هنگامی که از عرفات کوچ کردید، خدا را نزد مشعر الحرام یاد کنید! او را یاد کنید همان طور که شما را هدایت نمود و قطعاً شما پیش از این، از گمراهان بودید.

۱۹۹ - سپس از همان جا که مردم کوچ می کنند، (به سوی سرزمین منی) کوچ کنید! و از خداوند، آمرزش بطلبید، که خدا آمرزنده مهربان است!

---

تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه ۵۳

تفسیر :

بهترین زاد و توشه

این آیات همچنان احکام حج و زیارت خانه خدا را تعقیب می کند، و دستورات جدیدی در آن مطرح است:

۱ - نخست می فرماید: حج در ماههای معینی است (الحج اشهر معلومات). منظور از این ماهها ماههای شوال، ذی القعدة و ذی الحجه است (تمام ماه ذی الحجه یا همان ده روز اول) و این ماهها را اشهر حج می نامند زیرا بخشی از اعمال حج (مراسم عمره را) در غیر این ماهها نمی توان انجام داد و بخشی را منحصر در روزهای نهم تا دوازدهم ماه ذی الحجه باید انجام داد، و اینکه در قرآن تصریح به نام این ماهها نشده به خاطر آن است که این ماهها برای همه شناخته شده بود، و قرآن با این عبارت تاکید بر آن می کند. ضمناً این جمله، یکی از رسوم خرافی جاهلیت را نفی می کند که گاه به خاطر درگیری با جنگها یا غیر آن، ماههای حج را تغییر و تبدیل می دادند، و جلو و عقب می کردند، قرآن می گوید: این ماهها معین و ثابت است، و تقدیم و تاخیر در آن جایز نیست.

۲ - سپس به دستور دیگری در مورد کسانی که با احرام بستن شروع به مناسک حج می کنند اشاره کرده، می فرماید: آنها که حج را بر خود فرض کرده اند (و احرام بسته اند باید بدانند) در حج آمیزش جنسی و گناه و جدال نیست (فمن

---

تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه ۵۴

فرض فیهن الحج فلا رفت و لا فسوق و لا جدال فی الحج)

رفت بر وزن قفس در اصل به معنی سخنی است که متضمن مطلبی که ذکر آن قبیح است بوده باشد، اعم از آمیزش جنسی و یا مقدمات آن، سپس کنایه از جماع قرار داده شده است. ولی بعضی تصریح کرده اند و از رفت تنها در صورتی به این نوع گفتگوها اطلاق می شود که در حضور زنان باشد و اگر در غیاب آنها باشد، رفت نامیده نمی شود.

بعضی نیز اصل آن را به معنی تمایل عملی به زنان دانسته اند که از مزاح و لمس

و تماس شروع می‌شود و به آمیزش جنسی پایان می‌گیرد.  
فسوق به معنی گناه و خارج شدن از اطاعت خدا است. و جدال به معنی گفتگوی توأم با نزاع است، و در اصل به معنی محکم پیچیدن طناب است و از آنجا که طرفین گفتگوی آمیخته با نزاع به یکدیگر می‌پیچند و هر کدام می‌خواهد سخن خود را به کرسی بنشانند، این واژه در آن به کار رفته است.

به هر حال طبق این دستور حاجیان به هنگام احرام، نه حق نزدیکی با همسران دارند و نه کلمات دروغ و فحش دادن (گرچه این کار در غیرموقع احرام نیز حرام است، ولی یکی از بیست و پنج امری است که محرم باید ترک کند) و همچنین از کارهایی که بر آنها حرام است جدال است، و سوگند خوردن، خواه راست باشد یا دروغ، و گفتن لا و الله - بلی و الله.

به این ترتیب محیط حج باید از تمتعات جنسی و همچنین انجام گناهان و گفتگوهای بیفایده و جر و بحثها و کشمکشهای بیهوده پاک باشد، زیرا محیط عبادت و اخلاص و ترک لذایذ مادی است، محیطی است که روح انسان باید از آن نیرو بگیرد و یکباره از جهان ماده جدا شود، و به عالم ماوراء ماده راه یابد و در عین

---

#### تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه ۵۵

حال رشته الفت و اتحاد و اتفاق و برادری در میان مسلمانان محکم گردد و هر کاری که با این امور منافات دارد ممنوع است.  
البته هر کدام از این احکام، شرح و بسط و شرایطی دارد که در کتب مناسک حج آمده است.

۳- در مرحله بعد به مسائل معنوی حج، و آنچه مربوط به اخلاص است اشاره کرده، می‌فرماید: آنچه را از کارهای خیر انجام می‌دهید خدای داند (و ما تفعلوا من خیر یعلمه الله).

چه پاداشی برای نیکوکاران با ایمان از این بالاتر که بدانند هر کار نیکی را انجام می‌دهند خدا از آن با خبر است، و مولی و معبود آنان، حاضر و ناظر می‌باشد و این بسیار لذتبخش است که اعمال خیر در محضر او انجام می‌شود و این پاداشی است قبل از پاداشهای معنوی و مادی دیگر که خداوند عالم و آگاه به آنها می‌دهد.

و در ادامه همین مطلب می‌فرماید: زاد و توشه تهیه کنید که بهترین زاد

وتوشه‌ها پرهیزکاری است و از من به پرهیزید ای صاحبان عقل (و تزودوافان خیر الزاد التقوی و اتقون یا اولی الالباب).

بسیاری از مفسران گفته‌اند که این آیه اشاره به گروهی می‌کند (به گفته بعضی گروهی از مردم یمن بودند) که وقتی برای زیارت خانه خدا حرکت می‌کردند هیچگونه زاد و توشه‌ای با خود بر نمی‌داشتند، و حتی اگر زاد و توشه‌ای با خود داشتند به هنگام احرام به دور می‌ریختند و می‌گفتند ما به زیارت خانه خدا می‌رویم چگونه ممکن است به ما غذا دهد (و گاه به همین جهت خود را به زحمت می‌افکندند و یا محتاج به سؤال از این و آن می‌شدند) قرآن این تفکر غلط را نفی می‌کند و می‌گوید زاد و توشه برای خود تهیه کنید ولی در عین حال آنها را به مساله معنوی مهمتری ارشاد کرده، می‌گوید: که ماورای این زاد و توشه زاد و توشه دیگری است که باید برای سفر آخرت فراهم گردد و آن پرهیزکاری و تقوا است.

---

#### تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه ۵۶

این جمله ممکن است اشاره لطیفی به این حقیقت بوده باشد که در سفر حج موارد فراوانی برای تهیه زادهای معنوی وجود دارد که باید از آن غفلت نکنید در آنجا تاریخ مجسم اسلام است و صحنه‌های زنده فداکاری ابراهیم (علیه السلام) قهرمان توحید و جلوه‌های خاصی از مظاهر قرب پروردگار دیده می‌شود که در هیچ جای دیگر جهان نیست آنها که روحی بیدار و اندیشه‌ای زنده دارند می‌توانند برای یک عمر از این سفر بی نظیر روحانی توشه معنوی فراهم سازند.

قابل توجه اینکه به دنبال این مطلب باز دستور به تقوا می‌دهد و روی سخن را به اولی الالباب یعنی صاحبان مغز و اندیشه می‌کند آری آنها هستند که روح حج را درک می‌کنند و از این برنامه عالی تربیتی حد اکثر بهره برداری را مینمایند در حالی که دیگران تنها از قشر و پوست آن سهمی دارند و روح حج را درک نمی‌کنند.

آری صاحبان مغز و اندیشمندانند که آثار تقوا و پرهیزکاری را در فرد و جامعه درک می‌کنند.

در آیه بعد به رفع پاره‌های اشتباهات در زمینه مساله حج پرداخته، می‌فرماید: گناهی بر شما نیست که از فضل پروردگارتان (و منافع اقتصادی در ایام حج) برخوردار شوید (لیس علیکم جناح ان تبتغوا فضلا من ربکم).

در زمان جاهلیت هنگام مراسم حج هر گونه معامله و تجارت و بارکشی و مسافربری را گناه می دانستند و حج کسانی را که چنین می کردند باطل می شمردند.

آیه مورد بحث این حکم جاهلی را بی ارزش و باطل اعلام کرد و فرمود هیچ مانعی ندارد که در موسم حج از معامله و تجارت حلال که بخشی از فضل خداوند بر بندگان است بهره گیرید و یا کار کنید و از دست رنج خود استفاده کنید.

---

#### تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه ۵۷

اصولا گاهی این تفکر که در عصر جاهلیت بوده در زمان ما نیز پیدامی شود که این عبادت بزرگ یعنی حج باید از هر گونه شائبه مادی خالص باشد ولی از آنجا که این مساله بسیاری از کارگران و کسانی که تدارکات و خدمات آن را انجام می دهند اعم از راننده و خدمتگزار و طبیب و راهنما و سایر خدمتگزاران را گرفتار زحمت می کند به علاوه مردم آن دیار می توانند بسیاری از مشکلات اقتصادی را در موقع حج سامان بخشند این تفکر مردود شمرده شده است و اینگونه اشخاص می توانند ضمن خدمات خود مراسم حج را به جا آورند و از این نظر در مضیقه نیفتند.

بلکه از این بالاتر از منابع اسلامی به خوبی استفاده می شود که حج علاوه بر فلسفه مهم اخلاقی و تهذیب نفوس دارای فلسفه سیاسی و فرهنگی و اقتصادی نیز هست.

توضیح اینکه: مسافرت مسلمانان از نقاط مختلف دنیا به سوی خانه خدا و تشکیل آن کنگره عظیم اسلامی می تواند پایه و اساسی برای یک جهش اقتصادی عمومی در جوامع اسلامی گردد به این ترتیب که مغزهای متفکر اقتصادی مسلمین پس از مراسم حج یا قبل از آن دورهم بنشینند و با همفکری و همکاری پایه محکمی برای اقتصاد جوامع اسلامی بریزند و با مبادلات صحیح تجارتي آن چنان اقتصاد نیرومندی به وجود آورند که از دشمنان و بیگانگان بی نیاز گردند.

بنابراین، این معاملات و مبادلات تجارتي خود یکی از وسایل تقویت جامعه اسلامی در برابر دشمنان اسلام است زیرا میدانیم هیچ ملتی بدون داشتن اقتصادی نیرومند استقلال کامل نخواهد داشت ولی بدیهی است فعالیتهای تجارتي باید تحت الشعاع جنبه های عبادی و اخلاقی حج باشد نه حاکم و مقدم

بر آنها و خوشبختانه مسلمانان وقت کافی قبل یا بعد از اعمال حج برای این کار دارند: هشام بن حکم می گوید از امام صادق (علیه السلام) پرسیدم:.... فقلت له: ما العلة التي من اجلها كلف الله العباد الحج و الطواف بالبيت فقال.... فجعل فيه الاجتماع من

---

تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه ۵۸

الشرق و الغرب ليتعارفوا و لينزع كل قوم من التجارات من بلد الى بلد ولينتفع بذلك المكارى و الجمال ... و لو كان كل قوم انما يتكلمون على بلادهم و ما فيها هلكوا و خربت البلاد و سقطت الجلب و الارباح: چرا خداوند مردم را به انجام حج و طواف خانه خود فرمان داده است؟

فرمود: خداوند انسانها را آفرید... و آنان را به عمل حج دستور داد که اطاعت دین و مصالح دنیای آنان را در بر دارد در موسم حج مسلمانان از مشرق و مغرب گرد هم جمع می شوند تا با یکدیگر آشنا گردد و برای این که هر ملتی از تجارتها و فرآورده های اقتصادی ملتهای دیگر استفاده کنند و به خاطر اینکه مسافران و حمل و نقل کنندگان در این سفر با کرایه دادن وسیله های نقلیه خود بهره ببرند، (و برای اینکه با آثار و اخبار پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) آشنا گردند و این آثار همچنان زنده بماند و در دست فراموشی سپرده نشود) و اگر بنا باشد هر ملتی فقط درباره محیط خود سخن بگویند هلاک می گردند و شهرها ویران می شود و استفاده ها و منافع تجارتی از بین می رود. سپس در ادامه همین آیه عطف توجه به مناسک حج کرده، می فرماید: هنگامی که از عرفات کوچ کردید خدا را در نزد مشعر الحرام یاد کنید (فاذا افضتم من عرفات فاذكروا الله عند المشعر الحرام).

او را یاد کنید همانگونه که شما را هدایت کرد هر چند پیش از آن از گمراهان بودید (و اذكروه كما هديكم و ان كنتم من قبله لمن الظالين).

باز در ادامه همین معنی می فرماید: سپس از آنجا که مردم کوچ می کنند (از مشعر الحرام به سوی سرزمین منی) کوچ کنید (ثم افيضوا من حيث افاض الناس). و در پایان دستور به استغفار و توبه می دهد و می فرماید: از خدا طلب آمرزش کنید که خداوند آمرزنده و مهربان است (واستغفروا الله ان الله غفور رحيم).

---

تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه ۵۹

در این بخش از آیات به سه موقف از مواقف حج اشاره شده عرفات که محلی است در حدود ۲۰ کیلومتری مکه و حاجیان از ظهر روز نهم ذی الحجه تا غروب آفتاب در آنجا وقوف می کنند و به عبادت پروردگار مشغولند سپس وقوف در مشعر الحرام یا مزدلفه که بخشی از شب عید قربان و صبحگاهان قبل از طلوع آفتاب در آنجا می مانند و به راز و نیاز با پروردگار می پردازند و سوم سرزمین منی که محل قربانی و رمی جمرات و پایان دادن به احرام و انجام مراسم عید است.

### نکته ها

#### ۱ - نخستین موقف حج

زائران خانه خدا بعد از انجام مراسم عمره راهی مراسم حج می شوند و نخستین مرحله همان وقوف در عرفات است که از نیمه روز نهم ذی الحجه تا غروب آفتاب در آنجا توقف می نمایند سپس از آنجا به سوی مشعر الحرام حرکت می کنند (در آیات فوق به هر دو قسمت اشاره شده است).

در نامگذاری سرزمین عرفات به این نام جهات گوناگونی ذکر کرده اند، گاه گفته اند هنگامی که پیک وحی خداوند جبرئیل مناسک حج را در آنجا به ابراهیم نشان داد ابراهیم می فرمود: عرفت، عرفت (شناختم - شناختم) لذا آنجا را عرفات گفتند.

گاه گفته اند این داستان برای آدم واقع شد و گاه گفته شده که آدم و حوا در آن سرزمین یکدیگر را پیدا کردند و شناختند و گاه گفته شده زوار خانه خدا در آنجا یکدیگر را می بینند و می شناسند و تفسیرهای دیگر.

---

#### تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه ۶۰

ولی بعید نیست این نامگذاری اشاره به حقیقت دیگری باشد و آن اینکه این سرزمین محیط بسیار آمادهای برای معرفت پروردگار و شناسائی ذات پاک اوست.

و به راستی آن جذبه معنوی و روحانی که انسان به هنگام ورود در عرفات پیدا می کند با هیچ بیان و سخنی قابل توصیف نیست - تنها باید رفت و مشاهده کرد - همه یک شکل، همه یکنواخت، همه بیابان نشین همه از هیاهوی شهر و از هیاهوی دنیای مادی و زرق و برقش فرار کرده، در زیر آن آسمان نیلی در آن هوای آزاد و پاک از آلودگی گناه در آنجا که فرشته وحی بال و پر می زند، در آنجا که از لابلای نسیمش صدای زمزمه جبرئیل و آهنگ مردانه ابراهیم خلیل

و طنین حیات بخش صدای پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) و مجاهدان صدر اسلام شنیده می شود.

در این سرزمین خاطره انگیز که گویا دریچه ای به جهان ماورای طبیعت در آن گشوده شده انسان نه تنها از نشئه عرفان پروردگار سر مست می شود و لحظه ای با زمزمه تسبیح عمومی خلقت هماهنگ می گردد بلکه در درون وجود خود، خودش را هم که عمری است گم کرده و به دنبالش می گردد پیدا می کند و به حال خوشتن نیز عارف می گردد و می داند او آن کس نیست که شب و روز در تلاش معاش حریصانه کوه و صحرا را زیر پا می گذارد و هر چه می یابد عطشش فرو نمی نشیند می یابد گوهر دیگری در درون جان او نهفته است که او در حقیقت همان است آری این سرزمین را عرفات می نامند راستی چه اسم جالب و مناسبی!

## ۲- مشعر الحرام - دومین موقف حج

در مورد نامگذاری مشعر الحرام به این نام نیز گفته اند که آنجا مرکزی است برای شعائر حج و نشانه های از این مراسم عظیم و پر شکوه و آسمانی. اما نباید فراموش کرد که مشعر از ماده شعور است در آن شب تاریخی و هیجان انگیز (شب دهم ذی الحجه) که زائران خانه خدا پس از طی دوران تربیت خود در عرفات به آنجا کوچ می کنند و شبی را تا به صبح روی ماسه های نرم در زیر

---

تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه ۶۱

آسمان پر ستاره در سرزمینی که نمونه کوچکی از محشر کبری و پرده ای از رستاخیز بزرگ قیامت است، در آنجا که جمعیت همچون امواج خروشان دریا به هنگام طوفان همه جا را پر کرده و آوای مردمی که در حرکتاند تا به صبح خاموش نمی شود.

آری در چنان محیط بی آرایش و با صفا و تکان دهنده در درون جامه معصومان احرام و روی آن ماسه های نرم، انسان جوشش چشمه های تازهای از اندیشه و فکر و شعور در درون خود احساس می کند و صدای ریزش آن را در اعماق قلب خود به روشنی می شنود آنجا را مشعر می نامند!

## ۳- درس یگانگی و اتحاد

در روایات آمده است که قبیله قریش در جاهلیت امتیازات نادرستی برای خود قائل بودند و برای هیچ یک از اعراب مقامی را که برای خوشتن می دانستند قایل نبودند آنها خود را حمس (بر وزن خمس) به معنی کسی که در دین خود

محکم و پا برجاست می خواندند و به عنوان فرزندان ابراهیم و سرپرستان خانه کعبه خود را از همه برتر می شمردند.

از جمله اینکه می گفتند ما نباید در مراسم حج به عرفات برویم زیرا عرفات از حرم مکه بیرون است، اگر چنین کنیم عرب برای ما ارزشی قائل نخواهد شد. حرم مکه با نقاط بیرون حرم یکسان نیست این سخن را در حالی می گفتند که می دانستند وقوف در عرفات جزء مراسم حج ابراهیمی است. قرآن در آیات فوق خط بطلان بر این اوهام کشید و به مسلمانان دستور داد همه با هم در عرفات وقوف کنند و از آنجا همگی به سوی مشعر الحرام و از آنجا به سوی منی کوچ نمایند جمله ثم افیضوا من حیث افاض الناس از همان جا که

#### تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه ۶۲

مردم کوچ می کنند شما هم کوچ کنید اشاره لطیفی به این معنی است. در واقع قرآن با این بیان دستور می دهد که همه مردم بدون استثناء نخست به عرفات بروند و از آنجا به مشعر الحرام و سپس به سرزمین منی کوچ کنند. دستور استغفار در ذیل آخرین آیه فوق اشاره به این است که از خداوند طلب آمرزش تمام گناهان را کنند و از آن افکار و خیالات جاهلی که مخالف روح مساوات و برابری حج است کنار روند و یادآور می شود که اگر دست بردارند خداوند غفور و رحیم است.

باید توجه داشت که افاضه از ماده فیض در اصل به معنی جریان وریش آب است و از آنجا که وقتی مردم به طور دسته جمعی از جائی به نقطه دیگری با سرعت حرکت می کنند بی شباهت به یک نهر جاری نیست این تعبیر به کار می رود.

#### ۴ - ارتباط آیات

در اینکه چه رابطهای میان ابتغاء فضل الله (فعالیت های تجارتي) و مساله وقوف در عرفات و حرکت از آن به سوی مشعر الحرام و سپس منی وجود دارد که در آیات فوق در کنار هم قرار گرفته ممکن است اشاره به این نکته باشد که تلاش اقتصادی اگر برای خدا و زندگی آبرومندانه باشد آن هم یک نوع عبادت است همچون مناسک حج یا اینکه نقل و انتقال زوار از مکه به عرفات و از آنجا به مواضع دیگر مستلزم هزینه ها و خدماتی است و اگر هر گونه کار و خدمت و مزدگرفتن در این ایام ممنوع و حرام باشد مسلماً زوار خانه خدا سخت به زحمت می افتند.

و لذا این طور در کنار هم قرار داده شده، یا اینکه مبادا پرداختن به فعالیت‌های اقتصادی شما را از ذکر خدا و از توجه به عظمت این مواقف دور سازد.

بَعْد

فَرَسَتْ

قَبْل

تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه ۶۳

آیه ۲۰۰ - ۲۰۲

آیه و ترجمه

فَإِذَا قُضِيَتْمْ مِنْكُمْ فَأَذْكُرُوا اللَّهَ كَذِكْرِكُمْ آبَاءَكُمْ أَوْ أَشَدَّ ذِكْرًا فَمِنْ النَّاسِ مَنْ يَقُولُ رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا وَمَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ خَلْقٍ وَمِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَفِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً وَقِنَا عَذَابَ النَّارِ أُولَئِكَ لَهُمْ نَصِيبٌ مِمَّا كَسَبُوا وَاللَّهُ سَرِيعُ الْحِسَابِ

ترجمه :

۲۰۰ - و هنگامی که مناسک (حج) خود را انجام دادید، خدا را یاد کنید، همانند یادآوری از پدرانتان (آن گونه که رسم آن زمان بود) بلکه از آن هم بیشتر! (در این مراسم، مردم دو گروه اند) بعضی از مردم می گویند: خداوند! به ما در دنیا (نیکی) عطا کن! ولی در آخرت، بهرهای ندارند.  
۲۰۱ - و بعضی می گویند: پروردگارا! به ما در دنیا (نیکی) عطا کن! و در آخرت نیز (نیکی) مرحمت فرما! و ما را از عذاب آتش نگاهدار!  
۲۰۲ - آنها از کار (و دعای) خود، نصیب و بهرهای دارند، و خداوند، سریع الحساب است.

شان نزول :

در حدیثی از امام باقر (علیه السلام) می خوانیم که در ایام جاهلیت هنگامی که از مراسم حج فارغ می شدند در آنجا اجتماع می کردند و افتخارات نیاکان خود را بر می شمردند و از ایام گذشته آنها و جود و بخشش فراوانشان یاد می کردند. (و افتخارات موهومی برای خود بر می شمردند) آیات فوق نازل شد و به آنها دستور داد که به جای این کار (نادرست) ذکر خدا گویند و از نعمتهای بی دریغ خداوند و مواهب او یاد کنند و با همان شور و سوز مخصوصی که در افتخار و مباهات به

تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه ۶۴

پدران خود در جاهلیت داشتند نعم الهی را یاد کنند بلکه بیشتر و برتر.

همین معنی یا شبیه آن را سایر مفسران از ابن عباس یا غیر او نقل کرده اند که اهل جاهلیت بعد از حج مجالسی تشکیل می دادند برای تفاخر به پدران و شرح امتیازات آنها و یا در بازارهایی همچون بازار عکاظ، ذی المجاز، مجنه که تنها جای داد و ستد نبود بلکه مرکز ذکر افتخارات (موهوم) نیاکان بود جمع می شدند و به این کار می پرداختند.

تفسیر :

### حج رمز وحدت مسلمین جهان است

این آیات همچنان ادامه بحثهای مربوط به حج است گر چه اعراب جاهلیت مراسم حج را با واسطه های متعددی از ابراهیم خلیل گرفته بودند ولی آن چنان با خرافات آمیخته شده بود که این عبادت بزرگ و انسان ساز را که نقطه عطفی در زندگی زوار خانه خدا و موجب تولد ثانوی آنها است از صورت اصلی و فلسفه های تربیتی خارج و مسخ کرده بود و مبدل به وسیله ای برای تفرقه و نفاق ساخته بود.

در نخستین آیه قرآن می فرماید: هنگامی که مناسک (حج) خود را انجام دادید ذکر خدا گوئید همانگونه که پدران و نیاکانتان را یاد می کردید بلکه از آن بیشتر (فاذا قضیت مناسککم فاذکروا الله ک ذکرکم آباءکم او اشد ذکر). عظمت و بزرگی در پرتو ارتباط با خدا است نه مباهات به ارتباط موهوم به نیاکان منظور از این تعبیر این نیست که هم نیاکان را ذکر کنید و هم خدا را بلکه اشارهای است به این واقعیت که اگر آنها به خاطر پاره های از مواهب لایق یادآوری هستند پس چرا به سراغ خدا نمی روید که تمام عالم هستی و تمام نعمتهای جهان از ناحیه اوست منبع جمیع کمالات و صاحب صفات جلال و جمال و ولی نعمت

---

تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه ۶۵

همگان است.

در اینک که منظور از ذکر خدا در اینجا چیست؟ اقوال زیادی در میان مفسران دیده می شود ولی ظاهر این است که تمام اذکار الهی را بعد از مراسم شامل می شود در واقع باید خدا را بر تمام نعمتهایش مخصوصاً نعمت ایمان و هدایت به این مراسم بزرگ شکر گویند و آثار تربیتی حج را با یاد الهی تکامل بخشند. در اینجا قرآن مردم را به دو گروه تقسیم می کند، می فرماید: گروهی از مردم می گویند خداوند! در دنیا به ما (نیکی) عطا فرما ولی در آخرت بهره ای

ندارند (فمن الناس من يقول ربنا آتنا في الدنيا و ما له في الآخرة من خلاق) و گروهی می‌گویند پروردگارا به ما در دنیا (نیکی) عطا کن و در آخرت (نیکی) مرحمت فرما و ما را از عذاب آتش نگاهدار (و منهم من يقول ربنا آتنا في الدنيا حسنة و في الآخرة حسنة و قنا عذاب النار). در حقیقت این قسمت از آیات اشاره به خواسته‌های مردم و اهداف آنها در این عبادت بزرگ است بعضی جز به مواهب مادی دنیا نظر ندارند و چیزی غیر از آن از خدا نمی‌خواهند بدیهی است آنها در آخرت از همه چیز بی‌بهره‌اند. ولی گروهی هم مواهب مادی دنیا را می‌خواهند و هم مواهب معنوی را بلکه زندگی دنیا را نیز به عنوان مقدمه تکامل معنوی می‌طلبند و این است منطق اسلام که هم نظر به جسم و ماده دارد و هم جان و معنا و اولی را زمینه‌ساز دومی می‌شمرد و هرگز با انسانهای یک بعدی یعنی آنها که در مادیات غوطه‌ورند و برای آن اصالت قائلند، یا کسانی که به کلی از زندگانی دنیا بیگانه‌اند سازگار نیست.

در این که منظور از حسنة در این آیه چیست؟ تفسیرهای مختلفی برای آن

---

#### تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه ۶۶

ذکر کرده‌اند، در روایتی از امام صادق (علیه السلام) به معنی وسعت رزق و حسن خلق در دنیا و خشنودی خدا و بهشت در آخرت تفسیر شده است (انها السعة في الرزق و المعاش و حسن الخلق في الدنيا و رضوان الله و الجنة في الآخرة).

و بعضی از مفسران آن را به معنی علم و عبادت در دنیا و بهشت در آخرت، یا مال در دنیا، و بهشت در آخرت، یا همسر خوب و صالح در دنیا و بهشت در آخرت دانسته‌اند در حدیثی نیز از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) آمده است: من اوتي قلبا شاكرا و لسانا ذاكرا و زوجة مومنة تعينه على امر دنياه و اخراه فقد اوتي في الدنيا حسنة و في الآخرة حسنة و وقى عذاب النار، «کسی که خدا به او قلبی شاکر، زبانی مشغول به ذکر حق، و همسری با ایمان که او را در امور دنیا و آخرت یاری کند ببخشد، نیکی دنیا و آخرت را به او داده و از عذاب آتش باز داشته شده».

بدیهی است حسنه به معنی هر گونه خیر و خوبی است و مفهومی وسیع و گسترده دارد که تمام مواهب مادی و معنوی را شامل می‌شود، بنابراین آنچه در روایات فوق یا کلمات مفسران آمده است بیان مصداقهای روشن آن

می باشد، و مفهوم آیه را محدود نمی کند، و اینکه بعضی از مفسران تصور کرده اند حسنه چون در آیه به صورت مفرد نکره است هر گونه نیکی را شامل نمی شود و لذا در تعیین مصداق آن در میان مفسران گفتگو است اشتباهی بیش نیست زیرا گاه می شود که مفرد نکره نیز معنی جنس می بخشد و مورد آیه ظاهراً از این قبیل است و به گفته بعضی از مفسران، افراد با ایمان اصل حسنه را از خدا می خواهند بدون اینکه نوعی از آن را انتخاب کنند، و همه را واگذار به مشیت و اراده و انعام الهی می نمایند.

---

#### تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه ۶۷

در آخرین آیه، اشاره به گروه دوم کرده (همان گروهی که حسنه دنیا و آخرت را از خدا می طلبند) می فرماید: «آنها نصیب و بهره ای از کسب خود دارند و خداوند سریع الحساب است» (اولئک لهم نصیب مما کسبوا و الله سریع الحساب).

در حقیقت این آیه نقطه مقابل جمله ای است که در آیات قبل درباره گروه اول آمد که می فرماید و ما له فی الاخرة من خلاق: «آنها نصیبی در آخرت ندارند».

بعضی نیز احتمال داده اند که به هر دو گروه بازگردد، گروه اول بهره ای از متاع دنیا می برند، و گروه دوم خیر دنیا و آخرت نصیبشان می شود، شبیه آنچه در آیات ۱۸ تا ۲۰ سوره اسراء آمده است که می فرماید: «آن کس که تنها زندگی زودگذر دنیا را می طلبد، آن مقدار را که بخواهیم و به هر کس اراده کنیم به او می دهیم، سپس دوزخ را برای او قرار خواهیم داد... و آن کس که سرای آخرت را طلب کند، و سعی و کوشش خود را برای آن انجام دهد، در حالی که ایمان داشته باشد سعی و تلاش او پاداش داده خواهد شد، و هر یک از این دو از عطای پروردگارت بهره و کمک می گیرد.» ولی تفسیر اول با آیات مورد بحث هماهنگ تر است.

تعبیر به «نصیب» گر چه به صورت نکره آمده ولی قرائن گواهی می دهد که نکره در اینجا برای بیان عظمت است، و تعبیر به «مما کسبوا» (به خاطر آنچه انجام دادند) اشاره به کمی این نصیب و بهره نیست، زیرا ممکن است من در اینجا ابتدائی باشد نه تبعیضی.

تعبیر به «کسب» در جمله «مما کسبوا»، به گفته بسیاری از مفسران به معنی همین دعائی است که درباره خیر دنیا و آخرت می کند، و انتخاب این

تعبیر ممکن است اشاره به نکته لطیفی باشد که دعا کردن خود یکی از بهترین عبادات و اعمال است.

از بررسی دهها آیه، در قرآن مجید که ماده کسب و مشتقاتش در آن به کار رفته

---

تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه ۶۸

به خوبی استفاده می شود که این واژه در غیر کارهای جسمی - یعنی اعمال روحی و قلبی - نیز به کار می رود، چنانکه در آیه ۲۲۵ سوره بقره می خوانیم: و لکن یواخذکم بما کسبت قلوبکم، «ولی خداوند به آنچه قلبهای شما کسب کرده است، شما را مؤاخذه می کند».

بنابراین جای تعجب نیست که دعا نوعی کسب و اکتساب باشد بخصوص که دعای حقیقی تنها با زبان نیست، بلکه با قلب و با تمام وجود انسان می باشد. جمله «و الله سریع الحساب» که در آخرین آیه از آیات فوق آمده است، اشاره به این است که هم خداوند با سرعت به حساب بندگان می رسد، و هم پاداشها و کیفرهایی را که وعده داده به زودی به آنها می دهد، همه اینها نقد است و سریع، و نسیه و توام با تأخیر نیست.

در حدیثی می خوانیم: خداوند حساب تمام خلایق را در یک چشم برهم زدن رسیدگی می کند (ان الله تعالی یحاسب الخلائق کلهم فی مقدار لمح البصر). این به خاطر آن است که علم خداوند همانند مخلوقات نیست، که محدودیت آن سبب شود، مطلبی او را از مطلبی دیگر غافل سازد.

از این گذشته محاسبه پروردگار، زمانی لازم ندارد، زیرا اعمال ما بر جسم و جان ما، بلکه بر موجودات اطراف ما - زمین و امواج هوا - و اشیاء دیگر، اثر باقی می گذارد، و از این نظر می توان وجود انسان را تشبیه به انواع اتومبیلهایی کرد که با داشتن دستگاه کیلومتر شمار همیشه میزان کار کرد خود را در هر لحظه به طور روشن و مشخص نشان می دهد، و دیگر نیازی به حساب و کتاب مسافتهایی را که اتومبیل در طول عمرش پیموده است نیست.

---

تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه ۶۹

آیه ۲۰۳

آیه و ترجمه

و اذکروا الله فی ایام معدودت فمن تعجل فی یومین فلا اثم علیه ومن تاخر فلا

اثم عليه لمن اتقى و اتقوا الله و اعلموا انكم اليه تحشرون

ترجمه :

۲۰۳ - و خدا را در روزهای معینی یاد کنید! (روزهای ۱۱ و ۱۲ و ۱۳ ماه ذی الحجه). و هر کس شتاب کند، و (ذکر خدا را) در دو روز انجام دهد، گناهی بر او نیست، و هر که تأخیر کند، (و سه روز انجام دهد نیز) گناهی بر او نیست، برای کسی که تقوا پیشه کند. و از خدا بپرهیزید و بدانید شما به سوی او محشور خواهید شد!

تفسیر :

### آخرین سخن درباره حج

این آیه در حقیقت، آخرین آیه‌ای است که در اینجا درباره مراسم حج، سخن می‌گوید و سنتهای جاهلی را در رابطه با تفاخرهای موهوم نسبت به نیاکان و گذشتگان در هم می‌شکند، و به آنها توصیه می‌کند که (بعد از مراسم عید) به یاد خدا باشند می‌فرماید: خدا را در روزهای معینی یاد کنید (و اذکروا الله فی ایام معدودات).  
با توجه به اینکه این دستور، به قرینه آیات سابق مربوط به پایان مراسم حج است ناظر به روزهای یازده و دوازده و سیزده ماه خواهد بود که در لسان روایات به عنوان «ایام تشریق» نامیده شده، چنانکه از نامش پیداست ایامی است روشنی بخش که روح و جسم انسان را در پرتو این مراسم، نورانی می‌کند.  
در آیه ۲۸ سوره حج، دستور به ذکر نام خدا در «ایام معلومات» آمد، و در اینجا در «ایام معدودات»، معروف این است که «ایام معلومات» به معنی ده روز

---

تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه ۷۰

آغاز ذی الحجه، و «ایام معدودات» همان ایام تشریق است که در بالا گفته شد، ولی بعضی از مفسران، احتمالاتی غیر از این داده‌اند که شرح آن در ذیل آیه ۲۸ سوره حج خواهد آمد.

در اینکه منظور از این «اذکار» چیست؟ در احادیث اسلامی به این صورت تعیین شده که بعد از پانزده نماز که آغازش نماز ظهر روز عید قربان، و پایانش نماز روز سیزدهم است، جمله‌های اللهم بخش زیر تکرار گردد: الله اکبر الله اکبر، لا اله الا الله و الله اکبر و لله الحمد الله اکبر علی ما هدانا الله اکبر علی ما رزقنا من بهیمة الانعام.

سپس در دنبال این دستور می‌افزاید: «کسانی که تعجیل کنند و (ذکر خدا را) در دو روز انجام دهند گناهی بر آنان نیست، و کسانی که تاخیر کنند (و سه روز انجام دهند نیز) گناهی بر آنها نیست، برای کسانی که تقوای پیشه کنند (فمن تعجل فی یومین فلا اثم علیه و من تاخر فلا اثم علیه لمن اتقی).» این تعبیر در حقیقت، اشاره به نوعی تخییر در اداء ذکر خدا، میان دو روز و سه روز می‌باشد.

جمله «لن من اتقی» (برای کسانی که تقوا پیشه کرده باشند) ظاهراً قید است برای مساله تعجیل در دو روز، یعنی قناعت به دو روز مخصوص این گونه اشخاص است.

و در روایات اهل بیت (علیهم السلام) آمده است که منظور از «پرهیز» در اینجا پرهیز از صید است، یعنی کسانی که به هنگام احرام، پرهیز از صید یا از تمام تروک احرام کرده‌اند، می‌توانند بعد از عید قربان، دو روز در منی بمانند و مراسم آن را بجا

---

#### تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه ۷۱

آورند و یاد خدا کنند و اما کسانی که پرهیز نکرده باشند باید سه روز بمانند و آن مراسم را بجا آورند و ذکر خدا کنند.

بعضی جمله «لا اثم علیه» را اشاره به نفی هر گونه گناه از زائران خانه خدا می‌دانند، یعنی آنها بعد از انجام مناسک حج که پایانش این اذکار است در صورت ایمان و اخلاص کامل همه آثار گناهان پیشین و رسوبات معاصی از دل و جان نشان شسته می‌شود، و با روحی پاک از هر گونه آلائش از این مراسم باز می‌گردند.

این سخن گرچه ذاتاً صحیح است، اما ظاهراً آیه با معنی اول هماهنگ‌تر است. و در پایان آیه، یک دستور کلی به تقوا داده، می‌فرماید: «تقوای الهی پیشه کنید و بدانید شما به سوی او محشور خواهید شد» (و اتقوا الله واعلموا انکم الیه تحشرون).

بنابر یکی از دو تفسیری که در بالا ذکر شد، این جمله می‌تواند اشاره به این باشد که مراسم روحانی حج، گناهان گذشته شما را پاک کرد، و همچون فرزندی که از مادر متولد شده است پاک از این مراسم باز می‌گردید، اما مراقب باشید بعداً خود را آلوده نکنید.

---

آیه ۲۰۴-۲۰۶

آیه و ترجمه

و من الناس من يعجبك قوله في الحياة الدنيا ويشهد الله على قلبه و هو  
الد الخصام  
و اذا تولى سعى في الارض ليفسد فيها و يهلك الحرث و النسل و الله لا يحب  
الفساد

و اذا قيل له اتق الله اخذته العزة بالاثم فحسبه جهنم و لبئس المهاد

ترجمه :

۲۰۴ - و از مردم، کسانی هستند که گفتار آنان، در زندگی دنیا مایه اعجاب تو می شود، (در ظاهر، اظهار محبت شدید می کنند) و خدا را بر آنچه در دل دارند گواه می گیرند. (این در حالی است که) آنان، سرسختترین دشمنانند.  
۲۰۵ - (نشانه آن، این است که) هنگامی که روی بر می گردانند (و از نزد تو خارج می شوند)، در راه فساد در زمین، کوشش می کنند، و زراعتها و چهارپایان را نابود می سازند، (با اینکه می دانند) خدا فساد را دوست نمی دارد.  
۲۰۶ - و هنگامی که به آنها گفته شود: «از خدا بترسید!» (لجاجت آنان بیشتر می شود)، و لجاجت و تعصب، آنها را به گناه می کشاند. آتش دوزخ برای آنان کافی است، و چه بد جایگاهی است.

شان نزول :

برای این آیات، دو شان نزول ذکر شده است: ۱ - این آیات درباره اخنس بن شریق نازل شده که مردی زیبا و خوش زبان بود و تظاهر به دوستی پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) می کرد خود را مسلمان جلوه می داد، و سوگند می خورد که آن حضرت را دوست دارد و به خدا ایمان آورده، پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) هم که مأمور به ظاهر بود با او گرم می گرفت

او را مورد محبت قرار می داد، ولی او در باطن مرد منافقی بود، در یک ماجرا زراعت بعضی مسلمانان را آتش زد و چهارپایان آنان را کشت (وبه این ترتیب پرده از روی کار او برداشته شد) در اینجا آیات فوق نازل شد.  
۲ - بعضی دیگر از ابن عباس، نقل کرده اند که آیات مزبور در یکی از جنگهای

اسلامی (سریه رجیع) نازل شده که طی آن جمعی از مبلغان اسلام که از طرف پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) برای تبلیغ قبایل اطراف مدینه اعزام شده بودند، طی یک توطئه ناجوانمردانه شهید شدند.

ولی شاء نزول اول با مضمون آیات، تناسب بیشتری دارد، و در هر حال درسی که از این آیات فرا گرفته می شود، عمومی و همگانی و برای همیشه است.

**تفسیر :**

### سرنوشت مفسدان در زمین

در نخستین آیه، اشاره سربسته ای، به بعضی از منافقان کرده، می فرماید: و بعضی از مردم چنین هستند که گفتار او در زندگی دنیا مایه اعجاب تومی شود (ولی در باطن چنین نیست) و خداوند بر آنچه در قلب اوست گواه می باشد، و او سرسختترین دشمنان است (و من الناس من یعجبک قوله فی الحیوة الدنیا و یشهد الله علی ما فی قلبه و هو الدالخصام). «الد» به معنی کسی است که دشمنی شدید دارد، و اصل آن از لدید گرفته شده که به دو طرف گردن گفته می شود، و کنایه از کسی است که از هر طرف روی آورد، بر دشمنی غلبه می کند، و «خصام» معنی مصدري دارد و به معنی خصومت

---

تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه ۷۴

و دشمنی است.

سپس می افزاید: «نشانه دشمنی باطنی او این است که وقتی روی برمی گرداند و از نزد تو خارج می شود، کوشش می کند که در زمین فساد به راه بیندازد، و زراعت و چهارپایان را نابود کند (با اینکه می داند) خدا فساد را دوست ندارد» (و اذا تولی سعی فی الارض لیفسد فیها ویهلك الحرث و النسل و الله لا یحب الفساد).

آری این گونه خداوند پرده از روی کار آنها بر می دارد و درون قلبشان را برای پیامبرش آشکار می سازد، زیرا اگر اینها در اظهار دوستی و محبت، به پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) و پیروان او صادق بودند هرگز دست به فساد و تخریب نمی زدند، و به زراعتها و دامها، بیرحمانه هجوم نمی آوردند، ظاهر آنان دوستی خالصانه است، اما در باطن، بی رحمتترین، و سرسختترین دشمنانند.

بسیاری از مفسران، احتمال داده اند که مقصود از جمله «اذا تولی» همان

مسئله قبول ولایت و حکومت است، یعنی منافقان هنگامی که به مرحله‌ای از حکومت و سلطه برسند، دست به فساد و خرابی زده و ظلم و ستم را در میان بندگان خدا به راه می‌اندازند و به خاطر ظلم و ستم آنها آبادیها رو به ویرانی می‌گذارد، دامها هلاک می‌شوند، و جان و مال مردم بر باد می‌رود.

«حرث» به معنی زراعت، و «نسل» به معنی اولاد است، و بر اولاد انسان و غیر انسان اطلاق می‌شود، بنابراین هلاک کردن حرث و نسل به معنی از میان بردن هر گونه موجود زنده است، اعم از موجودات زنده نباتی، یا حیوانی و انسانی.

---

#### تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه ۷۵

در معنی حرث و نسل، تفسیرهای دیگری نیز ذکر شده از جمله اینکه: منظور از «حرث» زنانند، به قرینه آیه شریفه (نسائکم حرث لکم).

و منظور از «نسل»، اولاد است، یا اینکه منظور از حرث در اینجا، دین و آیین است، و نسل مردم (این تفسیر مطابق حدیثی است از امام صادق (علیه السلام) که در تفسیر مجمع البیان نقل شده است).

به هر حال تعبیر به «یَهْلُکُ الْحَرْثَ وَ النَّسْلَ»، کلام بسیار مختصر و جامعی است که تولید فساد را در سطح جامعه در زمینه اموال و انسانها، شامل می‌شود.

در آیه بعد می‌افزاید: هنگامی که او را از این عمل زشت نهی کنند «و به او گفته شود از خدا بترس (آتش لجاجت در درونش شعله‌ور می‌گردد) و لجاج و تعصب، او را به گناه می‌کشاند» (وَ إِذَا قِيلَ لَهُ اتَّقِ اللَّهَ أَخَذَتْهُ الْعِزَّةُ بِالْإِثْمِ).

او نه به اندرز ناصحان، گوش فرا می‌دهد، و نه به هشدارهای الهی بلکه پیوسته با غرور و نخوت مخصوص به خود، بر خلافکاریهایش می‌افزاید، چنین کسی را جز آتش دوزخ رام نمی‌کند، و لذا در پایان آیه می‌فرماید: «آتش دوزخ برای آنها کافی است و چه بد جایگاهی است» (فَحَسْبُهُ جَهَنَّمُ وَ لِبئْسَ الْمِهَادُ).

در حقیقت این یکی از صفات زشت و ناپسند منافقان است که بر اثر تعصب و لجاجت خشک و خشونت آمیز در برابر هیچ حقیقتی تسلیم نمی‌شوند، و همین تعصب و غرور آنها را به بدترین گناهان می‌کشاند، بدیهی است این چوبهای کج، جز با آتش دوزخ راست نمی‌شوند!

---

#### تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه ۷۶

به گفته بعضی از مفسران، خداوند این گونه اشخاص را به پنج وصف در آیات

فوق توصیف کرده نخست اینکه: سخنانی فریبنده دارند، دیگر اینکه درون قلب آنها آلوده و تاریک است، سوم اینکه سرسختترین دشمناناند، چهارم اینکه به هنگامی که زمینه‌ای پیش آید، نه بر انسانها رحم می‌کنند و نه بر حیوان و زراعت، پنجم اینکه بر اثر غرور و نخوت، اندرز هیچ ناصحی را پذیرا نیستند.

تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه ۷۷

آیه ۲۰۷

آیه و ترجمه

و من الناس من یشری نفسه ابتغاء مرضات الله و الله رؤف بالعباد

ترجمه :

۲۰۷ - بعضی از مردم (با ایمان و فداکار، همچون علی (علیه السلام) در لیلۃ الممبیت به هنگام خفتن در جایگاه پیغمبر (صلی الله علیه و آله وسلم)، جان خود را به خاطر خشنودی خدا می‌فروشدند، و خداوند نسبت به بندگان مهربان است.

شان نزول :

مفسر معروف اهل تسنن «ثعلبی» می‌گوید: هنگامی که پیغمبر اسلام تصمیم گرفت مهاجرت کند برای ادای دینهای خود و تحویل دادن امانتهائی که نزد او بود علی (علیه السلام) را به جای خویش قرارداد و شب هنگام که می‌خواست به سوی غار «ثور» برود و مشرکان اطراف خانه او را برای حمله به او محاصره کرده بودند دستور داد علی (علیه السلام) در بستر او بخوابد و پارچه سبز رنگی (برد حضرمی) که مخصوص خود پیغمبر بود روی خود بکشد در این هنگام خداوند به «جبرئیل» و «میکائیل» وحی فرستاد که من بین شما برادری ایجاد کردم و عمر یکی از شما را طولانیتر قرار دادم کدام یک از شما حاضر است ایثار به نفس کند و زندگی دیگری را بر خود مقدم دارد هیچکدام حاضر نشدند.

به آنها وحی شد اکنون علی (علیه السلام) در بستر پیغمبر خوابیده و آماده شده جان خویش را فدای او سازد به زمین بروید و حافظ و نگهبان او باشید. هنگامی که جبرئیل بالای سر و میکائیل پایین پای علی (علیه السلام) نشسته بودند جبرئیل می‌گفت: «به به آفرین بر تو ای علی! خداوند بواسطه تو بر فرشتگان مباحثات می‌کند».

در این هنگام آیه فوق نازل گردید و به همین دلیل آن شب تاریخی به

نام «(ليلة المبيت)» نامیده شده است.

### تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه ۷۸

«ابن عباس می گوید این آیه هنگامی که پیغمبر از مشرکان کناره گرفته بود و با ابو بکر به سوی غار می رفت درباره علی (علیه السلام) که در بستر پیغمبر خوابیده بود نازل شد.

«(ابو جعفر اسکافی)» می گوید: (همانطور که ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه جلد ۳ صفحه ۲۷۰ ذکر کرده است) جریان خوابیدن علی (علیه السلام) در بستر پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) به تواتر ثابت شده و غیر از کسانی که مسلمان نیستند و افراد سبک مغز آن را انکار نمی کنند در جلد دوم «(الغدير)» ذیل آیه مورد بحث (صفحه ۴۸ به بعد) می نویسد: «(غزالی)» در کتاب احیاء العلوم جلد سوم صفحه ۲۳۸ و گنجی در کتاب «(کفایة الطالب)» صفحه ۱۱۴ و «(صفوری)» در «(نزهة المجالس)» جلد دوم صفحه ۲۰۹ و ابن «(صباغ مالکی)» در کتاب «(الفصول المهمة)» صفحه ۳۳، «(سبط ابن جوزی حنفی)» در «(تذکرة الخواص)» صفحه ۲۱ «(شبلینجی)» در «(نور الابصار)» صفحه ۸۶ و احمد در «(مسند)» جلد یک صفحه ۳۴۸ و «(تاریخ طبری)» جلد دوم صفحه ۹۹ تا ۱۰۱ و «(ابن هشام)» در «(سيرة)» جلد دوم صفحه ۲۹۱ و «(حلبی)» در «(سیره)» خود و «(تاریخ یعقوبی)» جلد دوم صفحه ۲۹ جریان «(ليلة المبيت)» را نقل کرده اند.

### تفسیر :

### فداکاری بزرگ در شب تاریخی هجرت

گرچه آیه فوق همانطور که در شان نزول آن ذکر شد، مربوط به ماجرای هجرت پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) و فداکاری علی (علیه السلام) و خوابیدن او در بستر آن حضرت نازل شده، ولی همچون سایر آیات قرآن، مفهوم و محتوای کلی و عمومی دارد. و در واقع نقطه مقابل چیزی است که در آیات قبل در مورد منافقان وارد شده بود.

می فرماید: «(از میان مردم کسانی هستند که جان خود را در برابر خشنودی خدا می فروشند، و خداوند نسبت به بندگانش مهربان است)» (و من الناس من یشری نفسه ابتغاء مرضات الله و الله رؤف بالعباد).

آن گروه مردمی خودخواه و خودپسند و لجوج و معاند بودند که از راه نفاق در بین مردم آبرویی کسب می کردند، و در ظاهر خود را مؤمن و خیرخواه نشان می دادند، اما کردارشان پرده از روی گفتارشان برمی داشت چرا که جز فساد در زمین و نابود کردن حرث و نسل کار دیگری نداشتند.

ولی این گروه تنها با خدا معامله می کنند و هر چه دارند حتی جان خود را به او می فروشند و جز رضا و خشنودی او چیزی خریدار نیستند.

و با فداکاری و ایثار آنهاست که امر دین و دنیا اصلاح و حق زنده و پایدار می شود و زندگی انسان گوارا و درخت اسلام بارور می گردد.

جمله «و الله رؤف بالعباد» که در حقیقت نقطه مقابل چیزی است که در آیات قبل درباره منافقان مفسد فی الارض آمده بود «فحسبه جهنم و لبئس المهاد» ممکن است اشاره به این باشد که خداوند در عین اینکه بخشنده جان به انسان است همان را خریداری می کند و بالاترین بها را که همان خشنودی خویش است به انسان می پردازد.

قابل توجه اینکه فروشنده «انسان» و خریدار خدا و متاع «جان» و بهای معامله خشنودی ذات پاک اوست.

در حالی که در موارد دیگری بهای اینگونه معاملات را بهشت جاویدان و نجات از دوزخ ذکر کرده است مثلاً می فرماید: ان الله اشتری من المؤمنین انفسهم و اموالهم بان لهم الجنة یقاتلون فی سبیل الله فیقتلون و یقتلون، «خدا از مومنان جانها و مالهایشان را خریداری می کند که بهشت از آن آنها باشد، در راه خدا پیکار می کنند می کشند و کشته می شوند»

و شاید به همین جهت است که آیه مورد بحث با کلمه من تبعیضیه (و من الناس) شروع شده یعنی تنها بعضی از مردم هستند که قادرند به این کار فوق العاده

دست زنند، و تنها بهائی را که برای ایثار جان طالب باشند، همان خشنودی خدا بوده باشد، ولی در آیه ۱۱۱ سوره توبه که در بالا آوردیم همه مومنان به معامله با خدا، در برابر بهشت جاویدان دعوت شده اند.

این احتمال نیز در تفسیر جمله «و الله رؤف بالعباد» و تناسب آن با آغاز آیه

وجود دارد که می‌خواهد این حقیقت را روشن سازد که وجود این چنین افراد وفادار و ایثارگر در میان مردم، از رافت و مهربانی خدانسبت به بندگان سرچشمه گرفته، زیرا اگر چنین انسانهای از خود گذشته در جوامع انسانی وجود نداشته باشند، ارکان دین و اجتماع فرومی‌ریزد، ولی خداوند مهربان با این دوستان ایثارگر خود، جلو خرابکاری دشمنان را می‌گیرد.

به هر حال این آیه با توجه به شأن نزولی که مشروحاً گفته شد، یکی از بزرگترین فضایل علی (علیه السلام) است که در اکثر منابع اسلامی آمده، و به قدری چشمگیر است که معاویه، به خاطر دشمنی خاصی که با علی (علیه السلام) داشت طبق روایتی چنان از این فضیلت ناراحت بود که «سمرة بن جندب» را با چهارصد هزار درهم تطمیع کرد که بگوید این آیه درباره عبدالرحمن بن ملجم، قاتل علی (علیه السلام) (طبق حدیث مجعولی) نازل شده، و آن منافق جنایت پیشه نیز چنین کرد، ولی همانطور که انتظار می‌رفت حتی یک نفر این حدیث مجعول را نپذیرفت

بعد

↑ فرست

قبل

تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه ۸۱

آیه ۲۰۸ - ۲۰۹

آیه و ترجمه

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ادْخُلُوا فِي السِّلْمِ كَافَّةً وَ لَا تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ

فان زلتم من بعد ما جاءكم البينات فاعلموا ان الله عزيز حكيم

ترجمه :

۲۰۸ - ای کسانی که ایمان آورده‌اید! همگی در صلح و آشتی در آیید! و از گامهای شیطان، پیروی نکنید، که او دشمن آشکار شماست!  
۲۰۹ - و اگر بعد از (این همه) نشانه‌های روشن، که برای شما آمده‌است، لغزش کردید (و همراه شدید)، بدانید (از چنگال عدالت خدا، فرار نتوانید کرد)، که خداوند، توانا و حکیم است.

تفسیر :

اسلام آیین صلح و صفاست

بعد از اشاره به دو گروه (گروه مومنان بسیار خالص و منافقان مفسد) در آیات گذشته، همه مومنان را در نخستین آیه مورد بحث مخاطب ساخته، می‌فرماید: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید! همگی در صلح و آشتی در آئید» (یا ایها الذین آمنوا ادخلوا فی السِّلْمِ کافَّةً).

«سَلَم» و «سَلَام»، در لغت به معنی صلح و آرامش است و بعضی آن را به معنی اطاعت تفسیر کرده‌اند، و این آیه همه افراد با ایمان را به صلح و سلام و تسلیم بودن در برابر فرمان خدا دعوت می‌کند.

از مفهوم این آیه چنین استفاده می‌شود که صلح و آرامش تنها در پرتوایمان امکانپذیر است، و تنها به اتکاء قوانین مادی هرگز جنگ و ناامنی و اضطراب از دنیا بر چیده نخواهد شد، زیرا عالم ماده، و علاقه به آن، همواره

تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه ۸۲

کشمکشها و تصادمها است، و اگر نیروی معنوی ایمان، آدمی را کنترل نکند،

صلح غیر ممکن است.

بلکه می‌توان گفت از دعوت عمومی این آیه، که همه مومنان را بدون استثناء از هر زبان و نژاد و منطقه جغرافیائی و قشر اجتماعی، به صلح و صفا دعوت می‌کند، استفاده می‌شود که در پرتو ایمان به خدا، تشکیل حکومت واحد جهانی که صلح در سایه آن همه جا آشکار گردد امکانپذیر است. اصولاً در مقابل عوامل پراکندگی (زبان و نژاد و...) یک حلقه محکم اتصال در میان قلوب بشر لازم است، و این حلقه اتصال تنها ایمان به خداست که ما فوق این اختلافات است.

ایمان به خدا، و تسلیم در برابر فرمان او، نقطه وحدت جامعه انسانیت، و رمز ارتباط اقوام و ملت‌ها است، و نمونه جالبی از آن را در مراسم حج می‌توان مشاهده کرد که چگونه انسان‌هایی با رنگ‌های مختلف، از نژادهای متفاوت و دارای زبان و قومیت و منطقه جغرافیائی ناهماهنگ، همگی برادروار در کنار هم قرار گرفته و در آن مراسم بزرگ روحانی شرکت دارند، و در نهایت صلح و صفا به هم می‌نگرند، و اگر آن‌را با نظامی که بر کشورهای فاقد ایمان به خدا حاکم است که چگونه ناامنی از نظر جان و مال و عرض و ناموس، حاکم می‌باشد، مقایسه کنیم، تفاوت میان جوامع با ایمان و بی‌ایمان از نظر سلم و صلح و سلام و آرامش، روشن می‌شود.

این احتمال نیز در تفسیر آیه داده شده است که بعضی از اهل کتاب (یهود و نصاری) هنگامی که وارد اسلام می‌شدند، نسبت به بعضی از عقاید یا برنامه‌های پیشین خود وفادار بودند و لذا به آنها دستور داده شد که باتمام وجود وارد اسلام

---

#### تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه ۸۳

شوید و در برابر تمام دستورات تسلیم باشید. سپس می‌افزاید: از گام‌های شیطان پیروی نکنید که او دشمن آشکار شما است (و لا تتبعوا خطوات الشیطان انه لکم عدو مبین). همانگونه که در تفسیر آیه ۱۶۸ همین سوره، اشاره شد، بسیاری از انحرافات و وسوسه‌های شیطانی به صورت تدریجی انجام می‌گیرد، و هر مرحله در حقیقت گامی از گام‌های شیطان است.

«خطوات» جمع «خطوة» بر وزن «سفره» به معنی گام و قدم است در اینجا نیز این حقیقت تکرار شده که انحراف از صلح و عدالت و تسلیم

شدن در برابر انگیزه‌های دشمنی و عداوت و جنگ و خونریزی از مراحل ساده و کوچک شروع می‌شود، و به مراحل حاد و خطرناک، منتهی می‌گردد، و مطابق ضرب المثل معروف عرب «ان بدو القتال اللطام» (آغاز جنگ یک سیلی است) گاهی یک حرکت کوچک از روی عداوت، آتش جنگ ویرانگری را بر می‌انگیزد، لذا افراد با ایمان که مخاطب در این آیه‌اند، باید از همان آغاز بیدار باشند و جرقه‌های کوچک عداوت و دشمنی را خاموش سازند. قابل توجه اینکه این تعبیر، پنج بار در قرآن مجید آمده، و در موارد مختلفی روی آن تکیه شده است.

بعضی از مفسران نقل کرده‌اند که «عبد الله بن سلام» و یارانش که یهودی بودند و اسلام را پذیرا شده بودند از پیامبر اسلام اجازه می‌خواستند که تورات را در نماز بخواند، و به پاره‌ای از دستورات آن عمل کنند، آیه فوق نازل شد و آنها را از

---

#### تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه ۸۴

پیروی خطوات الشیطان، نهی کرد.

این شاءن نزول نیز نشان می‌دهد که شیطان گام به گام در انسان نفوذ می‌کند و باید در همان گامهای نخستین، در برابر او ایستاد تا به مراحل خطرناک نرسد.

جمله «انه لکم عدو مبین» متضمن استدلال زنده و روشنی است، می‌گوید: دشمنی شیطان با شما چیزی مخفی و پوشیده نیست، او از آغاز آفرینش آدم برای دشمنی با او کمر بست و سوگند یاد کرده است که اگر بتواند، همه را جز مخلصین که از تیررس او به دورند گمراه کند با این حال چگونه تسلیم و سوسه‌های او می‌شوید؟

در آیه بعد به همه مومنان هشدار می‌دهد که: «اگر بعد از (این همه) نشانه‌ها و برنامه‌های روشن که به سراغ شما آمده لغزش کنید و تسلیم و سوسه‌های شیطان شوید و گامی بر خلاف صلح و سلام بردارید بدانید (از پنجه عدالت خداوند فرار نتوانید کرد) چرا که خداوند توانا و شکستناپذیر و حکیم است» (فان زللت من بعد ما جاء تکم البینات فاعلموا ان الله عزیز حکیم). برنامه روشن، راه روشن و مقصد هم معلوم است با این حال جایی برای لغزش و قبول و سوسه‌های شیطانی نیست! اگر منحرف شوید قطعاً مقصر خود شمائید و بدانید خداوند قادر حکیم شما را مجازات عادلانه خواهد کرد.

«بینات» به معنی دلایل روشن است و مفهوم گسترده‌ای دارد که هم دلایل عقلی را شامل می‌شود و هم آنچه از طریق وحی یا معجزات برای مردم تبیین شده است.

---

تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه ۸۵

آیه ۲۱۰

آیه و ترجمه

هل ينظرون الا ان ياتيهم الله في ظلل من الغمام والملائكة وقضى الامر و الى الله ترجع الامور

ترجمه :

۲۱۰ - آیا (پیروان فرمان شیطان، پس از این همه نشانه‌ها و برنامه‌های روشن) انتظار دارند که خداوند و فرشتگان، در سایه‌هایی از ابرها به‌سوی آنان بیایند (و دلایل تازه‌ای در اختیارشان بگذارند؟! با اینکه چنین چیزی محال است!) و همه چیز انجام شده، و همه کارها به سوی خدا باز می‌گردد.

تفسیر :

انتظار بیجا و نامعقول

این آیه گرچه از آیات پیچیده قرآن به نظر می‌رسد لکن دقت روی تعبیرات آن ابهام را بر طرف می‌سازد.

در اینجا روی سخن به پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) است و درواقع به دنبال بحث آیه قبل که می‌فرمود آیا این همه نشانه‌ها و دلایل روشن برای جلوگیری از لغزش آدمی و رهائی او از چنگال عدو مبین یعنی شیطان کافی نیست، خداوند در این آیه می‌فرماید: «آیا آنها انتظار دارند که خداوند و فرشتگان در سایه‌های ابرها به سوی آنها بیایند» و دلایل دیگری در اختیارشان بگذارند با اینکه چنین چیزی محال است و به فرض که محال نباشد چه ضرورتی دارد (هل ينظرون الا ان ياتيهم الله في ظلل من الغمام والملائكة).

«در حالی که کار پایان یافته است» (و قضی الامر).

در اینکه منظور از پایان یافتن کار چیست؟

---

تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه ۸۶

مرحوم «طبرسی» در «مجمع البیان»، آن را به معنی پایان یافتن

حساب انسانها در قیامت و قرار گرفتن اهل بهشت در بهشت، و اهل دوزخ در دوزخ می‌داند، و به این ترتیب ناظر به آخرت خواهد بود، در حالی که ظاهر آیه، مربوط به این جهان است، بنابراین بعید نیست که اشاره به نزول عذاب الهی به کافران لجوج باشد که در کلام طبرسی و دیگران نیز به عنوان یک احتمال آمده است.

این معنی نیز ممکن است که منظور اشاره به پایان گرفتن کار تبلیغ و بیان همه حقایق باشد که در آیه قبل تحت عنوان بینات به آن اشاره شده بود و با وجود این، دیگر انتظار آنها، بی‌معنی است و به فرض محال که ممکن باشد خداوند و فرشتگان نزد آنها حضور یابند نیازی به آن احساس نمی‌شود، زیرا همه چیز برای هدایت آنها به قدر کافی در اختیارشان قرار داده شده و مطابق این تفسیر، هیچگونه تقدیری در آیه وجود ندارد، و عین الفاظ آیه گویاست، بنابراین استفهام موجود در آیه، انکاری می‌باشد.

ولی جمعی از مفسران، استفهام را انکاری ندانسته و آن را یک نوع تهدید برای گنهکاران و کسانی که پیروی از برنامه‌های شیطانی کرده‌اند می‌دانند، خواه این تهدید، تهدید به عذاب آخرت باشد یا دنیا، و لذا قبل از کلمه الله، کلمه امر را مقدر می‌دانند که روی هم رفته معنی آیه چنین می‌شود: آیا اینها، با این اعمالشان می‌خواهند، امر خدا و فرشتگان او برای مجازات و عذابشان، فرارسد و به عذاب دنیا یا آخرت گرفتار شوند، و به کار آنها خاتمه داده شود. ولی تفسیری که در بالا گفته شد، مناسبتر به نظر می‌رسد، و نیاز به تقدیر هم ندارد.

کوتاه سخن اینکه: درباره آیه سه تفسیر وجود دارد:

۱ - منظور آن است که خداوند به قدر کافی اتمام حجت کرده، و نباید افراد لجوج در انتظار این باشند که خدا و فرشتگان نزد آنها آیند و حقایق را بازگو کنند که

---

#### تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه ۸۷

این امر محال است، و اگر هم ممکن بود نیازی به آن نبود.

۲ - منظور این است که آیا آنها با این لجاجت در عدم ایمان در انتظار این هستند که فرمان عذاب الهی و فرشتگان عذاب فرارسند و آنها را ریشه کن سازند.

۳ - منظور این است که آیا آنها با این کار خود در انتظارند که قیامت برپا شود و

فرمان عذاب همراه فرشتگان الهی فرا رسد و به حساب همگی رسیدگی گردد، و به کیفر خود گرفتار شوند.

تعبیر به «ظلل من الغمام» (در سایه‌های ابرهای سفید) بنابر تفسیر دوم و سوم - به گفته بسیاری از مفسران - اشاره به این است که عذاب الهی بطور ناگهانی همچون ابرها بر سر آنها سایه افکن می‌شود و مخصوصا از آنجا که انسان با مشاهده ابر انتظار ریزش باران رحمت را دارد، هنگامی که عذابی به صورت صاعقه و مانند آن از آن فرود آید دردناکتر است (توجه داشته باشید که عذاب بعضی از اقوام پیشین نیز به صورت صاعقه‌هائی بود که از ابرها فرود آمد).

اما بنابر تفسیر اول ممکن است اشاره به عقیده خرافی کفار باشد که گمان می‌کردند خداوند گاهی از آسمان نازل می‌شود، در حالی که ابرها بر او سایه افکن می‌باشند.

و در پایان آیه، می‌فرماید: و همه کارها به سوی خدا باز می‌گردد (و الی الله ترجع الامور).

امور مربوط به ارسال پیامبران و نزول کتابهای آسمانی و تبیین حقایق بازگشت به او می‌کند همانگونه که امر حساب و مجازات و کیفر و پاداش به او باز می‌گردد.

---

تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه ۸۸

نکته :

**رؤیت خداوند غیر ممکن است!**

بی‌شک مشاهده حسی تنها در مورد اجسامی صورت می‌گیرد که دارای رنگ و مکان و محل است بنابراین در مورد ذات خداوند که مافوق زمان و مکان است معنی ندارد.

ذات پاک او نه در دنیا با این چشم دیده می‌شود و نه در آخرت دلایل عقلی این مساله به قدری روشن است که ما را بینیا از شرح و بسط می‌کند: ولی با این حال متاسفانه جمعی از دانشمندان اهل سنت به استناد بعضی از احادیث ضعیف و پاره‌ای از آیات متشابه اصرار بر این دارند که خداوند در قیامت با هممین چشم دیده می‌شود و در قالب جسمی در می‌آید و دارای رنگ و مکان است و بعضا آیه مورد بحث را ناظر به این معنی دانسته‌اند و شاید توجه به این حقیقت ندارند که چه مفاسد و مشکلاتی از این رهگذر به وجود می‌آید.

البته مشاهده خداوند با چشم دل هم در این جهان ممکن است و هم در جهان دیگر و مسلماً در قیامت که ذات پاک او ظهور و بروز قویتری دارد این مشاهده قویتر خواهد بود.

در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) می‌خوانیم که در پاسخ این سوال آیا خداوند در قیامت دیده می‌شود فرمود: منزّه است خداوند از چنین چیزی و بسیار منزّه است سپس افزود ان الابصار لا تدرك الا ما له لون و کیفیت و الله تعالى خالق الالوان و الكيفية، چشمها جز چیزهایی که دارای رنگ و کیفیت است نمی‌بیند در حالی که خداوند خالق رنگها و کیفیتهاست. درباره عدم امکان رویت خداوند در دنیا و آخرت ذیل آیات مختلف تفسیر نمونه از جمله ذیل آیه ۱۰۳ سوره انعام (لا تدركه الابصار و هو يدرك الابصار) شرح کافی داده شده و از آن مشروحتر در جلد چهارم پیام قرآن از صفحه ۲۲۱ تا ۲۵۰ بحث شده است

---

تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه ۸۹

آیه ۲۱۱

آیه و ترجمه

سَلْ بَنِي إِسْرَءِيلَ كَمَ آتَيْنَاهُم مِّنْ آيَةِ بَيْنَةٍ وَ مِّنْ يَّبْدُلُ نِعْمَةَ اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُ  
فَإِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ

ترجمه :

۲۱۱ - از بنی اسرائیل بپرس: «چه اندازه نشانه‌های روشن به آنها دادیم؟ (ولی آنان، نعمتها و امکانات مادی و معنوی را که خداوند در اختیارشان گذاشته بود، در راه غلط به کار گرفتند). و کسی که نعمت خدا را، پس از آنکه به سراغش آمد، تبدیل کند (و در مسیر خلاف به کار گیرد، گرفتار عذاب شدید الهی خواهد شد) که خداوند شدید العقاب است.

تفسیر :

تبدیل نعمت به عذاب

این آیه در حقیقت، یکی از مصادیق آیات گذشته است، چرا که در آیات گذشته سخن از مومنان و کافران و منافقان بود، کافرانی که بر اثر لجاجت، آیات و دلایل روشن را نادیده گرفته به بهانه جوئی می‌پرداختند، و بنی اسرائیل یکی از مصادیق واضح این معنی هستند.

می‌فرماید: «از بنی اسرائیل پرس، چه نشانه‌های روشنی به آنها دادیم؟» ولی آنها این نشانه‌های روشن را نادیده گرفتند، و نعمتهای الهی را در راه غلط صرف کردند (سل بنی اسرائیل کم آتیناهم من آیه‌بینه). سپس می‌افزاید: «کسی که نعمت خدا را بعد از آنکه به سراغ او آمد تبدیل کند (و از آن سوء استفاده نماید، گرفتار عذاب شدید الهی خواهد شد) زیرا خداوند شدید العقاب است» (و من یبدل نعمة الله من بعدما جاءته فان الله شدید العقاب).

منظور از «تبدیل نعمت» این است که انسان امکانات و منابع مادی و معنوی را که در اختیار دارد، در مسیرهای انحرافی و گناه به کار گیرد، و میدانیم خداوند

---

#### تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه ۹۰

بنی اسرائیل انواع نعمتها را ارزانی داشت، پیامبران بزرگ، زمامداران نیرومند، امکانات مادی فراوان، ولی آنها نه از آن مربیان الهی بهره‌گرفتند، و نه از مواهب مادی استفاده صحیح کردند و به این ترتیب مرتکب تبدیل نعمت شدند، و نیز به همین دلیل در دنیا سرگردان گشتند و در قیامت عذاب دردناکی در انتظار دارند.

اینکه می‌فرماید: «سل بنی اسرائیل» (از بنی اسرائیل پرس) برای این است که هم از آنها اعتراف گرفته شود و هم درس عبرتی برای مسلمانان و هشدار به کسانی باشد که از نعمتها و مواهب الهی بهره‌گیری لازم را نمی‌کنند. مساله تبدیل نعمت، و سرنوشت دردناک ناشی از آن منحصر به بنی اسرائیل نیست، هر قوم و ملتی گرفتار آن شود، گرفتار عذاب شدید الهی در این جهان و جهان دیگر خواهد شد.

هم اکنون دنیای صنعتی گرفتار این بدبختی بزرگ است زیرا با اینکه خداوند مواهب و نعمتها و امکاناتی در اختیار انسان امروز قرار داده که در هیچ دورانی از تاریخ سابقه نداشته است ولی به خاطر دوری از تعلیمات الهی پیامبران گرفتار تبدیل نعمت شده و آنها را به صورت وحشتناکی در راه فنا و نیستی خود به کار گرفته و از آن مخربترین اسلحه‌ها را برای ویرانی جهان ساخته و یا از قدرت مادی خویش برای توسعه ظلم و استعمار و استثمار بهره گرفته و دنیا را به جایگاهی نا امن از هر نظر مبدل کرده است.

نعمت خدا در این آیه می‌تواند اشاره به آیات الهی باشد، و تبدیل آن همان

تحریف آن است، و یا معنی وسیعی داشته باشد که امکانات و مواهب الهی را نیز شامل گردد، و ترجیح با معنی دوم است.

---

تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه ۹۱

آیه ۲۱۲

آیه و ترجمه

زین للذین کفروا الحیوة الدنیا و یسخرن من الذین آمنوا و الذین اتقوا فوقهم  
یوم القیمة و الله یرزق من یشاء بغیر حساب

ترجمه :

۲۱۲ - زندگی دنیا برای کافران زینت داده شده است، از این رو افراد باایمان را (که گاهی دستشان تهی است)، مسخره می کنند، در حالی که پرهیزکاران در قیامت بالاتر از آنان هستند، (چرا که ارزشهای حقیقی در آن جا آشکار می گردد، و صورت عینی به خود می گیرد)، و خداوند، هر کس را بخواهد بدون حساب روزی می دهد.

شان نزول :

«ابن عباس» مفسر معروف می گوید: این آیه درباره اقلیت اشرافی و روسای قریش نازل شد که زندگی بسیار مرفه ای داشتند، و جمعی از مومنان ثابت قدم آغاز اسلام همچون عمار و بلال و... را که از نظر زندگی مادی فقیر و تهیدست بودند به باد استهزاء و مسخره می گرفتند و می گفتند اگر پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) شخصیتی داشت و از طرف خدا بود، اشراف و بزرگان از او پیروی می کردند، آیه فوق نازل شد و به سخنان بی اساس آنها پاسخ داد.

تفسیر :

کافران دنیاپرست

شاء نزول بالا که می گوید آیه ناظر به اشراف خودخواه قریش است مانع از آن نیست که یک قاعده کلی و عمومی از آن استفاده کرده یا آن را مکمل آیه پیشین درباره یهود بدانیم.

آیه می گوید: «زندگی دنیا برای کافران زینت داده شده است»  
(زین للذین کفروا الحیوة الدنیا).

لذا از باده غرور سر مست شده «و افراد با ایمان را که احیانا دستشان تهی

---

است به باد مسخره می گیرند» (و یسخرون من الذین آمنوا). این در حالی است «که این افراد با ایمان و تقوا در قیامت برتر از آنها هستند» (آنها در اعلی علین بهشت اند و اینها در درکات جهنم) (والذین اتقوا فوقهم یوم القیمة).

زیرا در آن جهان مقامات معنوی صورت عینی به خود می گیرد و مومنان در درجات بالایی قرار خواهند گرفت، آنها گوئی بر فراز آسمانها سیر می کنند در حالی که اینها در اعماق زمین می روند.

و این جای تعجب نیست زیرا خداوند هر کس را بخواهد بی حساب روزی می دهد (و الله یرزق من یشاء بغير حساب).

اینها در حقیقت بشارت و آرامش است برای مومنان فقیر و هشدار و تهدیدی است برای ثروتمندان مغرور و بی ایمان.

این احتمال نیز وجود دارد که جمله اخیر اشاره به این باشد که خداوند در آینده به مومنان روزی بی حساب می دهد همانگونه که با پیشرفت اسلام این معنی تحقق یافت.

بی حساب بودن روزی خداوند به افراد با ایمان اشاره به این است که هرگز پاداشها و مواهب الهی به اندازه اعمال ما نیست بلکه مطابق کرم و لطف اوست و می دانیم لطف و کرمش حد و حدود ندارد.

**نکته :**

همیشه افراد بی ایمان و دنیاپرست که سخت فریفته زرق و برق دنیامی باشند و افق دیدشان از چهار دیواری ماده فراتر نمی رود امکانات مادی را مقیاس ارزیابی همه ارزشها می دانند و به همین دلیل در فکر کوتاه و علیل آنها کسانی که دستشان از ثروت تهی است فاقد شخصیت هستند و لذا آنها را به باد مسخره می گیرند در حالی که صاحب نظران با ایمان که بدین مشیت خاک نظری ندارند

ارزشهای مادی را در برابر ارزشهای معنوی بیرنگ می بینند و به آنها همچون بازیچه کودکان می نگرند.

و اگر طالب مواهب مادی دنیا هستند برای این است که آخرت را در لابلای آن جستجو می کنند.

در اینجا یک سوال باقی می ماند که فعل مجهول «زین» (زینت داده شده است) چه معنی دارد و فاعل آن کیست؟ کیست که زندگی دنیا را در نظر کافران زینت داده است؟ پاسخ این سوال را در ذیل آیه ۱۴ سوره آل عمران مطالعه خواهید نمود.

---

تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه ۹۴

آیه ۲۱۳

آیه و ترجمه

كان الناس امة واحدة فبعث الله النبيين مبشرين و منذرين و انزل معهم الكتاب بالحق ليحكم بين الناس فيما اختلفوا فيه و ما اختلف فيه الا الذين اوتوه من بعد ما جاءتهم البينات بغيا بينهم فهدى الله الذين آمنوا لما اختلفوا فيه من الحق باذنه و الله يهدى من يشاء الى صراط مستقيم

ترجمه :

۲۱۳ - مردم (در آغاز) یک دسته بودند، (و تضادی در میان آنها وجود نداشت. بتدریج جوامع و طبقات پدید آمد و اختلافات و تضادهایی در میان آنها پیدا شد، در این حال) خداوند، پیامبران را برانگیخت، تا مردم را بشارت و بیم دهند و کتاب آسمانی، که به سوی حق دعوت می کرد، با آنها نازل نمود، تا در میان مردم، در آنچه اختلاف داشتند، داوری کند.

(افراد با ایمان، در آن اختلاف نکردند،) تنها (گروهی از) کسانی که کتاب را دریافت داشته بودند، و نشانه های روشن به آنها رسیده بود، به خاطر انحراف از حق و ستمگری، در آن اختلاف کردند.

خداوند، آنهایی را که ایمان آورده بودند، به حقیقت آنچه مورد اختلاف بود، به فرمان خودش، رهبری نمود.

(اما افراد بی ایمان، همچنان در گمراهی و اختلاف، باقی ماندند).

و خدا، هر کس را بخواهد، به راه راست هدایت می کند.

تفسیر :

راه وصول به وحدت

بعد از بیان حال مومنان و منافقان و کفار در آیات پیشین، در این آیه به سراغ یک بحث اصولی و کلی و جامع در مورد پیدایش دین و مذهب و اهداف و مراحل مختلف آن می رود.

نخست می فرماید: انسانها (در آغاز) همه امت واحدی بودند (کان

امة واحدة).

و در آن روز تضادی در میان آنها وجود نداشت، زندگی بشر و اجتماع اوساده بود، فطرتها دست نخورده، و انگیزه‌های هوی و هوس و اختلاف و کشمکش در میان آنها ناچیز بود، خدا را طبق فرمان فطرت می‌پرستیدند و وظایف ساده خود را در پیشگاه او انجام می‌دادند (این مرحله اول زندگانی انسانها بود)، که احتمالاً فاصله میان زمان آدم و نوح را پر می‌کرد.

سپس زندگی انسانها شکل اجتماعی به خود گرفت و می‌باید هم چنین شود زیرا انسان برای تکامل آفریده شده و تکامل او تنها در دل اجتماع تامین می‌گردد (و این مرحله دوم زندگی انسانها بود).

ولی به هنگام ظهور اجتماع، اختلافها و تضادها به وجود آمد چه از نظرایمان و عقیده و چه از نظر عمل و تعیین حق و حقوق هر کس و هر گروه در اجتماع و در اینجا بشر تشنه قوانین و تعلیمات انبیاء و هدایت‌های آنها می‌گردد تا به اختلافات او در جنبه‌های مختلف پایان دهد (این مرحله سوم بود).

در اینجا خداوند پیامبران را برانگیخت تا مردم را بشارت دهند و انداز کنند (فبعث الله النبیین مبشرین و منذرین).

(و این مرحله چهارم بود).

در این هنگام انسانها با هشدارهای انبیاء و توجه به مبدء و معاد و جهان دیگر که در آنجا پاداش و کیفر اعمال خویش را در می‌یابند برای گرفتن احکام الهی و قوانین صحیح که بتواند به اختلافات پایان دهد و سلامت جامعه و سلامت انسانها را تامین کند آمادگی پیدا کردند.

و لذا می‌فرماید: «خداوند با آنها کتاب آسمانی به حق نازل کرد تا در میان مردم در آنچه اختلاف داشتند حکومت کند» (و انزل معهم

الكتاب بالحق لیحكم بین الناس فیما اختلفوا فیه).

و به این ترتیب ایمان به انبیاء و تمسک به تعلیمات آنها و کتب آسمانی، آبی بر آتش اختلافات فرو ریخت و آن را خاموش ساخت (و این مرحله پنجم بود).

این وضع مدتی ادامه یافت ولی کم کم وسوسه‌های شیطانی و امواج خروشان هوای نفس کار خود را در میان گروهی کرد و با تفسیرهای نادرست تعلیمات

انبیاء و کتب آسمانی و تطبیق آنها بر خواسته‌های دلشان، پرچم اختلاف را بار دیگر برافراشتند ولی این اختلاف با اختلافات پیشین فرق داشت سرچشمه اختلافات پیشین جهل و بی‌خبری بود که با بعثت انبیاء و نزول کتب آسمانی بر طرف گردید درحالی که سرچشمه اختلافات بعد همان ستمگری و لجاجت و انحراف آگاهانه از راه حق و در یک کلمه «بغی» بود و لذا در ادامه این آیه می‌فرماید: «در آن اختلاف نکردند مگر کسانی که کتاب آسمانی را دریافت داشته بودند و بینات و نشانه‌های روشن به آنها رسیده بود آری آنها به خاطر انحراف از حق و ستمگری در آن اختلاف کردند» (و ماختلف فیه الا الذین اوتوه من بعد ما جاءتهم البینات بغیا بینهم). (و این مرحله ششم بود).

در اینجا مردم به دو گروه تقسیم شدند مؤمنان راستین که در برابر حق تسلیم بودند آنها برای پایان دادن به اختلافات جدید به کتب آسمانی و تعلیمات انبیاء بازگشتند و به حق رسیدند و لذا می‌فرماید: «خداوند، مؤمنان از آنها را به حقیقت آنچه در آن اختلاف داشتند به فرمان خود هدایت فرمود» (در حالی که افراد بی‌ایمان و ستمگر و خودخواه همچنان در گمراهی و اختلاف باقی ماندند) (فهدی الله الذین آمنوا لما اختلفوا فیه من الحق باذنه).

(و این مرحله هفتم بود).

و در پایان آیه می‌فرماید: «خداوند هر که را بخواهد (و لایق ببیند) به راه

---

#### تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه ۹۷

مستقیم هدایت می‌کند» (و الله یهدی من یشاء الی صراط مستقیم). اشاره به اینکه مشیت الهی که آمیخته با حکمت اوست گزاف و بی‌حساب نیست و از هر گونه تبعیض ناروا بر کنار است. تمام کسانی که دارای نیت پاک و روح تسلیم در برابر حقاند مشمول هدایت‌های او می‌شوند.

اشتباهات عقیدتی آنها اصلاح می‌گردد و از روشنی‌بینی‌های مخصوصی برخوردار می‌شوند بر توفیق آنان برای یافتن راه راست می‌افزاید و آنها را از اختلافات و مشاجرات دنیا پرستان بی‌ایمان بر کنار می‌دارد و آرامش روح و اطمینان خاطر و سلامت جسم و جان به آنها می‌بخشد.

نکته‌ها

## ۱- دین و اجتماع

از آیه فوق به خوبی این حقیقت استفاده می‌شود که دین و جامعه بشری در حقیقت ناگسستنی هستند هیچ جامعه‌ای نمی‌تواند بدون مذهب و ایمان به خدا و رستاخیز زندگی صحیحی داشته باشد.

قوانین بشری، علاوه بر اینکه غالباً مایه اختلاف و پراکندگی ملت‌هاست، چون ضامن اجرائی از درون، یعنی ایمان به خدا، سرچشمه نمی‌گیرد، تنها یک مسؤولیت برون ذاتی ایجاد می‌کند و نمی‌تواند بطور کامل به اختلافات و تضادها پایان دهد، آزمایش‌های انسانی در این چند قرن اخیر این حقیقت را به خوبی ثابت کرده است و دنیای به اصطلاح متمدن اما فاقد ایمان، مرتکب فجایع و گناہانی می‌شود که هیچ‌گاه در جامعه عقب افتاده دیده نشده است. ضمناً منطق اسلام در عدم جدایی دین از سیاست، یعنی تدبیر جامعه اسلامی نیز روشن می‌شود.

---

تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه ۹۸

## ۲- آغاز پیدایش شریعت

از آیه فوق، به طور ضمنی این حقیقت نیز روشن شد که آغاز پیدایش دین و مذهب به معنی واقعی کلمه، همان زمان پیدایش جامعه انسانی به معنی حقیقی بوده است، بنابراین جای تعجب نیست که نخستین پیامبر اولوالعزم و صاحب کتاب و قانون و شریعت، حضرت نوح (علیه السلام) بوده است نه حضرت آدم.

## ۳- خاورمیانه مرکز پیدایش مذاهب بزرگ

از آیه فوق جواب این سؤال را هم می‌توان پیدا کرد که چرا تمام ادیان بزرگ الهی از منطقه خاورمیانه برخاسته‌اند؟ (آیین اسلام، آیین مسیحیت، آیین یهود و آیین ابراهیم و...) زیرا به گواهی تاریخ گاهواره تمدن بشری در این منطقه از جهان به حرکت در آمد و نخستین تمدن‌های بزرگ از این منطقه برخاستند، و با توجه به رابطه مستحکم دین و تمدن و نیاز مبرم جوامع متمدن به مذهب، برای پیشگیری از اختلافات و تضادهای مخرب، معلوم می‌شود که باید مذاهب از اینجا برخیزند.

و اگر می‌بینیم اسلام از محیط عقب مانده‌های همچون مکه و مدینه آن روز برخاست به خاطر این بود که: این منطقه به سر راه چند تمدن بزرگ آن زمان قرار داشت، تمدن ایران و باقی مانده تمدن بابل در شمال شرقی جزیره العرب،

تمدن روم در شمال، تمدن مصر باستان در شمال غربی، و تمدن یمن در جنوب.

در واقع مرکز ظهور اسلام، مرکز دایره‌ای است، که تمام تمدنهای مهم آن زمان در اطراف آن جای می‌گیرند (دقت کنید).

#### ۴ - پایان دادن به اختلافات، یکی از مهمترین اهداف دین و مذهب

آیینهای الهی اهداف زیادی را، از جمله تهذیب نفوس انسانی و رسانیدن او به مقام قرب الهی، تعقیب می‌کند، ولی مسلماً یکی از مهمترین اهداف، رفع اختلافات بوده است.

زیرا همیشه نژادها، قومیتها، و زبان و مناطق جغرافیائی عامل جدائی جوامع

---

تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه ۹۹

انسانی بوده، چیزی که می‌تواند به عنوان یک حلقه اتصال همه فرزندان آدم را از هر نژاد و زبان و قومیت و منطقه جغرافیائی به هم پیوند دهد، آیینهای الهی است، که تمام این مرزها را در هم می‌شکند، و همه انسانها را زیر یک پرچم جمع می‌کند که نمونه آن را در مراسم عبادی سیاسی حج می‌توان مشاهده کرد.

و اگر می‌بینیم پاره‌ای از مذاهب، عامل اختلاف و درگیری شده‌اند، به‌خاطر آمیخته شدن آنها با خرافات و تعصبات کورکورانه است، و گرنه مذاهب دست نخورده آسمانی، همه جا عامل وحدت به‌شمار می‌آید.

#### ۵ - دلیلی بر عصمت پیامبران

علامه طباطبائی در المیزان بعد از آنکه معصوم بودن پیامبران را به سه شاخه تقسیم می‌کند ۱ - عصمت از خطا به هنگام دریافت وحی ۲ - عصمت از خطا در تبلیغ رسالت ۳ - عصمت از گناه و آنچه مایه هتک حرمت عبودیت است و می‌گوید: آیه مورد بحث دلیل بر عصمت از خطا در تلقی وحی و تبلیغ رسالت است زیرا هدف از بعثت آنها این بوده که مردم را بشارت و انداز دهند و حق در اعتقاد و عمل را روشن سازند و از این طریق آنها را هدایت کنند و مسلماً این هدف بدون عصمت در تلقی وحی و تبلیغ رسالت ممکن نیست.

شاخه سوم عصمت را نیز از آیه می‌توان استفاده کرد چرا که اگر خطائی در تبلیغ رسالت صورت گیرد خود عاملی برای اختلاف خواهد بود و اگر ناهماهنگی میان عمل و گفتار مبلغان وحی از طریق عصیان حاصل شود آن نیز عامل اختلاف است بنابراین از آیه فوق می‌توان اشاراتی به عصمت در هر سه

بخش استفاده کرد.

قبل

افزایش

بعد

تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه ۱۰۰

آیه ۲۱۴

آیه و ترجمه

ام حسبستم ان تدخلوا الجنة و لما ياءتكم مثل الذين خلوا من قبلکم مستهم الباءساء و الضراء و زلزلوا حتی يقول الرسول و الذين ءامنوا معه متی نصر الله الا ان نصر الله قريب

ترجمه :

۲۱۴ - آیا گمان کردید داخل بهشت می شوید، بی آنکه حوادثی همچون حوادث گذشتگان به شما برسد؟! همانان که گرفتاریها و ناراحتیها به آنها رسید، و آن چنان ناراحت شدند که پیامبر و افرادی که ایمان آورده بودند گفتند: پس یاری خدا کی خواهد آمد؟! (در این هنگام، تقاضای یاری از او کردند، و به آنها گفته شد:) آگاه باشید، یاری خدا نزدیک است!

شان نزول :

بعضی از مفسران گفته اند: هنگامی که در جنگ احزاب ترس و خوف و شدت بر مسلمانان غالب شد و در محاصره قرار گرفتند این آیه نازل شد و آنان را به صبر و استقامت دعوت نمود و وعده یاری نصرت به آنها داد و نیز گفته شده هنگامی که مسلمانان در جنگ احد شکست خوردند عبدالله بن ابی به آنها گفت تا کی خود را به کشتن می دهید اگر محمد پیغمبر بود خداوند یاران او را گرفتار اسارت و قتل نمی کرد در این موقع آیه فوق نازل شد.

تفسیر :

بدون امتحان وارد بهشت نمی شوید! از آیه فوق چنین بر می آید که جمعی از مؤمنان می پنداشتند عامل اصلی ورود در بهشت تنها اظهار ایمان به خداست و به دنبال آن نباید ناراحتی و رنجی را متحمل شوند و بی آنکه تلاش و کوشش به خرج دهند خداوند همه کارها را روبراه

تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه ۱۰۱

خواهد کرد و دشمنان را نابود خواهد ساخت.

قرآن در برابر این تفکر نادرست به سنت همیشگی خداوند اشاره کرده می‌فرماید: «آیا گمان کردید داخل بهشت می‌شوید بی آنکه حوادثی همچون حوادث سخت گذشتگان به شما برسد» (ام حسبتم ان تدخلوا الجنة و لما ياتكم مثل الذين خلوا من قبلكم). «همانها که شداوند و زیانهای فراوان به آنها رسید و آن چنان ناراحت و متزلزل شدند که پیامبر الهی و افرادی که ایمان آورده بودند گفتند پس یاری خدا کی خواهد آمد» (مستهم الباساء و الضراء و زلزلوا حتی يقول الرسول و الذين آمنوا معه متی نصر الله). و چون آنها نهایت استقامت خود را در برابر این حوادث به خرج دادند و دست به دامن الطاف الهی زدند به آنها گفته شد: «آگاه باشید یاری خدا نزدیک است» (الا ان نصر الله قريب). «باساء» از ماده «باس» به گفته «معجم مقاییس اللغة» در اصل به معنی شدت و مانند آن است و به هر گونه رنج و عذاب و ناراحتی گفته می‌شود، و به افراد شجاع که در میدان جنگ شدیداً مقاومت می‌کنند، «بئیس» یا «ذو الباس» گفته می‌شود. و «ضراء» به گفته «راغب» در «مفردات» نقطه مقابل سراء یعنی آنچه مایه مسرت و موجب منفعت است، می‌باشد، بنابراین هر گونه زیانی که دامن‌گیر انسان بشود در امور جانی و مالی و عرضی و امثال آن را شامل می‌گردد.

جمله «متی نصر الله» (یاری خدا کی می‌آید؟) که از سوی پیامبران و مؤمنان در مواقع نهایت شدت گفته می‌شد، به معنی شک و تردید در این موضوع، یا اعتراض و ایراد نیست، بلکه به عنوان تقاضا و انتظار، مطرح می‌شده است، و لذا به دنبال آن، از سوی خداوند به آنها بشارت داده می‌شد که یاری خدا نزدیک است.

این احتمال که جمله «متی نصر الله» از سوی گروهی از مؤمنان باشد، و جمله (الا ان نصر الله قريب) از سوی پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) که بعضی از مفسران ذکر

به هر حال آیه فوق به یکی از سنن الهی که در همه اقوام جاری بوده است اشاره می‌کند و به مؤمنان در همه قرون و اعصار هشدار می‌دهد که برای پیروزی و موفقیت و نایل شدن به مواهب بهشتی، باید به استقبال مشکلات بروند و فداکاری کنند و در حقیقت، این مشکلات آزمونی است که مؤمنان را پرورش می‌دهد و صاحبان ایمان راستین را از متظاهران به ایمان، آشکار می‌سازد. تعبیر به «الذین خلوا من قبلکم» (کسانی که پیش از شما بودند) به مسلمانان می‌گوید: این تنها شما نیستید که گرفتار انواع مشکلات از سوی دشمنان در تنگناهای زندگی شده‌اید، بلکه اقوام پیشین نیز، گرفتار همین مشکلات و شدائد بوده‌اند تا آنجا که گاهی کارد به استخوانشان می‌رسید و فریاد استغاثة آنها بلند می‌شد.

اصولا رمز تکامل و ترقی انسانها همین است، افراد و امتها باید در کوره‌های سخت حوادث قرار بگیرند، و همچون فولاد آبدیده شوند، استعدادهای درونی آنها شکوفا گردد، و ایمانشان به خدا قویتر شود ضمنا افراد لایق و مقاوم و با ایمان، از افراد نالایق شناخته شوند و صفوفشان از هم جدا گردد، این سخن را با حدیثی از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) پایان می‌دهیم.

«خباب بن ارت» که از مجاهدان راستین صدر اسلام بود می‌گوید: خدمت پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) از آزار مشرکان شکایت کردم فرمود: امتیهای که پیش از شما بودند با انواع بلاها شکنجه می‌شدند، ولی این امر هرگز آنها را از دینشان منصرف نمی‌کرد تا آنجا که اهره بر سر بعضی از آنها می‌گذازدند و آنها را به دو پاره تقسیم می‌کردند... به خدا سوگند که برنامه دین خدا کامل می‌شود و به پیروزی می‌رسد تا آنجا که یک نفر سوار، فاصله میان صنعاء و حرموت (و بیابانهای مخوف عربستان را) طی می‌کند، و از هیچ چیز جز خدا نمی‌ترسد... ولی شما عجله می‌کنید.

---

تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه ۱۰۳

آیه ۲۱۵

آیه و ترجمه

یسئلونک ما ذا ینفقون قل ما انفقتم من خیر فلولدین و الاقرین و الیتیمی و المسکین و ابن السبیل و ما تفعلوا من خیر فان الله به علیم  
ترجمه :

۲۱۵ - از تو سؤال می‌کنند چه چیز انفاق کنند؟ بگو: «هر خیر و نیکی»

سرمایه سودمند مادی و معنوی) که اتفاق می‌کنید، باید برای پدر و مادر و نزدیکان و یتیمان و مستمندان و درماندگان در راه باشد.» و هر کار خیری که انجام دهید، خداوند از آن آگاه است. (لازم نیست تظاهر کنید، او می‌داند).

### شان نزول :

«عمرو بن جموح» پیر مردی بزرگ و ثروتمند بود به پیامبر عرض کرد: از چه چیز صدقه بدهم و به چه کسانی؟  
آیه فوق نازل شد و به او پاسخ گفت.

### تفسیر :

#### از چه چیز باید اتفاق کرد؟

در قرآن مجید آیات فراوانی - مخصوصاً در سوره بقره - درباره اتفاق و بخشش در راه خدا آمده است و برای این کار پاداشها و فضیلت‌های بزرگی ذکر شده همین امر سبب می‌شد که درباره جزئیات این کار از پیامبر سؤال کنند و بدانند از چه چیزهائی و در مورد چه کسانی اتفاق کنند؟  
لذا در آیه مورد بحث می‌فرماید: «از تو سؤال می‌کنند چه چیز را اتفاق کنند» (یسئلونک ما ذا ینفقون).

---

#### تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه ۱۰۴

سپس می‌افزاید «بگو هر خیر و نیکی (و هر گونه سرمایه سودمند مادی و معنوی) که اتفاق می‌کنید برای پدر و مادر و نزدیکان و یتیمان و مستمندان و اماندگان در راه باشد» (قل ما انفقتم من خیر فللوالدین و الاقربین و الیتامی و المساکین و ابن السبیل).  
مسلم‌ما ذکر این پنج طایفه به عنوان بیان مصداقهای روشن است و گرنه منحصر به آنها نمی‌باشد بنابراین پاسخ آنها در حقیقت این است که هم‌اشیائی که از آن اتفاق می‌کنند دایره وسیعی دارد و هم کسانی که به آنها اتفاق می‌شود.

در مورد اول با ذکر کلمه «خیر» که هر نوع کار و مال و سرمایه مفیدی را شامل می‌شود پاسخ کامل و جامعی به سؤال آنها داده شده و حتی امور معنوی همچون علم را نیز در بر می‌گیرد، هر چند مصداق مهم آن در مورد اتفاق، اموال است.

و در مورد دوم در عین گسترده بودن مورد اتفاق اولویتها نیز بیان شده است مسلماً پدر و مادر و سپس نزدیکان نیازمند در این مسأله اولویت دارند و بعد از

آنها یتیمان و سپس نیازمندان و حتی کسانی را که ذاتا فقیر نیستند ولی بر اثر حادثه‌ای مثل تمام شدن مخارج در سفر نیازمند شده‌اند شامل می‌شود. در پایان آیه می‌فرماید: «و هر کار خیری انجام می‌دهید خداوند از آن آگاه است» (و ما تفعلوا من خیر فان الله به علیم). لزومی ندارد تظاهر کنید، و مردم را از کار خویش آگاه سازید، چه بهتر که برای اخلاص بیشتر انفاقهای خود را، پنهان سازید، زیرا کسی که پاداش می‌دهد از همه چیز با خبر است، و کسی که جزا به دست اوست حساب همه نزد اوست. جمله «و ما تفعلوا من خیر» معنی وسیعی دارد که تمام اعمال خیر را شامل می‌شود نه تنها انفاق در راه خدا که هر کار نیکی را خداوند می‌داند، می‌بیند و پاداش خیر می‌دهد.

---

تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه ۱۰۵

نکته :

### هماهنگی سؤال و جواب در آیه

بعضی تصور کرده‌اند که سؤال کنندگان در این آیه، از اشیائی که انفاق باید کرد، پرسش کرده‌اند، ولی جواب از مصارف و کسانی که موردانفاق قرار می‌گیرند داده شده، و این به خاطر این است که شناخت مورد، مهمتر بوده است. ولی این یک اشتباه است زیرا قرآن هم پاسخ از سؤال آنها داده و هم موارد انفاق را روشن ساخته است و این از فنون فصاحت است که هم پاسخ سؤال داده شود و هم به مسأله مهم دیگری که مورد نیاز بوده اشاره شود.

به هر حال جمله «ما انفقتم من خیر» (آنچه از نیکیها انفاق می‌کنید) می‌گوید: انفاق از هر موضوع خوبی می‌تواند باشد، و تمام نیکیها را شامل می‌شود، خواه از اموال باشد یا خدمات، از موضوعات مادی باشد یا معنوی. در ضمن تعبیر «خیر» آن هم به صورت مطلق، نشان می‌دهد که مال و ثروت ذاتا چیز بدی نیست، بلکه یکی از بهترین وسایل خیر است، مشروط به اینکه به نیکی از آن بهره‌گیری شود.

و نیز تعبیر به «خیر» ممکن است به این نکته هم اشاره داشته باشد که انفاقها باید از هرگونه منت و آزار و کارهایی که حیثیت اشخاص موردانفاق را مخدوش می‌کند، برکنار باشد به طوری که بتوان به عنوان خیر مطلق از آن یاد کرد.

آیه ۲۱۶

آیه و ترجمه

کتب علیکم القتال و هو کره لکم و عسی ان تکرهوا شیا و هو خیر لکم و عسی  
ان تحبوا شیا و هو شر لکم و الله یعلم و انتم لا تعلمون

ترجمه :

۲۱۶ - جهاد در راه خدا، بر شما مقرر شده، در حالی که برایتان ناخوشایند است. چه بسا چیزی را خوش نداشته باشید، حال آنکه خیر شما در آن است. و یا چیزی را دوست داشته باشید، حال آنکه شر شما در آن است. و خدا می‌داند، و شما نمی‌دانید.

تفسیر :

بذل جان و مال

آیه گذشته عمدتاً در مورد انفاق اموال بود و در این آیه سخن از انفاق جانها در راه خداست و این هر دو در میدان فداکاری دوش به دوش یکدیگر قرار دارند. می‌فرماید: جنگ (با دشمن) بر شما مقرر شده است در حالی که از آن اکراه دارید (کتب علیکم القتال و هو کره لکم).

تعبیر به «کتب» (نوشته شده) اشاره به حتمی بودن و قطعی بودن این فرمان الهی است.

«کره» گرچه معنی مصدری دارد ولی در اینجا به معنی اسم مفعول یعنی مکروه است و مکروه بودن و ناخوشایند بودن جنگ اگر چه بادشمن و در راه خدا بوده باشد، برای انسانهای معمولی یک امر طبیعی است. زیرا در جنگ هم تلف اموال و هم نفوس و هم انواع جراحتها و مشقتهاست، البته برای عاشقان شهادت در راه حق و کسانی که در سطح بالایی از معرفت قرار دارند جنگ با دشمنان حق شربت گوارایی است که همچون تشنه کامان به دنبال آن می‌روند و مسلماً حساب آنها از حساب توده مردم مخصوصاً در آغاز اسلام جداست.

سپس به یک قانون کلی و اصل اساسی که حاکم بر قوانین تکوینی و تشریعی خداوند است اشاره می‌کند، می‌فرماید: «چه بسا شما از چیزی اکراه داشته

باشید در حالی که برای شما خیر است و مایه سعادت و خوشبختی» (و عسی ان تکرهوا شیئا و هو خیر لکم).  
به عکس کناره گیری از جنگ و عافیت طلبی ممکن است خوشایند شما باشد در حالی که واقعا چنین نیست «چه بسا چیزی را دوست داشته باشید و آن برای شما شر است» (و عسی ان تحبوا شیئا و هو شر لکم).  
و در پایان می فرماید: «(و خدا می داند و شما نمی دانید)» (و الله يعلم و انتم لا تعلمون).

پروردگار جهان با این لحن قاطع می گوید که افراد بشر نباید تشخیص خودشان را در مسائل مربوط به سرنوشتشان حاکم سازند چرا که علم آنها از هر نظر محدود و ناچیز است و معلوماتشان در برابر مجهولات همچون قطره های در برابر دریاست، همانگونه که در قوانین تکوینی خداوند از اسرار آفرینش همه اشیاء با خبر نیستند و گاه چیزی را بی خاصیت می شمروند در حالی که پیشرفت علوم فواید مهم آن را آشکار می سازد همچنین در قوانین تشریعی بسیاری از مصالح و مفاسد رانمی دانند لذا ممکن است چیزی را ناخوشایند دارند در حالی که سعادت آنها در آن است یا از چیزی خشنود باشند در حالی که بدبختی آنها در آن است. آنها با توجه به علم محدود خود در برابر علم بی پایان خداوند نباید در برابر احکام الهی روی در هم کشند باید بطور قطع بدانند که خداوند رحمان و رحیم اگر جهاد و زکات و روزه و حج را تشریع کرده همه به سود آنهاست. توجه به این حقیقت روح انضباط و تسلیم در برابر قوانین الهی را در انسان پرورش می دهد و درک و دید او را از محیطهای محدود فراتر می برد و به نامحدود یعنی علم بی پایان خدا پیوند می دهد.

---

تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه ۱۰۸

### نکته ها

#### ۱ - چگونه جهاد ناخوشایند است؟

در اینجا ممکن است این سؤال مطرح شود که چگونه این مساءله با فطری بودن اصول احکام الهی سازگار است، اگر جهاد یا امور دیگری همانند آن، فطری است چگونه ممکن است برای طبع انسان ناخوشایند بوده باشد. در پاسخ این سؤال باید به این نکته توجه داشت که مسایل فطری هنگامی در انسان تجلی می کند که با شناخت، تواءم باشد، مثلا انسان فطرتا طالب سود و

مخالف زیان است و این در صورتی است که مصداق سود و زیان را بشناسد ولی اگر در تشخیص آن گرفتار اشتباه شد و موضوع سودمندی را زیان آور پنداشت، مسلماً بر اثر این اشتباه، فطرت او گمراه خواهد شد و از آن امر مفید بیزار می‌شود، عکس این مسأله نیز صادق است.

در مورد جهاد افراد سطحی که تنها ضرب و جرح و مشکلات جهاد را می‌نگرند ممکن است آن را ناخوش داشته باشند، ولی افراد دورنگر که می‌دانند شرف و عظمت و افتخار و آزادی انسان در ایثار و جهاد است یقیناً با آغوش باز از آن استقبال می‌کنند، همان‌گونه که افراد ناآگاه از داروهای تلخ و بد طعم بر اثر سطحی‌نگری متنفرند، اما هنگامی که ببیندیشند که سلامت و نجات آنها در آن است، آن را به جان و دل پذیرا می‌شوند.

## ۲- یک قانون کلی

آنچه در آیه بالا آمده، منحصر به مسأله جهاد و جنگ با دشمنان نیست، بلکه از روی یک قانون کلی و عمومی پرده بر می‌دارد، و تمام مرارتهای و سختیهای اطاعت فرمان خدا را برای انسان سهل و گوارا می‌سازد، زیرا به مقتضای «و الله يعلم و انتم لا تعلمون» می‌داند که خداوند آگاه از همه چیز و رحمان و رحیم نسبت به بندگان در هر یک از دستوراتش، مصالحی دیده است که مایه نجات و سعادت بندگان است، و به این ترتیب بندگان مؤمن همه این دستورات را مانند داروهای شفابخش می‌نگرند و با جان و دل آن را پذیرا می‌باشند.

---

تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه ۱۰۹

آیه ۲۱۷ - ۲۱۸

آیه و ترجمه

يسلونك عن الشهر الحرام قتال فيه قل قتال فيه كبير و صد عن سبيل الله و كفر به و المسجد الحرام و اخراج اهله منه اكبر عند الله و الفتنة اكبر من القتل و لا يزالون يقتلونكم حتى يردوكم عن دينكم ان استطعوا و من يرتدد منكم عن دينه فيمت و هو كافر فاولئك حبطت اعمالهم في الدنيا و الآخرة و اولئك اصحب النار هم فيها خالدون  
ان الذين ءامنوا و الذين هاجروا و جاهدوا في سبيل الله اولئك يرجو رحمت الله و الله غفور رحيم

ترجمه :

۲۱۷ - از تو، درباره جنگ کردن در ماه حرام، سؤال می کنند، بگو: جنگ در آن، (گناهی) بزرگ است، ولی جلوگیری از راه خدا (و گرایش مردم به آیین حق) و کفر ورزیدن نسبت به او و هتک احترام مسجدالحرام، و اخراج ساکنان آن، نزد خداوند مهمتر از آن است، و ایجاد فتنه، (و محیط نامساعد، که مردم را به کفر، تشویق و از ایمان بازمی دارد) حتی از قتل بالاتر است. و مشرکان، پیوسته با شما می جنگند، تا اگر بتوانند شما را از آیینتان برگردانند، ولی کسی که از آیینش برگردد، و در حال کفر بمیرد، تمام اعمال نیک (گذشته) او، در دنیا و آخرت، برباد می رود، و آنان اهل دوزخند، و همیشه در آن خواهند بود.

۲۱۸ - کسانی که ایمان آورده و کسانی که هجرت کرده و در راه خدا جهاد نموده اند، آنها امید به رحمت پروردگار دارند و خداوند آمرزنده و مهربان است.

---

تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه ۱۱۰

### شان نزول :

گفته اند: این آیه در مورد سریه عبد الله بن جحش نازل شده است. جریان چنین بود که: پیش از جنگ بدر پیامبر اسلام ((عبد الله بن جحش)) را طلبید و نامه های به او داد و هشت نفر از مهاجرین را همراهی نمود، به او فرمان داد پس از آنکه دو روز راه پیمود، نامه را بگشاید، و طبق آن عمل کند، او پس از دو روز طی طریق نامه را گشود و چنین یافت: ((پس از آنکه نامه را باز کردی تا «نخله» (زمینی که بین مکه و طایف است) پیش برو و در آنجا وضع قریش را زیر نظر بگیر و جریان رابه ما گزارش بده)).

((عبد الله)) جریان را برای همراهانش نقل نمود و اضافه کرد: پیامبر مرا از مجبور ساختن شما در این راه منع کرده است، بنابراین هر کس آماده شهادت است با من بیاید، و دیگران باز گردند همه با او حرکت کردند، هنگامی که به «نخله» رسیدند به قافله های از قریش برخورد کردند که عمرو بن حضرمی در آن بود، چون روز آخر رجب (یکی از ماههای حرام) بود در مورد حمله به آنها به مشورت پرداختند.

بعضی گفتند: اگر امروز هم از آنها دست برداریم وارد محیط حرم خواهند شد و دیگر نمی توان متعرض آنها شد، سرانجام شجاعانه به آنها حمله کردند ((عمرو

بن حضرمی» را کشتند و قافله را با دو نفر نزد پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) آوردند، پیغمبر به آنان فرمود: من به شما دستور نداده بودم که در ماههای حرام نبرد کنید، و دخالتی در غنائم و اسیران نکرد، مجاهدان ناراحت شدند و مسلمانان به سرزنش آنها پرداختند، مشرکان نیز زبان به طعن گشودند که محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) جنگ و خونریزی و اسارت را در ماههای حرام، حلال شمرده در این هنگام آیه اول نازل شد پس از آنکه این آیه نازل شد «عبد الله بن جحش» و همراهانش اظهار کردند که در این راه برای درک ثواب جهاد کوشش کرده‌اند و از پیامبر پرسیدند که آیا اجر مجاهدان را دارند یا نه؟ آیه دوم (ان الذین آمنوا و الذین هاجروا...) نازل گردید.

تفسیر :

### جنگ در ماههای حرام

همان گونه که از شان نزول بر می آید و لحن آیه نیز اجمالا به آن گواهی می‌دهد آیه نخست در صدد پاسخگویی به پاره‌ای از سؤالات درباره جهاد و استثنای آن است.

می‌فرماید: «از تو درباره جنگ کردن در ماههای حرام سؤال می‌کنند» (یسئلونک عن الشهر الحرام قتال فیه).

سپس می‌افزاید: «به آنها بگو جنگ در آن (گناه) بزرگی است» (قل قتال فیه کبیر).

و به این ترتیب سنتی را که از زمانهای قدیم و اعصار انبیای پیشین در میان عرب در مورد تحریم پیکار در ماههای حرام (رجب، ذی القعدة، ذی الحجه و محرم) وجود داشته با قاطعیت امضا می‌کند.

سپس می‌فرماید: چنین نیست که این قانون استثنائی نداشته باشد نباید اجازه داد گروهی فاسد و مفسد زیر چتر این قانون هر ظلم و فساد و گناهی را

مرتکب شوند درست است که جهاد در ماه حرام مهم است «ولی جلوگیری از راه خدا و کفر ورزیدن نسبت به او و هتک احترام مسجد الحرام، و خارج کردن و تبعید نمودن ساکنان آن، نزد خداوند از آن مهمتر است» (و صد عن سبیل الله و کفر به و المسجد الحرام و اخراج اهله منه اکبر عند الله). سپس

می‌افزاید: «ایجاد فتنه (و منحرف ساختن مردم از دین خدا) از قتل هم بالاتر است» (و الفتنة اكبر من القتل).

چرا که آن، جنایتی است بر جسم انسان و این جنایتی است بر جان و روح و ایمان انسان و بعد چنین ادامه می‌دهد که مسلمانان نباید تحت تاثیر تبلیغات انحرافی مشرکان قرار گیرند، زیرا «آنها دائما با شما می‌جنگند تا اگر بتوانند شما را از دینتان باز گردانند» (و در واقع به کمترین از این قانع نیستند) (و لا يزالون يقاتلونكم حتى يردوكم عن دينكم ان استطاعوا).

بنابراین محکم در برابر آنها بایستید، و به وسوسه‌های آنها در زمینه ماه حرام و غیر آن اعتنا نکنید و بعد به مسلمانان در زمینه بازگشت از دین خدا هشدار جدی داده می‌گوید: «هر کس از شما مرتد شود و از دینش برگردد، و در حال کفر بمیرد، تمام اعمال نیک او در دنیا و آخرت بر باد می‌رود و آنها اهل دوزخند و جاودانه در آن می‌مانند» (و من یرتد منکم عن دینه فیمت و هو کافر فاولئک حبطت اعمالهم فی الدنیا والاخرة و اولئک اصحاب النار هم فیها خالدون).

چه مجازاتی از این سخت‌تر و وحشتناک‌تر که تمام اعمال نیک انسان نابود شود و نه در دنیا و نه در آخرت به حال او مفید نیفتد و گرفتار عذاب جاویدان الهی نیز بشود.

---

#### تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه ۱۱۳

روشن است اعمال نیک هم برکات و آثاری در دنیا دارد و هم در آخرت، افراد مرتد از همه این آثار محروم می‌شوند به علاوه ارتداد سبب می‌شود که تمام آثار ایمان برچیده شود همسرانشان جدا گردند و اموالشان به ارث به بازماندگان آنان برسد.

در آیه بعد به نقطه مقابل این گروه اشاره کرده و می‌فرماید: «کسانی که ایمان آوردند و کسانی که هجرت نمودند و در راه خدا جهاد کردند (و برایمان خود استوار ماندند) آنها امید رحمت پروردگار دارند و خداوند آمرزنده و مهربان است» (ان الذین آمنوا و الذین هاجروا و جاهدوا فی سبیل الله اولئک یرجون رحمة الله و الله غفور رحیم).

آری این گروه در پرتو این سه کار بزرگ (ایمان و هجرت و جهاد) اگر مرتکب اشتباهاتی نیز بشوند (همانگونه که در شان نزول در داستان عبدالله بن جحش آمده بود) ممکن است مشمول عنایات و مغفرت الهی گردند.

نکته :

مسأله «احباط» و «تکفیر»

«حبط» در اصل به گفته «راغب» در «مفردات» به معنی این است  
چهار پائی آنقدر بخورد که شکمش باد کند و چون این حالت سبب فساد غذا و  
بی اثر بودن آن می گردد این واژه به معنی باطل و بی خاصیت شدن به کار  
می رود لذا در معجم مقائیس اللغة معنی آن را بطلان ذکر کرده است و به  
همین دلیل در آیه ۱۶ سوره هود هم ردیف باطل ذکر شده می فرماید: اولئک  
الذین لیس لهم فی الاخرة الا النار

تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه ۱۱۴

و حبط ما صنعوا فیها و باطل ما کانوا یعملون: «دنیا پرستان کسانی هستند  
که در آخرت جز آتش بهره ای ندارند و آنچه را در دنیا انجام داده اند بر باد  
می رود و اعمالشان باطل می شود».

و اما «احباط» در اصطلاح متکلمان و علماء عقائد عبارت از این است که  
ثواب اعمال پیشین بر اثر گناهان از بین برود نقطه مقابل تکفیر که به معنی از  
بین رفتن کیفر و آثار گناهان پیشین به خاطر اعمال نیک آینده است.  
در اینکه آیا احباط و تکفیر در مورد ثواب اعمال صالح و کیفر گناهان صحیح  
است یا نه در میان علماء عقائد بحث و گفتگو است به گفته مرحوم «علامه  
مجلسی ره» مشهور میان متکلمان امامیه بطلان احباط و تکفیر است آنها  
فقط می گویند: ثواب مشروط به آن است که انسان با ایمان از دنیا برود و  
عقاب مشروط به این است که به هنگام مرگ با اسلام و توبه از دنیا نرود. ولی  
علماء معتزله نظر به ظواهر بعضی از آیات و روایات معتقد به صحت احباط و  
تکفیرند.

خواجه نصیر الدین طوسی در کتاب «تجريد العقاید»: احباط را باطل  
شمرد و به دلیل عقل و نقل بر آن استدلال کرده است دلیل عقلی او این است  
که احباط مستلزم ظلم است (زیرا کسی که ثواب کمتری داشته و گناه  
بیشتری پس از احباط به منزله کسی خواهد بود که اصلاً کار نیک نکرده است و  
این یک نوع ستم در حق او خواهد بود) و اما دلیل نقلی این است که قرآن با  
صراحت می گوید: فمن یعمل مثقال ذرة خیرا یره و من یعمل مثقال ذرة شرا  
یره: هر کس به مقدار سنگینی ذره ای کار خیر کند آن را می بیند و هر کس به  
مقدار سنگینی ذره ای کار شر کند آن را می بیند.

در میان دانشمندان معتزله ابوهاشم احباط و تکفیر را به هم آمیخته و عنوان موازنه را به وجود آورده است به این معنی که گناه و ثواب را با هم می‌سنجد و از یکدیگر کسر می‌کند.

ولی حق این است که احباط و تکفیر امری ممکن می‌باشد و هیچ گونه ظلمی از آن حاصل نمی‌گردد، و آیات و روایاتی صریحا بر آن دلالت دارد و به نظر می‌رسد مخالفت منکران بازگشت به یک نوع «نزاع لفظی» می‌کند.

توضیح اینکه: گاه می‌شود انسان سالیان دراز زحمت می‌کشد و بامشقت فراوان سرمایه‌ای می‌اندوزد ولی با یک ندانم کاری و یا یک هوسبازی آن را از دست می‌دهد یعنی حسنات سابق «حبط» می‌شود.

و یا به عکس مرتکب اشتباهات و خسارتهای زیادی شده و با یک عمل عاقلانه و حساب شده همه را جبران می‌کند این یک نوع تکفیر است (تکفیر یک نوع پوشانیدن و جبران کردن است) در مسائل معنوی نیز همین اصل صادق می‌باشد.

بعد ←

↑ فهرست

→ قبل

آیه ۲۱۹ - ۲۲۰

آیه و ترجمه

یسسلونک عن الخمر و المیسر قل فیہما اثم کبیر و منفع للناس و اثمہما اکبر  
من نفعہما و یسلونک ما ذا ینفقون قل العفو کذلک یبین اللہ لکم الایت لعلمکم  
تتفکرون

فی الدنیا و الآخرة و یسلونک عن الیتمی قل اصلاح لہم خیر و ان تخالطوہم  
فاخونکم و اللہ یعلم المفسد من المصلح و لو شاء اللہ لا عنتکم ان اللہ عزیز حکیم  
ترجمہ :

۲۱۹ - درباره شراب و قمار از تو سؤال می کنند، بگو: در آنها گناه و  
زیان بزرگی است، و منافی (از نظر مادی) برای مردم در بر دارد، (ولی)  
گناه آنها از نفعشان بیشتر است.

و از تو می پرسند چه چیز انفاق کنند؟ بگو: از مازاد نیازمندی خود.  
این چنین خداوند آیات را برای شما روشن می سازد، شاید اندیشه کنید!  
۲۲۰ - (تا اندیشه کنید) درباره دنیا و آخرت! و از تو درباره یتیمان  
سؤال می کنند، بگو: «اصلاح کار آنان بهتر است. و اگر زندگی خود را  
باز زندگی آنان بیامیزید، (مانعی ندارد)، آنها برادر (دینی) شما هستند». (و)  
همچون یک برادر با آنها رفتار کنید!) خداوند، مفسدان را از مصلحان، باز  
می شناسد. و اگر خدا بخواهد، شما را به زحمت می اندازد، (و دستور می دهد  
در عین سرپرستی یتیمان، زندگی و اموال آنها را بکلی از اموال خود، جدا  
سازید، ولی خداوند چنین نمی کند،) زیرا او توانا و حکیم است.

شان نزول :

درباره شأن نزول آیه اول گفته اند گروهی از یاران پیامبر خدمتش آمدند  
و عرض کردند: حکم شراب و قمار را که عقل را زائل و مال را تباه می کند بیان  
فرما! آیه نخست نازل شد و به آنها پاسخ داد.

و در شأن نزول آیه دوم در تفسیر قمی از امام صادق (علیه السلام) و در مجمع البیان از ابن عباس چنین نقل شده است:

هنگامی که آیه «و لا تقربوا مال الیتیم الا بالتی هی احسن» (و به مال یتیم جز به بهترین طریق نزدیک نشوید) و آیه «ان الذین یاکلون اموال الیتامی ظلما انما یاکلون فی بطونهم نارا و سیصلون سعیرا» (کسانی که اموال یتیمان را از روی ظلم و ستم می‌خورند، تنها آتش می‌خورند و به زودی به آتش سوزانی می‌سوزند) نازل شد، که در آن از نزدیک شدن به اموال و دارایی یتیمان مگر در صورتی که برای آنان نفعی داشته باشد، و نیز از خوردن اموال آنان نهی شده، مردمی که یتیمی در خانه داشتند، از کفالت وی فاصله گرفتند و او را به حال خود گذاشتند، و حتی گروهی آنان را از خانه خود بیرون کردند، و آنها که بیرون نکردند، در خانه برای آنان وضعی به وجود آورده بودند که کمتر از بیرون کردن نبود، زیرا غذای او را که از مال خودش تهیه می‌شد، با غذای خود مخلوط نمی‌کردند، و حتی جداگانه برای آنان غذا می‌پختند و پس از آنکه آن یتیم در گوشه‌ای از اطاق غذای مخصوص خویش را می‌خورد، زیادی آن را اگر اضافه می‌آمد، برای او ذخیره می‌کردند تا دفعه بعد بخورد و اگر فاسد می‌شد به دور می‌ریختند.

همه این کارها برای آن بود که گرفتار مسؤولیت خوردن مال یتیم نشده باشند این عمل هم برای سرپرستان و هم برای یتیمان مشکلات فراوانی به بار می‌آورد، به دنبال این جریان آنها خدمت پیامبر رسیده و از این طرز عمل سؤال کردند در پاسخ آنها این آیه نازل شد.

---

تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه ۱۱۸

تفسیر :

پاسخ به چهار سؤال

آیه اول از دو سؤال درباره شراب و قمار شروع می‌شود، می‌فرماید: از تو درباره شراب و قمار سؤال می‌کنند (یسئلونک عن الخمر والمیسر). «خمر» در لغت در اصل به گفته «راغب» به معنی پوشانیدن چیزی است و لذا به چیزی که با آن می‌پوشانند «خمار» گفته می‌شود هر چند خمار معمولاً به چیزی گفته می‌شود که زن سر خود را با آن می‌پوشاند. در معجم مقاییس اللغة نیز برای «خمر» یک ریشه ذکر کرده که دلالت بر پوشاندن و اختلاط و آمیزش در پنهانی می‌کند و از آنجا که شراب عقل انسان را

می‌پوشاند به آن خمر گفته شده زیرا سبب مستی است و مستی پرده‌ای بر روی عقل می‌افکند و نمی‌گذارد انسان خوب و بد را تشخیص دهد. «خمر» در اصطلاح شرع به معنی شراب انگور نیست بلکه به معنی هر مایع مست‌کننده است خواه از انگور گرفته شده باشد و یا از کشمش یا خرما و یا هر چیز دیگر، هر چند در لغت برای هر یک از انواع مشروبات الکلی اسمی قرار داده شده است.

«میسر» از ماده «یسر» گرفته شده که به معنی سهل و آسان است، و از آنجا که «قمار» در نظر بعضی از مردم وسیله آسانی برای نیل به مال و ثروت است به آن میسر گفته شده است.

سپس در جواب می‌فرماید: «بگو در این دو گناه بزرگی است و منافعی (از نظر ظاهر و جنبه مادی) برای مردم دارد ولی گناه آنها از نفعشان بیشتر است» (قل فیهما اثم کبیر و منافع للناس و اثمهما اکبر من نفعهما). با توجه به اینکه جامعه عرب جاهلی بسیار آلوده به شراب و قمار بوده حکم تحریم این دو به طور تدریجی و در چند مرحله نازل شده و اگر نرمش و مدارائی در

---

#### تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه ۱۱۹

لحن آیه مشاهده می‌شود به خاطر همین معنی است. در این آیه منافع و زیانهای این دو با هم مقایسه شده و برتری زیانها و گناه‌سنگین آن بر منافع آنها مورد تصریح قرار گرفته است مسلماً منافع مادی که احیاناً از طریق فروش شراب یا انجام قمار حاصل می‌شود و یا منافع خیالی که به خاطر تخدیر حاصل از مستی شراب و غفلت از هموم و غموم و اندوه‌ها به دست می‌آید در برابر زیانهای فوق العاده اخلاقی و اجتماعی و بهداشتی این دو بسیار ناچیز است. بنابراین هیچ انسان عاقلی به خاطر آن نفع کم به این همه زیان تن در نمی‌دهد.

«اثم» به گفته معجم مقاییس اللغة در اصل، به معنی کندی و عقب‌افتادن است، و از آنجا که گناهان، انسان را از رسیدن به خیرات، عقب‌می‌اندازد این واژه بر آن اطلاق شده است، بلکه در بعضی از موارد از آیات قرآن غیر این معنی (کندی و تاخر) مناسب نیست، مانند: و اذا قیل له اتق الله اخذته العزة بالاثم، «و هنگامی که به او گفته شود، تقوا پیشه کن، غرور، و

مقامات موهوم او را از وصول به تقوا، کند می سازد».

به هر حال، اثم به هر کار و هر چیزی گفته می شود که حالتی در روح و عقل به وجود می آورد، و انسان را از رسیدن به نیکیها و کمالات باز می دارد، بنابراین وجود «اثم کبیر» در شراب و قمار، دلیل بر تاثیر منفی این دو در رسیدن به تقوا و کمالات معنوی و انسانی است که شرح آن در نکته ها خواهد آمد.

سومین سؤالی که در آیه فوق مطرح است، سؤال درباره انفاق است، می فرماید: «از تو سؤال می کنند چه چیز انفاق کنند» (و یسئلونک ما ذا ینفقون).

«بگو از مازاد نیازمندیهایتان» (قل العفو).

#### تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه ۱۲۰

در تفسیر در المنثور، در شان نزول این قسمت از آیه، از ابن عباس، چنین نقل شده که گروهی از صحابه و یاران پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) سؤال کردند (اینکه می گویند در راه خدا انفاق کنید) مانمی دانیم چه مقدار از اموال خود را انفاق کنیم آیا همه را در راه خدا به نیازمندان بدهیم یا مقداری از آن را.

در پاسخ آنها آیه فوق، نازل گردید و به آنها دستور داد در انفاق خود رعایت عفو کنید، اکنون ببینیم عفو در اینجا به چه معنی است؟

«عفو» در اصل - به گفته راغب در مفردات - به معنی قصد برگرفتن چیزی است یا به معنی چیزی که برگرفتن آن آسان است.

و از آنجا که این معنی، بسیار گسترده است، بر مصادیق گوناگونی اطلاق شده، از جمله بخشش و آمرزش، از بین بردن اثر، حد وسط و میانه هر چیز، و مقدار اضافی چیزی، و بهترین قسمت مال، ظاهراً دو معنی اول متناسب با مفهوم آیه نیست و به نظر می رسد، مراد یکی از سه معنی اخیر باشد، یعنی در انفاق حد وسط را رعایت کنید و یا مقدار اضافی از نیازمندیهای خود را انفاق نمائید و یا به هنگام انفاق به سراغ قسمتهای بی ارزش مال نروید، از بهترین قسمتها که برگرفتن آن برای خودتان به خاطر مرغوبیت سهل و آسان است در راه خدا نیز از همان انفاق کنید. در روایات اسلامی نیز، آیه فوق به همین معنی تفسیر شده است.

در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم که فرمود: العفو الوسط: «منظور از عفو (در آیه فوق) حد وسط است».

و در تفسیر علی بن ابراهیم می خوانیم لا اقتار و لا اسراف: «نه سختگیری

باشد و نه اسراف».

و در «مجمع البیان» از امام باقر (علیه السلام) آمده است: عفو، مازاد خوراک سال است.

---

#### تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه ۱۲۱

احتمال دیگری که در تفسیر این آیه می‌توان گفت (هر چند آن را در کلمات هیچ یک از مفسران ندیده‌ایم) این است که عفو به همان معنی اول، یعنی مغفرت و گذشت از لغزش دیگران است، مطابق این معنی، تفسیر آیه چنین می‌شود: «بگو بهترین انفاق، انفاق عفو و گذشت است».

با توجه به اوضاع اجتماعی عرب جاهلی و محل نزول قرآن، مخصوصاً مکه و مدینه که از نظر دشمنی و کینه‌توزی، و عدم گذشت، در حد اعلای بودند، این احتمال چندان دور نیست، به خصوص اینکه شخص پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) نیز نمونه کامل این معنی بود، همان گونه که اعلام عفو عمومی، نسبت به مشرکان مکه که سرسخت‌ترین و سنگدل‌ترین دشمنان اسلام بودند نشان می‌دهد، و هیچ مانعی ندارد که آنها سؤال از انفاق اموال کنند، ولی نیاز شدید آنها به انفاق عفو، سبب شود که قرآن آنچه را لازمتر است، در پاسخ بیان کند و این یکی از شؤون فصاحت و بلاغت است که گوینده پاسخ سؤال طرف را رها کرده و به مهمتر از آن می‌پردازد.

در میان این تفاسیر، تضادی وجود ندارد و ممکن است همه آنها در مفهوم آیه جمع باشد.

و بالاخره در پایان آیه می‌فرماید: «خداوند آیات خود را چنین بیان می‌کند شاید تفکر و اندیشه کنید» (کذلک یبین الله لکم الايات لتفکرون). و بلافاصله در آیه بعد، مرکز اصلی فکر و اندیشه را چنین بیان می‌کند: «در دنیا و آخرت» (فی الدنيا و الاخرة).

آری باید تمام کارها در زندگی مادی و معنوی، تواءم با فکر و اندیشه باشد، از

---

#### تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه ۱۲۲

این تعبیر، دو نکته روشن می‌شود: نخست اینکه انسان گر چه موظف است در برابر خدا و پیامبرش، تسلیم باشد، ولی این اطاعت، به معنی اطاعت کورکورانه نیست، بلکه اطاعتی است آمیخته با آگاهی، باید از اسرار احکام الهی نه فقط در زمینه تحریم شراب و قمار، بلکه در همه زمینه‌ها، و لو اجمالاً آگاه گردد،

و با درک صحیح آنها را انجام دهد.

معنی این سخن آن نیست که اطاعت احکام الهی، مشروط به درک فلسفه آنهاست، بلکه منظور این است که به موازات این اطاعت، باید بکوشد تا از اسرار و روح احکام خدا آگاه گردد.

دیگر اینکه: اندیشه باید در تمام زمینه‌ها انجام گیرد، برای نیازمندیهای جسم و جان، روح و بدن، چرا که دنیا و آخرت به هم مربوطند، و ویرانی هر یک در دیگری اثر می‌گذارد. اصولاً اندیشه درباره یکی از این دو به تنهایی نمی‌تواند ترسیم صحیحی، از واقعیت این عالم، در اختیار انسان بگذارد، چرا که هر یک از این دو بخشی از این عالم است، دنیا بخش کوچکتر، و آخرت بخش عظیمتر و آنها که تنها درباره یکی از این دو می‌اندیشند، تفکر درستی از عالم هستی ندارند.

سپس به چهارمین سؤال و پاسخ آن می‌پردازد و می‌فرماید: «از تو درباره یتیمان سؤال می‌کنند» (و یسئلونک عن الیتامی).

«بگو اصلاح کار آنان بهتر است» (قل اصلاح لهم خیر).

«و اگر زندگی خود را با آنان بیامیزید (مانعی ندارد) آنها برادر شما هستند» (و ان تخالطوهم فخالطوهم).

به این ترتیب قرآن، به مسلمانان گوشزد می‌کند که شانه خالی کردن از زیر بار مسؤولیت سرپرستی یتیمان، و آنها را به حال خود واگذاردن، کار درستی نیست،

---

#### تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه ۱۲۳

بهتر این است که سرپرستی آنها را بپذیرید، و کارهای آنان را سامان دهید و اصلاح کنید، و اگر زندگی و اموال آنها با زندگی و اموال شما مخلوط گردد مشکلی نیست، در صورتی که نظر شما اصلاح باشد و بسان یک برادر، با آنها رفتار کنید.

سپس اضافه می‌کند: «که خداوند مفسد را از مصلح می‌شناسد» (والله یعلم المفسد من المصلح)

آری او از نیات همه شما آگاه است، و آنها که قصد سوء استفاده از اموال یتیمان دارند، و با آمیختن اموال آنها با اموال خود، به حیف و میل اموال یتیمان می‌پردازند را از دلسوزان پاکدل واقعی می‌شناسد.

و در پایان آیه می‌فرماید: «خداوند اگر بخواهد می‌تواند کار را بر شما سخت

بگیرد و شما را به زحمت اندازد (و در عین دستور دادن به سرپرستی یتیمان، دستور دهد که اموال آنها را به کلی از اموال خود جدا سازید، ولی خداوند هرگز چنین نمی کند) زیرا او توانا و حکیم است» (و لو شاء الله لا عنتکم ان الله عزیز حکیم).

### نکته‌ها

#### ۱ - رابطه احکام چهارگانه بالا

همان گونه که ملاحظه کردید، چهار سؤال در دو آیه فوق، درباره مسأله «شراب» و «قمار» و «انفاق» و «یتیمان»، همراه پاسخ آنها آمده است، ذکر این چهار سؤال و جواب با یکدیگر ممکن است، به این جهت باشد که واقعا مردم گرفتار این چهار مسأله و درگیر با آنها بودند، لذا پی در پی درباره این چهار موضوع سؤال می کردند (توجه داشته باشید که یسئلونک فعل مضارع و

---

#### تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه ۱۲۴

دلیل بر استمرار است).

این احتمال نیز وجود دارد که این هر چهار مورد به نحوی با مسایل مالی مربوط است، شراب و قمار، مایه تباهی اموال، و انفاق مایه شکوفائی آن و سرپرستی یتیمان، ممکن است مفید و یا مخرب باشد. دیگر اینکه: انفاق جنبه عمومی و همگانی و جنبه اخروی و اصلاح دارد، و شراب و قمار جنبه خصوصی و مادی و افساد دارد و اصلاح کاریتیمان نیز دارای هر دو جنبه عمومی و خصوصی است، و به این ترتیب مصداق تفکر در دنیا و آخرت می باشد.

و از اینجا رابطه خمر و میسر (شراب و قمار) نیز روشن می شود، زیرا هر دو مایه تباهی اموال، و فساد جامعه، و انواع بیماریهای جسم و جان انسان هستند.

#### ۲ - زیانهای نوشابه‌های الکلی

الف - اثر الکل در عمر: یکی از دانشمندان مشهور غرب اظهار می دارد که هر گاه از جوانان ۲۱ ساله تا ۲۳ ساله معتاد به مشروبات الکلی ۵۱ نفر بمیرند در مقابل از جوانهای غیر معتاد ده نفر هم تلف نمی شوند.

دانشمندان مشهور دیگری ثابت کرده است که جوانهای بیست ساله که انتظار می رود پنجاه سال عمر کنند در اثر نوشیدن الکل بیشتر از ۳۵ سال عمر نمی کنند.

بر اثر تجربیاتی که کمپانیهای بیمه عمر کرده‌اند ثابت شده است که عمرمعتادان به الکل نسبت به دیگران ۲۵ الی ۳۰ درصد کمتر است. آمارگیری نشان می‌دهد که حد متوسط عمر معتادان به الکل در حدود ۳۵ الی ۵۰ سال است، در صورتی که حد متوسط عمر با رعایت نکات بهداشتی از ۶۰ سال به بالا است.

ب - اثر الکل در نسل: کسی که در حین انعقاد نطفه مست است ۳۵ درصد عوارض الکیسم حاد را به فرزند خود منتقل می‌کند و اگر زن و مرد هر دو مست باشند، صد درصد عوارض حاد در بچه ظاهر می‌شود برای اینکه به اثر الکل در

---

#### تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه ۱۲۵

- فرزندان بهتر توجه شود آماری را در اینجا می‌آوریم:
- کودکانی که زودتر از وقت طبیعی به دنیا آمده‌اند از پدران و مادران الکی ۴۵ درصد، و از مادران الکی ۳۱ درصد، و از پدران الکی ۱۷ درصد، بوده‌اند. کودکانی که هنگام تولد توانائی زندگی را ندارند، از پدران الکی ۶ درصد، و از مادران الکی ۴۵ درصد، کودکانی که کوتاه قد بوده‌اند از پدران و مادران الکی ۷۵ درصد و از مادران الکی ۴۵ درصد بوده‌است، کودکانی که فاقد نیروی کافی عقلانی و روحی بوده‌اند از مادران و از پدران الکی نیز ۷۵ درصد بوده‌است.
- ج - اثر الکل در اخلاق: در شخص الکی عاطفه خانوادگی و محبت نسبت به زن و فرزند ضعیف می‌شود بطوریکه مکرر دیده شده که پدرانی فرزندان خود را با دست خود کشته‌اند.
- د - زیانهای اجتماعی الکل: طبق آماری که «انستیتوی» پزشکی قانونی شهر نیون در سال ۱۹۶۱ تهیه نموده است جرایم اجتماعی الکیستها از این قرار است:
- مرتکبین قتلهای عمومی ۵۰ درصد. ضرب و جرحها در اثر نوشیدن الکل ۷۷ / ۸ درصد سرقتهای مربوط به الکیستها ۸۸ / ۵ درصد. جرایم جنسی مربوط به الکیها ۸۸ / ۸ درصد، می‌باشد. این آمار نشان می‌دهد که اکثریت قاطع جنایات و جرایم بزرگ در حال مستی روی می‌دهد.
- ه - زیانهای اقتصادی مشروبات الکی: یکی از روان پزشکهای معروف می‌گوید: متأسفانه حکومتها حساب منافع و عایدات مالیاتی شراب

رامی کنند، ولی حساب بودجه‌های هنگفت دیگری را که صرف ترمیم مفساد شراب می‌شود، نکرده‌اند، اگر دولتها حسابهای ازدیادبیماریهای روحی را در اجتماع و خسارتهای جامعه منحنی، و اتلاف‌وقتهای گرانبها، و تصادفات رانندگی در اثر مستی، و فساد نسلهای پاک، و تنبلی و بی‌قیدی و بی‌کاری، و عقب ماندن فرهنگ و زحمات و گرفتاریهای پلیس، و پرورشگاهها جهت سرپرستی اولاد الکلیها و بیمارستانها، و تشکیلات دادگستری برای جنایات آنها و زندانها برای مجرمین از

---

### تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه ۱۲۶

الکلیها، و دیگر خسارتهای ناشی از میگساری را یک جا بکنند خواهند دانست در آمدی که به عنوان عوارض و مالیات شراب عاید می‌گردد، در برابر خسارت نامبرده هیچ است، بعلاوه نتایج اسف‌انگیز صرف‌مشروبات الکلی را تنها با دلار و پول نمی‌توان سنجید، زیرا مرگ عزیزان، و به هم خوردن خانواده‌ها، و آرزوهای بر باد رفته و فقدان مغزهای متفکر انسانی، به هیچ وجه قابل مقایسه با پول نمی‌باشد.

خلاصه ضررهای الکلی آنقدر زیاد است که به گفته یکی از دانشمندان اگر دولتها ضمانت کنند در نیمی از میخانه‌ها را ببندند می‌توان ضمانت کرد که از نیمی از بیمارستانها و تیمارستانها بی‌نیاز شویم.

از آنچه گفته شد، معنی آیه مورد بحث به خوبی روشن می‌گردد که اگر در تجارت مشروبات الکلی سودی برای بشر باشد و یا فرضاً چند لحظه‌بی‌خبری و فراموش کردن غمها برای او سودی محسوب شود، زیان آن به درجات بیشتر، وسیعتر و طولانیتر است بطوری که این دو با هم قابل مقایسه نیستند.

### ۳ - آثار شوم قمار

کمتر کسی را می‌توان یافت که از زیانهای گوناگون قمار بی‌خبر باشد، برای توضیح بیشتر گوشه‌های از عواقب شوم و خانمان برانداز آن را بطور فشرده یادآور می‌شویم:

الف - قمار بزرگترین عامل هیجان: کلیه روانشناسان و دانشمندان پیسیکولوژی، معتقدند که هیجانات روانی عامل اصلی بسیاری از بیماریهاست، مثلاً کم شدن ویتامین‌ها، زخم معده، جنون و دیوانگی، بیماریهای عصبی روانی به صورت خفیف و حاد و مانند آنها در بسیاری از موارد ناشی از هیجان می‌باشند، و قمار بزرگترین عامل

پسیدایش هیجان است تا آنجا که یکی از دانشمندان امریکا می‌گوید: در هر سال در این کشور فقط دو هزار نفر در اثر هیجان قمار می‌میرند، و

---

#### تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه ۱۲۷

بطور متوسط قلب یک «پوکرباز» (یک نوع بازی قمار) متجاوز از صد بار در دقیقه می‌زند، قمار گاهی سخته قلبی و مغزی نیز ایجاد می‌کند، و قطعاً عامل پیری زودرس خواهد بود.

بعلاوه به گفته دانشمندان شخصی که مشغول بازی قمار است، نه تنهاروح وی دستخوش تشنج است بلکه تمام جهازات بدن او در یک حالت فوق العاده بسر می‌برند، یعنی ضربان قلب بیشتر می‌شود، موادقندی در خون او می‌ریزد، در ترشحات غدد داخلی اختلال حاصل می‌شود، رنگ صورت می‌پرد، دچار بی‌اشتهایی می‌شود، و پس از پایان قمار به دنبال یک جنگ اعصاب و حالت بحرانی به خواب می‌رود، و غالباً برای تسکین اعصاب و ایجاد آرامش در بدن متوسل به الکل و سایر مواد مخدر می‌شود، که در این صورت زیانهای ناشی از آن را نیز باید به زیانهای مستقیم قمار اضافه کرد.

از زبان دانشمندان دیگری می‌خوانیم: قمارباز، انسانی مریض است که دائماً احتیاج به مراقبت روانی دارد، فقط باید سعی کرد به او فهماند که یک خلع روانی وی را به سوی این عمل ناهنجار سوق می‌دهد، تا درصدد معالجه خویش بر آید.

ب - رابطه قمار با جنایات: یکی از بزرگترین مؤسسات آمارگیری جهانی ثابت کرده است که: ۳۰ درصد جنایتها با قمار رابطه مستقیم دارد، و از عوامل به وجود آمدن ۷۰ درصد جنایات دیگر نیز بشمار می‌رود.

ج - ضررهای اقتصادی قمار: در طول سال میلیونها بلکه میلیاردها از ثروت مردم جهان در این راه از بین می‌رود، گذشته از ساعات زیادی که از نیروی انسانی در این راه تلف می‌شود، و حتی نشاط کار مداوم را در ساعات دیگر سلب می‌کند، مثلاً در گزارشها چنین آمده است: در شهر «مونته کارلو» که یکی از مراکز معروف قمار در دنیا است، یک نفر در مدت ۱۹ ساعت قمار بازی ۴ میلیون تومان ثروت خود را از دست داد، وقتی درهای قمارخانه بسته شد یک راست به جنگل رفت، و با یک گلوله مغز خویش را متلاشی کرد، و به زندگی خود خاتمه داد، گزارش دهنده اضافه

---

می‌کند، جنگلهای «مونت کارلو» بارها شاهد خودکشی این پاک‌بازها بوده است.

د - زیانهای اجتماعی قمار: بسیاری از قماربازان به علت اینکه گاهی برنده می‌شوند و در یک ساعت ممکن است هزاران تومان سرمایه‌دیگران را به جیب خود بریزند، حاضر نمی‌شوند تن به کارهای تولیدی و اقتصادی بدهند، در نتیجه چرخهای تولید و اقتصاد به همان نسبت لنگ می‌شود، و درست اگر دقت کنیم می‌بینیم که، تمام قماربازان و عائله آنان سربار اجتماع هستند، و بدون اینکه کمترین سودی به این اجتماع برسانند از دست رنج آنها استفاده می‌کنند، و گاهی هم که در بازی قمار باختند، برای جبران آن دست به سرقت می‌زنند.

خلاصه زیانهای ناشی از قمار بحدی است که حتی بسیاری از کشورهای غیر مسلمان آن را قانوناً ممنوع اعلام داشته‌اند اگر چه عملاً بطور وسیع آن را انجام می‌دهند.

مثلاً انگلستان در سال ۱۸۵۳، امریکا در سال ۱۸۵۵، شوروی در سال ۱۸۵۴ و آلمان در سال ۱۸۷۳ قمار را ممنوع اعلام نمودند.

در پایان این بحث اشاره به این موضوع جالب به نظر می‌رسد، که طبق آماری که بعضی از محققان تهیه کرده‌اند جیب‌بری ۹۰ درصد، فساد اخلاق ۱۰ درصد، ضرب و جرح ۴۰ درصد، جرایم جنسی ۱۵ درصد، طلاق ۳۰ درصد و خودکشی ۵ درصد، معلول قمار است.

اگر بخواهیم یک تعریف جامعی برای قمار تهیه کنیم، باید بگوییم: قمار یعنی قربانی کردن مال و شرف برای بدست آوردن مال غیر به خدعه و تزویر و احیاناً به عنوان تفریح و نرسیدن به هیچکدام.

تا اینجا به ضررهای جبران ناپذیر خمر و میسر (شراب و قمار) توجه شد و لازم است به یک نکته دیگر نیز توجه کنیم، و آن اینکه: چرا خداوند به هنگام سرزنش و نهی از شرابخواری به منافع آن اشاره کرده‌است، در حالی که میدانیم

منافع آنها در برابر زیان آنها بسیار ناچیز است. ممکن است نکته آن این باشد که اولاً در عصر جاهلیت (مانند عصر ما) معامله

شراب و بهره‌برداری از قمار، بسیار رواج داشت و اگر به این موضوع اشاره نمی‌شد شاید بعضی از کوتاه‌فکران تصور می‌کردند، مسئله به صورت یک جنبه بررسی شده.

به علاوه همیشه افکار انسان بر محور سود و زیان دور می‌زند، و برای نجات او از چنگال مفاسد اخلاقی بزرگ باید از همین منطق استفاده کرد. ضمناً آیه مورد بحث به پاره‌های از گفته‌های پزشکان که مشروبات الکلی را در مبارزه با بعضی از بیماریها مفید می‌دانند، نیز عملاً پاسخ گفته است که این گونه منافع اجتماعی هیچ گاه با زیانهای ناشی از آن قابل مقایسه نیست، یعنی اگر روی یک بیماری اثر مثبت داشته باشد، ممکن است سرچشمه بیماریهای خطرناکتری گردد، و این که در پاره‌های از روایات وارد شده که خداوند در مشروبات الکلی شفانیا فریده است، شاید اشاره به همین حقیقت باشد.

#### ۴ - اعتدال در مساله انفاق

با اینکه انفاق از مهمترین مسائلی است که اسلام و قرآن، روی آن تکیه کرده، ولی با این حال اجازه نمی‌دهد، بی حساب و افراطی باشد. آن چنان که زندگی انفاق کننده را دچار نابسامانی کند، آیه فوق بنابر بعضی از تفاسیر، ناظر به همین معنی است، و نیز می‌تواند اشاره به این حقیقت باشد که بعضی از افراد، برای شانه خالی کردن از زیر بار این دستور مهم اسلامی غالباً نیازهای خودشان را مطرح می‌کنند، قرآن می‌گوید: بسیاری از شما اضافات و زوایدی از زندگی خود دارید حد اقل از آنها انتخاب کنید و انفاق نمائید.

---

تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه ۱۳۰

#### ۵ - اندیشه در همه چیز

جمله لعلمک تتفکرون فی الدنيا و الاخرة درس مهمی به مسلمانان می‌آموزد که آنها هیچکاری را چه در زندگی مادی و چه در زندگی معنوی، بدون فکر و اندیشه انجام ندهند، حتی تبیین آیات الهی برای بندگان نیز برای برانگیختن اندیشه‌ها و حرکت به سوی تفکر است، و چه بیچاره هستند مردمی که نه کارهای دینیشان روی فکر و اندیشه است، و نه کارهای دنیایشان.

---

تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه ۱۳۱

## آیه و ترجمه

و لا تنكحوا المشركات حتى يؤمن و لامة مومنة خير من مشركة ولو اعجبتکم و لا تنكحوا المشركين حتى يؤمنوا و لعبد مؤمن خير من مشرك و لو اعجبکم اولئک يدعون الى النار و الله يدعوا الى الجنة و المَغْفرة باذنه و يبين آياته للناس لعلهم يتذكرون

ترجمه :

۲۲۱ - و با زنان مشرک و بت پرست، تا ایمان نیاورده اند، ازدواج نکنید! (اگر چه جز به ازدواج با کنیزان، دسترسی نداشته باشید، زیرا) کنیز با ایمان، از زن آزاد بت پرست، بهتر است، هر چند (زیبایی، یا ثروت، یا موقعیت او) شما را به شگفتی آورد. و زنان خود را به ازدواج مردان بت پرست، تا ایمان نیاورده اند، در نیاورید! (اگر چه ناچار شوید آنها را به همسری غلامان با ایمان در آورید، زیرا) یک غلام با ایمان، از یک مرد آزاد بت پرست، بهتر است، هر چند (مال و موقعیت و زیبایی او)، شما را به شگفتی آورد. آنها دعوت به سوی آتش می کنند، و خدا دعوت به بهشت و آمرزش به فرمان خود می نماید، و آیات خویش را برای مردم روشن می سازد، شاید متذکر شوند!

## شان نزول :

شخصی به نام مرثد که مرد شجاعی بود از طرف پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) مامور شد که از مدینه به مکه برود و جمعی از مسلمانان را که آنجا بودند با خود بیاورد، وی به قصد انجام فرمان رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) وارد مکه شد در آنجا با زن زیبایی به نام عناق که در زمان جاهلیت او را می شناسخت برخورد نمود آن زن او را مانند گذشته به گناه دعوت کرد اما مرثد که دیگر مسلمان شده بود تسلیم خواسته او نشد، آن زن تقاضای ازدواج نمود مرثد گفت: این امر موکول به اجازه پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) است، او پس

---

تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه ۱۳۲

از انجام ماموریت خود به مدینه بازگشت و جریان را به اطلاع پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) رساند این آیه نازل شد و بیان داشت که زنان مشرک و بت پرست شایسته همسری و ازدواج با مردان مسلمان نیستند.

تفسیر :

ازدواج با مشرکان ممنوع است

مطابق شان نزولی که در بالا آمد، این آیه نیز در واقع پاسخ به سوال دیگری درباره ازدواج با مشرکان است، می‌فرماید: با زنان مشرک و بت پرست مادام که ایمان نیاورده‌اند ازدواج نکنید (و لا تنکحوا المشرکات حتی یؤمنن). سپس در یک مقایسه، می‌افزاید: کنیز با ایمان از زن آزاد بت پرست بهتر است، هر چند زیبایی او شما را به اعجاب وادارد (و لامة مومنة خير من مشرکة و لو اعجبکم).

درست است که ازدواج با کنیزان (مخصوصا کنیزانی که نه بهره‌چندانی از زیبایی دارند و نه مال) در عرف مردم جالب و پسندیده نیست به‌خصوص اینکه در مقابل آنها زن مشرک زیبا یا ثروتمندی باشد ولی ارزش ایمان، کفه ترازوی مقایسه را به نفع کنیزان، سنگین‌تر می‌کند، چراکه هدف از ازدواج، تنها کامجویی جنسی نیست، زن شریک عمر انسان و مربی فرزندان او است و نیمی از شخصیت او را تشکیل می‌دهد، با این حال چگونه می‌توان شرک و عواقب شوم آن را با زیبایی ظاهری و مقداری مال و ثروت، مبادله کرد.

سپس به بخش دیگری از این حکم پرداخته، می‌فرماید: دختران خود را نیز به مردان بت پرست مادامی که ایمان نیاورده‌اند ندهید (هر چند ناچار شوید آنها را به همسری غلامان با ایمان در آورید زیرا) یک غلام با ایمان از یک مرد آزاد بت پرست بهتر است، هر چند (مال و موقعیت و زیبایی او) شما را به اعجاب آورد (و لا تنکحوا المشرکین حتی یؤمنوا و لعبد مؤمن خير من مشرک و لو اعجبکم).

---

#### تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه ۱۳۳

بنابراین همان گونه که از ازدواج مردان مؤمن با زنان مشرک و بت پرست نهی شده، ازدواج مردان مشرک با زنان مؤمن نیز ممنوع است حتی غلامان با ایمان بر آنها ترجیح و اولویت دارند، و از مردان زیبا و ثروتمند و ظاهراً با شخصیت کافر برتر و شایسته‌تر بلکه مساله در این بخش از حکم، سخت‌تر و مشکل‌تر است، چرا که تاثیر شوهر بر زن معمولاً از تاثیر زن بر شوهر بیشتر است. در پایان آیه نیز دلیل این حکم الهی را برای به کار انداختن اندیشه‌ها بیان می‌کند، می‌فرماید: آنها (یعنی مشرکان) به سوی آتش دعوت می‌کنند، در حالی که خدا (مومنانی که مطیع فرمان او هستند) به فرمانش دعوت به بهشت و آمرزش می‌کند (اولئک یدعون الی النار و الله یدعوا الی الجنة و المغفرة باذنه).

سپس می‌افزاید: و آیات خود را برای مردم روشن می‌سازد، شاید متذکر شوند (و یبین آیاته للناس لعلهم یتذکرون).

### نکته‌ها

## ۱ - فلسفه تحریم ازدواج با مشرکان

چنانکه دیدیم آیه فوق در یک جمله کوتاه، فلسفه این حکم را بیان کرده که اگر آن را بشکافیم، چنین می‌شود: ازدواج پایه اصلی تکثیر نسل و پرورش و تربیت فرزندان و گسترش جامعه است، و محیط تربیتی خانواده در سرنوشت فرزندان، فوق العاده موثر است، از یک سو آثار قطعی وراثت، و از سوی دیگر آثار قطعی تربیت در طفولیت زیرانوزادان، بعد از تولد غالباً در دامن پدر و مادر پرورش می‌یابند و درسالهائی که سخت شکل‌پذیرند، زیر نظر آنها هستند. از سوی سوم شرک، خمیر مایه انواع انحرافات، و در واقع آتش سوزانی است، هم در دنیا و هم در آخرت، لذا قرآن اجازه نمی‌دهد که مسلمانان، خود یا فرزندان‌شان را در این آتش بیفکنند، از این گذشته مشرکان که افراد بیگانه از

---

تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه ۱۳۴

اسلامند، اگر از طریق ازدواج به خانه‌های مسلمانان راه یابند، جامعه اسلامی گرفتار هرج و مرج و دشمنان داخلی می‌شود، ولی این تا زمانی است که آنها بر مشرک بودن پافشاری می‌کنند، اما راه به روی آنها باز است، می‌توانند ایمان بیاورند و در صفوف مسلمین قرار گیرند، و به اصطلاح کفو آنها در مساله ازدواج شوند.

ضمناً واژه نکاح در لغت، هم به معنی آمیزش جنسی آمده، هم به معنی عقد ازدواج، و در اینجا منظور، عقد ازدواج است، هر چند راغب در مفردات می‌گوید: نکاح در اصل به معنی عقد است، سپس مجازاً در آمیزش جنسی به کار رفته است.

## ۲ - مشرکان چه اشخاصی هستند؟

واژه مشرک در قرآن، غالباً به بت پرستان اطلاق شده، ولی بعضی از مفسران معتقدند که مشرک شامل سایر کفار مانند یهود و نصارا و مجوس (و به طور کلی اهل کتاب) نیز می‌شود، زیرا هر کدام از این طوائف برای خداوند شریکی قائل شدند، نصارا قائل به خدایان سه‌گانه (تثلیث) و مجوس قائل به خدایان دوگانه اهور مزدا و اهریمن (ثنویت) و یهود، عزیر را فرزند خدا می‌دانستند، ولی این عقائد گرچه شرک‌آور است اما با توجه به اینکه در آیات متعددی

مشرکان در برابر اهل کتاب قرار گرفته‌اند و با توجه به اینکه یهود و نصارا و مجوس در اصل متکی به نبوت راستین و کتاب آسمانی هستند، معلوم می‌شود که منظور قرآن از مشرک، همان بت پرست است. حدیث معروفی که از پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) نقل شده که در ضمن وصایای خود فرمود: مشرکان را از جزیره العرب بیرون کنید شاهد این مدعی است چرا که به طور مسلم اهل کتاب از جزیره العرب اخراج نشدند بلکه به عنوان یک اقلیت مذهبی طبق دستور قرآن با دادن جزیه در پناه اسلام زندگی می‌کردند.

### ۳- این آیه منسوخ نشده است

بعضی از مفسران گفته‌اند که حکم در آیه فوق، منسوخ شده و ناسخ آن آیه

---

تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه ۱۳۵

و المحصنات من الذین اتوا الکتاب می‌باشد، که اجازه ازدواج با زنان اهل کتاب را می‌دهد.

این تصور از آنجا پیدا شده که گمان کرده‌اند آیه مورد بحث، ازدواج با همه کفار را تحریم کرده، بنابراین آیه ۵ سوره مائده که اجازه ازدواج با کفار اهل کتاب را می‌دهد، ناسخ این حکم می‌باشد (یا مخصص آن است) ولی با توجه به آنچه در تفسیر آیه فوق گفته شد معلوم می‌شود که این آیه فقط نظر به ازدواج با بت پرستان دارد، نه کفار اهل کتاب، مانند یهود و نصارا، (البته در مورد ازدواج با کفار اهل کتاب، نیز قرائنی در آیه و روایات اهل بیت (علیهم‌السلام) است که نشان می‌دهد منظور فقط ازدواج موقت است).

### ۴- تشکیل خانواده باید با دقت و مطالعه باشد

بعضی از مفسران معاصر، در اینجا اشاره به نکته ظریفی کرده‌اند، و آن اینکه: آیه مورد بحث و ۲۱ آیه دیگر که به دنبال آن می‌آید احکام مربوط به تشکیل خانواده را در ابعاد مختلف بیان می‌کند، و در این آیات دوازده حکم در این رابطه بیان شده است: ۱- حکم ازدواج با مشرکان ۲- تحریم نزدیکی در حال حیض ۳- حکم قسم به عنوان مقدمه‌های برای مساله ایلاء (منظور از ایلاء آن است که کسی سوگند یاد کند با همسرش نزدیکی نکند) ۴- حکم ایلاء و به دنبال آن طلاق، ۵- عده نگه داشتن زنان مطلقه، ۶- عده طلاقها ۷- نگه داشتن زن با نیکی یا رها کردن بانیکی ۸- حکم شیر دادن نوزادان ۹- عده زنی که شوهرش وفات کرده ۱۰- خواستگاری از زن قبل از تمام شدن عده او

۱۱ - مهر زنان مطلقه قبل از دخول ۱۲ - حکم متعه (هدیه دادن) به زن بعد از وفات شوهر یا طلاق گرفتن و این احکام با تذکرات اخلاقی و تعبیراتی که نشان می‌دهد مساله تشکیل خانواده نوعی عبادت پروردگار است، و باید همراه با فکر و اندیشه باشد آمیخته شده است.

بعد ←

↑ فحرت

قبل →

تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه ۱۳۶

آیه ۲۲۲ - ۲۲۳

آیه و ترجمه

و یسلونک عن المحیض قل هو اذی فاعتزلوا النساء فی المحیض ولا تقربوهن حتی یطهرن فاذا تطهرن فاتوهن من حیث امرکم الله ان الله یحب التوبین و یحب المتطهرین نساوکم حرث لکم فاتوا حرثکم انی شئتم و قدموا لانفسکم و اتقوا الله و اعلموا انکم ملاقوه و بشرالمومنین

ترجمه :

۲۲۲ - و از تو، درباره خون حیض سوال می کنند، بگو: چیز زیانبار و آلوده‌ای است، از این رو در حالت قاعدگی، از زنان کناره‌گیری کنید! و با آنها نزدیکی ننمایید، تا پاک شوند! و هنگامی که پاک شدند، از طریقی که خدا به شما فرمان داده، با آنها آمیزش کنید! خداوند، توبه کنندگان را دوست دارد، و پاکان را (نیز) دوست دارد.

۲۲۳ - زنان شما، محل بذرافشانی شما هستند، پس هر زمان که بخواهید، می‌توانید با آنها آمیزش کنید.

و (سعی نمائید از این فرصت بهره گرفته، با پرورش فرزندان صالح) اثرنیکی برای خود، از پیش بفرستید! و از خدا بپرهیزید و بدانید او راملاقات خواهید کرد و به مومنان، بشارت ده!

شان نزول :

زنان در هر ماه به مدت حد اقل سه روز و حد اکثر ده روز قاعده می‌شوند و آن عبارت از خونی است که با اوصاف خاصی که در کتب فقه آمده از رحم زن خارج می‌گردد، زن را در چنین حال حائض و آن خون را خون حیض می‌گویند، آیین کنونی یهود و نصارا احکام ضد یکدیگر در مورد آمیزش مردان با چنین زنانی دارند که برای هر کس حالت استفهام ایجاد می‌نماید

تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه ۱۳۷

جمعی از یهود می‌گویند معاشرت مردان با اینگونه زنان مطلقاً حرام است هر

چند که به صورت غذا خوردن سر یک سفره و یا زندگی در یک اطاق باشد مثلاً می‌گویند جائی که زن حائض بنشیند مرد نباید بنشیند، اگر نشست باید لباس خود را بشوید و الا نجس است، و نیز اگر در رختخواب او بخوابد لباس و بدن را باید شستشو دهد، بطور خلاصه زن را در این مدت یک موجود ناپاک و لازم الاجتناب می‌دانند.

در مقابل این گروه نصارا هستند که می‌گویند: هیچ گونه فرقی میان حالت حیض زنان و غیر حیض نیست، همه گونه معاشرت حتی آمیزش جنسی با آنان بی مانع است!

مشرکین عرب به خصوص آنها که در مدینه زندگی می‌کردند، کم و بیش به خلق و خوی یهود انس گرفته بودند و با زنان حائض مانند یهود رفتار می‌کردند و در زمان عادت ماهیانه از آنها جدا می‌شدند، همین اختلاف در آیین و افراط و تفریط‌های غیر قابل گذشت سبب شد که بعضی از مسلمانان از پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) در این باره سؤال کنند، در پاسخ آنان این آیه نازل شد

تفسیر :

### حکم زنان در عادت ماهیانه

در نخستین آیه به سوال دیگری برخورد می‌کنیم و آن درباره عادت ماهیانه زنان است، می‌فرماید: درباره (خون) حیض از تو سوال می‌کنند بگو چیز زیان آوری است (و یسئلونک عن المحیض قل هو اذی).

و بلافاصله می‌افزاید: حال که چنین است از زنان در حالت قاعدگی کناره گیری نمائید، و با آنها آمیزش جنسی نکنید تا پاک شوند (فاعزلوا النساء فی المحیض و لا تقربوهن حتی یطهرن).

---

تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه ۱۳۸

ولی هنگامی که پاک شوند، از طریقی که خدا به شما فرمان داده با آنها آمیزش کنید که خداوند توبه کنندگان و پاکان را دوست دارد (فاذا تطهرن فاتوهن من حیث امرکم الله ان الله یحب التوابین و یحب المتطهرین).

محیض مصدر میمی و به معنی عادت ماهیانه است، در معجم مقاییس اللغة، آمده است که این واژه، در اصل به معنی خارج شدن آب قرمز از درختی است به نام سمره، (سپس به عادت ماهیانه زنان اطلاق شده است) ولی در تفسیر فخر رازی آمده که حیض در اصل به معنی سیل است، و لذا هنگامی که سیل

جریان پیدا کند، گفته می‌شود حاض السیل، و حوض را نیز به همین مناسبت حوض می‌گویند که آب به‌سوی آن جریان پیدا می‌کند. ولی از گفته راغب در مفردات عکس این استفاده می‌شود که این واژه دراصل به معنی همان خون عادت است (سپس به معانی دیگر اطلاق شده). و در هر حال منظور در اینجا، همان خون است که قرآن، آن را اذی (چیز آلوده یا زیان‌آور) معرفی کرده است، و در حقیقت این جمله، فلسفه حکم اجتناب از آمیزش جنسی زنان را در حالت قاعدگی که در جمله بعد آمده است بیان می‌کند، زیرا آمیزش در چنین حالتی، علاوه بر اینکه تنفرآور است، زیانهای بسیاری به بار می‌آورد که طب امروز نیز آن را اثبات کرده، از جمله احتمال عقیم شدن مرد و زن، و ایجاد یک محیط مساعد برای پرورش میکرب بیماریهای آمیزشی (مانند سفلیس و سوزاک) و نیز التهاب اعضاء تناسلی زن و وارد شدن خون آلوده به داخل عضو تناسلی مرد و غیر اینها که در کتب طب آمده است، لذا پزشکان، آمیزش جنسی با چنین زنانی را ممنوع اعلام می‌کنند. منشا پیدایش خون حیض، مربوط به احتقان و پر خون شدن عروق رحم، سپس پوسته پوسته شدن مخاط آن، و جریان خونهای موجود است، ترشح خون مزبور، ابتداء نامنظم و بی رنگ است، ولی بزودی سرخ رنگ و منظم می‌شود و در

---

#### تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه ۱۳۹

اواخر کار بار دیگر کم رنگ و نامرتب می‌گردد. اصولاً خونی که هنگام عادت ماهیانه دفع می‌شود، خونی است که همراه در عروق داخلی رحم، برای تغذیه جنین احتمالی جمع می‌گردد، زیرا میدانیم رحم زن در هر ماه تولید یک تخمک می‌کند، و مقارن آن عروق داخلی رحم به عنوان آماده باش برای تغذیه نطفه مملو از خون می‌شود، اگر در این موقع که تخمک وارد رحم می‌شود، اسپرم که نطفه مرد است در آنجا موجود باشد، تشکیل نطفه و جنین می‌دهد و خونهای موجود در عروق رحم صرف تغذیه آن می‌شود، در غیر این صورت، بر اثر پوسته پوسته شدن مخاط رحم، و شکافتن جدار رگها، خون موجود خارج می‌شود و این همان خون حیض است، و از اینجا دلیل دیگری برای ممنوع بودن آمیزش جنسی در این حال به دست می‌آید، زیرا رحم زن در موقع تخلیه این خونها هیچ گونه آمادگی طبیعی برای پذیرش نطفه ندارد و لذا از آن صدمه می‌بیند. جمله یطهرن به گفته بسیاری از مفسران به معنی پاک شدن زنان از

خون حیض است، و اما جمله فاذا تطهرن را بسیاری به معنی غسل کردن گرفته‌اند، بنابراین طبق جمله اول، به هنگام پاک شدن از خون، آمیزش جنسی جایز است هر چند غسل نکرده باشد و طبق جمله دوم، تا غسل نکند جایز نیست.

بنابراین آیه خالی از ابهام نیست، ولی با توجه به اینکه جمله دوم تفسیری است بر جمله اول و نتیجه آن - لذا با فاء تفریع عطف شده - به نظر می‌رسد که تطهرن نیز به معنی پاک شدن از خون است، بنابراین با پاک شدن از عادت، آمیزش مجاز است، به خصوص اینکه در آغاز آیه هیچ سخنی از وجوب غسل در میان نبود و این همان قولی است که فقهای بزرگ نیز در فقه به آن فتوا داده‌اند که بعد از پاک شدن از خون حتی قبل از غسل، آمیزش جنسی جایز است، ولی بدون شک، بهتر

---

#### تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه ۱۴۰

این است که بعد از غسل کردن باشد.

جمله من حیث امرکم الله (از آن طریق که خداوند دستور داده) می‌تواند تاکیدی بر جمله قبل باشد، یعنی فقط در حال پاکی زنان، آمیزش جنسی داشته باشید نه در غیر این حالت، و ممکن است مفهوم وسیع‌تر و کلی‌تری از آن استفاده کرد، یعنی بعد از پاک شدن نیز، آمیزش باید در چهار چوب فرمان خدا باشد، این فرمان می‌تواند فرمان تکوینی پروردگار یا فرمان تشریعی او باشد زیرا خداوند برای بقای نوع انسان، جاذبه مخصوصی در میان دو جنس مخالف، نسبت به یکدیگر قرار داده، و به همین دلیل آمیزش جنسی لذت خاصی برای هر دو طرف دارد، ولی مسلم است، که هدف نهایی بقاء نسل بوده، و این جاذبه و لذت مقدمه آن است بنابراین لذت جنسی باید، تنها در مسیر بقای نسل قرار گیرد، و به همین جهت استمناء و لواط و مانند آن، نوعی انحراف از این فرمان تکوینی و ممنوع است.

و نیز ممکن است مراد امر تشریعی باشد، یعنی بعد از پاک شدن زنان از عادت ماهانه، باید جهات حلال و حرام را در حکم شرع در نظر بگیرید.

بعضی نیز گفته‌اند: مفهوم این جمله ممنوع بودن آمیزش جنسی با همسران از غیر طریق معمولی می‌باشد، ولی با توجه به اینکه در آیات گذشته سخنی از این مطلب در میان نبوده، این تفسیر مناسب به نظر نمی‌رسد.

در آیه دوم، اشاره زیبایی به هدف نهایی آمیزش جنسی کرده، می‌فرماید:

همسران شما محل بذرافشانی شما هستند (نساو کم حرث لکم). بنابراین هر زمان بخواهید می‌توانید با آنها آمیزش نمائید (فاتوا حرثکم)

---

تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه ۱۴۱

انی شئتم).

در اینجا زنان تشبیه به مزرعه شده‌اند، و این تشبیه ممکن است برای بعضی سنگین آید که چرا اسلام درباره نیمی از نوع بشر چنین تعبیری کرده است در حالی که نکته باریکی در این تشبیه نهفته شده، در حقیقت قرآن می‌خواهد ضرورت وجود زن را در اجتماع انسانی نشان دهد که زن وسیله اطفاء شهوت و هوسرانی مردان نیست، بلکه وسیله‌ای است برای حفظ حیات نوع بشر، این سخن در برابر آنها که نسبت به جنس زن همچون یک بازیچه یا وسیله هوسبازی می‌نگرند، هشدار می‌شود. حرث مصدر است و به معنی بذرافشانی است و گاهی به خود مزرعه نیز اطلاق می‌شود.

انی از اسماء شرط است و غالباً به معنی متی که به معنی زمان است استعمال می‌شود، و در این صورت آن را انی زمانیه می‌گویند و گاهی نیز به معنی مکان است، مانند آنچه در آیه ۳۷ سوره آل عمران آمده: قال یا مریم انی لک هذا قالت هو من عند الله، زکریا گفت ای مریم! این غذا (ی بهشتی) را از کجا آورده‌ای؟، گفت: از نزد خدا.

اگر انی در آیه فوق زمانیه باشد، توسعه زمانی مساله آمیزش جنسی را بیان می‌کند، یعنی در هر ساعتی از شب و روز مجاز هستید و اگر مکانیه باشد، توسعه در مکان و چگونگی انواع آمیزش است.

این احتمال نیز وجود دارد که اشاره به هر دو جنبه باشد و به این ترتیب، دو همسر می‌توانند هر گونه و در هر زمان و مکان، از لذت جنسی بهره‌گیرند، (جز آنچه در قانون شرع ممنوع شده است).

سپس در ادامه آیه می‌افزاید: با اعمال صالح و پرورش فرزندان صالح، آثار نیکی برای خود از پیش بفرستید (و قدموا لانفسکم).

---

تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه ۱۴۲

اشاره به اینکه هدف نهایی از آمیزش جنسی، لذت و کامجویی نیست بلکه باید از این موضوع، برای ایجاد و پرورش فرزندان شایسته، استفاده کرد، و آن را به

عنوان یک ذخیره معنوی برای فردای قیامت از پیش بفرستید، این سخن هشدار می‌دهد که باید در انتخاب همسر، اصولی را رعایت کنید که به این نتیجه مهم، یعنی تربیت فرزندان صالح و نسل شایسته انسانی منتهی شود. در حدیثی نیز از پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) می‌خوانیم که فرمود: اذا مات الانسان انقطع امله الا عن ثلاث: صدقة جاریة و علم ینتفع به و ولد صالح یدعوا له، هنگامی که انسان می‌میرد امید او جز از سه چیز قطع می‌شود: صدقات جاریه (اموالی که از منافع آن مرتبا بهره‌گیری می‌شود) و علمی که از آن سود می‌برند و فرزند صالحی که برای اودعا می‌کند. در حدیث دیگری از امام صادق (علیه السلام) می‌خوانیم که فرمود: لیس یتبع الرجل بعد موته من الاجر الا ثلاث خصال: صدقة اجراها فی حیاة فیهی تجری بعد موته، و سنة هدی سنهها فیهی تعمل بها بعد موته، و ولد صالح یتستغفر له، هیچ‌گونه اجر و پاداشی بعد از مرگ به دنبال انسان نمی‌آید مگر سه چیز: صدقه جاریهای که در حیات خود فراهم ساخته و بعد از مرگش ادامه دارد (مانند بناهای خیر) و سنت هدایت‌گری که آن را برقرار کرده و بعد از مرگ او به آن عمل می‌کنند، و فرزند صالحی که برای او استغفار کند. همین مضمون در روایات متعدد دیگری نیز وارد شده است، و در بعضی از روایات، شش موضوع ذکر شده که اولین آنها فرزند صالح است. به این ترتیب فرزندان صالح در کنار آثار علمی و تالیف کتابهای هدایت‌کننده

#### تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه ۱۴۳

و تاسیس بناهای خیر همچون مسجد و بیمارستان و کتابخانه قرار گرفته‌اند. و در پایان آیه، دستور به تقوا می‌دهد و می‌فرماید: تقوای الهی پیشه کنید و بدانید او را ملاقات خواهید کرد، و به مومنان بشارت دهید بشارت رحمت الهی و سعادت و نجات در سایه تقوا (و اتقوا الله و اعلموا انکم ملاقوه و بشر المومنین).

از آنجا که مساله آمیزش جنسی، مساله‌ای است مهم، و با پرجاذبه‌ترین غرایز انسان سر و کار دارد، خداوند در این جمله‌های آخر، مومنان را به دقت در این امر، و پرهیز از هر گونه گناه و انحراف، دعوت فرموده و به آنها هشدار می‌دهد که بدانید همگی به ملاقات پروردگار خواهید شتافت و تنها راه نجات ایمان و تقوای در سایه ایمان است.

نکته :

## دستور عادلانه اسلام در مورد عادت ماهیانه زنان

اقوام پیشین در مورد زنان در عادت ماهیانه عقائد مختلفی داشتند: یهود فوق العاده سخت گیری می کردند و در این ایام به کلی از زنان در همه چیز جدا می شدند، در خوردن و آشامیدن و مجلس و بستر، و در تورات کنونی احکام شدیدی در این باره دیده می شود.

و به عکس آنها مسیحیان هیچ گونه محدودیت و ممنوعیتی برای خود، در برخورد با زنان، در این ایام قائل نبودند، و اما بت پرستان عرب، دستور و سنت

---

تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه ۱۴۴

خاصی نزد آنها در این زمینه یافت نمی شد، ولی ساکنان مدینه و اطراف آن، بعضی از آداب یهود را در این زمینه اقتباس کرده بودند، و در معاشرت با زنان در حال حیض، سختگیریهایی داشتند، در حالی که سایر عرب چنین نبودند، و حتی شاید آمیزش جنسی را در این حال جالب می دانستند و معتقد بودند اگر فرزندی نصیب آنها شود بسیار خونریز خواهد بود، و این از صفات بارز و مطلوب، نزد اعراب بادیه نشین خونریز بود.

۲ - ذکر طهارت و توبه در کنار یکدیگر در آیات فوق ممکن است اشاره به این باشد که طهارت، مربوط به پاکیزگی ظاهر، و توبه اشاره به پاکیزگی باطن است.

این احتمال نیز وجود دارد که طهارت در اینجا به معنی آلوده نشدن به گناه بوده باشد یعنی خداوند، هم کسانی را که آلوده به گناه نشده اند دوست دارد و هم کسانی که بعد از آلودگی توبه کنند، و در زمره پاکان در آیند. ضمناً اشاره به مساله توبه در اینجا ممکن است ناظر به این باشد که بعضی بر اثر فشار غریزه جنسی نمی توانستند خویشتن داری کنند و برخلاف امر خدا به گناه آلوده می شدند، سپس از عمل خود نادم شده و ناراحت می گشتند، برای اینکه راه بازگشت را به روی خود بسته نبینند و از رحمت حق مایوس نشوند، طریق توبه را به آنها نشان می دهد.

---

تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه ۱۴۵

آیه ۲۲۴ - ۲۲۵

آیه و ترجمه

و لا تجعلوا الله عرضة لایمنکم ان تبروا و تتقوا و تصلحوا بین الناس و الله سمیع

علیم لا یواخذکم الله باللغو فی ایمانکم و لکن یواخذکم بما کسبت قلوبکم و الله  
غفور حلیم

ترجمه :

۲۲۴ - خدا را در معرض سوگندهای خود قرار ندهید! و برای اینکه نیکی کنید،  
و تقوا پیشه سازید، و در میان مردم اصلاح کنید (سوگند یاد ننمایید)! و  
خداوند شنوا و داناست.

۲۲۵ - خداوند شما را به خاطر سوگندهایی که بدون توجه یاد  
می کنید، مؤاخذه نخواهد کرد، اما به آنچه دلهای شما کسب کرده،  
(و سوگندهایی که از روی اراده و اختیار، یاد می کنید)، مؤاخذه می کند.  
و خداوند، آمرزنده و بردبار است.

شان نزول :

میان داماد و دختر یکی از یاران پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) به نام عبد  
الله بن رواحه اختلافی روی داد او سوگند یاد کرد که برای اصلاح کار آنها هیچ  
گونه دخالتی نکند و در این راه گامی بر ندارد. آیه فوق نازل شد و این گونه  
سوگندها را ممنوع و بی اساس قلمداد کرد.

تفسیر :

تا می توانید سوگند نخورید

چنانکه در شان نزول خواندیم: دو آیه فوق ناظر به سوء استفاده از  
مساله سوگند است، و مقدمهای محسوب می شود برای بحث آیات آینده که از  
ایلاء و سوگند در مورد ترک آمیزش جنسی با همسران سخن می گوید.  
در نخستین آیه می فرماید: خدا را در معرض سوگندهای خود برای ترک نیکی  
و تقوا و اصلاح در میان مردم قرار ندهید و (بدانید) خدا شنوا و دانا است

---

تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه ۱۴۶

سخنان شما را می شنود و از نیات شما آگاه است (و لا تجعلوا الله عرضة  
لایمانکم ان تبروا و تتقوا و تصلحوا بین الناس و الله سمیع علیم).  
ایمان جمع یمین به معنی سوگند است، و عرضه (بر وزن غرضه) به معنی در  
معرض قرار گرفتن چیزی است، مثلاً جنسی را که به بازار برای فروش  
می برند و در معرض معامله قرار می دهند، عرضه می نامند، گاهی به موانع نیز،  
عرضه اطلاق می شود، زیرا در معرض انسان و بر سر راه او قرار دارد.  
بعضی نیز گفته اند: منظور این است که حتی برای کارهای نیک، اعم

از کوچک و بزرگ، قسم یاد نکنید، و نام خدا را کوچک ننمایید، و به این ترتیب سوگند یاد کردن جز در مواردی که هدف مهمی در کار باشد عمل نامطلوب است این موضوع در احادیث زیادی نیز به چشم می خورد، از جمله اینکه در حدیثی امام صادق (علیه السلام) می فرماید: و لاتحلفوا بالله صادقین و لا کاذبین فان الله سبحانه یقول و لا تجعلوا الله عرضة لایمانکم: هیچ گاه سوگند به خدا یاد نکنید چه راستگو باشید، چه دروغگو، زیرا خداوند سبحان می فرماید: خدا را در معرض سوگندهای خود قرار ندهید. احادیث متعدد دیگری نیز در این زمینه نقل شده است. در این صورت تناسب آن با شان نزول چنین است که سوگند یاد کردن در کارهای خوب عملی پسندیده نیست تا چه رسد به اینکه کسی سوگند یاد کند کارهای خوب را ترک کند.

---

#### تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه ۱۴۷

در آیه بعد برای تکمیل این مطلب که قسم نباید مانع کار خیر شود می فرماید: خداوند شما را به خاطر سوگندهائی که بدون توجه یادمی کنید مؤاخذه نخواهد کرد (لا یواخذکم الله باللغو فی ایمانکم). اما به آنچه دلهای شما کسب کرده (و سوگندهائی که از روی اراده و اختیار یاد می کنید) مؤاخذه می کند و خداوند آمرزنده و دارای حلم است (و لکن یواخذکم بما کسبت قلوبکم و الله غفور حلیم). در این آیه خداوند به دو نوع سوگند اشاره کرده است، نوع اول قسمهای لغو است که هیچ گونه اثری ندارد و نباید به آن اعتنا کرد، این نوع قسمها آنهایی است که مردم بدون توجه، تکیه کلام خود قرار می دهند و به آن عادت کرده اند و در هر کاری لا و الله (نه به خدا قسم...) یا بلی و الله (آری به خدا سوگند...) می گویند، این نوع قسمها را قسم لغومینامند. زیرا لغو در لغت به تمام کارها و سخنانی گفته می شود که دارای هدف مشخصی نیست، یا از روی اراده و تصمیم سر نمی زند. بنابراین سوگندهائی که انسان در حال غضب (در صورتی که غضب سبب بیرون رفتن از حال عادی شود) یاد می کند، جزء قسمهای لغواست و طبق آیه فوق، خداوند مواخذهای بر این گونه قسمها نمی کند و نباید به آن ترتیب اثر داد (هر چند انسان باید خود را چنان تربیت کند که این گونه سوگندها را نیز کنار بگذارد)، به هر حال این گونه قسمها واجب العمل نیست و مخالفت آن

کفاره ندارد. زیرا از روی اراده و تصمیم نیست.  
جمله و الله غفور حلیم می تواند اشاره ای به این معنی بوده باشد.  
نوع دوم سوگندهائی است که از روی اراده و تصمیم انجام می گیرد و به تعبیر قرآن قلب انسان آن را کسب می کند، این گونه قسم معتبر است و باید به آن پایبند بود، و مخالفت با آن، هم گناه دارد، و هم موجب کفاره می شود مگر در مواردی که بعدا اشاره خواهد شد، این همان است که در سوره مائده آیه ۸۹ از آن تعبیر به ما

---

تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه ۱۴۸

### عقدتم الایمان

شده است، یعنی سوگندهائی که از روی اراده محکم کرده اید.

نکته :

### سوگندهای بی اعتبار

قسم یاد کردن از نظر اسلام کار خوبی نیست، ولی در عین حال حرام نمی باشد، و اگر به خاطر هدفهای مهم تربیتی و اجتماعی و اصلاحی انجام گیرد ممکن است واجب یا مستحب گردد، ولی با این حال یک سلسله از سوگندهاست که از نظر اسلام به کلی بی اعتبار است، از جمله:  
۱ - سوگندهائی که به غیر نام خدا باشد، حتی قسم خوردن به نام پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) و ائمه هدی (علیهم السلام) واجب العمل نیست، یعنی اگر کسی به غیر نام خدا قسم یاد کند ملزم به انجام آن نمی باشد و مخالفت آن کفاره ندارد.

۲ - سوگندهائی که برای انجام کار حرام یا مکروه، یا ترک واجب و مستحب باشد آن هم اعتباری ندارد، مثل اینکه کسی سوگند یاد کند که دین خود را نپردازد یا با بستگان خویش ترک رابطه کند، یا از اصلاح ذات البین خود داری نماید همان گونه که کرارا دیده شده، بعضی از اشخاص به سبب خاطره بدی که از یک اصلاح ذات البین پیدا می کنند قسم یاد می کنند که هرگز سراغ چنین کاری نروند، به این گونه سوگندها نباید اعتنا کرد، هر چند با نام خدا باشد و یکی از تفسیرهای لا یواخذکم الله باللغو فی ایمانکم همین است، ولی قسمهایی که به نام خدا باشد، و موضوع آن کار خوب یا لا اقل کار مباحی است، وفا کردن به آن واجب است، و اگر کسی با آن مخالفت کند کفاره دارد.  
کفاره آن اطعام ده مسکین یا لباس پوشاندن بر ده نفر نیازمند و یا آزاد کردن

یک برده است (این معنی در آیه ۸۹ سوره مائده آمده است) و اکنون که برده وجود ندارد باید یکی از دو کار اول را انجام داد.

---

تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه ۱۴۹

آیه ۲۲۶ - ۲۲۷

آیه و ترجمه

لَّذِينَ يُولُونَ مِنْ نِسَائِهِمْ تَبِصُّ اَرْبَعَةَ اَشْهُرٍ فَاِنْ فَاوَا فَاِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ  
وَ اِنْ عَزَمُوا الطَّلَاقَ فَاِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ

ترجمه :

۲۲۶ - کسانی که زنان خود را ایلاء مینمایند (سوگند یاد می کنند که با آنها، آمیزش جنسی ننمایند) حق دارند چهار ماه انتظار بکشند.  
(و در ضمن این چهار ماه، وضع خود را با همسر خویش، از نظر ادامه زندگی یا طلاق، روشن سازند). اگر (در این فرصت،) بازگشت کنند، (چیزی بر آنها نیست، زیرا) خداوند، آمرزنده و مهربان است.  
۲۲۷ - و اگر تصمیم به جدایی گرفتند، (آن هم با شرایطش مانعی ندارد)، خداوند شنوا و داناست.

تفسیر :

مبارزه با یک رسم زشت جاهلی

در دوران جاهلیت زن هیچ گونه ارزش و مقامی در جامعه عرب نداشت و به همین جهت برای جدائی از او یا تحت فشار قرار دادن زن، طرق زشتی وجود داشت که یکی از آنها ایلاء - به معنی سوگند خوردن بر ترک عمل زناشویی - بود به این ترتیب که هر زمان مردی از همسر خود متنفر می شد، سوگند یاد می کرد که با او همبستر نگردد و با این راه غیرانسانی همسر خود را در تنگنای شدیدی قرار می داد، نه او را رسماً طلاق می داد تا آزادانه شوهر انتخاب کند، و نه بعد از این سوگند حاضر می شد آشتی کرده و با همسر خود زندگی مطلوبی داشته باشد البته خود مردان غالباً تحت فشار قرار نمی گرفتند، چون همسران متعددی داشتند

---

تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه ۱۵۰

آیات مورد بحث با این سنت غلط مبارزه کرده و طریق گشودن این سوگند را بیان می کند، می فرماید: کسانی که از زنان خود ایلاء می کنند (سوگند برای

ترک آمیزش جنسی می خوردند) حق دارند چهار ماه انتظار کشند (للدین یولون من نسائهم تربص اربعة اشهر). این چهار ماه مهلت برای این است که وضع خویش را با همسر خود روشن کنند و زن را از این نابسامانی، نجات دهند. سپس می افزاید: اگر (در این فرصت) تصمیم به بازگشت گرفتند، خداوند آمرزنده و مهربان است (فان فاوا فان الله غفور رحيم). آری خداوند گذشته او را در این مساله و همچنین شکستن سوگند را براو می بخشد - هر چند کفاره آن چنانکه خواهیم گفت به قوت خود باقی است. و اگر تصمیم به جدائی گرفتند (آن هم با شرایطش مانعی ندارد) خداوندشنا و دانا است (و ان عزموا الطلاق فان الله سمیع علیم). و هر گاه مرد هیچ یک از این دو راه را انتخاب نکند، نه به زندگی سالم زناشویی باز گردد، و نه زن را با طلاق رها سازد، در این جا حاکم شرع دخالت می کند و مرد را به زندان می اندازد و بر او سخت می گیرد که بعد از گذشتن چهار ماه، مجبور شود یکی از دو راه را انتخاب کند و زن را از حال بلاتکلیفی در آورد. به این ترتیب با اینکه اسلام حکم ایلاء (سوگند خوردن بر ترک آمیزش جنسی) را به کلی ابطال نکرده اما آثار سوء آن را از بین برده، زیرا به کسی اجازه نمی دهد که از این راه، همسرش را سرگردان سازد، و اگر می بینیم مدت چهار ماه به عنوان ضرب الاجل تعیین کرده نه به خاطر این است که می توان از این طریق مقداری از حقوق زناشویی را باطل کرد بلکه از این نظر است که آمیزش جنسی به عنوان یک واجب شرعی در هر چهار ماه لازم است (البته این در صورتی است که زن بر اثر طول مدت به گناه نیفتد، لذا در مورد زنان جوان که بیم گرفتاری در گناه

---

تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه ۱۵۱

باشد لازم است این فاصله کمتر شود).

**نکته ها**

**۱ - ایلاء یک حکم استثنائی است**

در آیات گذشته، سخن از سوگندهای لغو و بی اثر بود و گفتیم هر سخنی که برای کار خلاقی باشد، جزء سوگندهای لغو و بیهوده است و شکستن آن هیچ محذوری ندارد و مطابق این حکم باید سوگند بر ترک

وظیفه زناشویی مطلقا اثری نداشته باشد در حالی که در اسلام برای آن کفاره قرار داده شده همان کفاره شکستن قسم که در بحث سابق گفته شد) این در حقیقت مجازاتی است برای مردان لجوج که به این شیوه ناجوانمردانه برای ابطال حقوق زن متوسل نشوند و این کار را تکرار نکنند.

## ۲- مقایسه حکم اسلام و دنیای غرب

در غرب و سنتهای جاهلی آنها نیز چیزی شبیه ایلاء وجود دارد که آن راجدائی جسمانی می نامند.

توضیح اینکه: از آنجا که طلاق در میان مسیحیان نیست، بعد از انقلاب کبیر فرانسه یکی از راههایی که برای جدائی میان زن و مردی که حاضر نبودند با هم زندگی کنند تصویب شد جدائی جسمی بود و آن این بود که زن و مرد موقتا از هم جدا شده و در خانه های جداگانه زندگی می کردند (وظیفه انفاق از سوی مرد و تمکین از سوی زن ساقط می شد، ولی رابطه ازدواج برقرار بود) با این حال نه مرد می توانست همسر دیگری اختیار کند و نه زن می توانست شوهر نماید، مدت این

---

### تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه ۱۵۲

جدائی ممکن بود تا سه سال ادامه پیدا کند، بعد از این مدت ناچار بودند جدائی را رها ساخته و با هم زندگی کنند.

گرچه دنیای غرب این جدائی را تا سه سال اجازه می دهد، ولی اسلام حاضر نشد - بیش از چهار ماه که اگر سوگند هم یاد نکند چنین فاصلهای مباح است - این وضع نابسامان ادامه یابد، مرد باید بعد از این مدت وضع خود را روشن سازد، و اگر سرپیچی کند حکومت اسلامی می تواند او را تحت فشار شدید قرار دهد تا کار را یکسره کند.

## ۳- اوصاف الهی در پایان هر آیه

قابل توجه اینکه در بسیاری از آیات قرآن، اوصافی از خداوند، پایانگر بحثها است، این اوصاف همیشه رابطه مستقیمی با محتوای آیه دارد، و چنان نیست که انتخاب آن بدون رابطه نزدیکی صورت گرفته باشد.

از جمله در آیات مورد بحث هنگامی که سخن از ایلاء و تصمیم بر شکستن این قسم گناه آلود می گوید، آیه به جمله غفور رحیم ختم می شود، اشاره به اینکه این حرکت صحیح، سبب می شود که گذشته گناه آلود مشمول غفران رحمت الهی گردد، و هنگامی که سخن از تصمیم بر طلاق در میان است، روی

اوصاف سمیع علیم تکیه می شود، یعنی خداوند سخنان شما را می شنود و از انگیزه طلاق و جدائی آگاه است، و شما را بر طبق آن جزا می دهد.

← بعد

↑ فرست

→ قبل

تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه ۱۵۳

## آیه ۲۲۸

### آیه و ترجمه

و المطلقات یتربصن بانفسهن ثلثة قروء و لا یحل لهن ان یکتمن ما خلق الله فی ارحامهن ان کن یومن بالله و الیوم الاخر و بعولتهن احق بردهن فی ذلک ان ارادوا اصلاحا و لهن مثل الذی علیهن بالمعروف وللرجال علیهن درجه و الله عزیز حکیم

ترجمه :

۲۲۸ - زنان مطلقه، باید به مدت سه مرتبه عادت ماهانه دیدن (و پاک شدن) انتظار بکشند! (عده نگهدارند) و اگر به خدا و روز رستاخیز، ایمان دارند برای آنها حلال نیست که آنچه را خدا در رحمهایشان آفریده، کتمان کنند. و همسرانشان، برای باز گرداندن آنها (و از سر گرفتن زندگی زناشویی) در این مدت، (از دیگران) سزاوارترند، در صورتی که (به راستی) خواهان اصلاح باشند. و برای زنان، همانند وظایفی که بردوش آنهاست، حقوق شایسته‌ای قرار داده شده، و مردان بر آنان برتری دارند، و خداوند توانا و حکیم است.

تفسیر :

### عده یا حریم ازدواج؟

در آیه قبل سخن از طلاق بود و در این بخش از احکام طلاق و یا آنچه مربوط به آن است بیان می‌شود و در مجموع پنج حکم در آن بیان شده: نخست درباره عده می‌فرماید: زنان مطلقه باید به مدت سه بار پاک شدن انتظار بکشند (و المطلقات یتربصن بانفسهن ثلثة قروء). قروء جمع قرء (بر وزن قفل) هم به معنی عادت ماهیانه و هم پاک شدن از آن گفته شده، ولی این دو معنی را می‌توان در یک مفهوم کلی جمع کرد و آن انتقال از یکی از دو حالت به حالت دیگر است، راغب در مفردات معتقد است که

تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه ۱۵۴

قرء در حقیقت، اسم برای داخل شدن از حالت حیض به پاکی است، و چون هر

دو عنوان در آن مطرح است گاهی بر حالت حیض و گاهی به پاکی اطلاق می‌شود، از بعضی از روایات و بسیاری از کتب لغت نیز استفاده می‌شود که قرء به معنی جمع است و چون در حالت پاکی زن خون عادت در وجود او جمع می‌شود، این واژه به پاکی اطلاق شده است، به هر حال در روایات متعددی، تصریح شده که منظور از ثلثة قروء که حد عده است سه مرتبه پاک شدن زن از خون حیض است.

و از آنجا که طلاق باید در حال پاکی که با شوهر خود آمیزش جنسی نکرده باشد انجام گیرد، این پاکی یک مرتبه محسوب می‌شود، و هنگامی که بعد از آن دو بار عادت ببیند و پاک شود، به محض اینکه پاکی سوم به اتمام رسید و لحظه‌ای عادت شد، عده تمام شده و ازدواج او در همان حالت جایز است. ولی علاوه بر این روایات، این حقیقت را از خود آیه نیز می‌توان استفاده کرد زیرا: اولاً قرء دو جمع دارد، یکی قروء، دیگری اقراء، و بعضی تصریح کرده‌اند که قرء به معنی پاکی جمعش قروء، و قرء به معنی حیض، جمعش اقراء است بنابراین قروء در آیه فوق به معنی ایام پاکی زن می‌باشد نه ایام حیض.

ثانیاً همان گونه که در بالا اشاره شد، قرء اصلاً به معنی جمع شدن است، و جمع شدن با حالت طهر و پاکی، تناسب بیشتری دارد، زیرا در این حالت خون در رحم تدریجاً جمع می‌گردد، و در هنگام عادت بیرون می‌ریزد و پراکنده می‌شود.

دومین حکم، این است که برای آنها حلال نیست که آنچه را در رحم آنان آفریده شده کتمان کنند، اگر به خدا و روز رستاخیز ایمان دارند

---

#### تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه ۱۵۵

(و لایحل لهن ان یکتمن ما خلق الله فی ارحامهن ان کن یومن بالله و الیوم الاخر). قابل توجه اینکه مساله آغاز و پایان ایام عده را که معمولاً خود زن می‌فهمد نه دیگری بر عهده او گذارده، و گفتار او را سند قرار داده لذا امام صادق (علیه السلام) در تفسیر آیه فوق می‌فرماید: قد فوض الله الی النساء ثلاثة اشياء الحیض و الطهر و الحمل: خداوند سه چیز را به زنان واگذار کرده عادت ماهانه، پاک شدن و حامله بودن.

از آیه فوق نیز می‌توان این معنی را اجمالاً استفاده کرد زیرا می‌فرماید برای زن جایز نیست آنچه را خداوند در رحم او آفریده کتمان کند، و برخلاف واقع سخن گوید، یعنی سخن او مورد قبول است.

جمله ما خلق الله فی ارحامهن به گفته جمعی از مفسران، دو معنی می‌تواند داشته باشد، فرزند و عادت ماهانه، زیرا هر دو را خداوند در رحم زن آفریده است، یعنی نباید حمل خود را مخفی کند و بگوید به عادت ماهانه مبتلا می‌شود، تا مدت عده را کمتر کند (زیرا عده زن باردار وضع حمل است) و در مورد عادت ماهانه، چه از نظر شروع، و چه از نظر پایان، نیز نباید خلاف گوئی کند، استفاده هر دو معنی از تعبیر فوق نیز بعید به نظر نمی‌رسد. سومین حکمی که از آیه استفاده می‌شود، این است که شوهر در عده طلاق رجعی، حق رجوع دارد، می‌فرماید: همسران آنها برای رجوع به آنها (و از سر گرفتن زندگی مشترک) در این مدت عده (از دیگران) سزاوارترند هر گاه خواهان اصلاح باشند (و بعولتهن احق بردهن فی ذلک ان ارادوا اصلاحا).

#### تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه ۱۵۶

در واقع در موقعی که زن در عده طلاق رجعی است، شوهر می‌تواند بدون هیچ گونه تشریفات، زندگی زناشویی را از سر گیرد، با هر سخن و یا عملی که به قصد بازگشت باشد، این معنی حاصل می‌شود، منتها با جمله ان ارادوا اصلاحا این حقیقت را بیان کرده که باید هدف از رجوع و بازگشت، اصلاح باشد، نه همچون دوران جاهلیت که مردان با سوءاستفاده از این حق، زنان را تحت فشار قرار داده و در حالتی میان داشتن شوهر و مطلقه بودن، نگه می‌داشتند. این حق در صورتی است که راستی از کار خود پشیمان شده و بخواهد به طور جدی زندگی خانوادگی را از سر گیرد، و هدفش ایجاد ضرر و بلا تکلیف ساختن زن نباشد.

ضمناً از اینکه در ذیل آیه، مساله رجوع مطرح شده استفاده می‌شود که حکم عده نگه داشتن در آغاز آیه، نیز مربوط به این گروه از زنان است، و به تعبیر دیگر، آیه به طور کلی از طلاق رجعی، سخن می‌گوید، بنابراین مانعی ندارد که بعضی از اقسام طلاق، اصلاً عده نداشته باشد.

سپس به بیان چهارمین حکم پرداخته، می‌فرماید: و برای زنان همانند وظایفی که بر دوش آنها است حقوق شایسته‌ای قرار داده شده و مردان بر آنها برتری دارند (و لهن مثل الذی علیهن بالمعروف و للرجال علیهن درجه).

به گفته مرحوم طبرسی در مجمع البیان، این جمله از کلمات عجیب و جالب و جامعی است که فواید بسیاری را در بر دارد و در واقع بحث را به مسائل مهمتری فراتر از طلاق و عده کشانیده و به مجموعه حقوق زناشویی مردان و

زنان، اشاره می‌کند و می‌گوید: همان طور که برای مرد حقوقی بر عهده زنان گذارده شده همچنین زنان حقوقی بر مردان دارند که آنها موظف به رعایت آنند زیرا در اسلام

---

تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه ۱۵۷

هرگز حق یک طرفه نیست، و همیشه به صورت متقابل می‌باشد. واژه معروف که به معنی کار نیک و شناخته شده و معقول و منطقی است، در این سلسله آیات دوازده بار تکرار شده (از آیه مورد بحث تا ۲۴۱) تا هشدار به مردان و زنان باشد که هرگز از حق خود، سوءاستفاده نکنند بلکه با احترام به حقوق متقابل یکدیگر در تحکیم پیوند زناشویی و جلب رضای الهی بکوشند. جمله و للرجال علیهن درجه در حقیقت تکمیلی است بر آنچه درباره حقوق متقابل زن و مرد قبلاً گفته شد، و در واقع مفهومش این است که مساله عدالت میان زن و مرد به این معنی نیست که آنها در همه چیز برابرند و همراه یکدیگر گام بردارند، آیا راستی لازم است آن دو در همه چیز مساوی باشند؟ با توجه به اختلاف دامنه داری که بین نیروهای جسمی و روحی زن و مرد وجود دارد، پاسخ این سوال روشن می‌شود، جنس زن برای انجام وظایفی متفاوت با مرد آفریده شده و به همین دلیل احساسات متفاوتی دارد قانون آفرینش، وظیفه حساس مادری و پرورش نسلهای نیرومند را بر عهده او گذارده، به همین دلیل سهم بیشتری از عواطف و احساسات به او داده است، در حالی که طبق این قانون، وظایف خشن و سنگین تراجتماعی بر عهده جنس مرد گذارده شده، و سهم بیشتری از تفکر به او اختصاص یافته بنابراین اگر بخواهیم عدالت را اجرا کنیم باید پاره‌ای از وظایف اجتماعی که نیاز بیشتری به اندیشه و مقاومت و تحمل شدا دارد بر عهده مردان گذارده شود، و وظایفی که عواطف و احساسات بیشتری را می‌طلبد بر عهده زنان، و به همین دلیل مدیریت خانواده بر عهده مرد، و معاونت آن بر عهده زن گذارده شده است و به هر حال این مانع از آن نخواهد بود که زنان در اجتماع، کارها و وظایفی را که با ساختمان جسم و جان آنها می‌سازد، عهده دار شوند، و در کنار انجام وظیفه مادری، وظایف حساس دیگری را نیز انجام دهند. و نیز این تفاوت مانع از آن نخواهد بود که از نظر مقامات معنوی و

---

تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه ۱۵۸

دانش و تقوا، گروهی از زنان از بسیاری از مردان پیشرفته‌تر باشند. این‌که بعضی از روشنفکران اصرار دارند که این دو جنس را مساوی در همه چیز قلمداد کنند، اصراری است که با واقعیتها هرگز نمی‌سازد، و مطالعات مختلف علمی آن را انکار می‌کند، حتی در جوامعی که شعار مساوات و برابری در تمام جهات، همه جا را پر کرده، عملاً غیر آن دیده می‌شود، مثلاً مدیریت سیاسی و نظامی تمام جوامع بشری - جز در موارد استثنائی همه در دست مردان است، حتی در جوامع غربی که شعار اصلی شعار مساوات است، این معنی به وضوح دیده می‌شود.

به هر حال قوانینی همچون بودن حق طلاق، یا رجوع در عده یا قضاوت به دست مردان، (جز در موارد خاصی که به زن یا حاکم شرع حق طلاق داده می‌شود) از همین جا سرچشمه می‌گیرد، و نتیجه مستقیم همین واقعیت است.

بعضی از مفسران گفته‌اند که جمله للرجال علیهن درجه، تنها نظر به مساله رجوع در عده طلاق دارد.

ولی روشن است که این تفسیر با ظاهر آیه سازگار نیست، زیرا قبل از آن یک قانون کلی درباره حقوق زن و رعایت عدالت، به صورت و لهن مثل الذی علیهن بالمعروف بیان شده، سپس جمله مورد بحث به صورت یک قانون کلی دیگر به دنبال آن قرار گرفته است.

و بالاخره در پایان آیه می‌خوانیم: خداوند توانا و حکیم است (و الله عزیز حکیم). و در واقع پاسخی است برای آنها که در این زمینه ایراد می‌گیرند، و اشاره‌ای است به این‌که حکمت و تدبیر الهی، ایجاب می‌کند که هر کس در جامعه به وظایفی پردازد که قانون آفرینش برای او تعیین کرده است، و با ساختمان جسم و جان او هماهنگ است، حکمت خداوند ایجاب می‌کند که در برابر وظایفی که بر عهده

---

تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه ۱۵۹

زنان گذارده، حقوق مسلمی قرار گیرد، تا تعادلی میان وظیفه و حق برقرار شود.

نکته‌ها

۱ - عده، وسیله‌ای برای صلح و بازگشت

گاهی در اثر عوامل مختلف، زمینه روحی به وضعی در می‌آید که پدید آمدن

یک اختلاف جزئی و نزاع کوچک حس انتقام را آن چنان شعله‌ور می‌سازد که فروغ عقل و وجدان را خاموش می‌کند.

و غالباً تفرقه‌های خانوادگی در همین حالات رخ می‌دهد.

اما بسیار می‌شود که اندک مدتی که از این کشمکش گذشت زن و مرد به خود آمده پیشیمان می‌شوند خصوصاً از این جهت که می‌بینند بامتلاشی شدن کانون خانواده در مسیر ناراحتیهای گوناگونی قرار خواهند گرفت.

اینجاست که آیه مورد بحث می‌گوید: زنها باید مدتی عده نگه دارند و صبر کنند تا این امواج زودگذر بگذرد و ابرهای تیره نزاع و دشمنی از آسمان زندگی آنان پراکنده شوند مخصوصاً با دستوری که اسلام درباره خارج نشدن زن از خانه در طول مدت عده داده است حسن تفکر در او برانگیخته می‌شود، و در بهبود روابط او با شوهر کاملاً موثر است و لذا در سوره طلاق آیه ۱ می‌خوانیم که: «لا تخرجوهن من بیوتهن... لا تدری لعل الله یحدث بعد ذلک امراً»، «آنان را از منزلشان خارج نسازید... چه می‌دانید شاید خدا گشایشی رساند و صلحی پیش آید.»

غالباً به خاطر آوردن لحظات گرم و شیرین قبل از طلاق کافی است که مهر و صمیمیت از دست رفته را باز آورد و فروغ ضعیف گشته محبت راتقویت کند.

## ۲- عده، وسیله حفظ نسل

یکی دیگر از فلسفه‌های عده روشن شدن وضع زن از نظر بارداری است

---

تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه ۱۶۰

راست است که یک بار دیدن عادت ماهانه معمولاً دلیل بر عدم بارداری زن است ولی گاه دیده شده که زن در عین بارداری عادت ماهیانه را در آغاز حمل می‌بیند از این رو برای رعایت کامل این موضوع دستور داده شده که زن سه بار عادت ماهیانه ببیند و پاک شود تا بطور قطع عدم بارداری از شوهر سابق روشن گردد و بتواند ازدواج مجدد کند.

البته عده فواید دیگری هم دارد که در جای خود به آن اشاره خواهد شد.

## ۳- حق و وظیفه جدائی ناپذیرند

در اینجا قرآن به یک اصل اساسی اشاره کرده است، و آن اینکه هر جا «وظیفه‌ای» وجود دارد در کنار آن «حقی» هم ثابت است، یعنی وظیفه از حق هرگز جدا نیست مثلاً پدر و مادر وظایفی در برابر فرزندان خود دارند، همین سبب می‌شود که حقوقی نیز به گردن آنها داشته باشند، یا اینکه

قاضی موظف است برای بسط و تعمیم عدالت حد اکثر کوشش را بنماید در مقابل، حقوق فراوانی هم برای او قرار داده شده است این موضوع حتی در مورد پیامبران و امتها نیز ثابت است.

در آیه مورد بحث نیز اشاره به این حقیقت شده و می فرماید: به همان اندازه که زنان وظایفی دارند حقوقی هم برای آنها قرار داده شده است و از تساوی این «حقوق» با آن «وظایف» «اجرای عدالت» در حق آنان عملی می گردد.

عکس این معنی نیز ثابت است که اگر برای کسی حقی قرار داده شده در مقابل وظایفی هم به عهده او خواهد بود و لذا نمی توانیم کسی را پیدا کنیم که حقی در موردی داشته باشد بدون اینکه وظیفه ای بر دوش او قرار گیرد.

#### ۴ - سرگذشت دردناک زنان در طول تاریخ

زن در طول تاریخ جریان پر ماجرا و دردآلودی دارد که از مهمترین مباحث «جامعه شناسی» روز به شمار می رود، به طور کلی دوران زندگی زن را به دو دوره می توان تقسیم کرد: نخست دوران ما قبل تاریخ که امروز اطلاع صحیحی از وضع

---

#### تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه ۱۶۱

زن در آن دوره، در دست ما نیست، و شاید در آن دوران از حقوق طبیعی بیشتری برخوردار بوده است.

با شروع تاریخ بشر نوبت به دوره دوم رسید، در این دوره در بعضی از جوامع زن به عنوان یک شخصیت غیر مستقل در کلیه حقوق اقتصادی، سیاسی و اجتماعی شناخته می شد، و این وضع در پاره ای از کشورها تا قرون اخیر ادامه داشت این طرز تفکر درباره زن حتی در قانون مدنی به اصطلاح مترقی فرانسه هم دیده می شود که به عنوان نمونه به چند ماده از موادی که درباره روابط مالی زوجین سخن می گوید اشاره می شود.

«از ماده ۲۱۵ و ۲۱۷ استفاده می گردد که زن شوهر دار نمی تواند بدون اجازه و امضای شوهر خود هیچ عمل حقوقی را انجام دهد و هرگونه معامله برای او محتاج به اذن شوهر است» (البته در صورتی که شوهر نخواهد از قدرتش سوء استفاده کرده و بدون علت موجه از اجازه دادن امتناع ورزد).

«طبق ماده ۱۲۴۲ شوهر حق دارد به تنهایی در دارائی مشترک بین زن و مرد هرگونه تصرف که بخواهد بکند و اجازه زن هم لازم نیست» (البته با این

قید که هر معامله‌ای که از حدود اداره کردن خارج باشد موافقت و امضای زن لازم نیست).

و از این بالاتر «در ماده ۱۴۲۸ حق اداره کلیه اموال اختصاصی زن هم به مرد محول شده» (البته با این قید که در هر گونه معامله‌ای که از حدود اداره کردن خارج باشد موافقت و امضای زن نیز لازم است). در محیط پیدایش اسلام یعنی حجاز نیز قبل از ظهور پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) با زن همان معامله انسان وابسته غیر مستقل انجام می‌شد، رفتار آنها شباهت زیادی به بشرهای نیمه وحشی داشت زیرا به وضع رسوا و ننگینی از زن بهره‌برداری می‌کردند زن در محیط آنها آن چنان بی‌اراده و بی‌اختیار بود که گاهی جهت ارتزاق

---

#### تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه ۱۶۲

صاحب خود در معرض کرایه قرار می‌گرفت، محرومیت از تمدن، وابتلای به فقر آنها را گرفتار خشونت عجیبی کرده بود که جنایت معروف «واء» (زننده به گور کردن) را در مورد آنها مرتکب می‌شدند.

#### ۵ - مرحله نوین در زندگی زن

با ظهور اسلام و تعلیمات ویژه آن زندگی زن وارد مرحله نوینی گردید که با دو مرحله گذشته فاصله زیادی داشت در این دوره دیگر مستقل شد و از کلیه حقوق فردی و اجتماعی و انسانی برخوردار گردید پایه تعلیمات اسلام در مورد زن همان است که در آیات مورد بحث می‌خوانیم: «ولهن مثل الذی علیهن بالمعروف»، یعنی زن همان اندازه که در اجتماع وظایف سنگینی دارد حقوق قابل توجهی نیز داراست اسلام زن را مانند مرد برخوردار از روح کامل انسانی و اراده و اختیار دانسته و او را در مسیر تکامل که هدف خلقت است می‌بیند لذا هر دو را در یک صف قرار داده و با خطاب‌های «یا ایها الناس» و «یا ایها الذین آمنوا» مخاطب ساخته برنامه‌های تربیتی و اخلاقی و علمی را برای آنها لازم کرده است و با آیاتی مثل «و من عمل صالحا من ذکر او انثی و هو مؤمن فاولئک یدخلون الجنة».

وعده برخوردار شدن از سعادت کامل به هر دو جنس داده، و با آیاتی مانند «من عمل صالحا من ذکر او انثی و هو مؤمن فلنحیینه حیوة طیبة و لنجزینهم اجرهم باحسن ما کانوا یعملون» می‌گوید: که هر کدام از زن و مرد می‌توانند به دنبال انجام برنامه‌های اسلام و وظایف الهی به تکامل معنوی و

مادی برسند و به حیاتی طیب و پاکیزه که سراسر سعادت و نور است گام نهند.

اسلام زن را مانند مرد به تمام معنی مستقل و آزاد می‌داند و قرآن با آیاتی

---

تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه ۱۶۳

نظیر «کل نفس بما کسبت رهینه» و یا «من عمل صالحا فلنفسه ومن اساء فعليها».

این آزادی را برای عموم افراد اعم از زن و مرد بیان می‌دارد و لذا در برنامه‌های مجازاتی هم می‌بینیم در آیاتی مثل: «الزانية و الزانى فاجلدوا کل واحد منهما مائة جلدة» و مانند آن هر دو را به مجازات واحدی محکوم می‌کند. از طرفی چون استقلال لازمه اراده و اختیار است لذا اسلام این استقلال را در کلیه حقوق اقتصادی می‌آورد. و انواع و اقسام ارتباطات مالی را برای زن بلامانع دانسته و او را مالک درآمد و سرمایه‌های خویش می‌شمارد در سوره نساء آیه ۳۲ می‌خوانیم: «للرجال نصيب مما اكتسبوا وللنساء نصيب مما اكتسبن» با توجه به لغت (اکتساب) که برخلاف (کسب) برای بدست آوردن مالی است که نتیجه‌اش متعلق به شخص به دست آورنده است و همچنین با در نظر گرفتن قانون کلی: «الناس مسلطون علی اموالهم» (همه مردم بر اموال خویش مسلطاند) به دست می‌آید که چگونه اسلام به استقلال اقتصادی زن احترام گذاشته و تفاوتی بین زن و مرد نگذاشته است. خلاصه آنکه زن در اسلام یک رکن اساسی اجتماع به شمار می‌رود و هرگز نباید با او معامله یک موجود فاقد اراده و وابسته و نیازمند به قیم نمود.

#### ۶- مساوات یا عدالت؟

تنها مطلبی که باید به آن توجه داشت (و در اسلام به آن توجه خاصی شده) ولی بعضی روی یک سلسله احساسات افراطی و حساب نشده آن را انکار می‌کنند

---

تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه ۱۶۴

مساله تفاوت‌های روحی و جسمی زن و مرد و تفاوت وظایف آنهاست. ما هر چه را انکار کنیم این حقیقت را نمی‌توانیم انکار نمائیم که بین این دو جنس هم از نظر جسمی و هم از نظر روحی تفاوت زیادی است که ذکر آنها در کتب مختلف ما را از تکرار آنها بی‌نیاز می‌سازد و خلاصه همه آنها این است که

چون زن پایگاه وجود و پیدایش انسان است و رشد نونهالان در دامن او انجام می‌پذیرد همانطور که جسم متناسب باحمل و پرورش و تربیت نسل‌های بعد آفریده شده از نظر روحی هم‌سهم بیشتری از عواطف و احساسات دارد. با وجود این اختلافات دامنه‌دار آیا می‌توان گفت زن و مرد باید در تمام‌شؤون همراه یکدیگر گام برداشته و در تمام کارها صددرصد مساوی باشند. مگر نه این است که باید طرفدار عدالت در اجتماع بود آیا عدالت غیر از این است که هر کس به وظیفه خود پرداخته و از مواهب و مزایای وجودی خویش بهره‌مند گردد؟

بنابراین آیا دخالت دادن زن در کارهایی که خارج از تناسب روحی و جسمی اوست بر خلاف عدالت نمی‌باشد؟!

اینجاست که می‌بینیم اسلام در عین طرفداری از عدالت، مرد را درپاره‌ای از کارهای اجتماعی که به خشونت و یا دقت بیشتری نیازمنداست، مانند: سرپرستی کانون خانه و... مقدم داشته و مقام معاونت را به زن واگذار کرده است.

یک «خانه» و یک «اجتماع» هر کدام احتیاج به مدیر دارند و مساله مدیریت در آخرین مرحله خود باید در یک شخص منتهی گردد، و گر نه کشمکش و هرج و مرج برقرار خواهد شد. با این وضع آیا بهتر است که مرد برای این کار نامزد گردد یا زن؟ همه محاسبات دور از تعصب می‌گوید وضع ساختمانی مرد ایجاب می‌کند که مدیریت خانواده به عهده او نهاده شود و زن «معاون» او گردد.

---

تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه ۱۶۵

گرچه جمعی اصرار دارند این واقعیتهای نادیده بگیرند، ولی وضع زندگی حتی در جهان امروز و حتی در کشورهای که به زنان آزادی و مساوات کامل داده‌اند نشان می‌دهد که عملاً مطلب همان است که در بالا گفته شد اگر چه در سخن خلاف آن گفته شود!

---

تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه ۱۶۶

آیه ۲۲۹

آیه و ترجمه

الطلاق مرتان فامساک بمعروف او تسریح باحسن و لا یحل لکم ان تاخذوا مما

اتیتموهن شیا الا ان یخافا الا یقیما حدود الله فان خفتم الا یقیما حدود الله فلا جناح علیهما فیما افتدت به تلک حدود الله فلا تعتدوها و من یتعد حدود الله فأولئک هم الظلمون

ترجمه :

۲۲۹ - طلاق، (طلاقی که رجوع و بازگشت دارد)، دو مرتبه است، (و در هر مرتبه)، باید به طور شایسته همسر خود را نگاهداری کند (و آشتی نماید)، یا با نیکی او را رها سازد (و از او جدا شود). و برای شما حلال نیست که چیزی از آنچه به آنها داده‌اید، پس بگیرید، مگر اینکه دوهمسر، بترسند که حدود الهی را بر پا ندارند. اگر بترسید که حدود الهی را رعایت نکنند، مانعی برای آنها نیست که زن، فدیة و عوضی بپردازد (و طلاق بگیرد). اینها حدود و مرزهای الهی است، از آن، تجاوز نکنید! و هر کس از آن تجاوز کند، ستمگر است.

شان نزول :

زنی خدمت یکی از همسران پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) رسید و از شوهرش شکایت کرد که او پیوسته وی را طلاق می‌دهد و سپس رجوع می‌کند تا به این وسیله به زیان و ضرر افتد - و در جاهلیت چنین بود که مرد حق داشت همسرش را هزار بار طلاق بدهد و رجوع کند و حدی برای آن نبود، هنگامی که این شکایت به محضر پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) رسید آیه فوق نازل گشت و حد طلاق را سه بار قرار داد.

---

تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه ۱۶۷

تفسیر :

یا زندگی زناشویی معقول یا جدائی شایسته!  
در تفسیر آیه قبل به اینجا رسیدیم که قانون عده و رجوع برای اصلاح وضع خانواده و جلوگیری از جدائی و تفرقه است، ولی بعضی از تازه‌مسلمانان مطابق دوران جاهلیت، از آن سوء استفاده می‌کردند، و برای اینکه همسر خود را تحت فشار قرار دهند پی در پی او را طلاق داده و قبل از تمام شدن عده رجوع می‌کردند، و به این وسیله زن را در تنگنای شدیدی قرار می‌دادند.  
آیه فوق نازل شد و از این عمل زشت و ناجوانمردانه جلوگیری کرد، می‌فرماید: طلاق (منظور طلاقی است که رجوع و بازگشت دارد) دو مرتبه است (الطلاق مرتان).  
سپس می‌افزاید: «در هر یک از این دو بار یا باید همسر خود را بطور شایسته

نگاهداری کند و آشتی نماید، یا با نیکی او را رها سازد و برای همیشه از او جدا شود» (فامساک بمعروف او تسریح باحسان).

بنابراین طلاق سوم، رجوع و بازگشتی ندارد، و هنگامی که دو نوبت کشمکش و طلاق و سپس صلح و رجوع انجام گرفت، باید کار را یکسره کرد، و به تعبیر دیگر اگر در این دو بار، محبت و صمیمیت از دست رفته، بازگشت می‌تواند با همسرش زندگی کند و از طریق صلح و صفا در آید، در غیر این صورت اگر زن را طلاق داد دیگر حق رجوع به او ندارد مگر با شرایطی که در آیه بعد خواهد آمد.

باید توجه داشت، «امساک» به معنی نگهداری، و «تسریح» به معنی رها ساختن است، و جمله «تسریح باحسان» بعد از جمله «الطلاق مرتان» اشاره به طلاق سوم می‌کند که آن دو را با رعایت موازین انصاف و اخلاق، از هم جدا می‌سازد (در روایات متعددی آمده است که منظور از «تسریح باحسان» همان طلاق

---

#### تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه ۱۶۸

سوم است).

بنابراین منظور از جدا شدن توام با احسان و نیکی این است که حقوق آن زن را بپردازد و بعد از جدائی، ضرر و زیانی به او نرساند و پشت سر او سخنان نا مناسب نگوید، و مردم را به او بدبین نسازد، و امکان ازدواج مجدد را از او نگیرد. بنابراین همانگونه که نگاهداری زن و آشتی کردن باید با معروف و نیکی و صفا و صمیمیت همراه باشد، جدائی نیز باید توام با احسان گردد.

و لذا در ادامه آیه می‌فرماید: «برای شما حلال نیست که چیزی را از آنچه به آنها داده‌اید پس بگیرید» (و لا یحل لکم ان تاخذوا مما آتیتموهن شیئا). بنابراین، شوهر نمی‌تواند هنگام جدائی چیزی را که به عنوان مهر به زن داده است باز پس گیرد و این یک مصداق جدائی بر پایه احسان است (در سوره نساء آیات ۲۰ و ۲۱، این حکم به طور مشروحتر بیان شده است که شرح آن خواهد آمد).

بعضی از مفسران مفهوم این جمله را وسیعتر از مهر دانسته و گفته‌اند چیزهای دیگری را که به او بخشیده است نیز باز پس نمی‌گیرد. جالب توجه اینکه در مورد رجوع و آشتی تعبیر به معروف یعنی کاری که در عرف ناپسند نباشد شده، ولی در مورد جدائی تعبیر به احسان آمده است که

چیزی بالاتر از معروف است، تا مرارت و تلخی جدائی را برای زن به این وسیله جبران نماید.

در ادامه آیه به مساله طلاق «خلع» اشاره کرده می‌گوید: تنها در یک فرض، باز پس گرفتن مهر مانعی ندارد، و آن در صورتی است که زن تمایل به ادامه زندگی زناشویی نداشته باشد، و «دو همسر از این بترسند که با ادامه زندگی زناشویی

---

#### تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه ۱۶۹

حدود الهی را بر پا ندارند» (الا ان یخافا الا یقیما حدود الله). سپس می‌افزاید: «اگر بترسید که حدود الهی را رعایت نکنند، گناهی بر آن دو نیست که زن فدیة (عوضی) بپردازد» و طلاق بگیرد (فان خفتم الا یقیما حدود الله فلا جناح علیهما فیما افتدت به). در حقیقت در اینجا سرچشمه جدائی، زن است، و او باید غرامت این کار را بپردازد و به مردی که مایل است با او زندگی کند اجازه دهد با همان مهر، همسر دیگری انتخاب کند.

قابل توجه اینکه: ضمیر در جمله «الا یقیما» به صورت تشبیه اشاره به دو همسر آمده است و در جمله «فان خفتم» به صورت جمع مخاطب، این تفاوت ممکن است اشاره به لزوم نظارت حکام شرع بر این گونه طلاقها باشد و یا اشاره به اینکه تشخیص عدم امکان ادامه زناشویی توأم با رعایت حدود الهی به عهده زن و شوهر گذارده نشده است. زیرا بسیار می‌شود که آنها بر اثر عصبانیت موضوعات کوچکی را دلیل بر عدم امکان ادامه زوجیت می‌شمرند.

بلکه باید این مساله از نظر عرف عام و توده مردم و کسانی که با آن دو همسر آشنا هستند ثابت گردد که در این صورت اجازه طلاق خلع داده شده است. و در پایان آیه به تمام احکامی که در این آیه بیان شده اشاره کرده، می‌فرماید: اینها حدود و مرزهای الهی است از آن تجاوز نکنید و آنها که از آن تجاوز می‌کنند ستمگرانند (تلك حدود الله فلا تعتدوها و من یتعد حدود الله فاولئك هم الظالمون).

---

#### تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه ۱۷۰

## ۱ - لزوم تعدد مجالس طلاق

از جمله «الطلاق مرتان» استفاده می‌شود که دو یا سه طلاق در یک مجلس انجام نمی‌شود و باید در جلسات متعددی واقع شود، به خصوص اینکه تعدد طلاق برای آن است که فرصت بیشتری برای رجوع باشد شاید بعد از کشمکش اول صلح و صفا برقرار گردد.

و اگر در مرحله نخست صلح و سازشی نشد در دفعه دوم، ولی وقوع چند طلاق در یک نوبت این راه را به کلی مسدود می‌سازد و آنان را برای همیشه از هم جدا میگرداند، و تعدد طلاق را عملاً بی اثر می‌کند. این حکم از نظر شیعه مورد قبول است ولی در میان اهل تسنن اختلاف نظر وجود دارد اگر چه بیشتر آنان معتقدند سه طلاق در یک مجلس، واقع می‌شود.

ولی نویسنده تفسیر «المنار» از «مسند احمد بن حنبل» و صحیح مسلم (دو کتاب اصیل اهل سنت) نقل می‌کند: «این حکم که سه طلاق در یک مجلس یک طلاق بیشتر محسوب نمی‌شود از زمان پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) تا دو سال از خلافت عمر مورد اتفاق همه اصحاب بوده است ولی از آن زمان خلیفه دوم حکم کرد که در یک مجلس سه طلاق واقع می‌گردد»!

## ۲ - مفتی اعظم اهل تسنن و نظر شیعه در مساله طلاق

با این که معروف این است که خلیفه دوم نیز چنان حکم کرد که سه طلاق در یک مجلس جایز است ولی مساله مورد اتفاق اهل سنت نیست از جمله کسانی که بر خلاف علمای دیگر اهل سنت در این مساله نظر شیعه را انتخاب نموده رئیس سابق دانشگاه الازهر و مفتی بزرگ عالم تسنن «شیخ محمود شلتوت» بود او می‌نویسد:

«از دیر زمانی که در دانشکده شرق به بررسی و مقایسه بین مذاهب

---

تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه ۱۷۱

پرداخته‌ام بسیار اتفاق افتاده که به آراء و نظریه‌های مختلف مذاهب در پارهای از مسائل مراجعه کرده‌ام و چون استدلالات شیعه را محکم و استوار دیده‌ام در برابر آن خاضع گشته و همان نظریه شیعه را انتخاب کرده‌ام» سپس چند نمونه از آن را نقل می‌کند که یکی از آنها همین مساله تعدد طلاق است در این باره می‌نویسد:

«سه طلاق در یک جلسه و با یک عبارت از نظر مذاهب چهارگانه عامه، سه طلاق محسوب می‌شود، ولی طبق عقیده شیعه امامیه یک طلاق بیشتر به حساب نمی‌آید و چون راستی از نظر قانون (و ظاهر آیات قرآن) رای شیعه حق است، دیگر نظریه عامه ارزش فتوایی خود را از دست داده است».

### ۳- مرزهای الهی

در این آیه و آیات فراوان دیگری از قرآن مجید، تعبیر لطیفی درباره قوانین الهی به چشم می‌خورد و آن تعبیر به «حد» و «مرز» است. و به این ترتیب معصیت و مخالفت با این قوانین تجاوز از حد و مرز محسوب می‌گردد. در حقیقت در میان کارهایی که انسان انجام می‌دهد یک سلسله مناطق ممنوعه وجود دارد که ورود در آن فوق العاده خطرناک است. قوانین و احکام الهی این مناطق را مشخص می‌کند و بسان علائمی است که در این گونه مناطق قرار می‌دهند و لذا در آیه ۱۸۷ از سوره بقره می‌بینیم که حتی از نزدیک شدن به این مرزها نهی شده است. «تلك حدود الله فلا تقربوها» زیرا نزدیکی به این مرزها انسان را بر لب پرتگاه قرار می‌دهد و نیز در روایات وارده از طرق اهل بیت (علیهم‌السلام) می‌خوانیم که از موارد شبهه‌ناک نهی فرموده‌اند و گفته‌اند: «این کار در حکم نزدیک شدن به مرز است و چه بسا با یک غفلت انسانی که به مرز نزدیک شده گام در آن طرف بگذارد و گرفتار هلاکت و نابودی شود».

---

تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه ۱۷۲

آیه ۲۳۰

آیه و ترجمه

فان طلقها فلا تحل له من بعد حتی تنکح زوجا غیره فان طلقها فلا جناح علیهما ان یتراجعا ان ظنا ان یقیما حدود الله و تلک حدود الله یبینها لقوم یعلمون

ترجمه :

۲۳۰- اگر (بعد از دو طلاق و رجوع، بار دیگر) او را طلاق داد، از آن به بعد، زن بر او حلال نخواهد بود، مگر اینکه همسر دیگری انتخاب کند (و با او آمیزش جنسی نماید، در این صورت)، اگر (همسر دوم) او را طلاق گفت، گناهی ندارد که بازگشت کنند، (و با همسر اول، دوباره ازدواج نماید)، در صورتی که امید داشته باشند که حدود الهی را محترم می‌شمرند. اینها حدود الهی است

که (خدا) آن را برای گروهی که آگاهند، بیان می‌نماید.

### شان نزول :

در حدیثی آمده است که: زنی خدمت پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله وسلم) رسید و عرض کرد: من همسر پسر عمویم رفاعه بودم او سه بار مرا طلاق داد، پس از او با مردی به نام عبد الرحمن بن زبیر ازدواج کردم، اتفاقاً او هم مرا طلاق داد بی آنکه در این مدت آمیزش جنسی بین من و او انجام گیرد، آیا می‌توانم به شوهر اولم بازگردم؟

حضرت فرمود: نه، تنها در صورتی می‌توانی که با همسر دوم آمیزش جنسی کرده باشی، در این هنگام آیه فوق نازل شد.

### تفسیر :

### جدائی مشروط

در آیه قبل سخن از دو طلاق به میان آمده بود که بعد از طلاق دوم، دوهمسر

---

### تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه ۱۷۳

یا باید راه الفت و صلح را پیش گیرند و یا از هم جدا شوند. این آیه در حقیقت حکم تبصره‌های دارد که به حکم سابق ملحق می‌شود می‌فرماید: «اگر (بعد از دو طلاق و رجوع، بار دیگر) او را طلاق داد، زن بر او بعد از آن حلال نخواهد شد مگر اینکه همسر دیگری انتخاب کند، (و با او آمیزش جنسی نماید در این صورت اگر همسر دوم) او را طلاق داد، گناهی ندارد که آن دو بازگشت کنند، (و آن زن با همسر اولش بار دیگر ازدواج نماید) مشروط بر اینکه امید داشته باشند که حدود الهی را محترم می‌شمرند» (فان طلقها فلا تحل له من بعد حتی تنکح زوجا غیره فان طلقها فلا جناح علیهما ان یتراجعا ان ظنا ان یقیما حدود الله). و در پایان تاکید می‌کند: «اینها حدود الهی است که برای افرادی که آگاهند بیان می‌کند» (و تلک حدود الله یبینها لقوم یعلمون).

از روایاتی که از پیشوایان بزرگ اسلام رسیده استفاده می‌شود که اولاً: ازدواج با شخص دوم باید دائمی باشد و به دنبال اجرای عقد، عمل زناشویی نیز انجام گیرد، این دو شرط را از خود آیه نیز ممکن است اجمالاً استفاده کرد، اما اینکه عقد دائمی باشد به خاطر اینکه جمله «فان طلقها» گواه به آن است، زیرا طلاق تنها در عقد دائم تصور می‌شود، و اما انجام عمل زناشویی را می‌توان از جمله «حتی تنکح زوجا غیره» استفاده کرد، زیرا به گفته بعضی از ادبای

عرب، هنگامی که گفته شود نکح فلان فلانة به معنی عقد بستن است، و اما هر گاه گفته شود نکح زوجه به معنی انجام آمیزش جنسی است (زیرا فرض سخن در جایی است که او زوجه باشد، بنابراین به کار بردن نکاح در مورد زوجه چیزی جز آمیزش جنسی نمی تواند باشد). علاوه بر این، مطلق منصرف به فرد غالب می شود و غالبا عقد ازدواج با

---

تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه ۱۷۴

آمیزش همراه است، و از همه اینها گذشته همان گونه که بعدا اشاره خواهد شد، این حکم فلسفه ای دارد که تنها با اجرای صیغه عقد، حاصل نمی شود.  
**نکته :**

### محلل یک عامل باز دارنده در برابر طلاق

معمول فقها این است که همسر دوم را در این گونه موارد محلل می نامند چون باعث حلال شدن زن (البته بعد از طلاق و عده) با همسر اول می شود و به نظر می رسد که منظور شارع مقدس این بوده است که با این حکم جلو طلاق های پی در پی را بگیرد.

توضیح اینکه: همان گونه که ازدواج یک امر حیاتی و ضروری است طلاق هم در شرایط خاصی، ضرورت پیدا می کند، و لذا اسلام برخلاف مسیحیت تحریف یافته، طلاق را مجاز شمرده، ولی از آنجا که از هم پاشیدن خانواده ها زیان های جبرانناپذیری برای فرد و اجتماع دارد، با استفاده از عوامل مختلفی، طلاق را تا آنجا که ممکن است محدود ساخته، و احکامی تشریع نموده که با توجه به آنها طلاق به حداقل می رسد.

موضوع الزام به ازدواج مجدد یا محلل که بعد از سه طلاق در آیه بالا آمده است یکی از آن عوامل محسوب می شود، زیرا ازدواج رسمی زن بعد از سه طلاق با مرد دیگر مخصوصا با این قید که باید آمیزش جنسی نیز صورت گیرد سد بزرگی برای ادامه طلاق و طلاقکشی است.

به کسی که می خواهد دست به طلاق سوم بزند هشدار می دهد که راه بازگشت برای او ممکن است برای همیشه بسته شود، زیرا راه بازگشت از مسیر یک ازدواج دائم با مرد دیگری می گذرد، و همسر دوم ممکن است او را طلاق ندهد و به فرض که طلاق بدهد این جریان می تواند وجدان و عواطف مرد را جریحه دار سازد و لذا

---

تا مجبور نشود، دست به چنین کاری نخواهد زد.

در حقیقت موضوع محلل و به تعبیر دیگر ازدواج دائمی مجدد زن باهمسر دیگر مانعی بر سر راه مردان هوسباز و فریبکار است تا زن را بازیچه هوی و هوس خود نسازند و به طور نامحدود از قانون طلاق و رجوع استفاده نکنند، و در عین حال راه بازگشت نیز به کلی بسته نشده است.

شرائطی که در این ازدواج شده مانند: دائم بودن، می فهماند هدف ازدواج جدید این نبوده که راه را برای به هم رسیدن زن به شوهر اول هموار کند زیرا چه بسا شوهر دوم حاضر به طلاق نشود، ازدواج موقت نیست که زمان آن پایان یابد بنابراین از این قانون نمی توان سوء استفاده کرد.

با توجه به آنچه در بالا آمد می توان گفت: هدف این بوده است که مرد وزن بعد از سه مرتبه طلاق، با ازدواج دیگری از هم جدا شوند تا هر یک زندگی دلخواه خود را پیش گیرد، و مساله ازدواج که امر مقدسی است دستخوش تمایلات شیطانی همسر اول نشود، ولی در عین حال اگر از همسر دوم هم جدا شد، راه بازگشت را به روی آن دو نبسته است.

و نکاح آنها مجددا حلال می شود، و لذا نام محلل به همسر دوم داده اند.

با توجه به آنچه گفته شد این نکته به خوبی روشن می شود که بحث از ازدواج واقعی و جدی است، و اگر کسی از اول قصد ازدواج دائم نداشته باشد و تنها صورت سازی کند تا عنوان محلل حاصل شود، چنین ازدواجی باطل است و هیچ اثری برای حلال شدن زن به شوهر اول نخواهد داشت و حدیث معروفی که از پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) در بسیاری از کتب تفسیر نقل شده لعن الله المحلل و المحلل له: «خداوند لعنت کند محلل و آن کسی را که محلل برای او اقدام می کند» ممکن

است اشاره به همین ازدواج های صوری و ساختگی باشد.

بعضی نیز گفته اند که اگر ازدواج دائمی جدی بکند، و نیتش این باشد که راه را برای بازگشت زن به شوهر اول هموار سازد، ازدواج او باطل است و آن زن به شوهر اول حلال نمی شود، بعضی نیز گفته اند اگر قصد او ازدواج جدی بوده باشد هر چند هدف نهاییش گشودن راه برای همسر اول باشد، آن ازدواج

صحیح است، هر چند مکروه می باشد به شرط اینکه چنین مطلبی جزء شرایط عقد ذکر نشود.

و از اینجا روشن می شود که هیاهوی بعضی از مغرضان و بی خبران که بدون آگاهی از شرایط و ویژگیهای این مساله آن را مورد هجوم قرار داده اند و کلماتی از سر اغراض شخصی نسبت به مقدسات اسلام و یانا آگاهی از احکام آن به هم بافته اند، کمترین ارزشی ندارد و تنها دلیل بر جهل و کینه توزی آنها نسبت به اسلام است و گر نه این حکم الهی با شرائطی که ذکر شد عاملی است برای باز داشتن از طلاق های مکرر و پایان دادن به خودکامگی بعضی از مردان و سامان بخشیدن به نظام نکاح و زناشویی.

بعد ←

↑ فترت

→ قبل

تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه ۱۷۷

آیه ۲۳۱

آیه و ترجمه

و اذا طلقتم النساء فبلغن اجلهن فامسكوهن بمعروف او سرحوهن بمعروف و لا تمسكوهن ضرارا لتعتدوا و من يفعل ذلك فقد ظلم نفسه و لا تتخذوا آيات الله هزوا و اذكروا نعمت الله عليكم و ما انزل عليكم من الكتب و الحكمة يعظكم به و اتقوا الله و اعلموا ان الله بكل شىء عليم

ترجمه :

۲۳۱ - و هنگامی که زنان را طلاق دادید، و به آخرین روزهای عده رسیدند، یا به طرز صحیحی آنها را نگاه دارید (و آشتی کنید)، و یا به طرز پسندیده‌ای آنها را رها سازید! و هیچ گاه به خاطر زیان رساندن و تعدی کردن، آنها را نگاه ندارید! و کسی که چنین کند، به خویشتن ستم کرده است. (و با این اعمال، و سوء استفاده از قوانین الهی)، آیات خدا را به استهزا نگیرید! و به یاد بیاورید نعمت خدا را بر خود، و کتاب آسمانی و علم و دانشی که بر شما نازل کرده، و شما را با آن، پند می‌دهد! و از خدایپر هیزید و بدانید خداوند از هر چیزی آگاه است (و از نیت کسانی که از قوانین او، سوء استفاده می‌کنند، با خبر است)!

تفسیر :

باز هم محدودیت‌های دیگر طلاق

به دنبال آیات گذشته، این آیه نیز اشاره به محدودیت‌های دیگری در امر طلاق می‌کند تا از نادیده گرفتن حقوق زن جلوگیری کند. در آغاز می‌گوید: «هنگامی که زنان را طلاق دادید و به آخرین روزهای عده رسیدند (باز می‌توانید با آنها آشتی کنید) یا به طرز پسندیده‌ای آنها را نگاه

تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه ۱۷۸

یا به طرز پسندیده‌ای رها سازید» (و اذا طلقتم النساء فبلغن اجلهن فامسكوهن بمعروف او سرحوهن بمعروف).  
یا صمیمانه تصمیم به ادامه زندگی زناشویی بگیرید و یا اگر زمینه را مساعد

نمی‌بینید با نیکی از هم جدا شوید، نه با جنگ و جدال و اذیت و آزار و انتقامجویی.

سپس به مفهوم مقابل آن اشاره کرده، می‌فرماید: «هرگز به خاطر ضرر زدن و تعدی کردن، آنها را نگه ندارید» (و لا تمسکوهن ضرار التعتدوا). این جمله در حقیقت تفسیر کلمه «معروف» است، زیرا در جاهلیت گاه بازگشت به زناشویی را وسیله انتقامجویی قرار می‌دادند، لذا با لحن قاطعی می‌گوید: «هرگز نباید چنین فکری در سر پیورانید». «چرا که هر کس چنین کند به خویشتن ظلم و ستم کرده» (و من یفعل ذلک فقد ظلم نفسه).

پس این کارهای نادرست تنها ستم بر زن نیست، بلکه ظلم و ستمی است که شما بر خود کرده‌اید زیرا:

اولاً: رجوع و بازگشتی که به قصد حقکشی و آزار باشد هیچ گونه آرامشی در آن نمی‌توان یافت و محیط زندگی زناشویی برای هر دو جهنم‌سوزانی می‌شود.

ثانیاً: از نظر اسلام زن و مرد در نظام خلقت، عضو یک پیکرند بنابراین پایمال کردن حقوق زن، تعدی و ظلم به خود خواهد بود.

ثالثاً: مردان با این ظلم و ستم در واقع به استقبال کیفر الهی می‌روند و چه ستمی بر خویشتن از این بالاتر.

سپس به همگان هشدار می‌دهد و می‌فرماید: «آیات خدا را به استهزاء نگیرید» (و لا تتخذوا آیات الله هزوا).

این تعبیر نیز می‌تواند اشاره به کارهای خلاف عصر جاهلیت باشد که رسوبات آن در افکار مانده بود.

---

#### تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه ۱۷۹

در حدیثی آمده است که در عصر جاهلیت بعضی از مردان هنگامی که طلاق می‌دادند می‌گفتند: هدف ما بازی و شوخی بود و همچنین هنگامی که برده‌ای را آزاد یا زنی را به ازدواج خود در می‌آوردند.

آیه فوق نازل شد و به آنها هشدار داد و پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) فرمود: هر کس زنی را طلاق دهد یا برده‌ای را آزاد کند یا با زنی ازدواج کند یا به ازدواج دیگری درآورد بعد مدعی شود که بازی و شوخی می‌کرده، از او قبول نخواهد شد و به عنوان جدی پذیرفته می‌شود.

این احتمال نیز وجود دارد که آیه ناظر به حال کسانی است که برای اعمال خلاف خود کلاه شرعی درست می کنند و ظواهر را دستاویز قرار می دهند قرآن این کار را نوعی استهزاء به آیات الهی شمرده، و از جمله همین مساله ازدواج و طلاق و بازگشت در زمان عده به نیت انتقامجویی و آزار زن و تظاهر به اینکه از حق قانونی خود استفاده می کنیم می باشد.

بنابراین نباید با چشم پوشی از روح احکام الهی و چسبیدن به ظواهر خشک و قالبهای بی روح، آیات الهی را بازیچه و ملعبه خود قرار داد که گناه این کار شدیدتر، و مجازاتش دردناکتر است.

سپس می افزاید: «نعمت خدا را بر خود به یاد آورید و آنچه از کتاب آسمانی و دانش بر شما نازل کرده و شما را با آن پند می دهد» (و اذکروا نعمت الله علیکم و ما انزل علیکم من الکتاب و الحکمة یعظکم به).

«و تقوای الهی پیشه کنید و بدانید خداوند به هر چیزی داناست» (واتقوا الله و اعلموا ان الله بكل شیء علیم).

این هشدارها به خاطر آن است که اولاً توجه داشته باشند که خداوند آنها را

---

تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه ۱۸۰

از خرافات و آداب و رسوم زشت جاهلیت در مورد ازدواج و طلاق و غیر آن رهایی بخشیده و به احکام حیاتبخش اسلام راهنمایی کرده، قدرآن را بشناسند و حق آنها را ادا کنند و ثانیاً: در مورد حقوق زنان، از موقعیت خود سوء استفاده نکنند و بدانند که خداوند حتی از نیت آنها آگاه است.

---

تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه ۱۸۱

آیه ۲۳۲

آیه و ترجمه

و اذا طلقتم النساء فبلغن اجلهن فلا تعضلوهن ان ینکحن ازوجهن اذا ترضوا  
بینهم بالمعروف ذلک یوعظ به من کان منکم یومن بالله والیوم الآخر ذلکم  
ازکی لکم و اطهر و الله یعلم و انتم لا تعلمون

ترجمه :

۲۳۲ - و هنگامی که زنان را طلاق دادید و عده خود را به پایان رسانیدند، مانع آنها نشوید که با همسران (سابق) خویش، ازدواج کنند! اگر در میان آنان، به طرز پسندیده ای تراضی برقرار گردد. این دستوری است که تنها افرادی از

شما، که ایمان به خدا و روز قیامت دارند، از آن، پند می گیرند (و به آن، عمل می کنند). این (دستور)، برای رشد (خانواده های) شما موثرتر، و برای شستن آلودگیها مفیدتر است، و خدا می داند و شما نمی دانید.

### شان نزول :

یکی از یاران پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) به نام «معقل بن یسار» خواهری به نام «جملاء» داشت که از همسرش عاصم بن عدی طلاق گرفته بود، بعد از پایان عده مایل بود بار دیگر به عقد همسرش درآید، ولی برادرش از این کار مانع شد، آیه فوق نازل شد و او را از مخالفت با چنین ازدواجی نهی کرد.

و نیز گفته اند که آیه هنگامی نازل شد که جابر بن عبد الله با ازدواج مجدد دختر عمویش با شوهر سابق خویش مخالفت می ورزید. و شاید در جاهلیت چنین حقی به غالب بستگان نزدیک می دادند که در امر ازدواج زنان و دختران خویشاوند دخالت کنند، شک نیست که برادر و پسر عمو از

---

### تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه ۱۸۲

نظر فقه شیعه هیچ گونه ولایتی به خواهر و دختر عمو خود ندارند و آیه فوق می خواهد این گونه دخالت های غیر مجاز را نفی کند، بلکه چنانکه خواهیم دید از آیه فوق حکم وسیعتری حتی درباره اولیاء استفاده می شود که حتی پدر و جد - تا چه رسد به بستگان دیگر و یابیگانگان - حق ندارند با چنین ازدواج هایی مخالفت کنند.

### تفسیر :

### شکستن یکی دیگر از زنجیرهای اسارت زنان

همان گونه که قبلا اشاره شد در زمان جاهلیت زنان در زنجیر اسارت مردان بودند و بی آنکه به اراده و تمایل آنان توجه شود مجبور بودند زندگی خود را طبق تمایلات مردان خود کامه تنظیم کنند.

از جمله در مورد انتخاب همسر، به خواسته و میل زن هیچ گونه اهمیتی داده نمی شد حتی اگر زن با اجازه ولی، ازدواج می کرد سپس از همسرش جدا می شد باز پیوستن ثانوی او به همسر اول، بستگی به اراده مردان فامیل داشت و بسیاری می شد با اینکه زن و شوهر بعد از جدائی علاقه به بازگشت داشتند مردان خویشاوند روی پندارها و موهوماتی مانع می شدند.

قرآن صریحا این روش را محکوم کرده، می‌گوید: «هنگامی که زنان را طلاق دادید و عده خود را به پایان رسانیدند، مانع آنها نشوید که باهمسران (سابق) خویش ازدواج کنند اگر در میان آنها رضایت به طرزپسندیده‌ای حاصل شود» (و اذا طلقتم النساء فبلغن اجلهن فلا تعظلوهن ان ینکحن ازواجهن اذا تراضوا بینهم بالمعروف). این در صورتی است که مخاطب در این آیه اولیاء و مردان خویشاوند باشند، ولی این احتمال نیز داده شده است که مخاطب در آن، همسر اول باشد، یعنی

---

تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه ۱۸۳

هنگامی که زنی را طلاق دادید مزاحم ازدواج مجدد او با شوهران دیگر نشوید، زیرا بعضی از افراد لجوج هم در گذشته و هم امروز بعد از طلاق دادن زن، نسبت به ازدواج او با همسر دیگری حساسیت به خرج می‌دهند که چیزی جز یک اندیشه جاهلی نیست.

ضمنا در آیه سابق بلوغ اجل، به معنی رسیدن به روزهای آخر عده بود در حالی که در آیه مورد بحث به قرینه ازدواج مجدد، منظور پایان کامل عده است. بنابراین از آیه استفاده می‌شود که زنان «ثیبه» (آنان که لااقل یک بار ازدواج کرده‌اند) در ازدواج مجدد خود هیچ گونه نیازی به جلب موافقت اولیاء ندارند حتی مخالفت آنها بی اثر است.

سپس در ادامه آیه، بار دیگر هشدار می‌دهد و می‌فرماید: «این دستوری است که تنها افرادی از شما که ایمان به خدا و روز قیامت دارند از آن پند می‌گیرند» (ذلک یوعظ به من کان منکم یؤمن بالله و الیوم‌الآخر).

و باز برای تاکید بیشتر می‌گوید: «این برای پاکی و نمو (خانواده‌های شما) مؤثرتر و برای شستن آلودگیها مفیدتر است و خدا می‌داند و شما نمی‌دانید» (ذلکم ازکی لکم و اطهر و الله یعلم و انتم لاتعلمون).

این بخش از آیه، در واقع می‌گوید: این احکام همه به نفع شما بیان شده‌منتهی کسانی می‌توانند از آن بهره گیرند که سرمایه ایمان به مبدء و معاد را داشته باشند، و بتوانند تمایلات خود را کنترل کنند.

و به تعبیر دیگر این جمله می‌گوید: نتیجه عمل به این دستورها صد درصد به خود شما می‌رسد، ولی ممکن است بر اثر کمی‌معلومات، به فلسفه این احکام

---

تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه ۱۸۴

واقف نشوید، اما خدائی که از اسرار آنها آگاه است به خاطر حفظ طهارت و پاکیزگی خانواده‌های شما این قوانین را مقرر فرموده است. قابل توجه اینکه: عمل به این دستورها، هم موجب تزکیه و هم موجب طهارت معرفی شده (از کی لکم و اطهر).

یعنی هم آلودگیها را که بر اثر غلط کاری دامنگیر خانواده‌ها می‌شود برطرف می‌سازد، و هم مایه نمو و تکامل و خیر و برکت است، (فراموش نباید کرد که «تزکیه» در اصل از «زکات» به معنی نمو گرفته شده است.

بعضی از مفسران جمله «از کی لکم» را اشاره به ثوابهایی می‌دانند که با عمل به این دستورها حاصل می‌شود، و جمله «اطهر» را اشاره به پاک شدن از گناهان.

بدیهی است حوادثی پیش می‌آید که دو همسر با تمام علاقه‌ای که به یکدیگر دارند تحت تاثیر آن از هم جدا می‌شوند، بعد که آثار مرگبار جدائی را با چشم خود می‌بینند پشیمان شده و تصمیم به بازگشت می‌گیرند، سختگیری و تعصب در برابر بازگشت آنها، ضربه سنگینی به هر دو می‌زند و ای بسا مایه انحراف و آلودگی آنها شود، و اگر فرزندی در این وسط باشند - که غالباً هستند - سرنوشت بسیار دردناکی خواهند داشت و مسؤول این عواقب شوم کسانی هستند که از آشتی آنها جلوگیری می‌کنند.

---

تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه ۱۸۵

آیه ۲۳۳

آیه و ترجمه

و الوالدات یرضعن اولادهن حولین کاملین لمن اراد ان یتم الرضاة و علی المولود له رزقهن و کسوتهن بالمعروف لا تکلف نفس الا وسعها لا تضار ولدة بولدها و لا مولود له بولده و علی الوارث مثل ذلک فان ارادا فصلا عن تراض منهنما و تشاور فلا جناح علیهما و ان اردتم ان تسترضعوا اولادکم فلا جناح علیکم اذا سلمتم ما آتیتم بالمعروف و اتقوا الله و اعلموا ان الله بما تعملون بصیر ترجمه :

۲۳۳ - مادران، فرزندان را دو سال تمام، شیر می‌دهند. (این) برای کسی است که بخواهد دوران شیرخوارگی را تکمیل کند.

و بر آن کس که فرزند برای او متولد شده (پدر)، لازم است خوراک و پوشاک مادر را به طور شایسته (در مدت شیر دادن بپردازد، حتی اگر طلاق گرفته

باشد). هیچ کس موظف به بیش از مقدار توانایی خود نیست! نه مادر (به خاطر اختلاف با پدر) حق ضرر زدن به کودک را دارد، و نه پدر. و بر وارث او نیز لازم است این کار را انجام دهد (هزینه مادر را در دوران شیرخوارگی تامین نماید). و اگر آن دو، با رضایت یکدیگر و مشورت، بخواهند کودک را (زودتر) از شیر باز گیرند، گناهی بر آنها نیست. و اگر (با عدم توانایی، یا عدم موافقت مادر) خواستید دایه‌ای برای فرزندان خود بگیرید، گناهی بر شما نیست، به شرط اینکه حق گذشته مادر را به طور شایسته بپردازید. و از (مخالفت فرمان) خدا به پرهیز و بدانید خدا، به آنچه انجام می‌دهید، بیناست!

تفسیر :

### هفت دستور درباره شیر دادن نوزادان

این آیه که در واقع ادامه بحث‌های مربوط به مسائل ازدواج و زناشویی

---

تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه ۱۸۶

به سراغ یک مساله مهم، یعنی مساله «رضاع» (شیر دادن) و باتعبیراتی بسیار کوتاه و فشرده و در عین حال پر محتوا و آموزنده جزئیات این مساله را بازگو می‌کند.

۱ - نخست می‌گوید: «مادران فرزندان خود را دو سال تمام شیر می‌دهند» (و الوالدات یرضعن اولادهن حولین کاملین).

«والدات» جمع «والده»، در لغت عرب به معنی مادر است، ولی «ام» معنی وسیعتری دارد که گاه به مادر یا مادر مادر، و گاه به ریشه و اساس هر چیزی اطلاق می‌شود.

در این بخش از آیه، حق شیر دادن در دو سال شیرخوارگی به مادر داده شده، و او است که می‌تواند در این مدت از فرزند خود نگهداری کند و به اصطلاح حق حضانت در این مدت از آن مادر است، هر چند ولایت بر اطفال صغیر به عهده پدر گذاشته شده است، اما از آنجا که تغذیه جسم و جان نوزاد در این مدت با شیر و عواطف مادر پیوند ناگسستنی دارد این حق به مادر داده شده، علاوه بر این عواطف مادر نیز باید رعایت شود، زیرا او نمی‌تواند آغوش خود را در چنین لحظات حساسی از کودکش خالی ببیند و در برابر وضع نوزادش بی‌تفاوت باشد، بنابراین قرار دادن حق حضانت و نگهداری و شیر دادن برای مادر یک نوع حق دو جانبه است که هم برای رعایت حال فرزند است و هم

مادر، و تعبیر «اولادهن» (فرزندانشان) اشاره لطیفی به این مطلب است. گر چه ظاهر این جمله مطلق است، و زنان مطلقه و غیر مطلقه را شامل می‌شود، ولی جمله‌های بعد نشان می‌دهد که این آیه به زنان مطلقه نظر دارد هر چند مادران دیگر نیز از چنین حقی برخوردارند، اما در صورت نبودن جدائی و طلاق، عملاً اثر ندارد.

۲ - سپس می‌افزاید «این برای کسی است که بخواهد دوران شیرخوارگی را کامل کند» (لمن اراد ان يتم الرضاعة).

---

#### تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه ۱۸۷

یعنی مدت شیر دادن طفل لازم نیست، همواره دو سال باشد، دو سال برای کسی است که می‌خواهد شیر دادن را کامل کند، ولی مادران حق دارند با توجه به وضع نوزاد و رعایت سلامت او این مدت را کمتر کنند.

در روایاتی که از طرق اهل بیت (علیهم‌السلام) به ما رسیده دوران کامل شیرخوارگی دو سال، و کمتر از آن، بیست و یک ماه معرفی شده است. بعید نیست این معنی از ضمیمه کردن آیه فوق با آیه و جمله و فاصله‌ثلثون شهرا: بارداری او و از شیر گرفتنش، سی ماه است نیز استفاده شود، زیرا می‌دانیم معمولاً دوران بارداری نه ماه است و هر گاه آن را از سی ماه کم کنیم بیست و یک ماه باقی میماند که مدت معمولی شیر دادن خواهد بود، بلکه با توجه به اینکه آنچه در سوره احقاف آمده نیز به صورت الزامی است، مادران حق دارند با در نظر گرفتن، مصلحت و سلامت نوزاد، مدت شیرخوارگی را از بیست و یک ماه نیز کمتر کنند.

۳ - هزینه زندگی مادر از نظر غذا و لباس در دوران شیر دادن بر عهده پدر نوزاد است تا مادر با خاطری آسوده بتواند فرزند را شیر دهد لذا در ادامه آیه می‌فرماید: «و بر آن کسی که فرزند برای او متولد شده (پدر) لازم است، خوراک و پوشاک مادران را به طور شایسته بپردازد» (و علی المولود له رزقهن و کسوتهن بالمعروف).

در اینجا تعبیر به «المولود له» (کسی که فرزند برای او متولد شده) به جای تعبیر به «اب - والد» (پدر) قابل توجه است، گوئی می‌خواهد عواطف پدر را در راه انجام وظیفه مزبور، بسیج کند، یعنی اگر هزینه کودک و مادرش در این موقع بر عهده

---

مرد گذارده شده به خاطر این است که فرزند او و میوه دل او است، نه یک فرد بیگانه.

توصیف به «معروف» (به طور شایسته) نشان می‌دهد که پدران در مورد لباس و غذای مادر، باید آنچه شایسته و متعارف و مناسب حال او است را در نظر بگیرند، نه سختگیری کنند و نه اسراف.

و برای توضیح بیشتر می‌فرماید: «هیچ کس موظف نیست بیش از مقدار توانائی خود را انجام دهد» (لا تکلف نفس الاوسعها). بنابراین هر پدری به اندازه توانائی خود وظیفه دارد، بعضی این جمله را به منزله علت برای اصل حکم دانسته‌اند، و بعضی به عنوان تفسیر حکم سابق، (و هر دو در نتیجه یکی است).

۴ - سپس به بیان حکم مهم دیگری پرداخته، می‌فرماید: «نه مادر (به خاطر اختلاف با پدر) حق دارد به کودک ضرر زند، و نه پدر» به خاطر اختلاف با مادر (لا تضار والده بولدها و لا مولود له بولده).

یعنی، هیچ یک از این دو حق ندارند سرنوشت کودک را وجه المصالحه اختلافات خویش قرار دهند، و بر جسم و روح نوزاد، ضربه وارد کنند. مردان نباید حق حضانت و نگاهداری مادران را با گرفتن کودکان در دوران شیرخوارگی از آنها پایمال کنند، که زیانش به فرزند رسد و مادران نیز نباید از این حق شانه خالی کرده و به بهانه‌های گوناگون از شیر دادن کودک خودداری کرده یا پدر را از دیدار فرزندش محروم سازند.

این احتمال نیز در تفسیر آیه داده شده است که منظور آن است که نه پدر می‌تواند حق زناشویی زن را به خاطر ترس از باردار شدن و در نتیجه زیان دیدن شیر خوار، سلب کند، و نه مادر می‌تواند شوهر را از این حق به همین دلیل باز دارد.

ولی تفسیر اول با ظاهر آیه سازگارتر است.

تعبیر به «ولدها» و «ولده» نیز برای تشویق پدران و مادران به رعایت حال کودکان شیر خوار است، به اضافه نشان می‌دهد که نوزاد متعلق به هر دو می‌باشد، نه مطابق رسوم جاهلیت که فرزند را فقط متعلق به پدر می‌دانستند و

برای مادر هیچ سهمی قائل نبودند.

۵ - سپس به حکم دیگری مربوط به بعد از مرگ پدر می‌پردازد، می‌فرماید: «و بر وارث او نیز لازم است این کار را انجام دهد» (وعلی الوارث مثل ذلک). یعنی: آنها باید نیازهای مادر را در دورانی که به کودک شیر می‌دهد تامین کنند - در اینجا بعضی احتمالات دیگر در تفسیر آیه داده شده که ضعیف به نظر می‌رسد.

۶ - در ادامه آیه، سخن از مساله باز داشتن کودک از شیر به میان آمده و اختیار آن را به پدر و مادر وا گذاشته، هر چند در جمله‌های سابق زمانی برای شیر دادن کودک تعیین شده بود، ولی پدر و مادر با توجه به وضع جسمی و روحی او، و توافق با یکدیگر می‌توانند کودک را در هر موقع مناسب از شیر باز دارند، می‌فرماید: «اگر آن دو با رضایت و مشورت یکدیگر بخواهند کودک را (زودتر از دو سال یا بیست و یک ماه) از شیر باز گیرند گناهی بر آنها نیست» (فان ارادا فصالا عن تراض منهما وتشاور فلا جناح عليهما). در واقع پدر و مادر باید مصالح فرزند را در نظر بگیرند و با هم فکری و توافق و به تعبیر قرآن تراضی و تشاور، برای باز گرفتن کودک از شیر برنامه‌ای تنظیم کنند، و در این کار از کشمکش و مشاجره و پرداختن به مصالح خود و پایمال کردن مصالح کودک به پرهیزند.

۷ - گاه می‌شود که مادر از حق خود در مورد شیر دادن و حضانت و

---

#### تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه ۱۹۰

نگاهداری فرزند خود داری می‌کند و یا به راستی مانعی برای او پیش می‌آید، در این صورت باید راه چاره‌ای اندیشید و لذا در ادامه آیه می‌فرماید: «اگر (با عدم توانائی یا عدم موافقت مادر) خواستید دایه‌ای برای فرزندان خود بگیرید، گناهی بر شما نیست، هر گاه حق گذشته مادر را بطور شایسته بپردازید» (و ان اردتم ان تسترضعوا اولادکم فلا جناح علیکم اذا سلمتم ما آتیتم بالمعروف).

در تفسیر جمله «اذا سلمتم ما آتیتم بالمعروف»، نظرات گوناگونی از سوی مفسران اظهار شده، گروهی تفسیر بالا را پذیرفته‌اند که انتخاب دایه به جای مادر، پس از رضایت طرفین، بی مانع است مشروط بر اینکه این امر سبب از بین رفتن حقوق مادر، نسبت به گذشته نشود، بلکه حق او نسبت به مدتی که شیر می‌دهد طبق عادت پرداخته شود.

در حالی که بعضی آن را ناظر به حق دایه دانسته‌اند و گفته‌اند باید حق او طبق عرف عادت پرداخت شود، بعضی نیز گفته‌اند منظور از این جمله توافق پدر و مادر در مساله انتخاب دایه است.

و بنابراین تاکید می‌شود بر جمله قبل، ولی این تفسیر ضعیف به نظر می‌رسد و صحیح‌تر همان تفسیر اول و دوم می‌باشد و مرحوم طبرسی تفسیر اول را ترجیح داده است.

و در پایان آیه به همگان هشدار می‌دهد که «تقوای الهی پیشه کنید و بدانید خدا به آنچه انجام می‌دهید بینا است» (و اتقوا الله و اعلموا ان الله بما تعملون بصیر).

مبادا کشمکش میان مرد و زن، روح انتقامجویی را در آنها زنده کند و سرنوشت یکدیگر و یا کودکان مظلوم را به خطر اندازند، همه باید بدانند خدا دقیقاً مراقب اعمال آنها است.

این احکام دقیق و حساب شده و هشدارهای آمیخته به آن به خوبی نشان می‌دهد که اسلام تا چه حد برای حقوق کودکان و همچنین مادران اهمیت قائل

---

تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه ۱۹۱

شده است و رعایت حد اکثر عدالت را در این زمینه سفارش می‌کند، آری اسلام بر خلاف آنچه در دنیای ستمکاران وجود دارد که حقوق ضعیفان همیشه پایمال می‌شود، حد اکثر اهمیت را به حفظ حقوق آنان داده است.

---

تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه ۱۹۲

آیه ۲۳۴ - ۲۳۵

آیه و ترجمه

و الذین یتوفون منکم و یذرون ازوجا یتربصن بانفسهن اربعة اشهر و عشر فاذا بلغن اجلهن فلا جناح علیکم فیما فعلن فی انفسهن بالمعروف و الله بما تعملون خبیر ۲۳۴ و لا جناح علیکم فیما عرضتم به من خطبة النساء او اکنتم فی انفسکم علم الله انکم ستذکرونهن و لکن لا تواعدوهن سرا الا ان تقولوا قولا معروفا و لا تعزموا عقدة النکاح حتی یبلغ الکتب اجله و اعلموا ان الله یعلم ما فی انفسکم فاحذروه و اعلموا ان الله غفور حلیم ۲۳۵

ترجمه :

۲۳۴ - و کسانی که از شما میمیرند و همسرانی باقی میگذارند، باید چهار ماه و ده روز، انتظار بکشند (و عده نگه دارند)! و هنگامی که به آخر مدتشان رسیدند، گناهی بر شما نیست که هر چه میخواهند، درباره خودشان به طور شایسته انجام دهند (و با مرد دلخواه خود، ازدواج کنند).

و خدا به آنچه عمل می کنید، آگاه است.

۲۳۵ - و گناهی بر شما نیست که به طور کنایه، (از زنانی که همسرانشان مرده اند) خواستگاری کنید، و یا در دل تصمیم بر این کار بگیرید (بدون اینکه آن را اظهار کنید).

خداوند میدانست شما به یاد آنها خواهید افتاد، (و با خواسته طبیعی شما به شکل معقول، مخالف نیست)، ولی پنهانی با آنها قرار زناشویی نگذارید، مگر اینکه به طرز پسندیده‌ای (به طور کنایه) اظهار کنید! (ولی در هر حال)، اقدام به ازدواج ننمایید، تا عده آنها سر آید! و بدانید خداوند آنچه را در دل دارید، می داند! از مخالفت او به پرهیزید و بدانید خداوند، آمرزنده و بردبار است (و در مجازات بندگان، عجله نمی کند)!

---

#### تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه ۱۹۳

#### تفسیر :

#### خرافاتی که زنان را بیچاره می کرد!

یکی از مسائل و مشکلات اساسی زنان ازدواج بعد از مرگ شوهر است، از آنجا که ازدواج فوری زن با همسر دیگر بعد از مرگ شوهر با محبت و دوستی و حفظ احترام شوهر سابق و تعیین به خالی بودن رحم از نطفه همسر پیشین سازگار نیست و به علاوه موجب جریحه دار ساختن عواطف بستگان متوفی است، آیه فوق ازدواج مجدد زنان را مشروط به عده نگه داشتن به مدت چهار ماه و ده روز ذکر کرده است

رعایت حریم زندگانی زناشویی حتی بعد از مرگ با همسر موضوعی است فطری و لذا همیشه در قبائل مختلف آداب و رسوم گوناگونی برای این منظور بوده است گر چه گاهی در این رسوم آن چنان افراط می کردند که عملاً زنان را در بنیست و اسارت قرار میدادند و گاهی جنایت آمیزترین کارها را در مورد او مرتکب می شدند به عنوان نمونه: بعضی از قبائل پس از مرگ شوهر زن را آتش زده و یا بعضی او را با مرد دفن می کردند، برخی زن را برای همیشه از ازدواج مجدد محروم ساخته و گوشه نشین می کردند و در پارهای

از قبائل زن‌ها موظف بودند مدتی کنار قبر شوهر زیر خیمه سیاه و چرکین با لباس‌های مندرس و کثیف دور از هرگونه آرایش و زیور و حتی شستشو به سر برده و بدین وضع شب و روز خود را بگذرانند.

آیه فوق بر تمام این خرافات و جنایات خط بطلان کشیده و به زنان بیوه‌اجازه می‌دهد بعد از نگاهداری عده و حفظ حریم زوجیت گذشته اقدام به ازدواج کنند، می‌فرماید: کسانی که از شما می‌میرند و همسرانی از خود باقی می‌گذارند، آنها باید چهار ماه و ده روز انتظار بکشند و هنگامی که مدتشان سر آمد، گناهی بر

---

#### تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه ۱۹۴

شما نیست که هر چه می‌خواهند درباره خودشان به طور شایسته انجام دهند و با مرد دلخواه خود ازدواج کنند. (و الذین یتوفون منکم و یذرون ازواجاً یتربصن بانفسهن اربعة اشهر و عسرا فاذا بلغن اجلهن فلا جناح علیکم فیما فعلن فی انفسهن بالمعروف).

و از آنجا که گاه اولیاء و بستگان زن، دخالت‌های بی موردی در کار اومی‌کنند و یا منافع خویش را در ازدواج آینده زن در نظر می‌گیرند، در پایان آیه خداوند به همه هشدار می‌دهد و می‌فرماید: خداوند از هر کاری که انجام می‌دهید آگاه است و هر کس را به جزای اعمال نیک و بد خود میرساند (و الله بما تعملون خبیر).

جمله «لا جناح علیکم فیما فعلن فی انفسهن بالمعروف» با توجه به اینکه مخاطب، مردان فامیل هستند، نشان می‌دهد که گوئی آزادگذاشتن زن را بعد از مرگ شوهر، برای خود گناه میدانستند و به عکس تضییق و سختگیری را وظیفه می‌شمردند، این آیه به وضوح می‌گوید آنها را آزاد بگذارید و هیچ گناهی بر شما نیست (در ضمن از این تعبیر استفاده می‌شود که ولایت پدر و جد نیز در اینجا ساقط است) ولی به زنان نیز یادآوری می‌کند که آنها از آزادی خود سوء استفاده نکنند و به طور شایسته (بالمعروف) برای انتخاب شوهر جدید، اقدام نمایند.

طبق روایاتی که از پیشوایان اسلام به ما رسیده است زنان موظفند در این مدت شکل سوگواری خود را حفظ کنند، یعنی مطلقاً آرایش نکنند، ساده باشند و البته فلسفه نگاهداری این چنین عده‌ای نیز همین را ایجاب می‌کند. اسلام زنان را بحدی از آداب و رسوم خرافی دوران جاهلی نجات داد که برخی

پسنداشتند حتی در همین مدت کوتاه عده هم می‌توانند ازدواج کنند، یکی از همین زنان که چنین می‌پنداشت، روزی خدمت پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) آمد و می‌خواست اجازه برای ازدواج مجدد بگیرد، از پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) سؤال کرد آیا اجازه می‌دهید سر مه کشیده و خود را آرایش دهم؟

حضرت فرمود: شما زنان موجودات عجیبی هستید! تا قبل از اسلام عده

---

#### تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه ۱۹۵

وفات را در سخت‌ترین شرایط و گاه تا آخر عمر می‌گذرانید در حالی که به خود حتی حق شستشو هم نمی‌دادید اینک که اسلام برای حرمت خانواده و رعایت حق زوجیت به شما دستور داده مدت کوتاهی ساده‌بسر برید طاقت نمی‌آورید. جالب توجه این که در احکام اسلامی در مورد عده به این معنی تصریح شده که اگر هیچ گونه احتمالی در مورد بارداری زن در میان نباشد باز باید زنانی که همسرانشان وفات یافته‌اند عده نگاهدارند.

و نیز به همین دلیل آغاز عده مرگ شوهر نیست بلکه موقعی است که خبر مرگ شوهر به زن می‌رسد هر چند بعد از ماهها باشد، و این خود میرساند که تشریع این حکم قبل از هر چیز به خاطر حفظ احترام و حریم زوجیت است، اگر چه مساله بارداری احتمالی زن در این قانون مسلماً مورد توجه بوده است.

آیه بعد به یکی از احکام مهم زنانی که در عده هستند (به تناسب بحثی که درباره عده وفات گذشت) اشاره کرده، می‌فرماید: گناهی بر شما نیست که از روی کنایه (از زنانی که در عده وفات هستند) خواستگاری کنید، و یا در دل تصمیم داشته باشید، خدا میدانست شما به یاد آنها خواهید افتاد، ولی با آنها در تنهائی با صراحت وعده ازدواج نگذارید، مگر اینکه به طرز شایسته‌ای (با کنایه) اظهار کنید (و لا جناح علیکم فیما عرضتم به من خطبة النساء او اکنتم فی انفسکم علم الله انکم ستذکرونهن و لکن لا تواعدوهن سرا الا ان تقولوا قولاً معروفاً).

این دستور در واقع برای آن است که هم حریم ازدواج سابق حفظ شده باشد و هم زنان بیوه، از حق تعیین سرنوشت آینده خود محروم نگردند، دستوری که هم عادلانه است و هم توأم با حفظ احترام طرفین.

در حقیقت این یک امر طبیعی است که با فوت شوهر، زن به سرنوشت آینده

---

خود فکر می‌کند و مردانی نیز ممکن است - به خاطر شرایط سهلتر که زنان بیوه دارند - در فکر ازدواج با آنان باشند، از طرفی باید حریم زوجیت سابق نیز حفظ شود، آنچه در بالا آمد، دستور حساب شده‌ای است که همه این مسائل در آن رعایت شده است.

جمله «و لکن لا تواعدوهن سرا» می‌فهماند که علاوه بر لزوم خودداری از خواستگاری آشکار، نباید در خفا و پنهانی، با چنین زنانی در مدت عده ملاقات کرد و با صراحت خواستگاری نمود، مگر اینکه صحبت به گونه‌ای باشد که با آداب اجتماعی و موضوع مرگ شوهرسازش داشته باشد یعنی در پرده و با کنایه صورت گیرد.

تعبیر به «عرضتم» از ماده «تعریض»، به گفته راغب در مفردات، به معنی سخنی است که تاب دو معنی داشته باشد، راست و دروغ یا ظاهر و باطن.

و به گفته مفسر بزرگوار مرحوم «طبرسی» در «مجمع البیان»، تعریض ضد تصریح است، در اصل از عرض گرفته شده که به معنی کناره و گوشه چیزی است. در روایات اسلامی در تفسیر این آیه برای خواستگاری کردن به طور سربسته و به اصطلاح قرآن «قول معروف» مثالهایی ذکر شده به عنوان نمونه در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) می‌خوانیم که فرمود: قول معروف این است که مثلاً مرد به زن مورد نظرش بگوید: انی فیک لراغب و انی للنساء لمکرم، فلا تسبقینی بنفسک، «من به تو علاقه دارم زنان را گرامی میدارم، در مورد کار خود از من پیشی مگیر».

همین مضمون یا شبیه به آن در کلمات بسیاری از فقهاء آمده است. نکته قابل توجه اینکه گرچه آیه فوق، بعد از آیه عده وفات قرار گرفته، ولی فقهاء تصریح کرده‌اند که حکم بالا، مخصوص عده وفات نیست بلکه شامل غیر آن

نیز می‌شود.

مرحوم صاحب «حدائق»، فقیه و محدث معروف، می‌گوید: اصحاب ما

تصریح کرده‌اند که تعریض و کنایه نسبت به خواستگاری در مورد زنی که در عده رجعی است، حرام است، اما نسبت به زن مطلقه غیر رجعی هم از سوی شوهرش و هم از سوی دیگران جایز است، ولی تصریح به آن برای هیچکدام جایز نیست...

اما در عده بائن، تعریض از ناحیه شوهر و دیگران جایز است ولی تصریح تنها از سوی شوهر جایز است نه دیگری - شرح بیشتر این موضوع را در کتب فقهی مخصوصا در ادامه کلام صاحب حدائق مطالعه فرمائید.

سپس در ادامه آیه می‌فرماید: (ولی در هر حال) عقد نکاح را نبندید تا عده آنها به سر آید (و لا تعزموا عقدة النکاح حتی یبلغ الكتاب اجله).

و به طور مسلم اگر کسی در عده، عقد ازدواج ببندد باطل است، بلکه اگر آگاهانه این کار را انجام دهد سبب می‌شود که آن زن برای همیشه نسبت به او حرام گردد.

و به دنبال آن می‌فرماید: بدانید خداوند آنچه را در دل دارید می‌داند از مخالفت او به پرهیزید و بدانید که خداوند آمرزنده دارای حلم است و در مجازات بندگان عجله نمیکند (و اعلموا ان الله یعلم ما فی انفسکم فاحذروه و اعلموا ان الله غفور حلیم).

و به این ترتیب خداوند از تمام نیات و اعمال بندگان آگاه است و متخلفان را به سرعت مجازات نمی‌کند

«لا تعزموا» از ماده «عزم» به معنی قصد است، و هنگامی که می‌فرماید: و لا تعزموا عقدة النکاح، در واقع نهی از انجام عقد ازدواج به صورت مؤکد است، یعنی حتی نیت چنین کاری را در زمان عده نکنید.

بعد ←

↑ فترت

→ قبل

تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه ۱۹۸

آیه ۲۳۶ - ۲۳۷

آیه و ترجمه

لا جناح علیکم ان طلقتم النساء ما لم تمسوهن او تفرضوا لهن فريضة و متعوهن علی الموسع قدره و علی المقتر قدره متعا بالمعروف حقا علی المحسنين و ان طلقتموهن من قبل ان تمسوهن و قد فرضتم لهن فريضة فنصف ما فرضتم الا ان یعفون او یعفوا الذی بیده عقدة النکاح و ان تعفوا اقرب للتقوی و لا تنسوا الفضل بینکم ان الله بما تعملون بصیر

ترجمه :

۲۳۶ - اگر زنان را قبل از آمیزش جنسی یا تعیین مهر، (به عللی) طلاق دهید، گناهی بر شما نیست. (و در این موقع)، آنها را (با هدیه‌ای مناسب)، بهرهمند سازید! آن کس که توانایی دارد، به اندازه تواناییاش، و آن کس که تنگدست است، به اندازه خودش، هدیه‌ای شایسته (که مناسب حال دهنده و گیرنده باشد) بدهد! و این بر نیکوکاران، الزامی است.

۲۳۷ - و اگر زنان را، پیش از آنکه با آنها تماس بگیرید و (آمیزش جنسی کنید) طلاق دهید، در حالی که مهری برای آنها تعیین کرده‌اید، (لازم است) نصف آنچه را تعیین کرده‌اید (به آنها بدهید) مگر اینکه آنها (حق خود را) ببخشند، یا (در صورتی که صغیر و سفیه باشند، ولی آنها، یعنی) آن کس که گره ازدواج به دست اوست، آن را ببخشد. و گذشت کردن شما (و بخشیدن تمام مهر به آنها) بپرهیزکاری نزدیکتر است. و گذشت و نیکوکاری را در میان خود فراموش نکنید، که خداوند به آنچه انجام می‌دهید، بیناست!

تفسیر :

چگونگی ادای مهر

باز در ادامه احکام طلاق در این دو آیه احکام دیگری بیان شد

تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه ۱۹۹

نخست می‌فرماید: «گناهی بر شما نیست اگر زنان را قبل از اینکه با آنها

تماس پیدا کنید (و آمیزش جنسی انجام دهید) و تعیین مهر نمائید، طلاق دهید» (لا جناح علیکم ان طلقتم النساء ما لم تمسوهن او تفرضا لهن فريضة).

البته این در صورتی است که مرد یا زن و مرد بعد از عقد ازدواج و پیش از عمل زناشویی، متوجه شوند که به جهاتی نمیتوانند با هم زندگی کنند، چه بهتر که در این موقع با طلاق از هم جدا شوند، زیرا در مراحل بعد کارمشکلاتر می شود. و به هر حال این تعبیر، پاسخی است برای آنها که تصور می کردند طلاق قبل از عمل زناشویی یا قبل از تعیین مهر، صحیح نیست، قرآن می گوید: چنین طلاقی گناهی ندارد و صحیح است (و ای بسا جلو مفاسد بیشتری را بگیرد). بعضی نیز «جناح» را در اینجا به معنی «مهر» گرفته اند که برداش شوهر سنگینی می کند یعنی به هنگام طلاق قبل از عمل زناشویی و تعیین مهر هیچ گونه مهری بر عهده شما نیست. گرچه بعضی از مفسران شرح زیادی درباره این تفسیر گفته اند، ولی به کار بردن کلمه جناح، به معنی مهر مانوس نیست.

بعضی نیز احتمال داده اند که معنی جمله بالا این است: که طلاق زنها قبل از آمیزش در همه حال جایز است (خواه در حال عادت ماهیانه باشند یا نه) در حالی که بعد از آمیزش حتما باید در حال پاکی خالی از آمیزش باشد این تفسیر بسیار بعید به نظر می رسد، زیرا با جمله «او تفرضا لهن فريضة» سازگار نیست.

سپس به بیان حکم دیگری در این رابطه می پردازد و می فرماید: در چنین حالی باید آنها را (با هدیه مناسبی) بهرهمند سازید» (و متعوهن). بنابراین اگر نه مهری تعیین شده و نه آمیزشی حاصل گشته، شوهر باید

#### تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه ۲۰۰

هدیه ای که مناسب با شئون زن باشد، بعد از طلاق به او بپردازد ولی در پرداخت این هدیه، قدرت توانائی شوهر نیز باید در نظر گرفته شود، و لذا در دنباله آیه می گوید: بر آن کس که توانائی دارد به اندازه توانائیش، و بر آن کس که تنگدست است به اندازه خودش هدیه شایسته ای لازم است، و این حقی است بر نیکوکاران (علی الموسع قدره و علی المقتر قدره متاعا بالمعروف حقا علی المحسنين).

«موسع» به معنی توانگر، و «مقتر» به معنی تنگدست است (از ماده قتر

به معنی بخل و تنگ نظری نیز آمده است) مانند: (و کان الانسان قتورا). بنابراین توانگران باید به اندازه خود و تنگدستان نیز درخور تواناییشان این هدیه را بپردازند، و شئون زن نیز در این جهت در نظر گرفته شده است. جمله «متاعا بالمعروف» میتواند اشارهای به همه اینها باشد یعنی هدیه‌ای به طور شایسته و دور از اسراف و بخل، و مناسب حال دهنده و گیرنده. از آنجا که این هدیه اثر قابل ملاحظه‌ای در جلوگیری از حس انتقامجویی و رهایی زن از عقده‌هایی که ممکن است، بر اثر گسستن پیوند زناشویی حاصل شود، در آیه فوق آن را وابسته به روحیه نیکوکاری و احسان کرده و می‌گوید: حقا علی المحسنین: «این عمل بر نیکوکاران لازم است» یعنی باید آمیخته با روح نیکوکاری و مسالمت باشد. ناگفته پیداست تعبیر به «نیکوکاران» نه به خاطر این است که حکم مزبور جنبه الزامی ندارد بلکه برای تحریک احساسات خیرخواهانه افراد در راه انجام این وظیفه است و گر نه همانطور که اشاره شد این حکم جنبه الزامی دارد.

نکته جالب دیگری که از آیه استفاده می‌شود این است که: قرآن از هدیه‌های

#### تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه ۲۰۱

که مرد باید به زن بپردازد تعبیر به «متاع» کرده است و متاع در لغت به معنای چیزهائی است که انسان از آنها بهره‌مند و متمتع می‌شود و غالبا به غیر پول و وجه نقد اطلاق می‌گردد زیرا از پول بطور مستقیم نمیتوان استفاده کرد بلکه باید تبدیل به متاع شود روی همین جهت قرآن از هدیه تعبیر به متاع کرده است.

و این موضوع از نظر روانی اثر خاصی دارد زیرا بسیار می‌شود که هدیه‌های از اجناس قابل استفاده مانند خوراک و پوشاک و نظایر آن که برای اشخاص برده می‌شود هر چند کم قیمت باشد اثری در روح آنها می‌گذارد که اگر آن را تبدیل به پول کنند هرگز آن اثر را نخواهد داشت ولذا در روایاتی که در این زمینه به ما رسیده می‌بینیم غالبا ائمه اطهار نمونه‌های هدیه را امثال لباس و مواد غذایی و یا زمین زراعتی ذکر کرده‌اند.

ضمنا از آیه به خوبی استفاده می‌شود که در ازدواج دائم تعیین مهر از قبل لازم نیست و طرفین می‌توانند بعد از عقد روی آن توافق کنند و نیز استفاده می‌شود که اگر قبل از تعیین مهر و آمیزش جنسی، طلاق صورت گیرد مهر

واجب نخواهد بود و هدیه مزبور جانشین «مهر» می‌شود. باید توجه کرد که زمان و مکان در مقدار «هدیه مناسب» مؤثر است. در آیه بعد سخن از زنانی به میان آمده که برای آنها تعیین مهر شده است ولی قبل از آمیزش و عروسی، جدا می‌شوند، می‌فرماید: اگر آنها را طلاق دهید پیش از آنکه با آنان تماس پیدا کنید (و آمیزش انجام شود) در حالی که مهری برای آنها تعیین کرده‌اید، لازم است نصف آنچه را تعیین کرده‌اید به آنها بدهید

#### تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه ۲۰۲

(و ان طلقتموهن من قبل ان تمسوهن و قد فرضتم لهن فريضة فنصف ما فرضتم). این حکم قانونی مساله است، که به زن حق می‌دهد نصف تمام مهریه را بدون کم و کاست بگیرد هر چند آمیزشی حاصل نشده باشد. ولی بعدا به سراغ جنبه‌های اخلاقی و عاطفی می‌رود و می‌فرماید: «مگر اینکه آنها حق خود را ببخشند» (و یا اگر صغیر و سفیه‌هستند، ولی آنان یعنی) آن کس که گره ازدواج به دست او است آن را ببخشد» (الا ان يعفون او يعفو الذی بیده عقدة النکاح).

روشن است که ولی در صورتی می‌تواند از حق صغیر صرف نظر کند که مصلحت صغیر ایجاب نماید.

بنابراین حکم پرداخت نصف مهر، صرف نظر از مساله عفو و بخشش است. از آنچه گفتیم روشن می‌شود که منظور از «الذی بیده عقدة النکاح» (کسی که گره ازدواج به دست او است) ولی صغیر یا سفیه است، زیرا او است که حق دارد اجازه ازدواج بدهد، ولی بعضی از مفسران چنین‌پنداشت‌هاند که منظور شوهر است، یعنی هر گاه شوهر تمام مهر را قبل‌الپرداخته باشد (آن چنان که در میان بسیاری از اعراب معمول بوده) حق دارد نصف آن را باز پس گیرد مگر اینکه ببخشد و صرف نظر کند. اما دقت در آیه نشان می‌دهد که صحیح همان تفسیر اول است، زیرا روی سخن در آیه با شوهران است، به همین دلیل آنها را مخاطب قرار داده و می‌گوید: «و ان طلقتموهن» (اگر آنها را طلاق دادید) در حالی که جمله او «يعفو الذی بیده عقدة النکاح» به صورت فعل غائب ذکر شده و مناسب نیست که منظور از آن، شوهران باشند.

آری در جمله بعد می‌گوید: عفو و گذشت شما (و پرداختن تمام مهر) به پرهیزکاری نزدیک‌تر است و نیکوکاری و فضل را در میان خود

---

تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه ۲۰۳

خداوند به آنچه انجام می‌دهید بینا است (و ان تعفوا اقرب للتعوی و لاتنسوا الفضل بینکم ان الله بما تعملون بصیر).

به طور مسلم مخاطب در این جمله شوهرانند و در نتیجه در جمله قبل سخن از گذشت اولیاء و در این جمله سخن از گذشت شوهران است.

و جمله «و لاتنسوا الفضل بینکم» خطابی است به عموم مسلمانان که روح گذشت و بزرگواری را در تمام این موارد فراموش نکنند.

روایاتی که از پیشوایان معصوم (علیهم السلام) به ما رسیده است نیز آیه را به همین صورت تفسیر می‌کند، و مفسران شیعه با توجه به مضمون آیه و روایات اهل بیت (علیهم السلام) نیز همین نظر را انتخاب کرده‌اند و گفته‌اند منظور از این عبارت اولیاء زوجة هستند، البته مواردی پیش می‌آید که سر سختی کردن در گرفتن نصف مهر، آن هم قبل از عروسی ممکن است احساسات شوهر و اقوامش را جریحه دار کند و در صد دانتقامجویی بر آیند و ممکن است حیثیت و آبروی زن را در معرض خطر قرار دهد این جا است که گاه، پدر برای حفظ مصلحت دختر خود، لازم می‌بیند که از حق او گذشت نماید.

جمله «و ان تعفوا اقرب للتعوی» (عفو و گذشت شما به پرهیزکاری نزدیک‌تر است)، وظیفه مردان را در برابر زنان مطلقه خود بیان می‌کند، که اگر تمام مهر را پرداخته‌اند چیزی پس نگیرند و اگر نپرداخته‌اند همه آن را بپردازند و از نیمی که حق آنها است صرف نظر کنند، زیرا مسلم است دختر یا زنی که بعد از عقد یا پیش از عروسی از شوهر خود جدایی شود ضربه سختی می‌خورد و از نظر اجتماعی و روانی مواجه با مشکلاتی است و بی شک گذشت شوهر و پرداخت تمام مهر، تا حدی مرهم بر این جراحات می‌گذارد.

لحن مجموعه آیه، بر اصل اساسی «معروف و احسان»، در این مسائل تاکید می‌کند، که حتی طلاق و جدائی آمیخته با نزاع و کشمکش و تحریک روح

---

تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه ۲۰۴

انتقامجویی نباشد، بلکه بر اساس بزرگواری و احسان و عفو و گذشت، قرار گیرد، زیرا اگر مرد و زنی نتوانند، با هم زندگی کنند و به دلائلی از هم جدا شوند دلیلی ندارد که میان آنها عداوت و دشمنی حاکم گردد.

آیه ۲۳۸ - ۲۳۹

آیه و ترجمه

حفظوا علی الصلوات و الصلوة الوسطی و قوموا لله قنتین فان خفتم فرجالا او رکبانا فاذا امنتم فاذكروا الله کما علمکم ما لم تکنوا تعلمون ۲۳۹

ترجمه :

۲۳۸ - در انجام همه نمازها، (به خصوص) نماز وسطی (نماز ظهر) کوشا باشید! و از روی خضوع و اطاعت، برای خدا بپاخیزید.  
۲۳۹ - و اگر (به خاطر جنگ، یا خطر دیگری) بترسید، (نماز را) در حال پیاده یا سواره انجام دهید! اما هنگامی که امنیت خود را باز یافتید، خدا را یاد کنید! (نماز را به صورت معمولی بخوانید!) همانگونه که خداوند، چیزهایی را که نمیدانستید، به شما تعلیم داد.

شان نزول :

جمعی از منافقان گرمی هوا را بهانه برای ایجاد تفرقه در صفوف مسلمین قرار داده بودند و در نماز جماعت شرکت نمیکردند و به دنبال آنها بعضی از مؤمنین نیز از شرکت در جماعت خودداری کرده بودند و جماعت مسلمین کاهش یافت، پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله وسلم) از این جهت ناراحت بود حتی آنها را تهدید به مجازات شدید کرد، لذا در حدیثی از زید بن ثابت نقل شده که پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) در گرمای فوق العاده نیمروز تابستان نماز (ظهر) را باجماعت میگذارد و این نماز برای اصحاب و یاران سختترین نماز بود، به طوری که گاه پشت سر پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) یک صف یا دو صف بیشتر نبود، در اینجا فرمود: من تصمیم گرفتمم خانه کسانی را که در نماز ما شرکت نمی کنند بسوزانم، آیه فوق نازل شد و اهمیت نماز ظهر را (با جماعت) تاءکید کرد.

این تشدید نشان می دهد که مساءله عدم شرکت، تنها به خاطر گرمی هوا نبود، بلکه گروهی میخواستند با این بهانه به تضعیف اسلام و پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) و ایجاد شکاف در صفوف مسلمین بپردازند که پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) با این لحن شدید درمقابل آنها موضع گیری فرمود.

تفسیر :

### اهمیت نماز، مخصوصاً نماز «وسطی»

از آنجا که نماز مؤثرترین رابطه انسان با خدا است، و در صورتی که با شرائط صحیح انجام گیرد دل را لبریز از عشق و محبت خدا می کند و در پرتو آن انسان بهتر میتواند خود را از آلودگی به گناه پاک سازد، در آیات قرآن تاکید فراوانی روی آن شده، از جمله در نخستین آیه فوق می فرماید: «در انجام همه نمازها مخصوصاً نماز وسطی، مداومت کنید و در حفظ آن کوشا باشید» (حافظوا علی الصلوات و الصلوة الوسطی).

«و با خضوع و خشوع و توجه کامل، برای خدا بپاخیزید» (و قوموا لله قانتین).

مبادا گرما و سرما و گرفتاریهای دنیا و پرداختن به مال و همسر و فرزند شما را از این امر مهم باز دارد.

در اینکه: منظور از «صلوة وسطی» (نماز میانه) چیست؟ مفسران، تفسیرهای زیادی ذکر کرده اند، در تفسیر مجمع البیان شش قول، و در تفسیر فخر رازی هفت قول، و در تفسیر قرطبی ده قول، و در تفسیر روح المعانی سیزده قول نقل شده است.

### تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه ۲۰۷

بعضی آن را نماز ظهر، و بعضی نماز عصر، و بعضی نماز مغرب و بعضی نماز عشا و بعضی نماز صبح و بعضی نماز جمعه، و بعضی نماز شب یا خصوص نماز وتر دانسته اند و برای هر یک از این اقوال توجیهی ذکر شده، ولی با قرائن مختلفی که در دست است روشن است که منظور همان نماز ظهر است زیرا علاوه بر اینکه نماز ظهر در وسط روز انجام می شود، و شان نزول آیه نیز گواهی می دهد، و روایات متعددی که از معصومین (علیهم السلام) نقل شده بر آن تاءکید دارند.

تاءکید روی این نماز به خاطر این بوده که بر اثر گرمی هوای نیمروز تابستان، یا گرفتاریهای شدید کسب و کار، نسبت به آن کمتر اهمیت میدادند، آیه فوق اهمیت نماز وسطی، و لزوم محافظت بر آن را مورد تاءکید قرار داده است.

«قانتین» از ماده «قنوت» به دو معنی آمده است: ۱ - پیروی و اطاعت

کردن ۲ - خضوع و خشوع و تواضع، ولی بعید نیست که در آیه فوق به هر دو معنی باشد چنانکه در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم که در

تفسیر جمله «و قوموا لله قانتین» فرمود: منظور این است که نماز را با خضوع و توجه به خداوند بجا آورید.

و در حدیث دیگری می‌فرماید: «یعنی از روی اطاعت بپاخیزید».

در آیه بعد تاکید می‌کند که در سخت‌ترین شرائط حتی در صحنه جنگ نباید نماز فراموش شود منتها در چنین وضعی، بسیاری از شرائط نماز همچون رو به قبله بودن و انجام رکوع و سجود به طور متعارف، ساقط می‌شود، لذا می‌فرماید: و اگر

---

#### تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه ۲۰۸

(به خاطر جنگ یا خطر دیگری) بترسید باید (نماز را) در حال پیاده یا سواره انجام دهید و رکوع و سجود را با ایما و اشاره بجا آورید (فان خفتم فرجالا او رکبانا).

اما هنگامی که امنیت خود را باز یافتید، خدا را یاد کنید، آن چنان که به شما، چیزهایی را تعلیم داد که نمیدانستید و نماز را در این حال به صورت معمولی و با تمام آداب و شرائط انجام دهید (فاذا امنتم فاذکروا لله کما علمکم ما لم تکنوا تعلمون).

روشن است شکرانه این تعلیم الهی که طرز نماز خواندن در حالت امن و خوف را به انسانها آموخته، همان عمل کردن بر طبق آن است.

رجال در اینجا جمع «راجل» به معنی پیاده، و «رکبان»

جمع «راکب»، به معنی سواره است، و منظور این است که به هنگام خوف از حمله دشمن میتوانید نماز را در حالتی که سواره، یا پیاده و در حال حرکت و فعالیت هستید انجام دهید.

در حدیثی از امیر مؤمنان علی (علیه السلام) نقل شده که در بعضی از جنگها دستور داد تا نماز را به هنگام جنگ با تسبیح و تکبیر و لا اله الا الله بجا آورند و نیز در حدیث دیگری می‌خوانیم که ان النبی (صلی الله علیه و آله و سلم) صلی یوم الاحزاب ایما: «پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) در جنگ احزاب با اشاره نماز خواند».

و نیز از امام کاظم (علیه السلام) روایت شده که در پاسخ این سؤال که اگر شخصی گرفتار حیوان درنده‌ای شود، و وقت نماز فرا رسد و از ترس آن درنده نتواند حرکت کند چگونه نماز بخواند؟ فرمود: با همان وضعی که دارد باید نماز را بخواند هر چند پشت به قبله باشد، و رکوع و سجود را با اشاره در

حالی که ایستاده است انجام دهد.

---

تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه ۲۰۹

این نماز همان نماز خوف است که فقهاء در کتابهای فقهی به طور مشروح، پیرامون آن بحث کرده‌اند، بنابراین آیه فوق تاکید بر این معنی دارد که محافظت بر نمازها، تنها در حال امنیت نیست، بلکه در همه حال باید نماز را بجا آورد تا پیوند بندگان با آفریدگار جهان، همیشه برقرار باشد و به یقین از این طریق نقطه اتکاء و امیدی برای انسان به وجود می‌آید، و او را در غلبه بر مشکلات، پیروز خواهد ساخت.

نکته :

نقش نماز در تقویت روحیه‌ها

ممکن است کسانی تصور کنند که تا این حد اصرار و تاکید درباره نماز یک نوع سختگیری محسوب می‌شود و شاید انسان را از وظائف خطیری که برای دفاع از خود در چنین لحظات دارد غافل سازد.

در حالی که این یک اشتباه بزرگ است معمولاً انسان در این حالات بیش از هر چیز نیاز به تقویت روحیه دارد و اگر ترس و وحشت و ضعف روحیه بر او غلبه کند شکست او تقریباً قطعی خواهد بود، چه عملی بهتر از نماز و پیوند با خدائی که فرمانش در تمام جهان هستی نافذ است و همه چیز در برابر اراده او سهل و آسان است، میتواند روحیه سربازان مجاهد یا کسانی که مواجه با خطری شده‌اند را تقویت کند!

گذشته از این شواهد فراوانی در مجاهدات مسلمین صدر اول دیده می‌شود، در اخبار مربوط به جنگ چهارم مسلمانان با صهیونیستها که در رمضان سال ۱۳۹۳ - هجری قمری - روی داد می‌خوانیم که توجه سربازان اسلام به نماز و مبانی اسلام اثر فوق‌العاده‌ای در تقویت روحی آنها و پیروزی بر دشمن داشت.

---

تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه ۲۱۰

به هر حال اهمیت و تاثیر نماز، بیش از آن است که در این مختصر بگنجد، بی شک نماز اگر با همه آداب بخصوص با حضور قلب که روح آن است انجام شود، تاثیر فوق العاده مثبتی در فرد و جامعه دارد، و میتواند بسیاری از مشکلات را حل کند، و جامعه را از بسیاری از مفاسد براهاند و در حوادث سخت و پیچیده، یار و یاور انسان باشد.

آیه ۲۴۰ - ۲۴۲

آیه و ترجمه

و الذین یتوفون منکم و یذرون ازوجا وصیه لازوجهم متعا الی الحول غیر اخراج فان خرجن فلا جناح علیکم فی ما فعلن فی انفسهن من معروف و الله عزیز حکیم ۲۴۰ و للمطلقت متع بالمعروف حقا علی المتقین ۲۴۱ کذلک یمین الله لکم ءایته لعلکم تعقلون ۲۴۲

ترجمه :

۲۴۰ - و کسانی که از شما در آستانه مرگ قرار میگیرند و همسرانی از خود به جا میگذارند. باید برای همسران خود وصیت کنند که تا یک سال، آنها را (با پرداختن هزینه زندگی) بهرهمند سازند، به شرط اینکه آنها (از خانه شوهر) بیرون نروند (و اقدام به ازدواج مجدد نکنند). و اگر بیرون روند، (حقی در هزینه ندارند، ولی) گناهی بر شما نیست نسبت به آنچه درباره خود، به طور شایسته انجام می دهند. و خداوند، توانا و حکیم است.

۲۴۱ - و برای زنان مطلقه، هدیه مناسبی لازم است (که از طرف شوهر، پرداخت گردد) این، حقی است بر مردان پرهیزکار.

۲۴۲ - این چنین، خداوند آیات خود را برای شما شرح می دهد، شاید اندیشه کنید!

تفسیر :

### بخش دیگری از احکام طلاق

در این آیات بار دیگر به مساله ازدواج و طلاق و اموری در این رابطه باز می گردد. و نخست درباره شوهرانی سخن می گوید که در آستانه مرگ قرار گرفته و همسرانی از خود به جا میگذارند، می فرماید: و کسانی که از شما می میرند - یعنی در آستانه مرگ قرار میگیرند - و همسرانی از خود باقی میگذارند باید برای همسران خود وصیت کنند که تا یک سال آنها را بهرهمند سازند، و از خانه بیرون

نکنند در خانه شوهر، باقی بمانند و هزینه زندگی آنها پرداخت شود (والذین یتوفون منکم و یذرون ازوجا وصیه لازوجهم متعا الی الحول غیر اخراج).

البته این در صورتی است که آنها از خانه شوهر بیرون نروند و اگر بیرون روند (حقی در هزینه و سکنی ندارند ولی) گناهی بر شما نیست، نسبت به آنچه درباره خود از کار شایسته (مانند انتخاب شوهر مجدد بعد از تمام شدن عده) انجام دهند (فان خرجن فلا جناح علیکم فی ما فعلن فی انفسهن من معروف). در پایان آیه، گویا برای اینکه چنین زنانی از آینده خود نگران نباشند آنها را دلداری داده، می‌فرماید: خداوند قادر است که راه دیگری بعد از فقدان شوهر پیشین در برابر آنها بگشاید، و اگر مصیبتی به آنها رسیده حتما حکمتی در آن بوده است، زیرا خداوند توانا و حکیم است» (والله عزیز حکیم). اگر از روی حکمتش دری را ببندد، به لطفش در دیگری را خواهد گشود و جای نگرانی نیست.

بنابر آنچه در بالا گفته شد، معلوم می‌شود جمله «یتوفون» در اینجا به معنی مردن نیست، بلکه به قرینه ذکر وصیت به معنی قرار گرفتن در آستانه مرگ است.

جمله «فان خرجن فلا جناح علیکم فی ما فعلن فی انفسهن من معروف» مطابق تفسیر بالا دلیل بر این است که پرداختن هزینه زندگی تا یک سال از حقوق زن بر ورثه شوهر می‌باشد، و هر گاه زن به دلخواه خود نخواست در خانه شوهر بماند، و از نفقه استفاده کند، کسی مسئولیتی در برابر او نخواهد داشت و نیز اگر بخواهد اقدام به ازدواج تازه کند مانعی ندارد. ولی بعضی برای این جمله، تفسیر دیگری ذکر کرده‌اند و آن اینکه اگر مدت یک سال را صبر نمود و پس از آن، از خانه شوهر بیرون رفت و ازدواج نمود، مانعی ندارد.

مطابق تفسیر دوم نگاهداری عده به مدت یکسال بر زن لازم است، و مطابق

#### تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه ۲۱۳

تفسیر اول لازم نیست و به تعبیر دیگر ادامه عده تا یک سال بنابر تفسیر اول، یک حق است و بنابر تفسیر دوم یک حکم، ولی ظاهر آیه با تفسیر اول سازگارتر است چرا که ظاهر جمله اخیر این است که جنبه استثناء از حکم قبل دارد.

نکته :

آیا این آیه نسخ شده است؟

بسیاری از مفسران معتقدند که این آیه به وسیله آیه ۲۳۴ همین سوره که قبلا

گذشت و در آن، عده وفات چهار ماه و ده روز تعیین شده بود نسخ شده است، و مقدم بودن آن آیه بر این آیه از نظر ترتیب و تنظیم قرآنی دلیل بر این نیست که قبلاً نازل شده است، زیرا میدانیم تنظیم آیات یک سوره بر طبق تاریخ نزول نیست، بلکه گاهی آیاتی که بعد نازل شده در آغاز سوره قرار گرفته، و آیاتی که قبل نازل شده در اواخر سوره، و این به خاطر مناسبت آیات و به دستور پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله وسلم) صورت گرفته است.

و نیز گفته اند حق نفقه یک سال، قبل از نزول آیات ارث بوده و بعد از آن که برای زن، ارث قرار داده شد، این حق از بین رفت، بنابراین آیه فوق، ازدو جهت (از نظر مقدار زمان عده و از نظر نفقه) نسخ شده است.

مرحوم طبرسی در مجمع البیان می گوید: همه علما اتفاق دارند که این آیه منسوخ است، سپس حدیثی از امام صادق (علیه السلام) نقل می کند که (در عصر جاهلیت) هنگامی که مرد از دنیا میرفت تا یک سال از مال شوهر، نفقه او را میدادند سپس بدون میراث، خارج می شد، بعد آیه یک چهارم و یک هشتم (مربوط به ارث زن)، این آیه را نسخ کرد.

بنابراین باید نفقه زن در مدت عده، از ارث او باشد، و نیز از آن حضرت نقل می کند که فرمود: آیه مربوط به نگه داشتن عده در چهار ماه و ده روز و همچنین آیه

---

#### تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه ۲۱۴

ارث، این آیه را نسخ کرده.

بر هر حال، از کلمات بزرگان استفاده می شود که عده وفات در زمان جاهلیت یک سال بوده و رسوم خرافی و شاقی برای زن در این مدت قائل بودند، اسلام در آغاز، آن رسوم خرافی را از بین برد، ولی عده وفات را در مدت یک سال تثبیت کرد، سپس آن را به چهار ماه و ده روز تبدیل نمود، و تنها زینت کردن و آرایشهای مختلف را در این مدت برای زن ممنوع شمرد.

از گفته فخر رازی استفاده می شود که معروف میان مفسرین اهل سنت نیز همین است که آیه فوق، به وسیله آیات ارث و عده چهار ماه و ده روز، منسوخ شده است.

ولی اگر اجماع و اتفاق علما و روایات متعدد در این زمینه نبود، ممکن بود گفته شود، بین این آیات تضادی وجود ندارد، عده چهار ماه و ده روز، یک حکم الهی است، اما نگهداری عده تا یک سال و ماندن در خانه شوهر و استفاده

از نفقه او یک حق است، یعنی به زن این حق داده می‌شود که اگر مایل باشد تا یک سال در خانه شوهر متوفای خود بماند و هزینه زندگی او طبق وصیت شوهر در تمام این مدت پرداخت شود، و اگر مایل نبود میتواند بعد از چهار ماه و ده روز از خانه شوهر بیرون رود، یا اقدام به ازدواج نماید و در عین حال طبعا هزینه زندگی او از مال شوهر سابق قطع خواهد شد. ولی با توجه به روایات متعددی که از طرق اهل بیت (علیهم‌السلام) نقل شده و شهرت حکم نسخ یا اتفاق علما بر آن، قبول چنین تفسیری ممکن نیست، هر چند با ظواهر آیات قابل تطبیق باشد.

---

#### تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه ۲۱۵

در آیه بعد به یکی دیگر از احکام طلاق پرداخته، می‌فرماید: برای زنان مطلقه، هدیه شایسته‌ای است این حقی است بر پرهیزکاران که از طرف شوهر پرداخت می‌شود (و للمطلقات متاع بالمعروف حقا علی المتقین). گر چه ظاهر آیه، همه زنان مطلقه را شامل می‌شود، ولی به قرینه آیه ۲۳۶ که گذشت، این حکم در مورد زنانی است که مهری برای آنها به هنگام عقد قرار داده نشده و قبل از آمیزش، طلاق داده می‌شوند، و در حقیقت تاء کیدی است، بر حکم مزبور، تا مورد غفلت واقع نشود. این احتمال نیز وجود دارد که حکم مزبور، همه زنان مطلقه را شامل شود، منتها در مورد بالا جنبه واجب دارد، و در موارد دیگر جنبه مستحب، و به هر حال یکی از دستوره‌ای کاملاً انسانی است که در اسلام وارد شده و برای پیشگیری از انتقامجوییها و کینه‌توزیهای ناشی از طلاق اثر مثبتی دارد. بعضی نیز گفته‌اند که پرداختن هدیه شایسته در مورد همه زنان مطلقه واجب است، و امری جدا از مهر است، ولی ظاهراً در میان علمای شیعه - همان گونه که از عبارت مرحوم طبرسی در مجمع البیان استفاده می‌شود - کسی قائل به این قول نیست (مرحوم صاحب جواهر نیز تصریح می‌کند که هدیه مزبور، جز در همان مورد خاص واجب نیست، و این مساله اجماعی است). این احتمال نیز داده شده که منظور از آن، نفقه است که بسیار احتمال ضعیفی است.

به هر حال، این هدیه، طبق روایاتی که از ائمه معصومین (علیهم‌السلام) نقل شده، بعد از پایان عده و جدائی کامل پرداخت می‌شود، نه در عده طلاق رجعی، و به تعبیر دیگر، هدیه خداحافظی است، نه وسیله‌ای برای بازگشت.

در آخرین آیه مورد بحث که آخرین آیه مربوط به مساله طلاق است، می‌فرماید: این چنین خداوند آیات خود را برای شما شرح می‌دهد شاید اندیشه کنید (کذلک یبین الله لکم آیاته لعلکم تعقلون).

بدیهی است که منظور از اندیشه کردن و تعقل، آن است که مبدا حرکت به سوی عمل باشد، و گر نه اندیشه تنها درباره احکام، نتیجه‌های نخواهد داشت. از مطالعه در آیات و روایات اسلامی بدست می‌آید که غالباً «عقل» در مواردی به کار میرود که ادراک و فهم با عواطف و احساسات آمیخته گردد و به دنبال آن عمل باشد، مثلاً اگر قرآن در بسیاری از بحثهای خداشناسی نمونه‌هایی از نظام شگفتانگیز این جهان را بیان کرده و سپس می‌گوید ما این آیات را بیان میکنیم «لعلکم تعقلون» (تا شما تعقل کنید) منظور این نیست که تنها اطلاعاتی از نظام طبیعت در مغز خود جای دهید زیرا علوم طبیعی اگر کانون دل و عواطف را تحت تاثیر قرار ندهد و هیچگونه تاثیری در ایجاد محبت و دوستی و آشنائی با آفریدگار جهان نداشته باشد ارتباطی با مسائل توحیدی و خداشناسی نخواهد داشت.

و همچنین است اطلاعاتی که جنبه عملی دارد، در صورتی «تعقل» به آنها گفته می‌شود که عمل هم داشته باشد در تفسیر «المیزان» می‌خوانیم که تعقل در زمینه‌های استعمال می‌شود که به دنبال درک و فهم، انسان وارد مرحله عمل گردد و آیاتی مانند: (و قالوا لو كنا نسمع او نعقل ما كنا فی اصحاب السعیر) دوزخیان می‌گویند اگر گوش شنوا داشتیم و تعقل میکردیم در صف اهل جهنم نبودیم یا آیه (افلم یسیروا فی الارض فتکون لهم قلوب یعقلون بها) آیا در زمین سیاحت

نکردند تا دل‌هایی داشته باشند که به وسیله آن بفهمند شاهد این گفتار است. زیرا اگر مجرمین روز قیامت آرزوی تعقل در دنیا را می‌کنند منظور تعقلی است که آمیخته با عمل باشد و یا اگر خدا می‌گوید مردم سیر و سیاحت کنند و با نظر و مطالعه به اوضاع جهان چیزهایی بفهمند مقصود درک و فهمی است که به دنبال آن مسیر خود را عوض کرده و به راه راست گام نهند. و به تعبیر دیگر، اگر فکر و اندیشه، ریشه‌دار باشد، ممکن نیست آثار آن در

عمل ظاهر نشود، چگونه ممکن است انسانی به طور قطع اعتقاد به مسموم بودن غذائی داشته باشد و آن را بخورد و یا عقیده قاطع به تاثیر داروئی برای درمان یک بیماری خطرناک داشته باشد و اقدام به خوردن آن نکند.

بعد ←

↑ فترت

→ قبل

## آیه ۲۴۳

## آیه و ترجمه

الم تر الى الذين خرجوا من ديرهم و هم الوف حذر الموت فقال لهم الله موتوا  
ثم احيهم ان الله لذو فضل على الناس و لكن اكثر الناس لا يشكرون ۲۴۳  
ترجمه :

۲۴۳ - آیا ندیدی جمعیتی را که از ترس مرگ، از خانه‌های خود فرار کردند؟ و  
آنان، هزارها نفر بودند (که به بهانه بیماری طاعون، از شرکت در میدان جهاد  
خودداری نمودند).

خداوند به آنها گفت: بمیرید! (و به همان بیماری، که آن را بهانه قرار  
داده بودند، مردند). سپس خدا آنها را زنده کرد، (و ماجرای زندگی آنها  
را درس عبرتی برای آیندگان قرار داد). خداوند نسبت به بندگان خود احسان  
می‌کند، ولی بیشتر مردم، شکر (او را) بجا نمی‌آورند.

## شان نزول :

در یکی از شهرهای شام بیماری طاعون راه یافت و با سرعتی عجیب  
وسرسام‌آور مردم یکی پس از دیگری از دنیا می‌رفتند در این میان عده بسیاری  
به این امید که شاید از چنگال مرگ رهایی یابند آن محیط و دیار را ترک  
گفتند از آنجا که آنها پس از فرار از محیط خود و رهایی از مرگ در خود  
احساس قدرت و استقلال یافته و با نادیده گرفتن اراده الهی و چشم  
دوختن به عوامل طبیعی دچار غرور شدند پروردگار، آنها را نیز در همان  
بیابان به همان بیماری نابود ساخت.

از بعضی روایات استفاده می‌شود که اصل آمدن بیماری مزبور در این سرزمین  
به عنوان مجازات بود، زیرا پیشوا و رهبر آنان از آنان خواست که خود را برای  
مبارزه آماده کنند و از شهر خارج گردند آنها به بهانه اینکه در محیط جنگ  
مرض طاعون است از رفتن به میدان جنگ خودداری کردند پروردگار آنها را  
به همان چیزی که از آن هراس داشتند و بهانه فرار قرار داده بودند مبتلا  
ساخت و بیماری طاعون در آنها شایع شد آنها خانه‌های خود را خالی کرده و

طاعون فرار کردند و در بیابان همگی از بین رفتند مدت‌ها از این جریان گذشت و حزقیل که یکی از پیامبران بنی اسرائیل بود از آنجا عبور نمود و از خدا خواست که آنها را زنده کند خداوند دعای او را اجابت نمود و آنها به زندگی بازگشتند.

### تفسیر :

### چگونه مردند و چگونه زنده شدند؟

این آیه، همانگونه که در شان نزول آمد، اشاره سر بسته و درعین حال آموزنده‌ای است. به سرگذشت عجیب یکی از اقوام پیشین، که بیماری‌میری و وحشتناکی در محیط آنها ظاهر گشت، و هزاران نفر، از آن منطقه فرار کردند، می‌فرماید: آیا ندیدی کسانی را که از خانه خود از ترس مرگ فرار کردند در حالی که هزاران نفر بودند (الم تر الی الذین خرجوا من دیارهم و هم الوف حذر الموت).

مسلم است که جمله «الم تر» (آیا ندیدی) در اینجا به معنی آیانمیدانی است، زیرا در ادبیات عرب هر گاه بخواهند مطلبی را به طور کامل مجسم سازند و آن را به عنوان یک امر واضح قلمداد کنند مخاطب را با جمله الم تر خطاب می‌کنند، گر چه مخاطب در این جمله، پیامبر است، ولی در واقع، منظور همه افرادند.

گر چه آیه فوق اشاره به عدد خاصی نکرده، و تنها واژه «الوف» که به معنی هزارها است، به کار برده، ولی بعضی از روایات، تعداد نفرات آنها را ده هزار و بعضی هفتاد یا هشتاد هزار ذکر می‌کند. سپس به عاقبت کار آنها اشاره کرده، می‌فرماید: خداوند به آنها فرمود: بمیرید و به آن بیماری که آن را بهانه قرار داده بودند مردند (فقال لهم الله موتوا).

«سپس خداوند آنها را زنده کرد تا ماجرای زندگی آنان درس عبرتی برای دیگران باشد (ثم احیاهم).

روشن است که منظور از «موتوا» (بمیرید)، یک امر لفظی نیست، بلکه امر تکوینی خداوند است که بر سراسر جهان هستی و عالم حیات، حکومت می‌کند

یعنی خداوند، عوامل مرگ آنها را فراهم ساخت، و به سرعت همگی از میان رفتند، این امر، همانند امری است که در آیه ۸۲ سوره یس آمده: انما امره اذا اراد شیئا ان یقول له کن فیکون: «امر او تنها این است که هنگامی که چیزی را اراده کند می گوید ایجاد شو و فوراً موجود می شود»!

جمله «ثم احیاهم» اشاره به زنده شدن آن جمعیت، پس از مرگ است و همانگونه که در شان نزول خواندیم به دعای حزقیل پیامبر، صورت گرفت، و از آنجا که بازگشت آنان به حیات، یکی از نعمتهای روشن الهی بود، (هم از نظر خودشان، و هم از نظر عبرت مردم) در پایان آیه می فرماید: خداوند نسبت به بندگان خود احسان می کند، ولی بیشتر مردم، شکر او را به جا نمی آورند» (ان الله لذو فضل علی الناس و لکن اکثر الناس لا یشکرون). نه تنها این گروه، بلکه همه انسانها مشمول الطاف و عنایات و نعمتهای اویند.

نکته ها:

#### ۱- آیا این ماجرا یک حادثه تاریخی بوده یا تمثیل است؟

آیا آنچه در داستان فوق آمده است یک حادثه واقعی تاریخی است که قرآن به طور سر بسته به آن اشاره کرده و شرح آن در روایات آمده است و یا از قبیل ذکر مثال برای مجسم ساختن حقایق عقلی، در لباسهای حسی است، از آنجا که سرگذشت مزبور جنبه های غیر عادی دارد، وهضم آن برای بعضی از مفسران مشکل شده از اینرو وقوع چنین حادثه های را انکار کرده اند و منظور از آیه را تنها یک

---

تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه ۲۲۱

«مثال» شمرده اند که حال جمعیتی را که در پیکار و مبارزه با دشمن سستی می کنند و به دنبال آن شکست می خورند، و سپس درس عبرت گرفته و بیدار می شوند و نهضت و مبارزه را از نو شروع می کنند و سرانجام پیروز می گردند شرح می دهد.

و طبق این تفسیر جمله «موتوا» (بمیرید) که در آیه آمده، کنایه از شکست به دنبال سستی و رکود است و جمله «احیاهم» (خداوند آنها را زنده کرد) اشاره به آگاهی و بیداری و به دنبال آن پیروزی است.

طبق این تفسیر روایاتی که در این زمینه وارد شده و آن را به صورت یک حادثه تاریخی تشریح می کند. روایاتی مجعول و اسرائیلی است!

اما باید گفت گر چه استفاده مساله شکست و پیروزی به دنبال سستی

وبیداری از آیه مزبور موضوع جالبی است ولی انکار نمیتوان کرد که ظاهر آیه به صورت بیان یک حادثه تاریخی می باشد و نه تنها یک مثال! آیه حکایت حال جمعی از پیشینیان را بیان می کند که به دنبال فرار از یک حادثه وحشتناک مردند و سپس خداوند آنها را زنده کرد اگر غیر عادی بودن حادثه سبب توجیه و تاویل آن شود باید با تمام معجزات پیامبران نیز این کار را کرد. خلاصه اگر پای این گونه توجیهات و تفسیرها به قرآن کشیده شود، می توان علاوه بر انکار معجزات پیامبران، غالب مباحث تاریخی قرآن را انکار کرد و آنها را از قبیل تمثیل یا به تعبیر امروز به شکل سمبلیک دانست و مثلاً سرگذشت هابیل و قابیل را مثالی برای مبارزه عدالت و حقجویی با قساوت و سنگدلی دانست و در این صورت همه مباحث تاریخی قرآن ارزش خود را از دست خواهد داد.

به علاوه با این تعبیر نمیتوان همه روایاتی که در زمینه تفسیر آیه وارد شده است را نادیده گرفت زیرا بعضی از آنها در متون معتبر نقل شده و نسبت جعل یا اسرائیلی بودن به آنها بسیار نارواست.

---

#### تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه ۲۲۲

### ۲- درس عبرت

همان گونه که در شان نزول آمد، آیه فوق، اشاره به گروهی از بنی اسرائیل می کند، که برای فرار از زیر بار مسئولیت جهاد، دست به بهانه تراشی زدند و خداوند آنها را مبتلا به بیماری طاعون کرد، که همه را به طور سریع و برق آسا، از میان برد، آن چنان که هیچ دشمن خطرناکی در میدان جنگ قادر به آن نیست، یعنی تصور نکنید با فرار از زیر بار مسئولیت و توسل به بهانه های مختلف می توانید در امان بمانید، تصور نکنید که در برابر قدرت پروردگار، می توانید مقاومت کنید، خدا میتواند با دشمن بسیار کوچکی، مانند میکرب طاعون یا وبا که حتی با چشم دیده نمی شود، شما را چنان درو کند که اثری از شما باقی نماند.

### ۳- مساله رجعت و بازگشت به دنیا

نکته دیگری که در اینجا شایان توجه است مساله امکان «رجعت» است که از این آیه به خوبی استفاده می شود.

توضیح اینکه: در تاریخ گذشتگان مواردی را می یابیم که افرادی بعد از مرگ، به این جهان بازگشتند مانند ماجرای جمعی از بنی اسرائیل که همراه موسی

(علیه السلام) به کوه طور رفتند که در آیه ۵۵ و ۵۶ سوره بقره آمده و داستان عزیر یا ارمیا که در آیه ۲۵۹ همین سوره آمده، و همچنین حادثه‌ای که در آیه مورد بحث به آن اشاره شده است.

بنابراین مانعی ندارد که همین مساله در آینده نیز تکرار شود. دانشمندان معروف شیعه مرحوم صدوق نیز به همین آیه برای امکان مساله رجعت استدلال کرده و می‌گویند: یکی از عقاید ما اعتقاد بر رجعت است (که گروهی از انسانهای پیشین بار دیگر در همین دنیا به زندگی باز می‌گردند). و نیز میتواند این آیه سندی برای مساله معاد و احیای مردگان در قیامت باشد.

---

تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه ۲۲۳

آیه ۲۴۴ - ۲۴۵

آیه و ترجمه

و قاتلوا فی سبیل الله و اعلموا ان الله سمیع علیم من ذا الذی یقرض الله قرضا حسنا فیضاعفه له اضعافا کثیرة والله یقبض و یمصط والیه ترجعون

ترجمه :

۲۴۴ - و در راه خدا، پیکار کنید! و بدانید خداوند، شنوا و داناست.  
۲۴۵ - کیست که به خدا قرض الحسنه‌ای دهد، (و از اموالی که خدا به او بخشیده، انفاق کند)، تا آن را برای او، چندین برابر کند؟ و خداوند است که (روزی بندگان را) محدود یا گسترده می‌سازد، (و انفاق، هرگز باعث کمبود روزی آنها نمی‌شود). و به سوی او باز می‌گردید (و پاداش خود را خواهید گرفت).

شان نزول :

در شان نزول آیه دوم، چنین نقل کرده‌اند که: روزی پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: هر کس صدقه‌ای بدهد دو برابر آن در بهشت خواهد داشت، ابو الدحداح انصاری عرض کرد، ای رسول خدامن دو باغ دارم اگر یکی از آنها را به عنوان صدقه بدهم دو برابر آن را در بهشت خواهم داشت، فرمود: آری، عرض کرد: ام الدحداح نیز با من خواهد بود فرمود: آری، عرض کرد: فرزندان نیز با منند؟ فرمود: آری، سپس او باغی را که بهتر بود، به عنوان صدقه به پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) داد، آیه فوق نازل شد، و صدقه او را دو هزار هزار برابر برای او کرد و این است معنی اضعافا کثیرة. ابو الدحداح بازگشت و همسرش ام الدحداح و فرزندان را در آن باغی دید که

صدقه قرار داده بود به در باغ ایستاد و نخواست وارد آن شود، و همسرش را صدا زد و گفت: من این باغ را صدقه قرار داده‌ام و دو برابرش را در بهشت خریداری کرده‌ام و تو و فرزندان نیز با من خواهید بود، همسرش گفت مبارک است آنچه را فروخته و آنچه را خریدهای، پس همگی از باغ خارج شدند و آن را به پیامبر

---

تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه ۲۲۴

تسلیم کرد، پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: چه بسیار نخله‌هایی در بهشت که شاخه‌هایش برای ابی الدحداح آویزان شده‌است.

تفسیر :

### جهاد با جان و مال

از اینجا آیات مربوط به جهاد، شروع می‌شود، و به دنبال آن داستانی در همین زمینه از اقوام پیشین می‌آید و با توجه به سرگذشتی که در آیه قبل درباره جمعی از بنی اسرائیل نقل شد که آنها به بهانه طاعون از جهاد فرار کردند و سرانجام، با همان طاعون از میان رفتند، رابطه بین این آیات و آیات قبل روشن می‌گردد.

نخست می‌فرماید: در راه خدا پیکار کنید، و بدانید خداوند شنوا و دانا است سخنان شما را می‌شنود و از انگیزه‌های درونی شما و نیاتتان در امر جهاد آگاه است (و قاتلوا فی سبیل الله و اعلموا ان الله سمیع علیم).

سپس می‌افزاید: کیست که به خدا وام نیکوئی دهد (و از اموالی که او بخشیده است در طریق جهاد و در طریق حمایت مستمندان، انفاق کنند تا خداوند آن را برای او، چندین برابر کند (من ذا الذی یقرض الله قرضاً حسناً فیضاعفه له اضعافاً کثیره)).

بنابراین وام دادن به خداوند به معنی انفاق فی سبیل الله است و به گفته بعضی از مفسران، انفاقهائی است که در راه جهاد می‌شود، زیرا در آن زمان تهیه هزینه‌های مختلف جهاد، بر دوش مبارزان مسلمان بود، در حالی که بعضی دیگر معتقدند هر گونه انفاقی را شامل می‌شود، هر چند بعد از آیه جهاد وارد شده

---

تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه ۲۲۵

است.

ولی تفسیر دوم با ظاهر آیه سازگارتر است، به خصوص اینکه معنی اول را نیز در بر می‌گیرد، و اصولاً انفاق در راه خدا، و کمک به نیازمندان و حمایت از محرومان، همان کار جهاد را می‌کند، زیرا هر دو مایه استقلال و سربلندی جامعه اسلامی است.

اضعاف جمع ضعف (بر وزن شعر) به معنی دو یا چند برابر کردن چیزی است، و با توجه اینکه این واژه به صورت جمع در آیه آمده و با کلمه کثیره، تاکید شده، به علاوه جمله یضاعف نیز تاکید بیشتری را از یضعف می‌رساند (آن چنان که ارباب لغت گفته‌اند) از مجموع این جهات، استفاده می‌شود، که خداوند، برای انفاق کنندگان پاداش بسیار فراوانی قرار داده، و انفاق در راه خدا همچون بذر مستعدی است که در زمین آماده‌ای افشاندن شود، و به وسیله بارانهای پی در پی آبیاری گردد، و دهها و گاه صدها برابر، نتیجه دهد (همان گونه که در آیه ۲۶۱ همین سوره خواهد آمد).

و در پایان آیه می‌فرماید: خداوند (روزی بندگان را) محدود و گسترده می‌کند و همه شما به سوی او باز می‌گردید (والله یقبض و یبسط و الیه ترجعون).

اشاره به اینکه تصور نکنید انفاق و بخشش، اموال شما را کم می‌کند زیرا گسترش و محدودیت، روزی شما به دست خدا است و او توانائی دارد در عوض اموال انفاق شده، به مراتب بیش از آن را در اختیار شما قرار دهد، بلکه با توجه به ارتباط و به هم پیوستگی افراد اجتماع با یکدیگر، همان اموال انفاق شده در واقع به شما باز می‌گردد.

---

#### تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه ۲۲۶

این از نظر دنیا، و از نظر آخرت، فراموش نکنید که همه به سوی او باز می‌گردید و پاداشهای بزرگ شما آنجا است.

نکته :

#### چرا تعبیر به قرض؟

در چندین آیه از قرآن مجید (و از جمله آیه بالا) در مورد انفاق در راه خدا تعبیر به قرض و وام دادن به پروردگار آمده است، و این نهایت لطف خداوند نسبت به بندگان را از یک سو و کمال اهمیت مساله انفاق را از سوی دیگر می‌رساند، با اینکه مالک حقیقی سراسر هستی او است، و انسانها تنها به عنوان نمایندگی خداوند، در بخش کوچکی از آن، تصرف می‌کنند چنانکه در آیه ۷ سوره حدید

می خوانیم: آمنوا بالله ورسوله و انفقوا مما جعلکم مستخلفین فیہ: ایمان به خدا و رسولش بیاورید و از آنچه خداوند شما را در آن نماینده خود ساخته، انفاق کنیدولی با این حال بر می گردد و از بنده خود استقراض می کند، آن هم استقراضی با چنین سود بسیار فراوان، کرم بین و لطف خداوندگار! در نهج البلاغه آمده است که می فرماید: و استقرضکم و له خزائن السموات و الارض و هو الغنی الحمید و انما اراد ان یبلوکم ایکم احسن عملا: خداوند از شما درخواست قرض کرده در حالی که گنجهای آسمان و زمین از آن او است و بی نیاز و ستوده، (آری اینها نه از جهت نیاز او است) بلکه می خواهد شما را بیازماید که کدام یک نیکو کارترید.

---

تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه ۲۲۷

آیه ۲۴۶ - ۲۵۲

آیه و ترجمه

الم تر الی الملا من بنی اسرائیل من بعد موسی اذ قالوا لنبی لهم ابعث لنا ملکا  
نقتل فی سبیل الله قال هل عسیتم ان کتب علیکم القتال الاتقاتلوا قالوا و ما لنا  
الا نقاتل فی سبیل الله و قد اخرجنا من دیارنا و ابنائنا فلما کتب علیهم القتال  
تولوا الا قليلا منهم والله علیم بالظالمین

و قال لهم نبیهم ان الله قد بعث لکم طالوت ملکا قالوا انی یکون له الملك علینا  
و نحن احق بالملک منه و لم یوت سعة من المال قال ان الله اصطفیه علیکم و  
زاده بسطة فی العلم و الجسم والله یوتی ملکه من یشاء والله واسع علیم

و قال لهم نبیهم ان ایه ملکه ان یتیکم التابوت فیہ سکینة من ربکم و بقية مما  
ترک آل موسی و آل هرون تحمله الملائكة ان فی ذلک لایة لکم ان کنتم  
مومنین

فلما فصل طالوت بالجنود قال ان الله مبتلیکم بنهر فمن شرب منه فلیس منی  
و من لم یطعمه فانه منی الا من اغترف غرفة بیده فشربوا منه الا قليلا منهم  
فلما جاوزہ هو و الذین آمنوا معه قالوا لا طاقة لنا الیوم بجالوت و جنوده

---

تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه ۲۲۸

قال الذین یظنون انهم ملاقوا الله کم من فئة قليلة غلبت فئة كثيرة باذن الله و  
الله مع الصبرین

و لما برزوا لجالوت و جنوده قالوا ربنا افرغ علینا صبرا و ثبت اقدامنا وانصرنا

على القوم الكافرين

فهمزموهم باذن الله و قتل داود جالوت و آتیه الله الملك و الحکمة و علمه مما  
یشاء و لولا دفع الله الناس بعضهم ببعض لفسدت الارض ولكن الله ذو فضل  
على العالمين

تلك آیات الله نتلوها عليك بالحق و انك لمن المرسلين

ترجمه :

۲۴۶ - آیا مشاهده نکردی جمعی از بنی اسرائیل را بعد از موسی، که به پیامبر  
خود گفتند: زمامدار (و فرماندهی) برای ما انتخاب کن! تا (زیرفرمان او) در  
راه خدا پیکار کنیم. پیامبر آنها گفت: شاید اگر دستور پیکار به شما داده شود،  
(سرپیچی کنید، و) در راه خدا، جهاد و پیکار نکنید! گفتند: چگونه ممکن  
است در راه خدا پیکار نکنیم، در حالی که از خانه‌ها و فرزندانمان رانده  
شده‌ایم، (و شهرهای ما به وسیله دشمن اشغال، و فرزندان ما اسیر شده‌اند)؟!  
اما هنگامی که دستور پیکار به آنها داده شد، جز عده کمی از آنان، همه  
سرپیچی کردند. و خداوند از ستمکاران، آگاه است.

۲۴۷ - و پیامبرشان به آنها گفت: خداوند (طالوت) را برای زمامداری شما  
مبعوث (و انتخاب) کرده است، گفتند: چگونه او بر ما حکومت کند، با اینکه ما  
از او شایسته‌تریم، و او ثروت زیادی ندارد؟! گفت: خدا او را بر شما برگزیده، و  
او را در علم و (قدرت) جسم، وسعت بخشیده است. خداوند، ملکش را به هر  
کس بخواهد، می‌بخشد، و احسان

---

تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه ۲۲۹

خداوند، وسیع است، و (از لیاقت افراد برای منصبها) آگاه است.

۲۴۸ - و پیامبرشان به آنها گفت: نشانه حکومت او، این است که (صندوق  
عهد) به سوی شما خواهد آمد. (همان صندوقی که) در آن، آرامشی از  
پروردگار شما، و یادگارهای خاندان موسی و هارون قرار دارد، در حالی که  
فرشتگان، آن را حمل می‌کنند. در این موضوع، نشانه‌ای (روشن) برای  
شماست، اگر ایمان داشته باشید.

۲۴۹ - و هنگامی که طالوت (به فرماندهی لشکر بنی اسرائیل منصوب شد، و)  
سپاهیان را با خود بیرون برد، به آنها گفت: خداوند، شما را به وسیله یک نهر  
آب، آزمایش می‌کند، آنها (که به هنگام تشنگی)، از آن بنوشند، از من نیستند، و  
آنها که جز یک پیمانه با دست خود، بیشتر از آن نخورند، از من هستند! جز عده

کمی، همگی از آن آب نوشیدند. سپس هنگامی که او، و افرادی که با او ایمان آورده بودند، (و از بوته آزمایش، سالم به در آمدند)، از آن نهر گذشتند، (از کمی نفرات خود، ناراحت شدند، و عده‌ای) گفتند: امروز، ما توانایی مقابله با جالوت و سپاهیان او را نداریم. اما آنها که می‌دانستند خدا را ملاقات خواهند کرد (و به روزرستاخیز، ایمان داشتند) گفتند، چه بسیار گروه‌های کوچکی که به فرمان خدا، بر گروه‌های عظیمی پیروز شدند! و خداوند، با صابران (و استقامت کنندگان) است.

۲۵۰ - و هنگامی که در برابر جالوت و سپاهیان او قرار گرفتند گفتند: پروردگارا! پیمانه شکیبایی و استقامت را بر ما بریز! و قدم‌های ما را ثابت بدار! و ما را بر جمعیت کافران، پیروز بگردان!

۲۵۱ - سپس به فرمان خدا، آنها سپاه دشمن را به هزیمت وا داشتند. و ((داوود)) (نوجوان نیرومند و شجاعی که در لشکر طالوت بود)، جالوت را کشت، و خداوند، حکومت و دانش را به او بخشید، و از آنچه می‌خواست به او تعلیم داد. و اگر خداوند، بعضی از مردم را به وسیله بعضی دیگر دفع نمی‌کرد، زمین را فساد فرا می‌گرفت، ولی خداوند نسبت به جهانیان، لطف و احسان دارد.

۲۵۲ - اینها، آیات خداست که به حق، بر تو می‌خوانیم، و تو، از رسولان (ما) هستی.

---

تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه ۲۳۰

تفسیر :

### فراز عبرت‌انگیزی از تاریخ بنی اسرائیل

پیش از آنکه به تفسیر این آیات بپردازیم، لازم است به گوشه‌ای از تاریخ بنی اسرائیل که این آیات ناظر به آن است اشاره کنیم:

قوم یهود که در زیر سلطه فرعونیان ضعیف و ناتوان شده بودند بر اثر رهبریهای خردمندانه موسی (علیه السلام) از آن وضع اسف‌انگیز نجات یافته و به قدرت و عظمت رسیدند.

خداوند به برکت این پیامبر نعمت‌های فراوانی به آنها بخشیده که از جمله صندوق عهد بود - که به زودی درباره تاریخچه و محتویات آن بحث خواهیم کرد. قوم یهود با حمل این صندوق در جلوی لشکر یک نوع اطمینان خاطر و توانائی روحی پیدا می‌کردند و این قدرت و عظمت

تامدتی بعد از موسی (علیه السلام) ادامه داشت ولی همین پیروزیها ونعمتها کم کم باعث غرور آنها شد و تن به قانون شکنی دادند، سرانجام به دست فلسطینیان شکست خورده و قدرت و نفوذ خویش را همراه صندوق عهد از دست دادند به دنبال آن چنان دچار پراکندگی واختلاف شدند که در برابر کوچکترین دشمنان قدرت دفاع نداشتند تاجائی که دشمنان گروه کثیری از آنها را از سرزمین خود بیرون راندند و حتی فرزندان آنها را به اسارت گرفتند.

این وضع سالها ادامه داشت تا آنکه خداوند پیامبری به نام اشموئیل را برای نجات و ارشاد آنها برانگیخت آنها نیز که از ظلم و جور دشمنان به تنگ آمده بودند و دنبال پناهگاهی می گشتند گرد او اجتماع کردند و از او خواستند رهبر و امیری برای آنها انتخاب کند تا همگی تحت فرمان وهدایت او یک دل و یک رای با دشمن نبرد کنند تا عزت از دست رفته را باز یابند. اشموئیل که به روحیات و سست همتی آنان به خوبی آشنا بود در جواب گفت از آن بیم دارم که چون فرمان جهاد در رسد از دستور امیر و رهبر خود سرپیچی

---

#### تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه ۲۳۱

کنید و از مقابله و پیکار با دشمن شانه خالی نمائید. آنها گفتند چگونه ممکن است ما از فرمان امیر سرباز زنیم و از انجام وظیفه دریغ نمائیم در حالی که دشمن ما را از وطن خود بیرون رانده و سرزمینهای ما را اشغال نموده و فرزندان ما را به اسارت برده است! اشموئیل که دید جمعیت با تشخیص درد به سراغ طبیب آمده اند و گویارمز عقب ماندگی خود را درک کرده اند. به درگاه خداوند روی آورده و خواسته قوم را به پیشگاه وی عرضه داشت، به او وحی شد که طالوت را به پادشاهی ایشان برگزیدم.

اشموئیل عرض کرد خداوند من هنوز طالوت را ندیده ونمی شناسم. وحی آمد ما او را به جانب تو خواهیم فرستاد، هنگامی که او نزد تو آمد فرماندهی سپاه را به او واگذار و پرچم جهاد را به دست وی بسپار.

#### طالوت کیست؟

طالوت مردی بلند قامت و تنومند و خوش اندام بود اعصابی محکم ونیرومند داشت از نظر قوای روحی نیز بسیار زیرک، دانشمند و با تدبیر بود بعضی علت

انتخاب نام طالوت را برای وی همان طول قامت اومی دانند ولی با این همه شهرتی نداشت و با پدرش در یکی از دهکده‌ها در ساحل رودخانه‌ای می‌زیست و چهار پایان پدر را به چرا می‌برد و کشاورزی می‌کرد. روزی بعضی از چهار پایان در بیابان گم شدند طالوت به اتفاق یکی از دوستان خود به جستجوی آنها در اطراف رودخانه به گردش در آمد این‌وضع تا چند روز ادامه یافت تا اینکه به نزدیک شهر صوف رسیدند. دوست وی گفت ما اکنون به سرزمین صوف شهر اشموئیل پیامبر رسیده‌ایم بیا نزد وی رویم شاید در پرتو وحی و فروغ رای به گم شده خویش راه یابیم، هنگامی که وارد شهر شدند با اشموئیل برخورد کردند همین که چشمان

#### تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه ۲۳۲

اشموئیل و طالوت به یکدیگر افتاد میان دلهای آنان آشنائی بر قرار شد. اشموئیل از همان لحظه طالوت را شناخت و دانست که این جوان همان است که از طرف خداوند برای فرماندهی جمعیت تعیین شده هنگامی که طالوت سرگذشت خود را برای اشموئیل شرح داد گفت اما چهارپایان هم اکنون در راه دهکده رو به باغستان پدرت روانه هستند از ناحیه آنها نگران مباش ولی من تو را برای کاری بسیار بزرگتر از آن دعوت می‌کنم خداوند تو را مأمور نجات بنی اسرائیل ساخته است طالوت نخست از این پیشنهاد تعجب کرد و سپس با خوش وقتی آن را پذیرفت اشموئیل به قوم خود گفت خداوند طالوت را به فرماندهی شما برگزیده لازم است همگی از وی پیروی نمائید و خود را برای جهاد با دشمن آماده سازید.



بنی اسرائیل که برای فرمانده و رئیس لشکر امتیازاتی از نظر نسب و ثروت لازم می‌دانستند و هیچکدام را در طالوت نمی‌دیدند در برابر این انتصاب سخت به حیرت افتادند زیرا به عقیده آنها وی نه از خاندان لاوی بود که سابقه نبوت داشتند و نه از خاندان یوسف و یهودا که دارای سابقه حکومت بودند بلکه از خاندان بنیامین گمنام بود و از نظر مالی تهی دست لذا به عنوان اعتراض گفتند او چگونه می‌تواند بر ماحکومت کند ما از او سزاوارتریم؟! اشموئیل که آنان را سخت در اشتباه میدید گفت خداوند او را بر شما میر قرار داده و شایستگی فرماندهی و رهبری به نیروی جسمی و قدرت روحی است که هر دو به اندازه کافی در طالوت هست و از این نظر بر شما برتری دارد ولی آنها نشانه‌ای که دلیل بر این انتخاب از ناحیه خدا باشد مطالبه کردند. اشموئیل گفت نشانه آن این است که تابوت (صندوق عهد) که از یادگارهای مهم انبیاء بنی اسرائیل است و مایه دلگرمی و اطمینان شما در جنگها بوده در حالی که جمعی از فرشتگان آن را حمل می‌نمایند به سوی شما باز می‌گردد و چیزی نگذشت که صندوق عهد بر آنها ظاهر شد آنها با دیدن این نشانه فرماندهی طالوت

تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه ۲۳۳

را پذیرفتند.

### طالوت زمام کشور را به دست گرفت!

طالوت فرماندهی سپاه را به عهده گرفت و در مدتی کوتاه لیاقت و شایستگی خود را در اداره امور مملکت و فرماندهی سپاه به اثبات رسانید سپس آنها را برای مبارزه با دشمنی که همه چیز آنها را به خطر انداخته بود دعوت کرد و به آنها تاکید کرد تنها کسانی با من حرکت کنند که تمام فکرشان در جهاد باشد و آنها که بنائی نیمه کاره یا معامله‌ای نیمه تمام و امثال آن دارند در این پیکار شرکت نکنند. به زودی جمعیتی به ظاهر زیاد و نیرومند جمع شدند و به جانب دشمن حرکت کردند.

بر اثر راهپیمایی در برابر آفتاب همگی تشنه شدند، طالوت برای این که به فرمان خدا آنها را آزمایش و تصفیه کند گفت به زودی در مسیر خود به رودخانه‌ای می‌رسید خداوند بوسیله آن شما را آزمایش می‌کند کسانی که از

آن بنوشند و سیراب شوند از من نیستند و آنها که جز مقدار کمی ننوشند از من هستند!

همین که چشم آنها به نهر آب افتاد خوشحال شدند و به سرعت خود را به آن رسانیدند و سیراب گشتند. تنها عده معدودی بر سر پیمان باقی ماندند. طالوت متوجه شد که لشکر او از اکثریتی بی اراده و سست عهد و اقلیتی از افراد با ایمان تشکیل شده است از این رو اکثریت بی انضباط و نافرمان را رها کرد و با همان جمع قلیل با ایمان از شهر بیرون آمد و به سوی میدان جهاد پیش رفت.

سپاه کوچک طالوت از کمی نفرات متوحش شده به طالوت گفتند ما توانائی در برابر این سپاه قدرتمند را نداریم اما آنها که ایمان راسخ به رستاخیز داشتند و دل‌هایشان از محبت خدا لبریز بود، از زیادی و نیرومندی سپاه دشمن و کمی عده خود نه‌راسیدند، با کمال شجاعت به طالوت گفتند: تو آنچه را صلاح میدانی فرمان ده ما نیز همه جا همراه تو خواهیم بود و به خواست خدا با همین

---

تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه ۲۳۴

عدد کم با آنها جهاد خواهیم کرد، چه بسا جمعیت‌های کم که به اراده‌پروردگار بر جمعیت‌های زیاد پیروز شدند و خدا با استقامت کنندگان است.

طالوت با آن عده کم اما مؤمن و مجاهد آماده کارزار شد، آنها از درگاه خداوند درخواست شکیبائی و پیروزی کردند، همین که آتش جنگ شعله‌ور شد، جالوت از لشکر خویش بیرون آمد و در بین دو لشکر مبارز طلبید، صدای رعب‌آور وی دل‌ها را می‌لرزاند و کسی را جرات میدان رفتن او نبود. در این میان نوجوانی به نام داوود که شاید بر اثر کمی سن برای جنگ هم به میدان نیامده بود، بلکه برای کمک به برادران بزرگتر خود که در صف جنگجویان بودند از طرف پدرش ماموریت داشت، ولی با این حال بسیار چابک و ورزیده بود، با فلاخنی که در دست داشت یکی دو سنگ آن چنان ماهرانه پرتاب کرد که درست بر پیشانی و سر جالوت کوبیده شدند و او در میان وحشت و تعجب سپاهیانش به زمین سقوط کرد و کشته شد، با کشته شدن جالوت ترس و هراس عجیبی به سپاهیانش دست داد و سرانجام از برابر صفوف لشکر طالوت فرار کردند و بنی اسرائیل پیروز شدند.

---

### اکنون به تفسیر آیات باز میگردیم:

در نخستین آیه، روی سخن را به پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله وسلم) کرده، می‌فرماید: آیا ندیدی جمعی از اشراف بنی اسرائیل را بعد از موسی (علیه السلام) که به پیامبر خود گفتند: زمامداری برای ما انتخاب کن تا (تحت فرماندهی او) در راه خدا پیکار کنیم؟ (ا لم تر الی الملا من بنی اسرائیل من بعد موسی اذ قالوا لنبی لهم ابعت لنا ملکاً نقاتل فی سبیل الله).

واژه ملاء در لغت به معنی اشیاء یا اشخاصی است که چشم را پر می‌کند و شگفتی بیننده را بر می‌انگیزد، به همین جهت به جمعیت زیادی که دارای رای و عقیده واحدی، باشند ملا گفته می‌شود، و نیز به اشراف و بزرگان هر قوم و ملتی ملا می‌گویند، زیرا هر کدام از این دو گروه به خاطر کمیت یا کیفیت خاص خود چشم بیننده را پر می‌کند.

همان طور که قبلاً اشاره شد، این آیه اشاره به جمعیت زیادی از بنی اسرائیل می‌کند که یک صدا از پیامبر خویش تقاضای امیر و رهبری کردند تا بتوانند به فرماندهی او با جالوت که تمام حیثیت دینی و اجتماعی و اقتصادی آنها را به خطر افکنده بود پیکار کنند.

قابل توجه اینکه آنها برای رفع تجاوز دشمن که ایشان را از سرزمینشان بیرون رانده بود، می‌خواستند مبارزه کنند، در عین حال نام آن را فی سبیل الله (در راه خدا گذاردند) از این تعبیر روشن می‌شود که آنچه به آزادی و نجات انسانها از اسارت و رفع ظلم کمک کند، فی سبیل الله محسوب می‌شود، علاوه بر این پیکار مزبور، جنبه دینی و مذهبی نیز داشت.

بعضی نام این پیامبر را شمعون و بعضی اشموئیل، و بعضی یوشع، ذکر کرده‌اند، ولی مشهور در میان مفسران همان اشموئیل است که عربی آن

اسماعیل می‌باشد، و از امام باقر (علیه السلام) نیز در روایتی نقل شده است. به هر حال پیامبرشان که از وضع آنان نگران بود، و آنها را ثابت قدم در عهد و پیمان نمی‌دید به آنها گفت: اگر دستور پیکار به شما داده شود شاید (سرپیچی کنید و) در راه خدا پیکار نکنید (قال هل عسیتم ان کتب علیکم القتال الا تقاتلوا).

آنها در پاسخ گفتند: چگونه ممکن است در راه خدا پیکار نکنیم در حالی که از خانه و فرزندانمان رانده شدیم شهرهای ما به وسیله دشمن اشغال و فرزندانمان اسیر شده‌اند (قالوا و ما لنا الا نقاتل فی سبیل الله و قد اخرجنا من دیارنا و ابنائنا).

و به این ترتیب اعلام وفاداری به عهد و پیمان خود کردند، ولی با این همه هیچ یک از نام خدا و فرمان او، حفظ استقلال و موجودیتشان، و آزادی فرزندان، نتوانست جلو پیمان شکنی آنها را بگیرد، و لذا در ادامه این آیه می‌خوانیم: هنگامی که دستور پیکار به آنها داده شد جز عده کمی همگی سرپیچی کردند و خداوند به (احوال) ستمکاران آگاه است و می‌شناسد و به آنها کیفر می‌دهد (فلما کتب علیهم القتال تولوا الا قلیلا منهم و الله علیم بالظالمین). بعضی از مفسران، عده وفاداران را ۳۱۳ نفر نوشته‌اند، همانند سربازان وفادار اسلام در جنگ بدر.

در هر صورت پیامبرشان، طبق وظیفه‌ای که داشت به درخواست آنها پاسخ گفت، و طالوت را به فرمان خدا برای زمامداری آنان برگزید و به آنها گفت: خداوند طالوت را برای زمامداری شما برانگیخته است (وقال لهم نبیهم ان الله قد بعث

---

#### تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه ۲۳۷

لکم طالوت ملکا).

مطابق این آیه انتخاب طالوت به عنوان زمامداری و فرماندهی لشکر بنی اسرائیل از سوی خدا بوده و شاید جمله قد بعث (برانگیخت) اشاره به همان چیزی باشد که در شرح این داستان گذشت که حوادث غیر منتظره‌ای طالوت را به شهر آن پیامبر (علیه السلام) و مجلس او کشانید، و این انتخاب الهی صورت گرفت، ضمناً از تعبیر ملکا چنین برمی‌آید که طالوت، تنها فرمانده لشکر نبود بلکه زمامدار کشور هم بود.

از اینجا مخالفت شروع شد، گروهی گفتند: چگونه او بر ما حکومت داشته باشد با اینکه ما از او شایسته‌تریم، و او ثروت زیادی ندارد (قالوانی یکون له الملك علینا و نحن احق بالملك منه و لم یوت سعة من المال).

این نخستین اعتراض و پیمان شکنی بود که بنی اسرائیل در برابر آن پیامبر (علیه السلام) کردند، و با اینکه او تصریح کرده بود انتخاب طالوت از طرف خدا است آنها در واقع به انتخاب خداوند اعتراض کردند که ما از او سزاوارتریم

زیرا دارای دو شرط لازم برای زمامداری هستیم، نسب عالی و ثروت فراوان و همان طور که قبلا در شرح داستان آمده طالوت جوانی از یک قبیله گمنام بنی اسرائیل و از نظر مالی یک کشاورز ساده بود. ولی قرآن پاسخ دندان شکنی را که آن پیامبر به گمراهان بنی اسرائیل داد چنین بازگو می کند گفت خداوند او را بر شما برگزیده و علم و (قدرت) جسم او را وسعت بخشیده (ان الله اصطفیه و زاده بسطة فی العلم والجسم). اینکه می بینید خداوند او را برگزیده و زمامدار شما قرار داده به خاطر این

#### تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه ۲۳۸

است که از نظر هوش و فرزانی و علم، پر مایه است و از نظر نیروی جسمانی، قوی و پر قدرت.

یعنی اولاً این گزینش خداوند حکیم است و ثانیاً شما سخت در اشتباهید و شرایط اساسی رهبری را فراموش کرده اید، نسبت عالی و ثروت، هیچ امتیازی برای رهبری نیست چون هر دو امر اعتباری و بیرون ذاتی است، ولی علم و دانش و نیروی جسمانی دو امتیاز واقعی و درون ذاتی است که تاثیر عمیقی در مساله رهبری دارد. رهبر باید با علم و دانش خود، مصلحت جامعه ای را که در راس آن است تشخیص دهد و با قدرت خود آن را به موقع اجرا در آورد، با علم و تدبیر خود نقشه صحیح برای پیکار با دشمن بکشد و با نیروی جسمانی آن را پیاده کند.

تعبیر به بسطة (گسترش) اشاره به این است که وسعت وجودی انسان در پرتو علم و قدرت است، هر قدر اینها افزوده شود هستی انسان گسترده تر می شود. در اینجا گسترش علم بر گسترش نیروی جسمانی، مقدم داشته شده، زیرا شرط اول علم و آگاهی است.

ضمناً از این تعبیر استفاده می شود که امامت و رهبری، گزینش الهی است، و او است که شایستگی ها را تشخیص می دهد، اگر در فرزندان پیامبر این شایستگی را ببیند امامت را در آنجا قرار می دهد، و اگر در جای دیگر، در آنجا قرار می دهد، و این همان چیزی است که دانشمندان شیعه به آن معتقدند و از آن دفاع می کنند.

سپس می افزاید: خداوند، ملک خود را به هر کس بخواهد می بخشد و خداوند (احسانش) وسیع و گسترده و دانا (به لیاقت و شایستگی افراد) است (و الله

یوتی ملکه من یشاء و الله واسع علیم).

این جمله ممکن است اشاره به شرط سومی برای رهبری باشد و آن فراهم شدن امکانات و وسائل مختلف از سوی خدا است زیرا ممکن است رهبری از نظر علم و قدرت کاملاً پر مایه باشد ولی در شرائط و ظرفی قرار گیرد که هیچگونه

---

تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه ۲۳۹

آمادگی برای پیشرفت اهداف او نداشته باشد، مسلماً چنین رهبری به پیروزی درخشانی نخواهد رسید، قرآن می گوید: خدا حکومت الهی را به هر کس بخواهد می بخشد یعنی شرائط و وسائل لازم را برای او فراهم می سازد (این سخن ممکن است دنباله کلام آن پیامبر باشد و یا از کلام خداوند در قرآن). آیه بعد نشان می دهد که گویا بنی اسرائیل هنوز به ماموریت طالوت از سوی خداوند حتی با تصریح پیامبرشان اشموئیل، اطمینان پیدا نکرده بودند و از او خواهان نشانه و دلیل شدند، پیامبر آنها به آنان گفت، نشانه حکومت او این است که صندوق عهد به سوی شما خواهد آمد که در آن آرامشی از سوی پروردگارتان برای شما است، همان صندوقی که یادگارهای خاندان موسی و هارون در آن است، در حالی که فرشتگان آن را حمل می کنند، در این موضوع، نشانه روشنی برای شما است، اگر ایمان داشته باشید (و قال لهم نبیهم ان آیه ملکه ان یاتیکم التابوت فیه سکینه من ربکم و بقیة مما ترک آل موسی و آل هرون تحمله الملائكة ان فی ذلک لایة لکم ان کنتم مومنین).

نکته ها

#### ۱- تابوت یا صندوق عهد چه بود؟

تابوت در لغت به معنی صندوقی است که از چوب می سازند و اینکه می بینیم به صندوق نقل و انتقال جنازه ها تابوت می گویند به همین مناسبت است، اما باید توجه داشت که معنی اصلی تابوت اختصاصی به مردگان ندارد بلکه هر گونه صندوق چوبی را شامل می شود.

درباره این که تابوت بنی اسرائیل و به عبارت دیگر صندوق عهد چه بوده و به دست چه کسی ساخته شد و محتویات آن را چه چیز تشکیل می داد در روایات

---

تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه ۲۴۰

و تفاسیر ما و همچنین در کتب عهد قدیم (تورات) سخن بسیار است و از همه روشنتر چیزی است که در احادیث اهل بیت (علیهم السلام) و گفته های

بعضی از مفسران مانند ابن عباس آمده است و آن اینکه: تابوت همان صندوقی بود که مادر موسی او را در آن گذاشت و به دریا افکند و هنگامی که به وسیله عمال فرعون از دریا گرفته شد و موسی را از آن بیرون آوردند همچنان در دستگاه فرعون نگهداری می شد و سپس به دست بنی اسرائیل افتاد، بنی اسرائیل این صندوق خاطره انگیز را محترم می شمردند و به آن تبرک می جستند.

موسی در واپسین روزهای عمر خود الواح مقدس را که احکام خدا بر آن نوشته شده بود به ضمیمه زره خود و یادگارهای دیگری در آن نهاد، و به وصی خویش یوشع بن نون سپرد و به این ترتیب اهمیت این صندوق در نظر بنی اسرائیل بیشتر شده و لذا در جنگهایی که میان آنان و دشمنان واقع می شد آن را با خود می بردند، و اثر روانی و معنوی خاصی در آنها می گذارد، و لذا گفته اند تا هنگامی که این صندوق خاطره انگیز با آن محتویات مقدس در میانشان بود، با سربلندی زندگی می کردند، ولی تدریجا مبانی دینی آنها ضعیف شد و دشمنان بر آنها چیره شدند و آن صندوق را از آنها گرفتند، اما اشموئیل طبق آیات مورد بحث به آنها وعده داد که به زودی صندوق عهد، به عنوان یک نشانه بر صدق گفتار او به آنها باز خواهد گشت. از جمله فیه سکینه من ربکم و بقیة مما ترک آل موسی و آل هرون برمی آید که اولاً صندوق عهد، همان طور که گفتیم محتویاتی داشت که جمعیت بنی اسرائیل را آرامش می بخشید و در حوادث گوناگون نفوذ معنوی و اثر روانی در آنها داشت فیه سکینه من ربکم و ثانیاً قسمتی از یادگارهای خاندان موسی و خاندان هارون نیز بعدها به محتویات آن افزوده شده بود. باید توجه داشت که سکینه از ماده سکون به معنی آرامش است و

#### تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه ۲۴۱

منظور از آن در اینجا آرامش دل و جان می باشد. اشموئیل به بنی اسرائیل خاطر نشان ساخت که صندوق عهد بار دیگر به میان شما باز می گردد و آرامش از دست رفته خود را خواهید یافت و در حقیقت صندوقی که علاوه بر جنبه معنوی و تاریخی چیزی بالاتر از پرچم و شعار برای بنی اسرائیل بود و وجود آن را نشانه استقلال و موجودیت خود می دانستند و با مشاهده آن به یاد تجدید دوران عظمت پیشین می افتادند، به آنها باز می گشت، طبیعی است این بشارت بزرگی برای بنی اسرائیل محسوب

می شد.

## ۲ - منظور از حمل کردن فرشتگان (تحمله الملائكة) چیست؟

چگونه فرشتگان صندوق عهد را آوردند؟ در پاسخ این سوال نیز مفسران سخنان بسیار گفته اند، از همه روشنتر اینکه: در تواریخ آمده است هنگامی که صندوق عهد به دست بت پرستان فلسطین افتاد و آن را به بتخانه خود بردند، به دنبال آن گرفتار ناراحتیهای فراوانی شدند، بعضی گفتند اینها همه از آثار صندوق عهد است لذا تصمیم گرفتند آن را از شهر و دیار خود بیرون بفرستند، و چون کسی حاضر به بیرون بردن آن نبود، ناچار آن را به دو گاو بستند و آنها را در بیابان سر دادند، اتفاقاً این جریان درست مقارن با نصب طالوت به فرماندهی بنی اسرائیل بود، فرشتگان خدا مأموریت یافتند که این دو حیوان را به سوی شهر اشموئیل برانند هنگامی که بنی اسرائیل صندوق عهد را در میان خود دیدند، آن را به عنوان آیت و نشانه ای از طرف خداوند بر مأموریت طالوت تلقی کردند.

بنابراین گر چه در ظاهر آن دو گاو آن را به شهر آوردند لکن در واقع به وسیله فرشتگان الهی این کار انجام شد، به همین جهت حمل صندوق به فرشتگان نسبت داده شده است.

اصولاً فرشته و ملک در قرآن و اخبار معنی وسیعی دارد که علاوه بر موجودات روحانی عاقل، یک سلسله از نیروهای مرموز این جهان رانیز در بر

---

تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه ۲۴۲

می گیرد.

از آنچه گفته شد به خوبی استفاده می شود که با این نشانه های اعجاز آمیز مساله رهبری و فرماندهی الهی طالوت ثابت شد، اما همانگونه که از جمله ان کنستم مومنین استفاده می شود، باز افراد ضعیف الایمان تسلیم حق نشدند و دنباله این داستان، این حقیقت را آشکار خواهد ساخت.

سرانجام به رهبری و فرماندهی طالوت تن در دادند و او لشکرهای فراوانی را بسیج کرد و به راه افتاد، در اینجا بود که بنی اسرائیل در برابر آزمون عجیبی قرار گرفتند بهتر است این سخن را از زبان قرآن در ادامه این آیات، بشنویم، می فرماید:

هنگامی که طالوت (به فرماندهی لشکر بنی اسرائیل منصوب شد و سپاهیان) را با خود بیرون برد، به آنها گفت: خداوند شما را با یک نهر آب امتحان می کند،

آنها که از آن بنوشند از من نیستند و آنها که جز یک پیمان با دست خود، بیشتر از آن نچشند از منند (فلما فصل طالوت بالجنود قال ان الله مبتليكم بنهر فمن شرب منه فليس مني و من لم يطعمه فانه مني الا من اغترف غرفة بيده). در اینجا لشکریان طالوت در برابر آزمون بزرگی قرار گرفتند، و آن مساله مقاومت شدید در برابر تشنگی، و چنین آزمونی برای لشکر طالوت -مخصوصا با سابقه بدی که برای بنی اسرائیل در بعضی جنگها داشتند -ضرورت داشت، چرا که پیروزی هر جمعیتی، بستگی به مقدار انضباط و قدرت ایمان و استقامت در مقابل

---

#### تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه ۲۴۳

دشمن و اطاعت از دستور رهبر و فرمانده دارد. طالوت می خواست بداند انبوه لشکر تا چه اندازه، فرمان او را اطاعت می کنند، به ویژه اینکه آنها با تردید و دودلی و حتی اعتراض، رهبری او را پذیرفته بودند، گر چه در ظاهر تسلیم شده بودند ولی شاید هنوز در باطن، شک و تردید بر دل های آنها حکومت می کرد، به همین دلیل مامور می شود که آنها را امتحان کند، تا روشن شود، آیا این سربازان که می خواهند در برابر شمشیر آتشبار دشمن بایستند، توانائی تحمل مقداری تشنگی را دارند یا نه؟ ولی اکثریت آنها - همانطور که در شرح داستان قبلا خواندیم و در آیه مورد بحث به طور فشرده به آن اشاره شده از بوته این امتحان سالم بیرون نیامدند، چنانکه قرآن می گوید: آنها همگی جز عده کمی از آنها، از آن آب نوشیدند (فشربوا منه الا قليلا منهم).

و به این ترتیب، دومین تصفیه در ارتش طالوت انجام یافت، زیرا تصفیه اول همان بود که به هنگام اعلام بسیج عمومی گفته بود کسانی که تجارت یا بنای نیمه کاره و امثال آن دارند، همراه من نیایند. سپس می افزاید: هنگامی که او (طالوت) و افرادی که به وی ایمان آورده بودند (و از بوته آزمایش سالم به در آمدند)، از آن نهر گذشتند گفتند: امروز ما (با این جمعیت اندک) توانائی مقابله با جالوت و سپاهیان او را نداریم (فلما جاوزه هو و الذين آمنوا معه قالوا لا طاقة لنا اليوم بجالوت و جنوده). این جمله به خوبی نشان می دهد که همان گروه اندک که از آزمایش تشنگی سالم به در آمدند همراه او حرکت کردند، ولی همانها نیز وقتی فکر کردند که به زودی در برابر ارتش عظیم و نیرومند جالوت قرار می گیرند فریادشان از

کمی نفرات بلند شد و این سومین مرحله آزمایش بود، زیرا تنها گروه کوچک‌تری از این گروه اندک، اعلام آمادگی و وفاداری کامل کردند، چنانکه قرآن در ادامه این آیه

---

تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه ۲۴۴

می‌فرماید: آنها که می‌دانستند خدا را ملاقات خواهند کرد (و به روز رستاخیز و وعده‌های الهی ایمان داشتند) گفتند: چه بسیار گروه‌های کوچکی که به فرمان خدا بر گروه‌های عظیمی پیروز شدند و خداوند با صابران (و استقامت‌کنندگان) همراه است (قال الذین یظنون انهم ملاقوا الله کم من فئة قليلة غلبت فئة كثيرة باذن الله و الله مع الصابرين).

این جمله به خوبی نشان می‌دهد کسانی که ایمان راسخ به روز رستاخیز داشتند به بقیه هشدار دادند که نباید به کمیت جمعیت نگاه کرد، بلکه باید کیفیت را در نظر گرفت، زیرا بسیار شده که جمعیت کم از نظر نفرات، اما با کیفیتی بالا، از جهت ایمان و اراده و تصمیم و متکی به عنایات الهی به اذن الله بر جمعیت‌های انبوه پیروز شدند.

باید توجه داشت که یظنون در اینجا به معنی یعلمون می‌باشد، یعنی کسانی که به رستاخیز، یقین داشتند و وعده‌های الهی را در مورد پاداش مجاهدان راستین می‌دانستند (زیرا ظن در بسیاری از موارد به معنی یقین به کار می‌رود و اگر آن را به معنی گمان هم بدانیم باز بی تناسب نخواهد بود زیرا مفهوم آیه چنین می‌شود که گمان به رستاخیز تا چه رسد به علم و یقین، انسان را در برابر اهداف الهی مصمم می‌سازد همانگونه که گمان به منافع، در کارهای مهم همچون کشاورزی و تجارت و صنعت صاحبان آنها را مصمم می‌کند.

درباره اینکه چرا به روز قیامت، روز لقای پروردگار گفته شده در ذیل آیه ۴۶ همین سوره به مقدار کافی بحث کردیم.

---

تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه ۲۴۵

در آیه بعد، مساله رویارویی دو لشکر مطرح شده، می‌فرماید: به هنگامی که آنها (لشکر طالوت و بنی اسرائیل) در برابر جالوت و سپاهیان او قرار گرفتند گفتند: پروردگارا! صبر و استقامت را بر ما فروریز و گامهای ما را استوار بدار، و ما را بر جمعیت کافران پیروز گردان (ولما برزوا لجالوت و جنوده قالوا

ربنا افرغ علینا صبرا و ثبت اقدامنا وانصرنا علی القوم الکافرین).  
برزوا از ماده بروز، به معنی ظهور است، و از آنجا که وقتی انسان در میدان جنگ، آماده و ظاهر می‌شود، ظهور و بروز دارد به این کار، مبارزه یا براز می‌گویند.

این آیه می‌گوید: هنگامی که طالوت و سپاه او، به جایی رسیدند که لشکر نیرومند جالوت، نمایان و ظاهر شد، و در برابر آن قدرت عظیم صف کشیدند، دست به دعا برداشتند و از خداوند سه چیز طلب کردند، نخست صبر و شکیبائی و استقامت، در آخرین حد آن، لذا تعبیر به افرغ علینا صبرا کردند که از ماده افرغ به معنی ریختن آب یا ماده سیال دیگر از ظرف، به طوری که ظرف کاملا خالی شود، نکره بودن صبر نیز تاکید می‌کند به این مطلب است.

تکیه بر ربوبیت پروردگار ربنا و تعبیر به افرغ که به معنی خالی کردن پیمانه است، و تعبیر به علی که بیانگر نزول از طرف بالا است و تعبیر به صبرا که در این گونه موارد دلالت بر عظمت دارد، هر کدام نکته‌ای در بردارد که مفهوم این دعا را کاملا عمیق و پرمایه می‌کند.

دومین تقاضای آنها از خدا این بود که گامهای ما را استوار بدار تا از جاکنده نشود و فرار نکنیم، در حقیقت دعای اول جنبه باطنی و درونی داشت و این دعا جنبه ظاهری و برونی دارد و مسلما ثبات قدم از نتایج روح استقامت و صبر است.

سومین تقاضای آنها این بود که ما را بر این قوم کافر یاری فرما و پیروز کن که در واقع هدف اصلی را تشکیل می‌دهد و نتیجه نهایی صبر و استقامت و ثبات قدم

---

#### تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه ۲۴۶

است.

به یقین خداوند چنین بندگان را تنها نخواهد گذاشت هر چند عدد آنها کم و عدد دشمن زیاد باشد، لذا در آیه بعد می‌فرماید: آنها به فرمان خدا سپاه دشمن را شکست دادند و به هزیمت وا داشتند (فهمزموهم باذن الله).  
و داوود (جوان کم سن و سال و نیرومند شجاعی که در لشکر طالوت بود) جالوت را کشت (و قتل داود جالوت).  
در اینجا چگونگی کشته شدن آن پادشاه ستمگر به دست داوود جوان و تازه کار

در جنگ، تشریح نشده ولی همانگونه که در شرح داستان آمد بافلاخنی که در دست داشت، یکی دو سنگ آن چنان ماهرانه پرتاب کرد که درست بر پیشانی و سر جالوت کوبیده شد و در آن فرو نشست و فریادی کشید و فرو افتاد، و ترس و وحشت تمام سپاه او را فرا گرفت و به سرعت فرار کردند گویا خداوند می‌خواست قدرت خویش را در اینجانشان دهد که چگونه پادشاهی با آن عظمت و لشکری انبوه به وسیله نوجوان تازه به میدان آمده‌ای آن هم با یک سلاح ظاهراً بی ارزش، ازپای در می‌آید.

سپس می‌افزاید: خداوند حکومت و دانش را به او بخشید و از آنچه می‌خواست به او تعلیم داد (و آتیه الله الملك و الحکمة و علمه ممایشاء).

ضمیر در این دو جمله به داوود بر می‌گردد که در واقع فاتح این جنگ بود.

گرچه در این آیه تصریح نشده که این داوود همان داوود، پیامبر بزرگ بنی اسرائیل، پدر سلیمان است، ولی جمله آتیه الله الملك و الحکمة و علمه ممایشاء، نشان می‌دهد که او به مقام نبوت رسید زیرا اینگونه تعبیرات معمولاً درباره انبیای الهی است به خصوص که شبیه این تعبیر در آیه ۲۰ سوره (ص) درباره داوود آمده است، و شددنا ملکه و آتیناه الحکمة: پایه حکومت او را محکم ساختیم و

#### تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه ۲۴۷

به او دانش و تدبیر دادیم.

از روایاتی که در تفسیر این آیه نقل شده، نیز به روشنی استفاده می‌شود که او همان داوود، پیامبر بنی اسرائیل است.

این تعبیر ممکن است اشاره به علم تدبیر کشور داری و ساختن زره و وسایل جنگی و مانند آن باشد که داوود (علیه السلام) در حکومت بسیار عظیم خود به آن نیاز داشت زیرا خداوند هر مقامی را که به کسی می‌سپارد آمادگیهای لازم را نیز به او می‌بخشد.

و در پایان آیه به یک قانون کلی اشاره کرده، می‌گوید: و اگر خداوند بعضی از مردم را به وسیله بعضی دیگر دفع نکند سراسر روی زمین فاسد می‌شود، ولی خداوند نسبت به تمام جهانیان، لطف و احسان دارد (و لو لا دفع الله الناس بعضهم ببعض لفسدت الارض و لكن الله ذو فضل علی العالمین).

خداوند نسبت به جهانیان لطف و مرحمت دارد که جلو همه گیر شدن وهمگانی شدن فساد را در روی زمین می‌گیرد.

درست است که سنت پروردگار بر این قرار گرفته که در این دنیا اصل آزادی اراده و اختیار، حکومت کند و انسانها در انتخاب راه خیر و شر آزاد باشند ولی هتنگامی که طغیان ستمگران جهان را در معرض فساد و تباهی عمومی قرار دهد خداوند جمعی از بندگان خود را بر می انگیزد و یاری می کند که جلو طغیان آنها را بگیرند و حالت اهریمنی آنها را در هم بکوبند و این یکی از الطاف پروردگار بر بندگان است.

شبهیه همین معنی در آیه ۴۰ سوره حج نیز آمده است، می فرماید: و لو لادفع الله الناس بعضهم ببعض لهدمت صوامع و بیع و صلوات و مساجد: اگر خداوند به وسیله بعضی از بندگان خود، بعض دیگر را دفع نکند، صومعه ها و کلیساها و معابد یهود و مساجد مسلمین ویران می گردد. و این آیات، بشارت است برای مومنان که در مواقعی که در فشار شدید از

---

#### تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه ۲۴۸

سوی طاغوتها و جباران قرار می گیرند در انتظار نصرت و پیروزی الهی باشید.

**آیا این آیه اشاره به مساله تنازع بقاء دارد؟**

سؤال :

در اینجا سؤالی مطرح است و آن اینکه آیا این آیه اشاره به مساله تنازع بقاء که یکی از اصول چهارگانه فرضیه داروین در مساله تکامل انواع است نمی باشد؟ فرضیه های که می گوید باید جنگ و تنازع همواره در میان بشر باشد و اگر نباشد رکود و سستی و فساد، همه را فرا خواهد گرفت و نسل بشر به عقب بر خواهد گشت ولی تنازع و جنگ دائمی سبب می شود که نیرومندان بمانند و ضعیفان در این نظام پایمال شوند و از میان بروند، و به این ترتیب انتخاب اصلح صورت گیرد.

پاسخ :

این تفسیر در صورتی امکان دارد که ما رابطه آیه را به کلی از ما قبل آن قطع کنیم و حتی آیه همانند آن را در سوره حج از نظر دور داریم، ولی با توجه به آنها روشن می شود که آیه مورد بحث، ناظر به مبارزه با افراد طغیانگر و ستمکار است که اگر خداوند از طرق مختلف جلو آنها را بگیرد، تمامی روی زمین به فساد کشیده می شود، بنابراین جنگ را به عنوان یک اصل کلی در زندگی انسانها، مقدس نمی شمرد.

به علاوه آنچه به عنوان قانون تنازع بقاء گفته می شود و یادگار

اصول چهارگانه داروین در مساله تکامل انواع است نه تنها یک قانون مسلم علمی نیست بلکه فرضیه‌ای است ابطال شده و حتی طرفداران تکامل انواع امروز به هیچ وجه روی اصل تنازع بقاء تکیه نمی‌کنند و تکامل جانداران را مربوط به مساله جهش می‌دانند.

از همه اینها گذشته به فرض این که فرضیه تنازع بقاء را یک اصل علمی

---

تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه ۲۴۹

بدانیم باید از آن فقط در مورد زندگی جانوران استفاده کرد و زندگی انسان هرگز نمی‌تواند بر اساس آن بنا شود زیرا تکامل انسان در پرتوتعاون بقاء است نه تنازع بقاء!

چنین به نظر می‌رسد که تعمیم فرضیه تنازع بقاء به جهان انسانیت یک نوع طرز تفکر استعماری است که بعضی از جامعه شناسان سرمایه‌داری برای توجیه جنگ‌های خونین و نفرت انگیز حکومت‌های خود به آن متوسل شده‌اند و خواسته‌اند جنگ و نزاع را یک ناموس طبیعی و یک وسیله برای تکامل و پیشرفت جوامع انسانی معرفی کنند و به این ترتیب بر روی جنایات خود یک سرپوش علمی بگذارند، کسانی که ناآگاه تحت تاثیر افکار ضد انسانی آنها قرار گرفته و آیه فوق را بر آن تطبیق کرده‌اند مسلماً از تعلیمات قرآنی دور افتاده‌اند، زیرا قرآن صریحاً می‌گوید یا ایها الذین آمنوا ادخلوا فی السلم كافة (ای افراد با ایمان همگی داخل در صلح و صفا شوید).

جای تعجب است که بعضی از مفسران اسلامی مانند نویسنده المنار و همچنین مراغی در تفسیر خود چنان تحت تاثیر این فرضیه واقع شده‌اند که آن را یکی از سنن الهی پنداشته و آیه فوق را به آن تفسیر نموده‌اند و چنین پنداشته‌اند که این فرضیه از ابداعات قرآن است و نه از ابتکارات داروین! ولی همانگونه که گفتیم نه آیه فوق ناظر به آن است و نه این فرضیه اصل و اساسی دارد بلکه اصل حاکم بر روابط انسان‌ها تعاون بقاء است و نه تنازع بقاء!

آخرین آیه می‌فرماید: اینها آیات خدا است که به حق بر تو می‌خوانیم و تو

---

تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه ۲۵۰

از رسولان هستی (تلك آیات الله نتلوها عليك بالحق و انك لمن المرسلين). این آیه به داستانهای متعددی که در آیات گذشته درباره بنی اسرائیل آمده اشاره می‌کند و می‌گوید: هر کدام نشانهای از قدرت و عظمت

پروردگار است (و پاک از هر گونه خرافه و افسانه) و از سوی خداوند بر پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) نازل گردیده است، و این خود یکی از نشانه‌های صدق گفتار و نبوت او است.

---

تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه ۲۵۱

آیه ۲۵۳

آیه و ترجمه

تلك الرسل فضلنا بعضهم على بعض منهم من كلم الله و رفع بعضهم درجات و آتينا عيسى ابن مريم البينات و ايدنه بروح القدس و لو شاء الله ما اقتتل الذين من بعدهم من بعد ما جاءتهم البينات و لكن اختلفوا فمنهم من آمن و منهم من كفر و لو شاء الله ما اقتتلوا و لكن الله يفعل ما يريد

ترجمه :

۲۵۳ - بعضی از آن رسولان را بر بعضی دیگر برتری دادیم، برخی از آنها، خدا با او سخن می‌گفت، و بعضی را درجاتی برتر داد، و به عیسی بن مریم، نشانه‌های روشن دادیم، و او را با روح القدس تایید نمودیم، (ولی فضیلت و مقام آن پیامبران، مانع اختلاف امتها نشد).

و اگر خدا می‌خواست، کسانی که بعد از آنها بودند، پس از آن همه نشانه‌های روشن که برای آنها آمد، جنگ و ستیز نمی‌کردند، (اما خدا مردم را مجبور نساخته، و آنها را در پیمودن راه سعادت، آزاد گذارده است)، ولی این امتها بودند که با هم اختلاف کردند، بعضی ایمان آوردند و بعضی کافر شدند، (و جنگ و خونریزی بروز کرد).

و باز) اگر خدا می‌خواست، با هم پیکار نمی‌کردند، ولی خداوند آنچه را می‌خواهد، (از روی حکمت) انجام می‌دهد (و هیچ کس را به قبول چیزی مجبور نمی‌کند).

تفسیر :

نقش پیامبران در زندگی انسانها

این آیه اشاره‌ای به درجات انبیاء و مراتب آنها و گوشه‌ای از رسالت آنها در جامعه انسانی می‌کند، نخست می‌فرماید: آن رسولان را بعضی بر بعضی برتری

---

تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه ۲۵۲

دادیم (تلك الرسل فضلنا بعضهم على بعض).

تسلک اسم اشاره به بعید است و می‌دانیم این تعبیر گاهی برای احترام به موقعیت و مقام اشخاص به کار می‌رود، اشاره به اینکه موقعیت پیامبران به قدری بالا است که گوئی از دسترسها دور است.

در اینکه منظور از رسل همه پیامبران و رسولان الهی است، یا رسولانی که در آیات گذشته این سوره نامشان به میان آمد، یا به داستان آنها اشاره شده، مانند ابراهیم، موسی، عیسی، داوود، اشموئیل، و یا همه رسولانی که در موقع نزول این آیه نامشان در قرآن بوده است؟

در میان مفسران گفتگو است، ولی بیشتر به نظر می‌رسد که منظور از آن، همه پیامبران خدا بوده باشد، زیرا واژه الرسل به اصطلاح جمع محلی به لام است و دلالت بر عموم دارد.

تعبیر به فضلنا بعضهم علی بعض به روشنی می‌رساند که همه پیامبران الهی با اینکه از نظر نبوت و رسالت، همانند بودند از جهت مقام یکسان نبودند زیرا هم شعاع ماموریت آنان متفاوت بوده، و هم میزان فداکاریهای آنان با هم تفاوت داشته است.

سپس به ویژگی بعضی از آنان پرداخته، می‌فرماید: بعضی از آنان را خدا با او سخن گفت (منهم من کلم الله).

واضح است که منظور از آن، حضرت موسی (علیه السلام) می‌باشد که به عنوان کلیم الله معروف شده و در آیه ۱۶۴ سوره نساء درباره اومی فرماید: و کلم الله موسی تکلیما، خداوند با موسی سخن گفت.

و این احتمال که منظور از آن پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) باشد و منظور از تکلم، همان سخنانی باشد که در شب معراج با او گفت، یا منظور وحی الهی باشد که در آیه ۵۱ سوره شوری و ما کان لبشر ان یکلمه الله الا وحیا... عنوان تکلم به آن اطلاق

---

#### تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه ۲۵۳

شده، بسیار بعید به نظر می‌رسد، زیرا وحی در مورد تمام پیامبر است و با تعبیر منهم که به اصطلاح من تبعیضیه است سازگار نیست.

سپس می‌افزاید: و درجات بعضی را بالا برد (و رفع بعضهم درجات).

با توجه به اینکه: در آغاز این آیه، تفاوت درجات پیامبران ذکر شده، ممکن است منظور از این تکرار، فرد یا افراد خاصی باشد که نمونه کامل آن پیامبر گرامی اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) است که آیینش کامل‌ترین و آخرین آیینها

بود، و کسی که رسالت او، آوردن کامل‌ترین ادیان باشد، باید خود او نیز از همه برتر باشد، به خصوص اینکه در آیه ۴۱ سوره نساء، پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) را در قیامت به عنوان گواه همه پیامبران شمرده، در حالی که هر پیامبری گواه امت خویش است فکیف اذا جئنا من کل امة بشهید و جئنا بک علی هؤلاء شهیدا.

گواه دیگر این موضوع این است که در جمله سابق اشاره به فضیلت موسی (علیه السلام) بود و در جمله آینده، تصریح به مقام مسیح (علیه السلام) می‌کند و تناسب بحث ایجاب می‌نماید که این جمله نیز اشاره به موقعیت پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) باشد زیرا این سه پیامبر هر کدام پیشوای یکی از مذاهب بزرگ جهان هستند، و اگر نام پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) در وسط آن دو قرار گرفته جای تعجب نیست، مگر نه این است که آیین او حد وسط میان آیینهاست و همه چیز به طور متعادل در آن پیاده شده همانگونه که قرآن می‌گوید: و کذلک جعلناکم امة وسطا.

ولی گفته می‌شود که جمله‌های آینده این آیه نشان می‌دهد که منظور از جمله و رفع بعضهم درجات، بعضی از پیامبران پیشین مانند ابراهیم و امثال او بوده، زیرا به صورت فعل ماضی می‌فرماید: و لو شاء الله ماقتل الذین من بعدهم: اگر خدا می‌خواست امت این پیامبران بعد از آنان به جنگ و ستیز با هم بر

---

#### تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه ۲۵۴

نمی‌خاستند.

سپس به سراغ امتیاز حضرت مسیح (علیه السلام) رفته می‌فرماید: ما به عیسی بن مریم نشانه‌های روشن دادیم، و او را با روح القدس تایید کردیم (و آتینا عیسی ابن مریم البینات و ایدناه بروح القدس).

نشانه‌های روشن، اشاره به معجزاتی مانند شفای بیماران غیر قابل علاج و احیای مردگان، و معارف عالی دینی است.

منظور از روح القدس پیک وحی خداوند یعنی جبرئیل، یا نیروی مرموز معنوی خاصی است، که در اولیاء الله - با تفاوت‌هایی وجود دارد - و در تفسیر آیه ۸۷ سوره بقره، مشروحا بحث شد، و اگر در اینجا تایید به روح القدس را درباره حضرت مسیح (علیه السلام) بیان فرموده به خاطر آن است که سهم بیشتری نسبت به بسیاری از پیامبران، در او بوده است.

در ادامه آیه اشاره به وضع امتها و اختلافات آنها بعد از انبیاء کرده، می‌فرماید: اگر خدا می‌خواست کسانى که بعد از آنان بودند، پس از آنکه آن همه نشانه‌های روشن برای آنان آمد، به جنگ و ستیز با یکدیگر نمی‌پرداختند (و لو شاء الله ما اقتتل الذین من بعدهم من بعد ما جاءتهم البینات). یعنی اگر خدا می‌خواست، قدرت داشت که آنها را به اجبار از جنگ و ستیز باز دارد ولی سنت الهی بر این بوده و هست که مردم را در انتخاب راه آزاد گذارد، ولی آنها از آزادی خود سوء استفاده کردند و راه اختلاف پیمودند (و لکن اختلفوا). پس بعضی از آنها ایمان آوردند و بعضی کافر شدند (فمنهم من آمن ومنهم من کفر). مسلماً این اختلاف از خود مردم و هوی و هوسهای آنها سرچشمه گرفت و گرنه در میان پیامبران الهی اختلافی نبود، و همه یک هدف راتعقیب می‌کردند.

#### تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه ۲۵۵

بار دیگر تاکید می‌کند: این کار برای خدا آسان بود که به حکم اجبار جلو اختلافات آنها را بگیرد، زیرا اگر خدا می‌خواست هرگز آنها با یکدیگر جنگ نمی‌کردند ولی خداوند آن را که اراده کرده (و بر طبق حکمت و هماهنگی با هدف آفرینش انسان است و آن آزادی اراده و مختار بودن است) انجام می‌دهد (و لو شاء الله ما اقتتلوا و لکن الله یفعل ما یرید). بدون شک گروهی از این آزادی نتیجه منفی می‌گیرند ولی در مجموع وجود آزادی از مهمترین ارکان تکامل انسان است، زیرا تکامل اجباری تکامل محسوب نمی‌شود. ضمناً از این آیه که دو بار مساله اجبار در آن مطرح شده به خوبی بطلان اعتقاد به جبر، روشن می‌گردد، و اثبات می‌کند که خداوند انسانها را آزاد گذارده، گروهی ایمان را می‌پذیرند و گروهی کفر را.

نکته :

#### سرچشمه اختلاف پیروان ادیان

بعضی از نویسندگان غربی به ادیان و مذاهب ایراد گرفته‌اند که آنها موجب تفرقه و نفاق میان افراد بشر شده‌اند و خونهای زیادی در این راه ریخته شده زیرا تاریخ، جنگهای مذهبی فراوانی را به خاطر دارد. و به این ترتیب خواسته‌اند

مذاهب را محکوم و آنها را مایه جنگ و نزاع بدانند.

**در برابر این سخن باید توجه داشت که:**

اولا - همانطور که در آیه بالا نیز اشاره شده اختلافات در حقیقت میان پیروان راستین و حقیقی مذاهب نبوده بلکه میان پیروان و مخالفان مذهب صورت گرفته است و اگر مشاهده می کنیم که در میان پیروان مذاهب مختلف نیز جنگ و ستیزهایی رخ داده نه به خاطر تعلیمات مذهبی آنها بوده است، بلکه به خاطر تحریف مذاهب و تعصبات ناروا و آمیختن مذاهب آسمانی با خرافات صورت

---

تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه ۲۵۶

گرفته است.

ثانیا - امروز مذهب (یا لاقلا تاثیر مذهب) از قسمتی از جوامع بشری بر چیده شده در حالی که می بینیم جنگها به صورت وحشتناک تری گسترش یافته است. و با ابعاد وسیع تر و شدت بیشتر در نقاط مختلف دنیا ادامه دارد آیا اینها به خاطر مذهب است؟ یا این که روح سرکش جمعی از انسانها سرچشمه واقعی این جنگها است منتها یک روز در لباس مذهب و روز دیگر در لباس مکتب های سیاسی و اقتصادی، و روزهای دیگر در قالبهای دیگر خودنمایی می کند. بنابراین مذهب در این میان گناهکار نیست، این افراد سرکش هستند که گناهکارند و آتش جنگها را به بهانه های گوناگون شعله ور می سازند.

ثالثا - مذاهب آسمانی مخصوصا اسلام بر اثر خاصیت ضد نژاد پرستی و ملیت پرستی سبب شدند که بسیاری از مرزهای نژادی و جغرافیائی و قبیله ای بر چیده شوند و جنگهایی که از آنها سرچشمه می گرفت طبعاً از میان رفت و به این ترتیب قسمتی از جنگها در پرتو مذهب از تاریخ زندگی بشر حذف شد، به علاوه روح صلح و دوستی و اخلاق و عواطف انسانی که مورد توجه همه مذاهب آسمانی بوده است اثر عمیقی در کم کردن خصومتها و نفرت های اقوام مختلف داشته و دارد.

رابعا - یکی از رسالتهای مذاهب آسمانی آزاد ساختن طبقات محروم ورنجدیده بوده است و به همین دلیل جنگهایی در میان پیامبران و پیروان آنها با ستمگران و استثمار کنندگان همچون فرعونها و نمرودها درمی گرفته است.

این جنگها که در حقیقت جهاد آزادی بخش انسانها محسوب می شدند تنها

برای مذاهب عیب نبودند بلکه نقطه قوت آنها به حساب می آیند، درگیریهایی که پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) با مشرکان عرب و رباخواران مکه از یک سو و با قیصرها و کسریها از سوی دیگر داشت همه از این قبیل بودند.

بعدها

افترت

قبل

آیه ۲۵۴

آیه و ترجمه

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا انْفِقُوا مِمَّا رَزَقْنَاكُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَ يَوْمٌ لَا بَيْعَ فِيهِ وَلَا خِلَةَ وَلَا شَفَاعَةَ وَالْكَافِرُونَ هُمُ الظَّالِمُونَ

ترجمه :

۲۵۴ - ای کسانی که ایمان آورده‌اید! از آنچه به شما روزی داده‌ایم، انفاق کنید! پیش از آنکه روزی فرا رسد که در آن، نه خرید و فروش است (تا بتوانید سعادت و نجات از کیفر را برای خود خریداری کنید)، و نه دوستی (و رفاقت‌های مادی سودی دارد)، و نه شفاعت، (زیرا شما شایسته شفاعت نخواهید بود). و کافران، خود ستمگرند، (هم به خودشان ستم می‌کنند، هم به دیگران).

تفسیر :

**انفاق یکی از مهم‌ترین اسباب نجات در قیامت!**

به دنبال آیات گذشته که از قسمتی از سرگذشت امت‌های پیشین و جهاد و حکومت الهی و اختلافاتی که بعد از پیامبران داشتند، بحث می‌نمود، در این آیه روی سخن را به مسلمانان کرده و به یکی از وظائفی که سبب وحدت جامعه و تقویت حکومت و بنیه دفاعی و جهاد می‌شود اشاره می‌کند و می‌فرماید: ای کسانی که ایمان آورده‌اید! از آنچه به شما روزی داده‌ایم انفاق کنید (یا ایها الذین آمنوا انفقوا مما رزقناکم).

گرچه جمله مما رزقناکم (از آنچه به شما روزی داده‌ایم) مفهوم وسیعی دارد که هم انفاق‌های مالی واجب و مستحب را شامل می‌شود و هم انفاق‌های معنوی مانند علم و دانش و امور دیگر، ولی با توجه به تهدیدی که در ذیل آیه آمده، بعید نیست منظور، انفاق واجب یعنی زکات و مانند آن باشد، به علاوه، انفاق واجب است که بنیه بیت المال و حکومت راتقویت می‌کند، ضمناً از تعبیر به مما استفاده می‌شود که انفاق واجب همیشه بخشی از مال را در بر می‌گیرد نه همه آن را

مرحوم طبرسی در مجمع البیان، عمومیت آیه را نسبت به انفاقهای واجب و مستحب ترجیح می‌دهد معتقد است ذیل آیه مشتمل بر تهدیدی نیست بلکه خبر از حوادث وحشتناک روز قیامت می‌دهد.

ولی با توجه به آخرین جمله آیه که کافران را ظالمان می‌شمرد، اشاره‌ای است که ترک انفاق نوعی کفر و ظلم است و این جز در انفاقات واجب، تصور نمی‌شود.

سپس می‌افزاید: امروز که توانائی دارید انفاق کنید پیش از آنکه روزی فرا رسد که نه خرید و فروش در آن است و نه رابطه دوستی و نه شفاعت (من قبل ان یاتی یوم لا بیع فیه و لا خلة و لا شفاعة).

اشاره به اینکه راه‌های نجاتی که در دنیا از طرق مادی وجود دارد هیچکدام در آنجا نیست، نه بیع و معاملهای می‌توانید انجام دهید که سعادت و نجات از عذاب را برای خود بخريد و نه دوستیهای مادی این جهان که با سرمایه‌های خود کسب می‌کنید در آنجا نفعی به حال شما دارد زیرا آنها نیز به نوبه خود گرفتار اعمال خویشان و از خود به دیگری نمی‌پردازند و نه شفاعت در آنجا به حال شما سودی دارد زیرا شفاعت الهی در سایه کارهای الهی انجام می‌گیرد که انسان را شایسته شفاعت می‌کند و شما آن را انجام ندهاید و اما شفاعتهای مادی که با مال و ثروت در این دنیا قابل بدست آوردن است در آنجا وجود نخواهد داشت.

بنابراین شما با ترک انفاق و انباشتن اموال و بخل نسبت به دیگران تمام درهای نجات را به روی خود بسته‌اید.

و در پایان آیه می‌فرماید: کافران همان ظالمانند (و الکافرون هم

---

تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه ۲۵۹

الظالمون).

اشاره به اینکه آنها که انفاق و زکات را ترک می‌کنند هم به خویشان ستم‌رو می‌دارند و هم به دیگران.

قرآن در این جمله می‌خواهد این حقیقت را روشن سازد که:

اولا - کافران به خود ستم می‌کنند زیرا با ترک انفاق واجب و سایر وظائف دینی و انسانی، خود را از بزرگترین سعادت‌ها محروم می‌سازند، و این اعمال آنها است که در آن جهان دامنشان را می‌گیرد و خداوند باره آنها ستمی نکرده است. ثانیا - افراد کافر به اجتماعشان نیز ستم می‌کنند و اصولا کفر

سرچشمه قساوت، سنگدلی، مادیگری و دنیا پرستی است و اینها همه سرچشمه های اصلی ظلم و ستم هستند. یادآوری این نکته نیز لازم است که کفر در این آیه به قرینه این که بعد از دستور انفاق واقع شده به معنی سرپیچی و گناه و تخلف از دستور خداست و استعمال کفر به این معنی در قرآن و احادیث اسلامی نظایر بسیار دارد.

تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه ۲۶۰

آیه ۲۵۵

آیه و ترجمه

الله لا اله الا هو الحي القيوم لا تاخذه سنة و لا نوم له ما في السموت و ما في الارض من ذا الذی یشفع عنده الا باذنه یعلم ما بین ایدیهم و ما خلفهم و لا یحیطون بشیء من علمه الا بما شاء وسع کرسیه السموت والارض و لا یوده حفظهما و هو العلی العظیم

ترجمه :

۲۵۵ - هیچ معبودی نیست جز خداوند یگانه زنده، که قائم به ذات خویش است، و موجودات دیگر، قائم به او هستند، هیچگاه خواب سبک و سنگینی او را فرا نمی گیرد، (و لحظهای از تدبیر جهان هستی، غافل نمی ماند)، آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است، از آن اوست، کیست که در نزد او، جز به فرمان او شفاعت کند؟! (بنابراین، شفاعت شفاعت کنندگان، برای آنها که شایسته شفاعت اند، از مالکیت مطلقه اونمیکاهد). آنچه را در پیش روی آنها (بندگان) و پشت سرشان است می داند، (و گذشته و آینده، در پیشگاه علم او، یکسان است). و کسی از علم او آگاه نمی گردد، جز به مقداری که او بخواهد. (اوست که به همه چیز آگاه است، و علم و دانش محدود دیگران، پرتوی از علم بی پایان و نامحدود اوست). تخت (حکومت) او، آسمانها و زمین را در بر گرفته، و نگاهداری آن دو (آسمان و زمین)، او را خسته نمی کند. بلندی مقام و عظمت، مخصوص اوست.

مقدمه:

آیه الکرسی یکی از مهمترین آیات قرآن

در اهمیت و فضیلت این آیه همین بس که از پیامبر گرامی اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) نقل شده است که از ابی بن کعب سوال کرد و فرمود: کدام آیه برترین آیه کتاب الله است؟ عرض کرد: الله لا اله الا هو الحي القيوم، پیامبر

و فرمود: دانش بر تو گوارا باد، سوگند به کسی که جان محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) در دست او است این آیه دارای دو زبان و دو لب است که در پایه عرش الهی تسبیح و تقدیس خدا می گوید.

در حدیث دیگری از علی (علیه السلام) از پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) می خوانیم که فرمود: سید القرآن البقرة و سید البقرة آیه الكرسي یا علی ان فیها لخمسين كلمة فی کل كلمة خمسون برکة: برگزیده قرآن سوره بقره و برگزیده بقره، آیه الكرسي است، در آن پنجاه کلمه است و در هر کلمه ای پنجاه برکت است.

و در حدیث دیگری از امام باقر (علیه السلام) آمده است: هر کس آیه الكرسي را یک بار بخواند، خداوند هزار امر ناخوش آیند از امور ناخوش آیند دنیا، و هزار امر ناخوش آیند از آخرت را از او بر طرف می کند که آسانترین ناخوش آیند دنیا، فقر، و آسانترین ناخوش آیند آخرت، عذاب قبر است.

روایات در فضیلت این آیه شریفه بسیار زیاد است و در کتب علمای شیعه و اهل سنت نقل شده است با دو حدیث دیگری از رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) این بحث را پایان می دهیم، فرمود: اعطيت آیه الكرسي من كنز تحت العرش و لم یوتها نبی کان قبلی: آیه الكرسي از گنجی زیر عرش الهی به من داده شده است و به هیچ پیامبری قبل از من داده نشد.

در حدیث دیگری آمده است که دو برادر به حضور پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) رسیدند و عرض کردند برای تجارت به شام می رویم، به ما تعلیم دهید چه بگوییم (تا از شر اشرار مصون بمانیم) فرمود: هنگامی که به منزلگاهی رسیدید و نماز عشا را خواندید، موقعی که یکی از شما در بستر قرار می گیرد، تسبیح فاطمه زهرا (علیها السلام)

بگوید و سپس آیه الكرسي بخواند فانه محفوظ من کل شیء حتی یصبح: مسلماً او از همه چیز در امان خواهد بود تا صبح، سپس در ذیل این حدیث آمده است که در یکی از منزلگاهها دزدان قصد هجوم به آنها را داشتند اما هر چه تلاش کردند موفق نشدند.

به یقین این همه اهمیت که به آیه الکرسی داده شده است به خاطر محتوای مهم و برجسته آن است که ضمن تفسیر آن ملاحظه خواهیم کرد.

**تفسیر :**

### **مجموعه‌ای از صفات جمال و جلال او**

ابتدا از ذات اقدس الهی و مساله توحید اسماء حسنی و صفات او شروع می‌کند، می‌فرماید: خداوند هیچ معبودی جز او نیست (الله لا اله الا هو).  
الله نام مخصوص خداوند و به معنی ذاتی است که جامع همه صفات کمال و جلال و جمال است، او پدید آورنده جهان هستی است، به همین دلیل هیچ معبودی شایستگی پرستش جز او ندارد، و از آنجا که در معنی الله یگانگی افتاده است، جمله لا اله الا هو تأکیدی بر آن است.  
سپس می‌افزاید: خداوندی که زنده و قائم به ذات خویش است و موجودات دیگر عالم قائم به او هستند (الحی القيوم).  
حی از ماده حیات به معنی زندگی است، و این واژه مانند هر صفت مشبیه دیگر دلالت بر دوام دارد و بدیهی است که حیات در خداوند حیات حقیقی است چرا که حیاتش عین ذات او است نه همچون موجودات زنده در عالم خلقت که حیات آنها عارضی است و لذا گاهی زنده‌اند و سپس می‌میرند، اما در خداوند چنین نیست، چنانکه در آیه ۵۸ سوره فرقان می‌خوانیم: و توکل علی الحی الذی لا

---

تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه ۲۶۳

یموت، توکل بر ذات زنده‌ای کن که هرگز نمی‌میرد. این از یکسو، از سوی دیگر حیات کامل، حیاتی است که آمیخته با مرگ نباشد، بنابراین حیات حقیقی حیات او است که از ازل تا ابد ادامه دارد اما حیات انسان، به خصوص در این جهان که آمیخته با مرگ است نمی‌تواند حیات حقیقی بوده باشد لذا در آیه ۶۴ سوره عنکبوت می‌خوانیم: و ماهذه الحیوة الدنیا الا لهو و لعب و ان الدار الاخرة لهنی الحیوان زندگی این جهان بازیچه‌ای بیش نیست و زندگی حقیقی (از نظری) زندگی سراسری دیگر است! روی این دو جهت حیات و زندگی حقیقی مخصوص خدا است.

### **زنده بودن خداوند چه مفهومی دارد؟**

در تعبیرات معمولی، موجود زنده به موجودی می‌گویند که دارای نمو- تغذیه - تولید مثل و جذب و دفع و احیانا دارای حس و حرکت باشد ولی باید به

این نکته توجه داشت که ممکن است افراد کوتاه بین حیات را در مورد خداوند نیز چنین فرض کنند با این که می دانیم او هیچ یک از این صفات را ندارد و این همان قیاسی است که بشر را درباره خداشناسی به اشتباه می اندازد، زیرا صفات خدا را با صفات خود مقایسه می کند.

ولی حیات به معنی وسیع و واقعی کلمه عبارت است از علم و قدرت بنابراین وجودی که دارای علم و قدرت بی پایان است حیات کامل دارد، حیات خداوند مجموعه علم و قدرت اوست و در حقیقت به واسطه علم و قدرت موجود زنده از غیر زنده تشخیص داده می شود، امانمو و حرکت و تغذیه و تولید مثل از آثار موجوداتی است که ناقص و محدودند و دارای کمبودهایی هستند که بوسیله تغذیه و تولید مثل و حرکت آن را تامین می کنند، اما آن کس که کمبودی ندارد این امور هم درباره او مطرح نیست.

و اما قیوم صیغه مبالغه از ماده قیام است، به همین دلیل به وجودی گفته

---

#### تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه ۲۶۴

می شود که قیام او به ذات او است، و قیام همه موجودات به او می باشد، و علاوه بر این قائم به تدبیر امور مخلوقات نیز می باشد.

روشن است که قیام به معنی ایستادن است و در گفتگوهای روزمره به هیئت مخصوصی گفته می شود که مثلاً انسان را به حالت عمودی بر زمین نشان می دهد، و از آنجا که این معنی درباره خداوند که از جسم و صفات جسمانی منزله است مفهومی ندارد، به معنی انجام کار خلقت و تدبیر و نگهداری است، زیرا هنگامی که انسان می خواهد کاری را انجام دهد بر می خیزد، آری او است که همه موجودات جهان را آفریده، و تدبیر و نگهداری و تربیت و پرورش آنها را به عهده گرفته است و به طور دائم و بدون هیچگونه وقفه قیام به این امور دارد.

از این بیان روشن می شود که قیوم در واقع، ریشه و اساس تمام صفات فعل الهی است (منظور از صفات فعل، صفاتی است که رابطه خدا را با موجودات جهان بیان می کند) مانند آفریدگار، روزی دهنده، زنده کننده، هدایت کننده، و مانند اینها، اوست که روزی می دهد، اوست که زنده می کند و اوست که می میراند و اوست که هدایت می کند بنابراین صفات خالق و رازق و هادی و محیی و ممیت، همه در وصف قیوم جمع اند.

و از اینجا روشن می شود اینکه بعضی مفهوم آن را محدود به قیام به امر خلقت

و یا فقط امر روزی دادن و مانند آن دانسته‌اند در واقع اشاره به یکی از مصداقهای قیام کرده‌اند در حالی که مفهوم آن گسترده است و همه آنها را شامل می‌شود، زیرا همانگونه که گفتیم به معنی کسی است که قائم به ذات است و دیگران قیام به او دارند و محتاج به اویند. در حقیقت حی، تمام صفات الهی مانند علم و قدرت و سمیع و بصیر بودن و مانند آن را شامل می‌شود و قیوم، نیاز تمام موجودات را به اوبازگو می‌کند و لذا گفته‌اند این دو با هم اسم اعظم الهی است.

---

#### تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه ۲۶۵

سپس در ادامه آیه می‌افزاید: هیچگاه خواب سبک و سنگینی او را فرامی‌گیرد و لحظهای از تدبیر جهان غافل نمی‌شود (لا تاخذه سنة و لانوم). سنة از ماده وسن به گفته بسیاری از مفسران به معنی سستی مخصوصی است که در آغاز خواب روی می‌دهد، یا به تعبیر دیگر به معنی خواب سبک است، و نوم به معنی خواب، یعنی حالتی است که قسمت عمده حواس انسان، از کار می‌افتد، در واقع، سنه خوابی است که به چشم عارض می‌شود، اما وقتی عمیق‌تر شد و به قلب عارض شد، نوم گفته می‌شود.

جمله لا تاخذه سنة و لا نوم تأکیدی است بر حی و قیوم بودن خداوند زیرا قیام کامل مطلق به تدبیر امور عالم هستی در صورتی است که حتی یک لحظه غفلت در آن نباشد، و لذا هر چیز که با اصل قیومیت خداوند سازگار نباشد، خود به خود از ساحت مقدس او، منتفی است حتی ضعیف‌ترین عاملی که موجب سستی در کار او باشد مانند خواب سبک که در ذات پاک او نیست. اما اینکه چرا سنة بر نوم، مقدم داشته شده با اینکه قاعدتا فرد قوی‌تر راجلوتر ذکر می‌کنند، و سپس به فرد ضعیف اشاره می‌نمایند، به خاطر این است که از نظر ترتیب طبیعی نخست سنه (خواب سبک) دست می‌دهد و سپس عمیق‌تر شده تبدیل به نوم می‌گردد.

به هر حال این جمله، اشاره به این حقیقت است که فیض و لطف تدبیر خداوند دائمی است، و لحظه قطع نمی‌گردد، و همچون بندگان نیست که بر اثر خوابهای سبک و سنگین، یا عوامل دیگر غافل شود.

ضمناً تعبیر به لا تاخذه (او را نمی‌گیرد) در مورد خواب، تعبیر جالبی است که چگونگی تسلط خواب را بر انسان مجسم می‌سازد گوئی خواب همچون

موجود قوی پنجه‌ای است که انسان را در چنگال خود اسیر و گرفتار می‌سازد،

### تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه ۲۶۶

ناتوانی قوی‌ترین انسانها به هنگام بی‌تابی در برابر آن کاملاً محسوس است. سپس به مالکیت مطلقه خداوند اشاره کرده، می‌فرماید: برای او است آنچه در آسمانها و زمین است (له ما فی السموات و ما فی الارض). و این در واقع پنجمین وصف از اوصاف الهی است که در این آیه آمده، زیرا قبل از آن اشاره به توحید و حی و قیوم بودن، و عدم غلبه خواب بر ذات پاک او شده است.

در واقع این مالکیت، نتیجه همان قیومیت است زیرا هنگامی که قیام به امور عالم و تدبیر آنها و همچنین خالقیت مخصوص ذات او باشد، مالکیت همه چیز نیز از آن او است.

بنابراین آنچه انسان در اختیار دارد و از آن استفاده می‌کند، ملک حقیقی او نیست تنها چند روزی این امانت با شرائطی که از ناحیه مالک حقیقی تعیین شده به دست او سپرده شده و حق تصرف در آنها را دارد و به این ترتیب مالکان معمولی موظف‌اند شرائطی را که مالک حقیقی تعیین کرده کاملاً رعایت کنند و گرنه مالکیت آنها باطل و تصرفاتشان غیر مجاز است، این شرائط همان احکامی است که خداوند برای امور مالی و اقتصادی تعیین کرده است.

ناگفته پیداست توجه به این صفت که همه چیز مال خدا است اثر تربیتی مهمی در انسانها دارد، زیرا هنگامی که بدانند آنچه دارند از خودشان نیست و چند روزی به عنوان عاریت یا امانت به دست آنها سپرده شده این عقیده به طور مسلم، انسان را از تجاوز به حقوق دیگران و استثمار و احتکار و حرص و بخل و طمع باز می‌دارد.

### تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه ۲۶۷

در ششمین توصیف می‌فرماید: کیست که در نزد او جز به فرمانش شفاعت کند (من ذا الذی یشفع عنده الا باذنه).

این در واقع پاسخی است به ادعای واهی بت پرستان که می‌گفتند ما اینها (بتها) را به خاطر آن می‌پرستیم که در پیشگاه خدا برای ما شفاعت کنند همان گونه که در آیه ۳ سوره زمر آمده است ما نعبدهم الا لیقربونا الی الله زلفی.

در واقع با یک استفهام انکاری می‌گوید هیچ کس بدون فرمان خدانی تواند در پیشگاه او شفاعت کند، و این جمله نیز تأکیدی است بر قیومیت خداوند و مالکیت مطلقه او نسبت به تمامی موجودات عالم، یعنی اگر می‌بینید کسانی در پیشگاه خدا شفاعت می‌کنند (مانند انبیاء و اولیاء) دلیل بر آن نیست که آنها مالک چیزی هستند و استقلال در اثر دارند بلکه این مقام شفاعت را نیز خدا به آنها بخشیده، بنابراین شفاعت آنان، چون به فرمان خدا است دلیل دیگری بر قیومیت و مالکیت او محسوب می‌شود.

نکته :

### شفاعت چیست؟

درباره شفاعت در جلد اول تفسیر ذیل آیه ۴۸ سوره بقره مشروحا بحث کرده‌ایم لذا در اینجا به اشاره‌ای کوتاه قناعت می‌کنیم. شفاعت عبارت است از کمک نمودن یک موجود قوی به موجود ضعیف‌تر تا بتواند به آسانی مراحل رشد خود را با موفقیت طی کند. البته معمولاً این کلمه (شفاعت) در مورد شفاعت از گناهکاران به کار میرود، اما مفهوم شفاعت به معنی وسیع‌تر تمام عوامل و انگیزه‌ها و اسباب عالم هستی را شامل می‌شود، مثلاً زمین و آب و هوا و نور آفتاب چهار عامل هستند که دانه گیاه را در رسیدن به مرحله یک درخت یا یک گیاه کامل شفاعت و هدایت می‌کند، اگر شفاعت را در آیه

---

تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه ۲۶۸

فوق به این معنی وسیع بگیریم نتیجه این می‌شود که وجود عوامل و اسباب مختلف عالم هستی هرگز مالکیت مطلقه خداوند را محدود نمی‌کند و چیزی از آن نمی‌کاهد زیرا تاثیر همه این اسباب به فرمان او است و در حقیقت نشانهای از قیومیت و مالکیت او می‌باشد. اما بعضی چنین می‌پندارند که عنوان شفاعت در مفاهیم مذهبی شبیه یک نوع توصیه‌های بی دلیل اجتماعی و به اصطلاح پارتی بازی است و مفهوم آن این است که افراد آنچه می‌توانند گناه کنند، هنگامی که از فرق تا قدم آلوده شدند دست به دامن شفیعی زنند و بگویند:

آن دم که مردمان به شفیعی زنند دست

مائیم و دست و دامن اولاد فاطمه!

ولی نه این ایراد کنندگان منطق دین را در مساله شفاعت در یافته‌اند و نه آن دسته از گنهکاران جسور و بی پروا، زیرا همانطور که در بالا اشاره شد شفاعت که به وسیله بندگان خاص خدا انجام می‌گیرد همانند شفاعت تکوینی است که به وسیله عوامل طبیعی صورت می‌گیرد یعنی همانطور که اگر در درون یک دانه گیاه عامل حیات و سلول زنده وجود نداشته باشد تابش هزاران سال آفتاب و یا وزش نسیم و ریزش قطرات حیاتبخش باران هیچگونه تاثیری در نمو و رشد آن نخواهد کرد، شفاعت اولیای خدا نیز برای افراد نالایق بی اثر است، یعنی اصولاً آنها برای اینگونه اشخاص شفاعتی نخواهند داشت. شفاعت نیازمند به یک نوع ارتباط معنوی میان شفاعت کننده و شفاعت شونده است و به این ترتیب کسی که امید شفاعت را دارد موظف است در این جهان ارتباط معنوی با شخصی که انتظار دارد از او شفاعت کند برقرار سازد و این ارتباط در حقیقت یک نوع وسیله تربیت برای شفاعت شونده خواهد بود که او را به افکار و اعمال و مکتب شخص شفاعت کننده نزدیک می‌کند و در نتیجه شایسته شفاعت می‌شود و به این ترتیب شفاعت یک عامل تربیت است نه یک وسیله

---

#### تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه ۲۶۹

پارتی بازی و فرار از زیر بار مسئولیت و از اینجا روشن می‌شود که شفاعت تغییری در اراده پروردگار نسبت به گناهکار نمی‌دهد، بلکه این گناهکار است که با ارتباط معنوی با شفاعت کننده نوعی تکامل و پرورش می‌یابد و به سرحدی می‌رسد که شایسته عفو خدا می‌گردد (دقت کنید!).

**با این اشاره به دنباله تفسیر آیه باز می‌گردیم.**

در هفتمین توصیف می‌فرماید: آنچه را پیش روی آنها (بندگان) و پشت سر آنها است می‌داند و از گذشته و آینده آنان آگاه است (یعلم ما بین ایدیهم و ما خلفهم).

در واقع، این جمله دلیلی است بر آنچه در جمله قبل پیرامون شفاعت آمده بود، یعنی خداوند از گذشته و آینده شفیعان آگاه است و آنچه بر خود آنها نیز پنهان است می‌داند بنابراین آنها نمیتوانند موضوع تازه‌ای درباره کسانی که می‌خواهند از آنها شفاعت کنند به پیشگاه خدا عرضه‌دارند تا توجه او را به شفاعت شدگان جلب کنند.

توضیح اینکه: در شفاعت‌های معمولی، شفاعت کننده از یکی از دو طریق وارد می‌شود، یا اطلاعاتی درباره شایستگی و لیاقت شفاعت‌شونده در اختیار آن شخص بزرگ می‌گذارد، و از وی می‌خواهد که در حکمش تجدید نظر کند، یا رابطه شفاعت شونده را با شفاعت کننده بیان می‌دارد تا به خاطر علاقه‌های که این شخص بزرگ به شفاعت کننده دارد، حکمش را تغییر دهد روشن است که هر یک از این دو موضوع، فرع بر این است که شفاعت کننده اطلاعاتی داشته باشد که نزد شخصی که در پیشگاه او شفاعت می‌کند وجود نداشته باشد اما اگر او احاطه کامل علمی به همه چیز و همه کس داشته باشد، هیچ کس نمی‌تواند نزد او برای کسی شفاعت کند، زیرا هم لیاقت‌های افراد را می‌داند و هم ارتباط آنها را با یکدیگر، بنابراین تنها با اذن او شفاعت صحیح است.

#### تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه ۲۷۰

اینها همه در صورتی است که ضمیر در ما بین ایدیه‌م و ما خلفه‌م به شفیعیان یا شفاعت شدگان برگردد، ولی این احتمال نیز داده شده است که بازگشت ضمیر به تمام موجودات عاقل که در آسمانها و زمین قرار دارند باشد که در ضمن به جمله ((له ما فی السموات و ما فی الارض)) آمده بود، و تاکید است به قدرت کامله پروردگار بر همه چیز و عدم توانائی دیگران، زیرا آن کسی که از گذشته و آینده خود بی‌خبر است و از غیب آسمانها و زمین آگاهی ندارد، قدرتش بسیار محدود است، به عکس کسی که از همه چیز در هر عصر و زمان در گذشته و آینده آگاه است قدرتش بی‌پایان می‌باشد و به همین دلیل هر کاری حتی شفاعت باید به فرمان او صورت گیرد.

و به این ترتیب میان هر دو معنی می‌توان جمع کرد.

در اینکه منظور از ما بین ایدیه‌م و ما خلفه‌م چیست؟ مفسران احتمالات متعددی داده‌اند، بعضی گفته‌اند منظور از ما بین ایدیه‌م، امور دنیا است که در پیش روی انسان قرار دارد، و ما خلفه‌م به معنی امور آخرت است که پشت سر انسان می‌باشد و بعضی به عکس معنی کرده‌اند.

بعضی نیز آن را اشاره به اجل انسان، یا اعمال خیر و شر او دانسته‌اند و یا اموری را که می‌دانند و نمی‌دانند.

اما با مراجعه به آیات قرآن استفاده می‌شود که این دو تعبیر در بعضی از موارد در مورد مکان به کار رفته مانند آیه ۱۷ سوره اعراف که از قول شیطان نقل می‌کند لاتینهم من بین ایدیه‌م و من خلفه‌م و عن ایمانهم و عن شمائلهم: من

از پیش رو و پشت سر و از طرف راست و چپ به سراغ آنها می‌روم واضح است که در اینجا این دو تعبیر ناظر به مکان است، ولذا چپ و راست را نیز اضافه کرده است.

و گاه به معنی قبل و بعد زمانی است، مانند آنچه در آیه ۱۷۰ سوره آل عمران

---

تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه ۲۷۱

آمده، می‌فرماید: و یستبشرون بالذین لم یلحقوا بهم من خلفهم: شهیدان راه خدا به کسانی که هنوز پشت سر آنها قرار دارند و به آنان ملحق نشده‌اند بشارت می‌دهند روشن است که در اینجا ناظر به زمان است.

ولی در آیه مورد بحث ممکن است اشاره به معنی جامعی بوده باشد که هر دو را در برگیرد، یعنی خداوند آنچه در گذشته و آینده بوده و هست و همچنین آنچه در پیش روی مردم قرار دارد و از آن آگاه است و آنچه در پشت سر آنها است و از آنان پوشیده و پنهان است، همه را می‌داند و از همه آگاه است، و به این ترتیب پهنه زمان و مکان، همه در پیشگاه علم او روشن است، پس هر کار - حتی شفاعت - باید به اذن او باشد.

در هشتمین توصیف، می‌فرماید: آنها جز به مقداری که او بخواهد احاطه به علم او ندارند و تنها بخش کوچکی از علوم را که مصلحت دانسته در اختیار دیگران گذارده است (و لا یحیطون بشیء من علمه الا بما شاء).

و به این ترتیب علم و دانش محدود دیگران، پرتوی از علم بی پایان او است. این جمله نیز در حقیقت تأکیدی است بر جمله سابق، در جهت محدود بودن علم شفیعان در برابر علم پروردگار، زیرا آنها احاطه به معلومات خداوند ندارند، و تنها به آن مقدار که او اراده کند باخبر می‌شوند. از این جمله دو نکته دیگر نیز استفاده می‌شود: نخست اینکه هیچ کس از خود علمی ندارد و تمام علوم و دانشهای بشری از ناحیه خدا است. او است که تدریجاً پرده از اسرار حیرت انگیز جهان آفرینش بر می‌دارد و حقایق جدیدی را در اختیار انسانها می‌گذارد، و معلومات آنان را گسترش می‌بخشد.

---

تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه ۲۷۲

دیگر اینکه: خداوند ممکن است بعضی از علوم پنهان و اسرار غیب را در اختیار کسانی که می‌خواهد قرار دهد، و بنابراین پاسخی است به آنها که تصور می‌کنند علم غیب برای بشر غیر ممکن است، و نیز تفسیری است برای آیاتی که

نفی علم غیب از بشر می کند، یعنی انسان ذاتا چیزی از اسرار غیب نمی داند مگر به مقداری که خدا بخواهد، و به او تعلیم دهد (توضیح بیشتر و مشروح تر درباره این موضوع به خواست خدا، ذیل آیات مربوط به علم غیب مخصوصا آیه ۲۶ سوره جن خواهد آمد).

تعبیر به لا یحیطون نیز اشاره لطیفی است به حقیقت علم که آن یک نوع احاطه است.

در نهمین و دهمین توصیف، می فرماید: کرسی (حکومت) او آسمانها و زمین را در بر گرفته و حفظ و نگهداری آسمان و زمین برای او گران نیست (وسع کرسیه السموات و الارض و لا یؤده حفظهما).

و در یازدهمین و دوازدهمین، توصیف می گوید: و او است بلند مرتبه و با عظمت (و هو العلی العظیم).

نکته ها

#### ۱ - منظور از عرش و کرسی چیست؟

کرسی از نظر ریشه لغوی از کرس (بر وزن ارث) گرفته شده که به معنی اصل و اساس می باشد و گاهی نیز به هر چیزی که بهم پیوسته و ترکیب شده است گفته می شود و به همین جهت به تختهای کوتاه کرسی می گویند و نقطه مقابل آن عرش است که به معنی چیز مسقف یا خودسقف و یا تخت پایه بلند می آید.

و از آنجا که استاد و معلم به هنگام تدریس و تعلیم بر کرسی می نشیند گاهی کلمه کرسی کنایه از علم می باشد و نظر به اینکه کرسی تحت اختیار و زیر نفوذ

---

تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه ۲۷۳

وسیطره انسان است گاهی به صورت کنایه از حکومت و قدرت و فرمانروائی بر منطقه ای به کار می رود.

در آیه بالا می خوانیم که کرسی خداوند همه آسمانها و زمین را در بر می گیرد، کرسی در اینجا به چند معنی می تواند باشد:

الف: منطقه قلمرو حکومت - یعنی خداوند بر همه آسمانها و زمین حکومت می کند و منطقه نفوذ او همه جا را در بر گرفته و به این ترتیب کرسی خداوند مجموعه عالم ماده اعم از زمین و ستارگان و کهکشانها و سحابیها است.

طبیعی است که عرش طبق این معنی باید مرحله ای بالاتر و عالی تر از جهان ماده بوده باشد (زیرا گفتیم عرش در لغت به معنی سقف و سایه بان و

تخته‌های پایه بلند است به عکس کرسی) و در این صورت معنی عرش عالم ارواح و فرشتگان و جهان ماوراء طبیعت خواهد بود البته این در صورتی است که عرش و کرسی در مقابل هم قرار گیرند که یکی به معنی عالم ماده و طبیعت و دیگری به معنی عالم ماوراء طبیعت است ولی چنانکه در ذیل آیه ۵۴ سوره اعراف خواهد آمد عرش معانی دیگری نیز دارد و مخصوصاً اگر در مقابل کرسی ذکر نشود ممکن است به معنی مجموع عالم هستی بوده باشد.

ب: منطقه نفوذ علم - یعنی علم خداوند به جمیع آسمانها و زمین احاطه دارد و چیزی از قلمرو نفوذ علم او بیرون نیست زیرا همانطور که گفتیم کرسی گاهی کنایه از علم می باشد. در روایات متعددی نیز روی این معنی تکیه شده است از جمله حفص بن غیاث از امام صادق (علیه السلام)، نقل می کند که از آن حضرت پرسیدم: منظور از وسع کرسیه السموات و الارض چیست؟ فرمود: منظور علم او است.

ج: موجودی وسیعتر از تمام آسمانها و زمین - که از هر سو آنها را احاطه

#### تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه ۲۷۴

کرده است و به این ترتیب معنی آیه چنین می شود: کرسی خداوند همه آسمانها و زمین را در بر گرفته و آنها را احاطه کرده است.

در حدیثی از امیر مومنان علی (علیه السلام) این تفسیر نقل شده آنجا که می فرماید: الکرسی محیط بالسموات و الارض و ما بینهما و ما تحت الثری.

کرسی احاطه به زمین و آسمانها و آنچه ما بین آنها و آنچه در زیر اعماق زمین قرار گرفته است دارد.

حتی از پاره‌های از روایات استفاده می شود که کرسی به مراتب از آسمانها و زمین وسیع تر است بطوری که مجموعه آنها در برابر کرسی همچون حلقه‌ای است که در وسط بیابانی قرار داشته باشد از جمله از امام صادق (علیه السلام) نقل شده که فرمود: ما السموات و الارض عند الکرسی الا کحلقة خاتم فی فلاة و ما الکرسی عند العرش الا کحلقة فی فلاة آسمانها و زمین در برابر کرسی همچون حلقه انگشتی است در وسط یک بیابان و کرسی در برابر عرش همچون حلقه‌ای است در وسط یک بیابان) البته معنی اول و دوم کاملاً مفهوم و روشن است ولی معنی سوم چیزی است که هنوز علم و دانش بشر نتوانسته است از آن پرده بردارد زیرا وجود چنان عالمی که آسمانها و زمین را در بر گرفته باشد و به مراتب وسیع تر از جهان ما باشد هنوز از طرق متداول علمی

اثبات نشده است، در عین حال هیچگونه دلیلی بر نفی آن نیز در دست نیست، بلکه همه دانشمندان معترفاند که وسعت آسمان و زمین در نظر ما با پیشرفت وسائل و ابزار مطالعات نجومی روز به روز بیشتر می شود و هیچ کس نمی تواند ادعا کند که وسعت عالم هستی به همین اندازه است که علم امروز موفق به کشف آن شده است بلکه به احتمال قوی عوالم بی شمار دیگری وجود دارد که از قلمرو دید وسائل امروز ما بیرون است.

---

#### تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه ۲۷۵

ناگفته نماند که تفسیرهای سه گانه بالا هیچ منافاتی با هم ندارد و جمله وسع کرسیه السموات و الارض می تواند هم اشاره به نفوذ حکومت مطلقه و قدرت پروردگار در آسمانها و زمین باشد و هم نفوذ علمی او و هم جهانی وسیع تر از این جهان که آسمان و زمین را در بر گرفته است. و در هر صورت این جمله، جمله های ما قبل آیه را که درباره وسعت علم پروردگار بود تکمیل می کند.

نتیجه این که حکومت و قدرت پروردگار همه آسمانها و زمین را فرا گرفته و کرسی علم و دانش او به همه این عوالم احاطه دارد و چیزی از قلمرو حکومت و نفوذ علمی او بیرون نیست.

در جمله و لا یوده حفظهما - یوده در اصل از ریشه اود بر وزن قول به معنی ثقل و سنگینی می باشد - یعنی حفظ آسمانها و زمین برای خداوند هیچگونه سنگینی و مشقتی ندارد. زیرا او همانند مخلوقات و بندگان خود نیست که قدرتشان محدود باشد و گاهی از نگهداری چیزی خسته و ناتوان شوند قدرت او نامحدود است و برای یک قدرت نامحدود اصولا سنگینی و سبکی، مشقت و آسانی مفهومی ندارد این مفاهیم همه در مورد قدرتهای محدود صدق می کند!

از آنچه در بالا گفتیم روشن می شود که ضمیر یوده به خداوند بر می گردد جمله های سابق آیه و جمله بعد نیز گواه بر این معنی است زیرا ضمائر آنها نیز همه بازگشت به خداوند می کند بنابراین احتمال بازگشت ضمیر به کرسی به این معنی که حفظ آسمانها و زمین برای کرسی سنگین و ثقیل نیست بسیار ضعیف به نظر می رسد.

جمله و هو العلی العظیم در حقیقت دلیلی برای جمله های سابق است، یعنی خداوندی که برتر و بالاتر از شبیه و شریک و هر گونه کمبود و عیب و نقصان

است، و خداوندی که عظیم و بزرگ است و بی‌نهایت است هیچ کاری برای او مشکل نیست و هیچ‌گاه از اداره و تدبیر جهان هستی خسته و ناتوان و غافل و بیخبر

---

تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه ۲۷۶

نمی‌گردد و علم او به همه چیز احاطه دارد.

## ۲- آیا آیه الكرسي همین یک آیه است؟

آیا آیه الكرسي فقط همین یک آیه است که در بالا گفته شد که از الله لا اله الا هو شروع می‌شود، و به هو العلی العظیم ختم می‌گردد، یا اینکه دو آیه بعد نیز جزء آن است، بنابراین اگر در جایی مثل نماز لیلة الدفن دستور داده شده آیه الكرسي بخوانند، باید هر سه آیه خوانده شود.

قرائنی در دست است که نشان می‌دهد، همان یک آیه است.

۱- تمام روایاتی که در فضیلت آن وارد شده و از آن تعبیر به آیه الكرسي کرده همه نشان می‌دهد که یک آیه بیش نیست.

۲- تعبیر به کرسی فقط در همان آیه اول است و نامگذاری به آیه الكرسي نیز مربوط به همین آیه است.

۳- در بعضی از احادیث به همین معنی تصریح شده مانند حدیثی که در امالی شیخ از امیر مومنان علی (علیه السلام) نقل شده است که ضمن بیان فضیلت آیه الكرسي از الله لا اله الا هو شروع فرمود تا و هو العلی العظیم.

۴- در مستدرک سفینه البحار، از مجمع نقل می‌کند و آیه الكرسي معروفه و هی الی قوله و هو العلی العظیم آیه الكرسي معروف است و آن تا و هو العلی العظیم است.

۵- در حدیثی از امام علی بن الحسین (علیهما السلام) می‌خوانیم که پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: کسی که چهار آیه از اول سوره بقره و آیه الكرسي و دو آیه بعد از آن و سه آیه از آخر بقره را بخواند، هرگز ناخوشایندی در خودش و مالش نمی‌بیند و شیطان به او نزدیک نمی‌شود، و قرآن را فراموش نمی‌کند.

---

تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه ۲۷۷

از این تعبیر نیز استفاده می‌شود که آیه الكرسي یک آیه است.

۶- در بعضی از روایات وارد شده که آیه الكرسي پنجاه کلمه است و در هر

کلمه‌ای پنجاه برکت است شمارش کلمات آیه نیز نشان می‌دهد که تاو هو العلی العظیم پنجاه کلمه است. آری در بعضی از روایات دستور داده شده است که تا هم فیها خالدون بخواند، بی آنکه عنوان آیه الكرسي، مطرح باشد. به هر حال آنچه از قرائن بالا استفاده می‌شود این است که آیه الكرسي یک آیه بیشتر نیست.

### ۳- دلیل اهمیت آیه الكرسي

اهمیت فوق العاده آیه الكرسي از این نظر است که مجموعه‌ای از معارف اسلامی و صفات خداوند اعم از صفات ذات و فعل، مخصوصاً مساله توحید در ابعاد مختلف را در بر گرفته، این اوصاف که به دوازده بخش بالغ می‌شود و هر کدام می‌تواند ناظر به یکی از مسائل تربیتی انسان باشد قابل دقت است و به گفته ابو الفتوح رازی هر یک از این صفات، یکی از مذاهب باطله را نفی می‌کند (و به این ترتیب، دوازده تفکر باطل و نادرست به وسیله آن اصلاح می‌شود).



## آیه ۲۵۶

### آیه و ترجمه

لا اکراه فی الدین قد تبین الرشد من الغی فمن یکفر بالطاغوت ویومن بالله فقد استمسک بالعروة الوثقی لا انفصام لها و الله سمیع علیم

ترجمه :

۲۵۶ - در قبول دین، اکراهی نیست. (زیرا) راه درست از راه انحرافی، روشن شده است. بنابراین، کسی که به طاغوت (بت و شیطان، و هر موجود طغیانگر) کافر شود و به خدا ایمان آورد، به دستگیره محکمی چنگ زده است، که گسستن برای آن نیست. و خداوند، شنوا و داناست.

### شان نزول :

مفسر معروف اسلامی طبرسی در مجمع البیان در شان نزول آیه نقل می کند: مردی از اهل مدینه بنام ابو حصین دو پسر داشت برخی از بازرگانانی که به مدینه کالا وارد می کردند هنگام برخورد با این دو پسر آنان را به عقیده و آیین مسیح دعوت کردند، آنان هم سخت تحت تاثیر قرار گرفته و به این کیش وارد شدند و هنگام مراجعت نیز به اتفاق بازرگانان به شام رهسپار گردیدند. ابو حصین از این جریان سخت ناراحت شد و به پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) اطلاع داد و از حضرت خواست که آنان را به مذهب خود برگرداند و سوال کرد آیا می تواند آنان را با اجبار به مذهب خویش بازگرداند؟ آیه فوق نازل گردید و این حقیقت را بیان داشت که: در گرایش به مذهب اجبار و اکراهی نیست.

در تفسیر المنار نقل شده که ابو حصین خواست دو فرزند خود را با اجبار به اسلام باز گرداند، آنان به عنوان شکایت نزد پیغمبر آمدند ابو حصین به پیامبر عرض کرد من چگونه به خود اجازه دهم که فرزندانم وارد آتش گردند و من ناظر آن

باشم آیه مورد بحث به همین منظور نازل شد.

تفسیر :

### دین اجباری نیست

آیه الکرسی در واقع مجموعه‌های از توحید و صفات جمال و جلال خدا بود که اساس دین را تشکیل می‌دهد، و چون در تمام مراحل با دلیل عقل قابل استدلال است و نیازی به اجبار و اکراه نیست، در این آیه می‌فرماید: در قبول دین هیچ اکراهی نیست (زیرا) راه درست از بیراهه آشکار شده است (لا اکراه فی الدین قد تبین الرشد من الغی).

رشد از نظر لغت عبارت است از راهیابی و رسیدن به واقع، در برابر غی که به معنی انحراف از حقیقت و دور شدن از واقع است. از آنجا که دین و مذهب با روح و فکر مردم سر و کار دارد و اساس و شالوده‌اش بر ایمان و یقین استوار است خواه و ناخواه راهی جز منطق و استدلال نمی‌تواند داشته باشد و جمله لا اکراه فی الدین در واقع اشارهای به همین است.

به علاوه همانگونه که از شان نزول آیه استفاده می‌شود، بعضی از ناآگاهان از پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) می‌خواستند که او همچون حکام جبار با زور و فشار اقدام به تغییر عقیده مردم (هر چند در ظاهر) کند، آیه فوق صریحا به آنها پاسخ داد که دین و آیین چیزی نیست که با اکراه و اجبار تبلیغ گردد، به خصوص اینکه در پرتو دلائل روشن و معجزات آشکار، راه حق از باطل آشکار شده و نیازی به این امور نیست.

این آیه پاسخ دندان شکنی است به آنها که تصور می‌کنند اسلام در بعضی از موارد جنبه تحمیلی و اجباری داشته و با زور و شمشیر و قدرت نظامی پیش رفته است.

جایی که اسلام اجازه نمی‌دهد پدری فرزند خویش را برای تغییر عقیده

---

تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه ۲۸۰

تحت فشار قرار دهد، تکلیف دیگران روشن است، اگر چنین امری مجاز بود، لازم بود این اجازه، قبل از هر کس به پدر درباره فرزندش داده شود، در حالی که چنین حقی به او داده نشده است.

و از اینجا روشن می‌شود که این آیه تنها مربوط به اهل کتاب نیست آن چنان که بعضی از مفسران پنداشته‌اند، و همچنین حکم آیه هرگز منسوخ نشده است آن چنان که بعضی دیگر گفته‌اند بلکه حکمی است جاودانی و هماهنگ

با منطق عقل.

سپس به عنوان یک نتیجه گیری از جمله گذشته می افزاید: پس کسی که به طاغوت (بت و شیطان و انسانهای طغیانگر) کافر شود و به خدا ایمان آورد، به دستگیره محکمی دست زده است که گسستن برای آن وجود ندارد (فمن یکفر بالطاغوت و يؤمن بالله فقد استمسک بالعروة الوثقی لا انفصام لها). طاغوت صیغه مبالغه از ماده طغیان به معنی تعدی و تجاوز از حد و مرز است، و به هر چیزی که سبب تجاوز از حد گردد گفته می شود، از این روشیاطین، بستها، حکام جبار و مستکبر و هر معبودی غیر از پروردگار و هر مسیری که به غیر حق منتهی می شود، همه طاغوت است (باید توجه داشت که این کلمه هم به معنی مفرد و هم به معنی جمع به کار می رود). در این جمله قرآن می گوید: هر کس به طاغوت کافر شود و از آن روی گرداند و به خدا ایمان آورد به دستگیره محکمی دست زده است که هرگز گسسته نمی شود.

در این که منظور از طاغوت در آیه چیست؟ مفسران سخنان بسیاری گفته اند بعضی آن را به معنی شیطان و بعضی به معنی کاهنان و بعضی به معنی ساحران تفسیر کرده اند، ولی چنین به نظر می رسد که منظور، همه آنها بلکه وسیع تر از آنها بوده باشد. یعنی همان مفهوم عامی که از کلمه طاغوت استفاده می شود که هر موجود طغیان گر و هر آیین و مسیر انحرافی و نادرست را در بر می گیرد.

---

#### تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه ۲۸۱

آیه در حقیقت دلیلی است برای جمله های سابق که در دین و مذهب نیازی به اکراه نیست. زیرا دین دعوت به سوی خدا که منبع هر خیر و برکت و هر سعادت است می کند، در حالی که دیگران دعوت به سوی ویرانگری و انحراف و فساد می نمایند، و به هر حال دست زدن به دامن ایمان به خدا همانند دست زدن به یک دستگیره محکم نجات است که هرگز امکان گسستن ندارد. و در پایان می فرماید: و خداوند شنوا و دانا است (و الله سمیع علیم). اشاره به اینکه مساله کفر و ایمان چیزی نیست که با تظاهر انجام گیرد، زیرا خداوند سخنان همه را اعم از آنچه آشکارا می گویند یا در جلسات خصوصی و نهانی، همه را می شنود، و همچنین از مکنون دلها و ضمیر آگاه است، بنابراین کفر یا ایمان هر کس برای او روشن می باشد.

این جمله در حقیقت تشویقی است برای مومنان واقعی، و تهدیدی است برای منافقان که از پوشش ظاهری اسلام سوء استفاده می کنند.

نکته :

### مذهب نمی تواند تحمیلی باشد

اصولا اسلام و هر مذهب حق از دو جهت نمی تواند جنبه تحمیلی داشته باشد:  
الف - بعد از آن همه دلائل روشن و استدلال منطقی و معجزات آشکار، نیازی به این موضوع نیست، آنها متوسل به زور و تحمیل می شوند که فاقد منطق باشند، نه اسلام با آن منطق روشن و استدلالهای نیرومند.

ب - اصولا دین که از یک سلسله اعتقادات قلبی ریشه و مایه می گیرد ممکن نیست تحمیلی باشد زور و شمشیر و قدرت نظامی در اعمال و حرکات جسمانی ما می تواند اثر بگذارد نه در افکار و اعتقادات ما.

---

تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه ۲۸۲

از آنچه گفته شد پاسخ تبلیغات مسموم دشمنان اسلام از جمله کلیساروشن می شود زیرا جمله ای صریحتر از لا اکراه فی الدین که در متن قرآن آمده است در این زمینه نمی توان پیدا کرد.

البته آنها برای تحریف به مجاهدات و جنگهای اسلامی متشبث می شوند در حالی که از بررسی جنگهای اسلامی به خوبی آشکار می شود که قسمتی از این جنگها جنبه دفاعی داشته، و قسمت دیگری که جنبه جهاد ابتدائی داشته است برای کشورگشائی و اجبار افراد به آیین اسلام نبوده بلکه برای واژگون کردن نظامات غلط و ظالمانه و اجازه یافتن مردم برای مطالعه آزاد درباره مذهب و شیوه های زندگی اجتماعی بوده است.

شاهد گویای این سخن این است که در تاریخ اسلام کرارا دیده می شود که مسلمانان هنگامی که شهرها را فتح می کردند، پیروان مذاهب دیگر را همانند مسلمانها آزادی می دادند.

و اگر مالیات مختصری به نام جزیه از آنان دریافت می شد به خاطر تامین امنیت و هزینه نیروهای حافظ امنیت بود زیرا که جان و مال و ناموس آنها در پناه اسلام محفوظ بود و حتی مراسم عبادی خویش را آزادانه انجام می دادند. تمام کسانی که با تاریخ اسلام سرو کار دارند این حقیقت را می دانند و حتی مسیحیانی که درباره اسلام کتاب نوشته اند به این موضوع اعتراف کرده اند. مثلا در کتاب تمدن اسلام و عرب می خوانیم: رفتار مسلمانان با جمعیت های

دیگر به قدری ملایم بود که روسای مذهبی آنان اجازه داشتند برای خود مجالس مذهبی تشکیل دهند.

و در پاره‌ای از تواریخ نقل شده: جمعی از مسیحیان که برای گزارشها و تحقیقاتی خدمت پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) رسیده بودند مراسم نیایش مذهبی خود را آزادانه در مسجد پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) در مدینه انجام دادند.

---

#### تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه ۲۸۳

اصولا اسلام در سه مورد به قدرت نظامی توسل می‌جسته است:

۱ - در مورد محو آثار شرک و بت پرستی، زیرا از نظر اسلام بت پرستی دین و آیین نیست بلکه انحراف، بیماری و خرافه است و هرگز نباید اجازه داد جمعی در یک مسیر صددرصد غلط و خرافی پیش روند و به سقوط کشانده شوند، لذا اسلام بت پرستان را از راه تبلیغ به سوی توحید دعوت کرد و آنجا که مقاومت کردند متوسل به زور شد بتخانه‌ها را در هم کوبید و از هرگونه تظاهری به نام بت و بت پرستی جلوگیری کرد تا این بیماری روحی و فکری به کلی ریشه کن گردد، و آیات قتال با مشرکین مانند آیه ۱۹۳ سوره بقره و قاتلوه‌هم حتی لا تكون فتنة: به کارزار با مشرکین ادامه دهید تا آنکه شرک از روی زمین برافتد. نظر به همین موضوع دارد و بنابراین هیچگونه تباین و تضادی بین آیه مورد بحث و این آیات نیست تا سخن از نسخ پیش آید.

۲ - در برابر کسانی که نقشه نابودی و حمله به مسلمانان را می‌کشند دستور جهاد دفاعی و توسل به قدرت نظامی داده شده است و شاید بیشتر جنگهای اسلامی در زمان پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) از همین قبیل باشد به عنوان نمونه جنگ احد - احزاب - حنین - موته - و تبوک را می‌توان نام برد.

۳ - برای کسب آزادی در تبلیغ زیرا هر آیینی حق دارد به طور آزاد به صورت منطقی خود را معرفی کند و اگر کسانی مانع از این کار شوند می‌تواند با توسل به زور این حق را به دست آورد.

---

#### تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه ۲۸۴

آیه ۲۵۷

آیه و ترجمه

الله ولی الذین آمنوا یخرجهم من الظلمت الی النور و الذین کفروا ولیاؤهم

الطغوت یخرجونهم من النور الی اظلمات اولئک اصحاب النار هم فیها خالدون

ترجمه :

۲۵۷ - خداوند، ولی و سرپرست کسانی است که ایمان آورده‌اند، آنها را از ظلمت‌ها، به سوی نور بیرون می‌برد. (اما) کسانی که کافر شدند، اولیای آنها طاغوت‌ها هستند، که آنها را از نور، به سوی ظلمت‌ها بیرون می‌برند، آنها اهل آتش‌اند و همیشه در آن خواهند ماند.

تفسیر :

### نور ایمان و ظلمات کفر

با اشارهای که در مساله ایمان و کفر و روشن بودن حق از باطل و راه راست از مسیر انحرافی در آیه قبل آمده بود در اینجا وضع مومنان و کافران را از نظر راهنما و رهبر مشخص می‌کند، می‌فرماید: خداوند ولی و سرپرست کسانی است که ایمان آورده‌اند (الله ولی الذین آمنوا).

و در پرتو این ولایت و رهبری آنها را از ظلمت‌ها به سوی نور خارج می‌سازد (یخرجهم من الظلمات الی النور).

لغت ولی چنانکه بعداً به طور مشروح در ذیل آیه انما ولیکم الله ورسوله... خواهد آمد در اصل به معنی نزدیکی و عدم جدائی است به همین جهت به سرپرست و مربی و راهبر ولی گفته می‌شود، به دوستان و رفقای صمیمی نیز این واژه اطلاق می‌گردد اما روشن است که در آیه مورد بحث به معنی اول است و لذا می‌فرماید:

---

### تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه ۲۸۵

«خداوند که ولی مومنان است آنها را از تاریکی‌ها به نور هدایت می‌کند».

ممکن است گفته شود که هدایت مومنان از ظلمت‌ها به نور تحصیل حاصل است ولی با توجه به سلسله مراتب هدایت و ایمان روشن می‌شود که چنین نیست زیرا مومنان در مسیر هدایت و قرب الی الله، شدیداً محتاج راهنمائیهای الهی در هر مرحله هستند، و نیازمند هدایت‌های او در هر قدم و در هر کار و برنامه‌اند، درست شبیه آنچه شبانه روز در نمازها می‌گوییم: اهدنا الصراط المستقیم، «خدایا پیوسته ما را به راه راست هدایت فرما».

سپس می‌افزاید: «اما کسانی که کافر شدند، اولیاء آنها طاغوت (بت و شیطان و افراد جبار و منحرف) هستند که آنها را از نور به سوی ظلمت‌ها بیرون می‌برند» (و الذین کفروا اولیاءهم الطاغوت یخرجونهم من النور الی

الظلمات).

«به همین دلیل آنها اهل آتش اند و برای همیشه در آن خواهند بود» (اولئک اصحاب النار هم فیها خالدون).

### نکته‌ها

- ۱ - تشبیه «ایمان» و «کفر» به «نور» و «ظلمت» رساترین تشبیهی است که در این مورد به نظر می‌رسد نور منبع حیات و همه برکات و آثار حیاتی و سرچشمه رشد و نمو و تکامل و جنبش و تحرک است نور آرام بخش و مطمئن کننده و آگاه کننده و نشان دهنده است در حالی که ظلمت رمز سکوت و مرگ، خواب و نادانی، ظلمات و وحشت می‌باشد ایمان و کفر نیز چنین هستند.
- ۲ - نکته دیگر این که: در این آیه و آیات مشابه آن در قرآن مجید ظلمت به صیغه جمع آورده شده (ظلمات) و نور به صیغه «مفرد» و این اشاره به آن است که در راه حق هیچگونه پراکندگی و دوگانگی وجود ندارد بلکه سراسر وحدت و

---

### تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه ۲۸۶

- یگانگی است.
- مسیر حق مانند خط مستقیمی است که میان دو نقطه کشیده شود که همیشه یکی است و تعدد در آن ممکن نیست.
- ولی باطل و کفر مرکز انواع اختلافها و پراکندگیها است حتی اهل باطل در باطل خود هماهنگ نیستند و وحدت هدف ندارند درست مانند خطوط انحرافی است که در میان دو نقطه کشیده می‌شود که تعداد آن در دو طرف «خط مستقیم» بی‌شمار و نامحدود است.
- این احتمال را نیز بعضی داده‌اند که صفوف باطل نسبت به اهل حق زیادتر است.
- ۳ - ممکن است گفته شود که کفار نوری ندارند که از آن خارج شوند، ولی با توجه به اینکه نور ایمان در فطرت همه وجود دارد این تعبیر کاملاً صحیح به نظر می‌رسد.
  - ۴ - ناگفته پیداست که خداوند نه به اجبار مومنان را از ظلمات (گناه و جهل و صفات رذیله و دوری از حق) به نور خارج می‌کند و نه کفار را به اجبار از فطرت توحیدی بیرون می‌برد بلکه اعمال آنها است که ایجاب چنین

سرنوشتی را از سوی پروردگار می‌کند.

تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه ۲۸۷

آیه ۲۵۸

آیه و ترجمه

الم تر الى الذی حاج ابراهیم فی ربه ان آتته الله الملك اذ قال ابراهیم ربی الذی یحیی و یمیت قال انا احیی و امیت قال ابراهیم فان الله یتاتی بالشمس من المشرق فات بها من المغرب فبهت الذی کفر و الله لایهدی القوم الظالمین

ترجمه :

۲۵۸ - آیا ندیدی (و آگاهی نداری از) کسی (نمرود) که با ابراهیم درباره پروردگارش محاجه و گفتگو کرد؟ زیرا خداوند به او حکومت داده بود، (و بر اثر کمی ظرفیت، از باده غرور سرمست شده بود)، هنگامی که ابراهیم گفت: «خدای من آن کسی است که زنده می‌کند و می‌میراند».

او گفت: «من نیز زنده می‌کنم و می‌میرانم!» (و برای اثبات این کار و مشتبّه ساختن بر مردم دستور داد دو زندانی را حاضر کردند، فرمان آزادی یکی و قتل دیگری را داد) ابراهیم گفت: «خداوند، خورشید را از افق مشرق می‌آورد، (اگر راست می‌گویی که حاکم بر جهان هستی تویی)، خورشید را از مغرب بیاور!» (در اینجا) آن مرد کافر، مبّهوت و وامانده شد. و خداوند، قوم ستمگر را هدایت نمی‌کند.

تفسیر :

محاجه ابراهیم با طاغوت زمان!

به دنبال آیه قبل که از هدایت مومنان در پرتو ولایت و راهنمایی پروردگار و گمراهی کافران بر اثر پیروی از طاغوت سخن می‌گفت خداوند چند نمونه ذکر می‌کند که یکی از آنان نمونه روشنی است که در آیه مورد بحث آمده است، و آن ماجرای گفتگو و محاجه ابراهیم قهرمان بتشکن با جبار زمان خود «نمرود» است، می‌فرماید: «آیا ندیدی (آگاهی نداری) از کسی که با ابراهیم درباره پروردگارش محاجه و گفتگو کرد» (الم تر الى الذی حاج ابراهیم فی ربه).

تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه ۲۸۸

و در یک جمله اشاره به انگیزه اصلی این محاجه می‌کند و می‌گوید: «به

خاطر این بود که خداوند به او حکومت داده بود» و بر اثر کمی ظرفیت از باده کبر و غرور، سرمست شده بود (ان آتیه الله الملك). و چه بسیاری کسان که در حال عادی، انسانهای معتدل، سر به راه، مومن و بیدارند اما هنگامی که به مال و مقام و نوایی برسند همه چیز را به دست فراموشی می سپارند، و مهمترین مقدسات را زیر پامی نهند. و در ادامه می افزاید: در آن هنگام که از ابراهیم (علیه السلام) پرسید خدای تو کیست که به سوی او دعوت می کنی؟ ابراهیم گفت: «همان کسی است که زنده می کند و می میراند» (اذ قال ابراهیم ربی الذی یحیی و یمیت). در حقیقت بزرگترین شاهکار آفرینش یعنی قانون حیات و مرگ را به عنوان نشانه روشنی از علم و قدرت پروردگار مطرح ساخت. ولی نمرود جبار راه تزویر و سفسطه را پیش گرفت و برای اغفال مردم و اطرافیان خود گفت: «من نیز زنده می کنم و می میرانم» و قانون حیات و مرگ در دست من است (قال انا احیی و امیت). و برای اثبات این مدعای دروغین طبق روایت معروفی دست به حيله ای زد و دستور داد دو نفر زندانی را حاضر کردند و فرمان داد یکی را آزاد کنند و دیگری را به قتل برسانند سپس رو به ابراهیم و حاضران کرد و گفت: «دیدید چگونه حیات و مرگ به دست من است؟»). ولی ابراهیم (علیه السلام) برای خنثی کردن این توطئه، دست به استدلال دیگری زد که دشمن نتواند در برابر ساده لوحان در مورد آن مغالطه کند، «ابراهیم گفت: خداوند، خورشید را از (افق مشرق) می آورد (اگر تو راست می گویی که حاکم بر جهان هستی می باشی) خورشید را از طرف مغرب بیاور» (قال ابرهیم فان الله یاتی بالشمس من المشرق فات بها من المغرب).

#### تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه ۲۸۹

اینجا بود که «آن مرد کافر، مبهوت و وامانده شد» (فبهت الذی کفر). آری «خداوند قوم ظالم را هدایت نمی کند» (و الله لا یمهدی القوم الظالمین). و به این ترتیب آن مرد مست و مغرور سلطنت و مقام، خاموش و مبهوت و ناتوان گشت و نتوانست در برابر منطق زنده ابراهیم (علیه السلام) سخنی بگوید، و این بهترین راه برای خاموش کردن این گونه افراد لجوج است. با اینکه مسلم است که مساله حیات و مرگ از جهاتی مهمتر از مساله طلوع و

غروب آفتاب است و سند گویاتری بر علم و قدرت پروردگار محسوب می‌شود و به همین دلیل ابراهیم نخست به آن استدلال کرد، و اگر افراد با فکر و روشن ضمیری در آن مجلس بودند طبعاً با این دلیل قانع شدند زیرا هر کس می‌داند مساله آزاد کردن و کشتن یک زندانی، هیچگونه ربطی به مساله حیات و مرگ طبیعی واقعی ندارد، ولی برای آن دسته که درک کافی نداشتند و ممکن بود تحت تاثیر سفسطه آن جبار حيله گر قرار گیرند، دست به استدلال دوم زد و مساله طلوع و غروب خورشید را مطرح ساخت تا حق بر هر دو دسته روشن گردد.

و چه خوب کرد ابراهیم (علیه السلام) که اول مساله حیات و مرگ را پیش کشید تا آن جبار مدعی شرکت با پروردگار در تدبیر عالم گردد، سپس مساله طلوع و غروب آفتاب را عنوان کرد که او در آن، به کلی وامانده شد. ضمناً از جمله «و الله لا یهدی القوم الظالمین» معلوم می‌شود که گرچه هدایت و ضلالت بدست خدا است اما مقدمات آن از سوی بندگان فراهم می‌گردد، ظلم و ستم و گناه همچون ابرهای تیره و تاری، بر آینه قلب سایه می‌افکند و اجازه درک حقایق به او نمی‌دهد.

---

#### تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه ۲۹۰

#### نکته‌ها

- ۱ - چه کسی با ابراهیم در این جلسه روبرو بود، و با او محاجه کرد؟ در قرآن تصریح به نام او نشده ولی همین اندازه می‌فرماید: ان آتیه الله الملك یعنی به خاطر غروری که از حکومت خود کامه پیدا کرده بود با ابراهیم به محاجه برخاست، ولی در روایتی که از علی (علیه السلام) در تفسیر «در المنثور» نقل شده و همچنین در تواریخ آمده است نام او «نمرود بن کنعان» بود.
- ۲ - گرچه در آیه فوق زمان این بحث و گفتگو مشخص نشده اما از قرائن بر می‌آید که این موضوع بعد از بت شکنی ابراهیم و نجات او از آتش بوده است زیرا مسلم است که قبل از به آتش افکندن ابراهیم مجالی برای این گفتگوها نبوده و اصولاً بت پرستان حق چنین مباحثه‌ای را به او نمی‌داند و آنها ابراهیم را یک مجرم و گنهگار می‌شناختند که می‌باید هر چه زودتر به کیفر اعمال خود و قیام بر ضد خدایان مقدس برسد، آنها در این موقع تنها از علت اقدام به بت شکنی پرسش کردند و سپس بانهایت عصبانیت و خشونت دستور آتش سوزی

او را صادر نمودند اما هنگامی که او از آتش به طرز شگفت انگیزی نجات یافت توانست به اصطلاح به حضور نمرود برسد و با او به بحث و گفتگو نشیند.

۳ - از آیه به خوبی بر می آید که نمرود هرگز از این بحث و گفتگو در جستجوی حقیقت نبود، بلکه می خواست گفتار باطل خود را به کرسی بنشاند و شاید به کار بردن کلمه «(حاج)» نیز به همین منظور باشد زیرا این کلمه غالباً در همین موارد به کار می رود.

۴ - از آیه به خوبی بر می آید که جبار آن زمان مدعی الوهیت بود، نه تنهابه این معنی که او را پرستش کنند بلکه علاوه بر این خود را آفریدگار عالم هستی نیز معرفی می کرد یعنی هم خود را معبود می دانست، و هم خالق.

و جای تعجب هم نیست هنگامی که مردم در برابر سنگ و چوب به سجده

---

#### تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه ۲۹۱

بیفتند و علاوه بر پرستش، آنها را در امور جهان موثر و سهیم بدانند این فرصت برای یک «(جبار اغفالگر)» پیش می آید که از ساده لوحی مردم استفاده کند و آنها را به سوی خود دعوت نماید و خود را همچون بتی جلوه دهد که هم او را پرستند و هم به خالقیت او گردن نهند.

۵ - تاریخچه بت پرستی: برای بت پرستی به زحمت می توان تاریخچه ای نشان داد و آغاز آن را تعیین نمود بلکه از قدیمترین ایامی که امروز از آن آگاهی داریم این موضوع در میان افراد بشر که دارای افکاری منحط و در سطح پایین بوده اند وجود داشته است.

در حقیقت بت پرستی یک نوع تحریف در عقیده خدا پرستی است همان عقیده های که جزء فطرت و سرشت انسان است و از آنجا که این سرشت همیشه در انسان بوده تحریف آن در میان افراد منحط نیز همیشه وجود داشته است. و لذا می توان گفت تاریخ بت پرستی با تاریخ پیدایش انسان تقریباً همراه بوده است.

توضیح اینکه: انسان به مقتضای سرشت و خلقت خویش متوجه نیروی ما فوق طبیعت بوده است این سرشت با استدلالهای روشنی از نظام هستی که نشان دهنده وجود یک مبداء عالم و قادر بوده است تایید می شده و انسان از این دو طریق (سرشت و عقل) همیشه کم و بیش با آن مبداء هستی آشنائی داشته است ولی همانطور که اگر احساس گرسنگی که در وجود کودک است به موقع، رهبری نشود و غذای سالم در اختیار او قرار نگیرد کودک دست خود را

به چیزهائی مانند خاک دراز می کند و کم کم به آن خو می گیرد و سلامت خود را از دست می دهد، انسان نیز اگر در مسیر فطرت و عقل از نظر خداجوئی رهبری نشود رو به خدایان ساختگی و انواع بتها کرده و در برابر آنها سر تعظیم فرود می آورد و صفات خدائی را برای آنها قائل می شود. از یک سو احتیاج به تذکر ندارد که افراد کوتاه بین و سفیه سعی دارند همه

### تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه ۲۹۲

چیز را در قالب حسی ببینند و اساسا فکر آنها از منطقه محسوسات گام بیرون نگذاشته، به همین دلیل پرستش خدای نادیده برای آنها مشکل و سنگین است و میل دارند خدای خود را در یک قالب حسی بریزند، این جهل و بی خبری هئنگامی که با «سرشت خدا پرستی» آمیخته شده شکل بت پرستی و خدای حسی خودنمایی می کند.

از سوی دیگر گفته می شود اقوام پیشین روی احترام خاصی که برای پیامبران و بزرگان مذهب قائل بودند بعد از وفات آنها مجسمه های یادبود آنها را می ساختند و روح قهرمان سازی که در افراد ضعیف و کم فکراست آنها را وادار می کرد که برای آن بزرگان و سپس برای مجسمه های آنها مقامات و نفوذ فوق العاده های قائل شوند و آنها را به سرحد الوهیت برسانند و این خود سرچشمه، دیگری برای بت پرستی بود.

یکی دیگر از سرچشمه های بت پرستی این بود که یک سلسله از موجودات که منشأ برکات و فوایدی در زندگی انسان بودند مانند ماه و خورشید و آتش و آب توجه او را به خود جلب می کردند آنها به عنوان قدردانی در برابر این منابع سر تعظیم فرود می آورند بدون اینکه افق فکر خود را وسیعتر سازند و سبب نخستین و آفریدگار جهان را در ماورای آنها ببینند این احترامات عظیم با گذشت زمان شکل بت پرستی به خود گرفت.

البته ریشه همه اشکال بت پرستی یک چیز است و آن انحطاط فکری و جهل و نادانی بشر و عدم رهبری صحیح او در مسائل خداجوئی و خداشناسی است که با تعلیم و تربیت و راهنمایی انبیاء به خوبی قابل پیشگیری می باشد.

تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه ۲۹۳

آیه ۲۵۹

آیه و ترجمه

او کالذی مر علی قریه و هی خاویه علی عروشها قال انی یحی هذه الله بعد موتها فاماته الله مائة عام ثم بعثه قال کم لبثت قال لبثت یوما اوبعض یوم قال بل لبثت مائة عام فانظر الی طعامک و شرابک لم یتسنه وانظر الی حمارک و لنجعلک آیه للناس و انظر الی العظام کیف ننشزها ثم نکسوها لحما فلما تبین له قال اعلم ان الله علی کل شیء قدیر

ترجمه :

۲۵۹ - یا همانند کسی که از کنار یک آبادی (ویران شده) عبور کرد، درحالی که دیوارهای آن، به روی سقفها فرو ریخته بود، (و اجساد و استخوانهای اهل آن، در هر سو پراکنده بود، او با خود) گفت: «چگونه خدا اینها را پس از مرگ، زنده می کند؟!»، (در این هنگام)، خدا او را یکصد سال می راند، سپس زنده کرد، و به او گفت: «چه قدر درنگ کردی؟» گفت: «یک روز، یا بخشی از یک روز»، فرمود: «نه، بلکه یکصد سال درنگ کردی! نگاه کن به غذا و نوشیدنی خود (که همراه داشتی، با گذشت سالها) هیچگونه تغییر نیافته است! (خدایی که یک چنین مواد فاسد شدنی را در طول این مدت، حفظ کرده، بر همه چیز قادر است!) ولی به الاغ خود نگاه کن (که چگونه از هم متلاشی شده! این زنده شدن تو پس از مرگ، هم برای اطمینان خاطر توست، و هم) برای اینکه تو را نشانهای برای مردم (در مورد معاد) قرار دهیم. (اکنون) به استخوانها (ی مرکب سواری خود) نگاه کن که چگونه آنها را برداشته، به هم پیوند می دهیم، و گوشت بر آن می پوشانیم!» هنگامی که (این حقایق) بر او آشکار شد، گفت: «می دانم خدا بر هر کاری توانا است».

تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه ۲۹۴

تفسیر :

داستان شگفت انگیر «عزیر»

این آیه که به صورت عطف بر آیه گذشته ذکر شده است، سرگذشت دیگری از یکی از انبیاء پیشین را بیان می کند، که مشتمل بر شواهد زنده های بر مسائل معاد است و عطف این دو آیه به یکدیگر ممکن است از این نظر باشد که در آیه قبل سخن پیرامون توحید و شناسائی خدا بود و در این آیه و آیه بعد از آن (آیه ۲۶۰) سخن درباره معاد و زندگی بعد از مرگ است.

این احتمال نیز از سوی بعضی از مفسران داده شده است که در ذیل آیه الکرسی سخن از هدایت الهی می گوید سپس در آیاتی که بعد از آن آمده به یکی از طرق هدایت که بیان دلائل عقلی است اشاره می کند (داستان ابراهیم (علیه السلام) و نمرود) و در آیه مورد بحث و آیه آینده، از دلائل حسی استفاده شده است که مساله را در جنبه های شهودی مطرح می کند.

به هر حال مناسب است قبلا اجمالی از داستان این آیه را که در تواریخ اسلامی آمده از نظر بگذرانیم سپس به تفسیر آیه پردازیم.

آیه اشاره به سرگذشت کسی می کند که در اثنای سفر خود در حالی که بر مرکبی سوار بود و مقداری آشامیدنی و خوراکی همراه داشت از کنار یک آبادی گذشت در حالی که به شکل وحشتناکی در هم ریخته و ویران شده بود و اجساد و استخوانهای پوسیده ساکنان آن به چشم می خورد هنگامی که این منظره وحشتزا را دید گفت چگونه خداوند این مردگان را زنده می کند؟ البته این سخن از روی انکار و تردید نبود بلکه از روی تعجب بود زیرا قرائن موجود در آیه نشان می دهد که او یکی از پیامبران (علیهما السلام) بوده که در ذیل آیه

---

#### تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه ۲۹۵

می خوانیم خداوند با او سخن گفته است و روایات نیز این حقیقت را تایید می کند چنانکه بعدا اشاره خواهیم کرد.

در این هنگام خداوند جان او را گرفت و یکصد سال بعد او را زنده کرد و از او سوال نمود چقدر در این بیابان بوده ای؟ او که خیال می کرد مقدار کمی بیشتر در آنجا درنگ نکرده فوراً در جواب عرض کرد: یک روز یا کمتر!

به او خطاب شد که یکصد سال در اینجا بوده ای اکنون به غذا و آشامیدنی خود نظری بسفکن و ببین چگونه در طول این مدت به فرمان خداوند هیچگونه تغییری در آن پیدا نشده است ولی برای اینکه بدانی یکصد سال از مرگ تو گذشته است نگاهی به مرکب سواری خود کن و ببین از هم متلاشی و پراکنده

شده و مشمول قوانین عادی طبیعت گشته و مرگ آن را از هم متفرق ساخته است سپس نگاه کن و ببین چگونه اجزای پراکنده آن را جمع آوری کرده و زنده می کنیم او هنگامی که این منظره را دید گفت می دانم که خداوند بر هر چیزی توانا است یعنی هم اکنون آرامش خاطر یافته ام و مساله رستخیز مردگان در نظر من شکل حسی به خود گرفت.

درباره اینکه او کدامیک از پیامبران بوده احتمالات گوناگونی داده شده است بعضی او را «ارمیا» و بعضی «خضر» دانسته اند ولی مشهور و معروف این است که «عزیر» بوده است و در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) نیز این موضوع تایید شده است.

همچنین درباره اینکه این آبادی کجا بوده است بعضی آن را بیت المقدس دانسته اند که بر اثر حملات «بخت نصر» ویران و در هم کوبیده شد اما این احتمال بعید به نظر می رسد...

اکنون به تفسیر آیه بر می گردیم.

#### تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه ۲۹۶

نخست می فرماید: «یا همانند کسی که از کنار یک آبادی عبور می کرد در حالی که دیوارهای آن به روی سقفها فرو ریخته بود، (و اجساد و استخوانهای اهل آن در هر سو پراکنده بود، او از روی تعجب با خود) گفت: چگونه خدا اینها را بعد از مرگ زنده می کند» (او کالذی مر علی قریة و هی خاویة علی عروشها قال انی یحیی هذه الله بعد موتها).

«عروش» جمع «عرش» در اینجا به معنی سقف است، و «خاویة» در اصل به معنی خالی است و در اینجا کنایه از ویران شدن است زیرا خانه های آباد معمولاً مسکونی است و خانه هایی که خالی می شود یا به خاطر ویرانی است و یا بر اثر خالی بودن تدریجاً ویران خواهد شد بنابراین جمله «و هی خاویة علی عروشها» چنین معنی می دهد که خانه های آنان ویران شده بود، به این صورت که نخست سقف آنها فرود آمده و سپس دیوارها به روی آنها افتاده بود، این نوع ویرانی، ویرانی کامل و تمام عیار است، زیرا به هنگام ویرانی معمولاً نخست سقف آن ویران می گردد و بعد دیوارها مدتی سر پامی ایستد، سپس روی ویرانه های سقف فرو می غلتد.

بعضی تصریح کرده اند که مفهوم «عرش» با «سقف» متفاوت است، سقف تنها به قسمت بالای عمارت گفته می شود ولی عرش عبارت از سقفی

است که همراه با پایه‌ها باشد.

از قرائن چنین استفاده می‌شود که در این ماجرا کسی همراه آن پیامبر نبود، و هنگامی که چشمش به استخوانهای متلاشی شده اهل قریه افتاد، به آنها اشاره کرد و این سوال را از خویشان نمود که چگونه خداوند اینها را بعد از مرگشان زنده می‌کند؟

در ادامه آیه می‌فرماید: «خداوند او را یکصد سال میراند، سپس او را زنده کرد و به او گفت: چقدر درنگ کردی؟ گفت: یک روز یا قسمتی از یک روز فرمود:

---

### تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه ۲۹۷

(نه) بلکه یکصد سال درنگ کردی» (فاماته الله مائة عام ثم بعثه قال کم لبثت قال لبثت یوما او بعض یوم قال بل لبثت مائة عام). اکثر مفسران از این جمله چنین فهمیده‌اند که خداوند جان آن پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) را گرفت و بعد از یکصد سال، از نو زنده کرد، و جمله «اماته» که از ماده موت به معنی مرگ است، همین مفهوم را می‌بخشد. ولی بعضی از مفسران به اصطلاح روشنفکر مانند نویسنده «المنار» و همچنین مراغی، اصرار دارند که آن را اشاره به یک نوع خواب و فقدان حس و حرکت بدانند، که دانشمندان امروز آن را «سبات» می‌نامند و آن این است که موجودی زنده برای مدتی طولانی در یک نوع خواب عمیق فرو رود، اما شعله‌های حیات در او خاموش نشود.

سپس اضافه می‌کند: «آنچه تا کنون در مورد این خوابهای طولانی اتفاق افتاده بیش از چند سال نبوده، بنابراین رسیدن به یکصد سال غیرعادی است، ولی مسلم است هنگامی که این موضوع تا چند سال امکان داشته باشد تا یکصد سال نیز ممکن خواهد بود و آنچه در قبول امور خارق عادت لازم است این است که کار ممکن باشد نه محال عقلی».

ولی ظاهراً هیچگونه دلیلی در آیه بر این گفتار نیست، بلکه ظاهر آیه این است که پیامبر مزبور از دنیا رفت و پس از یکصد سال زندگی را از سرگرفت البته چنین مرگ و حیاتی یک موضوع کاملاً خارق العاده است ولی در هر حال محال نیست و از طرفی حوادث خارق العاده در قرآن نیز منحصر به این مورد نیست که بخواهیم آن را توجیه و یا تاویل کنیم.

آری اگر منظور از ذکر خوابهای طولانی چند ساله یا مثلاً آنچه درباره بسیاری

از حیوانات به عنوان «زمستان خوابی» دیده می‌شود که سراسر زمستان را

---

تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه ۲۹۸

می‌خوابند و به هنگام گرم شدن هوا بیدار می‌شوند و یا مثلاً مسأله انجماد طبیعی بعضی از حیوانات و یا انجماد مصنوعی بعضی از جانداران دیگر بدست بشر برای یک مدت طولانی بدون اینکه بمیرند، این باشد که مساله مرگ و زندگی پس از یکصد سال امر ممکني شمرده شود سخن خوبی به نظر می‌رسد و معنی این سخن چنین خواهد بود که: «خدائی که می‌تواند جانداران را صدها سال در یک خواب طولانی یا حالت انجماد فرو برد و سپس بیدار کند و به حال اول باز گرداند قادر است که مردگان را پس از مرگ زنده کند».

اصولا با قبول اصل معاد و زنده شدن مردگان در رستاخیز و همچنین با قبول خوارق عادات و معجزات پیامبران، این اصرار دلیلی ندارد که همه آیات قرآن را به یک سلسله مسائل عادی و طبیعی تفسیر کنیم و مرتکب همه گونه خلاف ظاهر در آیات بشویم زیرا این کار نه صحیح است و نه لزومی دارد! و به گفته بعضی از مفسران گویا ما فراموش کرده ایم که در آغاز موجود بی جانی بودیم سپس خداوند ما را زنده کرد، چه مانعی دارد نظیر آن مرگ و حیات تکرار گردد.

جمله «لبث یوما او بعض یوم»، نشان می‌دهد که آن پیامبر، موقع مرگ و زنده شدنش در دو ساعت مختلف از روز بوده، مثلاً مرگ او پیش از ظهر بوده و زنده شدنش بعد از ظهر و لذا به شک افتاد که آیا یک شبانه روز بر او گذشته یا تنها چند ساعتی از یک روز به همین دلیل با تردید گفت یک روز یا قسمتی از یک روز، ولی بزودی به او خطاب شد که نه بلکه یکصد سال در اینجا مانده ای.

سپس برای اینکه آن پیامبر، اطمینان بیشتری به این مساله پیدا کند، به اودستور داده شد که به غذا و نوشیدنی که همراه داشته و همچنین مرکب سواری اش نگاهی بیفکند که اولی کاملاً سالم مانده بود و دومی به کلی متلاشی شده بود، تا هم گذشت زمان را مشاهده کند، و هم قدرت خدا را بر نگهداری هر چه اراده داشته باشد، می‌فرماید: به او گفته شد «پس حالا نگاه کن به غذا و نوشیدنی (که همراه

---

داشتی بسین که با گذشت سالها) هیچگونه تغییری نیافته)) (فانظر الی طعامک و شرابک لم یتسنه).

«لم یتسنه» از ماده «سنه» به معنی سال است، یعنی سال بر آن نگذشته است ولی در اینجا کنایه از عدم تغییر و فاسد نشدن است، یعنی به آنها نگاه کن که با گذشت آن همه سال، گویی سال و زمانی بر آن نگذشته و تغییری در آن حاصل نشده اشاره به اینکه خدایی که می‌تواند غذا و نوشیدنی تو را که قاعدتا باید زود فاسد گردد، به حال او نگه دارد، زنده کردن مردگان برای او مشکل نیست. زیرا ادامه حیات چنین غذای فاسد شدنی که عمر آن معمولاً بسیار کوتاه است، در این مدت طولانی ساده‌تر از زنده کردن مردگان نیست. در اینکه این غذا و نوشیدنی چه بوده در آیه منعکس نیست، بعضی غذای او را انجیر و نوشیدنی او را یک نوع آب میوه ذکر کرده‌اند و می‌دانیم که هر دو بسیار زود فاسد می‌شوند، و بقای آنها در مدت طولانی موضوع مهمی است، بعضی هم آن را انگور و شیر ذکر کرده‌اند.

سپس می‌افزاید: «ولی نگاه به الاغ خود کن (که چگونه از هم متلاشی شده برای اینکه اطمینان به زندگی پس از مرگ پیدا کنی) و تو را نشانه‌ای برای مردم قرار دهیم» آن را زنده می‌سازیم (و انظر الی حمارک ولنجعلک آیه للناس).

البته قرآن بیش از این چیزی درباره مرکب آن پیامبر نگفته، اما از جمله‌های بعد استفاده می‌شود که مرکب او با گذشت زمان به کلی متلاشی شده بود و تنها استخوانهای پوسیده‌های از آن باقی مانده بود، زیرا در غیر این صورت هیچگونه

نشانه‌های برای گذشت یکصد سال وجود نداشت و این خود عجیب است که حیوانی که امکان عمر نسبتاً طولانی دارد این چنین از هم متلاشی شود، اما میوه و آب میوه یا شیر که به سرعت باید فاسد شود کمترین تغییری در طعم و بوی آن حاصل نگردد و این نهایت قدرت نمائی خدا در امر حیات و مرگ است. به هر حال در تکمیل همین مساله می‌افزاید: «به استخوانها نگاه کن (که از مرکب سواریت باقی مانده) و ببین چگونه آنها را بر می‌داریم و به هم پیوند

می‌دهیم و گوشت بر آن می‌پوشانیم» (و انظر الى العظام كيف ننشزها ثم نكسوها لحما).

«ننشزها» از ماده «نشوز» به معنی مرتفع و بلند شدن است، و در اینجا به معنی برداشتن از روی زمین و پیوستن آنها به یکدیگر است، یعنی نگاه کن که چگونه آنها را به هم پیوند می‌دهیم و گوشت به آنها می‌پوشانیم و زنده می‌کنیم.

و اینکه بعضی از مفسران احتمال داده‌اند، منظور استخوانهای خود آن پیامبر است بسیار عجیب و بعید به نظر می‌رسد، زیرا این گفتگوها بعد از زنده شدن او می‌باشد، همچنین احتمال اراده استخوانهای پوسیده اهل آن آبادی زیرا قبل از این جمله، سخن از حمار و مرکب سواری بوده نه مردم قریه.

و در پایان آیه می‌فرماید: «هنگامی که با مشاهده این نشانه‌های واضح (همه چیز) برای او روشن شد گفت: می‌دانم که خدا بر هر کاری قادر است» (فلما تبين له قال اعلم ان الله على كل شيء قدير).

یعنی علم و آگاهی من کامل شد و به مرحله شهود رسید، و قابل توجه اینکه نگفت الان دانستم (مانند گفتار زلیخا در مورد یوسف الان حصص الحق: «الان حق آشكار گشت») بلکه گفت: می‌دانم، یعنی اعتراف به علم و آگاهی خود می‌کنم.

---

تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه ۳۰۱

آیه ۲۶۰

آیه و ترجمه

و اذ قال ابراهيم رب ارنى كيف تحى الموتى قال اولم تومن قال بلى و لكن ليطمئن قلبى قال فخذ اربعة من الطير فصرهن اليك ثم اجعل على كل جبل منهن جزءا ثم ادعهن ياتينك سعيا واعلم ان الله عزيز حكيم

ترجمه :

۲۶۰ - و (به خاطر بیاور) هنگامی را که ابراهیم گفت: «خدایا! به من نشان بده چگونه مردگان را زنده میکنی؟» فرمود: «مگر ایمان نیاوردی؟!» عرض کرد: «آری، ولی می‌خواهم قلبم آرامش یابد».

فرمود: «در این صورت، چهار نوع از مرغان را انتخاب کن! و آنها را (پس از ذبح کردن)، قطعه قطعه کن (و در هم بیامیز)! سپس بر هر کوهی، قسمتی از آن را قرار بده، بعد آنها را بخوان، به سرعت به سوی تومی آیند! و بدان خداوند

قادر و حکیم است، (هم از ذرات بدن مردگان آگاه است، و هم توانایی بر جمع آنها دارد) «.

تفسیر :

### صحنه دیگری از معاد در این دنیا

به دنبال داستان عزیر در مورد مساله معاد داستان دیگری از ابراهیم (علیه السلام) در اینجا مطرح شده است، تا آن بحث کاملتر گردد. بیشتر مفسران و نویسندگان تاریخ، در ذیل این آیه داستان زیر را نقل کرده‌اند: روزی ابراهیم (علیه السلام) از کنار دریائی می‌گذشت مرداری را دید که در کنار دریا افتاده، در حالی که مقداری از آن داخل آب و مقداری دیگر در خشکی قرار داشت و پرندگان و حیوانات دریا و خشکی از دو سو آن را طعمه خود قرار داده‌اند حتی گاهی بر سر آن بایکدیگر نزاع می‌کنند دیدن این منظره ابراهیم را به فکر مسالهای انداخت که همه می‌خواهند چگونگی آن را بطور تفصیل بدانند و آن کیفیت زنده

---

#### تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه ۳۰۲

شدن مردگان پس از مرگ است او فکر می‌کرد که اگر نظیر این حادثه برای جسد انسانی رخ دهد و بدن او جزء بدن جانداران دیگر شود مساله رستاخیز که باید با همین بدن جسمانی صورت گیرد چگونه خواهد شد؟! ابراهیم (علیه السلام) گفت پروردگارا! به من نشان بده چگونه مردگان رازنده می‌کنی؟ خداوند فرمود مگر ایمان به این مطلب نداری؟ او پاسخ داد: ایمان دارم لکن می‌خواهم آرامش قلبی پیدا کنم. خداوند به او دستور داد که چهار پرنده را بگیرد و آنها را ذبح نماید و گوشتهای آنها را در هم بیامیزد، سپس آنها را چند قسمت کند و هر قسمتی را بر سر کوهی بگذارد بعد آنها را بخواند تا صحنه رستاخیز را مشاهده کند او چنین کرد و با نهایت تعجب دید اجزای مرغان از نقاط مختلف جمع شده نزد او آمدند و حیات و زندگی را از سر گرفتند!

در برابر این نقل معروف، یکی از مفسران بنام «ابو مسلم» نظردیگری ابراز داشته که مفسر مشهور فخر رازی آن را در کتاب خود آورده است و از آنجا که نظریه ابو مسلم با اینکه بر خلاف نظریه سایر مفسران است مورد تایید یکی از مفسران معاصر (نویسنده تفسیر المنار) قرار گرفته به نقل آن می‌پردازیم. نامبرده می‌گوید: آیه هیچگونه دلالتی بر این موضوع ندارد که ابراهیم (علیه

السلام) مرغانی را کشت و سپس به فرمان خدا زنده شدند، بلکه آیه بیان یک مثال برای روشن شدن مساله رستاخیز است، یعنی: «ای ابراهیم! چهار پرنده را بگیر و با خود مانوس ساز، بطوری که هر وقت آنها را بخوانی به سوی تو آیند، اگر چه هر کدام را بر سر کوهی بگذاری، این کار چه اندازه برای تو آسان است مساله زنده کردن مردگان و جمع کردن اجزاء پراکنده آنها از نقاط مختلف جهان برای خداوند به همین سادگی است!»  
بنابراین منظور از فرمانی که خداوند به ابراهیم درباره پرندگان چهارگانه داد

---

### تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه ۳۰۳

این نبوده است که راستی دست به چنین کاری بزند، بلکه صرفاً به منظور بیان یک مثال و تشبیه است، درست مثل این که کسی می خواهد به دیگری بگوید من فلان کار را با سهولت و سرعت انجام می دهم می گوید: تو یک جرعه آب بنوش من این کار را می کنم، یعنی به همین سادگی است نه اینکه واقعا او موظف است جرعه آبی بنوشد!

پیروان نظریه دوم به کلمه «فصرهن الیک» استدلال کرده اند و گفته اند: این جمله هنگامی که با کلمه «الی» متعدی شود به معنی تمایل دادن و مانوس ساختن است، بنابراین مفهوم جمله این می شود که مرغان مزبور را با خود مانوس کن بعلاوه ضمیرهای «صرهن» و «منهن» و «ادعهن» همه به مرغان باز می گردد، این در صورتی صحیح است که ما تفسیر دوم را بپذیریم، زیرا طبق تفسیر اول بعضی از این ضمیرها به خود مرغان بر می گردد و بعضی به اجزای آنها و این مناسب به نظر نمی رسد.

البته «پاسخ» این استدلالات را ضمن تفسیر آیه خواهیم گفت، اما آنچه اشاره به آن در اینجا لازم است این است که آیه به روشنی این حقیقت را می فهماند که ابراهیم (علیه السلام) تقاضای مشاهده حسی صحنه رستاخیز را کرده بود تا مایه آرامش قلب او گردد، بدیهی است ذکر یک مثال و تشبیه نه صحنه ای را مجسم می سازد و نه مایه آرامش خاطر است، در حقیقت ابراهیم از طریق عقل و منطق به رستاخیز ایمان داشت ولی می خواست از طریق احساس و شهود نیز آن را دریابد. اکنون به تفسیر آیه باز می گردیم، تا این حقیقت روشنتر شود

نخست می فرماید: «به خاطر بیاور، هنگامی را که ابراهیم (علیه السلام)

گفت: خدایا به من نشان ده چگونه مردگان را زنده می کنی؟» (و اذ قال ابرهیم رب ارنی کیف تحیی الموتی).  
از جمله «(ارنی کیف...)» (به من نشان ده چگونه...) به خوبی استفاده می شود

---

تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه ۳۰۴

که او می خواست با رؤیت و شهود، ایمان خود را قویتر کند آن هم درباره چگونگی رستاخیز نه درباره اصل آن و لذا در آیات گذشته خواندیم که او با صراحت به نمرود گفت: «(پروردگار من کسی است که زنده می کند و می میراند)».

به همین دلیل در ادامه این سخن، هنگامی که خداوند فرمود: «آیا ایمان نیاورده ای؟» (قال اولم تؤمن).

او در جواب عرض کرد: آری ایمان آوردم ولی میخواهم قلبم آرامش یابد (قال بلی و لکن لیطمئن قلبی).

گوئی خدا می خواست این تقاضای ابراهیم در نظر مردم به عنوان تزلزل ایمان محسوب نشود، لذا از او سؤال شد مگر ایمان نیاورده ای؟ تا او در این زمینه توضیح دهد و سوء تفاهمی برای کسی به وجود نیاید.

ضمناً از این جمله استفاده می شود که استدلال و برهان علمی و منطقی ممکن است یقین بیاورد، اما آرامش خاطر نیاورد، زیرا استدلال عقل انسان را راضی می کند، و چه بسا در اعماق دل و عواطف او نفوذ نکند (درست مثل اینکه استدلال به انسان می گوید: کاری از مرده ساخته نیست ولی با این حال بعضی از افراد از مرده می ترسند مخصوصاً هنگام شب و تنهائی نمی توانند در کنار مرده بمانند، زیرا استدلال فوق در اعماق وجودشان نفوذ نکرده اما کسانی که دائماً با مردگان سر و کار دارند و به غسل و کفن و دفن مشغول اند هرگز چنین ترسی ندارند).

به هر حال آنچه عقل و دل را سیراب می کند، شهود عینی است، و این موضوع مهمی است که در جای خود باید شرح بیشتری پیرامون آن داده شود! تعبیر به اطمینان و آرامش نشان می دهد که افکار انسانی قبل از وصول به مرحله شهود دائماً در حرکت و جولان و فراز و نشیب است، اما به مرحله شهود که رسید آرام می گیرد و تثبیت می شود.

---

تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه ۳۰۵

در اینجا به ابراهیم دستور داده می‌شود که برای رسیدن به مطلوبش دست به اقدام عجیبی بزند، آن گونه که قرآن در ادامه این آیه، بیان کرده، خداوند فرمود: «حال که چنین است چهار نوع از مرغان را انتخاب کن و آنها را (پس از ذبح کردن) قطعه قطعه کن (و در هم بیامیز) سپس بر هر کوهی قسمتی از آن را قرار بده، بعد آنها را بخوان به سرعت به سوی تو می‌آیند» (قال فخذ اربعة من الطير فصرهن اليك ثم اجعل على كل جبل منهن جزء ثم ادعهن ياتينك سعيا).

این را ببین «و بدان خداوند توانا و حکیم است» (و اعلم ان الله عزيز حكيم). هم تمام ذرات بدن مردگان را به خوبی می‌شناسد، و هم توانائی بر جمع آنها دارد.

جمله «صرهن» در اصل از ریشه صور (بر وزن غور) گرفته شده که به معنی «قطع کردن» و «متمایل نمودن» و «بانگ زدن» است، که از میان این سه معنی در اینجا همان معنی نخست منظور است یعنی چهار مرغ انتخاب کن و آنها را ذبح نموده و قطعه قطعه کرده در هم بیامیز. زیرا هدف این بوده که نمونه رستاخیز و زنده شدن مردگان را به هنگامی که اجزای بدن آنها متلاشی می‌شود، و هر ذره‌ای به گوشه‌های می‌افتد و با دیگر ذرات از بدنهای دیگر می‌آمیزد، با چشم خود مشاهده کند. آنها که جمله «صرهن اليك» را به معنی مانوس کردن و متمایل کردن مرغان گرفته‌اند، گویا از مفهوم کلمه «جزاء» و همچنین هدف اصلی این کار، غفلت کرده‌اند.

ابراهیم (علیه السلام) این کار را کرد، و آنها را صدا زد، در این هنگام اجزای پراکنده هر یک از مرغان، جدا و جمع شده و به هم آمیختند و زندگی را از سر گرفتند و این موضوع، به ابراهیم (علیه السلام) نشان داد، که همین صحنه در مقیاس بسیار وسیعتر، در رستاخیز انجام خواهد شد.

---

#### تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه ۳۰۶

بعضی از کلمه «سعيا» خواسته‌اند استفاده کنند که مرغان پس از زنده شدن پرواز نکردند بلکه با پای خود به سوی ابراهیم دویدند، زیرا سعی معمولاً در لغت عرب به معنی «راه رفتن سریع» است، از «خلیل بن احمد»، ادیب معروف عرب نیز نقل شده است، که ابراهیم (علیه السلام) در حال راه رفتن بود که مرغان به سوی او آمدند (یعنی سعيا حال از برای ابراهیم (علیه

السلام) است نه مرغان).

ولی قرائن نشان می‌دهد که سعیا در اینجا کنایه از پرواز سریع است.

### نکته‌ها

۱ - یک امر خارق العاده: بی شک این حادثه که در مورد مرغان روی داد، یک امر کاملاً خارق العاده بود، همانگونه که جریان قیامت و رستاخیز نیز خارق العاده است، و میدانیم که خدا حاکم بر قوانین طبیعت است نه محکوم آنها، بنابراین انجام چنین کارهای خارق‌العاده‌های برای او مساله پیچیده‌ای نیست. و همانگونه که قبلاً اشاره کردیم اصرار بعضی از مفسران روشنفکر، بر اینکه تفسیر مشهور را در اینجا رها کنند و بگویند مطلقاً نه ذبحی واقع شده و نه قطعه قطعه کردن، بلکه منظور این است که مرغان را در حال زنده بودن، به خودمانوس و متمایل ساز، و سپس آنها را صدا زن تا به سوی تو آیند، سخن بسیار ضعیف و سستی است که هیچ تناسبی نه با مساله معاد دارد و نه داستان ابراهیم (علیه السلام) و مشاهد صحنه کنار دریا، و سپس تقاضای مشاهده صحنه رستاخیز.

قابل توجه اینکه به گفته فخر رازی تمام مفسران اسلام، در مورد تفسیر مشهور اتفاق نظر دارند جز ابو مسلم که آن را انکار کرده است.

۲ - چهار مرغ مختلف: شکی نیست که مرغان چهارگانه مزبور از چهار نوع مختلف بوده‌اند زیرا در غیر این صورت هدف ابراهیم (علیه السلام) که بازگشت اجزای هر

---

### تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه ۳۰۷

یک به بدن اصلی خود بوده است تامین نمیشد و طبق بعضی از روایات معروف این چهار مرغ «طاووس»، «خروس»، «کبوتر» و «کلاغ» بوده‌اند که از جهات گوناگون با هم اختلاف فراوان دارند و بعضی آنها را مظهر روحیات و صفات مختلف انسانها می‌دانند، طاووس مظهر خودنمائی، زیبایی و تکبر، خروس مظهر تمایلات شدید جنسی، و کبوتر مظهر لهو و لعب و بازیگری، و کلاغ مظهر آرزوهای دور و دراز!

۳ - تعداد کوههایی تعداد کوههایی که ابراهیم اجزای مرغان را بر آنها گذارد در قرآن صریحاً نیامده است ولی در روایات اهل بیت (علیهم‌السلام) ده عدد معرفی شده‌اند و به همین دلیل در روایات می‌خوانیم: اگر کسی وصیت کند جزئی از مال او را در موردی مصرف کنند و مقدار آن را معین نسازد دادن یک

دهم کافی است.

۴ - این حادثه چه موقع اتفاق افتاد؟ آیا به هنگامی که ابراهیم در بابل بود یا پس از ورود به شام، به نظر می‌رسد پس از ورود به شام بوده است زیرا سرزمین بابل کوهی ندارد.

۵ - معاد جسمانی: بیشتر آیاتی که در قرآن مجید درباره رستاخیز وارد شده توضیح و تشریحی برای «معاد جسمانی» است، اصولاً کسانی که با آیات معاد در قرآن سر و کار دارند می‌دانند معاد در قرآن جز به شکل «معاد جسمانی» عرضه نشده است، به این معنی که به هنگام رستاخیز هم این «جسم» باز می‌گردد و هم «روح و جان»، و لذا در قرآن از آن به «احیاء موتی» (زنده کردن مردگان) تعبیر شده است و اگر رستاخیز تنها جنبه روحانی داشت زنده کردن اصلاً مفهومی نداشت.

آیه مورد بحث نیز با صراحت تمام موضوع بازگشت اجزای پراکنده همین بدن را مطرح می‌کند، که ابراهیم (علیه السلام) با چشم خود نمونه آن را دید.

۶ - شبهه آکل و ماکول: از شرحی که سابقاً درباره انگیزه تقاضای ابراهیم (علیه السلام) نسبت به مشاهده صحنه زنده شدن مردگان ذکر کردیم (داستان افتادن مرده حیوانی

---

#### تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه ۳۰۸

در لب دریا و خوردن حیوانات دریا و خشکی از آن) استفاده می‌شود که بیشتر توجه ابراهیم (علیه السلام) در این تقاضا به این بوده که چگونه بدن حیوانی که جزء بدن حیوانات دیگر شده، می‌تواند به صورت اصلی باز گردد؟ و این همان است که ما در علم عقاید از آن به عنوان «شبهه آکل و ماکول» نام می‌بریم. توضیح اینکه: در رستاخیز، خدا انسان را با همین بدن مادی بازمی‌گرداند، و به اصطلاح هم جسم انسان و هم روح انسان برمی‌گردد.

سؤال :

اکنون این «سؤال» پیش می‌آید که اگر بدن انسانی خاک شد و به وسیله ریشه درختان جزء گیاه و میوه‌ای گردید و انسان دیگری آن را خورده و جزء بدن او شد، یا فی المثل اگر در سالهای قحطی، انسانی از گوشت بدن انسان دیگری تغذیه کند، به هنگام رستاخیز اجزای خورده شده جزء کدام یک از دو بدن خواهد گردید؟ اگر جزء بدن اول گردد، بدن دوم ناقص می‌شود و اگر به عکس جزء بدن دوم باقی بماند اولی ناقص و یا نابود خواهد شد.

پاسخ :

از طرف فلاسفه و دانشمندان علم عقاید پاسخهای گوناگونی به این ایراد قدیمی داده شده است، که گفتگو درباره همه آنها در اینجا ضرورتی ندارد. بعضی از دانشمندان که نتوانسته‌اند پاسخ قانع کننده‌ای برای آن بیابند آیات مربوط به معاد جسمانی را توجیه و تاویل کرده‌اند و شخصیت انسان را منحصر به روح و صفات روحی او دانسته‌اند، در حالی که نه شخصیت انسان تنها وابسته به روح است، و نه آیات مربوط به معاد جسمانی چنان است که بتوان آنها را تاویل کرد، بلکه همانطور که گفتیم صراحت کامل در این معنی دارد. بعضی نیز یک نوع معاد به ظاهر جسمانی قائل شده‌اند که با معاد روحانی فرق چندانی ندارد. در حالی که در اینجا راه روشنتری با توجه به متون آیات وجود دارد که با علوم روز نیز کاملاً سازگار است و توضیح آن نیاز به چند مقدمه دارد:

---

#### تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه ۳۰۹

۱ - می‌دانسیم که اجزاء بدن انسان بارها از زمان کودکی تا هنگام مرگ عوض می‌شود، حتی سلولهای مغزی با اینکه از نظر تعداد کم و زیاد نمی‌شوند باز از نظر اجزاء عوض می‌گردند، زیرا از یک طرف «تغذیه» می‌کنند و از سوی دیگر «تحلیل» می‌روند و این خود باعث تبدیل کامل آنها با گذشت زمان است، خلاصه اینکه در مدتی کمتر از ده سال تقریباً هیچ یک از ذرات پیشین بدن انسان باقی نمی‌ماند.

ولی باید توجه داشت که ذرات قبلی به هنگامی که در آستانه مرگ قرار می‌گیرند همه خواص و آثار خود را به سلولهای نو و تازه می‌سپارند، به همین دلیل خصوصیات جسمی انسان از رنگ و شکل و قیافه گرفته، تا بقیه کیفیات جسمانی، با گذشت زمان ثابت هستند و این نیست مگر به خاطر انتقال صفات به سلولهای تازه (دقت کنید).

بنابراین آخرین اجزای بدن هر انسانی که پس از مرگ تبدیل به خاک می‌شود دارای مجموعه صفاتی است که در طول عمر کسب کرده و تاریخ گویائی است از سرگذشت جسم انسان در تمام عمر!

۲ - درست است که اساس شخصیت انسان را روح انسان تشکیل می‌دهد، ولی باید توجه داشت که «روح» همراه «جسم» پرورش و تکامل می‌یابد، و هر دو در یکدیگر تاثیر متقابل دارند و لذا همانطور که دو جسم از تمام جهت با

هم شبیه نیستند دو روح نیز از تمام جهات با هم شباهت نخواهند داشت. به همین دلیل هیچ روحی بدون جسمی که با آن پرورش و تکامل پیدا کرده نمی‌تواند فعالیت کامل و وسیع داشته باشد. و لذا در رستاخیز باید همان جسم سابق باز گردد، تا روح با پیوستن به آن فعالیت خود را در یک مرحله عالتر از سر گیرد و از نتایج اعمالی که انجام داده بهرهمند شود.

۳- هر یک از ذرات بدن انسان تمام مشخصات جسمی او را در بر دارد یعنی اگر راستی هر یک از سلولهای بدن را بتوانیم پرورش دهیم تا به صورت یک انسان

---

### تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه ۳۱۰

کامل در آید آن انسان تمام صفات شخصی را که این جزء از او گرفته شده دارا خواهد بود (دقت کنید).

مگر روز نخست یک سلول بیشتر بود؟ همان یک سلول نطفه تمام صفات او را در بر داشت و تدریجا از راه تقسیم به دو سلول تبدیل شد، و دو سلول به چهار سلول و به همین ترتیب تمام سلولهای بدن انسان به وجود آمدند. بنابراین هر یک از سلولهای بدن انسان شعبه‌ای از سلول نخستین می‌باشد که اگر همانند او پرورش بیابد انسانی شبیه به او از هر نظر خواهد ساخت که عین صفات او را دارا باشد.

اکنون با در نظر گرفتن مقدمات سه گانه فوق به پاسخ اصل ایراد می‌پردازیم: آیات قرآن صریحا می‌گوید: آخرین ذراتی که در بدن انسان در هنگام مرگ وجود دارد روز قیامت به همان بدن باز می‌گردد بنابراین اگر انسان دیگری، از او تغذیه کرده، این اجزاء از بدن او خارج شده و به بدن صاحب اصلی بر می‌گردد، تنها چیزی که در اینجا خواهد بود این است که لابد بدن دوم ناقص می‌شود، ولی باید گفت در حقیقت ناقص نمی‌شود بلکه کوچک می‌شود، زیرا اجزای بدن او در تمام بدن دوم پراکنده شده بود که به هنگامی که از او گرفته شد به همان نسبت مجموع بدن دوم لاغر و کوچک‌تر می‌شود، مثلاً یک انسان شصت کیلوئی چهل کیلو از وزن بدن خود را که مال دیگری بوده از دست خواهد داد و تنه‌ا بدن کوچکی به اندازه کودکی از او باقی می‌ماند.

ولی آیا این موضوع می‌تواند مشکلی ایجاد کند؟ مسلماً نه، زیرا این بدن کوچک تمام صفات شخص دوم را بدون کم و کاست در بر دارد و به هنگام رستاخیز همچون فرزندی که کوچک است و سپس بزرگ می‌شود پرورش می‌یابد، و به

صورت انسان کاملی محشور می‌گردد، این نوع تکامل و پرورش به‌هنگام رستاخیز هیچ اشکال عقلی و نقلی ندارد.

آیا این پرورش هنگام رستاخیز فوری است یا تدریجی؟ بر ما روشن نیست، اما اینقدر می‌دانیم هر کدام باشد هیچ اشکالی تولید نمی‌کند و در هر دو صورت مسئله حل شده است.

تنها در اینجا یک سؤال باقی می‌ماند و آن این که اگر تمام بدن انسانی از اجزاء دیگری تشکیل شده باشد در آن صورت تکلیف چیست؟

اما پاسخ این سؤال نیز روشن است که چنین چیزی اصولاً محال می‌باشد، زیرا مسئله «آکل و ماکول» فرع بر این است که بدنی اول موجود باشد و از بدن دیگر تغذیه کند و پرورش یابد، و با توجه به این موضوع ممکن است تمام ذرات بدن اول از بدن دوم تشکیل گردد، باید بدنی قبلاً فرض کنیم تا از بدن دیگری بخورد بنابراین بدن دیگر حتماً جزء او خواهد شد نه کل او (دقت کنید).

با توجه به آنچه گفتیم روشن می‌شود که مساله معاد جسمانی با همین بدن هیچگونه اشکالی تولید نمی‌کند و نیازی به توجیه آیاتی که صریحاً این مطلب را ثابت کرده است نداریم.



تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه ۳۱۲

آیه ۲۶۱

آیه و ترجمه

مثل الذين ينفقون اموالهم في سبيل الله كمثل حبة انبتت سبع سنابل في كل سنبلة مائة حبة و الله يضعف لمن يشاء و الله وسع علیم

ترجمه :

۲۶۱ - کسانی که اموال خود را در راه خدا انفاق می کنند، همانند بذری هستند که هفت خوشه برویاند، که در هر خوشه، یکصد دانه باشد، و خداوند آن را برای هر کس بخواهد (و شایستگی داشته باشد)، دو یا چند برابر می کند، و خدا (از نظر قدرت و رحمت،) وسیع، و (به همه چیز) داناست.

تفسیر :

آغاز آیات انفاق - انفاق مایه رشد آدمی است!

انفاق مایه رشد آدمی است! مساله انفاق یکی از مهمترین مسائلی است که اسلام روی آن تاکید دارد و قرآن مجید تاکید فراوان روی آن نموده است، که آیه فوق نخستین آیه از یک مجموعه آیات است که در سوره بقره پیرامون انفاق سخن می گوید و شاید ذکر آنها پشت سر آیات مربوط به معاد از این نظر باشد که یکی از مهمترین اسباب نجات در قیامت، انفاق و بخشش در راه خدا است. بعضی نیز گفته اند: این آیات پیوندی دارد با آیات جهاد، و انفاق در راه جهاد که قبل از آیات مربوط به معاد و توحید، در همین سوره آمده بود. نخست می فرماید: «مثل کسانی که اموال خود را در راه خدا انفاق می کنند همانند بذری است که هفت خوشه برویاند» (مثل الذين ينفقون اموالهم في سبيل الله كمثل حبة انبتت سبع سنابل).

«و در هر خوشه ای یکصد دانه باشد که مجموعاً از یک دانه هفتصد دانه و

تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه ۳۱۳

می خیزد (فی کل سنبلة مائة حبة).

تازه پاداش آنها منحصر به این نیست، بلکه: خداوند آن را برای هر کس بخواهد

(و شایستگی در آنها و انفاق آنها را از نظر نیت و اخلاص و کیفیت و کمیت ببیند) دو یا چند برابر می کند (و الله یضاعف لمن یشاء).  
و این همه پاداش از سوی خدا عجیب نیست «چرا که او (از نظر رحمت و قدرت) وسیع و از همه چیز آگاه است» (و الله واسع علیم).  
بعضی از مفسران گفته اند: منظور از انفاق در آیه فوق تنها انفاق در راه جهاد است زیرا این آیه در واقع تأکیدی است بر آنچه در آیات گذشته قبل از داستان عزیر و ابراهیم و طالوت آمده بود، ولی حق این است که مفهوم آیه گسترده است و حتی پیوند آن با آیات گذشته نیز نمی تواند دلیل بر تخصیص این آیه و آیات آینده شود، زیرا فی سبیل الله مفهوم وسیعی دارد که هر مصرف نیکی را شامل می شود، به علاوه آیات آینده نشان می دهد که بحث انفاق در اینجا مستقلاً دنبال می شود و در روایات اسلامی نیز به تعمیم معنی آیه نیز اشاره شده است.

نکته قابل توجه اینکه در این آیه کسانی که در راه خدا انفاق می کنند به دانه پر برکتی که در زمین مستعدی افشانده شود تشبیه شده اند در حالی که قاعدتا باید عمل آنها تشبیه به این دانه شود، نه خود اینها، و لذا بسیاری از مفسران گفته اند که در آیه محذوفی وجود دارد مانند کلمه «صدقات» قبل از «الذین»، یا کلمه «بأذر» قبل از «حبة» و مانند آن.  
ولی هیچگونه دلیلی بر حذف و تقدیر در آیه نیست و تشبیه افراد انفاق کننده به دانه های پر برکت تشبیه جالب و عمیقی است گویا قرآن می خواهد بگوید:  
عمل

---

#### تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه ۳۱۴

هر انسانی پرتوی از وجود او است، و هر قدر عمل گسترش یابد، وجود انسان در حقیقت توسعه یافته است.  
به تعبیر دیگر، قرآن عمل انسان را از وجود او جدا نمی داند و هر دو را اشکال مختلفی از یک حقیقت می شمرد، بنابراین هیچگونه حذف و تقدیری در آیه نیست و اشاره به این است که انسانهای نیکوکار در پرتو نیکی هایشان نمو و رشد معنوی پیدا می کنند و این افراد همچون بذرهایی پر ثمری هستند که به هر طرف ریشه و شاخه می گسترانند و همه جا را زیر بال و پر خود می گیرد.  
کوتاه سخن اینکه: در مورد هر تشبیهی علاوه بر ادات تشبیه سه چیز لازم است، «مشبه» و «مشبه به» و «وجه تشبیه»، و در اینجا «مشبه»

انسان انفاق کننده است و «مشبه به» بذره‌های پربرکت، و وجه تشبیه نمو و رشد آن است، و ما معتقدیم که انسان انفاق کننده در پرتو عملش رشد فوق العاده معنوی و اجتماعی پیدا می‌کند، و نیازی به هیچگونه تقدیر نیست. شبیه این معنی در آیه ۲۶۵ همین سوره آمده است.

این نکته نیز در میان مفسران مورد بحث است که تعبیر به انبتت سبع سنابل فی کل سنبله مائة حبة که اشاره به دانه‌ای است که هفتصد دانه یابیشتر، از آن به دست می‌آید، یک تشبیه فرضی است که وجود خارجی ندارد (زیرا در مورد دانه‌های گندم هرگز از یک دانه هفتصد دانه برنخاسته است) و یا منظور دانه‌هایی همچون دانه‌های ارزن است، ولی جالب اینکه چند سال قبل که سال پر بارانی بود، در مطبوعات این خبرانتشار یافت که در بعضی از شهرهای جنوبی، در پاره‌ای از مزارع بوته‌های گندمی بسیار بلند و پر خوشه دیده شده، که در بعضی موارد در یک بوته، حدود چهار هزار دانه گندم شمارش شده است، و این خودمی‌رساند که تشبیه بالا، یک تشبیه کاملاً واقعی است نه خیالی.

جمله «یضاعف» از ماده «ضعف» (بر وزن شعر) به معنی دوبرابر یا چند

---

#### تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه ۳۱۵

برابر است، و با توجه به آنچه در بالا اشاره شد که دانه‌هایی پیدا می‌شود که چند هزار دانه محصول می‌دهد، این تعبیر نیز یک تشبیه واقعی است.

**نکته :**

#### انفاق مهمترین طریق حل مشکل فاصله طبقاتی

یکی از مشکلات بزرگ اجتماعی که همواره انسان دچار آن بوده و هم‌اکنون با تمام پیشرفتهای صنعتی و مادی که نصیب بشر شده نیز با آن مواجه است مشکل فاصله طبقاتی است به این معنی که فقر و بیچارگی و تهیدستی در یک طرف و تراکم اموال در طرف دیگر قرارگیرد. عده‌های آنقدر ثروت بیندوزند که حساب اموالشان را نتوانند داشته‌باشند و عده دیگری از فقر و تهیدستی رنج برند، بطوریکه تهیه لوازم ضروری زندگی از قبیل غذا و مسکن و لباس ساده برای آنان ممکن نباشد. بدیهی است جامعهای که قسمتی از آن بر پایه غناء و ثروت و بخش مهم دیگر آن بر فقر و گرسنگی بنا شود قابل دوام نبوده. و هرگز به سعادت واقعی نخواهد رسید. در چنین جامعهای دلهره واضطراب

و نگرانی و بدبینی و بالاخره دشمنی و جنگ اجتنابناپذیر است. گر چه در گذشته این اختلاف در جوامع انسانی بوده است ولی باید گفت متاسفانه در زمان ما این فاصله طبقاتی به مراتب بیشتر و خطرناک تر شده است. زیرا از یک سو، درهای کمکهای انسانی و تعاون به معنی حقیقی، به روی مردم بسته شده و رباخواری که یکی از موجبات بزرگ فاصله طبقاتی است با شکل‌های مختلف به روی آنها باز است. پیدایش کمونیسم و مانند آن و خونریزیها و جنگهای کوچک و بزرگ و وحشتناک که در قرن اخیر اتفاق افتاد و هنوز هم در گوشه و کنار جهان ادامه دارد و غالباً از ریشه اقتصادی مایه می‌گیرد و عکس العمل محرومیت اکثریت جوامع انسانی است، گواه این حقیقت است.

---

#### تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه ۳۱۶

با این که دانشمندان و مکتبهای اقتصادی جهان به فکر چاره و حل این مشکل بزرگ اجتماعی بوده‌اند و هر کدام راهی را انتخاب کرده‌اند، کمونیسم از راه الغای مالکیت فردی، و سرمایهداری از راه گرفتن مالیاتهای سنگین و تشکیل مؤسسات عام المنفعه (که به تشریفات بیشتر شبیه است تا به حل فاصله طبقاتی) به گمان خود به مبارزه با آن برخاسته‌اند ولی حقیقت این است که هیچکدام نتوانسته‌اند گام مؤثری در این راه بر دارند زیرا حل این مشکل با روح مادیگری که بر جهان حکومت می‌کند ممکن نیست. با دقت در آیات قرآن مجید آشکار می‌شود که یکی از اهداف اسلام این است که اختلافات غیر عادلانه‌ای که در اثر بیعدالتیهای اجتماعی در میان طبقه غنی و ضعیف پیدا می‌شود از بین برود و سطح زندگی کسانی که نمیتوانند نیازمندیهای زندگیشان را بدون کمک دیگران رفع کنند بالابیاورد و حد اقل لوازم زندگی را داشته باشند، اسلام برای رسیدن به این هدف برنامه وسیعی در نظر گرفته است - تحریم رباخواری بطور مطلق، و وجوب پرداخت مالیاتهای اسلامی از قبیل زکات و خمس و صدقات و مانند آنها و تشویق به انفاق - وقف و قرض الحسنه و کمکهای مختلف مالی قسمتی از این برنامه را تشکیل می‌دهد، و از همه مهمتر زنده کردن روح ایمان و برادری انسانی در میان مسلمانان است.

---

#### تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه ۳۱۷

آیه ۲۶۲

آیه و ترجمه

الذین ینفقون اموالهم فی سبیل الله ثم لا یتبعون ما انفقوا منا و لا اذی لهم  
اجرهم عند ربهم و لا خوف علیهم و لا هم یحزنون ۲۶۲

ترجمه :

۲۶۲ - کسانی که اموال خود را در راه خدا انفاق می کنند، سپس به دنبال انفاقی که کرده اند، منت نمیگذارند و آزاری نمیبرسانند، پاداش آنها نزد پروردگارشان (محفوظ) است، و نه ترسی دارند، و نه غمگین می شوند.

تفسیر :

چه انفاقی با ارزش است؟

در آیه قبل اهمیت انفاق در راه خدا به طور کلی بیان شد، ولی در آیه مورد بحث بعضی از شرائط آن ذکر می شود. (ضمناً از تعبیرات این آیه به خوبی استفاده می شود که تنها انفاق در جهاد، منظور نیست).

می فرماید: «کسانی که اموال خود را در راه خدا انفاق می کنند سپس به دنبال انفاقی که کرده اند منت نمیگذارند و آزاری نمیبرسانند پاداش آنها، نزد پروردگارشان است» (الذین ینفقون اموالهم فی سبیل الله ثم لا یتبعون ما انفقوا منا و لا اذی لهم اجرهم عند ربهم).

«علاوه بر این نه ترسی بر آنها است و نه غمگین می شوند» (و لا خوف علیهم و لا هم یحزنون).

از این آیه به خوبی استفاده می شود که انفاق در راه خدا در صورتی درپیشگاه پروردگار مورد قبول واقع می شود که به دنبال آن منت و چیزی که موجب

---

تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه ۳۱۸

آزار و رنجش نیازمندان است نباشد.

بنابراین کسانی که در راه خداوند بذل مال می کنند ولی به دنبال آن منت نمیگذارند یا کاری که موجب آزار و رنجش است می کنند در حقیقت باین عمل ناپسند اجر و پاداش خود را از بین می برند.

آنچه در این آیه بیشتر جلب توجه می کند این است که قرآن در واقع سرمایه زندگی انسان را منحصر به سرمایه های مادی نمی داند، بلکه سرمایه های روانی و اجتماعی را نیز به حساب آورده است.

کسی که چیزی به دیگری می دهد و منتی بر او میگذارد و یا با آزار خود او را

شکسته دل می‌سازد، در حقیقت چیزی به او نداده است زیرا اگر سرمایه‌های به او داده سرمایه‌های هم از او گرفته است و چه بسا آن تحقیرها و شکستهای روحی به مراتب بیش از مالی باشد که به او بخشیده است. بنابراین اگر چنین اشخاصی اجر و پاداش نداشته باشند کاملاً طبیعی و عادلانه خواهد بود بلکه می‌توان گفت چنین افراد در بسیاری از موارد بدهکارند نه طلبکار زیرا آبروی انسان به مراتب برتر و بالاتر از ثروت و مال است.

نکته دیگر اینکه منت گذاردن و اذیت کردن در آیه با کلمه «ثم» که معمولاً برای فاصله بین دو حادثه (و به اصطلاح برای تراخی) است ذکر شده بنابراین معنی آیه چنین می‌شود کسانی که انفاق می‌کنند و بعدامنتی نمی‌گذارند و آزاری نمی‌رسانند پاداش آنها نزد پروردگار محفوظ است. و این خود می‌رساند که منظور قرآن تنها این نیست که پرداخت انفاق مؤدبانه و محترمانه و خالی از منت باشد بلکه در زمانهای بعد نیز نباید بایادآوری آن منتی بر گیرنده انفاق گذارده شود، و این نهایت دقت اسلام را در خدمات خالص انسانی می‌رساند.

باید توجه داشت که منت و آزاری که موجب عدم قبول انفاق می‌شود اختصاص به مستمندان ندارد بلکه در کارهای عمومی و اجتماعی از قبیل جهاد در

---

#### تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه ۳۱۹

راه خدا و کارهای عام المنفعه که احتیاج به بذل مال دارد نیز رعایت این موضع لازم است.

جمله «لهم اجرهم عند ربهم» به انفاق کنندگان اطمینان می‌دهد که پاداششان نزد پروردگار محفوظ است تا با اطمینان خاطر در این راه گام بردارند زیرا چیزی که نزد خدا است نه خطر نابودی دارد و نه نقصان، بلکه تعبیر «ربهم» (پروردگارشان) ممکن است اشاره به این باشد که خداوند آنها را پرورش می‌دهد و بر آن می‌افزاید.

جمله «و لا خوف علیهم و لا هم یحزنون» اشاره به این است که آنها هیچ نوع نگرانی نخواهند داشت، زیرا خوف، همانگونه که در سابق هم اشاره شد نسبت به امور آینده است، و حزن و اندوه، نسبت به امور گذشته، بنابراین با توجه به اینکه پاداش انفاق کنندگان در پیشگاه خدا محفوظ است، نه از آینده خود در رستاخیز ترسی دارند و نه از آنچه در راه خدا بخشیده‌اند، اندوهی به

دل راه می دهند.

بعضی نیز گفته اند آنها ترسی از فقر و کینه و بخل و مغبون شدن ندارند و نه غمی از آنچه انفاق کرده اند.

در حدیثی از پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) می خوانیم: من اسدی الی مؤمن معروفاً ثم آذاه بالکلام او من علیه فقد ابطال صدقته: «کسی که به فرد با ایمانی نیکی عطا کند، سپس او را با سخنی آزار دهد، یا منتی بر او بگذارد، به یقین انفاق خود را باطل کرده است».

ولی آنها که چنین نکرده اند، بیمی از باطل شدن انفاقها به خود راه نمیدهند، اسلام در این زمینه به قدری دقیق است که بعضی از علماء پیشین گفته اند: «هر گاه انفاقی به کسی کنی و بدانی که سلام کردن تو به او، بر او سخت و گران است و یادآور خاطره بخشش، بر او سلام نکن».

تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه ۳۲۰

آیه ۲۶۳

آیه و ترجمه

قول معروف و مغفرة خير من صدقة يتبعها اذى و الله غنى حلیم ۲۶۳

ترجمه :

۲۶۳ - گفتار پسندیده (در برابر نیازمندان)، و عفو (و گذشت از خشونت‌های آنها)، از بخششی که آزاری به دنبال آن باشد، بهتر است، و خداوند، بی نیاز و بردبار است.

تفسیر :

برخورد خوب بهتر از انفاق با منت است

این آیه در حقیقت تکمیلی است نسبت به آیه قبل، در زمینه ترک منت و آزار به هنگام انفاق، می فرماید: «گفتار پسندیده (در برابر ارباب حاجت) و عفو و گذشت (از خشونت‌های آنان) از بخششی که آزاری به دنبال آن باشد بهتر است» (قول معروف و مغفرة خير من صدقة يتبعها اذى).

این را نیز بدانید که آنچه در راه خدا انفاق می کنید در واقع برای نجات خویشستن ذخیره مینمایید، «و خداوند (از آن) بی نیاز و (در برابر خشونت و ناسپاسی شما) بردبار است» (و الله غنى حلیم).

نکته ها

۱ - آیه فوق منطق اسلام را در مورد ارزشهای اجتماعی اشخاص، و حیثیت

مردم روشن می‌سازد و عمل آنهایی را که در حفظ این سرمایه‌های انسانی میکوشند و ارباب حاجت را با گفتار نیکو و احیاناً راهنمائیهای لازم بهره‌مند کرده، و هرگز اسرار آنها را فاش نمیسازند، از بخشش افراد خود خواه و کوتهنظری که در برابر کمک مختصری هزارگونه زخم زبان به افراد آبرومند میزنند و شخصیت آنها را در هم میشکنند، برتر و بالاتر می‌شمرد. در حقیقت اینگونه اشخاص همانطور که اشاره کردیم بیش از اندازه که نفع میرسانند ضرر میزنند و اگر سرمایه‌ها

---

### تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه ۳۲۱

می‌دهند سرمایه‌هایی را نیز بر باد می‌دهند.

از آنچه در بالا گفتیم روشن می‌شود که «قول معروف» معنی وسیعی دارد و هر گونه سخن نیک، دلداری و دلجوئی و راهنمائی را شامل می‌شود. بعضی نیز گفته‌اند که منظور از آن امر به معروف است ولی این احتمال مناسب به نظر نمیرسد.

«مغفرة» به معنی عفو و گذشت در برابر خشونت ارباب حاجت است. آنها که بر اثر هجوم گرفتاریها پیمانه صبرشان لبریز شده و گاهی بدون هیچگونه تمایل درونی سخنان خشونت آمیزی بر زبان جاری می‌سازند. این افراد در واقع از اجتماع ظالمی که حق آنها را نداده به این وسیله میخواهند انتقام بگیرند و کمترین جبرانی که اجتماع و افراد متمکن در برابر محرومیت آنان می‌توانند بکنند همین است که سخنان آنها را که جرقه‌های آتش درون آنان است با تحمل بشنوند و با ملایمت خاموش سازند. بدیهی است که تحمل خشونت آنها و گذشت از برخوردهای زننده آنان از عقده‌هایشان میکاهد از این رو اهمیت این دستور اسلامی روشنتر می‌گردد.

بعضی کلمه «مغفرة» را در اینجا به معنی ریشه اصلی آن که پوشانیدن و مستور ساختن است گرفته‌اند و این کلمه را اشاره به پرده‌پوشی بر اسرار حاجتمندان آبرومند دانسته‌اند.

ولی این تفسیر با آنچه در بالا گفتیم منافاتی ندارد، زیرا اگر مغفرت به معنی وسیع تفسیر شود هم «عفو و گذشت» را در بر خواهد داشت هم «پوشانیدن» و مستور داشتن اسرار نیازمندان را.

در تفسیر «مجمع البیان» از پیغمبر گرامی اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) نقل شده که فرمود: «اذا سئل السائل فلا تقطعوا علیه مسالته حتی

بوقار و لین اما بذل یسیر او رد جمیل فانه قد یاتیکم من لیس بانس و لا جان  
ینظرون کیف صنیعکم فیماخولکم الله تعالی.»

در این حدیث پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) گوشه‌ای از آداب انفاق را روشن ساخته می‌فرماید: هنگامی که حاجتمندی از شما چیزی بخواهد گفتار او را قطع نکنید تا تمام مقصود خویش را شرح دهد، سپس با وقار و ادب و ملایمت به او پاسخ بگویید، یا چیزی که در قدرت دارید در اختیارش بگذارید و یا به طرز شایسته‌های او را بازگردانید زیرا ممکن است سؤال کننده فرشته‌های باشد که مامور آزمایش شما است تا ببیند در برابر نعمتهائی که خداوند به شما ارزانی داشته چگونه عمل می‌کنید.

۲ - جمله‌های کوتاهی که در آخر آیات معمولاً ذکر شده است و صفاتی از صفات خداوند را بیان می‌کند با مضمون همان آیات حتماً ارتباط دارد و با توجه به این نکته منظور را از جمله و الله غنی حلیم: خدا بی‌نیاز و بردبار است گویا این است که: چون بشر طبعاً طغیانگر است بارسیدن به مقام و ثروت خود را بی‌نیاز گمان می‌کند و این حالت گاهی موجب پر خاشگری و بد زبانی او نسبت به محرومان و مستمندان می‌شود لذا می‌فرماید: غنی بالذات خدا است در حقیقت او است که از همه چیز بی‌نیاز است و بی‌نیازی بشر در واقع سرابی بیش نیست و نباید موجب غرور و طغیانگری و بی‌اعتنائی او نسبت به فقراء گردد، به علاوه خداوند در برابر ناسپاسی مردم بردبار است افراد با ایمان نیز باید چنین باشند.

و نیز ممکن است جمله مزبور اشاره به این باشد که خداوند از انفاقهای شما بی‌نیاز است و آنچه انجام می‌دهید به سود خود شما است، بنابراین منتی بر کسی ندارید به علاوه او در برابر خشونت‌های شما بردبار است و در عقوبت عجله نمیکند تا بیدار شوید و خود را اصلاح کنید.

و لا يؤمن بالله و اليوم الآخر فمثله كمثل صفوان عليه تراب فاصابه وابل فتركه  
صلدا لا يقدرّون على شيء مما كسبوا و الله لا يهدى القوم الكافرين ۲۶۴ و مثل  
الذين ينفقون اموالهم ابتغاء مرضات الله و تثبिता من انفسهم كمثل جنة بربوة  
اصابها وابل فانت اكلها ضعفين فان لم يصبها وابل فطل و الله بما تعملون  
بصير ۲۶۵

ترجمه :

۲۶۴ - ای کسانی که ایمان آورده‌اید! بخششهای خود را با منت و آزار، باطل  
نسازید! همانند کسی که مال خود را برای نشان دادن به مردم، انفاق می‌کند، و  
به خدا و روز رستاخیز، ایمان نمی‌آورد، (کار او) همچون قطعه سنگی است که  
بر آن، (قشر نازکی از) خاک باشد، (وبذرهایی در آن افشاندۀ شود)، و رگبار  
باران به آن برسد، (و همه خاکها و بذرها را بشوید)، و آن را صاف (و خالی از  
خاک و بذر) رها کند. آنها از کاری که انجام داده‌اند، چیزی به دست نمی‌آورند،  
و خداوند، جمعیت کافران را هدایت نمی‌کند.

۲۶۵ - و (کار) کسانی که اموال خود را برای خشنودی خدا، و تثبیت (ملکات  
انسانی در) روح خود، انفاق می‌کنند، همچون باغی است که در نقطه بلندی  
باشد، و بارانهای درشت به آن برسد، (و از هوای آزاد و نور آفتاب، به حد کافی  
بهره گیرد)، و میوه خود را دو چندان دهد (که همیشه شاداب و با طراوت  
است). و خداوند به آنچه انجام می‌دهید

---

تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه ۳۲۴

تفسیر :

### دو مثال جالب در مورد انگیزه‌های انفاق

در دو آیه بالا، نخست اشاره به این حقیقت شده که افراد با ایمان نباید انفاقهای  
خود را به خاطر منت و آزار، باطل و بی اثر سازند.

سپس دو مثال جالب برای انفاقهای آمیخته با منت و آزار و ریاکاری  
و خودنمائی و همچنین انفاقهایی که از ریشه اخلاص و عواطف دینی و انسانی  
سرچشمه گرفته بیان می‌کند.

می‌فرماید: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید! بخششهای خود را با منت و آزار  
باطل نسازید» (یا ایها الذین آمنوا لا تبطلوا صدقاتکم بالمن والاذی).  
سپس این عمل را تشبیه به انفاقهایی که توأم با ریاکاری و خودنمائی است  
می‌کند، می‌فرماید: «این همانند کسی است که مال خود را برای نشان دادن

به مردم انفاق می کند و ایمان به خدا و روز رستاخیز ندارد» (کالذی ینفق ماله رثاء الناس و لا یؤمن بالله و الیوم الآخر).

و بعد می افزاید: (کار او) همچون قطعه سنگ صافی است که بر آن (قشرنازکی از) خاک باشد (و بذرهایی در آن افشانده شود) و باران درشت به آن برسد، (و خاک و بذرها را بشوید) و آن را صاف رها سازد آنها از کاری که انجام داده اند چیزی به دست نمی آورند» (فمثله کمثل صفوان علیه تراب فاصابه و ابل فترکه صلدا لا یقدرون علی شیء مما کسبوا).

چه تعبیر لطیف و رسا و گویائی؟! قطعه سنگ محکمی را در نظر بگیرید که قشر رقیقی از خاک روی آن را پوشانده باشد و بذرهایی مستعدی نیز در آن خاک

---

#### تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه ۳۲۵

افشانده شود و در معرض هوای آزاد و تابش آفتاب قرار گیرد، سپس باران دانه درشت پر برکتی بر آن ببارد، با اینکه تمام وسایل نمو و رشد در اینجا فراهم است، ولی به خاطر یک کمبود، همه چیز از بین میرود و این باران کاری جز این نمیکند که آن قشر باریک را همراه بذرها می شوید و پراکنده می سازد و سنگ سخت غیر قابل نفوذ را که هیچ گیاهی بر آن نمیروید با قیافه خشونتبارش آشکار می سازد، چرا که بذرها در محل نامناسبی افشانده شده بود، ظاهری آراسته و درونی خشن و غیر قابل نفوذ داشت و تنها قشر نازکی از خاک روی آن را گرفته بود، در حالی که پرورش گیاه و درخت نیاز به خاک عمیقی دارد که برای پذیرش ریشه ها و ذخیره آب و تغذیه گیاه آماده باشد. این گونه است اعمال ریاکارانه و انفاقهای آمیخته با منت و آزار که از دل های سخت و قساوت مند سرچشمه می گیرد و صاحبانش هیچ بهرهای از آن نمیبرند و تمام زحماتشان بر باد میرود.

و در پایان آیه می فرماید: «و خداوند گروه کافران را هدایت نمیکند» (و الله لا یهدی القوم الکافرین).

اشاره به اینکه خداوند توفیق هدایت را از آنها می گیرد چرا که با پای خود، راه کفر و ریا و منت و آزار را پویدند، و چنین کسانی شایسته هدایت نیستند، و به این ترتیب انفاقهای ریائی و آمیخته با منت و آزار، همه در یک ردیف قرار گرفته اند.

در آیه بعد مثال زیبای دیگری برای نقطه مقابل این گروه بیان می کند، آنها

کسانی هستند که در راه خدا روی ایمان و اخلاص، انفاق می کنند، می فرماید: و مثل کسانی که اموال خود را برای خشنودی خدا و استوار کردن (ملکات عالی انسانی) در روح خود انفاق می کنند، همچون باغی است که در نقطه بلندی باشد، و بارانهای درشت و پی در پی به آن برسد (و به خاطر بلند بودن مکان، از هوای آزاد و

---

تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه ۳۲۶

نور آفتاب به حد کافی بهره گیرد و آن چنان رشد و نمو کند که) میوه خود را دو چندان دهد» (و مثل الذین ینفقون اموالهم ابتغاء مرضات الله و تثبیتا من انفسهم کمثل حنة بربوة اصابها وابل فانت اکلهاضعفین). سپس می افزاید: «و اگر باران درشتی بر آن نیارد لا اقل بارانهای ریز و شبنم بر آن می بارد» و باز هم میوه و ثمر می دهد و شاداب و با طراوت است (فان لم یصبها وابل فطل).

و در پایان می فرماید: «خداوند به آنچه انجام می دهید آگاه است» (و الله بما تعملون بصیر).

او می داند آیا انفاق انگیزه الهی دارد یا ریاکارانه است، آمیخته با منت و آزار است یا محبت و احترام.

نکته ها

۱ - از جمله «لا تبطلوا صدقاتکم بالمن و الاذی»، (انفاقهای خود را با منت و آزار باطل نکنید) استفاده می شود که پاره های از اعمال ممکن است نتایج اعمال نیک را از بین ببرد و این همان مساله احباط است که شرح آن در ذیل آیه ۲۱۷ همین سوره گذشت.

۲ - تشبیه عمل ریاکارانه به قطعه سنگی که قشر نازکی از خاک روی آن را پوشانیده است بسیار گویا است زیرا افراد ریاکار باطن خشن و بی ثمر خود را با چهره های از خیر خواهی و نیکوکاری می پوشانند و اعمالی که هیچگونه ریشه ثابتی در وجود آنها ندارد انجام می دهند اما حوادث زندگی به زودی پرده را کنار می زند و باطن آنها را آشکار می سازد.

---

تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه ۳۲۷

۳ - جمله «ابتغاء مرضات الله و تثبیتا من انفسهم» انگیزه های انفاق صحیح و الهی را بیان می کند و آن دو چیز است: «طلب خشنودی خدا و تقویت روح

ایمان و ایجاد آرامش در دل و جان»

این جمله می‌گوید: انفاق کنندگان واقعی کسانی هستند که تنها به خاطر خشنودی خدا و پرورش فضائل انسانی و تثبیت این صفات در درون جان خود و همچنین پایان دادن به اضطراب و ناراحتیهائی که بر اثر احساس مسؤولیت در برابر محرومان در وجدان آنها پیدا می‌شود اقدام به انفاق می‌کنند (بنابراین «من» در آیه به معنی «فی» خواهد بود).

۴ - جمله «و الله بما تعملون بصیر» که در آخر آیه دوم ذکر شده، هشدار می‌دهد که همه کسانی که می‌خواهند عمل نیکی انجام دهند که مراقب باشند کوچک‌ترین آلودگی از نظر نیت یا طرز کار پیدا نکنند زیرا خداوند کاملاً مراقب اعمال آنها است.



آیه ۲۶۶

آیه و ترجمه

ایود احدکم ان تکنون له جنۃ من نخیل و اعناب تجری من تحتها الانهر له فیها من کل الثمرت و اصابه الکبر و له ذریۃ ضعاء فاصابها اعصار فیه نار فاحترقت کذلک یبین الله لکم الایات لعلکم تتفکرون ۲۶۶

ترجمه :

۲۶۶ - آیا کسی از شما دوست دارد که باغی از درختان خرما و انگور داشته باشد که از زیر درختان آن، نهرها بگذرد، و برای او در آن (باغ)، از هر گونه میوه‌های وجود داشته باشد، در حالی که به سن پیری رسیده و فرزندی (کوچک و) ضعیف دارد، (در این هنگام)، گردبادی (کوبنده)، که در آن آتش (سوزانی) است، به آن برخورد کند و شعله‌ور گردد و بسوزد؟! (همین طور است حال کسانی که انفاقهای خود را، با ریا و منت و آزار، باطل می‌کنند). این چنین خداوند آیات خود را برای شما آشکار می‌سازد، شاید بیندیشید (و با اندیشه، راه حق را بیابید)!

تفسیر :

یک مثال جالب دیگر برای انفاقهای آلوده به ریا و منت

در این آیه مثال گویای دیگری، برای مساله انفاق آمیخته با ریاکاری و منت و آزار و اینکه چگونه این کارهای نکوهیده آثار آن را از بین میبرد بیان شده است، می‌فرماید: «آیا هیچ یک از شما دوست دارد که باغی از درختان خرما و انواع انگور داشته باشد که از زیر درختانش نهرها جاری باشد، و برای او در آن باغ از تمام انواع میوه‌ها موجود باشد، و در حالی که به سن پیری رسیده و فرزندی (خردسال و) ضعیف دارد، ناگهان در این هنگام گردبادی شدید که در آن آتش سوزانی است به آن برخورد کند و شعله‌ور گردد و بسوزد»، (ایود احدکم ان تکنون له جنۃ من نخیل

و اعناب تجرى من تحتها الانهار له فيها من كل الثمرات و اصابه الكبر وله ذرية ضعفاء فاصابها اعصار فيه نار فاحترقت).

ترسیمی است بسیار زیبا از حال این گونه اشخاص که با ریا و منت و آزار، خط بطلان بر انفاق خویش میکشند، پیر مرد سالخوردهای را در نظر مجسم می کنند که فرزندان خرد سال و کوچکی اطراف او را گرفته اند و تنها راه تاملین زندگی حال و آینده آنان، باغ سر سبز و خرمی است با درختان خرما و انگور و میوه های دیگر، درختانی که پیوسته آب جاری از کنارش میگذرد و زحمتی برای آبیاری ندارد، ناگهان گردباد آتشباری میوزد و آن را مبدل به خاکستر می کند، چنین انسانی چه حسرت و اندوه مرگباری دارد، حال کسانی که اعمال نیکی انجام می دهند و سپس با ریا و منت و آزار آن را از بین میبرند، چنین است، زحمت فراوانی کشیده اند، و در آن روز که نیاز به نتیجه آن دارند، همه را خاکستر میبینند چرا که گرد باد آتشبار ریا و منت و آزار آن را سوزانده است.

و در پایان آیه به دنبال این مثال بلیغ و گویا، می فرماید: اینگونه خداوند آیات خود را برای شما بیان می کند، شاید بیندیشید و راه حق را از باطل تشخیص دهید (کذلک یبین الله لکم الايات لعلکم تتفکرون). آری سرچشمه بدبختیهای انسان مخصوصا کارهای ابلهانه های همچون منت گذاردن و ریا که سودش ناچیز و زیانش سریع و عظیم است ترک اندیشه و تفکر است، و خداوند همگان را به آن دعوت می کند.

#### نکته ها

۱ - این مثالهای پی در پی که هر کدام از دیگری گویاتر و ظریفتر است همه در ارتباط با مسائل زراعی است، چرا که نه تنها برای مردم مدینه که این آیات در

#### تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه ۳۳۰

آنجا نازل شد و مردمی زراعت پیشه بودند، بلکه برای تمام مردم دنیا که به هر حال بخشی از زندگی آنان را مسائل زراعی تشکیل می دهد آموزنده بوده و هست.

۲ - از جمله «و اصابه الکبر و له ذرية ضعفاء» (صاحب آن باغ، پیرو سالخورده باشد و فرزندان کوچکی و ناتوان داشته باشد) استفاده می شود که انفاق و بخشش در راه خدا و کمک به نیازمندان همچون باغ خرمی است که هم خود انسان از ثمرات آن بهره مند می شود و هم فرزندان او، در حالی که

ریاکاری و منت و آزار، هم سبب محرومیت خود او می شود و هم نسلهای آینده که باید از ثمرات و برکات اعمال نیک او بهره مند گردند محروم خواهند شد، و این خود دلیل بر آن است که نسلهای آینده در نتایج اعمال نیک نسلهای گذشته سهیم هستند، از نظر اجتماعی نیز چنین است زیرا محبوبیت و اعتمادی که پدران بر اثر کار نیک در افکار عمومی پیدا می کنند، سرمایه بزرگی برای فرزندان آنها خواهد بود.

۳ - جمله «اعصار فیه نار» (گرد بادی که در آن آتشی باشد) ممکن است اشاره به گرد بادهای ناشی از بادهای سموم و سوزان و خشک کننده باشد و یا گردبادی که از روی خرمن آتشی بگذرد و طبق معمول که گرد باد هر چه را بر سر راه خود بیابد با خود همراه میبرد آن را از زمین برداشته و به نقطه دیگری بپاشد، و ممکن است اشاره به گرد بادی باشد که به همراه صاعقه به نقطه های اصابت کند و همه چیز را تبدیل به خاکستر نماید و در هر حال اشاره به نابودی سریع و مطلق است.

---

تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه ۳۳۱

آیه ۲۶۷

آیه و ترجمه

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا انْفِقُوا مِن طَيِّبَتِ مَا كَسَبْتُمْ وَمِمَّا أَخْرَجْنَا لَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ وَلَا تَيَمَّمُوا الْخَبِيثَ مِنْهُ تُنْفِقُونَ وَلَسْتُمْ بِآخِذِيهِ إِلَّا أَنْ تُغْمِضُوا فِيهِ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ حَمِيدٌ ۚ ۲۶۷

ترجمه :

۲۶۷ - ای کسانی که ایمان آورده اید! از قسمت های پاکیزه اموالی که (از طریق تجارت) به دست آورده اید، و از آنچه از زمین برای شما خارج ساخته ایم (از منابع و معادن و درختان و گیاهان)، انفاق کنید! و برای انفاق، به سراغ قسمت های ناپاک نروید در حالی که خود شما، (به هنگام پذیرش اموال)، حاضر نیستید آنها را بپذیرید، مگر از روی اغماض و کراهت! و بدانید خداوند، بی نیاز و شایسته ستایش است.

شان نزول :

از امام صادق (علیه السلام) نقل شده که این آیه درباره جمعی نازل شد که ثروتهائی از طریق رباخواری در زمان جاهلیت جمع آوری کرده بودند و از آن در راه خدا انفاق می کردند، خداوند آنها را از این کار نهی کرد. و دستور داد از

اموال پاک و حلال در راه خدا انفاق کنند.

در تفسیر «مجمع البیان» پس از نقل این حدیث، از علی (علیه السلام) نقل می‌کند که حضرت فرمود: این آیه درباره کسانی نازل گردید که به هنگام انفاق خرماهای خشک و کم گوشت و نامرغوب را باخرمای خوب مخلوط می‌کردند و بعد انفاق می‌نمودند به آنها دستور داده شد که از این کار به پرهیزند.

این دو شان نزول هیچگونه منافاتی با هم ندارند و ممکن است آیه در مورد هر دو دسته نازل شده باشد، که یکی ناظر به پاکی معنوی و دیگری ناظر به مرغوبیت مادی و ظاهری است.

ولی باید توجه داشت که طبق آیه ۲۷۵ سوره بقره کسانی که

---

#### تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه ۳۳۲

جاهلیت اموالی از طریق رباخواری جمع‌آوری کرده بودند و پس از نزول آیه خود داری از ادامه رباخواری نمودند، اموال گذشته بر آنها حرام نبوده است یعنی این قانون شامل گذشته نمی‌شود، ولی مسلم است که این مال در عین حلال بودن با اموال دیگر فرق داشت و درحقیقت شبیه اموالی بود که از طرق مکروه به دست بیاید!

#### تفسیر :

#### از چه اموالی باید انفاق کرد؟

در پاسخ آیه گذشته ثمرات انفاق و صفات انفاق کنندگان و اعمالی که ممکن است این کار انسانی و خداپسندانه را آلوده کند و پاداش آن را از بین ببرد بیان شد، در این آیه - که ششمین آیه، در این سلسله است - سخن از چگونگی اموالی است که باید انفاق گردد.

نخست می‌فرماید: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید! از اموال پاکیزه‌ای که (از طریق تجارت) به دست آورده‌اید و از آنچه از زمین برای شما خارج کرده‌ایم (از منابع و معادن زیر زمینی و از کشاورزی و زراعت و باغ) انفاق کنید»، (یا ایها الذین آمنوا انفقوا من طیبات ما کسبتم و مما اخرجنا لکم من الارض). جمله «ما کسبتم»، (آنچه کسب کرده‌اید) اشاره به درآمدهای تجاری است و جمله «مما اخرجنا لکم من الارض» (از آنچه از زمین برای شما خارج ساخته‌ایم) اشاره به انواع درآمدهای زراعی و کشاورزی و همچنین معادن زیر زمینی است، بنابراین تمام انواع درآمدها را شامل می‌شود، زیرا سرچشمه تمام

اموالی که انسان دارد، زمین و منابع گوناگون آن است حتی صنایع و دامداری و مانند آن، همه از زمین مایه می‌گیرد. این تعبیر ضمنا اشارهای به این حقیقت است که ما منابع اینها را در اختیار

---

تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه ۳۳۳

شما گذاشتیم بنابراین نباید از انفاق کردن بخشی از طیبات و پاکیزه‌ها و سرگل آن در راه خدا دریغ کنید. سپس برای تاکید هر چه بیشتر می‌افزاید: «(به سراغ قسمت‌های ناپاک‌نروید تا از آن انفاق کنید در حالی که خود شما حاضر نیستید آن را بپذیرید، مگر از روی اغماض و کراهت)» (و لا تیمموا الخبیث منه تنفقون و لستم باخذیه الا ان تغمضوا فیه).

از آنجا که بعضی از مردم عادت دارند همیشه از اموال بی ارزش و آنچه تقریباً از مصرف افتاده و قابل استفاده خودشان نیست انفاق کنند و اینگونه انفاقها علاوه بر اینکه سود چندانی به حال نیازمندان ندارد، یک نوع اهانت و تحقیر نسبت به آنها است، و موجب تربیت معنوی و پرورش روح انسانی نیز نمی‌باشد، این جمله صریحا مردم را از این کار نهی می‌کند و آن را با دلیل لطیفی همراه می‌سازد، و آن اینست که، شما خودتان حاضر نیستید اینگونه اموال را بپذیرید مگر از روی کراهت و ناچاری چرا درباره برادران مسلمان، و از آن بالاتر خدایی که در راه او انفاق می‌کنید و همه چیز شما از او است راضی به این کار می‌شوید. در حقیقت، آیه به نکته لطیفی اشاره می‌کند که انفاق در راه خدا، یک طرفش مؤمنان نیازمندند، و طرف دیگر خدا، و با این حال اگر اموال پست و بی ارزش انتخاب شود، از یک سو تحقیری است نسبت به نیازمندان که ممکن است علی‌رغم تهیدستی مقام بلندی از نظر ایمان و انسانیت داشته باشند و روحشان آزرده شود و از سوی دیگر سوء ادبی است نسبت به مقام شامخ پروردگار. جمله «(لا تیمموا)» (قصد نکنید) ممکن است اشاره به این باشد که اگر در

---

تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه ۳۳۴

لابلای اموالی که انفاق می‌کنید بدون توجه چیز نامرغوبی باشد، مشمول این سخن نیست.

سخن این است که از روی عمد اقدام به چنین کاری نکنید. تعبیر به «طیبات» (پاکیزه‌ها) هم پاکیزگی ظاهری را شامل می‌شود، و

ارزش داشتن برای مصرف، و هم پاکیزگی معنوی، یعنی اموال شبههناک و حرام زیرا افراد با ایمان از پذیرش همه اینها کراهت دارند، و جمله «الا ان تغمضوا فیه» شامل همه می شود و این که بعضی از مفسران آن را منحصر به یکی از این دو دانسته اند صحیح به نظر نمی رسد.

نظیر این آیه در سوره آل عمران آیه ۹۲ نیز آمده است آنجا که می فرماید: لن تنالوا البر حتی تنفقوا مما تحبون: «هرگز به حقیقت نیکوکاری نمی رسید، مگر آنکه از آنچه دوست دارید، انفاق کنید».

البته این آیه بیشتر روی اثرات معنوی انفاق تکیه می کند.

و در پایان آیه می فرماید: «بدانید خداوند بی نیاز و شایسته ستایش است» (و اعلموا ان الله غنی حمید).

یعنی نه تنها نیازی به انفاق شما ندارد، و از هر نظر غنی است، بلکه تمام نعمتها را او در اختیار شما گذارده، و لذا حمید و شایسته ستایش است.

بعضی احتمال داده اند که «حمید» در اینجا به معنی اسم فاعل باشد (ستایش کننده) نه به معنی محمود و ستایش شده، یعنی در عین اینکه از انفاق شما بی نیاز است شما را به خاطر اموال پاکیزه های که انفاق می کنید، مورد ستایش قرار می دهد.

**نکته :**

شک نیست که انفاق در راه خدا برای تقرب به ذات پاک او است و مردم هنگامی که می خواهند به سلاطین و شخصیت های بزرگ تقرب جویند، بهترین اموال خود را به عنوان تحفه و هدیه برای آنها می برند، در حالی که انسانهای ضعیفی

---

تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه ۳۳۵

همچون خودشاناند، چگونه ممکن است انسان به خداوند بزرگی که تمام عالم هستی از اوست، به وسیله اموال بی ارزش و از مصرف افتاده، تقرب جوید، و اینکه می بینیم در زکات واجب و حتی در قربانی نباید از نوع نامرغوب استفاده کرد، نیز در همین راستا است، به هر حال باید این فرهنگ قرآنی در میان همه مسلمین زنده شود که برای انفاق، بهترین را انتخاب نمایند.

---

تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه ۳۳۶

آیه ۲۶۸

آیه و ترجمه

الشیطان یعدکم الفقر و یامرکم بالفحشاء و الله یعدکم مغفرة منه و فضلا و الله  
وسع علیم ۲۶۸

ترجمه :

۲۶۸ - شیطان، شما را (به هنگام انفاق)، وعده فقر و تهیدستی می دهد، و به فحشا (و زشتیها) امر می کند، ولی خداوند وعده آمرزش و فزونی به شما می دهد، و خداوند، قدرتش وسیع، و (به هر چیز) داناست. (به همین دلیل، به وعدههای خود، وفا می کند).

تفسیر :

### مبارزه با موانع انفاق

در ادامه آیات انفاق در اینجا به یکی از موانع مهم آن پرداخته و آن وسوسه های شیطانی در زمینه انفاق است، که انسان را از فقر و تنگدستی میترساند، به خصوص اگر اموال خوب و قابل استفاده را انفاق کند، و چه بسا این وسوسه های شیطانی مانع از انفاقهای مستحبی در راه خدا و حتی انفاقهای واجب مانند زکات و خمس گردد.

در این راستا می فرماید: «شیطان به هنگام انفاق به شما وعده فقر و تهیدستی می دهد» (الشیطان یعدکم الفقر).

و می گوید: تامین آینده خود و فرزندان را فراموش نکنید و از امروز فردا را ببینید و آنچه بر خویشتن روا است بر دیگری روا نیست و امثال این وسوسه های گمراه کننده، به علاوه «او شما را وادار به معصیت و گناه می کند» (و یامرکم بالفحشاء).

«فحشاء» به معنی هر کار زشت و بسیار قبیح است، و در اینجا به تناسب بحث، به معنی بخل و ترک انفاق که در بسیاری از موارد، نوعی معصیت و گناه است آمده (هر چند واژه فحشاء در مواردی به معنی گناه بی عفتی آمده، ولی

---

تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه ۳۳۷

میدانیم در اینجا تناسب چندانی ندارد) حتی بعضی از مفسران تصریح کرده اند که عرب به شخص بخیل، فاحش می گوید.

این احتمال نیز داده شده که فحشاء در اینجا به معنی انتخاب اموال غیر قابل مصرف برای انفاق است، و نیز گفته شده: منظور از آن هر معصیتی است زیرا شیطان به وسیله ترس از فقر و تهیدستی انسان را وادار به کسب مال از انواع

طرق نامشروع می‌کند.

تعبیر به امر کردن شیطان، اشاره به همان وسوسه‌های او است، و اصولاً هر نوع فکر منفی و بازدارنده و کوتاه بیننده، سرچشمه‌اش تسلیم در برابر وسوسه‌های شیطانی است، و در مقابل، هر گونه فکر مثبت سازنده و آمیخته با بلند نظری، سرچشمه‌اش الهامات الهی و فطرت پاک خدادادی است.

در توضیح این سخن باید گفت: در نظر ابتدائی انفاق و بذل مال، چیزی جز «کم کردن» مال نیست و این همان نظر کوته‌بینانه شیطانی است، ولی با دقت و دید وسیع می‌بینیم که انفاق ضامن بقای اجتماع و تحکیم عدالت اجتماعی، و سبب کم کردن فاصله طبقاتی و پیشرفت همگانی و عمومی می‌باشد و مسلم است که با پیشرفت اجتماع، افرادی که در آن اجتماع زندگی می‌کنند نیز در رفاه و آسایش خواهند بود و این همان نظر واقع‌بینانه الهی است.

قرآن به این وسیله مسلمانان را توجه می‌دهد که انفاق اگر به ظاهر، چیزی از شما کم می‌کند در واقع چیزهائی بر سرمایه شما می‌افزاید، هم‌از نظر معنوی و هم از نظر مادی.

در دنیای امروز که نتیجه و اثر اختلافات طبقاتی و پایمال شدن ثروتها به‌خاطر به هم خوردن تعادل تقسیم ثروت به روشنی به چشم می‌خورد درک معنی

---

#### تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه ۳۳۸

آیه فوق چندان مشکل نیست.

ضمناً از آیه استفاده می‌شود که یک نوع ارتباط میان ترک نمودن انفاق و فحشاء وجود دارد البته اگر فحشاء به معنی بخل باشد ارتباط آن از این جهت است که ترک انفاق و بخششهای مالی، آرام آرام صفت بخل را که از بدترین صفات است در انسان ایجاد می‌کند و اگر فحشاء را به معنی مطلق گناه یا گناه جنسی بگیریم باز ارتباط آن با ترک انفاق بر کسی پوشیده نیست، زیرا سرچشمه بسیاری از گناهان، و بی‌عفتیها و خودفروشیها، فقر و تهیدستی است علاوه بر همه اینها، انفاق یک سلسله آثار و برکات معنوی دارد که جای انکار نیست. سپس می‌افزاید: «خداوند آمرزش از سوی خود و فضل و بخشش را به شما وعده می‌دهد» (و الله یعدکم مغفرة منه و فضلاً).

در تفسیر «مجمع البیان» از امام صادق (علیه السلام) نقل شده است که: هنگام انفاق دو چیز از طرف خدا است و دو چیز از ناحیه شیطان آنچه از جانب

خداست یکی «آمرزش گناهان» و دیگری «وسعت و افزونی اموال» و آنچه از طرف شیطان است یکی وعده فقر و تهیدستی و دیگری امر به فحشاء است.

بنابراین منظور از مغفرة، آمرزش گناهان است و منظور از فضل همانطور که از ابن عباس نقل شده زیاد شدن سرمایه‌ها در پرتو انفاق می‌باشد. جالب توجه اینکه از امیر مؤمنان علی (علیه السلام) نقل شده که فرمود: هنگامی که در سختی و تنگدستی افتادید به وسیله انفاق کردن، با خدامعامله کنید (انفاق کنید تا از تهیدستی نجات یابید). و در پایان آیه می‌فرماید: «خداوند قادر و توانا و عالم است» (و الله واسع علیم).

---

#### تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه ۳۳۹

اشاره به این حقیقت است که چون خداوند قدرتی وسیع و علمی بی‌پایان دارد میتواند به وعده خویش عمل کند بنابراین باید به وعده اودلگرم بود نه وعده شیطان فریبکار و ناتوان که انسان را به گناه میکشاند و چون از آینده آگاه نیست و قدرتی ندارد، وعده او جز گمراهی و تشویق به نادانی نخواهد بود.

---

#### تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه ۳۴۰

آیه ۲۶۹

آیه و ترجمه

يُؤْتِي الْحِكْمَةَ مَنْ يَشَاءُ وَ مَنْ يُوْتِ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا وَمَا يَذَّكَّرُ إِلَّا أُولُو الْأَلْبَابِ ۲۶۹

ترجمه :

۲۶۹ - (خدا) دانش و حکمت را به هر کس بخواهد (و شایسته بداند) می‌دهد، و به هر کس دانش داده شود، خیر فراوانی داده شده است. و جز خردمندان، (این حقایق را درک نمی‌کنند، و) متذکر نمی‌گردند.

تفسیر :

برترین نعمتهای الهی

با توجه به آنچه در آیه قبل گذشت، که به هنگام انفاق، وسوسه‌های شیطانی دائر به فقر و جذبه‌های رحمانی درباره مغفرت و فضل الهی آدمی را به این سو و آن سو میکشد، در آیه مورد بحث سخن از حکمت و معرفت و دانش

می‌گوید، چرا که تنها حکمت است که می‌تواند بین این دو کشش الهی و شیطانی فرق بگذارد، و انسان را به وادی مغفرت و فضل بکشاند و از وسوسه‌های گمراه کننده ترس از فقر بره‌اند. یا به تعبیر دیگر خداوند به بعضی از افراد بر اثر پاکی و جهاد با نفس، نوعی علم و بینش می‌دهد که آثار و فوائد اطاعت الهی و از جمله انفاق و نقش حیاتی آن در اجتماع را درک کند و میان آن و وساوس شیطانی فرق بگذارد. می‌فرماید: خداوند دانش را به هر کس بخواهد (و شایسته بداند) می‌دهد (یؤتی الحکمة من یشاء).

در تفسیر «حکمت» معانی زیادی ذکر شده از جمله «معرفت و شناخت اسرار جهان هستی» و «آگاهی از حقایق قرآن» و «رسیدن به حق از نظر گفتار و عمل» و «معرفت و شناسائی خدا» و «آن نور الهی که وسوسه‌های شیطانی را از الهامات

---

#### تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه ۳۴۱

الهی جدا می‌سازد». و ظاهر این است حکمت یک معنی وسیعی دارد که تمام این امور، حتی نبوت را که بعضی از معانی آن شمرده‌اند شامل می‌شود که آن نوعی از علم و آگاهی است، و در اصل از ماده حکم (بر وزن حرف) به معنی منع گرفته شده و از آنجا که علم و دانش و تدبیر، انسان را از کارهای خلاف باز می‌دارد به آن حکمت گفته‌اند.

بدیهی است منظور از جمله «(من یشاء)» (هر کس را که بخواهد) این نیست که خداوند بدون هیچ علتی حکمت و دانش را به این و آن می‌دهد، بلکه اراده و مشیت خداوند همه جا آمیخته است، باشایستگیهای افراد، یعنی هر کس را شایسته ببینند از این سرچشمه زلال حیاتبخش سیراب می‌نماید، سپس می‌فرماید: و هر کس که به او دانش داده شود خیر فراوانی داده شده است» (و من یؤت الحکمة فقد اوتی خیرا کثیرا).

و به گفته آن حکیم: هر کس را که عقل دادی چه ندادی و هر کس را که عقل ندادی چه دادی!

قابل توجه اینکه بخشنده حکمت خدا است در عین حال در این جمله‌نامی از او به میان نیامده تنها می‌فرماید: «(به هر کس حکمت داده شود خیر فراوانی داده شده است)».

این تعبیر گویا اشاره به این است که دانش و حکمت ذاتا خوب است از هر جا و از ناحیه هر که باشد تفاوتی در نیکی آن نیست. قابل توجه این که در این جمله می‌فرماید: به هر کس دانش و حکمت داده شد خیر و برکت فراوان داده شده است نه «خیر مطلق» زیرا خیر و سعادت مطلق تنها در دانش نیست بلکه دانش تنها یکی از عوامل مهم آن است و در پایان آیه می‌فرماید: «تنها خردمندان متذکر می‌شوند» (و ما یذکر الا اولوا الالباب).

تذکر به معنی یادآوری و نگاهداری علوم و دانشها در درون روح

---

تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه ۳۴۲

است. و «الباب» جمع «لب» به معنی «مغز» است و از آنجا که مغز هر چیز بهترین و اساسیترین قسمت آن است به «عقل» و «خرد» «لب» گفته می‌شود. این جمله می‌گوید: تنها صاحبان عقل و خرد این حقایق را حفظ می‌کنند و به یاد می‌آورند و از آن بهره‌مند می‌شوند اگر چه همه افراد (جز مجانین و دیوانگان) صاحب عقلاند اما اولوا الالباب به همه آنها گفته نمی‌شود. بلکه منظور آنهایی هستند که عقل و خرد خود را به کار می‌گیرند و در پرتو این چراغ پر فروغ، راه زندگی و سعادت را می‌یابند. این بحث را با سخن یکی از دانشمندان اسلامی پایان می‌دهیم (که احتمالا این سخن را از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) شنیده‌است) «گاه می‌شود که خداوند اراده عذاب و مجازات مردم روی زمین را می‌کند، ولی هنگامی که بشنود معلمی به کودکان حکمت می‌آموزد، به خاطر این عمل، عذاب را از آنها دور می‌سازد».

---

تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه ۳۴۳

آیه ۲۷۰ - ۲۷۱

آیه و ترجمه

و ما انفقتم من نفقة او نذرتم من نذر فان الله يعلمه و ما للظلمین من انصار ۲۷۰  
ان تبسبوا الصدقت فنعما هی و ان تخفوها و تؤتوها الفقراء فهو خیر لکم و یکفر  
عنکم من سیاتکم و الله بما تعملون خبیر ۲۷۱

ترجمه :

۲۷۰ - و هر چیز را که انفاق می‌کنید، یا (اموالی را که) نذر کرده‌اید (در راه خدا انفاق کنید)، خداوند آنها را می‌داند.  
و ستمگران یاوری ندارند.

۲۷۱ - اگر انفاقها را آشکار کنید، خوب است! و اگر آنها را مخفی ساخته و به نیازمندان بدهید، برای شما بهتر است! و قسمتی از گناهان شما رامیپوشاند، (و در پرتو بخشش در راه خدا، بخشوده خواهید شد).  
و خداوند به آنچه انجام می‌دهید، آگاه است.

تفسیر :

### چگونگی انفاتها

به دنبال آیات گذشته که درباره انفاق و بخشش در راه خدا و انتخاب اموال خوب برای این کار، توام با اخلاق و اخلاص بحث میکرد در این دو آیه، سخن از چگونگی انفاقها و علم خداوند نسبت به آن است.  
در آیه نخست می‌فرماید: آنچه را که انفاق می‌کنید یا نذرهایی که (در این زمینه کرده‌اید) خداوند همه آنها را می‌داند (و ما انفقتم من نفقة اونذرتم من نذر فان الله يعلمه).

کم باشد یا زیاد، خوب باشد یا بد، از طریق حلال تهیه شده باشد یا حرام، با اخلاص همراه باشد یا توام با ریا، همراه با منت و آزار باشد یا بدون آن، از ام

---

### تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه ۳۴۴

باشد که خداوند دستور انفاق آن را داده است یا به وسیله نذر بر خود واجب کرده باشید، هر گونه باشد، خدا از تمام جزئیات آن آگاه است و جزای آن را از خوب و بد به تناسب آن خواهد داد.

و در پایان آیه می‌فرماید: و ظالمان یاوری ندارند (و ما للظالمین من انصار).  
ظالمان در اینجا اشاره به ثروتمندان بخیل و انفاق کنندگان ریاکار، و مستغزاران و مردم آزاران است، که خداوند آنها را یاری نمیکند و انفاقشان نیز در دنیا و آخرت یاورشان نخواهد بود.

یا کسانی که به خاطر ترک انفاق به محرومان و تهیدستان هم به آنها ظلم کردند و هم به جامعه و هم به خویشان.

یا کسانی که انفاقها را در محل شایسته خود به کار نگرفتند زیرا ظلم به معنی وسیع کلمه، به معنی هر گونه کاری است که در غیر مورد خود انجام گیرد، و از آنجا که منافاتی در میان این معانی سهگانه نیست ممکن است هر سه در

مفهوم آیه جمع باشد.

آری آنها نه در دنیا یار و یاور دارند و نه در قیامت شفاعت کننده‌های و این خاصیت ظلم و ستم، در هر چهره و به هر شکل است.

ضمناً از این آیه استفاده می‌شود که نذر مشروعیت دارد و باید به آن عمل کرد. و این از اموری بوده که قبل از اسلام وجود داشته، و اسلام بر آن صحه گذاشته است.

در دومین آیه سخن از چگونگی انفاق از نظر آشکار و پنهان بودن است، می‌فرماید: اگر انفاقها را آشکار کنید، چیز خوبی است، و اگر آنها را مخفی ساخته و به نیازمندان بدهید برای شما بهتر است (ان تبدوا الصدقات فنعماً هی و ان

---

#### تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه ۳۴۵

تخفوها و تؤتوها الفقراء فهو خير لكم).

و بخشی از گناهان شما را می‌پوشاند (و در پرتو این کار بخشوده خواهید شد) و خداوند به آنچه انجام می‌دهید، آگاه است (و یکفر عنکم من سیئاتکم و الله بما تعملون خبیر).

#### نکته‌ها

۱- تردیدی نیست که انفاق علنی و آشکار در راه خدا و اختفای آن هر کدام اثر مفیدی دارد، زیرا هنگامی که انسان به طور آشکار و علنی مال خود را در راه خدا انفاق می‌کند اگر انفاق واجب باشد گذشته از این که مردم تشویق به اینگونه کارهای نیک می‌شوند، رفع این تهمت نیز از انسان می‌گردد که به وظیفه واجب خود عمل نکرده است.

و اگر انفاق مستحب باشد، در حقیقت یک نحوه تبلیغ عملی است که مردم را به کارهای خیر و حمایت از محرومان و انجام کارهای نیک اجتماعی و عام المنفعه تشویق می‌کند.

و چنانچه انفاق به طور مخفی، و دور از انظار مردم انجام شود، به طور قطع ریا و خودنمایی در آن کمتر است، و خلوص بیشتری در آن خواهد بود، مخصوصاً درباره کمک به محرومان، آبروی آنها بهتر حفظ می‌شود، و لذا آیه فوق می‌گوید: هر یک از دو کار در مورد خود خوب و شایسته است.

بعضی از مفسران گفته‌اند این دستور تنها درباره انفاقهای مستحبی است و انفاقهای واجب از قبیل زکات و مانند آن بهتر است همیشه آشکار و علنی باشد.

ولی مسلم است که هیچ یک از این دو دستور (اظهار و اخفای انفاق) جنبه عمومی و همگانی ندارد بلکه موارد مختلف است در پاره‌های از موارد که اثر تشویقی آن بیشتر است و لطمه‌های به اخلاص نمیزند، بهتر است اظهار گردد، و در مواردی که افراد آبرومندی هستند که حفظ آبروی آنها ایجاب می‌کند انفاق به

---

تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه ۳۴۶

صورت مخفی انجام گیرد و بیم ریاکاری و عدم اخلاص می‌رود مخفی ساختن آن بهتر خواهد بود.

در بعضی احادیث تصریح شده که انفاق‌های واجب بهتر است اظهار گردد، و اما انفاق‌های مستحب بهتر است مخفیانه انجام گیرد.

از امام صادق (علیه السلام) نقل شده که فرمود: زکات واجب را به طور آشکار از مال جدا کنید و به طور آشکار انفاق نمائید اما انفاق‌های مستحب اگر مخفی باشد بهتر است.

این احادیث با آنچه در بالا گفتیم منافات ندارد، زیرا انجام وظایف واجب کمتر آمیخته به ریا می‌شود، چون وظیفه‌ای است که در محیط اسلامی هر کس ناچار است آن را انجام دهد و همچون یک مالیات قطعی است که باید همه بپردازند، بنابراین اظهار آن بهتر است و اما انفاق‌های مستحبی چون جنبه الزامی ندارد ممکن است اظهار آن به خلوص نیت بزند لذا اختفای آن شایسته‌تر می‌باشد.

۲- از جمله و یکفر عنکم من سیئاتکم استفاده می‌شود که انفاق در راه خدا در آمرزش گناهان اثر عمیق دارد زیرا بعد از دستور انفاق در این جمله می‌فرماید: و گناهان شما را می‌پوشاند.

البته مفهوم این سخن آن نیست که بر اثر انفاق کوچکی، همه گناهان بخشوده خواهد شد، بلکه با توجه به کلمه من که معمولاً برای تبعیض به کار می‌رود استفاده می‌شود که انفاق قسمتی از گناهان را می‌پوشاند. روشن است که آن قسمت بستگی به مقدار انفاق و میزان اخلاص دارد.

درباره این‌که انفاق سبب آمرزش می‌شود از طرق اهل بیت (علیهم‌السلام) و اهل تسنن روایات زیادی وارد شده است از جمله در حدیثی آمده است: انفاق نهانی خشم

---

خدا را فرو می‌نشانند، و همانطور که آب آتش را خاموش می‌کند گناه‌انسان را از بین می‌برد.

و نیز در روایتی آمده است: هفت کس هستند که خداوند آنها را در سایه لطف خود قرار می‌دهد، در روزی که سایه‌ای جز سایه او نیست: پیشوای دادگر، و جوانی که در بندگی پروردگار پرورش می‌یابد، و کسی که قلب او با سجده پیوسته است، و کسانی که یکدیگر را برای خدا دوست دارند با محبت گرد هم آیند و با محبت متفرق شوند، و کسی که زن زیبای صاحب مقامی او را به گناه دعوت کند و او بگوید من از خدامی ترسم، و کسی که انفاق نهانی می‌کند بطوری که دست راست او از انفاقی که دست چپ او کرده آگاه نمی‌گردد! و کسی که تنها به یاد خدامی افتد و قطره اشکی از گوشه‌های چشم او سرازیر می‌شود.

۳ - ضمناً مفهوم جمله والله بما تعملون خبیر این است که خدا عالم است به آنچه انفاق می‌کنید، چه آشکار باشد و چه مخفی و همچنین اواز نیات شما آگاه است که اظهار و اخفای انفاق را به چه منظور و هدفی انجام می‌دهید. در هر حال آنچه در انفاق موثر است نیت پاک و خلوص در عمل است، به علاوه دانستن و ندانستن مردم اثری ندارد و آنچه مهم است علم خداست زیرا اوست که جزای اعمال انسان را می‌دهد و از نهان و آشکار آگاه است.



## آیه ۲۷۲

### آیه و ترجمه

لیس علیک هدیهم و لکن الله یهدی من یشاء و ما تنفقوا من خیر فلا نفسکم و ما تنفقون الا ابتغاء وجه الله و ما تنفقوا من خیر یوف الیکم و انتم لا تظلمون

ترجمه :

۲۷۲ - هدایت آنها (به طور اجبار)، بر تو نیست، (بنابراین، ترک انفاق به غیر مسلمانان، برای اجبار به اسلام، صحیح نیست)، ولی خداوند، هر که را بخواهد (و شایسته بداند)، هدایت می کند.

و آنچه را از خوبیها و اموال انفاق می کنید، برای خودتان است، (ولی) جز برای رضای خدا، انفاق نکنید! و آنچه از خوبیها انفاق می کنید، (پاداش آن) به طور کامل به شما داده می شود، و به شما ستم نخواهد شد.

### شان نزول :

در تفسیر مجمع البیان از ابن عباس نقل شده که: مسلمانان حاضر نبودند به غیر مسلمین انفاق کنند، آیه فوق نازل شد و به آنها اجازه داد که در مواقع لزوم این کار را انجام دهند.

شان نزول دیگری برای آیه فوق نقل شده که بی شباهت به شان نزول اول نیست و آن این که: زن مسلمانی به نام اسماء در سفر عمره القضاء در خدمت پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) بود، مادر و جده آن زن به سراغ او آمدند و از او کمکی خواستند، و از آنجا که آن دو نفر مشرک و بت پرست بودند اسماء از کمک به آنها امتناع ورزید، گفت: باید از پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) اجازه بگیرم زیرا شما پیرو آیین من نیستید، سپس نزد پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) آمد اجازه خواست، آیه مورد بحث نازل گردید.

### تفسیر :

### انفاق و کمکهای انسانی به غیر مسلمانان

در آیات قبل مساله انفاق و بخشش در راه خدا به طور کلی مطرح بود، و در

این آیه سخن از جواز انفاق به غیر مسلمانان است، به این معنی که نباید انفاق بر بینوایان غیر مسلمان را ترک کنند به منظور اینکه تحت فشار قرار گیرند و اسلام را اختیار کنند و هدایت شوند.

می‌فرماید: هدایت آنها (به طور اجبار) بر تو نیست (لیس علیک هدیه‌م). بنابراین ترک انفاق بر آنها برای اجبار آنها به اسلام صحیح نمی‌باشد این سخن گرچه خطاب به پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) است، ولی در واقع همه مسلمانان را شامل می‌شود.

سپس می‌افزاید: ولی خداوند هر که را بخواهد (و شایسته بداند) هدایت می‌کند (و لکن الله یهدی من یشاء).

و بعد از این یادآوری به ادامه بحث فوائد انفاق در راه خدا می‌پردازد و می‌گوید: آنچه را از خوبیها انفاق کنید برای خودتان است (و ما تنفقوا من خیر فلا نفسکم).

ولی جز برای خدا انفاق نکنید (و ما تنفقون الا ابتغاء وجه الله). این در صورتی است که جمله خبریه و ما تنفقون را به معنی نهی بگیریم، یعنی انفاق شما در صورتی سود بخش است که به خاطر خدا انجام گیرد. این احتمال نیز وجود دارد که جمله به همان معنی خبریه باشد، یعنی شما مسلمانان جز برای رضای خدا و جلب خشنودی او انفاق نمی‌کنید. و در آخرین جمله باز به عنوان تاکید بیشتر می‌فرماید: آنچه از خوبیها انفاق می‌کنید به شما تحویل داده می‌شود، و هرگز ستمی بر شما نخواهد شد (و ما تنفقوا من خیر یوف الیکم و انتم لا تظلمون).

یعنی گمان نکنید که از انفاق خود سود مختصری می‌برید، بلکه تمام آنچه را انفاق می‌کنید به طور کامل به شما باز می‌گرداند، آن هم در روزی که شدیداً به آن نیازمندید، بنابراین در انفاقهای خود کاملاً دست و دل باز باشید.

#### تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه ۳۵۰

ضمناً با توجه به اینکه: ظاهر این جمله این است که خود آنچه انفاق شده به انسان باز گردانده می‌شود (نه ثواب آن)، آیه می‌تواند دلیلی بر تجسم اعمال بوده باشد که در جای خود به طور مشروح خواهد آمد.

#### نکته‌ها

۱- آیه فوق می‌گوید: همانطور که بخششهای الهی و نعمتهای او در این جهان شامل حال همه انسانها (صرف نظر از عقیده و آیین آنها) می‌شود مومنان هم

باید به هنگام انفاقهای مستحبی و رفع نیازمندیهای بینوایان در مواقع لزوم، رعایت حال غیر مسلمانان را نیز بکنند. البته این در صورتی است که انفاق بر غیر مسلمانان به خاطر یک کمک انسانی باشد و موجب تقویت کفر و پیشبرد نقشه‌های شوم دشمنان نگردد بلکه آنها را به روح انساندوستی اسلام آگاه سازد.

## ۲- هدایت اقسام گوناگونی دارد:

روشن است که منظور از عدم وجوب هدایت مردم بر پیامبر این نیست که او موظف به ارشاد و تبلیغ آنها نباشد زیرا ارشاد و تبلیغ روشن‌ترین و اساسی‌ترین برنامه پیامبر است، بلکه منظور این است که او موظف نیست که آنها را تحت فشار قرار دهد و اجبار بر هدایت نماید. آیا منظور از این هدایت، هدایت تکوینی است یا تشریعی؟ زیرا هدایت‌انواعی دارد.

الف) هدایت تکوینی - منظور از هدایت تکوینی این است که خداوند یک سلسله عوامل پیشرفت و تکامل در موجودات مختلف جهان، اعم از انسان و سایر جانداران، حتی موجودات بیجان آفریده، که آنها را به سوی تکامل می‌برد.

### تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه ۳۵۱

رشد و تکامل جنین در شکم مادر، و نمو پیشرفت دانه‌های گیاهان در دل زمین، و حرکت کرات مختلف منظومه شمسی در مدار خود، و مانند آن، نمونه‌های مختلفی از هدایت تکوینی هستند، این نوع هدایت مخصوص خدا است و وسیله آن عوامل و اسباب طبیعی و ماوراءطبیعی است. قرآن مجید می‌گوید:

ربنا الذی اعطى کل شیء خلقه ثم هدی (خدائی که آفرینش ویژه هر موجودی را به او بخشید، و سپس او را هدایت و رهبری کرد).

ب) هدایت تشریعی - منظور از این هدایت راهنمایی افراد از طریق تعلیم و تربیت، و قوانین مفید و حکومت عادلانه و پند و اندرز و موعظه است. این نوع هدایت بوسیله پیامبران و امامان و افراد صالح و مریبان دلسوز انجام می‌شود و در قرآن به آن کرارا اشاره شده است. قرآن مجید می‌گوید:

ذلک الکتاب لا ریب فیه هدی للمتقین (این کتاب بزرگ تردیدی در آن نیست و وسیله هدایت پرهیزکاران است).

ج - هدایت به معنی فراهم ساختن وسیله

این نوع هدایت که گاهی از آن به عنوان توفیق یاد می‌شود عبارت از این است که وسائل لازم را در اختیار افراد بگذارند تا با میل و اراده خود از آن برای پیشرفت استفاده کنند، مثلاً ساختن مدرسه، مسجد، کانوهای تربیتی، تهیه برنامه‌ها و کتابهای لازم و تربیت مبلغان و معلمان شایسته، همه داخل در این قسم از هدایت هستند و در حقیقت این قسم از هدایت برزخی است بین هدایت تکوینی و تشریعی. قرآن می‌گوید:

و الذین جاهدوا فینا لنهیدنهم سبلنا (و کسانی که در راه ما مجاهده کنند آنها را به راههای خود هدایت می‌کنیم).

د) هدایت به سوی نعمتها و پاداشها - منظور از این هدایت بهره‌مند

#### تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه ۳۵۲

ساختن افراد شایسته از نتیجه اعمال نیکشان در سرای دیگر است، این نوع هدایت مخصوص افراد با ایمان و درستکار است، قرآن مجید می‌گوید:

#### سیهیدیم و یصلح بالهم

این جمله که بعد از ذکر فداکاری شهیدان راه خدا آمده است می‌گوید: خداوند آنها را هدایت می‌کند و حال آنها را بهبودی می‌بخشد. بدیهی است این نوع هدایت تنها مربوط به برخورداری آنان از نتایج سودمند عملشان در جهان دیگر است.

اما در واقع این چهار نوع هدایت مراحل مختلفی از یک حقیقت هستند که هر کدام بعد از دیگری قرار گرفته است. زیرا نخست هدایت تکوینی خداوند به سراغ انسان می‌آید و عقل و فکر و قوای دیگر را در اختیار او می‌گذارد (هدایت تکوینی).

و سپس هدایت و راهنمایی انبیاء شروع می‌شود و آنها مردم را به راه حق دعوت می‌کنند (هدایت به معنی ارشاد و تبلیغ).

و بعد از آن با ورود در مرحله عمل، توفیق پروردگار شامل حال آنها می‌شود و راهها برای آنها هموار می‌گردد و مرحله سوم هدایت را به این طریق می‌پیمایند (هدایت به معنی توفیق).

و در پایان در جهان دیگر از نتایج اعمال خود بهره‌مند می‌گردند (هدایت به سوی پاداشها).

از این چهار نوع هدایت یک قسم آن (ارشاد و تبلیغ) از وظائف حتمی پیامبران و امامان است و قسم دیگری از آن که هموار ساختن راه باشد به مقدار وسیعی

جزء برنامه‌های حکومت الهی پیامبران و امامان است ولی بقیه مخصوص ذات خدا است.

---

تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه ۳۵۳

بنابراین هر جا در قرآن نفی هدایت از پیغمبر شده همانند آیه فوق منظور دو قسم اول نیست.

گرچه در جمله ولکن الله یهدی من یشاء (خدا هر کس را بخواهد هدایت می‌کند) این امر منوط به اراده خداوند شده اما این هدایت‌های پروردگار مسلماً بدون حساب و حکمت نمی‌باشد، یعنی بی جهت یکی را هدایت و دیگری را محروم نمی‌کند، بلکه افراد باید قبل‌اشایستگی خود را برای هدایت احراز کنند تا از آن بهره‌مند گردند.

به هر حال از آیه فوق حقیقت دیگری را نیز می‌توان استفاده کرد و آن این که اگر در میان مسلمانان افرادی بعد از این همه تأکید درباره دوری از ریا و منت و آزار باز انفاق‌های خود را آلوده به این امور سازند، ناراحت نباش وظیفه تو تنها بیان احکام و فراهم ساختن یک محیط اجتماعی سالم است و هرگز موظف نیستی که آنها را مجبور به این امور سازی - روشن است که این تفسیر منافاتی با تفسیر سابق ندارد و ممکن است هر دو را از آیه استفاده کرد.

### ۳- اثر انفاق در زندگی انفاق‌کنندگان

جمله و ما تنفقوا من خیر فلانفسکم می‌گوید منافع انفاق به خود شما بازگشت می‌کند و به این وسیله انفاق‌کنندگان را تشویق به این عمل انسانی می‌نماید، مسلماً انسان هنگامی که بداند نتیجه کار او به خود او باز می‌گردد بیشتر به آن کار علاقه‌مند خواهد شد.

ممکن است در ابتدا چنین به نظر برسد که منظور از بازگشت منافع انفاق به انفاق‌کننده، همان پاداش و نتایج اخروی آن باشد.

البته این معنی صحیح است ولی نباید تصور کرد که سود انفاق تنها جنبه اخروی دارد، بلکه از نظر این دنیا نیز به سود آنها است هم از جنبه معنوی و هم از

---

تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه ۳۵۴

جنبه مادی: از نظر معنوی، روح گذشت و بخشش و فداکاری و نوع دوستی و برادری را در انفاق‌کننده پرورش می‌دهد و در حقیقت وسیله موثری برای

تکامل روحی و پرورش شخصیت اوست. و اما از نظر مادی افراد محروم و بینوا در یک اجتماع، موجب انفجارهای خطرناک می‌گردد، همان انفجارهایی که گاهی تمام اصل مالکیت را در خود فرو می‌برد و تمام ثروتها را می‌بلعد و نابود می‌سازد. انفاق فاصله طبقاتی را کم می‌کند و خطرانی را که از این رهگذر متوجه افراد اجتماع می‌شود از میان می‌برد، انفاق آتش خشم و شعله‌های سوزان طبقات محروم را فرو می‌نشاند و روح انتقام و کینه‌توزی را از آنها می‌گیرد. بنابراین انفاق از نظر امنیت اجتماعی و سلامت اقتصادی و جهات مختلف مادی و معنوی به سود انفاق کنندگان نیز هست.

#### ۴ - وجه الله چه معنی دارد؟

وجه در لغت به معنی صورت است و گاهی به معنی ذات به کار برده می‌شود. بنابراین وجه الله یعنی ذات خدا. انفاق کنندگان نظرشان باید ذات پاک پروردگار باشد، پس ذکر کلمه وجه در این آیه و مانند آن متضمن یک نوع تاکید است زیرا هنگامی که گفته شود برای ذات خدا تاکید آن از برای خدا بیشتر است، یعنی حتما برای خدا باشد و نه دیگری. به علاوه معمولا صورت انسان شریف‌ترین قسمت ظاهری بدن اوست، زیرا اعضای مهم بینائی و گویائی در آن قرار گرفته است به همین دلیل هنگامی که کلمه وجه به کار برده شود شرافت و اهمیت را می‌رساند، در اینجا هم بطور کنایه در مورد خداوند به کار برده شده است و در واقع یک نوع احترام و اهمیت از آن فهمیده می‌شود، بدیهی است که خدا نه جسم است و نه صورت دارد.

---

تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه ۳۵۵

آیه ۲۷۳

آیه و ترجمه

للفقراء الذين احصروا في سبيل الله لا يستطيعون ضربا في الارض يحسبهم الجاهل اغنياء من التعفف تعرفهم بسيماهم لا يسئلون الناس الحافا و ما تنفقوا من خير فان الله به عليم

ترجمه :

۲۷۳ - (انفاق شما، مخصوصا باید) برای نیازمندیانی باشد که در راه خدا، در تنگنا قرار گرفته‌اند، (و توجه به آیین خدا، آنها را از وطنهای خویش آواره ساخته، و شرکت در میدان جهاد، به آنها اجازه نمی‌دهد تا برای تامین هزینه

زندگی، دست به کسب و تجارتي بزنند، نمی‌توانند مسافرتی کنند (و سرمایه‌ای به دست آورند،) و از شدت خویشتن‌داری، افراد ناآگاه آنها را بی‌نیاز می‌پندارند، اما آنها را از چهره‌هایشان می‌شناسی، و هرگز با اصرار چیزی از مردم نمی‌خواهند. (این است مشخصات آنها!) و هر چیز خوبی در راه خدا انفاق کنید، خداوند از آن آگاه است.

### شان نزول :

از امام باقر (علیه السلام) چنین نقل شده است که: این آیه درباره‌ی اصحاب صفه نازل شده است (اصحاب صفه در حدود چهارصد نفر از مسلمانان مکه و اطراف مدینه بودند که نه خانه‌ای در مدینه داشتند و نه خویشاوندانی که به منزل آنها بروند از این جهت در مسجد پیامبر مسکن گزیده بودند و آمادگی خود را برای شرکت در میدانهای جهاد اعلام داشته بودند). ولی چون اقامت آنها در مسجد با شئون مسجد سازگار نبود دستور داده شد به صفه (سکوی بزرگ و وسیع) که در بیرون مسجد قرار داشت منتقل شوند، آیه فوق نازل شد و به مردم دستور داد که به این دسته از برادران خود از کمکهای ممکن

---

### تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه ۳۵۶

مضایقه نکنند آنها هم چنین کردند. بعضی از مفسران تصریح کرده‌اند که آنها پاسداران پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) و محافظان او بوده‌اند.

### تفسیر :

### بهترین مورد انفاق

باز در ادامه آداب و احکام انفاق، در این آیه بهترین مواردی که انفاق در آنجا باید صورت گیرد، بیان شده است، و آن کسانی هستند که دارای صفات سه‌گانه‌ای که در این آیه آمده است باشند در بیان اولین وصف آنان می‌فرماید: انفاق شما به خصوص باید برای کسانی باشد که در راه خدا، محصور شده‌اند (للفقراء الذین احصروا فی سبیل الله).

یعنی کسانی که به خاطر اشتغال به جهاد در راه خدا و نبرد با دشمن و یادگیری فنون جنگی یا تحصیل علوم لازم دیگر از تلاش برای معاش و تامین هزینه زندگی باز مانده‌اند، که یک نمونه روشن آن، اصحاب صفه در عصر پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) بودند.

سپس برای تاکید می‌افزاید: همانها که نمی‌توانند سفری کنند و سرمایه‌ای به دست آورند (لا یستطیعون ضربا فی الارض).  
تعبیر به ضرب فی الارض به جای سفر، به خاطر آن است که مسافران مخصوصا آنها که برای هدفهای مهمی پیاده به سفر می‌روند، پیوسته پای بر زمین

---

تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه ۳۵۷

می‌کوبند و پیش می‌روند.  
بنابراین کسانی که می‌توانند تامین زندگی کنند، باید مشقت و رنج سفر را تحمل کرده، از دسترنج دیگران استفاده نکنند مگر اینکه کار مهمتری همچون جهاد در راه خدا یا فرا گرفتن علوم واجب، مانع از سفر گردد.  
و در دومین توصیف از آنان، می‌فرماید: کسانی که افراد نادان و بی‌اطلاع، آنها را از شدت عفاف غنی می‌پندارند (یحسبهم الجاهل اغنیاء من التعفف).  
ولی این سخن به آن مفهوم نیست که این نیازمندان با شخصیت قابل شناخت نیستند لذا می‌افزاید: آنها را از چهره‌هایشان می‌شناسی (تعرفهم بسیماهم).  
سیمما در لغت به معنی علامت و نشانه است و این که در فارسی امروز آن را به معنی چهره و صورت به کار می‌برند، معنی تازه‌ای است و گر نه در مفهوم عربی آن، چنین معنایی ذکر نشده است، به هر حال منظور این است که آنها گرچه سخنی از حال خود نمی‌گویند ولی در چهره‌هایشان نشانه‌هایی از رنجهای درونی وجود دارد که برای افراد فهمیده آشکار است، آری رنگ رخساره خبر می‌دهد از سر درون.  
و در سومین توصیف از آنان می‌فرماید: آنها چنان بزرگوارند که: هرگز چیزی با اصرار از مردم نمی‌خواند (لا یسئلون الناس الحافا).  
اصولا آنها از مردم چیزی نمی‌خواهند تا چه رسد به اینکه اصرار در سوال داشته باشند، و به تعبیر دیگر معمول نیازمندان عادی اصرار در سوال است اما آنها یک نیازمند عادی نیستند.

---

تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه ۳۵۸

بنابراین اگر قرآن می‌گوید: آنها با اصرار سوال نمی‌کنند مفهومی این نیست که بدون اصرار سوال می‌کنند، بلکه مفهومی این است آنها فقیر عادی نیستند تا سوال کنند زیرا سوال آنها معمولا توأم با اصرار و الحاف است، به قرینه اینکه می‌گوید: آنها را از سیمایشان باید شناخت نه از سوالشان و الا جمله یحسبهم

الجاهل اغنياً من التعفف مفهومی نداشت.

احتمال دیگری در تفسیر این آیه نیز هست و آن اینکه آنها در حال عادی هرگز سوال نمی کنند، (و هر گاه اضطرار شدید آنها را، مجبور به اظهار حال خود کند،) هرگز اصرار نمی ورزند.

بعضی نیز گفته اند منظور این است که آنها در ترک سوال کردن اصرار دارند. (ولی این احتمال خلاف ظاهر آیه است).

و در پایان آیه، باز همگان را به انفاق از هر گونه خیرات تشویق کرده، می فرماید: و هر چیز خوبی در راه خدا انفاق کنید خداوند از آن آگاه است (و ما تنفقوا من خیر فان الله به علیم).

این جمله برای تشویق انفاق کنندگان است خصوصاً انفاق به افرادی که دارای عزت نفس و طبع بلندند و چه بسا در این موارد بخششهایی درپوشش غیر انفاق، ولی در واقع به قصد انفاق، صورت می گیرد تا طرف مقابل ناراحت نشود، مسلماً خداوند از این نیت پنهانی آگاه است و آنها را به تناسب نیت و زحماتشان بهره مند می سازد.

نکته :

### سؤال کردن بدون حاجت حرام است!

یکی از گناهان بزرگ تکدی و سوال و تقاضای از مردم بدون نیاز است، و در روایات متعددی از این کار، نکوهش شده، در حدیثی از پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم)

---

تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه ۳۵۹

می خوانیم: لا تحل الصدقة لغنی: صدقات برای افراد بی نیاز حرام است. و در حدیث دیگری از همان حضرت آمده است: من سئل و عنده ما یغنیه فانما یتکثر من جمر جهنم: کسی که از مردم درخواست کند در حالی که به مقدار کفایت دارد، آتش دوزخ را برای خود افزون می سازد.

همچنین در روایات وارد شده که: شهادت سائل به کف پذیرفته نیست.

---

تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه ۳۶۰

آیه ۲۷۴

آیه و ترجمه

الذین ینفقون اموالهم بالیل و النهار سرا و علانیة فلهم اجرهم عند ربهم و لا

## خوف علیهم و لا هم یحزنون

ترجمه :

۲۷۴ - آنها که اموال خود را، شب و روز، پنهان و آشکار، انفاق می کنند، مزدشان نزد پروردگارشان است، نه ترسی بر آنهاست، و نه غمگین می شوند.

### شان نزول :

در احادیث بسیاری آمده است که این آیه درباره علی (علیه السلام) نازل شده است زیرا آن حضرت چهار درهم داشت، درهمی را در شب و درهمی را در روز و درهمی را آشکارا و درهمی را در نهان انفاق کرد و این آیه نازل شد. ولی می دانیم نزول آیه در یک مورد خاص، مفهوم آن را محدود نمی کند، و شمول حکم را نسبت به دیگران، نفی نمی نماید.

### تفسیر :

### انفاق به هر شکل و صورت مطلوب است

باز در این آیه سخن از مساله دیگری در ارتباط با انفاق در راه خدا است و آن کیفیات مختلف و متنوع انفاق است، می فرماید: آنها که اموال خود را در شب و روز، پنهان و آشکار، انفاق می کنند پاداششان نزد پروردگارشان است (الذین

---

تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه ۳۶۱

ینفقون اموالهم باللیل و النهار سرا و علانیه فلهم اجرهم عند ربهم). ناگفته پیداست که انتخاب این روشهای مختلف رعایت شرائط بهتر برای انفاق است، یعنی انفاق کنندگان باید در انفاق خود به هنگام شب یا روز، پنهان یا آشکار، جهات اخلاقی و اجتماعی را در نظر بگیرند، آنجا که انفاق به نیازمندان موجبی برای اظهار ندارد، آن را مخفی سازند تا هم آبروی آنان حفظ شود، و هم خلوص بیشتری در آن باشد، و آنجا که مصالح دیگری مانند تعظیم شعائر و تشویق و ترغیب دیگران در کار است، و انفاق جنبه شخصی ندارد، تا هتک احترام کسی شود (مانند انفاق برای جهاد و بناهای خیر و امثال آن) و با اخلاص نیز منافات ندارد آشکارا انفاق نمایند.

بعید نیست که مقدم داشتن شب بر روز، و پنهان بر آشکار (در آیه مورد بحث) اشاره به این باشد که مخفی بودن انفاق بهتر است مگر موجبی برای اظهار باشد، هر چند باید در همه حال و به هر شکل، انفاق فراموش نشود.

مسئله دیگری که نزد پروردگار است (مخصوصا با تکیه بر صفت ربوبیت که ناظر به پرورش و تکامل است) چیز کم، یا کم ارزشی نخواهد بود، و تناسب با

الطاف و عنایات پروردگار خواهد داشت که هم برکات دنیا، و هم حسنات آخرت و قرب الی الله را شامل می شود.  
سپس می افزاید: نه ترسی بر آنها است و نه غمگین می شوند (و لا خوف علیهم و لا هم یحزنون).

می دانیم انسان چون برای ادامه و اداره زندگی خویش خود را بی نیاز از مال و ثروت نمی داند معمولاً هنگامی که آن را از دست می دهد اندوهناک می گردد و برای آینده خود نگران می شود، زیرا نمی داند در آینده وضع او چگونه خواهد بود، و همین امر در بسیاری از مواقع مانع انفاق می گردد، مگر آنها که از یک سو به وعده های الهی ایمان داشته باشند و از سوی دیگر آثار اجتماعی انفاق را بدانند،

---

#### تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه ۳۶۲

چنین افرادی از انفاق در راه خدا خوف و وحشتی از آینده ندارند و به خاطر از دست دادن قسمتی از ثروت خود اندوهگین نمی شوند، زیرا می دانند در مقابل چیزی که از دست داده اند به مراتب بیشتر، از فضل پروردگار و از برکات فردی و اجتماعی و اخلاقی آن در این جهان و آن جهان بهره مند خواهند شد.

بعد ←

↑ فرست

→ قبل

تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه ۳۶۳

آیه ۲۷۵ - ۲۷۷

آیه و ترجمه

الذین یا کلون الربوا لا یقومون الا کما یقوم الذی یتخطه الشیطان من المس ذلک بانهم قالوا انما البیع مثل الربوا و احل الله البیع و حرم الربوا فمن جاءه موعظة من ربه فانتهی فله ما سلف و امره الی الله و من عاد فاولئک اصحاب النار هم فیها خالدون

یمحق الله الربوا و یربى الصدقات و الله لا یحب کل کفار اثم ان الذین امنوا و عملوا الصالحات و اقاموا الصلوة و اتوا الزکوة لهم اجرهم عند ربهم و لا خوف علیهم و لا هم یحزنون

ترجمه :

۲۷۵ - کسانی که ربا می خورند، (در قیامت) بر نمی خیزند مگر مانند کسی که بر اثر تماس شیطان، دیوانه شده (و نمی تواند تعادل خود را حفظ کند، گاهی زمین می خورد، گاهی به پا می خیزد). این، به خاطر آن است که گفتند: داد و ستد هم مانند ربا است (و تفاوتی میان آن دو نیست). در حالی که خدا بیع را حلال کرده، و ربا را حرام! (زیرا فرق میان این دو، بسیار است). و اگر کسی اندرز الهی به او رسد، و (از رباخواری) خودداری کند، سودهایی که در سابق (قبل از نزول حکم تحریم) به دست آورده، مال اوست، (و این حکم، گذشته را شامل نمی گردد)، و کار او به خدا واگذار می شود، (و گذشته او را خواهد بخشید). اما کسانی که باز گردند (و بار دیگر مرتکب این گناه شوند)، اهل آتش اند، و همیشه در آن

تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه ۳۶۴

می مانند.

۲۷۶ - خداوند، ربا را نابود می کند، و صدقات را افزایش می دهد! و خداوند، هیچ انسان ناسپاس گنهکاری را دوست نمی دارد.

۲۷۷ - کسانی که ایمان آوردند و اعمال صالح انجام دادند و نماز را برپا داشتند

و زکات را پرداختند، اجرشان نزد پروردگارشان است، و نه ترسی بر آنهاست، و نه غمگین می شوند.

تفسیر :

### رباخواری نقطه مقابل انفاق

به دنبال بحث درباره انفاق در راه خدا و بذل مال برای حمایت از نیازمندان در این آیات از مساله رباخواری که درست بر ضد انفاق است، سخن می گوید و در حقیقت هدف آیات گذشته را تکمیل می کند، زیرا رباخواری موجب افزایش فقر در جامعه و تراکم ثروت در دست عدهای محدود و محرومیت اکثر افراد اجتماع است، انفاق سبب پاکی دل و طهارت نفوس و آرامش جامعه، و رباخواری سبب پیدایش بخل و کینه و نفرت و ناپاکی است. این آیات با شدت تمام، ممنوعیت حکم ربا را شرح می دهد ولی از لحن آن پیدا است که قبل از آن درباره ربا گفتگوهایی شده است و باتوجه به تاریخ نزول سوره های قرآن، مطلب همین گونه است.

زیرا در سوره روم که طبق ترتیب نزول قرآن سیامین سوره ای است که در مکه نازل شده سخن از ربا به میان آمده و در هیچ یک از سوره های مکی غیر از آن به مطلبی درباره ربا برخورد نمی کنیم ولی در این سوره کلام درباره ربا تنها به صورت اندرز اخلاقی آمده و می فرماید: رباخواری در پیشگاه پروردگار کار پسندیده ای نیست و ما آتیتیم من ربا لیربوا فی اموال الناس فلا یربوا عند الله

---

### تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه ۳۶۵

از نظر افراد کوتاه بین ممکن است ثروت به وسیله رباخواری زیاد گردد اما در پیشگاه خداوند چیزی بر آن افزوده نخواهد شد.

سپس بعد از هجرت در سه سوره دیگر از سوره هایی که در مدینه نازل شده بحث از ربا به میان آمده است که به ترتیب عبارتند از سوره بقره - آل عمران - نساء - گرچه سوره بقره قبل از آل عمران نازل شده اما بعید نیست که خصوص آیه ۱۳۰ سوره آل عمران که حکم صریح تحریم ربا را بیان می کند قبل از سوره بقره و آیات فوق نازل شده باشد.

به هر حال این آیه و سایر آیات مربوط به ربا هنگامی نازل شد که رباخواری با شدت هر چه تمامتر در مکه و مدینه و جزیره عربستان رواج داشت، و یکی از عوامل مهم زندگی طبقاتی و ناتوانی شدید طبقه زحمتکش و طغیان اشراف بود و لذا مبارزه قرآن با ربا بخش مهمی از مبارزات اجتماعی اسلام را تشکیل

می دهد.

با توجه به این نکته به تفسیر آیه باز می گردیم: نخست در یک تشبیه گویاو رسا، حال رباخواران را مجسم می سازد، می فرماید: کسانی که ربامی خورند، بر نمی خیزند مگر مانند کسی که بر اثر تماس شیطان با اودیوانه شده و نمی تواند تعادل خود را حفظ کند، گاه به زمین می خورد و گاه بر می خیزد (الذین یا کلون الربوا لا یقومون الا کما یقوم الذی یتخبطه الشیطان من المس). در این جمله شخص رباخوار، تشبیه به آدم مصروع یا دیوانه بیمارگونه ای شده که به هنگام راه رفتن قادر نیست تعادل خود را حفظ کند و به طور صحیح گام بر دارد.

آیا منظور ترسیم حال آنان در قیامت و به هنگام ورود در صحنه رستاخیز

#### تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه ۳۶۶

است؟ یعنی آنها به هنگام ورود در عرصه محشر به شکل دیوانگان و مصروعان محشور می شوند؟

اکثر مفسران این احتمال را پذیرفته اند.

ولی بعضی می گویند منظور تجسم حال آنها در زندگی این دنیا است، زیرا عمل آنها همچون دیوانگان است، آنها فاقد تفکر صحیح اجتماعی هستند و حتی نمی توانند منافع خود را در نظر بگیرند و مسائلی مانند تعاون، همدردی، عواطف انسانی، نوع دوستی برای آنها، مفهومی ندارد و پرستش ثروت آن چنان چشم عقل آنها را کور کرده که نمی فهمند استثمار طبقات زیر دست، و غارت کردن دسترنج آنان بذردشمنی را در دلهای آنها می پاشد، و به انقلابها و انفجارهای اجتماعی که اساس مالکیت را به خطر می افکند منتهی می شود، و در این صورت امنیت و آرامش در چنین اجتماعی وجود نخواهد داشت، بنابراین اوهم نمی تواند راحت زندگی کند، پس مشی او مشی دیوانگان است. اما از آنجا که وضع انسان در جهان دیگر تجسمی از اعمال او در این جهان است ممکن است آیه اشاره به هر دو معنی باشد، آری رباخواران که قیامشان در دنیا بیرویه و غیر عاقلانه و آمیخته با ثروت اندوزی جنون آمیز است، در جهان دیگر نیز بسان دیوانگان محشور می شوند.

جالب اینکه در روایات معصومین (علیهما السلام) به هر دو قسمت اشاره شده است در روایتی در تفسیر آیه می خوانیم که امام صادق (علیه السلام) فرمود: *أکل الربا لا یخرج من الدنیا حتی یتخبطه الشیطان یعنی، رباخوار از دنیا بیرون*

نمی‌رود مگر این که به نوعی از جنون مبتلا خواهد شد.  
و در روایت دیگر برای مجسم ساختن حال رباخواران شکمبار که تنه‌ابه

---

تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه ۳۶۷

فکر منافع خویشاند و ثروتشان و بال آنها خواهد شد از پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) چنین نقل شده که فرمود: هنگامی که به معراج رفته‌دسته‌ای را دیدم بحدی شکم آنان بزرگ بود که هر چه جدیت می‌کردند بر خیزند و راه روند، برای آنان ممکن نبود، و پی در پی به زمین می‌خوردند از جبرئیل سوال کردم اینها چه افرادی هستند و جرمشان چیست؟  
جواب داد: اینها رباخواران هستند.

حدیث اول حالت آشفتگی انسان را در این جهان منعکس می‌سازد و حدیث دوم حالات رباخواران در صحنه قیامت را بیان می‌کند و هر دو مربوط به یک حقیقت است، همانطور که افراد پرخور، فربهی زننده و بی‌رویه‌های پیدا می‌کنند، ثروتمندانی که از راه رباخواری فربه می‌شوند نیز زندگی اقتصادی نا سالمی دارند که وبال آنها است.

سؤال :

در اینجا سوالی پیش می‌آید و آن این است که آیا سرچشمه جنون و صرع از شیطان است که در آیه بالا به آن اشاره شده است یا این که می‌دانیم صرع و جنون از بیماری‌های روانی هستند و غالباً عوامل شناخته شده‌ای دارند.

پاسخ :

جمعی معتقد هستند که تعبیر مس شیطان کنایه از بیماری روانی و جنون است و این تعبیر در میان عرب معمول بوده نه اینکه واقعاً شیطان تأثیری در روح انسان بگذارد ولی هیچ بعید نیست که بعضی از کارهای شیطانی و اعمال بی‌رویه و نادرست سبب یک نوع جنون شیطانی گردد، یعنی به دنبال آن اعمال، شیطان در شخص اثر بگذارد و تعادل روانی او را بر هم زند از این گذشته اعمال شیطانی و نادرست هنگامی که روی هم متراکم گردد اثر طبیعی آن از دست رفتن حس

---

تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه ۳۶۸

تشخیص صحیح و قدرت بر تفکر منطقی می‌باشد.  
سپس به گوشه‌های از منطق رباخواران اشاره کرده، می‌فرماید: این به خاطر آن

است که آنها گفتند: بیع هم مانند ربا است و تفاوتی میان این دو نیست (ذلک بانهم قالوا انما البیع مثل الربوا).

یعنی هر دو از انواع مبادله است که با رضایت طرفین انجام می‌شود. ولی قرآن در پاسخ آنها می‌گوید: چگونه این دو ممکن است یکسان باشد حال آنکه خداوند بیع را حلال کرده و ربا را حرام (و احل الله البیع و حرم الربوا). مسلماً این تفاوت، دلیل و فلسفه‌ای داشته که خداوند حکیم، به خاطر آن چنین حکمی را صادر کرده است، قرآن در این باره توضیح بیشتری نداده و شاید به خاطر وضوح آن بوده است، زیرا:

اولاً- در خرید و فروش معمولی هر دو طرف به طور یکسان در معرض سود و زیان هستند، گاهی هر دو سود می‌کنند و گاهی هر دو زیان، گاهی یکی سود و دیگری زیان می‌کند در حالی که در معاملات ربوی رباخوار هیچگاه زیان نمی‌بیند و تمام زیانهای احتمالی بر دوش طرف مقابل سنگینی خواهد کرد و به همین دلیل است که موسسات ربوی روز به روز وسیعتر و سرمایه‌دارتر می‌شوند و در برابر تحلیل رفتن طبقات ضعیف بر حجم ثروت آنها دائماً افزوده می‌شود.

ثانیاً- در تجارت و خرید و فروش معمولی طرفین در مسیر تولید و مصرف گام بر می‌دارند در صورتی که رباخوار هیچ عمل مثبتی در این زمینه ندارد. ثالثاً- با شیوع رباخواری سرمایه‌ها در مسیرهای ناسالم می‌افتد و پایه‌های اقتصاد که اساس اجتماع است متزلزل می‌گردد، در حالی که تجارت صحیح موجب گردش سالم ثروت است.

رابعاً- رباخواری منشا دشمنیها و جنگهای طبقاتی است، در حالی که

---

#### تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه ۳۶۹

تجارت صحیح چنین نیست و هرگز جامعه را به زندگی طبقاتی و جنگهای ناشی از آن سوق نمی‌دهد.

سپس راه را به روی توبه‌کاران باز گشوده، می‌فرماید: هر کس اندرز الهی به او رسد و (از رباخواری) خودداری کند، سودهایی که در سابق (قبل از حکم تحریم ربا) به دست آورده مال او است و کار او به خدا واگذار می‌شود و گذشته او را خدا خواهد بخشید (فمن جاءه موعظة من ربه فانتهی فله ما سلف و امره الی الله).

اما کسانی که (به خیره‌سری ادامه دهند) و باز گردند (و این گناه راهمچنان

ادامه دهند) آنها اهل دوزخاند و جاودانه در آن می‌مانند (و من عاد فاولئک اصحاب النار هم فیها خالدون).

در جمله قبل تصریح شده بود که این قانون مانند هر قانون دیگر گذشته را شامل نمی‌شود، و به اصطلاح عطف به ما سبق نمی‌گردد، زیرا اگر قوانین بخواهد زمان قبل از تشریع خود را شامل شود، مشکلات فراوانی در زندگی مردم به وجود می‌آید، به همین دلیل همیشه قوانین از زمانی که رسمیت می‌یابد اجرا می‌شود.

البته معنی این سخن آن نیست که اگر رباخواران طلب‌هایی از افراد داشتند می‌توانستند بعد از نزول آیه چیزی بیش از سرمایه خود از آنها بگیرند، بلکه منظور این است سودهایی که قبل از نزول آیه گرفته‌اند بر آنها مباح شده است. جمله و امره الی الله گر چه ظاهرش این است که آینده این گونه افراد از نظر عفو و مجازات روشن نیست، بلکه بسته به لطف الهی است، ولی باتوجه به جمله قبل از آن (فله ما سلف)، معلوم می‌شود که منظور همان عفو است، گویا اهمیت گناه ربا سبب شده است که حتی حکم عفو درباره کسانی که قبل از نزول آیه دست به این کار زده‌اند به طور صریح گفته نشود. در معنی این جمله، احتمالات دیگری نیز داده‌اند که چون بر خلاف ظاهر

---

#### تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه ۳۷۰

بود از نقل آن صرف نظر شد.

در پایان این آیه اشاره به عذاب جاویدان شده بود، با اینکه می‌دانیم چنین عذابی مخصوص کفار است، نه افراد با ایمان گنهکار، گویا این تعبیر اشاره به آن است که رباخواران که اصرار بر ربا دارند، ایمان درستی ندارند، چرا که با این قانون مسلم الهی که مخالفت با آن، همچون جنگ با خداوند است به مخالفت برخاستند و یا اینکه رباخواری مستمر و دائم سبب می‌شود که آنها بدون ایمان از دنیا بروند و عاقبتشان تیره و تار گردد.

این احتمال نیز وجود دارد که خلود در اینجا مانند آیه ۹۳ سوره نساء که حکم عذاب جاودان و خلود را درباره قاتلان افراد بی گناه ذکر کرده به معنی مجازات طولانی باشد نه ابدی و جاویدان.

در آیه بعد مقایسه‌ای بین ربا و انفاق در راه خدا می‌کند، می‌فرماید: خداوند ربا را نابود می‌کند و صدقات را افزایش می‌دهد (یمحق الله الربوا و یربی الصدقات).

سپس می‌افزاید: خداوند هیچ انسان بسیار ناسپاس گنهکار را (که آن همه برکات انفاق را فراموش کرده و به سراغ آتش سوزان رباخواری می‌رود) دوست نمی‌دارد (و الله لا یحب کل کفار اثم).

محق به معنی نقصان و نابودی تدریجی است، و ربا نمو و رشد تدریجی است از آنجا که رباخوار به وسیله ثروتی که در دست دارد حاصل دسترنج طبقه زحمتکش را جمع می‌کند و گاه با این وسیله به هستی وزندگی آنان خاتمه می‌دهد

---

#### تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه ۳۷۱

و یا لا اقل بذر دشمنی و کینه در دل آنان می‌پاشد به طوری که تدریجاً تشنه خون رباخوار می‌گردند و جان و مالش را در معرض خطر قرار می‌دهند. قرآن می‌گوید: خدا سرمایه‌های ربوی را به نابودی سوق می‌دهد این نابودی تدریجی که برای افراد رباخوار هست برای اجتماع رباخوار نیز می‌باشد. در مقابل، کسانی که با عواطف انسانی و دلسوزی در اجتماع گام می‌نهند و از سرمایه و اموالی که تحت اختیار دارند انفاق کرده و در رفع نیازمندیهای مردم می‌کوشند، با محبت و عواطف عمومی مواجه می‌گردند و سرمایه آنها نه تنها در معرض خطر نیست بلکه با همکاری عمومی، رشد طبیعی خود را می‌نماید این است که قرآن می‌گوید و انفاقها را افزایش می‌دهد. این حکم در فرد و اجتماع یکی است، در اجتماعی که به نیازمندیهای عمومی رسیدگی شود قدرت فکری و جسمی طبقه زحمتکش و کارگر که اکثریت اجتماع را تشکیل می‌دهد بکار می‌افتد و به دنبال آن یک نظام صحیح اقتصادی که بر پایه همکاری عمومی و بهره‌گیری عموم استوار است به وجود می‌آید.

کفار (از ماده کفور بر وزن فجور) به کسی گویند که بسیار ناسپاس و کفران‌کننده باشد و اثم کسی است که گناه زیاد مرتکب می‌شود. جمله فوق می‌گوید: رباخواران نه تنها با ترک انفاق و قرض الحسنه و صرف مال در راه نیازمندیهای عمومی شکر نعمتی که خداوند به آنها ارزانی داشته به جا نمی‌آورند بلکه آن را وسیله هر گونه ظلم و ستم و گناه و فساد قرار می‌دهند و طبیعی است که خدا چنین کسانی را دوست نمی‌دارد.

و در آخرین آیه مورد بحث سخن از گروه با ایمانی می‌گوید که درست نقطه مقابل رباخوارانند، می‌فرماید: کسانی که ایمان آوردند و عمل صالح انجام

دادند و زکات را پرداختند اجر و پاداششان نزد خدا است، نه ترسی بر آنان است و نه

---

تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه ۳۷۲

غمگین می‌شوند (ان الذین آمنوا و عملوا الصالحات و اقاموا الصلوة و اتوا الزکوة لهم اجرهم عند ربهم و لا خوف علیهم و لا هم یحزنون). در برابر رباخواران ناسپاس و گنهکار، کسانی که در پرتو ایمان، خودپرستی را ترک گفته و عواطف فطری خود را زنده کرده و علاوه بر ارتباط با پروردگار و برپا داشتن نماز، به کمک و حمایت نیازمندان می‌شتابند و از این راه از تراکم ثروت و به وجود آمدن اختلافات طبقاتی و به دنبال آن هزار گونه جنایت جلوگیری می‌کنند پاداش خود را نزد پروردگار خواهند داشت و در هر دو جهان از نتیجه عمل نیک خود بهره‌مند می‌شوند. طبیعی است دیگر عوامل اضطراب و دلهره برای این دسته به وجود نمی‌آید خطری که در راه سرمایه داران مفت خوار بود و لعن و نفرین‌هایی که به دنبال آن نثار آنها می‌شد برای این دسته نیست. و بالاخره از آرامش کامل برخوردار بوده هیچگونه اضطراب و غمی نخواهند داشت همانگونه که در پایان آیه آمده و لا خوف علیهم و لا هم یحزنون.

---

تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه ۳۷۳

آیه ۲۷۸-۲۸۱

آیه و ترجمه

یا ایها الذین امنوا اتقوا الله و ذروا ما بقی من الربوا ان کنتم مومنین فان لم تفعلوا فاذنوا بحرب من الله و رسوله و ان تبتم فلکم روس امولکم لا تظلمون و لا تظلمون

و ان کان ذو عسرة فنظرة الی میسرة و ان تصدقوا خیر لکم ان کنتم تعلمون و اتقوا یوما ترجعون فیہ الی الله ثم توفی کل نفس ما کسبت و هم لا یظلمون

ترجمه :

۲۷۸ - ای کسانی که ایمان آورده‌اید! از (مخالفت فرمان) خدا به‌پرهیزید، و آنچه از (مطالبات) ربا باقی مانده، رها کنید، اگر ایمان دارید!

۲۷۹ - اگر (چنین) نمی‌کنید، بدانید خدا و رسولش، با شما پیکار خواهند کرد! و اگر توبه کنید، سرمایه‌های شما، از آن شماست (اصل سرمایه، بدون سود)، نه

ستم می کنید، و نه بر شما ستم وارد می شود.

۲۸۰ - و اگر (بدهکار)، قدرت پرداخت نداشته باشد، او را تا هنگام توانایی، مهلت دهید! (و در صورتی که به راستی قدرت پرداخت را ندارد)، برای خدا به او ببخشید بهتر است، اگر (منافع این کار را) بدانید!

۲۸۱ - و از روزی به پرهیزید (و بترسید) که در آن روز، شما را به سوی خدا باز می گردانند، سپس به هر کس، آنچه انجام داده، به طور کامل بازپس داده می شود، و به آنها ستم نخواهد شد. (چون هر چه می بینند، نتایج اعمال خودشان است).

---

تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه ۳۷۴

### شان نزول :

در تفسیر علی بن ابراهیم آمده است: پس از نزول آیات ربا شخصی به نام خالد بن ولید خدمت پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) حاضر شده عرضه داشت: پدرم چون با طائفه ثقیف معاملات ربوی داشت و مطالباتش را وصول نکرده بود وصیت کرده است مبلغی از سودهای اموال او که هنوز پرداخت نشده است تحویل بگیرم آیا این عمل برای من جایز است؟

آیات فوق نازل شد و مردم را به شدت از این کار نهی کرد.

در روایت دیگری آمده است که پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) بعد از نزول این آیه فرمود: الا ان کل ربا من ربا الجاهلیة موضوع و اول رباضعه ربا العباس بن عبد المطلب: آگاه باشید تمام مطالبات ربوی که در زمان جاهلیت مردم از یکدیگر داشته اند همگی باید فراموش شود و نخستین مطالبات ربوی که من آن را به دست فراموشی می سپارم مطالبات عباس بن عبد المطلب است.

از این جمله به خوبی استفاده می شود که پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) به هنگامی که قلم سرخ بر مطالبات ربوی زمان جاهلیت می کشید از بستگان خود شروع کرد و اگر در میان آنها افراد ثروتمندی مانند عباس بودند که در زمان جاهلیت همچون دیگر ثروتمندان آلوده بودند پیامبر نخست مطالبات آنها را الغاء کرد.

و نیز در روایات آمده است که پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) بعد از نزول این آیات به فرماندار مکه دستور داد که اگر آل مغیره که از رباخواران معروف بودند دست از کار خود بردارند با آنها بجنگد.

تفسیر :

### رباخواری گناهی عظیم است

در آیه نخست خداوند افراد با ایمان را مخاطب قرار داده و برای تاکید بیشتر در مساله تحریم ربا می فرماید: ای کسانی که ایمان آورده اید! از خدا به پرهیزید و آنچه از ربا باقی مانده رها کنید اگر ایمان دارید (یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله و ذروا ما بقی من الربوا ان کنتم مومنین).

جالب اینکه: آیه فوق هم با ایمان به خدا شروع شده و هم با ایمان ختم شده است. و در واقع تاکید می است بر این معنی که رباخواری با روح ایمان سازگار نیست، بنابراین هنگامی ایمان برای آنها حاصل می شود که تقوا را پیشه کنند و باقی مانده ربا یعنی مطالباتی که در این زمینه دارند رها سازند.

منظور این نیست که رباخواران کافرند آن گونه که خوارج در مورد گناهان کبیره به طور کلی می پندارند بلکه با ایمان راسخ و ثمر بخش سازگار نیست. در آیه بعد لحن سخن را تغیییر داده و پس از اندرزهایی که در آیات پیشین گذشت با شدت با رباخواران برخورد کرده، هشدار می دهد که اگر به کار خود همچنان ادامه دهند و در برابر حق و عدالت تسلیم نشوند و به مکیدن خون مردم محروم مشغول باشند، پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) ناچار است با توسل به جنگ جلو آنها را بگیرد، می فرماید: اگر چنین نمی کنید بدانید با جنگ، با خدا و رسول او روبرو خواهید بود (فان لم تفعلوا فاذنوا بحرب من الله و رسوله).

این همان جنگی است که طبق قانون قاتلوا التی تبغی حتی تفیء الی امرالله با گروهی که متجاوز است پیکار کنید تا به فرمان خدا گردن نهید انجام می گیرد.

لذا در روایتی می خوانیم هنگامی که امام صادق (علیه السلام) شنید شخص رباخواری با نهایت جرات ربا می خورد و نام آن را لبا (شیر آغاز یا اغوز) می نهاد. فرمود: اگر دست بر او یابم، او را به قتل می رسانم. البته از این حدیث استفاده می شود که حکم قتل در مورد کسانی است که منکر تحریم ربا هستند.

فاذنوا از ماده اذن هر گاه با لام متعدی شود به معنی اجازه دادن است و هر گاه با باء متعدی گردد به معنی علم و آگاهی است، بنابراین فاذنوا بحرب من الله مفهومی این است آگاه باشید که خدا و رسولش با شمارباخواران، پیکار خواهد کرد، و در واقع اعلان جنگ از سوی خدا و رسول به این گروه خیره سر است.

بنابراین آنچه در سخنان بعضی معروف است که در ترجمه آیه می‌گویند: اعلان جنگ با خدا بدهید درست نیست. در هر حال از آیه بالا بر می‌آید که حکومت اسلامی می‌تواند با توسل به زور جلو رباخواری را بگیرد.

(ضمناً آمدن حرب به صورت نکره دلیل بر اهمیت جنگ است). سپس می‌افزاید: و اگر توبه کنید سرمایه‌های شما از آن شما است نه ستم می‌کنید، و نه ستم بر شما می‌شود (و ان تبتم فلکم روس اموالکم لاتظلمون و لاتظلمون). یعنی اگر توبه کنید و دستگاه رباخواری را بر چینید حق دارید سرمایه‌های اصلی خود را که در دست مردم دارید (به استثنای سود) از آنها جمع‌آوری کنید و این قانون کاملاً عادلانه است زیرا که هم از ستم کردن شما بر دیگران جلوگیری

---

#### تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه ۳۷۷

می‌کند و هم از ستم وارد شدن بر شما، و در این صورت نه ظالم خواهید بود و نه مظلوم.

جمله لا تظلمون و لا تظلمون گر چه در مورد رباخواران آمده ولی در حقیقت یک شعار وسیع پر مایه اسلامی است که می‌گوید: به همان نسبت که مسلمانان باید از ستمگری به پرهیزند از تن دادن به ظلم و ستم نیز باید اجتناب کنند، اصولاً اگر ستمکش نباشد ستمگر کمتر پیدای می‌شود و اگر مسلمانان آمادگی کافی برای دفاع از حقوق خود داشته باشند کسی نمی‌تواند به آنها ستم کند باید پیش از آنکه به ظالم بگوییم ستم مکن به مظلوم بگوییم تن به ستم مده.

در آیه بعد می‌فرماید: اگر (بدهکار) دارای سختی و گرفتاری باشد او را تا هنگام توانایی مهلت دهید (و ان کان ذو عسرة فنظرة الی میسرة). در اینجا یکی از حقوق بدهکاران را بیان می‌فرماید که اگر آنها از پرداختن اصل

بدهی خود (نه سود) نیز عاجز باشند، نه تنها نباید به رسم جاهلیت سود مضاعفی بر آنها بست و آنها را تحت فشار قرار داد، بلکه باید برای پرداختن اصل بدهی نیز به آنها مهلت داده شود، و این یک قانون کلی درباره تمام بدهکاران است.

حتی در قوانین اسلام که در واقع تفسیری است برای آیه فوق، تصریح شده که هیچگاه نمی‌توان خانه و وسائل زندگی ضروری افراد را به خاطر بدهی آنها توقیف کرد یا از آنها گرفت، بلکه طلبکاران تنها از مازاد آن می‌توانند حق خود را بگیرند و این حمایت روشنی است از حقوق قشرهای ضعیف جامعه. و در پایان آیه می‌فرماید: و (چنانچه قدرت پرداخت ندارند) ببخشید برای شما بهتر است اگر بدانید (و ان صدقوا خیر لکم ان کنتم تعلمون).

---

#### تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه ۳۷۸

این در واقع گامی فراتر از مسائل حقوقی است، این یک مساله اخلاقی و انسانی است که بحث حقوقی سابق را تکمیل می‌کند و به طلبکاران می‌گوید: در این گونه موارد که بدهکاران سخت در مضیقه‌اند اگر بدهی آنان بخشوده شود، از هر نظر برای شما، بهتر است، احساس کینه‌توزی و انتقام را به محبت و صمیمیت مبدل می‌سازد و افراد ضعیف جامعه را به فعالیت مجددی که نتیجه‌اش عاید همگان می‌شود، و می‌دارد و اضافه بر اینها صدقه و انفاقی در راه خدا محسوب می‌شود که ذخیره روز بازپسین است.

و در آخرین آیه مورد بحث با یک هشدار شدید، مساله ربا را پایان می‌دهد و می‌فرماید: از روزی به پرهیزید که در آن به سوی خدا باز می‌گردید (و اتقوا یوما ترجعون فیه الی الله).

سپس به هر کس آنچه را انجام داده باز پس داده می‌شود (ثم توفی کل نفس ما کسبت).

و به آنها ستمی نخواهد شد بلکه هر چه می‌بینند نتیجه اعمال خودشان است (و هم لا یظلمون).

معمول قرآن مجید این است که پس از بیان ریزه کاریهای احکام و برنامه‌های اسلامی در بسیاری از موارد، یک تذکر کلی و عمومی و جامع برای تاکید و تحکیم آنچه قبلا گفته شده است بیان می‌دارد تا احکام و برنامه‌های پیشین کاملاً در فکر و جان نفوذ کند. لذا در این آیه مردم را متوجه رستاخیز و کیفر

اعمال بدکاران ساخته و به آنها هشدار می‌دهد که توجه داشته باشند، روزی در پیش است که همه اعمال انسان بدون کم و کاست به او داده می‌شود و تمام آنچه را که در بایگانی عالم هستی نگهداری شده یک جا به دست وی می‌سپارند آنگاه است که از نتایج شوم آنها وحشت می‌کند اما این محصول چیزی است که خود او کشته است و کسی به او

---

#### تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه ۳۷۹

ستم نکرده بلکه این خود او است که به خویش ستم روا داشته است و هم لا یظلمون.

ضمناً این آیه یکی دیگر از شواهد تجسم اعمال انسان در جهان دیگر می‌باشد:

#### نکته‌ها

- ۱ - جالب توجه اینکه در تفسیر الدر المنثور از چندین طریق نقل شده که این آیه آخرین آیهای است که بر پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله وسلم) نازل شده است و با توجه به مضمون آن هیچ بعید به نظر نمی‌رسد و اگر سوره بقره آخرین سوره‌ای که بر پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) نازل گردیده نیست منافاتی با این موضوع ندارد، زیرا می‌دانیم گاهی آیاتی که بعداً نازل شده به فرمان پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) در سوره‌های قبل قرار گرفته است.
- ۲ - زیانهای رباخواری الف - رباخواری تعادل اقتصادی را در جامعه‌ها به هم می‌زند و ثروتها را در یک قطب اجتماع جمع می‌کند زیرا جمعی بر اثر آن فقط سود می‌برند و زیانهای اقتصادی همه متوجه جمعی دیگر می‌گردد و اگر می‌شنویم فاصله میان کشورهای ثروتمند و فقیر جهان روز به روز بیشتر می‌گردد یک عامل آن همین است و به دنبال آن بروز جنگهای خونین است.
- ب - رباخواری یک نوع تبادل اقتصادی ناسالم است که عواطف و پیوندها را سست می‌کند و بذر کینه و دشمنی را در دلها می‌پاشد و درواقع رباخواری بر این اصل استوار است که رباخوار فقط سود پول خود را می‌بیند و هیچ توجهی به ضرر و زیان بدهکار ندارد.
- اینجا است که بدهکار چنین می‌فهمد که ربا خوار پول را وسیله بیچاره ساختن او و دیگران قرار داده است.
- ج - درست است که ربا دهنده در اثر احتیاج تن به ربا می‌دهد اما هرگز این بی‌عدالتی را فراموش نخواهد کرد و حتی کار به جایی می‌رسد که فشار پنجه

ربا خوار را هر چه تمامتر بر گلوی خود احساس می کند این موقع است که سراسر وجود بدهکار بیچاره به رباخوار لعن و نفرین می فرستد، تشنه خون او می شود و با چشم خود می بیند که هستی و درآمدی که به قیمت جانش تمام شده به جیب رباخوار ریخته می شود، در این شرائط بحرانی است که دهها جنایت وحشتناک رخ می دهد، بدهکار گاهی دست به انتحار و خودکشی می زند و گاهی در اثر شدت ناراحتی طلبکار را با وضع فجیعی می کشد و گاه به صورت یک بحران اجتماعی و انفجار عمومی و انقلاب همگانی در می آید. این گسستگی پیوند تعاون و همکاری در میان ملتها و کشورهای ربا دهنده و ربا گیرنده نیز آشکارا به چشم می خورد ملت‌هایی که می بینند ثروتشان به عنوان ربا به جیب ملت دیگری ریخته می شود با بغض و کینه و نفرتی خاص به آن ملت می نگرند و در عین اینکه نیاز به قرض داشته‌اند منتظرند روزی عکس العمل مناسبی از خود نشان دهند.

این است که می‌گوییم رباخواری از نظر اخلاقی اثر فوق العاده بدی در روحیه و ام گیرنده به جا می‌گذارد و کینه او را در دل خودش می‌یابد و پیوند تعاون و همکاری اجتماعی را بین افراد و ملتها سست می‌کند. د - در روایات اسلامی در ضمن جمله کوتاه و پر معنایی به اثر سوء اخلاقی ربا اشاره شده است در کتاب وسائل الشیعه در مورد علت تحریم ربا می‌خوانیم، هشام بن سالم می‌گوید: امام صادق (علیه السلام) فرمودند: انما حرم الله عز و جل الربا لکیلا یمتنع الناس من اصطناع المعروف: خداوند ربا را حرام کرده تا مردم از کار نیک امتناع نورزند.

## آیه ۲۸۲

### آیه و ترجمه

یا ایها الذین آمنوا اذا تداینتم بدین الی اجل مسمی فاكتبوه ولیکتب بینکم کاتب بالعدل و لا یاب کاتب ان ینکب کما علمه الله فلیکتب و لیممل الذی علیه الحق و لیتق الله ربه و لا یبخس منه شیئا فان کان الذی علیه الحق سفیها او ضعیفا او لا ینستطیع ان یممل هو فلیممل ولیه بالعدل و استشهدوا شهیدین من رجالکم فان لم یكونا رجلین فرجل وامراتان ممن ترضون من الشهداء ان تضل احدهما فتذكر احدهما الاخری و لا یاب الشهداء اذا ما دعوا و لا تسئموا ان تکتبوه صغیرا او کبیرا الی اجله ذلکم اقسط عند الله و اقوم للشهادة و ادنی الا ترتابوا الا ان تكون تجارة حاضرة تدیرونها بینکم فلیس علیکم جناح الا تکتبوها و اشهدوا اذا تبایعتم و لا یضار کاتب و لا شهید و ان تفعلوا فانه فسوق بکم و اتقوا الله و یعلمکم الله و الله بکل شیء علیم

ترجمه :

۲۸۲ - ای کسانی که ایمان آورده‌اید! هنگامی که بدهی مدت داری (به‌خاطر وام یا داد و ستد) به یکدیگر پیدا کنید، آن را بنویسید! و باید نویسندۀ ای از روی عدالت، (سند را) در میان شما

بنویسد! و کسی که قدرت بر نویسندگی دارد، نباید از نوشتن - همان‌طور که خدا به او تعلیم داده - خودداری کند! پس باید بنویسد، و آن کس که حق بر عهده اوست، باید املا کند، و از خدا که پروردگار اوست به‌پرهیزد، و چیزی را فروگذار ننماید! و اگر کسی که حق بر ذمه اوست، سفیه یا (از نظر عقل) ضعیف (و مجنون) است، یا (به‌خاطر لال بودن)، توانایی بر املا کردن ندارد، باید ولی او (به‌جای او)، با رعایت عدالت، املا کند! و دو نفر از مردان (عادل) خود را (بر این حق) شاهد بگیرید! و اگر دو مرد نبودند، یک مرد و دو زن، از کسانی که مورد رضایت و اطمینان شما هستند، انتخاب کنید! (و این دو زن،

باید با هم شاهد قرار گیرند،) تا اگر یکی انحرافی یافت، دیگری به او یاد آوری کند. و شهودنباید به هنگامی که آنها را (برای شهادت) دعوت می کنند، خودداری نمایند! و از نوشتن (بدهی خود)، چه کوچک باشد یا بزرگ، ملول نشوید (هر چه باشد بنویسید)! این، در نزد خدا به عدالت نزدیک تر، و برای شهادت مستقیم تر، و برای جلوگیری از تردید و شک (و نزاع و گفتگو) بهتر می باشد، مگر اینک داد و ستد نقدی باشد که بین خود، دست به دست می کنید. در این صورت، گناهی بر شما نیست که آن را ننویسید. ولی هنگامی که خرید و فروش (نقدی) می کنید، شاهد بگیرید! و نباید به نویسنده و شاهد، (به خاطر حقگویی)، زیانی برسد (و تحت فشار قرار گیرند)! و اگر چنین کنید، از فرمان پروردگار خارج شده اید. از خدا به پرهیزید و خداوند به شما تعلیم می دهد، خداوند به همه چیز داناست.

تفسیر:

### تنظیم اسناد تجاری در طولانی ترین آیه قرآن

قرآن بعد از بیان احکامی که مربوط به انفاق در راه خدا و همچنین مساله رباخواری بود در این آیه که طولانی ترین آیه قرآن است، احکام و مقررات دقیقی برای امور تجاری و اقتصادی بیان کرده تا سرمایه ها هرچه بیشتر رشد طبیعی خود را پیدا کنند و بن بست و اختلاف و نزاعی در میان مردم رخ ندهد. در این آیه نوزده دستور مهم در مورد داد و ستد مالی به ترتیب ذیل بیان شده

---

تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه ۳۸۳

است.

۱ - در نخستین حکم می فرماید: «ای کسانی که ایمان آورده اید! هنگامی که بدهی مدت داری (به خاطر وام دادن یا معامله) به یکدیگر پیدا کنید آن را بنویسید» (یا ایها الذین آمنوا اذا تداینتم بدین الی اجل مسمی فاکتبوه). ضمناً از این تعبیر، هم مساله مجاز بودن قرض و وام روشن می شود و هم تعیین مدت برای وامها.

قابل توجه اینکه در آیه، کلمه «دین» به کار برده شده نه قرض، زیرا قرض تنهها در مبادله دو چیز که مانند یکدیگرند به کار می رود، مثل اینکه چیزی را وام می گیرد که بعداً همانند آن را برگرداند ولی دین هرگونه بدهکاری را شامل می شود، خواه از طریق قرض گرفتن باشد یا معاملات دیگر مانند اجاره و صلح و خرید و فروش، که یکی از طرفین چیزی را به ذمه بگیرد، بنابراین آیه

مورد بحث شامل عموم بدهی‌هایی می‌شود که در معاملات وجود دارد، مانند سلف و نسبه، در عین اینکه قرض را هم شامل می‌شود، و اینکه بعضی آن را مخصوص بیع سلف دانسته اند کاملاً بی دلیل است هر چند ممکن است شان نزول آن بیع سلف باشد.

۲ و ۳ - سپس برای اینکه جلب اطمینان بیشتری شود، و قرار داد از مداخلات احتمالی طرفین سالم بماند، می‌افزاید: «باید نویسنده‌ای از روی عدالت (سند بدهکاری را) بنویسد» (و لیکت ببنکم کاتب بالعدل). بنابراین، این قرار داد باید به وسیله شخص سومی تنظیم گردد و آن شخص عادل باشد. گرچه ظاهر این جمله و جمله سابق این است که نوشتن چنین قراردادهائی واجب است زیرا امر دلالت بر وجوب دارد، و به همین دلیل بعضی از فقهای اهل سنت، این کار را واجب می‌دانند، ولی مشهور میان بزرگان علمای شیعه

---

#### تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه ۳۸۴

و اهل سنت به خاطر دلائل دیگر، استحباب آن است. (یا اینکه امر جنبه ارشادی و راهنمایی برای پیشگیری از نزاع و درگیری دارد) از آیه بعد که می‌فرماید: (فان امن بعضکم بعضا فلیود الذی ائتمن امانته): «اگر به یکدیگر اطمینان داشته باشید آن کس که حقی بر گردن او است باید به موقع حق را بپردازد (گو اینکه نوشته‌ای در کار نباشد)» استفاده می‌شود که این حکم مربوط به جایی است که اطمینان کامل در بین نباشد و احتمال بروز اختلافاتی باشد. این نکته نیز قابل ملاحظه است که عدالت در عبارت فوق، وصفی برای کتابت است، ولی از آن معلوم می‌شود که باید نویسنده عادل باشد تا نوشتنش از روی عدالت صورت گیرد.

۴ - «کسی که قدرت بر نویسندگی دارد نباید از نوشتن خودداری کند و همانطور که خدا به او تعلیم داده است باید بنویسد» (و لا یاب کاتبان یکتب کما علمه الله فلیکتب).

یعنی به پاس این موهبتی که خدا به او داده نباید از نوشتن قرارداد شانه خالی کند، بلکه باید طرفین معامله را در این امر مهم کمک نماید (مخصوصاً در محیط‌هایی مانند محیط نزول آیه که افراد با سواد کم باشند).

جمله «کما علمه الله» مطابق تفسیر فوق، برای تاکید و تشویق بیشتر است ولی احتمال دارد که اشاره به حکم دیگری باشد، و آن رعایت نهایت امانت در

نوشتن است، یعنی آن چنان که خدا به او تعلیم داده، سند را دقیقاً تنظیم نماید.

آیا قبول دعوت برای تنظیم اسناد وجوب عینی دارد؟ مسلماً نه، زیرا با انجام بعضی از دیگران ساقط می‌شود، به همین دلیل بعضی از فقهاء حکم به وجوب کفائی آن کرده‌اند ولی بسیاری گفته‌اند که این کار نیز مستحب است و نوعی تعاون «بالبر و التقوی» (کمک در انجام نیکی‌ها) محسوب می‌شود، و از جمله‌های آینده این آیه نیز ممکن است پاره‌ای از شواهد بر استحباب به دست آورد، ولی به هر حال

---

#### تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه ۳۸۵

تا آنجا که نظام جامعه اسلامی ایجاب می‌کند، این کار واجب است، و در فراسوی آن، مستحب می‌باشد.

آیا نویسندگان می‌توانند اجرتی بگیرد و هزینه دوات و کاغذ و قلم بر عهده کیست؟ شاید بعضی تصور کرده‌اند همه اینها بر عهده کاتب است و حق اجرت را نیز ندارد، ولی این سخن صحیح نیست. زیرا گرفتن اجرت بر این گونه واجبات اشکالی ندارد و هزینه‌ها نیز به کسی تعلق می‌گیرد که کار برای او انجام می‌شود.

۵ - «و آن کس که حق بر ذمه او است باید املاء کند» (و لیملل الذی علیه الحق).

مسلماً یکی از طرفین معامله باید صورت قرارداد را بگوید تا کاتب بنویسد اما کدام یک از طرفین؟ آیه می‌گوید: آن کس که حق بر گردن او است باید املاء کند، اصولاً همیشه امضای اصلی در اسناد، امضای بدهکار است و هنگامی که با املائی او انجام بگیرد، جلو هر گونه انکاری را خواهد گرفت.

۶ - «بدهکار باید از خدا به پرهیزد و چیزی را فروگذار نکند» (ولیتق الله ربه و لا یبخس منه شیئاً).

۷ - «هر گاه کسی که حق بر ذمه او است (بدهکار) سفیه یا (از نظر عقل) ضعیف (و مجنون) باشد و یا (به خاطر لال بودن) توانائی بر املاء کردن ندارد، باید ولی او املاء کند» (فان کان الذی علیه الحق سفیهاً او وضعیفاً او لا یتطیع ان یمل هو فلیمل ولیه).

بنابراین در مورد سه طایفه، ولی باید املاء کند، کسانی که سفیه‌اند و نمی‌توانند ضرر و نفع خویش را تشخیص دهند و امور مالی خویش را سر و

بخشند (هر چند دیوانه نیستند) و کسانی که از نظر فکری ضعیف‌اند یا مانند کودکان کم سن و سال و پیران فرتوت و کم هوش یا دیوانه‌ها و افراد گنگ و لال، و یا کسانی که توانایی املاء کردن را ندارند هر چند گنگ نباشند. از این جمله احکام دیگری نیز به طور ضمنی استفاده می‌شود، از جمله ممنوع بودن تصرفات مالی سفیهان و ضعیف‌العقلها و همچنین مساله جواز دخالت ولی در این گونه امور.

۸ - «ولی» نیز باید در املاء و اعتراف به بدهی کسانی که تحت ولایت او هستند، «عدالت را رعایت کند» (بالعدل).

نه چیزی بیش از حق آنها بگوید و نه به زیان آنها گام بردارد.

۹ - سپس اضافه می‌کند: «علاوه بر این، دو شاهد بگیرید» (واستشهدوا شهیدین).

۱۰ و ۱۱ - این دو شاهد باید «از مردان شما باشند» (من رجالکم).

یعنی هم بالغ، هم مسلمان باشند (تعبیر به رجال، بالغ بودن را می‌رساند و اضافه کردن آن به ضمیر کم اسلام را، زیرا مخاطب در اینجا گروه مسلمین است).

۱۲ - «و اگر دو مرد نباشند کافی است یک مرد و دو زن شهادت دهند» (فان لم یكونا رجلین فرجل و امرأتان).

۱۳ - «از کسانی که مورد رضایت و اطمینان شما باشند» (ممن ترضون من الشهداء).

از این جمله مساله عادل بودن و مورد اعتماد و اطمینان بودن شهود، استفاده می‌شود که در روایات اسلامی نیز به طور گسترده به آن اشاره شده است.

ضمناً بعضی از این تعبیر استفاده کرده‌اند که شاهد باید متهم نباشد (مانند کسی که در آن دعوا منافع خاصی دارد).

۱۴ - در صورتی که شهود مرکب از دو مرد باشند هر کدام می‌توانند مستقلاً شهادت بدهند اما در صورتی که یک مرد و دو زن باشند، باید آن دو زن به اتفاق یکدیگر اداء شهادت کنند «تا اگر یکی انحرافی یافت، دیگری به او

یادآوری کند» (ان تضل احديهما فتذكر احديهما الاخرى). زیرا زنان به خاطر عواطف قوی ممکن است تحت تاثیر واقع شوند، و به هنگام اداء شهادت به خاطر فراموشی یا جهات دیگر، مسیر صحیح راطی نکنند، و لذا یکی، دیگری را یادآوری می کند، البته این احتمال درباره مردان نیز هست، ولی در حدی پایین تر و کمتر.

۱۵ - یکی دیگر از احکام این باب این است که «هر گاه، شهود را (برای تحمل شهادت) دعوت کنند، خود داری ننمایند» (و لا یاب الشهداء اذا ما دعوا). بنابراین تحمل شهادت به هنگام دعوت برای این کار، واجب است. این احتمال نیز داده شده که هم پذیرفتن دعوت برای تحمل شهادت (دیدن واقعه) لازم است، و هم برای ادای شهادت.

۱۶ - بدهی کم باشد یا زیاد آن را نوشت چرا که سلامت روابط اقتصادی که مورد نظر اسلام است ایجاب می کند که در قراردادهای مربوط به بدهکاریهای کوچک نیز از نوشتن سند کوتاهی نشود، و لذا در جمله بعد می فرماید: «و از نوشتن (بدهی) کوچک یا بزرگی که دارای مدت است ملول و خسته نشوید» (و لا تسئموا ان تکتبوه صغیرا او کبیرا الی اجله).

#### تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه ۳۸۸

سپس می افزاید: «این در نزد خدا به عدالت نزدیک تر و برای شهادت مستقیم تر، و برای جلوگیری از شک و تردید بهتر است» (ذلکم اقسط عند الله و اقوم للشهادة و ادنی ان لا ترتابوا). در واقع این جمله اشاره به فلسفه احکام فوق در مورد نوشتن اسناد معاملاتی است، می گوید: تنظیم اسناد و دقت در آن از یک سو ضامن اجرای عدالت و از سوی دیگر، موجب تقویت و اطمینان شهود به هنگام ادای شهادت و از سوی سوم مانع ایجاد بدبینی در میان افراد جامعه می شود.

این جمله به خوبی نشان می دهد که اسناد تنظیم شده می تواند به عنوان شاهد و مدرکی مورد توجه قضات قرار گیرد، هر چند متأسفانه جمعی از فقهاء اعتناء چندانی به آن نکرده اند.

۱۷ - سپس یک مورد را از این حکم استثناء کرده، می فرماید: «مگر اینکه داد و ستد نقدی باشد که (جنس و قیمت را) در میان خود دست به دست کنید، در آن صورت گناهی بر شما نیست که آن را ننویسید» (الا ان تکن تجارة حاضرة تدیرونها بینکم فلیس علیکم جناح الا تکتبوها).

«تجارة حاضرة» به معنی معامله نقد است، و جمله «تدیرونه‌باینکم» (در میان خود دست به دست بگردانید) تأکیدی بر نقد بودن معامله است. ضمناً از کلمه «فلیس علیکم جناح» (مانعی ندارد) استفاده می‌شود که در صورت معامله نقدی هم اگر سندی تنظیم کنند بجا است، زیرا بسیار می‌شود که در معاملات نقدی نیز کشمکشهایی در مساله پرداختن وجه معامله و مقدار آن یا مسائل مربوط به اختیارات پیدامی‌شود که اگر سند کتبی در میان باشد به آنها پایان می‌دهد.

۱۸ - در معامله نقدی گر چه تنظیم سند و نوشتن آن لازم نیست، ولی شاهد گرفتن برای آن بهتر است، زیرا جلوی اختلافات احتمالی آینده را می‌گیرد لذا

---

#### تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه ۳۸۹

می‌فرماید: «هنگامی که خرید و فروش (نقدی) می‌کنید، شاهد بگیرید» (و اشهدوا اذا تبایعتم).

این احتمال نیز وجود دارد که منظور شاهد گرفتن در تمام معاملات است خواه نقدی باشد یا نسیه، و به هر حال فقهای شیعه و اهل سنت - جز گروه اندکی - این دستور را یک امر استحبابی می‌دانند نه وجوبی - در آیه بعد نیز شاهی بر این مساله وجود دارد.

و مسلم است که معاملات بسیار کوچک روزانه، (مثل خریدن نان و غذا و مانند آن) را شامل نمی‌شود.

۱۹ - در آخرین حکمی که در این آیه ذکر شده، می‌فرماید: «هیچگاه نباید نویسند سند و شهود (به خاطر بیان حق و عدالت) مورد ضرر و آزار قرار گیرند» (و لا یضار کاتب و لا شهید).

«که اگر چنین کنید از فرمان خدا خارج شدید» (فانه فسوق بکم).

و به این ترتیب قرآن به کاتبان و شاهدان، مصونیت و امنیت می‌دهد، و موکداً از مردم می‌خواهد که متعرض این اقامه کنندگان حق و عدالت نشوند.

از آنچه گفتیم روشن شد که جمله «و لا یضار» به صورت فعل مجهول است یعنی این گروه نباید آزار ببینند، نه اینکه به صورت فعل معلوم باشد به معنی نباید تحریف کنند و آزار دهند - که جمعی از مفسران ذکر کرده‌اند - زیرا این حکم در آغاز همین آیه آمده است و نیازی به تکرار ندارد.

و در پایان آیه بعد از ذکر آن همه احکام، مردم را «دعوت به تقوا و پرهیزکاری

و اطاعت فرمان خدا می‌کند» (و اتقوا الله).  
و سپس یادآوری می‌نماید که «خداوند آنچه مورد نیاز شما در زندگی مادی  
و معنوی است به شما تعلیم می‌دهد» (و يعلمکم الله).  
و او از همه مصالح و مفاسد مردم آگاه است و آنچه خیر و صلاح آنان است

---

تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه ۳۹۰

برای آنها مقرر می‌دارد» (و الله بكل شیء علیم).

**نکته‌ها**

۱ - احکام دقیقی که در این آیه در مورد تنظیم سند، برای معاملات ذکر شده  
است، آن هم با ذکر جزئیات در تمام مراحل، در طولانی‌ترین آیه قرآن مجید،  
بیانگر توجه عمیقی است که قرآن، نسبت به امور اقتصادی مسلمین و نظم کار  
آنها دارد، مخصوصا با توجه به اینکه این کتاب آسمانی در جامعه عقب مانده‌ای  
نازل گشت که حتی سواد خواندن و نوشتن در آن، بسیار کم بود و حتی  
آورنده این قرآن، درسی نخوانده بود و به مکتب نرفته بود، و این خود دلیلی  
است بر عظمت قرآن از یک سو، و اهمیت نظام اقتصادی مسلمین از سوی  
دیگر.

«علی بن ابراهیم» در تفسیر معروفش می‌گوید: در خبر آمده است که در  
سوره بقره پانصد حکم اسلامی است و در این آیه پانزده حکم به خصوص وارد  
شده است.

همانگونه که دیدیم تعداد احکام این آیه به نوزده حکم می‌رسد بلکه اگر احکام  
ضمنی آن را نیز در نظر بگیریم، عدد بیش از این خواهد بود تا آنجا که فاضل  
مقداد در کنز العرفان بیست و یک حکم به اضافه فروع متعدد دیگری از آن  
استفاده کرده، بنابراین سخن مذکور که تعداد احکام این آیه را پانزده شمرده،  
به خاطر ادغام کردن بعضی از آنها در یکدیگر است.

۲ - جمله‌های «و اتقوا الله، و يعلمکم الله» گر چه به صورت جمله‌های  
مستقل عطف بر یکدیگر آمده است ولی قرار گرفتن آنها در کنار یکدیگر  
نشانه‌ای از پیوند میان آن دو است، و مفهوم آن این است که تقوا و پرهیزکاری و  
خدا پرستی اثر

---

تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه ۳۹۱

عمیقی در آگاهی و روشن بینی و فزونی علم و دانش دارد، آری هنگامی که

قلب انسان به وسیله تقوا صیقل یابد، همچون آینه حقایق را روشن می‌سازد، این معنی کاملاً جنبه منطقی دارد زیرا صفات زشت و اعمال ناپاک حجابهایی بر فکر انسان می‌اندازد و به او اجازه نمی‌دهد چهره حقیقت را آن چنان که هست ببیند، هنگامی که به وسیله تقوا حجابها کنار رفت، چهره حق آشکار می‌شود.

### حقیقت سرائی است آراسته

هوی و هوس گرد برخاسته

نبینی که جائی که برخاست گرد

نبیند نظر گر چه بینا است مرد

ولی پاره‌ای از صوفیان جاهل از این معنی سوء استفاده کرده و آن را دلیل بر ترک تحصیل علوم رسمی گرفته‌اند. در حالی که چنین سخنی مخالف بسیاری از آیات قرآن و روایات مسلم اسلامی است. حق این است که قسمتی از علوم را از طریق تعلیم و تعلم رسمی باید فراگرفت و بخش دیگری از علوم الهی را از طریق صفای دل و شستشوی آن با آب معرفت و تقوا فراهم ساخت، و این همان نوری است که خداوند در دل هر کس که بخواهد و لایق ببیند می‌اندازد «العلم نوریقذفه الله فی قلب من یشاء».

---

تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه ۳۹۲

آیه ۲۸۳

آیه و ترجمه

و ان کنستم علی سفر و لم تجدوا کاتبا فرهان مقبوضة فان امن بعضکم بعضا فلیود الذی اوتمن امانته و لیتق الله ربه و لا تکتموالشهادة و من یکتّمها فانه اثم قلبه و الله بما تعملون علیم

ترجمه :

۲۸۳ - و اگر در سفر بودید، و نویسندۀ ای نیافتید، گروگان بگیرید! (گروگانی که در اختیار طلبکار قرار گیرد). و اگر به یکدیگر اطمینان (کامل) داشته باشید، (گروگان لازم نیست، و) باید کسی که امین شمرده شده (و بدون گروگان، چیزی از دیگری گرفته)، امانت (و بدهی خود رابه موقع) بپردازد، و از خدایی که پروردگار اوست، به پرهیزد و

شهادت را کتمان نکنید! و هر کس آن را کتمان کند، قلبش گناهکار است. و خداوند، به آنچه انجام می‌دهید، داناست.

تفسیر :

### ادامه سخن در تنظیم اسناد تجاری

این آیه در حقیقت با ذکر چند حکم دیگر در رابطه با مساله تنظیم اسناد تجاری مکمل آیه قبل است، و آنها عبارت‌اند از:

۱ - «هر گاه در سفر بودید و نویسندگی نیافتید (تا اسناد معامله را برای شما تنظیم کند و قرار داد را بنویسد) گروگان بگیرید» (و ان کنتم علی سفر و لم تجدوا کاتباً فراهان مقبوضه).

گر چه از ظاهر آیه در بدو نظر چنین استفاده می‌شود که تشریع «قانون رهن» مخصوص سفر است، ولی با توجه به جمله «و لم تجدوا کاتباً» (نویسنده‌ای پیدا نکنید) به خوبی استفاده می‌شود که منظور مواردی است که تنظیم کننده سند پیدا نشود، بنابراین هر گاه در وطن هم دسترسی به تنظیم کننده سند، کار مشکلی باشد

---

تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه ۳۹۳

اکتفا کردن به گروگان مانعی ندارد، هدف این است که معاملات بر پایه و اساس محکمی باشد خواه اطمینان از نظر تنظیم سند و گرفتن شاهد حاصل شود یا از طریق رهن و گروگان.

در تفاسیر اهل بیت (علیهم‌السلام) نیز به این حقیقت اشاره شده از جمله در منابع معروف حدیث شیعه و همچنین اهل سنت آمده است که پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) زره خود را در مدینه به عنوان گروگان نزد شخص غیر مسلمانی گذاشت و مبلغی به عنوان وام از او گرفت.

ضمناً از این استفاده می‌شود سواد خواندن و نوشتن در آن محیط به قدری کم بود که بسیار می‌شد در سفرها در تمام قافله یک با سواد وجود نداشت.

۲ - گروگان حتماً باید قبض شود و در اختیار طلبکار قرار گیرد تا اثر اطمینان بخشی را داشته باشد، لذا می‌فرماید: «گروگانی گرفته شده» (فرهان مقبوضه).

در تفسیر عیاشی از امام صادق (علیه السلام) می‌خوانیم که فرمود: «لارهن الا مقبوض»، «رهنی وجود ندارد مگر آنکه طلبکار او را تحویل بگیرد».

۳ - سپس به عنوان یک استثنا در احکام فوق می‌فرماید: «اگر بعضی از شما

نسبت به بعضی دیگر اطمینان داشته باشد (می تواند بدون نوشتن سند و رهن با او معامله کند و امانت خویش را به او بسپارد) در این صورت کسی که امین شمرده شده است باید امانت (و بدهی خود را به موقع) بپردازد و از خدایی که پروردگار او است به پرهیزد» (فان امن بعضکم بعضا فلیود الذی او تمن امانته و لیتق الله ربه).

آری همانگونه که طلبکار به او اعتماد کرده او هم باید اعتماد و اطمینان او را محترم بشمرد و حق را بدون تاخیر ادا کند و تقوا را فراموش ننماید. قابل توجه اینکه در اینجا طلب طلبکار به عنوان یک امانت، ذکر شده که

---

#### تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه ۳۹۴

خیانت در آن، گناه بزرگی است.

۴ - سپس همه مردم را مخاطب ساخته و یک دستور جامع در زمینه شهادت بیان می کند و می فرماید: «شهادت را کتمان نکنید و هر کس آن را کتمان کند قلبش گناهکار است» (و لا تکتُموا الشهادة و من یکتُمها فانه اثم قلبه). بنابراین کسانی که از حقوق دیگران آگاهند موظفاند به هنگام دعوت برای ادای شهادت آن را کتمان نکنند، بلکه بسیاری معتقدند در مورد حقوق مردم بدون دعوت نیز باید ادای شهادت کرد.

روشن است که ادای شهادت واجب کفائی است، یعنی اگر بعضی اقدام بر آن کنند به گونه‌ای که حق با آن ثابت شود از گردن دیگران ساقط خواهد شد. و از آنجا که کتمان شهادت و خودداری از اظهار آن، به وسیله دل و روح انجام می شود، آن را به عنوان یک گناه قلبی معرفی کرده و می گوید: «کسی که چنین کند قلب او گناهکار است».

و باز در پایان آیه برای تاکید و توجه بیشتر نسبت به حفظ امانت و ادای حقوق یکدیگر و عدم کتمان شهادت هشدار داده، می فرماید: «خداوند نسبت به آنچه انجام می دهید دانا است» (و الله بماتعملون علیم).

ممکن است مردم ندانند چه کسی قادر بر ادای شهادت است و چه کسی نیست، و نیز ممکن است مردم ندانند در آنجا که اسناد و گروگانی وجود ندارد، چه کسی طلبکار و چه کسی بدهکار است، خداوند همه اینها را می داند و هر کس را طبق اعمالش جزا می دهد.

---

#### تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه ۳۹۵

لله ما فی السموات و ما فی الارض و ان تبدوا ما فی انفسکم او تخفوه یحاسبکم به الله فیغفر لمن یشاء و یعذب من یشاء والله علی کل شیء قدیر

ترجمه :

۲۸۴ - آنچه در آسمانها و زمین است، از آن خداست. و (از این رو) اگر آنچه را در دل دارید، آشکار سازید یا پنهان، خداوند شما را بر طبق آن، محاسبه می کند. سپس هر کس را بخواهد (و شایستگی داشته باشد)، می بخشد، و هر کس را بخواهد (و مستحق باشد)، مجازات می کند. و خداوند به همه چیز قدرت دارد.

تفسیر :

همه چیز از آن او است

این آیه در حقیقت آنچه را که در جمله آخر آیه قبل آمد تکمیل می کند، می گوید: «آنچه در آسمانها و زمین است از آن خدا است و (به همین دلیل) اگر آنچه را در دل دارید آشکار سازید یا پنهان کنید خداوند شمارا مطابق آن محاسبه می کند» (لله ما فی السموات و ما فی الارض و ان تبدوا ما فی انفسکم او تخفوه یحاسبکم به الله).

«سپس هر کس را که بخواهد (و شایسته بداند) می بخشد و هر کس را بخواهد (و مستحق ببیند) مجازات می کند» (فیغفر لمن یشاء و یعذب من یشاء).

یعنی تصور نکنید اعمالی همچون کتمان شهادت و گناهان قلبی دیگر بر او مخفی می ماند کسی که حاکم بر جهان هستی و زمین و آسمان است، هیچ چیز بر او مخفی نخواهد بود، بنابراین تعجب نکنید، اگر گفته شود خداوند گناهان پنهانی را نیز محاسبه می کند و کیفر می دهد. این احتمال نیز وجود دارد که آیه فوق اشاره به تمام احکامی باشد که در آیات مختلف پیشین آمد، مانند انفاقهای خالصانه و انفاقهای آمیخته باریا

تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه ۳۹۶

همچنین منت و آزار و نیز نماز و روزه و سایر احکام و عقاید. و در پایان آیه می فرماید: «و خداوند بر هر چیز قادر است» (و الله علی کل شیء قدیر).

هم آگاهی دارد نسبت به همه چیز این جهان و هم قادر است لیاقتها و شایستگیها را مشخص کند و هم متخلفان را کیفر دهد.

### نکته‌ها

۱ - گاه تصور می‌شود که این آیه با احادیث فراوانی که می‌گویند: نیت گناه، گناه نیست مخالفت دارد.

ولی پاسخ آن روشن است، زیرا آن احادیث مربوط به گناهانی است که عمل خارجی دارد و نیت مقدمه آن است مانند: ظلم و دروغ و غصب حقوق، نه گناهانی که ذاتاً جنبه درونی دارند و عمل قلبی محسوب می‌شود، (مانند شرک و ریا و کتمان شهادت).

تفسیر دیگری نیز برای این آیه وجود دارد و آن اینکه یک عمل ممکن است به صورتهای مختلف انجام شود، مثلاً اتفاق گاه برای خدا است و گاه برای ریا و شهرت‌طلبی، آیه می‌گوید: اگر نیت خود را آشکار سازید و یا پنهان کنید خداوند از آن با خبر است، و بر طبق آن به شما جزا می‌دهد و در واقع اشاره به همان مضمون روایت لا عمل الا بنية: «هیچ عملی جز به نیت نیست» دارد.

۲ - روشن است اینکه می‌فرماید: هر کس را بخواهد می‌بخشد و هر کس را بخواهد عذاب می‌کند، خواستن بی‌دلیل نیست، بلکه بخشش او نیز دلیلی دارد و دلیلش شایستگی عفو در شخص مورد بخشش است، و همچنین عدم بخشش و عذاب کردن.

---

تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه ۳۹۷

### آیه ۲۸۵

#### آیه و ترجمه

أَمِنَ الرَّسُولُ بَمَا أَنْزَلَ إِلَيْهِ مِنْ رَبِّهِ وَ الْمُؤْمِنُونَ كُلٌّ آمَنَ بِاللَّهِ وَمَلَائِكَتِهِ وَ كِتَابِهِ وَ رُسُلِهِ لَا يَفِرُّقَ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْ رُسُلِهِ وَ قَالُوا سَمِعْنَا وَ اطعنا غفرانك ربنا وَ اليك المصير

ترجمه :

۲۸۵ - پیامبر، به آنچه از سوی پروردگارش بر او نازل شده، ایمان آورده‌است. (و او، به تمام سخنان خود، کاملاً مومن می‌باشد). و همه مؤمنان (نیز)، به خدا و فرشتگان او و کتابها و فرستادگانش، ایمان آورده‌اند، (ومی‌گویند): ما در میان هیچ یک از پیامبران او، فرق نمی‌گذاریم (و به همه ایمان داریم). و (مؤمنان) گفتند: «ما شنیدیم و اطاعت کردیم. پروردگارا! (انتظار) آمرزش

تو را (داریم)، و بازگشت (ما) به سوی توست.»

تفسیر :

### راه و رسم ایمان

سوره بقره با بیان بخشی از معارف اسلامی و اعتقادات حق آغاز شد و با همین معنی نیز که در آیه فوق و آیه بعد از آن است پایان می‌یابد، و به این ترتیب آغاز و پایان آن هماهنگ است.

بعضی از مفسران نیز شان نزولی برای این آیه ذکر کرده‌اند و آن اینکه هنگامی که آیه سابق نازل شد که اگر چیزی در دل پنهان دارید یا آشکار کنید خداوند حساب آن را می‌رسد، گروهی از اصحاب ترسان شدند (ومی‌گفتند هیچ کس از ما خالی از وسوسه‌های باطنی و خطورات قلبی نیست و همین معنی را خدمت رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) عرض کردند) آیه فوق نازل شد و راه و رسم ایمان و تضرع به درگاه خداوند و اطاعت و تسلیم را به آنان آموخت.

---

#### تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه ۳۹۸

نخست می‌فرماید: «پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) به آنچه از طرف پروردگارش نازل شده است ایمان آورده» (آمن الرسول بما انزل الیه من ربه).

و این از امتیازات انبیای الهی است که عموماً به مرام و مکتب خویش ایمان قاطع داشته و هیچ‌گونه تزلزلی در اعتقاد خود نداشته‌اند، قبل از همه خودشان مؤمن بودند، و بیش از همه استقامت و پایداری داشتند.

در آیه ۱۵۸ سوره اعراف این موضوع را یکی از صفات ویژه پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) شمرده می‌گوید: فامنوا بالله ورسوله النبى الامى الذی یؤمن بالله و کلماته:

«ایمان بیاورید به خدا و پیامبر و رسولش، همان پیامبر درس‌نخوانده‌ای که ایمان به خدا و کلمات او دارد».

سپس می‌افزاید: «مومنان نیز به خدا و فرشتگان او و کتابها و فرستادگان وی همگی ایمان آورده‌اند و (می‌گویند) ما در میان پیامبران او هیچ‌گونه فرقی نمی‌گذاریم» و به همگی ایمان داریم (و المومنون کل آمن بالله و ملائکته و کتبه و رسله لا نفرق بین احد من رسله).

آری مومنان بر خلاف «کسانی که می‌خواهند بین خدا و پیامبران جدائی

بیفکنند و به بعضی ایمان بیاورند و بعضی را انکار کنند» (ویریدون ان یفرقوا بین الله و رسله و یقولون نؤمن ببعض و نکفر ببعض هیچگونه تفاوتی میان رسولان الهی نمی گذارند، و همه را از سوی خدای دانند، و همگی را محترم می شمردند).

روشن است که این موضوع، منافاتی با نسخ ادیان پیشین به وسیله ادیان بعد ندارد، زیرا همانگونه که سابقا اشاره شد، تعلیمات انبیاء همچون تعلیمات مراحل مختلف تحصیلی از ابتدائی و راهنمائی و دبیرستانی و دانشگاهی است، گرچه

---

#### تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه ۳۹۹

اصول آن یکی است ولی در سطوح مختلفی پیاده می شود و به هنگام ارتقاء به مرحله بالاتر برنامه های پیشین کنار می رود، در عین اینکه احترام همه آنها محفوظ است.

سپس می افزاید: مومنان علاوه بر این ایمان راسخ و جامع، در مقام عمل نیز «گفتند: ما شنیدیم و اطاعت کردیم پروردگارا! (انتظار) آمرزش تو را (داریم) و بازگشت (همه ما) به سوی تو است» (و قالوا سمعنا و اطعنا غفرانک ربنا و الیک المصیر).

«سمعنا» در بعضی از موارد به معنی فهمیدیم و تصدیق کردیم آمده است که یک نمونه اش همین آیه است، یعنی دعوت پیامبرانت را با تمام وجود خود پذیرفتیم و در مقام اطاعت و پیروی در آمدیم.

ولی خداوند! بالاخره ما انسانیم و گاه غرائز و هوسها بر ما چیره می شود و دچار لغزش می شویم، از تو انتظار آمرزش داریم و می دانیم که سرانجام کار ما به سوی تو است.

و به این ترتیب ایمان به مبدء و معاد و رسولان الهی با التزام عملی به تمام دستورات الهی همراه و هماهنگ می گردد.

---

#### تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه ۴۰۰

آیه ۲۸۶

آیه و ترجمه

لا یکلف الله نفسا الا وسعها لها ما کسبت و علیها ما اکتسبت ربنا لا تؤاخذنا ان نسیذ او اخطانا ربنا و لا تحمل علینا اصرا کما حملته علی الذین من قبلنا ربنا و

## لا تحملنا ما لا طاقة لنا به و اعف عنا و اغفر لنا وارحمنا انت مولئنا فانصرنا على القوم الكافرين

ترجمه :

۲۸۶ - خداوند هیچ کس را، جز به اندازه توانایی اش، تکلیف نمی کند. (انسان،) هر کار (نیکی) را انجام دهد، برای خود انجام داده، و هر کار (بدی) کند، به زیان خود کرده است. (مومنان می گویند:) پروردگارا! اگر ما فراموش یا خطا کردیم، ما را مؤاخذه مکن! پروردگارا! تکلیف سنگینی بر ما قرار مده، آن چنان که (به خاطر گناه و طغیان،) بر کسانی که پیش از ما بودند، قرار دادی! پروردگارا! آنچه طاقت تحمل آن را نداریم، بر ما مقرر مدار! و آثار گناه را از ما بشوی! ما را ببخش و در رحمت خود قرار ده! تو مولا و سرپرست مایی، پس ما را بر جمعیت کافران، پیروز گردان!

تفسیر :

### چندی تقاضای مهم

همانگونه که در تفسیر آیه قبل گذشت این دو آیه ناظر به کسانی است که از شنیدن این جمله که اگر چیزی را در دل پنهان دارید و آشکار سازید خداوند آن را محاسبه کرده و مطابق آن جزا می دهد، نگران شدند و گفتند: هیچ یک از ما از وسوسه ها و خطورات قلبی خالی نیست. این آیه می گوید: «خداوند هیچ کس را جز به اندازه توانایی اش تکلیف نمی کند» (لا یكلف الله نفسا الا وسعها)

### تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه ۴۰۱

«وسع» از نظر لغت به معنی گشایش و قدرت است، بنابراین آیه، این حقیقت عقلی را تایید می کند، که وظایف و تکالیف الهی هیچگاه بالاتر از میزان قدرت و توانائی افراد نیست و لذا باید گفت تمام احکام باهمین آیه تفسیر و تفسیر می گردد، و به مواردی که تحت قدرت انسان است اختصاص می یابد، بدیهی است یک قانونگذار حکیم و دادگر نمی تواند غیر از این قانون وضع کند، ضمناً جمله فوق، بار دیگر این حقیقت را تایید می کند که هیچگاه احکام شرعی از احکام عقلی و فرمان عقل و خرد جدا نمی گردد، و این دو در همه مراحل دوش به دوش یکدیگر پیش می روند.

سپس می افزاید: «هر کار (نیکی) انجام دهد برای خود انجام داده و هر کار (بدی) کند به زیان خود کرده است» (لها ما کسبت و علیها ما اکتسبت).

آری هر کسی محصول عمل نیک و بد خود را می‌چیند و در این جهان و جهان دیگر با نتایج و عواقب آن روبرو خواهد شد.

آیه فوق با این بیان مردم را به مسئولیت خود و عواقب کار خویش متوجه می‌سازد و بر افسانه جبر و اقبال و طالع و موهومات دیگری از این قبیل که افرادی برای تبرئه خویش دست و پا کرده‌اند خط بطلان می‌کشد.

قابل توجه اینکه: در آیه شریفه در مورد اعمال نیک «کسبت» گفته شده و در مورد اعمال بد «اکتسبت» شاید تفاوت در تعبیر به خاطراین باشد که «کسب» درباره اموری گفته می‌شود که انسان با تمایل درونی و بدون تکلف آن را انجام می‌دهد و موافق فطرت او است، درحالی که «اکتسب» نقطه مقابل آن است یعنی کارهایی که بر خلاف فطرت و نهاد آدمی می‌باشد و این خود میرساند که اعمال نیک مطابق فطرت و نهاد آدمی است و اعمال شر ذاتاً بر خلاف فطرت است.

«راغب» در «مفردات» در تفاوت این دو تعبیر مطلب دیگری گفته است که آن هم قابل دقت می‌باشد.

و آن این که «کسب» مخصوص کارهایی است که فایده آن

---

#### تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه ۴۰۲

منحصر به خود انسان نیست بلکه دیگران را هم در بر می‌گیرد.

(مانند اعمال خیر که نتیجه آن تنها شخص انجام دهنده را شامل نمی‌شود، بلکه ممکن است بستگان و نزدیکان و دوستان او هم در آن سهیم باشند در حالی که «اکتساب» در مواردی گفته می‌شود که اثر کار تنها دامنگیر خود انسان می‌گردد و این در مورد گناه است.

(البته باید توجه داشت که این تفاوتها در صورتی است که «کسب» و «اکتساب» در مقابل هم قرار گیرند).

و به دنبال این دو اصل اساسی (تکلیف به مقدار قدرت است - و هر کسی مسئول اعمال خویش است) از زبان مؤمنان هفت درخواست از درگاه پروردگار بیان می‌کند که در واقع آموزشی است برای همگان که چه بگویند و چه بخواهند.

نخست می‌گوید: «پروردگارا! اگر ما فراموش کردیم یا خطا نمودیم ما را مواخذه مکن» (ربنا لا تؤاخذنا ان نسينا او اخطانا).

آنها چون می‌دانند مسئول اعمال خویشانند لذا با تضرعی مخصوص، خدا را به

عنوان رب و کسی که لطف ویژه‌ای در پرورششان داشته و دارد، می‌خوانند و می‌گویند زندگی به هر حال خالی از فراموشی و خطا و اشتباه نیست، ما می‌کوشیم به سراغ گناه عمدی نرویم، اما خطاها و لغزشها را تو بر ما ببخش. بحثی که در اینجا مطرح می‌گردد این است که: مگر امکان دارد که پروردگار کسی را در برابر لغزشی که از فراموشی یا عدم توجه سرچشمه گرفته مجازات نماید؟ تا زمینهای برای این درخواست بماند؟

در پاسخ این سوال باید گفت: گاهی فراموشی نتیجه سهل انگاری خودانسان است مسلم است که اینگونه فراموشیها از انسان سلب مسوولیت نمی‌کند مانند این که: در قرآن آمده است «فذوقوا بما نسیتم لقاء يومكم هذا»، (بچشید عذاب خدا را

---

#### تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه ۴۰۳

در برابر آن که این روز را فراموش کردید). بنابراین فراموشکاریهایی که زائیده سهل انگاری است قابل مجازات است. موضوع دیگری که باید به آن توجه داشت این است که «نسیان» و «خطا» با یکدیگر فرق روشنی دارد. «خطا» معمولاً به کارهایی گفته می‌شود که از روی غفلت و عدم توجه از انسان سر می‌زند مثل این که کسی به هنگام شکار تیری را می‌زند و به انسانی، بدون قصد اصابت می‌کند و او را مجروح می‌نماید. ولی «نسیان» در جایی گفته می‌شود که انسان با توجه دنبال کار می‌رود ولی مشخصات حادثه را فراموش کرده، مثل اینکه کس بی‌گناهی را مجازات کند به گمان اینکه گناهکار است زیرا مشخصات گناهکار واقعی را فراموش نموده است. سپس به بیان دومین درخواست آنان پرداخته، می‌گوید: «پروردگارا! بار سنگینی بر دوش ما قرار مده آن چنان که بر کسانی که پیش از ما بودند (به کیفر گناهان و طغیانشان) قرار دادی» (ربنا و لا تحمل علینا اصراکما حملته علی الذین من قبلنا).

«اصر» در اصل به معنی نگهداری و محبوس ساختن است، و به هر کار سنگینی که انسان را از فعالیت باز می‌دارد، گفته می‌شود و نیز به عهد و پیمانها که آدمی را محدود می‌سازد، اطلاق می‌گردد. به همین دلیل مجازات و کیفر را نیز گاهی اصر می‌گویند، در این جمله مومنان از خداوند تقاضا دارند، از تکالیف سنگین، که گاهی موجب تخلف افراد از

اطاعت پروردگار می‌گردد، آنها را معاف دارد. و این همان چیزی است که در باره دستورات اسلام از زبان پیغمبر (صلی الله علیه و آله وسلم) نقل شده. «بعثت بالحنيفية السمحة السهلة»: به آیینی مبعوث شده‌ام که عمل به آن برای همه

---

تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه ۴۰۴

سهل و آسان است. در اینجا ممکن است سوال شود: اگر آسان بودن شریعت و آیین خوب است پس چرا در اقوام پیشین نبوده؟ در پاسخ باید گفت: همانطور که از آیات قرآن استفاده می‌شود تکالیف شاق برای امم پیشین، در اصل شریعت نبوده، بلکه پس از نافرمانیها به عنوان عقوبت و کیفر قرار داده شده است. همانطور که بنی اسرائیل به خاطر نافرمانیها پیدری از خوردن پاره‌های گوشت‌های حلال محروم شدند (سوره انعام آیه ۱۴۶ و سوره نساء آیه ۱۶۰). در سومین درخواست می‌گویند: «پروردگارا! مجازات‌هایی که طاقت تحمل آن را نداریم برای ما مقرر مدار» (ربنا و لا تحملنا ما لا طاقة لنا به). این جمله ممکن است اشاره به آزمایشهای طاقت‌فرسا یا مجازات‌های سنگین دنیا و آخرت و یا هر دو باشد و شاید تعبیر به «لا تحمل» در جمله قبل و «لا تحمل» (با تشدید) در این جمله، به خاطر همین است، زیرا تعبیر اول اشاره به مسائل مشکل و تعبیر دوم اشاره به مسائل طاقت‌فرسا است. و در چهارمین و پنجمین و ششمین تقاضا می‌گویند: ما را ببخش و گناهان ما را بپوشان و مشمول رحمت خود قرار ده (و اعف عنا و اغفر لنا و ارحمنا). «عفو» در لغت به معنی محو کردن آثار چیزی است، و غالباً به معنی محو آثار گناه می‌آید که هم شامل آثار طبیعی آن می‌شود، و هم شامل مجازات آن. در حالی که مغفرت تنها به معنی پوشاندن گناه است. بنابراین مومنان هم از خدا می‌خواهند گناهانشان را بپوشاند و هم آثار وضعی و تکوینی آن را از روح و روانشان بزداید و هم کیفر آن را از آنان بردارد، و سپس از او می‌خواهند رحمت و اسعاهش که همه چیز را در بر می‌گیرد شامل حال آنان شود. و بالاخره در هفتمین و آخرین درخواست می‌گویند: «تو مولی و سرپرست

---

تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه ۴۰۵

مائی، پس ما را بر جمعیت کافران پیروز گردان» (انت مولینا فانصرنا علی القوم الکافرین).

و به این ترتیب تقاضاهای آنان شامل دنیا و آخرت و پیروزیهای فردی و اجتماعی و عفو و بخشش و رحمت الهی می‌گردد، و این تقاضائی است بسیار جامع.

### نکته‌ها

۱ - از آنجا که در این دو آیه خلاصه‌ای از تمام سوره بقره آمده است، و روح تسلیم در برابر آفریدگار جهان را به ما می‌آموزد، این نکته‌خاطر نشان شده که اگر مومنان از خدا می‌خواهند که از لغزشهای آنان درگذرد و در برابر دشمنان گوناگون پیروزشان گرداند باید برنامه «سمعنا و اطعنا» را انجام دهند و بگویند: ما ندای منادیان را از جان و دل پذیرفتیم و در صد پیروی از آن بر آمدیم و در این راه از هر گونه تلاش و کوشش باز نایستند و سپس از خداوند خواستار پیروزی بر موانع و دشمنان گردند. تکرار نام خدا به عنوان «ربنا» و کسی که لطف خاصی در پرورش آنان دارد این حقیقت را تکمیل می‌کند.

لذا رهبران اسلام در ضمن احادیث متعددی، مسلمین را به خواندن این دو آیه ترغیب کرده و ثوابهای گوناگونی برای آن بیان داشته اند که اگر زبان و دل در تلاوت این آیات هماهنگ گردند و تنها سخن نباشد بلکه برنامه زندگی گردد، خواندن همین دو آیه می‌تواند کانون دل را با آفریدگار جهان پیوند دهد و روح و روان را صفا بخشد و عامل تحرک و فعالیت گردد. ۲ - از این آیه به خوبی استفاده می‌شود که «تکلیف ما لا یطاق» وجود ندارد،

---

### تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه ۴۰۶

نه در اسلام و نه در ادیان دیگر و اصل آزادی اراده است، زیرا می‌گوید: هر کس در گرو اعمال نیک و بد خویش است هر کار نیکی انجام دهد برای خود انجام داده و هر کار بدی انجام دهد به زیان خود کرده است، تقاضای عفو و بخشش و مغفرت نیز شاهد این مدعا است.

و این امر هماهنگ با منطق عقل و مسئله حسن و قبح است، چرا که خداوند حکیم هرگز چنین کاری را نمی‌کند و این خود دلیلی است بر نفی مساله جبر، چگونگی ممکن است خداوند بندگان را مجبور بر گناه سازد و در عین حال

نهی از گناه کند؟ ولی تکالیف شاق و مشکل، امر محالی نیست همانند تکالیف شاقی که در مورد بنی اسرائیل وجود داشته و آن هم مولود اعمال خودشان و کیفر خیره سریهای آنها بوده است.  
پایان سوره بقره ۱۶/۲/۱۳۷۲

بَعْدُ

فَرَسَتْ

قَبْلُ

تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه ۴۰۷

## سوره آل عمران (۳)

مقدمه

این سوره در مدینه نازل شده و دارای ۲۰۰ آیه است.

تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه ۴۰۸

## فضیلت تلاوت این سوره:

در حدیثی از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) می خوانیم: من قرء سورة آل عمران اعطی بکل آیه منها امانا علی جسر جهنم: «هرکس سوره آل عمران را بخواند به تعداد آیات آن، امانی بر پل دوزخ به اومی دهند».

و در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم: من قرء البقرة و آل عمران جائاً یوم القیامة یظلانه علی راسه مثل الغمامتین: «کسی که سوره بقره و آل عمران را بخواند، در روز قیامت همچون دو ابر بر سر اوسایه می افکنند».

## محتوای سوره:

به گفته بعضی از مفسران مشهور، به نظر می رسد که این سوره در خلال سالهای جنگ بدر و جنگ احد (سالهای دوم و سوم هجرت) نازل شده است و بخشی از طوفانی ترین دورانهای زندگی مسلمین را در صدر اسلام منعکس می کند.

۱- روی هم رفته محورهای اصلی بحثهای این سوره، محورهای زیر است بخش مهمی از آن از توحید و صفات خداوند و معاد و معارف اسلامی بحث می کند.

۲- بخش دیگری پیرامون جهاد و دستورات مهم و ظریفی در این زمینه و همچنین درسهای عبرتی که در دو غزوه مهم اسلامی (بدر و احد) بودسخن

تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه ۴۰۹

می گوید، و همچنین شرح امدادهای الهی نسبت به مؤمنان و حیات جاویدان شهیدان راه خدا.

۳ - در قسمتی از این سوره، به یک سلسله احکام اسلامی در زمینه لزوم وحدت صفوف مسلمین و خانه کعبه و فریضه حج و امر به معروف و نهی از منکر و تولی و تبری (دوستی با دوستان حق و دشمنی با دشمنان حق) و مساله امانت، و انفاق در راه خدا و ترک دروغ و مقاومت و پایداری در مقابل دشمن و صبر و شکیبائی در مقابل مشکلات و آزمایشهای مختلف الهی و ذکر خداوند در هر حال، اشارات پر معنایی شده است.

۴ - برای تکمیل این بحثها، بخشی از تاریخ انبیاء از جمله: آدم و نوح و ابراهیم و موسی و عیسی و سایر انبیاء (علیهمالسلام) و داستان مریم و مقامات این زن بزرگ و توطئه‌های پیروان متمرّد حضرت موسی (علیه السلام) و مسیح (علیه السلام) در برابر اسلام، نیز ذکر شده است.

مطالب این سوره چنان به هم مربوط و هماهنگ است که گوئی همه آنها یک جا نازل شده است.

---

تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه ۴۱۰

آیه ۱ - ۴

آیه و ترجمه

بسم الله الرحمن الرحيم

۱ الم

۲ الله لا اله الا هو الحي القيوم

۳ نزل عليك الكتب بالحق مصدقا لما بين يديه و انزل التوراة والانجيل

۴ من قبل هدى للناس و انزل الفرقان ان الذين كفروا بايت الله لهم عذاب شديد و الله عزيز ذو انتقام

ترجمه :

به نام خداوند بخشنده بخشايشگر

۱- الم.

۲ - معبودی جز خداوند یگانه زنده و پایدار و نگهدارنده، نیست.

۳ - (همان کسی که) کتاب را بحق بر تو نازل کرد، که با نشانه‌های کتب پیشین، منطبق است، و تورات و انجیل را.

۴ - پیش از آن، برای هدایت مردم فرستاد، و (نیز) کتابی که حق را از باطل مشخص می‌سازد، نازل کرد، کسانی که به آیات خدا کافر شدند، کیفر شدیدی دارند، و خداوند (برای کیفر بدکاران و کافران لجوج)، توانا و صاحب انتقام

### شان نزول :

بعضی از مفسران می‌گویند: هشتاد و چند آیه از این سوره درباره فرستادگان و مسیحیان نجران که به نمایندگی از طرف آنان برای تحقیق درباره اسلام به مدینه آمده بودند، نازل شده است.

فرستادگان، شصت نفر بودند که چهارده نفر آنان از اشراف و برجستگان نجران محسوب می‌شدند، سه نفر از این چهارده نفر سمت ریاست داشتند و مسیحیان آن سامان در کارها و مشکلات خود به آن سه نفر مراجعه می‌کردند، یکی از آنان «عاقب» بود که او را «عبدالمسیح» نیز می‌گفتند وی امیر و رئیس قوم خود محسوب می‌شد، و قوم او هیچگاه با نظریه و رای او مخالفت نمی‌کردند، دیگری «سید» نام داشت که او را «ایهم» نیز می‌گفتند، وی سرپرست تشریفات و تنظیم برنامه سفر و مورد اعتماد مسیحیان بود، نفر سوم «ابو حارثه» نام داشت که مردی دانشمند و صاحب نفوذ بود، و کلیساهای متعددی به نام او ساخته بودند، او تمام کتب دینی مسیحیان را حفظ داشت.

این گروه شصت نفری در لباس مردان قبیله «بنی کعب» به مدینه آمدند و به مسجد پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) وارد شدند، پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) نماز عصر را با مسلمانان خوانده بود، این شصت نفر لباسهای زیبا و پر زرق و برق و جالب پوشیده بودند که به گفته یکی از صحابه پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) «هرگز ندیده‌ایم فرستادگانی به این زیبایی باشند»!

موقعی که آنها وارد مسجد شدند، هنگام نمازشان بود، طبق مراسم خود، ناقوس را نواختند و به طرف مشرق ایستاده، مشغول نماز شدند، گروهی از اصحاب پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) خواستند مانع شوند. پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: به آنها کاری نداشته باشید!

پس از نماز، «عاقب» و «سید» خدمت پیامبر رسیدند و با او آغاز سخن کردند پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) به آنها پیشنهاد کرد: «به آیین

اسلام درآید و در پیشگاه خداوند تسلیم گردید».

عاقب و سید گفتند: ما پیش از تو اسلام آورده و تسلیم خداوند شده ایم! پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: «شما چگونه بر آیین حق هستید، با اینکه اعمالتان حاکی است که تسلیم خداوند نیستید، چه اینکه برای خدا فرزند قایلید و عیسی را پسر خدا می دانید، و صلیب را عبادت و پرستش می کنید و گوشت خوک می خورید، با اینکه تمام این امور مخالف آیین حق است»!

عاقب و سید گفتند: اگر عیسی پسر خدا نیست، پس پدرش که بوده است؟ پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: «آیا شما قبول دارید که هر پسری شباهتی به پدر خود دارد؟» گفتند: آری.

فرمود: «آیا اینطور نیست که خدای ما به هر چیزی، احاطه دارد و قیوم است و روزی موجودات با اوست». گفتند: آری همین طور است. فرمود: «آیا عیسی این اوصاف را داشت». گفتند: نه.

فرمود: «آیا می دانید که هیچ چیزی در آسمان و زمین بر خدا مخفی نیست و خداوند به همه آنها داناست». گفتند: آری می دانیم.

فرمود: «عیسی غیر از آنچه که خدا به او یاد داده، از پیش خود چیزی می دانست؟» گفتند: نه.

فرمود: «آیا می دانید که خدای ما همان است که مسیح را در رحم مادرش همانطور که می خواست، صورتگری کرد؟»

---

تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه ۴۱۳

گفتند: همینطور می باشد.

فرمود: «آیا چنین نیست که عیسی را مادرش مانند سایر کودکان در رحم حمل کرد، و بعد همچون مادرهای دیگر، او را به دنیا آورد؟ و عیسی پس از ولادت، چون اطفال دیگر غذا می خورد». گفتند: آری چنین بود.

فرمود: «پس چگونه عیسی پسر خدا است با اینکه هیچگونه شباهتی به پدرش ندارد»؟!

سخن که به اینجا رسید، همگی خاموش شدند، در این هنگام، هشتاد و چند آیه از اوایل این سوره برای توضیح معارف و برنامه‌های اسلام نازل گردید.

تفسیر :

### کشف مفهوم حروف مقطعه قرآن با کامپیوتر

باز در آغاز این سوره به حروف مقطعه برخورد می‌کنیم «الف - لام - میم» (الم).

درباره حروف مقطعه قرآن، در اول سوره بقره، توضیحات لازم گفته شد، که نیازی به تکرار آن نیست، تنها چیزی که ذکر آن را در اینجا لازم می‌دانیم نظریه‌ای است که یک دانشمند مصری اخیراً ابراز داشته، که از نظر اهمیت موضوع فشرده آن را در اینجا می‌آوریم. البته قضاوت درباره صحت و سقم آن نیازمند بررسی فراوانی است که شاید بر عهده آیندگان باشد و ما آن را فقط به عنوان یک «نظر» ذکر می‌کنیم.

#### تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه ۴۱۴

چندی قبل، مجله معروف مصری آخر ساعة که از بزرگترین مجله‌های مصور خاورمیانه محسوب می‌گردد، گزارشی درباره تحقیقات یک دانشمند مسلمان مصری در مورد تفسیر پاره‌ای از آیات قرآن مجید به کمک مغزهای الکترونیکی منتشر ساخت که اعجاب همگان را در نقاط مختلف جهان برانگیخت.

این تحقیقات محصول سه سال کوشش پیگیر و کار مداوم «دکتر رشاد خلیفه» دانشمند شیمیدان مصری بود.

دکتر رشاد این تحقیقات را در آمریکا در شهر «سنت لوئیس» در ایالت «میسوری» انجام داد. او هم اکنون به عنوان مستشار یک شرکت غذا سازی در امریکا کار می‌کند، او برای تکمیل تحقیقات خود مدت‌ها از مغزهای الکترونیکی استفاده نمود که اجاره آنها در هر دقیقه ۱۰ دلار بود که با کمک جمعی از مسلمانان آن دیار پرداخت می‌شد!

تمام کوشش استاد مزبور برای کشف معانی حروف مقطعه قرآن یعنی حروفی مانند (ق - الم - یس، و...) صورت گرفته است، او به کمک محاسبات پیچیده‌ای ثابت کرده که رابطه نزدیکی میان حروف مزبور، با حروف سوره‌ای

که در آغاز آن قرار گرفته است، وجود دارد - دقت کنید.  
بنابراین از مغز الکترونیکی تنها برای انجام محاسبه تعداد حروف سوره‌ها و به دست آوردن نسبت (و به اصطلاح «درصد») هر یک از آن حروف کمک گرفته است نه این که تفسیر آیات قرآن را از ماشین خواسته باشد.  
ولی مسلماً اگر این ماشینها نبودند هیچ بشری قادر نبود به وسیله قلم و کاغذ این محاسبات را به آسانی انجام دهد!  
اکنون به سراغ شرح کشف مزبور می‌رویم.

**دکتر رشاد می‌گوید:**

می‌دانیم قرآن مجید ۱۱۴ سوره دارد که از میان آنها

---

تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه ۴۱۵

۸۶ سوره در مکه نازل گردیده و ۲۸ سوره در مدینه، و از میان مجموع سوره‌های قرآن ۲۹ سوره است که در آغاز آنها حروف مقطعه آمده است. جالب این که این حروف مجموعاً درست نصف حروف بیست و هشت گانه الفبای عربی را تشکیل می‌دهد و این حروف مقطعه عبارتند از: (ا - ح - ر - س - ص - ط - ع - ق - ک - ل - م - ن - ه - ی) که گاهی آنها را حروف نورانی نیز می‌نامند.

او می‌گوید: سالها بود که من می‌خواستم بدانم معنی این «حروف به ظاهر از هم بریده» در آغاز سوره‌های قرآن چیست؟ و هر قدر به تفاسیر مفسران بزرگ و آراء مختلفی که در این زمینه داده بودند مراجعه کردم قانع نشدم، از خداوند بزرگ یاری جستم و به مطالعه دست زدم، ناگهان به این فکر افتادم که شاید میان این حروف، و حروف همان سوره‌ای که آنها در آغازش قرار گرفته است رابطه‌ای وجود داشته باشد.

اما بررسی تمام حروف چهارده گانه نورانی در ۱۱۴ سوره قرآن و تعیین نسبت هر یک از آنها و محاسبات فراوان دیگری که می‌باید در این زمینه بشود چیزی نبود که بدون استخدام کامپیوتر امکان‌پذیر باشد.

لذا قبلاً تمام حروف مزبور را در ۱۱۴ سوره قرآن به طور جداگانه و همچنین مجموع حروف هر سوره را دقیقاً تعیین کرده، با شماره هر سوره، به کامپیوتر (برای انجام محاسبات بعدی) سپردم این کار و مقدمات دیگر در مدت دو سال عملی شد.

سپس این مغز الکترونیکی را یک سال تمام برای انجام محاسباتی که به آن

اشاره شد به کار گرفتیم. نتیجه این محاسبات بسیار درخشان بود و برای نخستین بار در تاریخ اسلام پرده از حقایق شگفت انگیزی برداشت که اعجاز قرآن را از نظر ریاضی (علاوه بر جنبه‌های دیگر) کاملاً روشن می‌ساخت.

---

تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه ۴۱۶

مغز الکترونیکی با محاسبات خود برای ما روشن ساخت که میزان هریک از حروف چهارده‌گانه در هر سوره از ۱۱۴ سوره قرآن به نسبت مجموع حروف آن سوره، چند درصد است.

فی المثل، پس از محاسبه می‌یابیم که نسبت حرف قاف که یکی از حروف نورانی قرآن (حروف مقطعه) است در سوره «فلق» بزرگترین رقم را دارد (۷۰۰ / ۶ درصد) و در درجه اول در میان سوره‌های قرآن است (البته به استثنای سوره ق)؛ بعد از آن سوره قیامت قرار دارد که تعداد قافهای آن نسبت به حروف سوره مزبور (۹۰۷ / ۳ درصد) می‌باشد و پس از آن سوره «الشمس» است (۹۰۶ / ۳ درصد).

و همانطور که ملاحظه می‌کنیم تفاوت سوره «قیامت» و «الشمس» فقط یک هزارم درصد است!

و به همین ترتیب این نسبت را در تمام ۱۱۴ سوره قرآن به دست می‌آوریم (نه تنها درباره این یک حرف بلکه درباره تمام حروف چهارده‌گانه نورانی) و به این ترتیب نسبت مجموع حروف هر یک از سوره‌ها با یکایک این حروف روشن می‌گردد.

اکنون به نتایج جالبی که از این محاسبات به دست آمده توجه فرمائید:

۱ - نسبت حرف (ق) در سوره «ق» از تمام سوره‌های قرآن بدون استثناء بیشتر است یعنی آیاتی که در طی ۲۳ سال، دوران نزول قرآن، در ۱۱۳ سوره دیگر قرآن آمده آن چنان است که حرف قاف در آنها کمتر به کار رفته است، و این راستی حیرت‌آور است که انسانی بتواند مراقب تعداد هر یک از حروف سخنان خود در طول ۲۳ سال باشد، و در عین حال آزادانه مطالب خود را بدون کمترین تکلفی بیان کند. مسلماً چنین کاری از عهده یک انسان بیرون است، حتی محاسبه آن برای بزرگترین ریاضیدانها بدون کمک مغزهای الکترونیکی ممکن نیست.

---

تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه ۴۱۷

اینها همه نشان می‌دهد که نه تنها سوره‌ها و آیات قرآن بلکه حروف قرآن نیز روی حساب و نظام ریاضی خاصی است که فقط خداوند، قادر بر حفظ آن می‌باشد.

همچنین محاسبات نشان داد که حرف (ص) در سوره «ص» نیز همین حال را دارد. یعنی مقدار آن به تناسب مجموع حروف سوره، از هر سوره دیگر قرآن بیشتر است.

و نیز حرف (ن) در سوره «ن و القلم» بزرگ‌ترین رقم نسبی را در ۱۱۴ سوره قرآن دارد. تنها استثنائی که در این زمینه وجود دارد، سوره حجر است که تعداد نسبی حرف (ن) در آن بیشتر از سوره (ن و القلم) است، اما جالب این است که سوره حجر یکی از سوره‌هایی است که آغاز آن (الر) می‌باشد و بعدا خواهیم دید این سوره‌ها که آغاز آنها (الر) است باید همگی در حکم یک سوره محسوب گردد، و اگر چنین کنیم نتیجه مطلوب به دست خواهد آمد یعنی نسبت تعداد (ن) در مجموع اینها از سوره (ن و القلم) کمتر خواهد شد!

۲ - چهار حرف (المص) را در آغاز سوره اعراف در نظر بگیرید، اگر الفها، میم‌ها، و صادهائی که در این سوره وجود دارد با هم جمع کنیم، و نسبت آن را با حروف این سوره بسنجیم، خواهیم دید که از تعداد مجموع آن در هر سوره دیگر قرآن بیشتر است!

همچنین چهار حرف (المر) در آغاز سوره رعد همین حال را دارد، و نیز پنج حرف (کهیص) در آغاز سوره مریم اگر روی هم حساب شوند، از مجموع این پنج حرف در هر سوره دیگر قرآن فزونی دارند!

در اینجا به چهره تازه‌تری از مسئله برخورد می‌کنیم که نه تنها یک حرف جداگانه در این کتاب آسمانی روی حساب و نظم خاصی گسترده شده، بلکه حروف متعدد آن نیز چنین وضع حیرت‌آوری را دارد - دقت کنید.

---

#### تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه ۴۱۸

۳ - تا کنون بحث درباره حروفی بود که تنها در آغاز یک سوره قرآن قرار داشت، اما حروفی که در آغاز چند سوره قرار دارد (مانند المر و الم) شکل دیگری به خود می‌گیرد، و آن اینکه بر طبق محاسبات کامپیوتری مجموع این سه حرف مثلاً (ا - ل - م) اگر در مجموع سوره‌هایی که با «الم» آغاز می‌گردد حساب شود، و نسبت آن با مجموع حروف این سوره‌ها بدست آید، از میزان آن در هر یک از سوره‌های دیگر قرآن بیشتر است.

در اینجا باز مسئله صورت جالبتری به خود گرفته و آن اینکه نه تنها حروف هر سوره قرآن تحت ضابطه و حساب معینی است، بلکه مجموع حروف سوره‌های مشابه نیز ضابطه و نظام واحدی دارند. ضمناً نکته این موضوع نیز روشن می‌شود که از چه رو چند سوره مختلف قرآن با «الم» یا با «المر» آغاز شده و این یک موضوع تصادفی و بی دلیل نیست.

(دکتر رشاد سپس محاسبات پیچیده‌تری روی سوره‌های مشتمل بر «حم» انجام داده است که برای اختصار از آن صرف نظر می‌کنیم). استاد مزبور ضمن این مطالعات به نکات دیگری نیز دست یافته که به ضمیمه نکات تازه‌ای که می‌توان از آن استنتاج کرد از نظر خوانندگان می‌گذرانیم:

### ۱ - رسم الخط اصلی قرآن را حفظ کنید

او می‌گوید تمام این محاسبات در صورتی صحیح است که به رسم الخط اصلی و قدیمی قرآن دست نزنیم (مثلاً اسحق و زکوة و صلوة را به همین صورت بنویسیم، نه اسحاق و زکات و صلاة) در غیر این صورت محاسبات ما به هم خواهد خورد.

### ۲ - دلیل دیگری بر عدم تحریف قرآن

این تحقیقات نشان می‌دهد که در قرآن مجید حتی یک حرف هم کم و زیاد

---

تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه ۴۱۹

نشده، و الا بطور مسلم محاسبات ما روی قرآن کنونی صحیح از آب در نمی‌آمد.

### ۳ - اشارات پر معنی

در بسیاری از سوره‌های قرآن که با حروف مقطعه آغاز می‌شود پس از ذکر این حروف، اشاره به حقانیت و عظمت قرآن شده مانند: «الم ذلک الکتاب لا ریب فیه».

و امثال آن. و این خود اشاره لطیفی به ارتباط حروف مزبور با اعجاز قرآن است. نتیجه بحث - از مجموع بحث فوق چنین نتیجه می‌گیریم که حروف قرآن مجید که در طی ۲۳ سال بر پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) نازل شده حساب بسیار دقیق و منظمی دارد و هر یک از حروف الفبا با مجموع حروف هر سوره دارای یک نسبت ریاضی کاملاً دقیق است که حفظ و نگهداری چنین نسبتی برای بشر - بدون استفاده از مغزهای الکترونیکی - امکان‌پذیر نیست.

شک نیست که بررسیهای دانشمند مزبور چون در آغاز راه است خالی از نقایصی نیست که باید با حوصله تمام به وسیله دانشمندان دیگر تکمیل گردد، به همین دلیل ما هیچگونه تضمینی بر صحت و سقم (درستی و نادرستی) آن نمی‌دهیم تا مطالعات دیگری روی آن انجام شود اکنون به ادامه تفسیر آیات سوره می‌پردازیم:

در دومین آیه می‌فرماید: «خداوند تنها معبود یگانه یکتای جاویدان و پایدار است که همه چیز به وجود او بستگی دارد» (الله لا اله الا هو الحی القيوم). شرح و تفسیر این آیه در سوره بقره آیه ۲۵۵ گذشت.

#### تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه ۴۲۰

در آیه بعد خطاب به پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) می‌فرماید: خداوندی که پاینده و قیوم است «قرآن را بر تو فرستاد که بانشانه‌های حق همراه و با نشانه‌های کتب آسمانی پیشین، کاملاً تطبیق می‌کند همان خدائی که تورات و انجیل را پیش از قرآن برای راهنمایی و هدایت بشر نازل کرد» (نزل عليك الكتاب بالحق مصدقا لما بين يديه و انزل التوریه و الانجیل من قبل هدی للناس).

سپس می‌افزاید «همچنین قرآن را که حق را از باطل جدا می‌سازد نازل کرد» (و انزل الفرقان).

و بعد از اتمام حجت و نزول آیات از سوی خداوند و گواهی فطرت و عقل بر صدق دعوت پیامبران، راهی جز مجازات نیست، و لذا در آیه فوق - به دنبال بحثی که درباره حقانیت پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) و قرآن مجید گذشت، می‌فرماید: «کسانی که به آیات خدا کافر شدند کیفر شدیدی دارند» (ان الذین كفروا بايات الله لهم عذاب شديد).

و برای اینکه تصور نشود، توانائی خداوند بر تهدیداتش جای تردید است، می‌افزاید: «خداوند توانا و صاحب انتقام است» (و الله عزيز ذو انتقام).

«عزیز» در لغت به معنی هر چیز مشکل غیر قابل نفوذ و غالب می‌باشد. لذا

زمینی که عبور از آن به سختی انجام می‌گیرد «عزاز» نامیده می‌شود و

نیز هر چیز که بر اثر کمیابی دسترسی به آن مشکل باشد «عزیز» نامیده

می‌شود. همچنین افراد نیرومند و توانا که غلبه بر آنها «مشکل» یا «غیر

ممکن» است عزیز هستند و هر کجا کلمه «عزیز» بر خدا اطلاق می‌شود

به همین معنی است یعنی هیچکس قادر بر غلبه بر او و شکست او نیست و همه

در جمله بالا برای اینکه کافران بدانند این تهدید کاملاً جدی است می‌فرماید: خداوند قادر است و به همین دلیل کسی نمی‌تواند در برابر تحقق یافتن تهدیدهای او مقاومت کند، زیرا همانطور که او در جای خود فوق العاده «رحیم و مهربان» است در برابر آنها که شایسته رحمت نیستند عذاب شدید و انتقام دردناک دارد.

البته «انتقام» در اصطلاح امروز بیشتر در مواردی به کار می‌رود که اشخاص بر اثر عدم گذشت در برابر خلافکاریها یا اشتباهات دیگران دست به عمل متقابل می‌زنند و حتی مصلحت خود را در عفو و گذشت در نظر نمی‌گیرند این صفت مسلماً صفت پسندیده‌ای نیست زیرا انسان در بسیاری از موارد باید عفو و گذشت را بر مقابله به مثل مقدم بدارد ولی «انتقام» در اصل لغت به این معنی نیست، بلکه به معنی کیفر دادن گناهکار است و مسلم است که مجازات گناهکاران گردنکش و ستمگر نه تنها کار پسندیده‌ای است بلکه صرف نظر کردن از آنها مخالف عدالت و حکمت است.

#### نکته‌ها

۱ - «حق» در اصل به معنی «مطابقت و هماهنگی» است و به همین دلیل به آنچه با واقعیت موجود، تطبیق می‌کند، حق گفته می‌شود، و اینکه به خداوند «حق» می‌گویند به خاطر آن است که ذات مقدس او بزرگترین واقعیت غیر قابل انکار در عالم هستی است، و به عبارت روشنتر: حق یعنی موضوع ثابت و پابرجائی که باطل به آن راه ندارد.

در آیه مورد بحث، باء «بالحق» به اصطلاح برای «مصاحبت» است، یعنی ای پیامبر! خداوند، قرآن را که همراه با نشانه‌های واقعیت است بر تو فرو فرستاد.

۲ - «تورات» در اصل یک لغت عبری است که به معنی «شریعت و قانون» می‌باشد و سپس به کتابی که از طرف خداوند بر موسی بن عمران (علیهما السلام) نازل گردید

پنجگانه» آن نیز گفته می‌شود.

توضیح اینکه: مجموعه کتب یهود که «عهد عتیق» نامیده شده، مرکب از تورات و چندین کتاب دیگر می‌باشد، تورات دارای پنج‌بخش است که به نامهای: سفر «پیدایش»، سفر «خروج»، سفر «لاویان» سفر «اعداد»، و سفر «تثنیه» نامیده شده‌است، این قسمت از کتب عهد قدیم، شرح پیدایش جهان و انسان و مخلوقات دیگر و قسمتی از زندگی انبیاء پیشین و موسی بن عمران و بنی اسرائیل و احکام این آیین می‌باشد. کتب دیگر این مجموعه که در واقع نوشته‌های مورخان بعد از موسی (علیه السلام) است شرح حالات پیامبران و ملوک و پادشاهان واقوامی است که بعد از موسی بن عمران به وجود آمده‌اند.

ناگفته پیداست که غیر از اسفار پنجگانه تورات، هیچ یک از این کتب، کتب آسمانی نیستند و خود یهود نیز چنین ادعائی را ندارند و حتی «زبور» داوود که آن را به عنوان «مزامیر» می‌نامند، شرح مناجات‌ها و اندرزهای داوود است.

و اما در مورد اسفار پنجگانه تورات، قرائن روشنی در آنها وجود دارد که نشان می‌دهد اینها نیز کتب آسمانی نیستند، بلکه کتابهای تاریخی هستند که بعد از موسی بن عمران نوشته شده است، زیرا در آنها شرح وفات موسی (علیه السلام) و چگونگی تدفین او و پاره‌ای از حوادث بعد از وفات موسی نیز آمده است، مخصوصاً آخرین فصل سفر پنجم (سفر تثنیه) به وضوح ثابت می‌کند که این کتاب، مدتها بعد از وفات موسی بن عمران به رشته تحریر در آمده است. به علاوه محتویات این کتب که آمیخته با خرافات فراوان و نسبتهای ناروا به انبیاء و پیامبران الهی و بعضی سخنان کودکانه می‌باشد، گواه دیگری بر ساختگی بودن آنها است.

شواهد تاریخی نیز نشان می‌دهد که تورات اصلی از میان رفت و بعداً پیروان

---

#### تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه ۴۲۳

موسی بن عمران، این کتابها را به رشته تحریر در آوردند.

۳ - «انجیل» در اصل، کلمه یونانی است که به معنی «بشارت» یا «آموزش جدید» آمده است و نام کتابی است که بر حضرت عیسی (علیه السلام) نازل شده است، قابل توجه اینکه قرآن در آیه مورد بحث و هر جا که از کتاب عیسی (علیه السلام) نام برده «انجیل» را به صورت مفرد آورده

است، و نزول آن را از طرف خدا معرفی می کند، بنابراین اناجیل بسیاری که بین مسیحیان متداول است، حتی معروفترین آنها یعنی انجیلهای چهارگانه (لوقا، مرقس، متی و یوحنا) وحی الهی، نیستند، همانگونه که خود مسیحیان نیز انکار نمی کنند که این انجیلهای موجود، همه به دست شاگردان، یا شاگرد شاگردان، حضرت مسیح (علیه السلام) و مدتها بعد از او نوشته شده است، منتها آنان ادعا می کنند که شاگردان مسیح، این اناجیل را با الهام الهی نوشته اند.

در اینجا مناسب است بررسی فشردهای درباره عهد جدید و اناجیل نموده و با نویسندگان آنها آشنا شویم:

مهمترین کتاب مذهبی مسیحیان که تکیه گاه عموم فرق مسیحی می باشد و همچون کتاب آسمانی روی آن تکیه می کنند، مجموعه ای است که آن را «عهد جدید» می نامند.

«عهد جدید» که مجموع آن بیش از یک سوم عهد قدیم نیست از ۲۷ کتاب و رساله پراکنده در موضوعات کاملاً مختلف تشکیل یافته به این ترتیب:

۱ - انجیل متی این انجیل به وسیله «متی» یکی از شاگردان دوازده گانه مسیح (علیه السلام) در سال ۳۸ میلادی و به عقیده بعضی دیگر بین سالهای ۵۰ تا ۶۰

---

#### تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه ۴۲۴

میلادی نگارش یافته است.

۲ - انجیل مرقس طبق تصریح کتاب قاموس مقدس صفحه ۷۹۲، مرقس از حواریون نبوده ولی انجیل خود را زیر نظر «پطرس» تصنیف نموده است. مرقس در سال ۶۸ میلادی کشته شد.

۳ - انجیل لوقا - «لوقا» رفیق و همسفر «پولس» رسول بود، پولس مدتی پس از عیسی به دین مسیح گروید و در زمان وی، یهودی متعصبی بود، وفات لوقا را در حدود سنه ۷۰ میلادی نوشته اند و به گفته نویسنده قاموس مقدس (صفحه ۷۷۲) «تاریخ نگارش انجیل لوقا به زعم عمومی تخمیناً ۶۳ میلادی است».

۴ - انجیل یوحنا - «یوحنا» از شاگردان مسیح و از رفقا و همسفرهای پولس می باشد. و به گفته نویسنده مزبور به شهادت اغلب نقادین (محققین) تألیف آن را به اواخر قرن اول نسبت می دهند.

از مندرجات این اناجیل که عموماً داستان به دار آویختن مسیح و حوادث بعد از آن را شرح می‌دهند به خوبی ثابت می‌شود که همه این اناجیل، سالها بعد از مسیح نگاشته شده‌اند و هیچکدام کتاب آسمانی نازل شده بر مسیح (علیه السلام) نیستند.

۵ - اعمال رسولان (اعمال حواریان و مبلغان صدر اول).

۶ - رساله از نامه‌های پولس به اقوام و افراد مختلف.

۷ - رساله یعقوب (بیستمین رساله از کتب و رساله‌های بیست و هفت گانه عهد جدید).

۸ - نامه‌های پطرس (رساله ۲۱ و ۲۲ عهد جدید).

۹ - نامه‌های یوحنا (رساله ۲۳ و ۲۴ و ۲۵ عهد جدید).

۱۰ - نامه یهودا (رساله ۲۶ عهد جدید).

---

#### تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه ۴۲۵

۱۱ - مکاشفه یوحنا (آخرین قسمت عهد جدید).

بنابراین طبق تصریح مورخان مسیحی و طبق گواهی صریح اناجیل و سایر کتب و رساله‌های عهد جدید، هیچ یک از اینها، کتاب آسمانی نیستند و عموماً کتابهایی هستند که بعد از مسیح (علیه السلام) نگاشته شده‌اند و از این بیان، چنین نتیجه می‌گیریم که انجیل، کتاب آسمانی مسیح از میان رفته و امروز در دست نیست، تنها قسمتهایی از آن را شاگردان مسیح در اناجیل خود، آورده‌اند که متأسفانه آن نیز آمیخته با خرافاتی شده است. اما اینکه بعضی می‌گویند: مسلمانان نباید در صحت اناجیل و تورات موجود، تردید کنند، زیرا قرآن مجید آنها را تصدیق کرده است و به صحت آنها گواهی داده، پاسخ آن را در جلد اول صفحه ۲۱۰ در ذیل آیه «و آمنوا بما انزلت مصداقاً لما معکم» مشروحاً خاطر نشان کردیم.

۴ - پس از ذکر تورات و انجیل چنانکه دیدیم به نزول قرآن اشاره شده است آن هم به عنوان «فرقان» اما اینکه چرا قرآن، «فرقان» نامیده شده؟ به خاطر این است که «فرقان» در لغت به معنی «وسیله تمیز حق از باطل» است و بطور کلی هر چیزی که حق را از باطل، مشخص سازد، «فرقان» نام دارد و لذا روز جنگ بدر در قرآن به عنوان «یوم الفرقان» نامیده شده زیرا در آن روز ارتش کوچکی که فاقد هرگونه ساز و برگ جنگی بود بر ارتش نسبتاً بزرگ و نیرومندی که از هر جهت بر او برتری داشت، پیروز شد، همچنین به

معجزات ده‌گانه موسی (علیه السلام) نیز «فرقان» اطلاق شده است.

قبـل

فـرقت

قبـل

تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه ۴۲۶

آیه ۵ - ۶

آیه و ترجمه

۵ ان الله لا يخفى عليه شيء في الارض و لا في السماء

۶ هو الذي يصوركم في الارحام كيف يشاء لا اله الا هو العزيز الحكيم

ترجمه :

۵ - هیچ چیز، در آسمان و زمین، بر خدا مخفی نمی ماند. (بنابراین، تدبیر آنها بر او مشکل نیست).

۶ - او کسی است که شما را در رحم (مادران)، آن چنان که می خواهد تصویر می کند. معبودی جز خداوند عزیز و حکیم، نیست.

تفسیر :

علم و قدرت بی پایان خداوند

این آیات در حقیقت، تکمیل آیات قبل است، زیرا در آیات گذشته خواندیم: خداوند حی و قیوم است و تدبیر جهان هستی به دست اوست، و کافران لجوج و سرسخت را (هر چند کفر و بی ایمانی خود را آشکار نکنند) کیفر می دهد، مسلماً این کار نیاز به علم و قدرت فوق العاده ای دارد، به همین دلیل در نخستین آیه مورد بحث اشاره به علم او، و در آیه دوم، اشاره به توانائی او می کند.

نخست می فرماید: «هیچ چیز در زمین و آسمان بر خدا مخفی نمی ماند»

(ان الله لا يخفى عليه شيء في الارض و لا في السماء).

چگونه ممکن است چیزی بر او مخفی بماند در حالی که او در همه جا حاضر و ناظر است و به حکم اینکه وجودش از هر نظر بی پایان و نامحدود است جائی از او خالی نیست و به ما از خود ما نزدیک تر است، بنابراین در عین اینکه محل و مکانی ندارد به همه چیز احاطه دارد، این احاطه و حضور او نسبت به همه

تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه ۴۲۷

چیز و در همه جا به معنی علم و آگاهی او بر همه چیز است آن

هم «علم حضوری»، نه «علم حصولی». سپس به گوشه‌ای از علم و قدرت خود که در حقیقت یکی از شاهکارهای عالم آفرینش و از مظاهر بارز علم و قدرت خدا است اشاره کرده، می‌فرماید: «او کسی است که شما را در رحم (مادران) آن‌گونه که می‌خواهد تصویر می‌کند» (هو الذی یصورکم فی الارحام کیف یشاء). «آری هیچ معبودی جز آن خداوند عزیز و حکیم نیست» (لا اله الا هو العزیز الحکیم).

صورت بندی انسان در شکم مادر و نقش بر آب زدن در آن محیط تاریک ظلمانی آن هم نقشه‌ای بدیع و عجیب و پی در پی، راستی شگفت‌آور است، مخصوصاً با آن همه تنوعی که از نظر شکل و صورت و جنسیت و انواع استعدادهای متفاوت و صفات و غرایز مختلف وجود دارد. و اگر می‌بینیم معبودی جز او نیست به خاطر همین است، که شایسته عبودیت جز ذات پاک او نمی‌باشد، بنابراین چرا باید مخلوقاتی همچون مسیح (علیه السلام) مورد عبادت قرار گیرند و گویی این تعبیر اشاره به شأن نزولی است که در آغاز سوره ذکر شده که مسیحیان خودشان قبول دارند مسیح در رحم مادری همچون مریم تربیت شده پس او مخلوق است، نه خالق، بنابراین چگونه ممکن است معبود واقع شود.

---

تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه ۴۲۸

## نکته‌ها

### ۱ - نشانه‌های قدرت و عظمت خدا در مراحل جنین

امروز عظمت مفهوم این آیه با توجه به پیشرفتهای علم جنینشناسی از هر زمانی آشکارتر است چه اینکه «جنین» که در آغاز به صورت یک موجود تک سلولی است، هیچگونه شکل و اندام و اعضا و دستگاه مخصوصی در آن دیده نمی‌شود و با سرعت عجیبی در مخفیگاه رحم هر روز شکل و نقش تازه‌ای به خود می‌گیرد، گویا جمعی نقاش ماهر و چیره دست در کنار آن نشسته، و شب و روز روی آن کار می‌کنند، و از این ذره ناچیز در مدت بسیار کوتاهی انسانی می‌سازند که ظاهرش بسیار آراسته و در درون وجودش دستگاه‌هایی بسیار ظریف و پیچیده و دقیق و حیرت‌انگیز دیده می‌شود اگر از مراحل جنین عکس برداری شود (همان طور که شده است) و از مقابل چشم انسان این عکسها یکی بعد از دیگری عبور کند انسان به عظمت آفرینش و قدرت

آفریدگار آشنائی تازه‌ای پیدا می‌کند و بی اختیار این شعر معروف را زمزمه خواهد کرد:

زیبنده ستایش، آن آفریدگاری است کارد چنین دل‌آویز نقشی ز ماء و طین و عجیب این است که تمام این نقشها بر روی آب که معروف است که نقشی به خود نمی‌گیرد می‌شود «که کرده است در آب صورتگری؟!»، قابل توجه این که هنگامی که عمل لقاح انجام شد و جنین به صورت نخستین خود در آمد، خیلی سریع با تقسیم و افزایش تصاعدی، به شکل یک دانه میوه توت که دانه‌های آن بهم متصل است می‌شود که آن را «مرولا» می‌نامند، همزمان با این پیشرفت لخته خونی به نام جفت در کنار آن در حال تکامل است، جفت از یک طرف با دو شریان و یک ورید به قلب مادر اتصال دارد و از طرف دیگر

---

#### تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه ۴۲۹

با جنین از راه بند ناف ارتباط داشته و جنین از تمام مواد غذایی که در خون جفت موجود است تغذیه می‌نماید.

کم‌کم بر اثر تغذیه و تکامل و روی آوردن سلولها به خارج و «مرولا» تو خالی می‌شود که آن را «بلاستولا» می‌نامند، طولی نمی‌کشد که شماره سلولهای «بلاستولا» زیاد شده تشکیل یک کیسه دو دیواره می‌دهد و سپس فرورفتگی پیدا می‌کند و در نتیجه جنین به دو ناحیه «سینه» و «شکم» تقسیم می‌شود.

جالب این که تا این مرحله تمام سلولها به یکدیگر شبیه هستند و از نظر ظاهر اختلافی ندارند ولی از این مرحله به بعد صورتگری جنین آغاز می‌شود و اجزای آن به تناسب کارهایی که در آینده باید انجام بدهند در آنها تغییراتی صورت می‌گیرد و بافتها و دستگاههای مختلف ظاهر می‌شوند و هر گروه از سلولها عهده‌دار ساختن یکی از دستگاههای بدن مانند دستگاه اعصاب، گردش خون، گوارش و... می‌شوند در نتیجه جنین پس از این مراحل در مخفی‌گاه رحم به صورت انسانی موزون صورتگری می‌شود (شرح تکامل جنین و مراحل مختلف آن به خواست خداوند در ذیل آیه ۱۲ سوره مؤمنون خاطر نشان خواهد شد).

۲ - «ارحام» جمع «رحم» (بر وزن خشن) در اصل به معنی محلی است از شکم مادر که بچه در آن پرورش می‌یابد، سپس به تمام نزدیکانی که در اصل از یک مادر متولد شده‌اند اطلاق شده است. و از آنجا که در میان آنها پیوند و

محبت و دوستی است این واژه به هر گونه عطوفت و محبت اطلاق شده است، بعضی نیز عقیده‌ای بر عکس این دارند و می‌گویند مفهوم اصلی آن همان رقت قلب و عطوفت و محبت است و از آنجا که خویشاوندان نزدیک دارای چنین عطوفتی نسبت به یکدیگر هستند به محل پرورش فرزندان، رحم گفته شده است.

---

تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه ۴۳۰

## آیه ۷

### آیه و ترجمه

۷ هو الذی انزل علیک الکتب منه ءایت محکمت هن ام الکتب و آخر متشبهت فاما الذین فی قلوبهم زیغ فیتبعون ما تشبه منه ابتغاء الفتنة و ابتغاء تاویله و ما یعلم تاویله الا الله و الرسخون فی العلم یقولون ءامنابه کل من عند ربنا و ما یذکر الا اولوا الالباب

ترجمه :

۷ - او کسی است که این کتاب (آسمانی) را بر تو نازل کرد، که قسمتی از آن، آیات «محکم» (صریح و روشن) است، که اساس این کتاب می‌باشد، (و هر گونه پیچیدگی در آیات دیگر، با مراجعه به اینها، برطرف می‌گردد). و قسمتی از آن، «متشابه» است (آیاتی که به خاطر بالا بودن سطح مطلب و جهات دیگر، در نگاه اول، احتمالات مختلفی در آن می‌رود، ولی با توجه به آیات محکم، تفسیر آنها آشکار می‌گردد).

اما آنها که در قلوبشان انحراف است، به دنبال متشابهات اند، تافتنه‌انگیزی کنند (و مردم را گمراه سازند)، و تفسیر (نادرستی) برای آن می‌طلبند، در حالی که تفسیر آنها را، جز خدا و راسخان در علم، نمی‌دانند. (آنها که به دنبال فهم و درک اسرار همه آیات قرآن در پرتو علم و دانش الهی) می‌گویند: «ما به همه آن ایمان آوردیم، همه از طرف پروردگار ماست.» و جز صاحبان عقل، متذکر نمی‌شوند (و این حقیقت را درک نمی‌کنند).

### شان نزول :

در تفسیر نور الثقلین جلد اول صفحه ۳۱۳ از کتاب معانی الاخبار از امام باقر (علیه السلام) حدیثی به این مضمون نقل شده که: چند نفر از یهود به اتفاق «حی بن اخطب» و برادرش خدمت پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) آمدند و حروف مقطعه «الم» را دست‌آویز خود قرار داده، گفتند:

۳۰ و میم مساوی ۴۰ می باشد و به این ترتیب خبر داده ای که دوران بقای امت تو بیش از هفتاد و یک سال نیست!

پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) برای جلوگیری از سوء استفاده آنها فرمود: شما چرا تنها «الم» را محاسبه کرده اید مگر در قرآن «المص و الر» و سایر حروف مقطعه نیست، اگر این حروف اشاره به مدت بقاء امت من باشد چرا همه را محاسبه نمی کنید؟! (در صورتی که منظور از این حروف چیز دیگری است) سپس آیه فوق نازل شد.

در تفسیر فی ضلال القرآن شان نزول دیگری نیز برای آیه نقل شده که از نظر نتیجه با شأن نزول فوق هم آهنگ است و آن اینکه جمعی از نصاری نجران خدمت پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) آمدند و تعبیر قرآن درباره مسیح «و کلمته... و روح منه» را دستاویز خود قرار داده و می خواستند برای مساله «ثلیث» و «خدائی» مسیح از آن سوء استفاده کنند و آن همه آیاتی که با صراحت تمام هر گونه شریک و شبیه را از خداوند نفی می کند نادیده انگارند، آیه فوق نازل شد و به آنها پاسخ قاطع داد.

تفسیر :

### محکم و متشابه در قرآن

در آیات پیشین سخن از نزول قرآن به عنوان یکی از دلایل آشکار نبوت پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) به میان آمده بود، و در این آیه یکی از ویژگیهای قرآن و چگونگی بیان مطالب در این کتاب بزرگ آسمانی آمده است، نخست می فرماید: «او کسی است که این کتاب را بر تو نازل کرد که بخشی از آن آیات محکم (صریح و روشن) است که اساس و شالوده این کتاب است، (و آیات پیچیده دیگر را تفسیر می کند) و بخشی از آن متشابه است» آیاتی که به خاطر بالا بودن سطح مطلب یا جهات دیگر، در آغاز پیچیده به نظر می رسد (هو الذی انزل علیک الکتاب منه آیات محکمت

و فتنه‌گران لجوج را از هم جدا می‌سازد، لذا به دنبال آن می‌فرماید:  
 «اما کسانی که در قلوبشان انحراف است پیروی از متشابهات می‌کنند  
 تافتنه‌انگیزی کنند و تفسیر (نادرستی بر طبق امیال خود) برای آن می‌طلبند  
 (تا مردم را گمراه سازند) در حالی که تفسیر آن را جز خدا و راسخان در علم  
 نمی‌دانند» (فاما الذین فی قلوبهم زیغ فیتبعون ماتشابه منه ابتغاء الفتنة و  
 ابتغاء تاویله و ما یعلم تاویله الا الله و الراسخون فی العلم).  
 سپس می‌افزاید: آنها هستند که بر اثر درک صحیح معنی محکّمات و متشابهات  
 «می‌گویند ما به همه آنها ایمان آورده‌ایم (چرا که) همه از سوی پروردگار  
 ما است» (يقولون آمنا به کل من عند ربنا).  
 «(آری) جز صاحبان فکر و خردمندان متذکر نمی‌شوند» (و ما یذکر الا اولوا  
 الالباب).

### نکته‌ها

در این آیه مباحث مهمی است که باید هر یک به طور مستقل مورد بحث قرار  
 گیرد.

### ۱ - منظور از آیات محکم و متشابه چیست؟

واژه «محکم» در اصل از «احکام» به معنی ممنوع ساختن، گرفته شده  
 است و به همین دلیل به موجودات پایدار و استوار، محکم می‌گویند، زیرا  
 عوامل انحرافی را می‌زدایند و نیز سخنان روشن و قاطع که هر گونه احتمال  
 خلاف را از

---

تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه ۴۳۳

خود دور می‌سازد محکم می‌گویند (راغب در مفردات می‌گوید: حکم) و  
 حکمه) در اصل به معنی منع است) و دانش را از این جهت حکمت می‌گویند  
 که انسان را از بدیها باز می‌دارد.

بنابراین مراد از «آیات محکّمات» آیاتی است که مفهوم آن به قدری روشن  
 است که جای گفتگو و بحث در آن نیست، آیاتی همچون قل هو الله احد «بگو  
 او است خدای یگانه»، لیس کمثله شیء «هیچ چیز همانند او نیست»، الله  
 خالق کل شیء «خداوند آفریننده و آفریدگار همه چیز است»، للذکر مثل  
 حظ الانثیین «سهم ارث پسر معادل سهم دو دختر است» و هزاران آیه  
 مانند آنها درباره عقاید و احکام و مواعظ و تواریخ، همه از محکّمات می‌باشند.  
 این آیات (محکّمات) در قرآن «ام الکتاب» نامیده شده، یعنی اصل و مرجع

و مفسر و توضیح دهنده آیات دیگر است. واژه «متشابه» در اصل به معنی چیزی است که قسمت‌های مختلف آن، شبیه یکدیگر باشد، به همین جهت به جمله‌ها و کلماتی که معنی آنها پیچیده است و گاهی احتمالات مختلف درباره آن داده می‌شود، «متشابه» می‌گویند، و منظور از متشابهات قرآن همین است، یعنی آیاتی که معانی آن در بدو نظر پیچیده است، و در آغاز، احتمالات متعددی در آن می‌رود، اگر چه با توجه به آیات محکم، تفسیر آنها روشن است. گرچه درباره محکم و متشابه، مفسران احتمالات زیادی داده‌اند ولی آنچه

#### تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه ۴۳۴

ما در بالا گفتیم هم با معنی اصلی این دو واژه کاملاً مناسب است، و هم با شأن نزول آیه، و هم با روایاتی که در تفسیر آیه وارد شده، و هم با خودآیه مورد بحث، سازگارتر می‌باشد. زیرا در ذیل آیه فوق می‌خوانیم که افراد مغرض، همیشه آیات متشابه را دستاویز خود قرار می‌دهند، بدیهی است آنها از آیاتی سوء استفاده می‌کنند که در بدو نظر تاب تفسیرهای متعددی دارد و این خود می‌رساند که «متشابه» به آن معنی است که در بالا گفته شد. برای نمونه آیات متشابه، قسمتی از آیات مربوط به صفات خدا و چگونگی معاد را می‌توان ذکر کرد، مانند «(ید الله فوق ایدیهم)» «دست خدا بالای دستهای آنها است» که درباره قدرت خداوند می‌باشد «(و الله سمیع علیم)» «(خداوند شنوا و دانا است)» که اشاره به علم خدا است و مانند «(و نضع الموازين القسط لیوم القيمة)» «ترازوهای عدالت را در روز رستاخیز قرامی دهیم» که درباره وسیله سنجش اعمال سخن می‌گوید: بدیهی است نه خداوند دست (به معنی عضو مخصوص) دارد و نه گوش (به همین معنی) و نه ترازوی سنجش اعمال، شبیه ترازوهای ماست، بلکه اینها اشاره به مفاهیم کلی قدرت و علم و وسیله سنجش می‌باشد. این نکته نیز لازم به یادآوری است که محکم و متشابه، به معنی دیگری نیز در قرآن آمده است، در اول سوره هود می‌خوانیم «(کتاب احکمت آیاته)» در این آیه تمام آیات قرآن، «(محکم)» قلمداد شده است، و منظور از آن ارتباط و به هم پیوستگی آیات قرآن است. و در آیه ۲۳ سوره «(زمر)» می‌خوانیم «(کتابا متشابهها... یعنی کتابی که تمام آیات آن، متشابه است، «متشابه» در اینجا

از نظر درستی و صحت و حقانیت.

از آنچه درباره محکم و متشابه گفتیم معلوم شد که یک انسان واقع بین و حقیقتجو برای فهم کلمات پروردگار، راهی جز این ندارد که همه آیات را در کنار هم بچیند و از آنها حقیقت را دریابد، و اگر در ظواهر پاره‌ای از آیات، در ابتدای نظر، ابهام و پیچیدگی بیابد، با توجه به آیات دیگر، آن ابهام و پیچیدگی را برطرف سازد و به کنه آن برسد.

در حقیقت، «آیات محکم» از یک نظر همچون شاهراههای بزرگ و «آیات متشابه» همانند جاده‌های فرعی هستند، روشن است که اگر انسان در جاده‌های فرعی، احیانا سرگردان شود، سعی می‌کند خود را به نخستین شاهراه برساند و از آنجا مسیر خود را اصلاح کرده و راه را پیدا کند. تعبیر از محکّمات به «ام الکتاب» نیز مؤید همین حقیقت است، زیرا واژه «ام» در لغت به معنی اصل و اساس هر چیزی است و اگر «مادر» را «ام» می‌گویند به خاطر این است که ریشه خانواده و پناهگاه فرزندان در حوادث و مشکلات می‌باشد و به این ترتیب، محکّمات، اساس و ریشه و مادر آیات دیگر محسوب می‌گردد.

## ۲ - چرا بخشی از آیات قرآن، متشابه‌اند؟

با اینکه قرآن نور و روشنائی و سخن حق و آشکار است و برای هدایت عموم مردم آمده، چرا آیات متشابه دارد؟ چرا محتوای بعضی از آیات آن پیچیده است که موجب سوء استفاده فتنه‌انگیزها شود؟

این موضوع بسیار با اهمیتی است که شایان دقت است، بطور کلی ممکن است جهات ذیل، فلسفه وجود آیات متشابه در قرآن باشد:

الف) الفاظ و عباراتی که در گفتگوهای انسانها به کار می‌رود تنها برای نیل از مندیهای روزمره به وجود آمده، و به همین دلیل، به محض اینکه از دایره زندگی

محدود مادی بشر خارج می‌شویم و مثلا سخن درباره آفریدگار که نامحدود از هر جهت است به میان می‌آید، به روشنی می‌بینیم که الفاظ ما قالب آن معانی

نیست و ناچاریم کلماتی را به کار ببریم که از جهات مختلفی نارسائی دارد، همین نارسایی‌های کلمات، سرچشمه قسمت‌قابل توجهی از متشابهات قرآن است، آیات «ید الله فوق ایدیه‌م» یا «الرحمن علی العرش استوی» یا «الی ربها ناظرة» که تفسیر هر کدام در جای خود خواهد آمد از این نمونه است و نیز تعبیراتی همچون «سمیع» و «بصیر» همه از قبیل می‌باشد که با مراجعه به آیات محکم، تفسیر آنها به خوبی روشن می‌شود.

ب) بسیاری از حقایق مربوط به جهان دیگر، یا جهان ماورای طبیعت است که از افق فکر ما دور است و ما به حکم محدود بودن در زندان زمان و مکان، قادر به درک عمق آنها نیستیم، این نارسائی افکار ما و بلند بودن افق آن معانی، سبب دیگری برای تشابه قسمتی از آیات است، مانند بعضی از آیات مربوط به قیامت و امثال آن.

و این درست به آن می‌ماند که کسی بخواهد برای کودکی که در عالم جنین زندگی می‌کند، مسائل این جهان را تشریح کند، اگر سخنی نگوید، کوتاهی کرده و اگر هم بگوید ناچار است مطالب را به صورت سربسته ادا کند زیرا شنونده در آن شرایط، توانائی و استعداد بیشتر از این را ندارد.

ج) یکی دیگر از اسرار وجود متشابه در قرآن، به کار انداختن افکار و اندیشه‌ها و به وجود آوردن جنبش و نهضت فکری در مردم است، و این درست به مسائل فکری پیچیده‌ای می‌ماند که برای تقویت افکار اندیشمندان، طرح می‌شود

---

#### تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه ۴۳۷

تا بیشتر به تفکر و اندیشه و دقت و بررسی در مسائل پردازند.

د) نکته دیگری که در ذکر متشابه در قرآن وجود دارد و اخبار اهل بیت (علیهم السلام) آنرا تاءید می‌کند، این است که وجود این گونه آیات در قرآن، نیاز شدید مردم را به پیشوایان الهی و پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) و اوصیای او روشن می‌سازد و سبب می‌شود که مردم به حکم نیاز علمی به سراغ آنها بروند و رهبری آنها را عملاً به رسمیت بشناسند و از علوم دیگر و راهنمایی‌های مختلف آنان نیز استفاده کنند، و این درست به آن می‌ماند که در پاره‌ای از کتب درسی، شرح بعضی از مسائل به عهده معلم و استاد گذارده می‌شود، تا شاگردان، رابطه خود را با استاد قطع نکنند و بر اثر این نیاز، در همه چیز از افکار او الهام بگیرند و در واقع قرآن، مصداق وصیت معروف پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) است که فرمود: «انی تارک فیکم الثقلین کتاب الله و اهل

بیتی و انهمالن يتفرقا حتی یردا علی الحوض):

«دو چیز گرانمایه را در میان شما به یادگار می گذارم: کتاب خدا و خاندانم و این دو هرگز از هم جدا نمی شوند تا در قیامت در کنار کوثر به من برسند».

ه) مسأله آزمایش افراد و شناخته شده فتنه انگیزان از مؤمنان راستین نیز فلسفه دیگری است که در آیه به آن اشاره شده است.

### ۳- تاویل چیست؟

درباره معنی «تاویل» سخن بسیار گفته اند، آنچه به حقیقت نزدیک تر است این است که تاویل در اصل لغت به معنی «بازگشت دادن چیزی» است، بنابراین هر کار و یا سخنی را که به هدف نهایی برسانیم تاویل نامیده می شود، مثلا اگر کسی اقدامی کند و هدف اصلی اقدام او روشن نباشد و در پایان آن را مشخص کند این

---

#### تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه ۴۳۸

کار را «تاویل» می گویند، همانطور که در سرگذشت موسی (علیه السلام) و آن مرد دانشمند می خوانیم که او کارهائی در سفر خود انجام داد که هدف آن روشن نبود (مانند شکستن کشتی) و به همین دلیل موسی ناراحت و متوحش گردید، اما هنگامی که هدف خود را در پایان کار و به هنگام جدائی برای او تشریح کرد و گفت منظورش نجات کشتی از چنگال سلطان غاصب و ستمگری بوده است اضافه کرد:

«ذلک تاویل ما لم تسطع علیه صبرا».

«این هدف نهایی کاری است که تو در برابر آن صبر و تحمل نداشتی».

همچنین اگر انسان خوابی می بیند که نتیجه آن روشن نیست سپس بامراجعه به کسی، یا مشاهده صحنه ای تفسیر آن خواب را دریابد به آن «تاویل» گفته می شود، همانطور که یوسف (علیه السلام) پس از آنکه خواب مشهورش در خارج تحقق یافت و به اصطلاح به نهایت بازگشت، گفت: هذا تاویل رؤیای من قبل «این تفسیر و نتیجه و پایان خوابی است که دیدم».

و نیز هر گاه انسان، سخن بگوید و مفاهیم خاص و اسراری در آن نهفته باشد که هدف نهایی آن سخن را تشکیل دهد به آن تاویل می گویند.

در آیه مورد بحث، منظور از تاویل همین معنی است یعنی در قرآن آیاتی است

که اسرار و معانی عمیقی دارد، منتها افرادی که افکارشان منحرف است، و اغراض فاسدی دارند از پیش خود، تفسیر و معنی نادرستی برای آن ساخته و برای اغفال خود یا دیگران، روی آن تکیه می کنند. بنابراین منظور از جمله «و ابتغاء تاويله» این است که آنها می خواهند تاویل آیات را به شکلی غیر از آنچه هست منعکس سازند (و ابتغاء تاويله علی خلاف الحق).

---

#### تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه ۴۳۹

مانند آنچه در شأن نزول آیه خواندیم که جمعی از یهود، از حروف مقطعه قرآن، سوء استفاده کرده، آن را به معنی کوتاه بودن مدت آیین اسلام تفسیر کرده بودند و یا مسیحیان کلمه «روح منه» را دستاویز قرار داده و برای الوهیت عیسی به آن استدلال کرده بودند، تمام اینها از قبیل «تاویل به غیر حق» و بازگشت دادن آیه به هدفی غیر واقعی و نادرست محسوب می شود.

۴ - «راسخون در علم» چه کسانی هستند؟

در قرآن مجید در دو مورد، این تعبیر به کار رفته است یکی در اینجا و دیگری در سوره نساء آیه ۱۶۲ آنجا که می فرماید:

«لكن الراسخون في العلم منهم و المؤمنون يؤمنون بما انزل اليك و ما انزل من قبلک»

«دانشمندان و راسخان در علم از اهل کتاب، به آنچه بر تو نازل شده و آنچه پیش از تو نازل گردیده است ایمان می آورند».

همانطور که از معنی لغوی این کلمه استفاده می شود منظور از آن، کسانی هستند که در علم و دانش، ثابت قدم و صاحب نظرند.

البته مفهوم این کلمه یک مفهوم وسیع است که همه دانشمندان و متفکران را در بر می گیرد، ولی در میان آنها افراد ممتازی هستند که درخشندگی خاصی دارند و طبعا در درجه اول، در میان مصادیق این کلمه قرار گرفته اند و هنگامی که این تعبیر ذکر می شود قبل از همه نظرهما متوجه آنان می شود. و اگر مشاهده می کنیم در روایات متعددی «راسخون فی العلم» به پیامبر گرامی اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) و ائمه هدی (علیهم السلام) تفسیر شده، روی همین نظر است، زیرا بارها گفته ایم که آیات و کلمات قرآن مفاهیم وسیعی دارد که در میان مصادیق آن افراد

---

نمونه و فوق العاده‌ای دیده می‌شود که گاهی در تفسیر آنها تنها از آنان نام می‌برند.

در اصول کافی از امام باقر یا امام صادق (علیه السلام) نقل شده است که فرمود: پیامبر خدا بزرگترین راسخان در علم بود و تمام آنچه را خداوند بر او نازل کرده بود از تاءویل و تنزیل قرآن می‌دانست، خداوند هرگز چیزی بر او نازل نکرد که تاءویل آن را به او تعلیم نکند و او و اوصیای وی همه اینها را می‌دانستند.

روایات فراوان دیگری در کتاب اصول کافی و سایر کتب حدیث در این زمینه آمده است که نویسندگان تفسیر «نور الثقلین» و تفسیر «برهان» در ذیل این آیه آنها را جمع‌آوری نموده‌اند و همانطور که اشاره شد تفسیر «راسخون فی العلم» به پیامبر (صلی الله علیه وآله و سلم) و ائمه هدی (علیهم‌السلام) منافاتی با وسعت مفهوم این تعبیر ندارد، لذا از ابن عباس نقل شده که می‌گفت: من هم از راسخان در علم هستم، منتها هر کس به اندازه وسعت دانشش از اسرار و تاءویل آیات قرآن، آگاه می‌گردد، و آنان که علمشان از علم بی‌پایان پروردگار سرچشمه می‌گیرد طبعا به همه اسرار و تاءویل قرآن آشنا هستند در حالی که دیگران تنها قسمتی از این اسرار را می‌دانند.

#### ۵ - «راسخان در علم» از معنی متشابهات آگاهند

در اینجا بحث مهمی در میان مفسران و دانشمندان دیده می‌شود که آیا و «الراسخون فی العلم» آغاز جمله مستقلی است و یا عطف بر «الا الله» می‌باشد، و به عبارت دیگر آیا معنی آیه این است که: «تاءویل قرآن را جز خدا و راسخون در علم نمی‌دانند» و یا معنی آن این است که «تاءویل قرآن را فقط خدا می‌داند، اما راسخون در علم می‌گویند گرچه تاءویل آیات متشابه را نمی‌دانیم، اما در برابر همه آنها تسلیم هستیم و همه از طرف پروردگار ما است».

طرفداران هر یک از این دو نظر برای اثبات عقیده خود شواهدی آورده‌اند، اما آنچه با قرائن موجود در آیه و روایات مشهور هماهنگ می‌باشد آن است که و الراسخون فی العلم عطف بر الله است زیرا:

اولا بسیار بعید به نظر می‌رسد که در قرآن آیاتی باشد که اسرار آن را جز خدا نداند. مگر این آیات برای تربیت و هدایت مردم نازل نشده است چگونه ممکن است حتی پیامبری که قرآن بر او نازل شده از معنی و تاویل آن بی‌خبر باشد؟! این درست به آن می‌ماند که شخصی کتابی بنویسد که مفهوم بعضی از جمله‌های آن را جز خودش هیچکس نداند!

ثانیا همانطور که مرحوم طبرسی در مجمع البیان می‌گوید: هیچگاه در میان دانشمندان اسلام و مفسران قرآن دیده نشده است که از بحث درباره تفسیر آیه‌ای خودداری کنند و بگویند این آیه از آیاتی است که جز خدا معنی نهایی آن را نمی‌داند، بلکه دائما برای کشف اسرار و معانی قرآن همگی تلاش و کوشش داشته‌اند.

ثالثا اگر منظور این باشد که راسخون در علم در برابر آنچه نمی‌دانند، تسلیم هستند مناسبتر این بود که گفته شود: راسخون در ایمان چنین هستند، زیرا راسخ در علم بودن متناسب با دانستن تاویل قرآن است نه باندانستن و تسلیم بودن.

رابعا روایات فراوانی که در تفسیر آیه نقل شده همگی تأیید می‌کند که راسخون در علم، تاویل آیات قرآن را می‌دانند، بنابراین باید عطف بر کلمه الله باشد. تنها چیزی که در اینجا باقی می‌ماند این است که از جمله‌های در خطبه اشباح از نهج البلاغه استفاده می‌شود که راسخون در علم تاویل آیات را نمیدانند، و به عجز و ناتوانی خود معترفاند:

و اعلم ان الراسخين في العلم هم الذين اغناهم عن اقتحام السدد المضروبة دون الغيوب الاقرار بجملة ما جهلوا تفسيره من الغيب المحجوب:

#### تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه ۴۴۲

بدان راسخان در علم، کسانی هستند که اعتراف به عجز در برابر اسرار غیبی و آنچه از تفسیر آن عاجزند، آنان را از کاوش در پیرامون آنها بی‌نیاز ساخته است. ولی علاوه بر این که این جمله با بعضی از روایات که از خود آن حضرت نقل شده، که راسخون در علم را بر الله معطوف دانسته و آنها را آگاه از تاویل قرآن معرفی نموده، سازگار نیست، با دلایل فوق نیز تطبیق نمی‌کند بنابراین باید این جمله از خطبه اشباح را چنان توجیه و تفسیر کرد که با مدارک دیگری که در دست ما است منافات نداشته باشد.

۶- نتیجه سخن در تفسیر آیه

از مجموع آنچه درباره تفسیر آیه فوق گفته شد چنین استفاده می شود که: آیات قرآن بر دو دسته هستند مفهوم قسمتی از آیات آن چنان روشن است که جای هیچگونه انکار و توجیه و سوء استفاده در آن نیست، و آنها را محکمت گویند و قسمتی به خاطر بالا بودن سطح مطلب یا گفتگو درباره عوالمی که از دسترس ما بیرون است مانند عالم غیب، و جهان رستخیز و صفات خدا، چنان هستند که معنی نهایی و اسرار و کنه حقیقت آنها نیاز به سرمایه خاص علمی دارد که آنها را متشابهات گویند.

افراد منحرف معمولاً می کوشند این آیات را دستاویز قرار داده و تفسیری بر خلاف حق برای آنها درست کنند، تا در میان مردم، فتنه انگیزی نمایند، و آنها را از راه حق گمراه سازند، اما خداوند و راسخان در علم، اسرار این آیات را می دانند و برای مردم تشریح می کنند، آنها در پرتو علم وسیعشان آیات متشابه را همانند آیات

---

#### تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه ۴۴۳

محکم درک می کنند و به همین دلیل در مقابل همه تسلیم اند و می گویند: همه آیات از طرف پروردگار ما است، چه اینکه همه آنها اعم از محکم و متشابه در پرتو علم و دانش آنان روشن است چنانکه در متن آیه آمده است:

«يَقُولُونَ آمَنَّا بِهِ كُلٌّ مِنْ عِنْدِ رَبِّنَا»

و به این ترتیب رسوخ در علم سبب می شود که انسان هر چه بیشتر از اسرار قرآن آگاه گردد. و البته آنها که از نظر علم و دانش در ردیف اولند (همچون پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) و ائمه هدی (علیهم السلام) از همه اسرار آن آگاهند در حالی که دیگران هر یک به اندازه دانش خود از آن چیزی می فهمند، و همین حقیقت است که مردم حتی دانشمندان را به دنبال معلمان الهی برای درک اسرار قرآن می فرستد.

#### ۷ - جمله «و ما يذكر الا اولوا الالباب»

که در پایان آیه آمده، اشاره به این است که این حقایق را تنها اندیشمندان می دانند، آنها هستند که می فهمند چرا قرآن باید آیات محکم و متشابه داشته باشد، و آنها هستند که می فهمند باید آیات متشابه را در کنار آیات محکم چید و اسرار آنها را کشف نمود، و لذا از امام علی بن موسی الرضا (علیهما السلام) نقل شده که فرمود: من رد متشابه القرآن الی محکمه هدی الی صراط مستقیم، کسی که آیات متشابه را به آیات محکم باز گرداند به راه

راست هدایت شده است.



تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه ۴۴۴

آیه ۸ - ۹

آیه و ترجمه

ربنا لا تزغ قلوبنا بعد اذ هديتنا و هب لنا من لدنك رحمة انك انت الوهاب  
ربنا انك جامع الناس ليوم لا ريب فيه ان الله لا يخلف الميعاد  
ترجمه :

۸ - (راسخان در علم، می گویند:) پروردگارا! دل‌هایمان را، بعد از آنکه ما را  
هدایت کردی، (از راه حق) منحرف مگردان! و از سوی خود، رحمتی بر ما  
ببخش، زیرا تو بخشنده‌ای!

۹ - پروردگارا! تو مردم را، برای روزی که تردیدی در آن نیست، جمع خواهی  
کرد، زیرا خداوند، از وعده خود، تخلف نمی کند. (ما به تو و رحمت بی پایان، و  
به وعده رستاخیز و قیامت ایمان داریم).

تفسیر :

رهائی از لغزش‌ها

از آنجا که آیات متشابه و اسرار نهانی آن ممکن است لغزشگاهی برای افراد  
گردد، و از کوره این امتحان، سیه روی در آیند، راسخون در علم  
واندیشمندان با ایمان، علاوه بر به کار گرفتن سرمایه‌های علمی خود در فهم  
معنی این آیات به پروردگار خویش پناه می‌برند، و این دو آیه که از زبان  
راسخون در علم، می‌باشد روشنگر این حقیقت است آنها می‌گویند:  
پروردگارا! دل‌های ما را بعد از آنکه ما را هدایت نمودی، منحرف مگردان، و از  
سوی خود رحمتی بر ما ببخش زیرا تو بسیار بخشنده‌ای (ربنا لا تزغ قلوبنا بعد  
اذ هديتنا و هب لنا من لدنك رحمة انك انت الوهاب).  
بسیارند دانشمندانی که غرور علمی، آنان را از پای در می‌آورد و یا

تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه ۴۴۵

و سوسه‌های شیاطین و هوای نفس آنها را به بیراهه‌ها می‌کشاند، اینجا است که  
باید خود را به خدا سپرد و از او هدایت خواست.

حتی در بعضی از روایات آمده است که شخص پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) نیز خود را به خدا می سپرد، و بسیار این دعا را تکرار میکرد: یا مقلب القلوب ثبت قلبی علی دینک: ای کسی که دلها را می گردانی قلب من را بر دین خود ثابت بدار.

و از آنجا که عقیده به معاد و توجه به روز رستاخیز از هر چیز برای کنترل امیال و هوسها مؤثرتر است، راسخون در علم به یاد آن روز می افتند، و می گویند: پروردگارا! تو مردم را در آن روزی که تردیدی در آن نیست جمع خواهی کرد زیرا خداوند از وعده خود تخلف نمی کند (ربنا انک جامع الناس لیوم لا ریب فیه ان الله لا یخلف المیعاد).

و به این ترتیب از هوی و هوسها و احساسات افراطی که موجب لغزش می گردد خود را بر کنار می دارند.

آری این گونه افراد هستند که می توانند آیات خدا را آن چنان که هست بفهمند و از انحراف در امان بمانند (در حقیقت آیه اول اشاره به ایمان کامل آنها به مبدا است، و آیه دوم اشاره به ایمان راسخ آنها به معاد).

---

تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه ۴۴۶

آیه ۱۰ - ۱۱

آیه و ترجمه

ان الذین کفروا لن تغنی عنهم امولهم و لا اولادهم من الله شیا واولئک هم وقود النار

کذاب آل فرعون و الذین من قبلهم کذبوا بایاتنا فاخذهم الله بذنوبهم والله شدید العقاب

ترجمه :

۱۰ - ثروتها و فرزندانشان کسانی که کافر شدند، نمی تواند آنان را از (عذاب) خداوند باز دارد، (و از کیفر، رهایی بخشد). و آنان خود، آتشگیره دوزخند.

۱۱ - (عادت آنان در انکار و تحریف حقایق)، همچون عادت آل فرعون و کسانی است که پیش از آنها بودند، آیات ما را تکذیب کردند، و خداوند آنها را به (کیفر) گناهانشان گرفت، و خداوند، شدید العقاب است.

تفسیر :

در آیات گذشته وضع مومنان و غیر مومنان در برابر آیات محکم و متشابه بیان شده بود، در ادامه این بحث از وضع دردناک کافران در روز قیامت پرده بر

می‌دارد و عواقب شوم اعمالشان را برای آنها مجسم می‌سازد، می‌فرماید: کسانی که کافر شدند اموال و ثروتها و فرزندان آنها را از خداوند بی‌نیاز نمی‌کند (و در برابر عذاب الهی به آنان کمک نمی‌نماید) و آنها آتشگیره دوزخند (ان الذین كفروا لن تغني عنهم اموالهم و لا اولادهم من الله شيئا و اولئك هم وقود النار).

اگر تصور می‌کنند فزونی ثروت و نفرات و فرزندان می‌تواند آنها را از عذاب الهی در این جهان یا در آخرت حفظ کند سخت در اشتباهند. بعضی از مفسران، این آیه را اشاره به یهود بنی‌نضیر و بنی‌قریظه دانسته‌اند که به اموال و فرزندان خود افتخار می‌کردند، ولی مسلما آنها یکی از مصادیق این آیه

---

#### تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه ۴۴۷

بوده‌اند، و مفهوم آن چنان گسترده است که کفار دیروز و امروز را شامل می‌شود.

وقود - چنانکه در سابق نیز اشاره شد - به معنی آتشگیره و چیزی که آتش را با آن می‌افروزند (مانند هیزم) می‌باشد، نه آتشزنه (مانند کبریت) و تعبیر و «اولئك هم وقود النار» (و آنها هیزم آتش دوزخند)، می‌رساند که آتش دوزخ از درون وجود خود آنها زبانه‌میکشد، و وجود آنها است که آنها را آتش می‌زند.

البته در بعضی از آیات داریم که آتشگیره دوزخ، علاوه بر گنهکاران، سنگها نیز می‌باشند که ظاهرا منظور از آن بتهائی است که از سنگ می‌ساختند، بنابراین آتش دوزخ از درون وجود خودشان و اعمال و معبودهای خودشان شعله‌ور می‌گردد.

سپس به یک نمونه روشن از اقوامی که دارای ثروت و نفرات فراوان بودند ولی به هنگام نزول عذاب، این امور نتوانست مانع نابودی آنان گردد اشاره کرده، می‌فرماید: وضع اینها همچون وضع آل فرعون و کسانی است که قبل از آنها بودند، آیات ما را تکذیب کردند (و به فزونی اموال و نفرات و فرزندان مغرور شدند) خداوند آنها را به کیفر گناهانشان گرفت و خداوند کیفرش شدید است (کذاب آل فرعون و الذین من قبلهم کذبوا بآياتنا فاخذهم الله بذنوبهم و الله شديد العقاب).

«داب» در اصل به معنی ادامه سیر و حرکت است و به معنی هر کار و عادت

مستمر نیز می‌آید. در آیه فوق حال کافران معاصر پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) تشبیه به عادت مستمر و سیره نادرست آل فرعون و اقوام پیش از آنها شده است که آیات خدا را تکذیب کردند و خداوند آنها را به گناهانشان گرفت و در همین جهان به مجازات سختی گرفتار شدند. این در حقیقت هشدار است به همه کافران لجوج که سرنوشت فرعونیان و اقوام پیشین را به خاطر بیاورند و مراقب اعمال خود باشند.

---

تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه ۴۴۸

درست است که خداوند ارحم الراحمین است، ولی به موقع خود برای تربیت بندگان شدید العقاب نیز می‌باشد و هرگز نباید رحمت و اسعه پروردگار باعث غرور کسی شود. ضمناً از کلمه «داب» استفاده می‌شود که این برنامه غلط یعنی لجاجت در برابر حقیقت و تکذیب آیات پروردگار خوی و عادت آنها شده و به همین جهت به مجازات شدید تهدید شده‌اند زیرا تا زمانی که «گناه و خلاف» به صورت عادت و سنت و راه و رسم در نیامده بازگشت از آن آسان، و مجازاتش نسبتاً خفیف است ولی هنگامی که در وجود انسان نفوذ کرد هم بازگشت از آن مشکل است و هم مجازات آن سنگین، پس چه بهتر که کافران و گناهکاران تا دیر نشده از راه نادرست باز گردند.

---

تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه ۴۴۹

آیه ۱۲

آیه و ترجمه

قل للذين كفروا ستغلبون وتحشرون الى جهنم وبئس المهاد

ترجمه :

۱۲ - به آنها که کافر شدند بگو: (از پیروزی خود در جنگ احد، شاد نباشید! بزودی مغلوب خواهید شد، و (سپس در رستاخیز) به سوی جهنم، محشور خواهید شد. و چه بد جایگاهی است!

شان نزول :

پس از جنگ «بدر» و پیروزی مسلمانان جمعی از یهود گفتند: آن پیامبر امی که ما وصف او را در کتاب دینی خود (تورات) خوانده‌ایم که در جنگ مغلوب نمی‌شود همین پیغمبر است، بعضی دیگر گفتند: عجله و شتاب نکنید

تا نبرد و واقعه دیگری واقع شود آنگاه قضاوت کنید، هنگامی که جنگ احد پیش آمد، و ظاهراً به شکست مسلمانان پایان یافت گفتند: نه، به خدا سوگند آن پیامبری که در کتاب ما بشارت به آن داده شده این نیست و به دنبال این واقعه نه تنها مسلمان نشدند، بلکه بر خشونت و فاصله گرفتن از پیامبر و مسلمانان افزودند، حتی پیمانی را که با رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) در مورد عدم تعرض داشتند پیش از پایان مدت نقض کردند و شصت نفر سوار به اتفاق کعب اشرف به سوی مکه رهسپار شدند و با مشرکان برای مبارزه با اسلام هم‌پیمان گردیده به مدینه مراجعت کردند، در این هنگام آیه فوق نازل شد و پاسخ دندان شکنی به آنها داد که نتیجه را در پایان کار حساب کنید و بدانید بزودی همگی مغلوب خواهید شد.

---

تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه ۴۵۰

تفسیر :

انتظارات غلط

با توجه به شان نزول فوق معلوم می‌شود کفاری که به اموال و ثروتها و فرزندان و نفراتشان مغرور بودند انتظار شکست اسلام را داشتند، ولی قرآن در این آیه با صراحت می‌گوید: یقین داشته باشند که به زودی مغلوب خواهید شد، روی سخن را به پیامبر کرده، می‌فرماید: به کافران بگو: به زودی مغلوب خواهید شد (در این دنیا خوار و بی‌مقدار و در قیامت) به سوی جهنم محشور و رانده خواهید شد و چه بد جایگاهی است دوزخ (قل للذین كفروا ستغلبون و تحشرون الى جهنم و بئس المهاد).

نکته :

یک پیشگویی روشن

در قرآن مجید اخبار غیبی فراوانی است که از ادله عظمت و اعجاز قرآن است و یک نمونه آن را در آیه فوق می‌خوانیم.

در این آیه، خداوند صریحاً به پیامبر خود بشارت می‌دهد که بر همه دشمنان پیروز خواهد شد و به کافران می‌گوید علاوه بر این که در این جهان شکست خواهید خورد و مغلوب خواهید شد در جهان دیگر نیز سرانجام شومی در پیش خواهید داشت.

با توجه به شان نزول آیه و اینکه بعد از جنگ احد نازل شده در حالی که مسلمانان از نظر ظاهر قدرت و نفوذ خود را از دست داده بودند و دشمنان

اسلام با پیوستن به یکدیگر و هم پیمان شدن، قدرت و نیروی چشمگیری پیدا کرده بودند.

---

تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه ۴۵۱

در چنین شرایطی پیشگویی صریح آن هم درباره آینده نزدیک که از جمله «ستغلبون» (به زودی شکست خواهید خورد) استفاده می شود موضوع جالبی است، از این رو می توان آیه را از آیات اعجاز قرآن به شمار آورد زیرا خبر صریح از امور مربوط به آینده در آن است در شرایطی که نشانه های پیروزی مسلمانان بر کفار و یهود روشن نبود. طولی نکشید که مضمون آیه تحقق یافت، یهودیان مدینه (بنی قریظه و بنی نضیر) در هم شکسته شدند و در غزوه خیبر، مهمترین مرکز قدرت آنان از هم متلاشی شد و مشرکان نیز در فتح مکه برای همیشه مغلوب گشتند.

---

تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه ۴۵۲

آیه ۱۳

آیه و ترجمه

قد کان لکم آیه فی فئتين التقتا فئة تقاتل فی سبیل الله و اخری کافرة یرونهم مثلیهم رای العین و الله یوید بنصره من یشاء ان فی ذلک لعبرة لا ولی الابصار

ترجمه :

۱۳ - در دو گروهی که (در میدان جنگ بدر)، با هم رو به رو شدند، نشانه (و درس عبرتی) برای شما بود: یک گروه، در راه خدا نبرد می کرد، و جمع دیگری که کافر بود، (در راه شیطان و بت)، در حالی که آنها (گروه مومنان) را با چشم خود، دو برابر آنچه بودند، می دیدند. (و این خود عاملی برای وحشت و شکست آنها شد). و خداوند، هر کس را بخواهد (و شایسته بداند)، با یاری خود، تایید می کند. در این، عبرتی است برای بینایان!

شان نزول :

این آیه در مورد چگونگی جنگ بدر نازل شده است، چنانکه مفسران گفته اند در جنگ بدر تعداد مسلمانان ۳۱۳ نفر بود، ۷۷ نفر آنها از مهاجران و ۲۳۶ نفر آنها از انصار بودند پرچم مهاجران به دست علی (علیه السلام) بود و سعد بن عبادہ پرچمدار انصار بود آنان تنها با داشتن هفتاد شتر و دو اسب و شش زره و هشت شمشیر در این نبرد بزرگ شرکت کرده بودند، با اینکه سپاه دشمن بیش

از هزار نفر با اسلحه کافی بودند و یکصد اسب داشتند مسلمانان با دادن بیست و دو نفر شهید (۱۴ نفر از مهاجران و ۸ نفر از انصار) به دشمن که هفتاد کشته و هفتاد اسیرداد غالب شدند و با پیروزی کامل به مدینه مراجعت کردند این آیه گوشه‌ای از ماجرای بدر را بازگو می‌کند.

---

تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه ۴۵۳

تفسیر :

### جنگ بدر نمونه روشنی بود

این آیه در حقیقت بیان نمونه ای است از آنچه در آیات قبل آمده است و به کافران هشدار می‌دهد که به اموال و ثروت و کثرت نفرات مغرور نشوند که سودی به حالشان ندارد، یک شاهد زنده این موضوع جنگ بدر است، که دشمنان اسلام با فزونی تجهیزات جنگی و نفرات و اموال، به شکست سختی مبتلا شدند، می‌فرماید: در آن دو جمعیت (که در میدان جنگ بدر) با هم روبرو شدند نشانه و درس عبرتی برای شما بود (قد کان لکم آیه فی فئتین التقتا).

یک گروه در راه خدا نبرد می‌کرد و گروه دیگر کافر بود و در راه شیطان و بت (فئة تقاتل فی سبیل الله و اخری کافرة).

چرا عبرت نگیرید در حالی که یک ارتش کوچک و تقریباً فاقد ساز و برگ جنگی اما با ایمان استوار و محکم بر ارتش که چند برابر او بود، از نظر وسایل جنگی و تعداد نفرات، پیروز گشت، اگر تنها فزونی نفرات و امکانات می‌توانست کارگشا باشد، باید در جنگ بدر ظاهر شده باشد، در حالی که نتیجه معکوس بود، سپس می‌افزاید: آنها (مشرکان) این گروه (مومنان) را با چشم خود دو برابر آنچه بودند مشاهده می‌کردند (یرونهم مثلیهم رای العین).

یعنی اگر مومنان ۳۱۳ نفر بودند، در چشم کفار بیش از ۶۰۰ نفر جلوه می‌کردند تا بر وحشت آنها بیفزاید، و این خود یکی از عوامل شکست کفار شد.

این موضوع علاوه بر اینکه یک امداد الهی بود، از جهتی طبیعی نیز به نظر می‌رسد زیرا وقتی نبرد شروع شد، و ضربات کوبنده مسلمانان که از نیروی ایمان مایه می‌گرفت بر پیکر لشکر دشمن وارد شد، چنان مرعوب و متوحش شدند که فکر می‌کردند نیروی دیگری همانند آنان به آنها پیوسته است و با دو برابر قدرت اول صحنه جنگ را در اختیار گرفته‌اند، در حالی که قبل از شروع

عکس بود، آنها چنان با دیده حقارت به مسلمانان نگاه می کردند که تعدادشان را کمتر از آنچه بود، تصور می کردند، یا به تعبیر دیگر خدای خواست قبل از شروع جنگ، تعداد مسلمانان در نظر آنان کم جلوه کند تا با غرور و غفلت وارد جنگ شوند، و پس از شروع جنگ دو برابر جلوه کند تا وحشت و اضطراب، آنها را فرا گیرد و منتهی به شکست آنان گردد ولی به عکس خداوند عدد دشمنان را در نظر مسلمانان، کم جلوه داد تا بر قدرت و قوت روحیه آنها بیفزاید.

این همان چیزی است که در آیه ۴۴ سوره انفال نیز به آن اشاره شده است می فرماید: و اذ یریکموهم اذ التقیتم فی اعینکم قلیلا و یقللکم فی اعینهم لیقضی الله امرا کان مفعولا: به یاد آرید هنگامی را که با دشمن در میدان جنگ روبرو شدید، خداوند آنها را در نظر شما کم جلوه می داد (تا روحیه شما برای نبرد ضعیف نشود) و شما را در نظر آنها کم جلوه می داد (تا از شروع به جنگی که سرانجامش شکست آنها بود منصرف نشوند) تا خداوند کاری را که می بایست انجام گیرد صورت بخشد.

یعنی شما نترسید و با کمال قدرت وارد جنگ شوید، آنها نیز در آغاز با غرور و بی اعتنائی وارد جنگ شوند و سپس صحنه دگرگون گردد، و مسلمانان بیش از آنچه بودند، در نظر دشمنان جلوه کنند و به شکست آنان در این نبرد سرنوشت ساز منتهی گردد.

در بعضی از روایات آمده است که یکی از مسلمانان می گوید: قبل از جنگ بدر به دیگری گفتم: آیا فکر می کنی، کفار هفتاد نفر باشند، گفت گمان می کنم صد

نفرند، ولی هنگامی که در جنگ پیروز شدیم و اسیران فراوانی از آنها گرفتیم به ما خبر دادند که آنها هزار نفر بودند. سپس می افزاید: خداوند هر کس را بخواهد با یاری خود تقویت می کند (و الله یوید بنصره من یشاء).

همانگونه که بارها گفته ایم خواست و مشیت خدا بی حساب نیست و همواره

آمیخته با حکمت او است، و تا شایستگی‌هایی در افراد نباشد آنها را تایید و تقویت نمی‌کند.

قابل توجه این‌که: تایید و پیروزی خداوند در این حادثه تاریخی، نسبت به مسلمانان دو جانبه بود، هم یک پیروزی نظامی بود و هم یک پیروزی منطقی از این نظر پیروزی نظامی بود که ارتش کوچکی با نداشتن امکانات کافی بر ارتشی که چند برابر او بود و از امکانات فراوانی بهره‌می‌گرفت پیروز شد. و اما پیروزی منطقی از این نظر بود که خداوند صریحا این پیروزی را قبل از آغاز جنگ به مسلمانان وعده داده بود، و این دلیلی بر حقانیت اسلام شد. در پایان آیه می‌فرماید: در این عبرتی است برای صاحبان چشم و بینش (ان فی ذلک لعبرة لاولی الابصار).

آری آنها که چشم بصیرت دارند، و حقیقت را آن چنان که هست می‌بینند از این پیروزی همه جانبه افراد با ایمان درس عبرت می‌گیرند و می‌دانند سرمایه اصلی پیروزی ایمان است و ایمان.

---

تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه ۴۵۶

آیه ۱۴

آیه و ترجمه

زین للناس حب الشهوات من النساء و البنین و القناطر المقنطرة من الذهب و الفضة و الخیل المسومة و الانعم و الحرث ذلک متاع الحیوة الدنیا و الله عنده حسن الماب

ترجمه :

۱۴ - محبت امور مادی، از زنان و فرزندان و اموال هنگفت از طلا و نقره و اسبهای ممتاز و چهارپایان و زراعت، در نظر مردم جلوه داده شده است، (تا در پرتو آن، آزمایش و تربیت شوند، ولی) اینها (در صورتی که هدف نهایی آدمی را تشکیل دهند)، سرمایه زندگی پست (مادی) است، و سرانجام نیک (و زندگی والا و جاویدان)، نزد خداست.

تفسیر :

جاذبه زینتهای مادی

در آیات گذشته سخن از کسائی بود که تکیه بر اموال و فرزندان‌شان در زندگی دنیا داشتند و به آن مغرور شدند و خود را از خدا بی‌نیاز دانستند، این آیه در حقیقت تکمیلی است بر آن سخن، می‌فرماید: امور

مورد علاقه، از جمله زنان و فرزندان و اموال هنگفت از طلا و نقره و اسبهای ممتاز و چهارپایان و زراعت و کشاورزی در نظر مردم جلوه داده شده است تا به وسیله آن آزمایش شوند (زین للناس حب الشهوات من النساء و البنین و القناطیر المقنطرة من الذهب و الفضة و الخیل المسومة و الانعام و الحرث).

ولی اینها سرمایه‌های زندگی دنیا است، (و هرگز نباید هدف اصلی انسان را تشکیل دهد) و سرانجام نیک (و زندگی جاویدان) نزد خداست (ذلک متاع الحیوة الدنیا و الله عنده حسن الماب).

---

#### تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه ۴۵۷

درست است که بدون این وسایل، نمی‌توان زندگی کرد، و حتی پیمودن راه معنویت و سعادت نیز بدون وسایل مادی غیر ممکن است، اما استفاده کردن از آنها در این مسیر مطلبی است، و دلبستگی فوق العاده و پرستش آنها و هدف نهایی بودن مطلب دیگر.

#### نکته‌ها

#### ۱- چه کسی این امور مادی را زینت داده؟

جمله «(زین للناس حب الشهوات)» که به صورت فعل مجهول ذکر شده می‌گوید: علاقه به زن و فرزند و اموال و ثروتها در نظر مردم زینت داده شده است، در اینجا این سوال پیش می‌آید که زینت دهنده چه کسی است؟ بعضی از مفسران معتقدند که این هوسهای شیطانی است که آنها را در نظرها زینت می‌دهد و به آیه ۲۴ سوره «نمل و زین لهم الشیطان اعمالهم» (و شیطان اعمال آنها را در نظرشان جلوه داده است) و امثال آن استدلال کرده‌اند ولی این استدلال صحیح به نظر نمی‌رسد زیرا آیه مورد بحث درباره اعمال سخن نمی‌گوید، بلکه درباره اموال و زنان و فرزندان سخن می‌گوید. آنچه در تفسیر آیه صحیح به نظر می‌رسد این است که زینت دهنده خداوند است از طریق دستگاه آفرینش و نهاد و خلقت آدمی.

زیرا خدا است که عشق به فرزندان و مال و ثروت را در نهاد آدمی ایجاد کرده تا او را آزمایش کند و در مسیر تکامل و تربیت پیش برد همانطور که قرآن می‌گوید: «انا جعلنا ما علی الارض زینة لها لنبلوهم ايهما احسن عملا»، ما آنچه را در روی زمین هست زینت برای آن قرار دادیم تا آنها را بیازماییم که کدامیک عملشان بهتر است.

یعنی از این عشق و علاقه تنها در مسیر خوشبختی و سازندگی بهره‌گیرند  
نه

---

تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه ۴۵۸

در مسیر فساد و ویرانگری.  
جالب این که در آیه مورد بحث نخستین موضوعی که ذکر شده است همسران و زنان می‌باشند و این همان است که روانکاوان امروزمی‌گویند غریزه جنسی از نیرومندترین غرایز انسان است تاریخ معاصرو گذشته نیز تایید می‌کند که سرچشمه بسیاری از حوادث اجتماعی طوفانهای ناشی از این غریزه بوده است. ذکر این نکته نیز لازم است که آیه مورد بحث و سایر آیات مشابه آن هیچگاه علاقه معتدل نسبت به زن و فرزندان و اموال و ثروت رانکوهش نمی‌کند، زیرا پیشبرد اهداف معنوی بدون وسایل مادی ممکن نیست به علاوه قانون شریعت هرگز بر ضد قانون خلقت و آفرینش نمی‌تواند باشد، آنچه مورد نکوهش است عشق و علاقه افراطی و به عبارت دیگر پرستش این موضوعات است.

۲ - منظور از «القناطر المقنطره» و «الخيل المسومه» چیست؟

واژه «قناطر» جمع قنطار به معنی چیز محکم است و سپس به مال زیاد گفته شده است و اگر مشاهده می‌کنیم پل را قنطره و اشخاص باهوش را قنطر می‌گویند به خاطر استحکام در بنا یا در تفکر آنها است و مقنطره اسم مفعول از همان ماده به معنی مضاعف و مکرر آن می‌باشد و ذکر این دو کلمه پشت سر هم برای تاکید است، شبیه تعبیری که در فارسی امروز رایج است که می‌گویند: فلان کس صاحب «آلاف» و «آلوف» می‌باشد یعنی ثروت زیادی دارد.

بعضی برای «قنطار» حد معینی تعیین کرده‌اند و گفته‌اند: قنطار هفتاد هزار دینار طلا است، بعضی صد هزار و بعضی دوازده هزار درهم دانسته‌اند و بعضی دیگر، قنطار را یک کیسه پر از سکه طلا یا نقره دانسته‌اند. در روایتی از امام باقر و امام صادق (علیه السلام) نقل شده که قنطار، مقدار طلائی است که پوست یک گاو را پر کند ولی در حقیقت همه اینها مصداق یک مفهوم وسیع است و آن مال زیاد.

---

تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه ۴۵۹

واژه «خیل» اسم جمع است و به معنی اسبها یا اسب سواران هر دواست

البته در آیه مورد بحث منظور را از آن همان معنی اول است. کلمه «مُسومَه» در اصل به معنی نشاندار است و نشان داشتن آن یابه خاطر برآزندگی اندام و مشخص بودن چهره و یا به خاطر تعلیم و تربیت آنها و آمادگی برای سواری در میدان جنگ است. بنابراین آیه مورد بحث به شش چیز از سرمایه‌های مهم زندگی که عبارتاند از: زن، فرزند، پولهای نقد، مرکبهای ممتاز چهارپایانی که در دامداری مورد استفاده هستند (انعام) و زراعتها (حرث) اشاره می‌کند که ارکان زندگی مادی انسان را تشکیل می‌دهند.

### ۳- منظور از متاع حیات دنیا چیست؟

متاع به چیزی می‌گویند که انسان از آن بهره‌مند می‌شود و حیات دنیا به معنی زندگی پایین و پست است بنابراین معنی جمله «ذلک متاع الحیوة الدنیا» چنین می‌شود که اگر کسی تنها به این امور ششگانه به عنوان هدف نهایی عشق ورزد و از آنها به صورت نردبانی در مسیر زندگی انسانی بهره نگیرد چنین کسی تن به زندگی پستی داده.

در حقیقت جمله «الحیوة الدنیا» (زندگی پایین) اشاره به سیر تکاملی حیات و زندگی است که زندگی این جهان نخستین مرحله آن محسوب می‌گردد لذا در پایان آیه اشاره‌های اجمالی به آن زندگی عالی‌تر که در انتظار بشر می‌باشد کرده و می‌فرماید: «و الله عنده حسن المآب»، یعنی سرانجام نیک در نزد خداوند است.

### نکته آخر

۴- همانگونه که اشاره شد در میان نعمتهای مادی زنان را مقدم داشته چرا که در مقایسه با دیگر نعمتها نقش مهمتری در جلب افکار دنیاپرستان و اقدام آنها بر جنایات هولناک دارد!

---

تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه ۴۶۰

آیه ۱۵ - ۱۷

آیه و ترجمه

قل اونیئکم بخیر من ذلکم للذین اتقوا عند ربهم جنات تجری من تحتها الانهار خالدين فیها و ازواج مطهرة و رضوان من الله و الله بصیر بالعباد الذین یقولون ربنا اننا امنا فاغفر لنا ذنوبنا و قنا عذاب النار الصابرين و الصادقین و القانتین و المنفقین و المستغفرین بالاسحار

ترجمه :

۱۵ - بگو: آیا شما را از چیزی آگاه کنم که از این (سرمایه‌های مادی)، بهتر است؟ برای کسانی که پرهیزکاری پیشه کرده‌اند، (و از این سرمایه‌ها، در راه مشروع و حق و عدالت، استفاده می‌کنند)، در نزد پروردگارشان (در جهان دیگر)، باغ‌هایی است که نه‌رها از پای درختانش می‌گذرد، همیشه در آن خواهند بود، و همسرانی پاکیزه، و خشنودی خداوند (نصیب آنهاست). و خدا به (امور) بندگان، بیناست.

۱۶ - همان کسانی که می‌گویند: پروردگارا! ما ایمان آورده‌ایم، پس گناهان ما را بپامرز، و ما را از عذاب آتش، نگاهدار!

۱۷ - آنها که (در برابر مشکلات، و در مسیر اطاعت و ترک گناه)، استقامت می‌ورزند، راستگو هستند، (در برابر خدا) خضوع، و (در راه او) انفاق می‌کنند، و در سحرگاهان، استغفار می‌نمایند.

تفسیر :

با توجه به آنچه در آیه قبل درباره اشیاء مورد علاقه انسان در زندگی

---

تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه ۴۶۱

دنیا آمده بود در اینجا در یک مقایسه، اشاره به مواهب فوق العاده خداوند در جهان آخرت و بالاخره قوس صعودی تکامل انسان کرده، می‌فرماید: بگو: آیا شما را از چیزی آگاه کنم که از این (سرمایه‌های مادی) بهتر است (قل اونیئکم بخیر من ذلکم).

سپس به شرح آن پرداخته، می‌افزاید: برای کسانی که تقوا پیشه کرده‌اند در نزد پروردگارشان باغ‌هایی از بهشت است که نه‌رها از زیر درختانش جاری است، همیشه در آن خواهند بود، و همسرانی پاکیزه و (از همه بالاتر) خشنودی خداوند نصیب آنها می‌شود، و خدا به بندگان بینا است (لذین اتقوا عند ربهم جنات تجری من تحتها الانهار خالدين فیها وازواج مطهرة و رضوان من الله و الله بصیر بالعباد).

آری این باغ‌های بهشتی بر خلاف غالب باغ‌های این جهان، هرگز آب‌روان از پای درختانش قطع نمی‌شود.

و بر خلاف مواهب مادی این جهان که بسیار زودگذر و ناپایدار است جاودانی و ابدی است.

همسران آن جهان، بر خلاف بسیاری از زیبا رویان این جهان هیچ نقطه تاریک

و منفی در جسم و جان آنها نیست و از هر عیب و نقصی پاک و پاکیزه‌اند همه اینها در یک طرف، و مساله خشنودی خداوند (رضوان من الله) که برترین نعمتهای معنوی است یک طرف، آری این نعمت معنوی ما فوق تصور نیز در انتظار مومنان پرهیزکار است.

قابل توجه اینکه: این آیه با جمله «(اوبئکم)» (آیا شما را آگاه کنم) آغاز شده، که یک جمله استفهامیه است و برای گرفتن پاسخ از فطرت‌های بیدار و عقل و خرد انسانی، مطرح شده تا نفوذش در شنونده عمیق‌تر باشد و از سوی دیگر این جمله از ماده انباء گرفته شده که معمولا در مورد خبرهای مهم و قابل توجه به کار می‌رود.

---

#### تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه ۴۶۲

در واقع قرآن مجید در این آیه، به افراد با ایمان اعلام می‌کند که اگر به زندگی حلال دنیا قناعت کنند و از لذات نامشروع و هوسهای سرکش و ظلم و ستم به دیگران به پرهیزند، خداوند لذاتی برتر و بالاتر در جهت مادی و معنوی که از هر گونه عیب و نقص پاک و پاکیزه است، نصیب آنها خواهد کرد. در اینجا سوالی مطرح است و آن اینکه آیا در بهشت، لذات مادی هم وجود دارد؟

بعضی چنین می‌پندارند که لذا ید مادی منحصر به این جهان است، و در آن جهان اثری از این لذا ید نیست و تمام تعبیراتی که در آیات قرآن درباره باغهای بهشتی و انواع میوه‌ها و آبهای جاری و همسران خوب آمده کنایه از یک سلسله مقامات و مواهب معنوی است که از باب «کلم الناس علی قدر عقولهم» (با مردم به اندازه فکرشان سخن بگو) به این صورت تعبیر شده است.

ولی در برابر این پندار باید گفت: هنگامی که ما طبق صریح آیات فراوانی از قرآن کریم معاد جسمانی را قبول کردیم باید برای هر دو قسمت (جسم و روح) موهبت‌هایی به تناسب آنها، منتها در سطحی عالی‌تر وجود داشته باشد و اتفاقا در این آیه اشاره به هر دو قسمت شده، هم آنچه شایسته معاد جسمانی است و هم آنچه شایسته روح و رستاخیز ارواح می‌باشد.

در واقع آنها که تمام نعمتهای مادی آن جهان را کنایه از نعمتهای معنوی می‌گیرند تحت تاثیر مکتبهای التقاطی قرار گرفته علاوه بر این که بدون جهت ظواهر آیات قرآن را تاویل کرده معاد جسمانی و لوازم آن را به کلی فراموش نموده و منکر شده‌اند.

و شاید جمله «و الله بصير بالعباد» (خداوند به وضع بندگان خودبینا است) که در آخر آیه آمده اشاره به همین حقیقت باشد یعنی او است که می‌داند جسم و جان آدمی در جهان دیگر هر کدام چه خواسته‌هایی دارند و این خواسته‌ها را در هر

---

تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه ۴۶۳

- دو جانبه به نحو احسن تامین می‌کند.
- در آیه بعد به معرفی بندگان پرهیزکار که در آیه قبل به آن اشاره شده بود پرداخته و شش صفت ممتاز برای آنها بر می‌شمرد.
- ۱ - نخست اینکه: آنان با تمام دل و جان متوجه پروردگار خویشاند و ایمان قلب آنها را روشن ساخته و به همین دلیل در برابر اعمال خویش به شدت احساس مسئولیت می‌کنند، می‌فرماید: همان کسانی که می‌گویند پروردگارا! ما ایمان آورده‌ایم، گناهان ما را ببخش و ما را از عذاب آتش نگاهدار (الذین يقولون ربنا اننا آمنّا فاغفر لنا ذنوبنا و قنا عذاب النار).
- ۲ - آنها که صبر و استقامت دارند و در برابر حوادث سخت که در مسیر اطاعت پروردگار پیش می‌آید، و همچنین در برابر گناهان و به هنگام پیش آمدن شدائد و گرفتاری‌های فردی و اجتماعی، شکیبائی و ایستادگی به خرج می‌دهند (الصابرين).
- ۳ - آنها که راستگو و درست‌کردارند و آنچه در باطن به آن معتقدند در ظاهر به آن عمل می‌کنند و از نفاق و دروغ و تقلب و خیانت دورند (والصادقين).
- ۴ - آنها که خاضع و فروتن هستند و در طریق بندگی و عبودیت خدا براین کار مداومت دارند (و القانتين).
- ۵ - آنها که در راه خدا انفاق می‌کنند نه تنها از اموال، بلکه از تمام مواهب مادی و معنوی که در اختیار دارند به نیازمندان می‌بخشند (والمنفقين).
- ۶ - و آنها که سحرگاهان، استغفار و طلب آمرزش می‌کنند (والمستغفرين).

---

تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه ۴۶۴

بالاسحار).

در آن هنگام که چشمهای غافلان و بیخبران در خواب است و غوغای جهان مادی فرو نشسته و به همین دلیل حالت حضور قلب و توجه خاص به ارزشهای اصیل در قلب مردان خدا زنده می‌شود به پامی خیزند و در پیشگاه با عظمتش

سجده می کنند و از گناهان خود آمرزش می طلبند و محو انوار جلال کبریائی او می شوند، و تمام ذرات وجودشان زمزمه توحید سر می دهد، و همانگونه که با طلوع صبح، ظلمت شب برچیده می شود و فیض عام پروردگار بر صفحه جهان می نشیند، آنها نیز به دنبال زمزمه های عاشقانه سحرگاهان همراه با طلوع صبح، پرده های ظلمت غفلت و گناه از دلهایشان برچیده می شود و انوار رحمت و مغفرت و معرفت الهی بر دلهایشان فرو می نشیند.

#### نکته ها

۱- در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) در تفسیر آیه اخیر می خوانیم، که فرمود: هر کس در نماز وتر (آخرین رکعت نماز شب) هفتاد بار بگوید: استغفر الله ربی و اتوب الیه و تا یک سال این عمل را ادامه دهد خداوند او را از استغفار کنندگان در سحر «المستغفرین بالاسحار» قرار می دهد و او را مشمول عفو و رحمت خود می سازد.

۲- واژه «سحر» (بر وزن بشر) در اصل به معنی پوشیده و پنهان بودن است و چون در ساعات آخر شب پوشیدگی خاصی بر همه چیز حکومت می کند، نام آن سحر گذاشته شده است لغت سحر (بر وزن شعر) نیز از همین ماده است زیرا شخص ساحر دست به کارهایی می زند که اسرار آن از دیگران پوشیده و پنهان است عرب به ریه و شش نیز گاهی سحر (بر وزن بشر) می گوید و این هم به خاطر پوشیده

---

#### تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه ۴۶۵

بودن درون آن می باشد.

چرا در میان اوقات شبانه روز تنها به وقت «سحر» اشاره شده است در حالی که استغفار و بازگشت به سوی خدا در هر حال مطلوب است؟ این برای آن است که سحر به خاطر آرامش و سکوت و تعطیل کارهای مادی و نشاطی که بعد از استراحت و خواب به انسان دست می دهد آمادگی بیشتری برای توجه به خداوند به او می بخشد و این معنی را به آسانی با تجربه می توان دریافت، حتی بسیاری از دانشمندان برای حل مشکلات علمی از آن وقت استفاده می کردند. زیرا چراغ فکر و روح انسان در آن وقت از هر زمان پر فروغتر و درخشان تر است و از آنجا که روح عبادت و استغفار توجه و حضور دل می باشد عبادت و استغفار در چنین ساعتی از همه ساعات گرانبها تر خواهد بود.

قبل

فہرست

بعد

آیه ۱۸

آیه و ترجمه

شهد الله انه لا اله الا هو و الملائكة و اولوا العلم قائما بالقسط لا اله الا هو العزيز الحكيم

ترجمه :

۱۸ - خداوند، (با ایجاد نظام واحد جهان هستی)، گواهی می‌دهد که معبودی جز او نیست، و فرشتگان و صاحبان دانش، (هر کدام به گونه‌های بر این مطلب)، گواهی می‌دهند، در حالی که (خداوند در تمام عالم) قیام به عدالت دارد، معبودی جز او نیست، که هم توانا و هم حکیم است.

تفسیر :

گواهی همه بر وحدانیتش

به دنبال بحثی که درباره مومنان راستین در آیات قبل آمده بود در این آیه اشاره به گوشه‌های از دلایل توحید و خداشناسی و بیان روشنی این راه‌پرداخته، می‌گوید: خداوند (با ایجاد نظام شگرف عالم هستی) گواهی می‌دهد که معبودی جز او نیست (شهد الله انه لا اله الا هو). و نیز فرشتگان و صاحبان علم و دانشمندان (هر کدام به گونه‌ای و با استناد به دلیل و آیه‌ای) بر این امر گواهی می‌دهند (و الملائكة و اولوا العلم). این در حالی است که خداوند قیام به عدالت در جهان هستی فرموده که این عدالت نیز نشانه بارز وجود او است (قائما بالقسط). آری: با این اوصاف که گفته شد هیچ معبودی جز او نیست که هم توانا و هم حکیم است (لا اله الا هو العزيز الحكيم). بنابراین شما هم با خداوند و فرشتگان و دانشمندان هم صدا شوید و نغمه توحید سر دهید

## ۱ - شهادت خداوند بر یگانگی خویش چگونه است؟

منظور از شهادت خداوند، شهادت عملی و فعلی است نه قولی، یعنی خداوند با پدید آوردن جهان آفرینش که نظام واحدی در آن حکومت می‌کند و قوانین آن در همه جا یکسان، و برنامه آن یکی است، و در واقع یک واحد به هم پیوسته و یک نظام یگانه است، عملاً نشان داده که آفریدگار و معبود، در جهان یکی بیش نیست، و همه از یک منبع، سرچشمه می‌گیرند، بنابراین ایجاد این نظام واحد، شهادت و گواهی خدا است بر یگانگی ذاتش.

اما شهادت و گواهی فرشتگان و دانشمندان، جنبه قولی دارد، چه اینکه آنها هر کدام با گفتاری شایسته خود، اعتراف به این حقیقت می‌کنند و اینگونه تفکیک در آیات قرآن فراوان است مثلاً در آیه «ان الله وملائكته يصلون علی النبی» (خدا و فرشتگان بر پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) درود می‌فرستند) درود از ناحیه خدا چیزی است و از ناحیه فرشتگان چیز دیگر، از ناحیه خدا، فرستادن رحمت است و از ناحیه فرشتگان تقاضای رحمت. البته گواهی فرشتگان و دانشمندان، جنبه عملی نیز دارد، زیرا آنها تنها او را می‌پرستند و در برابر هیچ معبود دیگر، سر تعظیم فرود نمی‌آورند.

## ۲ - قیام به قسط چیست؟

جمله «قائماً بالقسط» به اصطلاح ادبی، حال فاعل شهد است که الله باشد یعنی خداوند گواهی به یکتایی خود می‌دهد در حالی که قیام به عدالت در جهان هستی دارد، و این جمله در واقع دلیلی است بر شهادت او، زیرا حقیقت عدالت، انتخاب طریق میانه و مستقیم و دوری از هر گونه افراط و تفریط و انحراف

---

تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه ۴۶۸

است و می‌دانیم که طریق میانه و مستقیم، همواره یکی است و بیش از یکی نیست، چنانکه در آیه ۱۵۳ سوره انعام می‌خوانیم و ان هذا صراطی مستقیماً فاتبعوه و لا تتبعوا السبل فتفرق بکم عن سبيله (و این راه مستقیم من است، پس آن را پیروی کنید و به راههای دیگر نروید که شما را از راه او پراکنده می‌سازد). در این آیه راه خدا یکی معرفی شده، و راههای منحرف و بیگانه از خدا، متعدد و پراکنده، زیرا صراط مستقیم به صورت مفرد و طرق انحرافی به صورت جمع آورده شده است.

نتیجه این که عدالت همیشه، همراه با نظام واحد است و نظام واحد، نشانه مبدا واحد می باشد، بنابراین عدالت به معنی واقعی در عالم آفرینش دلیل بر یگانگی آفریدگار خواهد بود. (دقت کنید)

### ۳ - موقعیت دانشمندان:

در این آیه، دانشمندان واقعی در ردیف فرشتگان قرار گرفته‌اند و این خود امتیاز دانشمندان را بر دیگران اعلام می کند، و نیز از آیه استفاده می شود که امتیاز دانشمندان از این نظر است که در پرتو علم خود، به حقایق اطلاع یافته و به یگانگی خدا که بزرگترین حقیقت است معترف‌اند.

روشن است که آیه، همه دانشمندان را شامل می شود و اگر در بعضی از روایات که در ذیل این آیه وارد شده «اولوا العلم» به ائمه اطهار (علیه السلام) تفسیر شده از این نظر است که آنان، روشن ترین مصداق «اولوا العلم» هستند.

مرحوم طبرسی در مجمع البیان ضمن تفسیر آیه از جابر بن عبد الله انصاری از پیامبر گرامی اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) نقل می کند که فرمود:

**ساعة من عالم یتکی علی فراشه ینظر فی علمه خیر من عبادة العابد سبعین عاما:**

(یک ساعت از زندگی دانشمندی که بر بستر خود تکیه کرده و در

---

تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه ۴۶۹

اندوخته های علمی خود می اندیشد، بهتر از هفتاد سال عبادت عابد است!) در ذیل آیه جمله «لا اله الا هو» تکرار شده است، این تکرار گویا اشاره به این است که همانطور که در آغاز آیه، شهادت خداوند و فرشتگان و دانشمندان آمده است، هر کس این گواهی را می شنود، باید او هم، با شهادت آنها هم صدا گردد و گواهی بر وحدت معبود بدهد.

و از آنجا که جمله «لا اله الا هو» به عنوان ادای حق تعظیم خداوند و اظهار توحید است، با دو است «عزیز و» «حکیم» (توانا و دانا) ختم شده است، زیرا قیام به عدالت نیازمند به قدرت و حکمت است، تنها خداوندی که بر هر چیز قادر و به همه چیز آگاه است، می تواند، عدالت را در جهان هستی برقرار سازد.

این آیه از آیاتی است که همواره مورد توجه رسول اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) بوده و کرارا در مواقع مختلف آن را تلاوت می فرمود: زبیر بن عوام

می‌گوید: شب عرفه در خدمت رسول خدا بودم، شنیدم که مکررا این آیه را می‌خواند.

---

تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه ۴۷۰

آیه ۱۹

آیه و ترجمه

ان الدین عند الله الاسلام و ما اختلف الذين اوتوا الكتاب الا من بعد ما جاءهم العلم بغيا بينهم و من يكفر بايات الله فان الله سريع الحساب

ترجمه :

۱۹ - دین در نزد خدا، اسلام (و تسلیم بودن در برابر حق) است. و کسانی که کتاب آسمانی به آنان داده شد، اختلافی (در آن) ایجاد نکردند، مگر بعد از آگاهی و علم، آن هم به خاطر ظلم و ستم در میان خود، و هر کس به آیات خدا کفر ورزد، (خدا به حساب او می‌رسد، زیرا) خداوند، سریع الحساب است.

تفسیر :

روح دین همان تسلیم در برابر حق است!

بعد از بیان یگانگی معبود به یگانگی دین پرداخته، می‌فرماید: دین در نزد خدا، اسلام است (ان الدین عند الله الاسلام).

واژه «دین» در لغت در اصل به معنی جزا و پاداش است، و به معنی اطاعت و پیروی از فرمان نیز آمده است، و در اصطلاح مذهبی عبارت از مجموعه قواعد و قوانین و آدابی است که انسان در سایه آنها می‌تواند به خدا نزدیک شود و به سعادت دو جهان برسد و از نظر اخلاقی و تربیتی در مسیر صحیح گام بردارد.

واژه «اسلام» به معنی تسلیم است، بنابراین معنی جمله «ان الدین عند الله الاسلام» این است که آیین حقیقی در پیشگاه خداهمان تسلیم در برابر فرمان او است، و در واقع روح دین در هر عصر و زمان چیزی جز تسلیم در برابر حق نبوده و نخواهد بود، منتها از آنجا که آیین پیامبر اسلام، آخرین و برترین آیینها است نام اسلام برای آن انتخاب شده است و گر نه از یک نظر همه ادیان الهی، اسلام است، و

---

تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه ۴۷۱

همانگونه که سابقا نیز اشاره شد، اصول ادیان آسمانی نیز یکی است هر چند با

تکامل جامعه بشری، خداوند ادیان کاملتری را برای آنها فرستاده تا به مرحله نهایی تکامل که دین خاتم پیامبران، پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) است رسیده.

امیر مومنان علی (علیه السلام) در گفتاری که در کلمات قصار نهج البلاغه از او نقل شده این حقیقت را ضمن بیان عمیقی روشن فرموده است:  
لانسبن الاسلام نسبة لم ينسبها احد قبلي: الاسلام هو التسليم، و التسليم هو اليقين، و اليقين هو التصديق، و التصديق هو الاقرار، و الاقرار هو الاداء و الاداء هو العمل:

در این عبارت امام (علیه السلام) نخست می فرماید: می خواهم اسلام را آن چنان تفسیر کنم که هیچ کس نکرده باشد، سپس شش مرحله برای اسلام بیان فرموده است.

نخست می فرماید: اسلام همان تسلیم در برابر حق است، سپس اضافه می کند تسلیم بدون یقین ممکن نیست (زیرا تسلیم بدون یقین، تسلیم کورکورانه است نه عالمانه) بعد می فرماید: یقین هم، تصدیق است (یعنی تنها علم و دانائی کافی نیست، بلکه به دنبال آن، اعتقاد و تصدیق قلبی لازم است) سپس می فرماید: تصدیق همان اقرار است (یعنی کافی نیست که ایمان تنها در منطقه قلب و روح انسان باشد، بلکه باشهامت و قدرت باید آن را اظهار داشت) سپس اضافه می کند: اقرار همان انجام وظیفه است (یعنی اقرار تنها گفتگوی زبانی نیست بلکه تعهد و قبول مسئولیت است) و در پایان می فرماید: انجام مسئولیت همان عمل است (عمل به فرمان خدا و انجام برنامه های الهی) زیرا تعهد و مسئولیت چیزی جز عمل نمی تواند باشد، و آنها که نیروی خود را در گفتگوها، طرحها، جلسات و انجمنها و مانند آن صرف می کنند فقط حرف می زنند، نه تعهدی را پذیرفته اند و نه

---

تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه ۴۷۲

مسئولیتی و نه از روح اسلام آگاهی دارند.  
این روشنترین تفسیری است که برای اسلام در تمام جنبه ها می توان بیان کرد. سپس به بیان سرچشمه اختلافهای مذهبی که علی رغم وحدت حقیقی دین الهی به وجود آمده می پردازد و می فرماید: آنها که کتاب آسمانی به آنها داده شده بود در آن اختلاف نکردند مگر بعد از آنکه آگاهی و علم به سراغشان آمد و این اختلاف به خاطر ظلم و ستم در میان آنها بود (و ماختلف الذین اتوا

الكتاب الا من بعد ما جاءهم العلم بغيا بينهم). بنابراین ظهور اختلاف اولاً بعد از علم و آگاهی بود و ثانياً انگیزهای جز طغیان و ظلم و حسد نداشت.

یهود در مورد جانشین موسی بن عمران به اختلاف و نزاع پرداختند و خونهای زیادی ریختند و مسیحیان در امر توحید و آلوده ساختن آن بر شرک و تثلیث راه اختلاف پویدند و هر دو در مورد دلایل پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) که در کتب آنها آمده بود، تخم اختلاف پاشیدند، گروهی پذیرا شدند و گروهی انکار کردند.

کوتاه سخن اینکه: ادیان آسمانی همواره با مدارک روشن و معجزات انبیاء همراه بوده و برای حقیقت جویان ابهامی باقی نمی گذاشته، مثلاً پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) علاوه بر معجزات آشکار، از جمله قرآن مجید و دلایل روشنی که در متن این آیین آمده، اوصاف و مشخصاتش در کتب آسمانی پیشین که بخشهایی از آن در دست یهود و نصاری وجود داشت بیان شده بود و به همین دلیل دانشمندان آنها قبل از ظهور او بشارت ظهورش را با شوق و تاکید فراوان می دادند، اما همین که مبعوث شد چون منافع خود را در خطر می دیدند از روی طغیان و ظلم و حسد همه را

---

#### تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه ۴۷۳

نادیده گرفتند.

به همین دلیل در پایان آیه سرنوشت آنها و امثال آنها را بیان کرده، می گوید: هر کس به آیات خدا کفر ورزد (خدا حساب او را می رسد زیرا) خداوند حسابش سریع است (و من یکفر بایات الله فان الله سریع الحساب).

آری کسانی که آیات الهی را بازیچه هوسهای خود قرار دهند، نتیجه کار خود را در دنیا و آخرت می بینند، خداوند به سرعت به حساب اعمال آنها رسیدگی می کند و به هر کدام جزا و کیفر مناسب می دهد (در تفسیر جمله سریع الحساب ذیل آیه ۲۰۲ سوره بقره، بحث کافی کرده ایم).

منظور از آیات الله در اینجا تمام آیات الهی و براهین او و کتابهای آسمانی است، و حتی احتمالاً آیات تکوینی الهی را نیز در عالم هستی شامل می شود، و اینکه بعضی از مفسران، آن را به خصوص تورات یا انجیل و یا مانند آن تفسیر کرده اند، هیچ دلیلی ندارد.

نکته :

## سرچشمه اختلافهای مذهبی

موضوع جالبی که از آیه استفاده می شود این است که: سرچشمه اختلافها و کشمکشهای مذهبی، معمولا از جهل و بیخبری نیست، بلکه بیشتر به خاطر بغی و ظلم و انحراف از حق و اعمال نظرهای شخصی است اگر مردم مخصوصا طبقه دانشمندان تعصب و کینه توزی و تنگ نظریها و منافع شخصی و تجاوز از حدود و حقوق خود را کنار بگذارند و با واقعبینی و روح عدالت خواهی احکام خدا را بررسی نمایند جاده حق بسیار روشن خواهد بود و اختلافات به سرعت حل می شود.

این آیه در واقع پاسخ دندان شکنی است به آنها که می گویند: «مذهب در میان بشر ایجاد اختلاف کرده است و خونریزیهای فراوانی در طول تاریخ به بار

---

تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه ۴۷۴

آورد» این ایراد کنندگان مذهب را با «تعصبات مذهبی» و افکار انحرافی اشتباه کرده اند زیرا ما هنگامی که دستورهای مذاهب را مورد بررسی قرار دهیم می بینیم همه یک هدف را تعقیب می کنند و همه برای سعادت انسان آمده اند اگر چه با گذشت زمان تکامل یافته اند، در واقع ادیان آسمانی همچون دانه های باران هستند که از آسمان نازل می گردند دانه های باران همه حیات بخش هستند ولی هنگامی که روی زمینهای آلوده می ریزند که یکی شور است و دیگری تلخ به رنگها و طعمهای مختلف در می آیند این اختلافات مربوط به باران نیست بلکه مربوط به این زمینهای آلوده است منتها روی اصل تکامل آخرین آنها کاملترین آنها است.

---

تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه ۴۷۵

آیه ۲۰

آیه و ترجمه

فان حاجوک فقل اسلمت وجهی لله و من اتبعن و قل للذین اتوا الکتب و الامین اسلمتم فان اسلموا فقد اهتدوا و ان تولوا فانما علیک البلیغ و الله بصیر بالعباد

ترجمه :

۲۰ - اگر با تو، به گفتگو و ستیز برخیزند، (با آنها مجادله نکن!) و بگو: من و پیروانم، در برابر خداوند (و فرمان او)، تسلیم شده ایم.

و به آنها که اهل کتاب هستند (یهود و نصاری) و بیسوادان (مشرکان) بگو: آیا شما هم تسلیم شده‌اید؟ اگر (در برابر فرمان و منطق حق)، تسلیم شوند، هدایت می‌یابند، و اگر سرپیچی کنند، (نگران مباش! زیرا) بر تو، تنها ابلاغ (رسالت) است، و خدا نسبت به (اعمال و عقاید) بندگان، بیناست.

تفسیر:

### از جدال و تسلیز بپرهیز

به دنبال بیان سرچشمه اختلافات دینی به گوشه‌های از این اختلاف که همان بحث و جدال یهود و نصاری با پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) بود، در این آیه اشاره می‌کند، می‌فرماید: اگر با تو به گفتگو و ستیز برخیزند (با آنها) مجادله نکن و بگو: من و پیروانم در برابر خداوند، تسلیم شده‌ایم (فان حاجوک فقل اسلمت وجهی لله و من اتبعن).

«حاجوک» از ماده «محاجه» در لغت به معنی بحث و گفتگو و استدلال و دفاع از یک عقیده یا یک مسأله است.

طبیعی است که طرفداران هر آیینی در مقام دفاع از عقیده خود برمی‌آیند و خود را حق به جانب معرفی می‌کنند، از این رو قرآن به پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) می‌گوید: ممکن است اهل کتاب (یهود و نصاری) با تو بحث کنند و بگویند ما در برابر حق تسلیم هستیم، و حتی در این باره پافشاری کنند چنانکه مسیحیان نجران در

---

### تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه ۴۷۶

پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) چنین بودند. خداوند در این آیه به پیامبرش دستور می‌دهد که از بحث و مجادله با آنها دوری کن و به جای آن برای راهنمایی و قطع مخاصمه «بگو: به آنها که اهل کتاب هستند (یهود و نصاری) و همچنین درس نخوانده‌ها (مشرکان) آیا شما هم (همچون من که تسلیم فرمان حق) تسلیم شده‌اید»، (و قل للذین اتوا الکتاب و الامیین اسلمتم).

«اگر به راستی تسلیم شوند هدایت یافته‌اند، و اگر رویگردان شوند و سرپیچی کنند بر تو ابلاغ (رسالت) است و تو مسئول اعمال آنها نیستی (فان اسلموا فقد اهتدوا و ان تولوا فانما علیک البلاغ).

بدیهی است منظور تسلیم زبانی و ادعائی نیست، بلکه منظور تسلیم حقیقی و عملی در برابر حق است، اگر آنها در برابر سخنان حقیقی سرتسلیم فرود

آورند، با توجه به اینکه دعوت تو آشکار و آمیخته با منطق و دلیل روشن است  
مسلمانان ایمان می‌آورند و اگر ایمان نیاورند تسلیم حق نیستند و تنها دعوی  
اسلام و تسلیم در برابر فرمان حق دارند.

کوتاه سخن اینکه: وظیفه تو ابلاغ رسالت است، آمیخته با دلیل و برهان، و اگر  
روح حقجویی در آنها باشد پذیرا می‌شوند، و اگر نشوند تو وظیفه خود را انجام  
داده‌ای.

و در پایان آیه می‌فرماید: خداوند به اعمال و افکار بندگان خود بینا است (و الله  
بصیر بالعباد).

او مدعیان دروغی تسلیم را از راستگويان می‌شناسد و نیات محاجه‌کنندگان  
را که برای چه هدفی بحث و گفتگو می‌کنند می‌داند، و اعمال همه را از نیک  
و بد می‌بیند و به هر کس جزای مناسب می‌دهد.

---

تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه ۴۷۷

#### نکته‌ها

۱- از این آیه به طور ضمنی استفاده می‌شود که از ادامه بحث و محاجه با مردم  
لجوجی که تسلیم منطق صحیح نیستند، باید پرهیز کرد.

۲- منظور از «امیین» کسانی که نوشتن و خواندن نمی‌دانند در این آیه  
مشرکان می‌باشند علت این که از مشرکان در برابر اهل کتاب (یهود و نصاری)  
به این نام تعبیر شده به خاطر این است که مشرکان کتاب آسمانی نداشتند تا  
مجبور به فرا گرفتن، خواندن و نوشتن شوند.

۳- از این آیه به خوبی روشن می‌شود که روش پیامبر (صلی الله علیه و آله و  
سلم) هرگز تحمیل فکر و عقیده نبوده است، بلکه کوشش و مجاهدت داشته  
که حقایق بر مردم روشن شود و سپس آنان را به حال خود وامی‌گذاشته که  
خودشان تصمیم لازم را در پیروی از حق بگیرند.

---

تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه ۴۷۸

آیه ۲۱- ۲۲

آیه و ترجمه

ان الذین یکفرون بایات الله و یقتلون النبین بغیر حق و یقتلون الذین یمرون  
بالقسط من الناس فبشرهم بعذاب الیم

## اولئك الذين حبطت اعمالهم في الدنيا و الاخرة و ما لهم من نصرين

ترجمه :

۲۱ - کسانی که نسبت به آیات خدا کفر می‌ورزند و پیامبران را بناحق می‌کشند، و (نیز) مردمی را که امر به عدالت می‌کنند به قتل می‌رسانند، به کیفر دردناک (الهی) بشارت ده!

۲۲ - آنها کسانی هستند که اعمال (نیکشان، به خاطر این گناهان بزرگ)، در دنیا و آخرت تباه شده، و یاور و مددکار (و شفاعت کننده‌ای) ندارند.

تفسیر :

### نشانه‌های سرکشی آنان

در تعقیب آیه گذشته که به طور ضمنی نشان میداد یهود و نصاری و مشرکانی که با پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) به گفتگو و ستیز برخاسته بودند تسلیم حق نبودند در این آیه به بعضی از نشانه‌های این مساله اشاره می‌کند، می‌فرماید: کسانی که به آیات خدا کافر می‌شوند، و پیامبران را بناحق می‌کشند و (همچنین) کسانی را از مردم که امر به عدل و داد می‌کنند به قتل می‌رسانند، آنها را به مجازات دردناک (الهی) بشارت بده (ان الذين يكفرون بايات الله و يقتلون النبيين بغير حق و يقتلون الذين يأمرون بالقسط من الناس فبشرهم بعذاب اليم).

در این آیه نخست به سه گناه بزرگ آنها اشاره شده (کفر ورزیدن

### تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه ۴۷۹

پروردگار، کشتن پیامبران، بناحق و کشتن کسانی که از برنامه‌های پیامبران دفاع می‌کردند و مردم را به عدالت دعوت می‌نمودند) و هریک از این گناهان به تنهایی کافی بود که ثابت کند آنها تسلیم فرمان حق نیستند، بلکه صدای حقگویان را در گلو خفه می‌کنند.

تعبیر به «یکفرون» و «یقتلون» به صورت «فعل مضارع» اشاره به

این است که کفر ورزیدن و کشتن انبیاء و آمران به عدالت، گوئی جزئی از برنامه زندگی آنها شده بود و مستمرا آن را انجام داده و می‌دهند (توجه داشته باشید که فعل مضارع دلیل بر استمرار است).

البته این اعمال، بیشتر روش یهود بود که امروز نیز در اشکال دیگری ادامه دارد، ولی این مانع از آن نخواهد بود که مفهوم آیه عمومیت داشته باشد. سپس در دنباله این آیه و آیه بعد، به سه کیفر و سرنوشت شوم آنها

اشاره می‌کند: نخست عذاب الیم و دردناک بود که در بالا گذشت. دیگر اینکه می‌فرماید: «آنها کسانی هستند که اعمال نیکشان در دنیا و آخرت نابود گشته» و اگر اعمال نیکی انجام داده‌اند تحت تاثیر گناهان بزرگ آنان اثر خود را از دست داده است (اولئک الذین حبطت اعمالهم فی الدنیا و الآخرة).

دیگر اینکه «آنها در برابر مجازاتهای سخت الهی هیچ یار و یاور (وشفاعت کننده‌ای) ندارند» (و ما لهم من ناصرین). همانگونه که در ذیل آیه ۶۱ سوره بقره گفته شد، تاریخ پر ماجرای یهود نشان می‌دهد که آنها علاوه بر انکار آیات الهی در کشتن پیامبران و منادیان حق، فوق العاده جسور بودند، و مجاهدانی را که به حمایت آنها برمی‌خاستند از دم شمشیر می‌گذرانند، مسلم است مجازاتهای سهگانه بالا که درباره آنها گفته شد در مورد همه کسانی که اعمال شبیه آنها دارند جاری است.

---

تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه ۴۸۰

#### نکته‌ها

۱ - در آیه اول آمران به عدالت و دعوت کنندگان به معروف و حق در ردیف پیامبران شمرده شده‌اند و کفر به خداوند و کشتن پیامبران و کشتن اینگونه افراد در یک سطح قرار گرفته است و این نهایت اهتمام اسلام را به مساله بسط عدالت در اجتماع روشن می‌سازد.

از آیه دوم شدت مجازات کسانی که اقدام به قتل چنین مردم صالحی بکنند به خوبی روشن می‌شود، زیرا سابقا گفته‌ایم حبط درباره همه گناهان نیست بلکه در مورد گناهان شدیدی است که اعمال نیک را نیز از میان میبرد و از همه گذشته نفی شفاعت از این اشخاص نشانه دیگری بر شدت گناه آنها است.

۲ - منظور از «بغیر حق» این نیست که می‌توان پیامبران را به حق کشت بلکه منظور این است که قتل پیامبران همیشه به غیر حق و ظالمانه بوده است و به اصطلاح بغیر حق قید توضیحی است که برای تاکید آمده.

۳ - از جمله «فبشرهم بعذاب الیم» (آنها را به عذاب شدید بشارت بده) استفاده می‌شود که کافران معاصر پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) نیز مشمول این آیه بوده‌اند در حالی که می‌دانیم آنها قاتل هیچ یک از انبیاء نبوده‌اند و این به خاطر آن است که هر کس راضی به برنامه و مکتب و اعمال

جمعیتی باشد در اعمال نیک و بد آنها سهیم است و چون این دسته از کفار (مخصوصاً یهود) نسبت به برنامه‌های پیشینیان خود و اعمال خلاف آنها سخت وفادار بودند مشمول سرنوشت آنها خواهند بود.

۴ - کلمه «بشارت» در اصل به معنی خبرهای نشاطانگیز است که اثر آن در بشره و صورت انسان آشکار می‌گردد، به کار بردن کلمه بشارت در مورد عذاب در این آیه و بعضی دیگر از آیات قرآن در واقع یک نوع تهدید و استهزاء به افکار

---

#### تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه ۴۸۱

گناهکاران محسوب می‌شود و این شبیه سخنی است که در میان ما نیز متداول است که اگر کسی کار بدی را انجام داد در مقام تهدید و استهزاء به او می‌گوییم مزد و پاداش تو را خواهیم داد!

۵ - در حدیثی از ابو عبیده جراح می‌خوانیم که می‌گوید: از رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) پرسیدم کدامیک از مردم عذابش در روز قیامت از همه شدیدتر است؟

فرمود: «کسی که پیامبری را به قتل برساند یا مردی را که امر به معروف و نهی از منکر می‌کند، سپس این آیه را تلاوت فرمود: و یقتلون النبیین بغیر حق و یقتلون الذین یأمرون بالقسط من الناس».

سپس افزود: «ای ابا عبیده! بنی اسرائیل ۴۳ پیامبر را در آغاز روز در یک ساعت کشتند، در این حال ۱۱۲ نفر از عابدان بنی اسرائیل قیام کردند و قاتلین را امر به معروف و نهی از منکر نمودند، آنها نیز در همان روز کشته شدند، و این همان است که خداوند می‌فرماید: فبشرهم بعذاب الیم».

---

#### تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه ۴۸۲

آیه ۲۳ - ۲۵

آیه و ترجمه

الم تر الی الذین اوتوا نصیبا من الکتاب یدعون الی کتب الله لیحکم بینهم ثم یتولی فریق منهم و هم معروضون

ذلک بانهم قالوا لن تمسنا النار الا ایاما معدودت و غرهم فی دینهم ماکانوا یفترون

فکیف اذا جمعنهم لیوم لا ریب فیه و وفیت کل نفس ما کسبت و هم

۲۳ - آیا ندیدی کسانی را که بهره‌ای از کتاب (آسمانی) داشتند، به سوی کتاب الهی دعوت شدند تا در میان آنها داوری کند، سپس گروهی از آنان، (با علم و آگاهی)، روی میگردانند، در حالی که (از قبول حق) اعراض دارند؟

۲۴ - این عمل آنها، به خاطر آن است که می‌گفتند: «آتش (دوزخ)، جز چند روزی به ما نمی‌رسد. (و کیفر ما، به خاطر امتیازی که بر اقوام دیگر داریم، بسیار محدود است.)» این افترا (و دروغی که به خدا بسته بودند)، آنها را در دینشان مغرور ساخت (و گرفتار انواع گناهان شدند).

۲۵ - پس چگونه خواهند بود هنگامی که آنها را برای روزی که شکی در آن نیست (روز رستاخیز) جمع کنیم، و به هر کس، آنچه (از اعمال برای خود) فراهم کرده، بطور کامل داده شود؟ و به آنها ستم نخواهد شد (زیرا محصول اعمال خود را می‌چینند).

### شان نزول :

در تفسیر «مجمع البیان» از ابن عباس نقل شده که در عصر پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) زن و مردی از یهود خیبر مرتکب زناي محصنه شدند با اینکه در تورات دستور مجازات سنگباران درباره این چنین اشخاص داده شده بود، چون آنها از طبقه اشراف بودند

### تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه ۴۸۳

یهود از اجرای این دستور در مورد آنها سرباز زدند و پیشنهاد شد که به پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) مراجعه کرده داوری بطلبند به این امید که مجازات خفیفتری از طرف او درباره آنها تعیین شود. هنگامی که به پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) مراجعه کردند.

پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: همین تورات فعلی میان من و شما داوری می‌کند، آنها پذیرفتند و ابن صوری را که از دانشمندان آنان بود از فدک به مدینه دعوت کردند، پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) او را شناخت فرمود: تو ابن صوری هستی؟!

عرض کرد: بلی

فرمود: تو اعلماي یهود می‌باشی؟ گفت: این چنین فکر می‌کنند! پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) دستور داد قسمتی از تورات را که آیه «(رجم)»

(سنگباران) در آن بود پیش روی او بگذارند، او که قبل از جریان آگاه شده بود هنگامی که به این قسمت رسید دست روی آن گذاشت و جمله‌های بعد را خواند «عبدالله بن سلام» که قبلا از دانشمندان یهود بود و سپس اسلام اختیار کرده بود حضور داشت فوراً متوجه پرده‌پوشی «ابن صوریاء» شد و برخاست و دست او را از روی این جمله برداشت و آن را از متن تورات قرائت کرد، و گفت تورات می‌گوید بر یهود لازم است هر گاه زن و مردی مرتکب زنای محصنه شوند هنگامی که مدرک کافی بر جرم آنها وجود داشته باشد سنگ باران شوند، سپس پیامبر دستور داد مجازات مزبور طبق آیین آنها در مورد این دو مجرم اجرا شود جمعی از یهود خشمناک شدند و این آیه درباره وضع آنها نازل گردید.

---

تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه ۴۸۴

تفسیر :

چرا تسلیم حق نیستند؟

به دنبال آیات گذشته که سخن از محاجه و بحث و گفتگوهای لجوجانه گروهی از اهل کتاب به میان آورد، در این آیات روشن می‌سازد که آنها تسلیم پیشنهادهای منطقی نبودند و انگیزه‌های این عمل و نتایج آن رانیز بازگو می‌کند.

در آیه نخست می‌فرماید: «آیا مشاهده نکردی کسانی را که بهره‌ای از کتاب آسمانی داشتند و دعوت به سوی کتاب الهی شدند تا در میان آنها داورى کند ولى عده‌ای از آنها روی گردانیدند و از قبول حق اعراض نمودند» این در حالی بود که کتاب آسمانی آنها حکم الهی را بازگو کرده بود و آنها از آن آگاهی داشتند (الم تر الى الذين اوتوا نصيبا من الكتاب يدعون الى كتاب الله ليحكم بينهم ثم يتولى فريق منهم و هم معرضون).

آری آنها به همان حکم موجود در کتاب مذهبی خویش نیز گردن نمینهادند و با بهانه‌جوئی و مطالب بی اساس از اجرای حدود الهی سرپیچی می‌کردند. ضمناً از جمله «اوتوا نصيبا من الكتاب» بر می‌آید که تورات (وانجیلی) که در دست یهود و نصاری در آن عصر بود، تمام تورات و انجیل اصلی نبود، بلکه تنها قسمتی از آن بود احتمالاً و قسمت بیشتر از این دو کتاب آسمانی، از میان رفته یا تحریف شده بود.

آیات دیگری از قرآن مجید نیز این معنی را تایید می‌کند و شواهد و علایم

تاریخی نیز مؤید آن است که اینجا جای شرح آن نیست. در آیه بعد دلیل مخالفت و سرپیچی آنها را شرح می‌دهد که آنها بر اساس یک فکر باطل معتقد بودند از نژاد ممتازی هستند (همانگونه که امروز نیز چنین فکر

---

تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه ۴۸۵

می‌کنند و نوشته‌ها و اعمال آنها گواه بر نژاد پرستی شدید آنهاست). آنها معتقد بودند ارتباط ویژه‌ای با پروردگار دارند تا آنجا که خود را فرزندان خدا می‌نامیدند و می‌گفتند: نحن ابناء الله و احباؤه: «ما فرزندان خدا و دوستان خاص او هستیم» و به همین دلیل برای خود مصونیتی در مقابل مجازات الهی قایل بودند، لذا قرآن در این آیه می‌گوید این اعمال و رفتار به خاطر آن است که گفتند: جز چند روزی آتش دوزخ به ما نمیرسد و اگر مجازاتی داشته باشیم بسیار محدود است (ذلک بانهم قالوا لن تمسنا النار الا ایاماً معدودات).

«معدود» یعنی قابل شمارش، و معمولاً به اشیاء کم گفته می‌شود، زیرا اشیاء زیاد قابل شمارش نیستند یا شمارش آنها مشکل است. منظور از «ایاماً معدودات» یا همان چهل روزی است که آنها در غیاب موسی (علیه السلام) گوساله‌پرستی کردند و این گناه عظیمی بود که حتی خودشان نمی‌توانستند آن را انکار کنند. و یا منظور روزهای معدودی از عمرشان بود که به گناهان فوق العاده صریح دست زده بودند تا آنجا که خودشان هم قادر به انکار، یا توجیه و پرده‌پوشی بر آن نبودند.

سپس می‌افزاید: آنها این امتیازات دروغین را به خدا نسبت میدادند (و این افترا و دروغی را که به خدا بسته بودند آنها را در دینشان مغرور ساخته بود) (و غرهم فی دینهم ما کانوا یفترون). قرآن مجید در سومین و آخرین آیه مورد بحث، خط بطلان بر تمام این ادعاهای واهی و خیالات باطل میکشد و می‌گوید: «پس چگونه خواهد بود

---

تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه ۴۸۶

هنگامی که آنها را در روزی که در آن شکی نیست جمع کنیم، و به هر کس آنچه را به دست آورده داده شود و به آنها ستم نخواهد شد» (فکیف اذا

جمعناهم لیوم لا ریب فیه و وفیت کل نفس ما کسبت و هم لا یظلمون). آری در آن روز همه در دادگاه عدل الهی حاضر خواهند شد، و هر کس نتیجه کشته خود را درو می‌کند، و اعمال هر کس به او تسلیم می‌شود و مجازات آنها هر چه باشد هرگز ظالمانه نیست زیرا محصول اعمال خود آنها است، و آن روز است که می‌فهمند هیچ امتیازی بر دیگران ندارند و عدل الهی همه را شامل می‌شود.

ضمناً از جمله «ما کسبت» به روشنی این معنی به دست می‌آید که پاداش و کیفر قیامت و نجات و بدبختی در جهان دیگر، تنها بستگی به اعمال خود انسان دارد نه به پندارهای واهی و خیالات باطل.

### نکته‌ها

۱ - آیا ممکن است انسان دروغی بگوید و یا افترائی به خدا ببندد و بعد خودش تحت تاثیر آن واقع گردد و به آن مغرور شود، آن چنان که قرآن در آیات فوق درباره یهود نقل می‌کند آیا این باور کردنی است؟ پاسخ این سوال چندان مشکل نیست زیرا مساله فریب وجدان از مسائل مسلم روانشناسی امروز است که گاهی دستگاه فکر و اندیشه در پی اغفال وجدان بر می‌آید و چهره حقیقت را در نظر وجدان خویش دگرگون می‌سازد، بسیار دیده‌ایم افراد آلوده به گناهان بزرگی همچون قتل و سرقت و یا اعتیادهای گوناگون با این که زشتی اعمال خود را به خوبی درک می‌کنند برای به دست آوردن آرامش کاذب وجدان می‌کوشند مردم را مستحق این گونه اعمال، جلوه دهند و یا اینکه برای توجیه اعتیادهای زیان بار خود گرفتاریهای زندگی و مشکلات طاقتفرسای اجتماعی را بهانه می‌کنند تا پناه بردن خویش را به مواد مخدر توجیه نمایند به علاوه اینگونه افتراءات و امتیازات دروغین رانسله‌های پیشین اهل کتاب درست

---

### تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه ۴۸۷

کرده بودند و تدریجاً برای نسله‌های آینده که از واقعیت آگاهی چندانی نداشتند، (و برای کشف حقیقت به خود زحمت نمیدادند) به صورت عقیده مسلمی در آمده بود.

۲ - ممکن است گفته شود اعتقاد به عذاب و کیفر محدود در میان مامسلمانان نیز هست زیرا ما معتقدیم که مسلمانان برای همیشه در عذاب الهی نمی‌مانند و بالاخره ایمان آنها موجب نجات آنان می‌شود.

ولی باید به این نکته توجه داشت که ما هرگز معتقد نیستیم که یک مسلمان گنهگار و آلوده به انواع جنایات فقط چند روزی عذاب الهی میبیند بلکه ما معتقدیم سالیان دراز که مدت آن را جز خدا نمی داند گرفتار مجازات خواهد بود ولی مجازات او به خاطر ایمانش ابدی و جاویدان نمی باشد و اگر در میان مسلمانان راستی افرادی پیدا شوند که چنین امتیازی برای خود قایل باشند و معتقد گردند که در پناه نام اسلام و ایمان به پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) و ائمه اطهار (علیهم السلام) مجازند هر گناهی را مرتکب شوند و مجازات آنها چندروزی بیش نخواهد بود سخت در اشتباه اند و از روح اسلام و تعلیمات آن بر کنار می باشند.

به علاوه ما امتیازی در این مساله برای مسلمانان قایل نیستیم بلکه معتقدیم پیروان هر امتی در عصر و زمان خود که به پیامبر عصر خود ایمان داشته و ضمناً مرتکب گناهی شده اند مشمول این قانون هستند از هر نژادی که باشند در حالی که یهود این امتیاز را برای نژاد اسرائیل قایل بودند نه برای اقوام دیگر. قرآن به این امتیاز دروغین آنها پاسخ گفته و در سوره مائده آیه ۱۸ می گوید: بل انتم بشر ممن خلق، «شما هم بشری همچون سایر افراد بشر هستید».



آیه ۲۶ - ۲۷

آیه و ترجمه

قل اللهم مالک الملك توتی الملك من تشاء و تنزع الملك ممن تشاء و تعز من تشاء و تذل من تشاء بیدک الخیر انک علی کل شیء قدير  
تولج الليل فی النهار و تولج النهار فی الیل و تخرج الحی من المیت و تخرج المیت من الحی و ترزق من تشاء بغير حساب

ترجمه :

۲۶ - بگو: «بار الهها! مالک حکومتها تویی، به هر کس بخواهی، حکومت می‌بخشی، و از هر کس بخواهی، حکومت را می‌گیری، هر کس را بخواهی، عزت می‌دهی، و هر که را بخواهی خوار می‌کنی.  
تمام خوبیها به دست توست، تو بر هر چیزی قادری.  
۲۷ - شب را در روز داخل می‌کنی، و روز را در شب، و زنده را از مرده بیرون می‌آوری، و مرده را از زنده، و به هر کس بخواهی، بدون حساب، روزی می‌بخشی.

شان نزول :

مفسر معروف «طبرسی» در «مجمع البیان» دو شأن نزول برای آیه اول ذکر کرده است که هر دو یک حقیقت را تعقیب می‌کنند:  
۱ - هنگامی که پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) مکه را فتح نمود، به مسلمانان نوید داد که به زودی کشور ایران و روم نیز زیر پرچم اسلام قرار خواهد گرفت، منافقان که دلهایشان به نور ایمان روشن نشده بود و روح اسلام را درک نکرده بودند، این مطلب را اغراق آمیز تلقی کرده و با تعجب گفتند: محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) به مدینه و مکه قانع نیست و طمع در فتح ایران و روم دارد در این هنگام، آیه اول نازل شد.

مشغول حفر خندق در اطراف مدینه بود و با نظم خاصی مسلمانان، گروه گروه با سرعت و جدیت، مشغول حفر خندق بودند تا پیش از رسیدن سپاه دشمن، این وسیله دفاعی، تکمیل گردد، ناگهان در میان خندق سنگ سفید بزرگ و سختی پیدا شد که مسلمانان از شکستن و حرکت دادن آن عاجز ماندند، سلمان به حضور پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) رسید و جریان را عرض کرد، پیامبر وارد خندق شد و کلنگ را از سلمان گرفت و محکم بر روی سنگ فرود آورد، از برخورد کلنگ با سنگ، جرقه‌های جستن کرد، پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) تکبیر فتح و پیروزی گفت، مسلمانان نیز با او هم صدا شده و آهنگ تکبیر در همه جا پیچید، بار دیگر پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) کلنگ را بر سر سنگ فرود آورده مجدداً جرقه‌های جستن کرد و قسمتی از سنگ شکست و صدای تکبیر پیروزی پیامبر و مسلمانان، فضای اطراف را پر کرد، برای سومین بار، کلنگ را بلند کرد و بر بقیه سنگ محکم کوبید، مجدداً از برخورد کلنگ با سنگ، جرقه‌های جستن نمود و اطراف خود را روشن ساخت، و بقیه سنگ درهم شکسته شد و برای سومین بار صدای تکبیر در خندق پیچید.

سلمان عرض کرد: امروز وضع عجیبی از شما مشاهده کردم! پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: در میان جرقه‌های که بار اول جستن کرد، کاخهای حیره و مدائن را دیدم و برادرم جبرئیل به من بشارت داد که آنها در زیر پرچم اسلام قرار خواهند گرفت! در درون جرقه دوم کاخهای روم را دیدم، و هم او به من خبر داد که در اختیار پیروانم قرار خواهد گرفت، در سومین جرقه، کاخهای صنعاء و سرزمین یمن را دیدم و او به من بشارت داد که مسلمانان بر آن پیروزی شوند و من در آن حال، تکبیر پیروزی گفتم، ای مسلمانان به شما مرده باد!...

مسلمانان راستین از خوشحالی در پوست نمیگنجیدند و خدا را شکر می کردند. اما منافقان، چهره در هم کشیده و با ناراحتی و به صورت اعتراض، گفتند:

---

تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه ۴۹۰

چه آرزوی باطل و چه وعده محالی؟! در حالی که اینها از ترس جان خود، حالت دفاعی به خویش گرفته اند و مشغول حفر خندق هستند و با آن دشمن محدود، یارای جنگ ندارند، خیال فتح کشورهای بزرگ جهان را در سر می پروراندند، در این موقع آیات مورد بحث نازل شد و به آنها پاسخ گفت.

تفسیر :

همه چیز به دست اوست!

در آیات قبل سخن از امتیازاتی بود که اهل کتاب (یهود و نصاری) برای خود قایل بودند و خود را از خاصان خداوند می‌پنداشتند (علاوه بر این مدعی بودند حاکمیت و مالکیت نیز از آن آنها است) خداوند در این دوآیه ادعای باطل آنان را با این بیان جالب رد می‌کند، می‌فرماید: «بگو: بارالها! مالک ملکها توئی، تو هستی که به هر کس بخواهی و شایسته‌بدانی حکومت می‌بخشی و از هر کس بخواهی حکومت را جدامی سازی» (قل اللهم مالک الملک توئی الملک من تشاء و تنزع الملک ممن تشاء).

«هر کس را بخواهی بر تخت عزت مینشانی، و هر کس را اراده کنی بر خاک مذلت قرار می‌دهی» (و تعز من تشاء و تذلل من تشاء).

و در یک جمله «کلید تمام خوبیها به دست توانای تو است، زیرا تو بر هر چیز توانائی» (بیدک الخیر انک علی کل شیء قدیر).

ناگفته پیداست که منظور از اراده و مشیت الهی در این آیه این نیست که بدون حساب و بی دلیل چیزی را به کسی می‌بخشد و یا از او می‌گیرد، بلکه مشیت او از روی حکمت و مراعات نظام و مصلحت و حکمت جهان آفرینش و عالم انسانیت است و گاه این حکومتها به خاطر شایستگیها است، و گاه حکومت ظالمان هماهنگ ناشایستگی امتهاست.

---

تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه ۴۹۱

این نکته نیز قابل توجه است که لفظ «خیر» افعّل التفضیل است و معادل فارسی آن «بهتر» می‌باشد، و برای برتری چیزی بر چیز دیگر ذکر می‌شود ولی در بسیاری از موارد، به معنی خوب (بدون مفهوم صفت تفضیلی) نیز به کار می‌رود و ظاهر این است که در آیه مورد بحث به معنی دوم است. یعنی سرچشمه تمام خوبیها از او و به دست اوست.

جمله «بیدک الخیر» با توجه به الف و لام استغراق در «الخیر» و مقدم شدن خبر بر مبتدا (زیرا بیدک الخیر فرموده نه الخیر بیدک) نشان می‌دهد که تمام خیرها و برکات و نیکیها و خوبیها، در دست خداست، و ضمناً از این جمله استفاده می‌شود که هم عزت، خیر است و هم ذلت، و هم بخشیدن حکومت و هم گرفتن آن، هر کدام در جای خود خیر است و بر طبق قانون عدالت، و شری وجود ندارد، جانیان و بدکاران، خیرشان در آن است که در زندان باشند،

و نیکوکاران با ایمان، خیرشان در آزادی است.  
به تعبیر دیگر در جهان هستی شری وجود ندارد، این ما هستیم که خیرات را  
مبدل به شر می‌کنیم و اگر می‌گویید: خیر تنها به دست تو است و از شر  
سخنی نمی‌گویید، به خاطر آن است که شری از ذات پاک اوصادر نمی‌شود.  
جمله «انک علی کل شیء قدیر» در واقع دلیلی است بر تمام آنچه در این  
آیه آمده زیرا وقتی او بر هر چیز قادر است، حکومت و عزت و خیرات به دست او  
است.

سؤال :

در اینجا سؤال مهمی مطرح است و آن اینکه ممکن است کسانی از آیه فوق  
چنین نتیجه بگیرند که، هر کس به حکومتی می‌رسد و یا از حکومت، سقوط  
می‌کند، خواست خدا بوده و نتیجه این سخن، امضای تمام حکومت‌های جباران  
و ستمگران تاریخ از قبیل حکومت چنگیز و هیتلر و... می‌باشد، اتفاقاً در تاریخ  
نیز

---

#### تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه ۴۹۲

می‌خوانیم که یزید بن معاویه هم برای توجیه حکومت ننگین و ظالمانه خود به  
این آیه استدلال کرد.

به همین جهت در کلمات مفسران، برای حل این اشکال توضیحاتی درباره آیه  
دیده می‌شود از جمله این که: آیه مخصوص به حکومت‌های الهی است و یا  
مخصوص به حکومت پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله وسلم) و پایان دادن به  
حکومت جباران قریش است.

ولی حق این است که آیه یک مفهوم کلی و عمومی دارد که طبق آن،  
تمام حکومت‌های خوب و بد بر طبق مشیت خداست، ولی با این توضیح  
که: خداوند یک سلسله عوامل و اسباب برای پیشرفت و پیروزی در این جهان  
آفریده است، و استفاده از آثار این اسباب همان مشیت خداست.

بنابراین خواست خدا یعنی آثاری که در آن اسباب و عوامل آفریده شده است:  
حال اگر افراد ستمگر و ناصالحی (همچون چنگیز و یزید و فرعون و مانند  
اینها) از آن وسایل استفاده کردند و ملت‌هایی ضعیف و زبون و ترسو، به آن تن در  
دادند و حکومت ننگین آنها را تحمل کردند، این نتیجه اعمال خود آنها است،  
که گفته‌اند: «هر ملتی لایق همان حکومتی است که دارد»!

ولی اگر ملتها آگاه بودند و آن عوامل و اسباب را از دست جباران گرفته و به

دست صالحان دادند و حکومت‌های عادلانه‌ای به وجود آوردند بازنتیجه اعمال آنها است که بستگی به طرز استفاده از عوامل و اسباب الهی دارد. در حقیقت آیه، بیدار باشی برای همه افراد و جوامع انسانی است که بهوش باشند، و از وسایل پیروزی بهره گیرند و پیش از آنکه افراد ناصالح بر آنها چیره شوند و مقامات حساس اجتماع را از دست آنها بگیرند آنها بکوشند و سنگرها را اشغال کنند.

---

تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه ۴۹۳

کوتاه سخن اینکه: خواست خداوند همان است که در عالم، اسباب آفریده تا چگونه ما از عالم اسباب استفاده کنیم. در آیه بعد برای تکمیل این معنی و نشان دادن حاکمیت خداوند بر تمام عالم هستی می‌افزاید: «شب را در روز داخل می‌کنی و روز را در شب و موجود زنده را از مرده خارج می‌سازی و مرده را از زنده، و به هر کس اراده کنی بدون حساب روزی می‌بخشی» (تولج الليل فی النهار وتولج النهار فی الليل و تخرج الحی من المیت و تخرج المیت من الحی و ترزق من تشاء بغیر حساب). و به این ترتیب مساله تغییر تدریجی شب و روز، کوتاه شدن شب درنیمی از سال، که از آن تعبیر به داخل شدن شب در روز شده است و بلند شدن شبها در نیم دیگر (دخول روز در شب) و همچنین خارج شدن موجودات زنده از مرده، و موجودات مرده از زنده، و روزیهای فراوانی که نصیب بعضی از افراد می‌شود، هر یک نشانه بارزی از قدرت مطلقه اوست.

نکته‌ها

۱- «ولوج» در لغت به معنی دخول است، این آیه می‌گوید: خداوند، شب را در روز و روز را در شب داخل می‌کند (در هشت مورد دیگر قرآن نیز، به این معنی اشاره شده است).

منظور از این جمله همان تغییر تدریجی محسوسی است که در شب و روز، در طول سال، مشاهده می‌کنیم، این تغییر بر اثر انحراف محور کره زمین نسبت به مدار آن که کمی بیش از ۲۳ درجه است و تفاوت زاویه تابش خورشید می‌باشد، لذا می‌بینیم در بلاد شمالی (نقاط بالای خط استوا) در ابتدای زمستان، روزها کم کم

بلند و شبها، کوتاه می شود تا اول تابستان، سپس به عکس، شبها بلند و روزها کوتاه می شود و تا اول زمستان ادامه دارد. اما در بلاد جنوبی (نقاط پایین خط استوا) درست به عکس است.

بنابراین، خداوند دائما، شب و روز را در یکدیگر داخل می کند، یعنی از یکی کاسته به دیگری می افزاید.

ممکن است گفته شود که در خط حقیقی استوا و همچنین در نقطه اصلی قطب شمال و جنوب، شب و روز در تمام سال مساوی هستند و هیچگونه تغییری پیدا نمیکند، شب و روز در خط استوا در تمام سال هر کدام دوازده ساعت و در نقطه قطب در تمام سال، یک شب ۶ ماهه و یک روز به همان اندازه است، بنابراین آیه جنبه عمومی ندارد.

پاسخ :

در پاسخ این سؤال باید گفت: خط استوای حقیقی، یک خط موهوم بیش نیست و همیشه زندگی واقعی مردم یا این طرف خط استوا است یا آن طرف، و همچنین نقطه قطب، نقطه بسیار کوچکی بیش نیست و زندگی ساکنان مناطق قطبی (اگر ساکنانی داشته باشد) حتما در مکانی وسیعتر از نقطه حقیقی قطب است، بنابراین هر دو دسته اختلاف شب و روز دارند. آیه ممکن است علاوه بر معنی فوق، معنی دیگری را هم در بر داشته باشد و آن اینکه شب و روز در کره زمین به خاطر وجود طبقات جو در اطراف این کره به صورت ناگهانی ایجاد نمی شود، بلکه روز، به تدریج از فجر و فلق شروع شده و گسترده می گردد و شب از شفق و سرخی طرف مشرق به هنگام غروب آغاز، و تدریجا تاریکی همه جا را می گیرد.

تدریجی بودن تغییر شب و روز به هر معنی که باشد آثار سودمندی در زندگانی انسان و موجودات کره زمین دارد، زیرا پرورش گیاهان و بسیاری از جانداران در پرتو نور و حرارت تدریجی آفتاب صورت می گیرد، به این معنی که از

---

تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه ۴۹۵

آغاز بهار که نور و حرارت، روز به روز، افزایش می یابد، گیاهان و بسیاری از حیوانات هر روز مرحله تازه ای از تکامل خود را طی می کنند و چون با گذشت زمان، نور و حرارت بیشتری لازم دارند و این موضوع به وسیله تغییرات تدریجی شب و روز تامین می گردد، می توانند به نقطه نهایی تکامل خود

برسند.

هر گاه شب و روز همیشه یکسان بود، نمو و رشد بسیاری از گیاهان و حیوانات، دچار اختلال می شد و فصول چهارگانه که لازمه اختلاف شب و روز و «چگونگی زاویه تابش آفتاب است از بین می رفت و طبعا انسان از فواید اختلاف فصول بی بهره می ماند.»

همچنین اگر معنی دوم در تفسیر آیه را در نظر بگیریم که آغاز شب و روز، تدریجی است نه ناگهانی و حتما شفق و بین الطلوعین در میان این دو است، روشن می شود که این تدریجی بودن شب و روز، برای ساکنان زمین نعمت بزرگی است، زیرا کم کم با تاریکی یا روشنائی آشنایی شوند و نیروهای جسمی و زندگی اجتماعی آنان بر آن منطبق می گردد، در غیر این صورت، مسلما ناراحتیهایی به وجود می آمد.

۲ - جمله «تخرج الحی من المیت و تخرج المیت من الحی» و شبیه آن در چندین آیه از قرآن مجید به چشم می خورد که می گوید: «خداوند زنده را از مرده و مرده را از زنده بیرون می آورد».

منظور از بیرون آوردن «زنده» از «مرده» همان پیدایش حیات از موجودات بیجان است، زیرا می دانیم آن روز که زمین آماده پذیرش حیات شد، موجودات زنده از مواد بیجان به وجود آمدند، از این گذشته دائما در بدن ما و همه موجودات زنده عالم، مواد بی جان، جزو سلولها شده، تبدیل به موجود زنده می گردند.

پیدایش مردگان از موجودات زنده، نیز دائما در مقابل چشم ما مجسم است. در حقیقت آیه اشاره به قانون تبادل دائمی مرگ و حیات است که

---

#### تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه ۴۹۶

عمومیترین و پیچیدهترین و در عین حال جالبترین قانونی است که بر ماحکومت می کند.

برای این آیه، تفسیر دیگری نیز هست که با تفسیر گذشته، منافاتی ندارد و آن مسئله زندگی و مرگ معنوی است، چه این که می بینیم گاهی افراد با ایمان که زندگان حقیقی هستند از افراد بی ایمان که مردگان واقعی محسوب می شوند به وجود می آیند و گاهی به عکس، افراد بی ایمان از افراد با ایمان متولد می شوند.

قرآن زندگی و مرگ معنوی را در آیات متعددی به «کفر» و «ایمان»

تعبیر کرده است.

مطابق این تفسیر، قرآن مساله به هم ریختن قانون توارث را که بعضی از دانشمندان آن را از قوانین قطعی طبیعت می دانند، اعلام می دارد، زیرا انسان به خاطر داشتن آزادی اراده مانند موجودات بی جان طبیعت نیست که تحت تاثیر اجباری عوامل مختلف باشد، و این خود یکی از قدرتمائیهای خدا است که آثار کفر را از وجود فرزندان کافر (آنها که می خواهند واقعا مؤمن باشند) می شوید، و آثار ایمان را از وجود فرزندان مؤمن (آنها که می خواهند واقعا کافر باشند) از بین می برد و این استقلال اراده، که حتی می تواند بر زمینه های مساعد و نامساعد ارثی پیروز گردد از ناحیه اوست.

همین معنی در روایتی از پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) به ماریسیده است چنانکه در تفسیر (الدر المنثور) از سلمان فارسی نقل شده که رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) در تفسیر آیه «تخرج الحی من المیت...» فرمود: یعنی مؤمن را از صلب کافر و کافر را از صلب مؤمن خارج می سازد.

۳ - جمله «(و ترزق من تشاء بغير حساب)» به اصطلاح از قبیل ذکر «(عام)» بعد از «(خاص)» است زیرا در جمله های قبل، نمونه هایی از روزیهای خداوند به بندگان، بیان شده است و در این جمله مساله، به صورت کلی و عمومیت در تمام مواهب و ارزاق ذکر گردیده یعنی نه تنها عزت و حکومت و حیات و مرگ به دست خدا است

---

#### تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه ۴۹۷

بلکه هر نوع روزی و موهبتی از ناحیه او است.

جمله «(بغير حساب)» (بدون حساب) اشاره به این است که دریای مواهب الهی آن قدر وسیع و پهناور است که هر قدر به هر کس ببخشد کمترین تاثیری برای او نمی کند و نیاز به نگاه داشتن حساب ندارد، زیرا حساب را آنها نگه می دارند که سرمایه محدودی دارند، و بیم تمام شدن یا کمبود سرمایه درباره آنها میرود، چنین اشخاصی هستند که دائما در عطایای خود حسابگرند. مبادا سرمایه آنها از دست برود، اما خداوندی که دریای بی پایان هستی و کمالات است، نه بیم کمبود دارد، و نه کسی از او حساب می گیرد، و نه نیازی به حساب دارد.

از آنچه گفته شد، روشن می شود که این جمله، منافات با آیاتی که بیان تقدیر

الهی و اندازه گیری و لیاقت و شایستگی افراد و حکمت و تدبیر آفرینش را بیان می کند، ندارد.

۴ - سوال دیگری در اینجا مطرح است و آن اینکه: از نظر قانون آفرینش و حکم عقل و دعوت انبیاء، هر کسی در کسب سعادت و خوشبختی و عزت و ذلت و تلاش و کوشش برای کسب روزی خویش مختار و آزاد است، پس چگونه در آیه فوق، همه اینها به خداوند نسبت داده شده است؟!

پاسخ این سؤال این است که سرچشمه اصلی عالم آفرینش و تمام مواهب و قدرتهائی که افراد دارند، خداست، اوست که همه امکانات را برای تحصیل عزت و خوشبختی در اختیار بندگان، قرار داده، و اوست که قوانینی در این عالم وضع کرده که اگر پشت پا به آن بزنند، نتیجه آن، ذلت است، و به همین دلیل همه اینها را می توان به او نسبت داد، ولی این نسبت هرگز منافات با آزادی اراده بشر ندارد، زیرا انسان که از این قوانین و مواهب، از این قدرتها و نیروها، حسن استفاده، یا سوء استفاده می کند.

---

تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه ۴۹۸

آیه ۲۸

آیه و ترجمه

لا يتخذ المؤمنون الكافرين اولياء من دون المؤمنين و من يفعل ذلك فليس من الله في شيء الا ان تتقوا منهم تقية و يحذرکم الله نفسه والی الله المصیر  
ترجمه :

۲۸ - افراد با ایمان نباید به جای مومنان، کافران را دوست و سرپرست خود انتخاب کنند، و هر کس چنین کند، هیچ رابطه ای با خدا ندارد (و پیوند او بکلی از خدا گسسته می شود)، مگر اینکه از آنها به پرهیزد (و به خاطر هدفهای مهمتری تقیه کنید). خداوند شما را از (نافرمانی) خود، بر حذر می دارد، و بازگشت (شما) به سوی خداست.

تفسیر :

با دشمنان طرح دوستی نریزد

در آیات گذشته سخن از این بود که عزت و ذلت و تمام خیرات به دست خدا است، و در این آیه به همین مناسبت مؤمنان را از دوستی با کافران شدیداً نهی می کند، زیرا اگر این دوستیها به خاطر کسب قدرت و ثروت و عزت است، همه اینها به دست خدا است.

می‌فرماید: «افراد با ایمان نباید غیر از مؤمنان (یعنی) کافران را دوست و ولی و حامی خود انتخاب کنند» (لا يتخذ المؤمنون الكافرين أولياء من دون المؤمنين).

«و هر کس چنین کند در هیچ چیز از خداوند نیست» و رابطه خود را به کلی از پروردگارش گسسته است (و من يفعل ذلك فليس من الله في شيء). این آیه در زمانی نازل شد که روابطی در میان مسلمانان و مشرکان بایهود

---

#### تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه ۴۹۹

نصاری وجود داشت، و چون ادامه این ارتباط، برای مسلمین زیانبار بود، مسلمانان از این کار نهی شدند، این آیه در واقع یک درس مهم سیاسی اجتماعی به مسلمانان می‌دهد که بیگانگان را به عنوان دوست و حامی و یار و یاور هرگز نپذیرند، و فریب سخنان جذاب و اظهار محبت‌های به ظاهر صمیمانه آنها را نخورند، زیرا ضربه‌های سنگینی که در طول تاریخ بر افراد با ایمان و با هدف واقع شده در بسیاری از موارد از این رهگذر بوده است.

تاریخچه استعمار می‌گوید: همیشه ظالمان استثمارگر در لباس دوستی و دلسوزی و عمران و آبادی ظاهر شده‌اند.

فراموش نباید کرد (واژه استعمار که به معنی اقدام به عمران و آبادی است نیز از همین جا گرفته شده) آنها به نام عمران و آبادی وارد می‌شدند و هنگامی که جای پای خود را محکم می‌کردند، بیرحمانه بر آن جامعه می‌تاختند و همه چیز آنها را به یغما می‌بردند.

جمله «من دون المومنین» اشاره به این است که در زندگی اجتماعی هر کس نیاز به دوستان و یاورانی دارد، ولی افراد با ایمان باید اولیای خود را از میان افراد با ایمان انتخاب کنند و با وجود آنان چه نیازی به کفار بی رحم و ستمگر است، و تکیه بر وصف ایمان و کفر، اشاره به این است که این دو از یکدیگر بیگانه و آشتی ناپذیرند.

جمله «فليس من الله في شيء» اشاره به این است که: افرادی که با دشمنان خدا پیوند دوستی و همکاری برقرار سازند، ارتباطشان با خداوند و خداپرستان گسسته می‌شود.

سپس به عنوان یک استثناء از این قانون کلی می‌فرماید: «مگر اینکه از آنها به پرهیزید» و تقیه کنید (الا ان تتقوا منهم تقية).

همان تقیه‌ای که برای حفظ نیروها و جلوگیری از هدر رفتن قوا و امکانات و

سرانجام پیروزی بر دشمن است. در چنین موردی، جایز است که مسلمانان با افراد بی ایمان، به خاطر حفظ جان خود و مانند آن ابراز دوستی کنند. و در پایان آیه، هشدار می‌دهد به همه مسلمانان داده، می‌فرماید: «خداوند شما را از (نافرمانی) خود بر حذر می‌دارد، و بازگشت (همه شما) به سوی خداست» (و یحذرکم الله نفسه و الی الله المصیر). این دو جمله، بر مساله تحریم دوستی با دشمنان خدا تاکید می‌کند، از یک سو می‌گوید از مجازات و خشم و غضب خداوند پرهیزید، و از سوی دیگر می‌فرماید: «اگر مخالفت کنید بازگشت همه شما به سوی او است و نتیجه اعمال خود را خواهید گرفت».

#### نکته‌ها

#### ۱ - تقیه یک سپر دفاعی است

درست است که گاهی انسان به خاطر هدفهای عالیت‌تر، به خاطر حفظ شرافت، و به خاطر تقویت حق و کوبیدن باطل حاضر است از جان عزیز خود نیز در این راه بگذرد، ولی آیا هیچ عاقلی میتواند بگوید جایز است انسان بدون هدف مهمی جان خود را به خطر اندازد؟ اسلام صریحاً اجازه داده که انسان در موردی که جان یا مال و ناموس او در خطر است و اظهار حق، هیچگونه نتیجه و فایده مهمی ندارد موقتاً از اظهار آن خودداری کند و به وظیفه به طور پنهانی عمل نماید.

چنانکه قرآن در آیه فوق خاطر نشان ساخته و با تعبیر دیگر در آیه ۱۰۶ سوره نحل می‌فرماید: «الا من اکره و قلبه مطمئن بالايمان»، مگر کسی که از روی اجبار چیزی بر خلاف ایمان اظهار می‌کند و قلب او با ایمان مطمئن و آرام است.

تواریخ و کتب حدیث اسلامی نیز سرگذشت «عمار» و پدر و مادرش را

فراموش نکرده که در چنگال بت پرستان گرفتار شدند و آنها را شکنجه دادند که از اسلام بیزاری بجویند پدر و مادر عمار از این کار خودداری کردند و به دست مشرکان کشته شدند ولی عمار آنچه را که آنها میخواستند با زبان اظهار

داشت و سپس گریه کنان از ترس خداوند بزرگ به خدمت پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) شتافت پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) به او فرمود: «ان عادوا لک فعد لهم»، (اگر باز هم گرفتار شدی و از تو خواستند آنچه می‌خواهند بگو) و به این وسیله اضطراب و وحشت و گریه او را آرام ساخت. نکته‌های که باید کاملاً به آن توجه داشت این است که تقیه در همه جای حکم ندارد بلکه گاهی واجب و گاهی حرام و زمانی مباح می‌باشد. وجوب تقیه در صورتی است که بدون فایده مهمی جان انسان به خطر بیفتد، اما در موردی که تقیه موجب ترویج باطل و گمراه ساختن مردم و تقویت ظلم و ستم گردد حرام و ممنوع است. روی این اساس تمام ایراداتی که در این زمینه شده پاسخ داده خواهد شد در حقیقت اگر خورده‌گیران در این باره تحقیق می‌کردند واقف می‌شدند که شیعه در این عقیده تنها نیست بلکه مساله تقیه در جای خود یک حکم قاطع عقلی و موافق فطرت انسانی است. زیرا تمام مردم عاقل و خردمند جهان هنگامی که خود را بر سر دو راهی ببینند که یا باید از اظهار عقیده باطنی خود چشم‌پوشند و یا با اظهار عقیده خود جان و مال و حیثیت خود را به خطر افکنند، تحقیق می‌کنند اگر اظهار عقیده در موردی باشد که ارزش برای فدا کردن جان و مال و حیثیت داشته باشد در چنین موقعی اقدام به این فداکاری را صحیح می‌شمارند و اگر اثر قابل ملاحظه‌ای در آن نبینند از اظهار عقیده چشم‌پوشند.

---

تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه ۵۰۲

## ۲- تقیه یا تغییر شکل مبارزه

در تاریخ مبارزات مذهبی و اجتماعی و سیاسی زمانه‌های پیش می‌آید که مدافعان حقیقت اگر بخواهند به مبارزه آشکار دست بزنند هم‌خودشان و هم مکتبشان به دست نابودی سپرده می‌شود و یا لااقل در معرض مخاطره قرار می‌گیرد مانند وضع شیعیان علی (علیه السلام) در زمان حکومت غاصب بنی امیه در چنین موقعی راه صحیح و عاقلانه این است که نیروهای خود را به هدر ندهند و برای پیشبرد اهداف مقدس خود به مبارزات غیر مستقیم و یا مخفیانه دست بزنند و در حقیقت تقیه برای اینگونه مکتبها و پیروان آنها در چنین لحظاتی یک نوع تغییر شکل مبارزه محسوب می‌شود که میتواند آنها را از نابودی نجات دهد، و در ادامه مجاهدات خود پیروز گرداند، کسانی که بر

تقیه بطور درست قلم بطلان میکشند معلوم نیست برای اینگونه موارد چه طرحی دارند؟ آیا نابود شدن خوب است و یا ادامه مبارزه به شکل صحیح و منطقی؟ راه دوم همان تقیه است و راه اول چیزی است که هیچ کس نمی تواند آن را تجویز کند.

از آنچه گفتیم روشن شد که تقیه یک اصل مسلم قرآنی است ولی در موارد معین و حساب شده که ضابطه آن در بالا آمد، و اینکه می بینیم بعضی از ناآگاهان تقیه را از ابداعات پیروان اهل بیت (علیهم السلام) می شمردند دلیل بر این است که با آیات قرآن آشنائی زیادی ندارند.

بعد ←

↑ فترت

→ قبل

تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه ۵۰۳

آیه ۲۹

آیه و ترجمه

قل ان تخفوا ما فی صدورکم او تبدوه یعلمه الله و یعلم ما فی السموت و ما فی الارض و الله علی کل شیء قدیر ۲۹

ترجمه :

۲۹ - بگو: اگر آنچه را در سینه‌های شماست، پنهان دارید یا آشکار کنید، خداوند آن را می‌داند، و (نیز) از آنچه در آسمانها و زمین است، آگاه‌می‌باشد، و خداوند بر هر چیزی تواناست.

تفسیر :

او از اسرار درون شما آگاه است

در آیه قبل، دوستی و همکاری با کافران و دشمنان خدا، و تکیه کردن بر آنان شدیداً مورد نهی واقع شده، جز در موارد تقیه، و از آنجا که بعضی، ممکن است همسین استثناء را بهانه‌های برای برگزیدن کافران به دوستی و تن دادن به ولایت و حمایت آنها قرار دهند، و با سوء استفاده از عنوان تقیه با دشمنان اسلام رابطه برقرار سازند در این آیه به آنها هشدار داده، می‌فرماید: «(بگو: اگر آنچه را در سینه‌های شماست، پنهان سازید یا آشکار کنید خداوند آن را می‌داند)» (قل ان تخفوا ما فی صدورکم او تبدوه یعلمه الله).

نه تنها اسرار درون شما را می‌داند بلکه «آنچه را که در آسمانها و آنچه را در زمین است (نیز) می‌داند (و علاوه بر این آگاهی وسیع) خداوند بر هر چیزی توانا است» (و یعلم ما فی السموات و ما فی الارض و الله علی کل شیء قدیر). بنابراین او با علم بی‌پایانش که پهنه زمین و آسمان را فرا گرفته، از نیات همه شما با خبر است، و قدرت بر کیفر دادن گنهکاران را نیز دارد.

تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه ۵۰۴

آیه ۳۰

آیه و ترجمه

یوم تجد کل نفس ما عملت من خیر محضرا و ما عملت من سوء تود لو ان بینها و بینہ امدا بعیدا و یحذرکم اللہ نفسہ و اللہ رءوف بالعباد ۳۰  
ترجمه :

۳۰- روزی که هر کس، آنچه را از کار نیک انجام داده، حاضر میبیند، و آرزو می کند میان او، و آنچه از اعمال بد انجام داده، فاصله زمانی زیادی باشد. خداوند شما را از (نافرمانی) خودش، بر حذر می دارد، و (در عین حال)، خدا نسبت به همه بندگان، مهربان است.

تفسیر :

### حضور اعمال انسانها در قیامت

این آیه تکمیلی است بر آنچه در آیه قبل آمد، و از حضور اعمال نیک و بد در قیامت پرده بر می دارد، می فرماید: «به یاد آورید روزی را که هر کس آنچه را از کار نیک انجام داده حاضر میبیند و همچنین آنچه را از کار بد، انجام داده است» (یوم تجد کل نفس ما عملت من خیر محضرا و ما عملت من سوء). «در حالی که دوست می دارد میان او و آن اعمال بد فاصله زمانی زیادی باشد» (تود لو ان بینها و بینہ امدا بعیدا). نمیگوید آرزو می کند اعمال بدش نابود شود زیرا می داند چیزی در جهان نابود نمی شود، بلکه آرزو می کند با آن فاصله بگیرد. «آمد» در لغت به معنی زمان محدود است، و تفاوت آن با «ابد» این است که ابد، زمان نامحدود را می گوید، و غالبا امد توجه به انتهای زمانی و سر رسید مدت

---

### تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه ۵۰۵

دارد، هر چند به معنی زمان محدود (در برابر نامحدود) نیز به کار میرود. آری گناهکاران، و نیکوکاران همگی اعمال خود را در آن روز حاضر میبینند، با این تفاوت که نیکوکاران از مشاهده اعمال خویش خوشحال و مسرور می شوند و بدکاران از مشاهده اعمال خود چنان در وحشت فرو می روند که آرزو می کنند از آن فاصله بگیرند نه فاصله مکانی، که فاصله زمانی دور و دراز که برای ابراز تنفر از فاصله مکانی رساتر است، زیرا در فاصله مکانی احتمال حضور نزد او وجود دارد، ولی در فاصله زمانی به هیچ وجه امکانپذیر نیست. مثلا کسی که در مناطق دور دستی از صحنه جنگ جهانی زندگی میکرد، باز کم و بیش، احساس اضطراب و نگرانی داشت زیرا ممکن بود دامنه جنگ به

آنجا کشیده شود ولی ما که امروز دهها سال از زمان جنگ فاصله گرفته‌ایم، هیچگونه احساس نگرانی نداریم که آن جنگها ما را هم فرا بگیرد (ممکن است جنگ جهانی دیگری روی بدهد) ولی سرایت آن جنگهای پیشین به امروز معنی ندارد.

بعضی از مفسران احتمال داده‌اند که «امد» در اینجا فاصله مکانی باشد (همانگونه که مجمع البیان از بعضی نقل کرده است) ولی این واژه ظاهراً در لغت جز به معنی زمان یا سررسید زمان نیامده است. و در پایان آیه، باز برای تاکید بیشتر می‌فرماید: «خداوند شما را از (نافرمانی) خویش بر حذر می‌دارد و در عین حال خدا نسبت به همه‌بندگان مهربان است» (و یحذرکم الله نفسه و الله رؤف بالعباد). در واقع، این جمله معجونی است از بیم و امید، از یک سو اعلام خطر می‌کند و هشدار می‌دهد، و از سوی دیگر بندگان را به لطفش امیدوار می‌سازد تا تعادلی میان خوف و رجا که عامل مهم تربیت انسان است برقرار شود، این احتمال نیز وجود دارد که این دو جمله تاکید بر یکدیگر باشد و به این میماند که کسی به دیگری بگوید من تو را از این کار خطرناک بر حذر میدارم و من به تو مهربانم که

---

تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه ۵۰۶

اعلام خطر میکنم.

### حضور اعمال و تجسم آن در قیامت

قرآن مجید در آیه مورد بحث و آیات زیاد دیگری از این حقیقت پرده برمی‌دارد که در قیامت اعمال نیک و بد انسان، هر کدام در شکلی تجسم یافته و در عرصه محشر حاضر می‌شود.

واژه «تجد» از ماده «وجدان» (یافتن) ضد فقدان و نابودی است و کلمه «خیر» و «سوء» که به صورت نکره آمده در اینجا مفید عموم است، یعنی هر انسانی در آن روز تمام اعمال خوب و بد خود را - هر چند کم باشد - در نزد خود می‌یابد.

گرچه جمعی از مفسرین اصرار دارند این آیه، و آیات مانند آن را توجیه‌کنند و بگویند منظور از حاضر شدن اعمال، حضور پاداش و کیفر آنهاست و یا اینکه منظور حضور نامه عمل است که تمام اعمال آدمی از نیک و بد در آن ثبت شده است.

ولی پیدا است که این توجیهات، با ظاهر آیه سازگار نیست، زیرا این آیه به روشنی می‌گوید که انسان در روز رستاخیز، «خود عمل» را می‌یابد، و در ذیل آیه می‌خوانیم گناهکار آرزو دارد که بین او و عمل زشتی که انجام داده جدائی بیفتد، و در اینجا نیز خود عمل، مورد بحث آیه است نه نامه عمل و نه کیفر و پاداش آنها.

گواه دیگر اینکه در آیه مورد بحث می‌خوانیم: گناهکار دوست می‌دارد میان او و عملش فاصله زیادی بیفتد و هرگز آرزوی از بین رفتن عمل خود را نمیکند. این نشان می‌دهد که نابودی اعمال امکانپذیر نیست و به همین دلیل تمنای آن را نمی‌نماید.

آیات فراوان دیگری نیز این مطلب را تایید می‌کند مانند آیه ۴۹ سوره کهف «و وجدوا ما عملوا حاضرا و لا یظلم ربک احدا» (گناهکاران در روز رستاخیز، تمام اعمال گذشته خود را در برابر خود حاضر می‌بینند و خداوند به هیچ کس، ستم

---

#### تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه ۵۰۷

نمی‌کند).

و آیه ۷ و ۸ سوره زلزال: «فمن یعمل مثقال ذرة خیرا یره و من یعمل مثقال ذرة شرا یره»، (هر کس اندکی کار نیک یا بد انجام دهد، خود آن را خواهد دید).

همانطور که گفتیم گاهی بعضی از مفسران، لفظ «جزاء» را در این آیات تقدیر گرفته‌اند، و این خلاف ظاهر آیات است.

از بعضی آیات به دست می‌آید که این جهان کشتزار جهان دیگر است و عمل انسان بسان دانه‌های است که کشاورز در دل خاک میافشاند، سپس همان دانه رشد و نمو کرده همان دانه را با مقادیر زیادتری برداشت می‌کند، اعمال انسان نیز با تبدلات و تغییرات بیشتری که لازمه سرای رستاخیز است به خود انسان باز می‌گردد چنانکه خداوند در سوره شوری آیه ۲۰ می‌فرماید:

«من کان یرید حرث الاخرة نزد له فی حرثه»، (هر کس کشت آخرت را بخواهد کشته او را افزایش می‌دهیم).

از بعضی از آیات دیگر به دست می‌آید که کارهای نیک این جهان در جهان دیگر به صورت نور و روشنایی در می‌آیند، منافقان از مؤمنان مطالبه این نور را می‌کنند، و می‌گویند: «انظرونا نقتبس من نورکم»، (صبر کنید تا ما از نور

شما بهره گیریم).

و به آنها گفته می‌شود: «ارجعوا وراءکم فالتمسوا نورا»، (بازگردید، این نور را از دنیا طلب کنید).

این آیات و دهها آیات دیگر می‌رساند که ما، در روز رستاخیز عین عمل رابه صورت کاملتر مییابیم و این همان تجسم اعمال است که دانشمندان اسلامی به آن قائلاند.

---

#### تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه ۵۰۸

روایات بسیاری نیز از پیشوایان بزرگ اسلام بر این مطلب گواهی می‌دهند که ما در اینجا به یک نمونه اکتفا می‌کنیم:

پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) به یکی از کسانی که تقاضای موعظه کرده بود، فرمود: «وانه لا بد لک یا قیس من قرین یدفن معک وهو حی و تدفن معه و انت میت فان کان کریماکرمک و ان کان لثیماسلمک ثم لا یحشر الا معک و لا تحشر الا معه و لا تسئل الا عنه فلا تجعله الا صالحا فانه ان صلح انست به، و ان فسد لا تستوحش الا منه وهو فعلک»:

(ای قیس! ناگزیر، همنشینی داری که پس از مرگ، همراه تو دفن می‌شود، در حالی که او زنده است و با او دفن میشوی در حالی که تو مردهای، اگر او نیک و گرامی باشد، تو را گرامی می‌دارد و هر گاه او پست باشد تو را تسلیم حوادث می‌کند، سپس او با کسی جز تو محشور نمی‌شود و تو هم با کسی جز او به صحنه رستاخیز نمی‌آئی، از تو درباره غیر آن سؤالی نمی‌شود، بنابراین، سعی کن آن را به صورت شایسته انجام دهی، زیرا اگر آن، شایسته باشد، با او انس میگیری و گر نه از هیچ کس جز او وحشت نداری و آن «عمل» تو است).

برای روشن شدن این بحث لازم است قبلا چگونگی پاداش و کیفر اعمال را مورد بررسی قرار دهیم.

#### نظرات دانشمندان درباره چگونگی پاداش و کیفر الهی

دانشمندان درباره پاداش و کیفر اعمال، عقاید گوناگونی دارند:

۱ - دسته‌ای از آنها معتقدند که جزاء اعمال، مانند پاداش و کیفرهای این جهان، روی قرارداد است یعنی چنانکه در این جهان برای هر کاربدي کیفري از

---

#### تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه ۵۰۹

طرف قانونگذاران تعیین شده است، خداوند بزرگ برای هر عملی، کیفر و یا

پاداش خاصی معین نموده است، این نظریه همان نظریه اجر و مزد، و کیفرهای مقرراتی است.

۲ - دسته دیگری معتقدند که تمام کیفرها و پاداشها، مخلوق نفس و روح انسانی است که روح انسانی بی اختیار در آن جهان آنها را خلق می کند، به این بیان که: اعمال نیک و بد در این جهان در روح انسانی، ملکاتی خوب و بد، ایجاد می نماید و این ملکات، خمیره انسان و جزء ذات او میگردند، و هر یک از این ملکات، صورتی مناسب خویش، از نعمت و عذاب ایجاد می کند، اشخاص خوش باطن در این جهان با یک سلسله از افکار و تصورات نیک سر و کار دارند، و افراد ناپاک در خواب و بیداری با افکار باطل و تصورات بد خویش مشغول اند. این ملکات در روز رستاخیز، خلاق نعمتها و شکنجه ها و دردها و آرامش و عذاباند، و به عبارت دیگر آنچه درباره نعمتهای بهشت و مجازاته های دوزخ می خوانیم، همان مخلوقات صفات خوب و بد انسان است، نه چیز دیگر.

۳ - دسته دیگری از دانشمندان بزرگ اسلام، راه دیگری را انتخاب نموده و شواهد زیادی از آیات و روایات را برای آن آورده اند و خلاصه آن این است: هر کرداری از ما، خواه خوب و خواه بد، یک صورت دنیوی دارد، که ما آن را مشاهده مینماییم و یک صورت اخروی، که هم اکنون در دل آن عمل نهفته است و روز رستاخیز پس از تحولاتی که در آن رخ می دهد، شکل دنیوی خود را از دست داده و با شکل روز رستاخیز جلوه می کند و باعث آرامش و راحتی عمل کننده یا آزار اومی گردد.

از میان نظرات فوق، نظر اخیر با ظواهر بسیاری از آیات قرآن کاملاً تطبیق می کند، بنابراین، اعمال انسان که اشکال مختلفی از انرژیها هستند، طبق قانون بقا،

---

#### تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه ۵۱۰

«ماده و انرژی» هیچگاه از میان نمیروند و همواره در این جهان باقی خواهند بود، گرچه ما با مطالعه سطحی چنین میپنداریم که از میان رفته اند. بقای این اعمال و ابدیت آنها از یک سو سبب می شود که در رستاخیز، به هنگام محاسبه اعمال، هر کسی تمامی اعمال خود را ببیند و جایی برای انکار باقی نماند و از سوی دیگر سبب می شود که در میان اعمال خود، در رستاخیز زندگی کند، رنج ببرد و یا آرامش بیابد، گرچه وسایل انسانی هنوز قادر نیست که حوادث گذشته را جز آنچه مربوط به چند لحظه قبل است کشف

کند ولی مسلم است اگر دستگاہی کاملتر به وجود آید و یا «دید» و «درکی» کاملتر داشته باشیم میتوانیم همه آنچه را که در گذشته روی داده است، احساس و درک کنیم (البته مانعی ندارد که قسمتی از پاداش و کیفرها هم جنبه قرار دادی داشته باشد).

### تجسم اعمال از نظر علم روز

برای اثبات امکان تجسم اعمال گذشته، می توان از اصول مسلم «فیزیک» امروز استفاده کرد زیرا از نظر علم فیزیک مسلم است که ماده، تبدیل به انرژی (جسم تبدیل به نیرو) می شود، چه این که آخرین نظریه درباره ماده و انرژی این است که «ماده» و «نیرو» دو مظهر از یک حقیقت هستند و ماده، انرژی متراکم و فشرده است که در شرایط معینی به نیرو مبدل می گردد، گاهی انرژی نهفته در یک گرم ماده، معادل با قدرت انفجار متجاوز از سی هزار تن دینامیت است.

---

### تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه ۵۱۱

نتیجه این که ماده و انرژی، جلوههایی از یک حقیقت هستند و با توجه به عدم فنای انرژی و ماده هرگز مانعی نخواهد داشت که نیروها و انرژیهای پخش شده بار دیگر به حالت تراکم در آیند و حالت جرمی و جسمی بخود بگیرند و نیروهائی که در راه اصلاح و درستکاری یا در راه جور و ستم به کار برده شده اند به حالت فشرده در آیند و به صورت جسمانی خاص در روز رستاخیز مجسم گردند و در صورتی که اعمال نیکی باشند به صورت نعمتهای جالب و زیبای مادی و اگر اعمال بد و شری باشند، در قیافه وسایل شکنجه و عذاب مجسم گردند.

---

### تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه ۵۱۲

آیه ۳۱ - ۳۲

آیه و ترجمه

قل ان کنتم تحبون الله فاتبعونی يحببکم الله و یغفر لکم ذنوبکم واللہ غفور رحیم ۳۱ قل اطیعوا الله و الرسول فان تولوا فان الله لا یحب الکفرین ۳۲

ترجمه :

۳۱ - بگو: اگر خدا را دوست میدارید، از من پیروی کنید! تا خدا (نیز) شما را دوست بدارد، و گناهانتان را ببخشد، و خدا آمرزنده مهربان است.

۳۲ - بگو: از خدا و فرستاده (او)، اطاعت کنید! و اگر سرپیچی کنید، خداوند کافران را دوست نمیدارد.

### شان نزول :

درباره آیات فوق دو شان نزول در تفسیر مجمع البیان و المنار، آمده است: نخست این که جمعی در حضور پیغمبر (صلی الله علیه و آله وسلم) ادعای محبت پروردگار کردند، در حالی که عمل به برنامه‌های الهی در آنها کمتر دیده می‌شد، آیات فوق نازل گردید و به آنها پاسخ گفت. دیگر این که جمعی از مسیحیان نجران در مدینه به حضور پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) آمدند و ضمن سخنان خود، اظهار داشتند که ما اگر مسیح (علیه السلام) را فوق العاده احترام می‌گذاریم، به خاطر محبتی است که به خدا داریم، آیات فوق نازل شد و به آنها پاسخ گفت.

### تفسیر :

### محبت واقعی این است!

همانگونه که در شان نزول خواندیم گروهی بودند: که دم از دوستی پیام

---

تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه ۵۱۳

اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) یا سایر انبیاء می‌زدند، آیات فوق، مفهوم دوستی واقعی را تبیین می‌کند و فرق آن را با محبت کاذب و دروغین روشن می‌سازد.

نخست می‌فرماید: «بگو: اگر خدا را دوست میدارید از من پیروی کنید تا خدا شما را دوست بدارد و گناہانتان را ببخشد که خدا آمرزنده مهربان است» (قل ان کنتم تحبون الله فاتبعونی یحبکم الله و یغفر لکم ذنوبکم و الله غفور رحیم).

یعنی محبت تنها یک علاقه قلبی ضعیف و خالی از هر گونه اثر نیست بلکه باید آثار آن، در عمل انسان منعکس باشد، کسی که مدعی عشق و علاقه به پروردگار است، نخستین نشانه‌اش این است که از پیامبر و فرستاده او پیروی کند.

در حقیقت این، یک اثر طبیعی محبت است که انسان را به سوی «محبوب» و خواسته‌های او میکشاند، البته ممکن است، محبت‌های ضعیفی یافت شود که شعاع آن، از قلب به بیرون نیفتد، اما اینگونه محبت‌ها به قدری ناچیز است که نمیتوان نام محبت بر آن گذاشت، یک محبت اساسی حتما آثار عملی دارد،

حتما دارند آن را با محبوب پیوند می‌دهد، و در مسیر خواسته‌های او به تلاش پرثمر و امی دارد.

دلیل این موضوع روشن است، زیرا عشق و علاقه انسان به چیزی حتما به خاطر این است که کمالی در آن یافته است، هرگز انسان به موجودی که هیچ نقطه قوتی در آن نیست، عشق نمی‌ورزد، بنابراین، عشق انسان به خدا به خاطر این است که او منبع و سرچشمه اصلی هر نوع کمال است، مسلما چنین وجودی، تمام برنامه‌ها و دستورهایش نیز کامل است، و در این حال چگونه ممکن است انسانی که عاشق تکامل و پیشرفت است از آن برنامه‌ها، سرباز زند، و اگر سرباز زد، آیا نشانه عدم واقعیت عشق و محبت او نیست؟

این آیه نه تنها به مسیحیان نجران، یا مدعیان محبت پروردگار در عصر پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) پاسخ می‌گوید، بلکه یک اصل کلی در منطق اسلام برای همه اعصار و

---

#### تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه ۵۱۴

قرون است، آنها که شب و روز دم از عشق پروردگار یا عشق و محبت پیشوایان اسلام و مجاهدان راه خدا و صالحان و نیکان می‌زنند اما در عمل، کمترین شباهتی به آنها ندارند، مدعیان دروغینی بیش نیستند.

آنها که سر تا پا آلوده گناه‌اند، با این حال قلب خود را مملو از عشق خدا، پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم)، امیر مؤمنان (علیه السلام) و پیشوایان بزرگ می‌دانند، و یا عقیده دارند که ایمان و عشق و محبت تنها به قلب است و ارتباطی با عمل ندارد، از منطق اسلام به کلی بیگانه‌اند.

در «معانی الاخبار» از امام صادق (علیه السلام) نقل شده که فرمود: ما احب الله من عصاه: «کسی که گناه می‌کند، خدا را دوست نمی‌دارد».

سپس این شعر معروف را قرائت فرمود:

تعصى الاله و انت تظهر حبه

هذا لعمرى فى الفعال بدیع

لو كان حبك صادقا لاطعته

## ان المحب لمن يحب مطيع

«معصیت پروردگار میکنی، با این حال اظهار محبت او مینمایی - به جانم سوگو کند، این کار عجیبی است! اگر محبت تو صادقانه بود، اطاعت فرمان او میکردی - زیرا کسی که دیگری را دوست می‌دارد، از فرمان او پیروی می‌کند».

قرآن در جمله «يُحِبُّبِكُمُ اللَّهُ وَ يُغْفِرُ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَ اللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ» می‌گوید: اگر محبت خدا داشتید و اثرات آن در عمل و زندگی شما آشکار شد خداوند هم شما را دوست می‌دارد و به دنبال این دوستی، اثراتش در مناسبات او با شما آشکار می‌گردد، گناهانتان را میبخشد و شما را مشمول رحمتش می‌کند.

دلیل دوستی متقابل خداوند نیز روشن است، زیرا او وجودی است ازهر نظر کامل و بی پایان و به هر موجودی که در مسیر تکامل گام بر دارد بر اثر سنخیت پیوند محبت خواهد داشت.

از این آیه ضمناً روشن می‌شود که محبت یک طرفه نمی‌تواند وجود داشته

---

### تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه ۵۱۵

باشد، زیرا هر محبتی دارنده آن را دعوت می‌کند که عملاً در راه خواسته‌های واقعی «محبوب» گام بردارد و در چنین حالی به طور قطع، محبوب نیز به او علاقه پیدا می‌کند.

ممکن است در اینجا سؤال شود که اگر شخص محب، همواره اطاعت فرمان محبوب کند، دیگر گناهی برای او باقی نمی‌ماند که بخشوده شود، پس جمله یغفر لکم ذنوبکم موضوع نخواهد داشت.

در پاسخ باید گفت: اولاً ممکن است این جمله اشاره به بخشش گناهان سابق باشد و ثانیاً شخص محب استمرار بر معصیت محبوب نمیکند، ولی ممکن است بر اثر طغیان و غلبه شهوات، گاهی لغزشی از او سرزند که در پرتو اطاعت‌های مستمر او بخشوده خواهد شد.

نکته :

### دین و محبت

در روایات متعددی از پیشوایان اسلام نقل شده که دین چیزی جز محبت نیست، از جمله در کتاب خصال و کافی از امام صادق (علیه السلام) نقل شده

که فرمود: «هل الدين الا الحب ثم تلا هذه الآية ان كنتم تحبون الله فاتبعوني»، «آیا دین جز محبت است، و سپس آیه فوق را تلاوت فرمود»، منظور از این روایات این است که روح و حقیقت دین همان ایمان و عشق به خدا است ایمان و عشقی که شعاع آن، تمام وجود انسان را روشن می کند و همه اعضا و دستگاہهای تن تحت تاثیر آن قرار میگیرند، و اثر بارز و روشن آن پیروی از فرمان خدا است.

---

#### تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه ۵۱۶

در آیه بعد، بحثی را که در آیه قبل آمده بود تعقیب کرده، می فرماید: «بگو: اطاعت کنید خدا و فرستاده او را» (قل اطيعوا الله والرسول). بنابراین چون شما مدعی محبت او هستید باید با اطاعت از فرمان او و پیامبرش این محبت را عملاً اثبات کنید. سپس می افزاید: «اگر آنها سرپیچی کنند، خداوند کافران را دوست ندارد» (فان تولوا فان الله لا يحب الكافرين). سرپیچی آنها نشان می دهد که محبت خدا را ندارند، بنابراین خدا هم آنها را دوست ندارد، زیرا محبت یک طرفه بی معنی است. ضمناً از جمله «اطيعوا الله والرسول» استفاده می شود که اطاعت خدا و پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) از هم جدا نیستند، به همین دلیل در آیه قبل تنها سخن از پیروی و اطاعت پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) بود و در اینجا سخن از هر دو است.

---

#### تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه ۵۱۷

آیه ۳۳ - ۳۴

آیه و ترجمه

ان الله اصطفى ادم و نوحا و آل ابرهیم و آل عمرن علی العلمین ۳۳ ذریة بعضها من بعض و الله سمیع علیم ۳۴

ترجمه :

۳۳ - خداوند، آدم و نوح و آل ابراهیم و آل عمران را بر جهانیان برتری داد.  
۳۴ - آنها فرزندان (و دودمانی) بودند که (از نظر پاکی و تقوا و فضیلت،) بعضی از بعض دیگر گرفته شده بودند، و خداوند، شنوا و داناست (و از کوششهای آنها در مسیر رسالت خود، آگاه می باشد).

تفسیر :

### نیاکان مریم

این آیات، سرآغازی است برای بیان سرگذشت مریم و اشاره‌ای به مقامات اجداد او و نمونه بارزی است از محبت واقعی به پروردگار و ظهور آثار این محبت در عمل، که در آیات گذشته به آن اشاره شده بود. نخست می‌فرماید: «خداوند آدم و نوح و خاندان ابراهیم و خاندان عمران را بر عالمیان برگزید» (ان الله اصطفی آدم و نوحا و آل ابراهیم و آل عمران علی العالمین).

«اصطفی» از ماده صفو (بر وزن عفو) به معنی خالص شدن چیزی است و صفوة به معنی خالص هر چیزی است، سنگ صاف را در لغت عرب از این نظر صفا می‌گویند که دارای خلوص و پاکی است، بنابراین اصطفاء به معنی انتخاب کردن قسمت خالص چیزی است. آیه فوق می‌گوید: «ما آدم و نوح و خاندان ابراهیم و عمران را برگزیدیم»

#### تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه ۵۱۸

ممکن است این گزینش، تکوینی باشد و یا تشریعی، به این معنی که خداوند آفرینش آنها را از آغاز، آفرینش ممتازی قرار داد، هر چند با داشتن آفرینش ممتاز، هرگز مجبور به انتخاب راه حق نبودند، بلکه با اراده و اختیار خود این راه را پیمودند، سپس به خاطر اطاعت فرمان خدا و تقوا و پرهیزکاری و کوشش در راه هدایت انسانها، امتیازهای جدیدی کسب کردند که با امتیاز ذاتی آنها آمیخته شد و به صورت انسانهایی برگزیده درآمدند.

و در آیه بعد می‌افزاید: «آنها فرزندان و دودمانی بودند که بعضی از بعض دیگر گرفته شده بودند» (ذریة بعضها من بعض).

این برگزیدگان الهی از نظر اسلام و پاکی و تقوا و مجاهده برای راهنمایی بشر همانند یکدیگر بودند، و همچون نسخه‌های متعدد از یک کتاب که هر یک از دیگری اقتباس شده باشد.

و در پایان آیه اشاره به این حقیقت می‌کند که خداوند مراقب کوششها و تلاشهای آنها بوده، و سخنانشان را شنیده است و از اعمالشان آگاه است می‌فرماید: «خداوند شنوا و دانا است» (و الله سمیع علیم).

در آیات فوق علاوه بر آدم، به تمام پیامبران اولوالعزم اشاره شده است، نام نوح، صریحا آمده، و آل ابراهیم هم خود او و هم موسی و عیسی و پیامبر اسلام (صلی

الله علیه و آله و سلم) را شامل می‌شود، و ذکر آل عمران اشاره مجددی به مریم و حضرت مسیح (علیه السلام) است و تکرار آن برای این است که مقدمه‌های برای شرح حال آنان در آیات آینده باشد.

---

تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه ۵۱۹

## نکته‌ها

### ۱ - امتیازات پیامبران

در اینجا سؤالی پیش می‌آید که این امتیاز ذاتی اگر چه آنها را مجبور به پیمودن راه حق نمیکرد و با مساله اختیار و اراده منافات نداشت ولی بازیک نوع تبعیض محسوب می‌شود.

در پاسخ باید گفت: که یک آفرینش آمیخته با نظام صحیح چنین تفاوتی را ایجاد می‌کند (دقت کنید) مثلاً بدن انسان یک آفرینش منظم است و برای تامین این نظام تفاوت‌هایی در میان اعضا باید باشد اگر تمام سلول‌های تن انسان به ظرافت سلول‌های شبکیه چشم و یا به استحکام و قدرت سلول‌های استخوان ساق پا و یا به حساسیت سلول‌های مغز و یا به تحرک سلول‌های قلب باشد مسلماً سازمان بدن به هم میریزد بلکه باید سلول‌هایی همچون مغز در بدن باشد و رهبری عضلات و اعضا بدن را به عهده بگیرد و سلول‌های محکم استخوانی استقامت بدن را حفظ کند سلول‌های ظریف و حساس از کوچک‌ترین حوادث آگاه گردد و سلول‌های متحرک جنبش بیافرینند.

هیچکس نمی‌تواند بگوید چرا همه بدن مغز نیست و یا مثلاً در گیاه چرا همه سلول‌ها به ظرافت و لطافت و زیبایی گلبرگ‌ها نمی‌باشند زیرا چنین وضعی ساختمان گیاه را به کلی دستخوش فنا و نیستی می‌کند.

ولی نکته قابل توجه اینجا است که این «امتیاز» ذاتی که برای ایجاد یک سازمان منظم نهایت لزوم را دارد ساده نیست، بلکه توأم با یک مسئولیت عظیم به اندازه این امتیاز می‌باشد. وجود این مسئولیت سنگین تعادل کفه‌های ترازوی خلقت آنها را تامین خواهد کرد، یعنی به همان نسبت که پیامبران و رهبران بشر امتیاز دارند، همان اندازه مسئولیت نیز دارند و دیگران که امتیاز متفاوتی دارند مسئولیت کمتری خواهند داشت.

---

تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه ۵۲۰

از اینها گذشته امتیازات ذاتی برای نزدیکی انسان به خدا هرگز کافی نیست

بلکه باید با امتیازات اکتسابی همراه باشد.

۲ - آیه در صدد بیان همه برگزیدگان خدا نیست بلکه تنها اشاره به جمعی از آنها می‌کند و اگر بعضی از پیامبران که از این دودمان نیستند، در آن ذکر نشده‌اند دلیل بر عدم برگزیدن آنها نمی‌باشد، ضمناً باید توجه داشت که آل ابراهیم موسی بن عمران و پیامبر اسلام و برگزیدگان خاندان او را نیز شامل می‌شود، زیرا همه آنها از دودمان ابراهیم هستند.

۳ - به گفته «راغب» در کتاب مفردات کلمه «آل» از «اهل» گرفته شده و تنها تفاوتی که با اهل دارد این است که «آل» معمولاً به نزدیکان افراد بزرگ و شریف گفته می‌شود ولی «اهل» معنی وسیعی دارد و بر همه اطلاق می‌گردد، همچنین آل به افراد انسان اضافه می‌شود ولی کلمه اهل به زمان و مکان و هر چیز دیگر اضافه می‌شود، مثلاً می‌گویند: اهل فلان شهر اما نمی‌گویند آل فلان شهر.

۴ - ناگفته پیداست که منظور از برگزیدگان آل ابراهیم و آل عمران این نیست که تمام فرزندان ابراهیم و عمران از برگزیدگان هستند، زیرا ممکن است در میان آنها حتی افراد کافری وجود داشته باشند بلکه منظور این است که جمعی از دودمان آنها برگزیده شده‌اند.

۵ - «عمران» در آیه فوق همان پدر «مریم» است نه پدر «موسی» زیرا هر کجا در قرآن نام عمران برده شده اشاره به پدر مریم می‌باشد و آیات بعد که شرح حال مریم را بیان می‌کند نیز گواه این مطلب است.

۶ - در روایات متعددی که از طرق اهل بیت (علیهم‌السلام) به ما رسیده است به این آیه برای معصوم بودن انبیاء و امامان استدلال شده است، زیرا خداوند هرگز افراد گنهکار و آلوده به شرک و کفر و فسق را انتخاب نمی‌کند بلکه آنهائی را برمیگزیند که از آلودگیها برکنار و معصوم باشند (البته مراحل از عصمت را می‌توان از آیه

---

تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه ۵۲۱

استفاده کرد).

۷ - بعضی از نویسندگان اخیر به این آیه برای مساءله تکامل انواع استدلال کرده‌اند و معتقدند که آیه دلالت بر این دارد که «آدم» نخستین انسان نبود بلکه در زمان آدم انسانهای بسیاری وجود داشتند که خداوند آدم را از میان آنها برگزید و نسلی ممتاز از فرزندان او به وجود آورد.

و تعبیر به «(علی العالمین)» در آیه فوق را گواه بر این معنی می‌دانند و می‌گویند: در عصر آدم عالمیان یعنی جامعه انسانی وجود داشته. بنابراین مانعی ندارد که انسان نخستین که میلیونها سال قبل به وجود آمده از حیوانات دیگر تکامل یافته و «(آدم)» تنها یک انسان برگزیده بوده باشد! ولی در برابر این سخن باید گفت که هیچگونه دلیلی در دست نیست که منظور از «(عالمین)» در اینجا انسانهای معاصر آدم بوده باشند، بلکه ممکن است مجموع جامعه انسانیت در تمام طول تاریخ بوده باشد، و بنابراین معنی آیه چنین می‌شود: خداوند از میان تمام جامعه بشریت در طول تاریخ انسانهایی را برگزید که نخستین آنها آدم و سپس نوح و خاندان ابراهیم و خاندان عمران بود و از آنجا که این برگزیدگان هر کدام در عصر و زمانی میزیسته‌اند می‌فهمیم که منظور از عالمین تمام جامعه انسانی در همه اعصار و قرون بوده است. بنابراین لزومی ندارد که معتقد باشیم در عصر آدم انسانهای زیادی وجود داشته‌اند که آدم از میان آنها برگزیده شده باشد - دقت کنید!

تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه ۵۲۲

آیه ۳۵ - ۳۶

آیه و ترجمه

اذ قالت امرات عمرن رب انی نذرت لك ما فی بطنی محررا فتقبل منی انك انت السميع العلیم ۳۵ فلما وضعته قالت رب انی وضعته انثی و الله اعلم بما وضعت و لیس الذكر كالانثی و انی سميتها مریم و انی اعیذها بك و ذریتها من الشیطن الرجیم ۳۶

ترجمه :

۳۵ - (به یاد آورید) هنگامی را که همسر عمران گفت: خداوند! آنچه را در رحم دارم، برای تو نذر کردم، که محرر (و آزاد، برای خدمت خانه تو) باشد. از من بپذیر، که تو شنوا و دانایی!

۳۶ - ولی هنگامی که او را به دنیا آورد، (و او را دختر یافت)، گفت: خداوند! من او را دختر آوردم - ولی خدا از آنچه او به دنیا آورده بود، آگاهتر بود - و پسر، همانند دختر نیست. (دختر نمی‌تواند وظیفه خدمتگزاری معبد را همانند پسر انجام دهد). من او را مریم نام‌گذاردم، و او و فرزندانش را از (وسوسه‌های) شیطان رانده شده، در پناه تو قرار می‌دهم.

تفسیر :

## عمران و دخترش مریم

به دنبال اشاره‌ای که به عظمت آل عمران در آیات قبل آمده بود در این آیات سخن از عمران و دخترش مریم به میان می‌آورد، و به طور فشرده چگونگی تولد و پرورش و بعضی از حوادث مهم زندگی این بانوی بزرگ را بیان می‌کند. توضیح اینکه: از تواریخ و اخبار اسلامی و گفته مفسران استفاده می‌شود که «حنه» و «اشیاع» دو خواهر بودند که اولی به همسری عمران که از شخصیتها

---

### تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه ۵۲۳

برجسته بنی اسرائیل بود در آمد و دومی را زکریا پیامبر خدا به همسری انتخاب کرد.

همسر عمران «حنه» سالها گذشت که فرزندی از او متولد نشد روزی زیر درختی نشسته بود پرنده‌ای را دید که به جوجه‌های خود غذای دهد مشاهده این محبت مادرانه آتش عشق فرزند را در دل او شعله‌ور ساخت و از صمیم دل از درگاه خدا تقاضای فرزندی کرد و چیزی نگذشت که این دعای خالصانه به هدف اجابت رسید و باردار شد.

از بعضی از روایات استفاده می‌شود که خداوند به عمران وحی فرستاده بود که پسری پر برکت که میتواند بیماران غیر قابل علاج را درمان کند و مردگان را به فرمان خدا حیات بخشد به او خواهد داد که به عنوان پیامبر به سوی بنی اسرائیل فرستاده می‌شود.

او این جریان را با همسر خود «حنه» در میان گذاشت لذا هنگامی که او باردار شد تصور کرد فرزند مزبور همان است که در رحم دارد بی‌خبر از این که کسی که در رحم او است مادر آن فرزند (مریم) می‌باشد و به همین دلیل نذر کرد که پسر را خدمتگزار خانه خدا «بیت المقدس» نماید اما به هنگام تولد مشاهده کرد که دختر است در این موقع نگران شد که با این وضع چه کند. زیرا خدمتکاران بیت المقدس از میان پسران انتخاب می‌شدند و سابقه نداشت دختری به این عنوان انتخاب گردد.

با توضیح بالا، به تفسیر آیات باز می‌گردیم: در نخستین آیه می‌فرماید: به یاد آرید هنگامی را که همسر عمران گفت:

---

### تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه ۵۲۴

خداوند! آنچه را در رحم دارم برای تو نذر کردم که محرر (و آزاد برای خدمت خانه تو) باشد، آن را از من بپذیر که تو شنوا و دانائی» (اذقالت امرات عمران رب انی نذرت لک ما فی بطنی محررا فتقبل منی انک انت السميع العليم). در این آیه اشاره به نذر همسر عمران به هنگام بارداری شده، او تصور میکرد فرزندش (با توجه به بشارت خداوند) پسر است، و از این رو واژه «محررا» (یا معادل دیگر در زبان دیگر) را به کار برد، نه «محررة» و از خدا خواست که نذر او را بپذیرا شود.

واژه «محررا» از ماده تحریر گرفته شده که به معنی آزاد ساختن است. و در اصطلاح آن زمان به فرزندی گفته می شد که به خدمت معبدو خانه خدا در می آمدند، تا نظافت و سایر خدمات را بر عهده گیرند و به هنگام فراغت مشغول عبادت پروردگار شوند، و از آنجا که آنها از هرگونه خدمت به پدر و مادر آزاد بودند، به آنها محرر گفته می شد، و یا از این جهت که خالص از هر گونه تلاش و کوشش دنیوی بوده اند، به آنها محرر می گفتند. بعضی گفته اند که این دسته از کودکان از موقعی که توانائی بر این خدمات داشتند تا سن بلوغ، وظایف خود را زیر نظر پدران و مادران انجام میدادند و پس از رسیدن به سن بلوغ، تعیین سرنوشتشان به دست خودشان بود، اگر میخواستند به کار در معبد پایان داده و بیرون میرفتند و اگر تمایل داشتند بمانند می ماندند.

بعضی گفته اند: اقدام همسر عمران به نذر، دلیل بر آن است، که عمران در همان حال بارداری او از دنیا رفته بود، و گر نه بعید بود او مستقلا چنین نذری کند.

---

#### تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه ۵۲۵

سپس می افزاید: «هنگامی که فرزند خود را به دنیا آورد (و او را دختر یافت) گفت: پروردگارا! من او را دختر آوردم» (فلما وضعتها قالت رب انی وضعتها انثی).

البته خدا از آنچه او به دنیا آورده بود آگاهتر بود» (و الله اعلم بما وضعت). سپس افزود: «تو میدانی که دختر و پسر (برای هدفی که من نذر کرده ام) یکسان نیستند» (و لیس الذکر کالانثی).

دختر، پس از بلوغ، عادت ماهانه دارد و نمی تواند در مسجد بماند، به علاوه نیروی جسمی آنها یکسان نیست، و نیز مسائل مربوط به حجاب و بارداری و

وضع حمل ادامه این خدمت را برای دختر مشکل می سازد و لذا همیشه پسران را نذر می کردند.

از قرائن موجود در آیه و روایاتی که در تفسیر آیه وارد شده است، استفاده می شود که «و لیس الذکر کالانثی» (پسر همانند دختر نیست) از زبان مادر مریم است هر چند بعضی احتمال داده اند از کلام خدا باشد ولی بعید به نظر می رسد.

در اینجا این سؤال پیش می آید که مادر مریم، قاعدتا میبایست بگوید: «و لیست الانثی کالذکر» (این دختر همانند پسر نیست) زیرا او دختر آورده بود نه پسر و لذا گفته اند: جمله تقدیم و تاخیری دارد همانگونه که در بسیاری از عبارات عرب معمول است، و چه بسا ناراحتی ناگهانی که هنگام وضع حمل به او دست داد سبب شد سخن خود را این چنین ادا کند، چرا که او علاقه داشت صاحب پسری شود تا خدمتگزار بیت المقدس باشد، همین علاقه سبب شد که بی اختیار به هنگام سخن گفتن نام پسر را مقدم دارد.

سپس افزود: «من او را مریم نام گذاردم و او و فرزندانش را از (وسوسه های شیطان رجیم و رانده شده (از درگاه خدا) در پناه تو قرار می دهم» (و انی سمیتها مریم و انی اعیدها بک و ذریتها من الشیطان الرجیم).

#### تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه ۵۲۶

«مریم» در لغت به معنی زن عبادتکار و خدمتگزار است و از آنجا که این نامگذاری به وسیله مادرش بعد از وضع حمل انجام شد، نهایت عشق و علاقه این مادر با ایمان را برای وقف فرزندش در مسیر بندگی و عبادت خدا نشان می دهد، و نیز به همین دلیل بود که او پس از نامگذاری، نوزادش و فرزندانی را که در آینده از او به وجود می آیند، در برابر وسوسه های شیطانی به خداوند سپرد.



تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه ۵۲۷

آیه ۳۷

آیه و ترجمه

فتقبلها ربها بقبول حسن و انبتها نباتا حسنا و کفلها زکریا کلما دخل علیها زکریا المحراب وجد عندها رزقا قال یمریم انی لک هذا قالت هومن عند الله ان الله یرزق من یشاء بغير حساب ۳۷

ترجمه :

۳۷ - خداوند، او ( مریم ) را به طرز نیکویی پذیرفت، و به طرز شایسته‌های، ( نهال وجود ) او را رویانید ( و پرورش داد )، و کفالت او را به زکریا سپرد. هر زمان زکریا وارد محراب او می شد، غذای مخصوصی در آن جا میدید. از او پرسید: ای مریم! «این را از کجا آورده‌ای؟!» گفت: «این از سوی خداست. خداوند به هر کس بخواهد، بی حساب روزی می دهد».

تفسیر :

پرورش مریم در سایه عنایت الهی

این آیه ادامه بحث آیه گذشته درباره سرگذشت مریم است، می فرماید: «پروردگارش او را به طرز نیکویی پذیرفت و به طور شایسته‌های ( گیاه وجود ) او را رویانید و پرورش داد» ( فتقبلها ربها بقبول حسن و انبتها نباتا حسنا ).

مادر مریم باور نمیکرد او به عنوان خدمتگزار خانه خدا ( بیت المقدس ) پذیرفته شود به همین دلیل آرزو داشت فرزندش پسر باشد، زیرا سابقه نداشت دختری برای این کار، انتخاب گردد، ولی طبق آیه فوق خداوند این دختر پاک را برای نخستین بار جهت این خدمت روحانی و معنوی پذیرفت.

بعضی از مفسران گفته اند: نشانه پذیرش او این بود که مریم بعد از بلوغ در دوران خدمتگزاری بیت المقدس هرگز عادت ماهانه ندید تا مجبور نگردد از این

تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه ۵۲۸

مرکز روحانی دور شود یا اینکه حضور غذاهای بهشتی در برابر محراب او دلیلی بر این پذیرش بود.

این احتمال نیز وجود دارد که قبولی این نذر و پذیرش مریم، به صورت الهام به مادرش اعلام شده باشد.

تعبیر به «انبتها» از ماده انبات به معنی رویانیدن در مورد پرورش مریم اشاره به جنبه‌های تکامل معنوی، روحانی و اخلاقی مریم است. ضمناً این جمله اشاره به نکته لطیفی دارد و آن اینکه کار خداوند، انبات و رویانیدن است یعنی همانگونه که در درون بذر گلها و گیاهان استعدادهایی نهفته است که زیر نظر باغبان پرورش می‌یابد و آشکار می‌شود، در درون وجود آدمی و اعماق روح و فطرت او نیز همه گونه‌استعدادهای عالی نهفته شده است که اگر انسان خود را تحت تربیت مربیان الهی که باغبانهای باغستان جهان انسانیتانند قرار دهد، به سرعت پرورش می‌یابد و آن استعدادهای خدا داد آشکار می‌شود، و انبات به معنی واقعی کلمه صورت می‌گیرد. سپس می‌افزاید: «خداوند زکریا را سرپرست و کفیل او قرار داد» (و کفلها زکریا).

«کفلها» از ماده «کفالت» در اصل به معنی «ضمیمه کردن چیزی به دیگری» است و به همین مناسبت به افرادی که سرپرستی کودک را به عهده می‌گیرند کافل یا کفیل گفته می‌شود، زیرا در حقیقت او را ضمیمه وجود خود می‌کنند.

این ماده هر گاه به صورت ثلاثی مجرد (کفل بدون تشدید) استعمال شود به معنی به عهده گرفتن سرپرستی و کفالت است، و هنگامی که به صورت ثلاثی مزید (کفل با تشدید) استعمال شود، به معنی برگزیدن و قرار دادن کفیل برای دیگری است.

در تاریخ آمده است، پدر مریم (عمران) قبل از تولد او چشم از جهان فرو

---

#### تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه ۵۲۹

بست و مادر او را بعد از تولد به بیت المقدس نزد دانشمندان و علمای یهود آورد و گفت: این کودک هدیه به بیت المقدس است، سرپرستی او را یک نفر از شما به عهده بگیرد، و چون آثار عظمت در چهره او نمایان بود و در خاندان شایسته‌های متولد شده بود، گفتگو در میان دانشمندان بنی اسرائیل در گرفت و هر یک می‌خواست افتخار سرپرستی مریم، نصیب او شود، سرانجام

طی مراسم خاصی که شرح آن در تفسیر آیه ۴۴ همین سوره خواهد آمد، زکریا کفالت او را بر عهده گرفت.

هر چه بر سن مریم افزوده می‌شد، آثار عظمت و جلال در وی نمایانتر می‌گشت و به جایی رسید که قرآن در ادامه این آیه درباره او می‌گوید: «هر زمان زکریا وارد محراب او می‌شد غذای جالب خاصی نزد او می‌یافت» (کلما دخل علیها زکریا المحراب وجد عندها رزقا).

«محراب» محل ویژه‌ای است که در معبد برای امام آن معبد یا افراد خاصی در نظر گرفته می‌شود، و برای نامگذاری آن به این اسم‌جهاتی ذکر کرده‌اند که از همه بهتر، سه جهت زیر است:

نخست این که از ماده «حرب» به معنی جنگ گرفته شده است چون مؤمنان، در این محل به مبارزه با شیطان و هوسهای سرکش برمی‌خیزند، دیگر اینکه «محراب» اصولاً به معنی بالای مجلس است و چون محل محراب را در بالای معبد قرار می‌دهند به این نام نامیده شده است در ضمن باید توجه داشت که وضع محراب در میان بنی اسرائیل چنانکه گفته‌اند با وضع محرابهای ما تفاوت داشت آنها محراب را از سطح زمین بالاتر می‌ساختند به طوری که چند پله می‌خورد و اطراف آن مانند دیوارهای اطاق آن را محفوظ می‌کرد به طوری که افرادی که در داخل محراب بودند، از بیرون کمتر دیده می‌شدند.

سوم اینکه: محراب به معنی تمام معبد است که جایگاه مبارزه با هوای نفس و شیطان بوده است.

---

#### تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه ۵۳۰

مریم تحت سرپرستی زکریا بزرگ شد و آن چنان غرق عبادت و بندگی خدا بود که به گفته ابن عباس هنگامی که نهساله شد، روزها را روزه می‌گرفت و شبها را به عبادت می‌پرداخت و آن چنان در پرهیزگاری و معرفت و شناسائی پروردگار پیش رفت که از احبار و دانشمندان پارسای آن زمان نیز پیشی گرفت.

و هنگامی که زکریا در کنار محراب او قرار می‌گرفت و برای دیدار او می‌آمد، غذاهای مخصوصی کنار محراب او مشاهده میکرد که از آن به تعجب می‌افتاد روزی به او گفت: «این غذا را از کجا آوردی؟» (قال یا مریم انی لک هذا). مریم در جواب گفت: «این از طرف خدا است و اوست که هر کس را بخواهد

بی حساب روزی می دهد» (قالت هو من عند الله ان الله يرزق من يشاء بغير حساب).

اما این غذا چه نوع غذائی بوده و از کجا برای مریم آمده در آیه شرح داده نشده است ولی از روایات متعددی که در تفسیر عیاشی و غیر آن از کتب «شیعه» و «اهل تسنن» آمده استفاده می شود که آن یک نوع میوه بهشتی بوده که در غیر فصل، در کنار محراب مریم به فرمان پروردگار حاضر می شده است و این موضوع جای تعجب نیست که خدا از بنده پرهیزگارش این چنین پذیرائی کند.

این موضوع که منظور از «رزقا» غذای بهشتی باشد از قرائنی که در گوشه و کنار آیه هست نیز استفاده می شود، زیرا اولاً کلمه «رزقا» به صورت نکره، نشانه آن است که روزی خاص و ناشناسی برای زکریا بوده است. ثانیاً پاسخ مریم که این از طرف خدا است نشانه دیگری برای این مطلب می باشد ثالثاً به هیجان آمدن زکریا و تقاضای فرزندی از طرف پروردگار که در آیه بعد به آن اشاره شده قرینه دیگری برای این معنی محسوب می شود.

---

#### تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه ۵۳۱

ولی بعضی از مفسران (مانند نویسندگان المنار) معتقدند که منظور از «رزقا» همین غذاهای معمولی دنیا بوده زیرا از ابن جریر نقل شده که بنی اسرائیل گرفتار قحطی شدند و زکریا قادر بر تأمین زندگی مریم نبود، در این موقع قرعهای زدند که به نام مرد نجاری افتاد و او افتخاراً از درآمد کسب خود غذای مریم را تهیه میکرد و به هنگامی که زکریا در کنار محراب او قرار میگرفت از وجود چنان غذائی در آن شرایط سخت تعجب میکرد و مریم در پاسخ سؤال او می گفت: «این از طرف خداست» یعنی خداوند، مرد با ایمانی را علاقهمند به این خدمت در آن شرایط سخت، ساخته است.

ولی همانطور که گفتیم این تفسیر، نه با قرائنی در آیه است سازگار می باشد و نه با روایاتی که در ذیل آیه وارد شده می سازد از جمله در تفسیر عیاشی روایتی از امام باقر (علیه السلام) نقل شده که خلاصه اش چنین است: «روزی پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) به خانه فاطمه زهرا (علیها السلام) آمد در حالی که چند روز در خانه او غذائی دیده نمیشد، ناگاه غذای فراوان مخصوصی نزد او مشاهده کرد و از او پرسید: این غذا از کجا است؟

فاطمه (علیهاالسلام) عرض کرد: از نزد خدا است، زیرا هر کس را بخواهد بدون حساب روزی میبخشد، پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: «این جریان همانند جریان زکریاست که در کنار محراب مریم آمد و غذای مخصوصی در آنجا دید و از او پرسید: ای مریم! این غذا از کجا است، او گفت: از ناحیه خدا است».

درباره جمله بغیر حساب در ذیل آیه ۲۰۲ سوره بقره و در این سوره ذیل آیه ۲۷ بحث کرده‌ایم.

---

تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه ۵۳۲

آیه ۳۸ - ۴۰

آیه و ترجمه

هنالک دعا زکریا ربه قال رب هب لی من لدنک ذریة طيبة انک سمیع الدعاء  
۳۸

فنادته الملائكة و هو قائم یصلی فی المحراب ان الله یشکر بیحیی مصدقا  
بکلمة من الله و سیدا و حصورا و نبیا من الصالحین ۳۹  
قال رب انی یكون لی غلم و قد بلغنی الکبر و امراتی عاقر قال کذلک الله یفعل  
ما یشاء ۴۰

ترجمه :

۳۸ - در آنجا بود که زکریا، (با مشاهده آن همه شایستگی در مریم)، پروردگار خویش را خواند و عرض کرد: خداوند! از طرف خود، فرزند پاکیزه‌ای (نیز) به من عطا فرما، که تو دعا را میشنوی!

۳۹ - و هنگامی که او در محراب ایستاده، مشغول نیایش بود، فرشتگان او را صدا زدند که: خدا تو را به یحیی بشارت می‌دهد، (کسی) که کلمه خدا (مسیح) را تصدیق می‌کند، و رهبر خواهد بود، و از هوسهای سرکش بر کنار، و پیامبری از صالحان است.

۴۰ - او عرض کرد: پروردگارا! چگونه ممکن است فرزندی برای من باشد، در حالی که پیری به سراغ من آمده، و همسرم نازاست؟ فرمود: بدین گونه خداوند هر کاری را بخواهد انجام می‌دهد.

تفسیر :

زکریا و مریم

این آیات گوشه‌ای از زندگی پیامبر الهی، زکریا را در ارتباط با داست

بیان می کند.

سابقا گفتیم، همسر زکریا و مادر مریم خواهر یکدیگر بودند و اتفاقا هر دو در آغاز، نازا و عقیم بودند، هنگامی که مادر مریم از لطف پروردگار، صاحب چنین فرزند شایسته ای شد و زکریا اخلاص و سایر ویژگیهای شگفت آور او را دید، آرزو کرد که او هم صاحب فرزندی پاک و با تقوا همچون مریم شود، فرزندی که چهره اش آیت و عظمت خداوند گردد، و با اینکه سالیان درازی از عمر او و همسرش گذشته بود، و از نظر معیارهای طبیعی بسیار بعید به نظر می رسید که صاحب فرزندی شود، ولی ایمان به قدرت پروردگار و مشاهده وجود میوه های تازه در غیر فصل، در کنار محراب عبادت مریم، قلب او را البریز از امید ساخت که شاید در فصل پیری، میوه فرزند بر شاخسار وجودش آشکار شود، به همین دلیل هنگامی که مشغول نیایش بود از خداوند تقاضای فرزند کرد، و آنگونه که قرآن در نخستین آیه فوق می گوید: در این هنگام زکریا پروردگار خویش را خواند و گفت: پروردگارا! فرزند پاکیزه ای از سوی خودت به من (نیز) عطا فرما که تو دعا را می شنوی و اجابت می کنی (هنالك دعا زکریا ربه قال رب هب لی من لدنک ذریة طيبة انک سمیع الدعاء).

در این موقع فرشتگان به هنگامی که او در محراب ایستاده و مشغول نیایش بود، وی را صدا زدند که خداوند تو را به یحیی بشارت می دهد، در حالی که کلمه خدا (حضرت مسیح) را تصدیق می کند و آقا و رهبر خواهد بود، و از هوی و هوس بر کنار و پیامبری از صالحان است (فنادته الملائكة و هو قائم یصلی فی المحراب).

ان الله یبشرك بیحیی مصدقا بکلمة من الله و سیدا و حصورا و نبیا من الصالحین).

نه تنها خداوند اجابت دعای او را به وسیله فرشتگان خبر داد، بلکه پنج وصف از اوصاف این فرزند پاکیزه را بیان داشت: نخست اینکه او به کلمه من الله حضرت مسیح (علیه السلام) ایمان می آورد، و با ایمان و حمایت از او سبب تقویت مسیح (علیه السلام) می گردد (توجه داشته باشید که منظور از کلمه در اینجا

به قرینه آیه ۴۵ همین سوره و ۱۷۱ سوره نساء، حضرت مسیح (علیه السلام) است و سبب این تعبیر به زودی روشن خواهد شد).

همانگونه که در تاریخ آمده است، یحیی شش ماه از عیسی (علیه السلام) بزرگتر بود و نخستین کسی بود که نبوت او را تصدیق کرد و به سوی او دعوت نمود، و چون در میان مردم به زهد و پاکدامنی، اشتہارتام داشت گرایش او به مسیح (علیه السلام) اثر عمیقی در توجه مردم به او گذاشت.

دوم اینکه او مقام سیادت و رهبری از نظر علم و عمل خواهد داشت و سوم اینکه او خود را از هوی و هوسهای سرکش و آلودگی به دنیا پرستی حفظ می کند، این معنی از واژه «حصور» استفاده می شود.

واژه «حصور» از حصر به معنی حبس گرفته شده است، در اینجا به معنی کسی است که خود را از هوی و هوس، منع کرده است، این واژه گاه به معنی کسی که خودداری از ازدواج می کند نیز آمده به همین دلیل جمعی از مفسران آن را به همین معنی تفسیر کرده اند، و در پاره ای از روایات نیز به آن اشاره شده است.

چهارم و پنجم اینکه او پیامبر بزرگی خواهد بود (توجه داشته باشید که نبیا به صورت نکره آمده که در اینجا برای عظمت است) و از صالحان و شایستگان خواهد بود.

---

#### تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه ۵۳۵

زکریا از شنیدن این بشارت به وسیله فرشتگان، غرق شادی و سرور شد و در عین حال نتوانست شگفتی خود را از چنین موضوعی پنهان کند، عرض کرد: پروردگارا! چگونه ممکن است فرزندی برای من باشد در حالی که پیری به من رسیده و همسر من ناز است (قال رب انی یکون لی غلام و قد بلغنی الکبر و امراتی عاقر).

در اینجا خداوند به او پاسخ داد و فرمود: اینگونه خداوند هر کاری را که بخواهد انجام می دهد (قال کذلک الله یفعل ما یشاء).

و با این پاسخ کوتاه که تکیه بر نفوذ اراده و مشیت الهی داشت، زکریا قانع شد.

**نکته ها**

#### ۱- آیا ترک ازدواج فضیلت است؟

نخستین سوالی که در اینجا پیش می آید، این است که اگر حصورا به معنی ترک کننده ازدواج باشد آیا این عمل برای انسان امتیازی محسوب می شود که

درباره یحیی آمده است.

در پاسخ باید گفت: اولاً هیچگونه دلیل قاطعی بر اینکه منظور از حضور در آیه ترک کننده ازدواج است در دست نیست.

و روایتی که در این زمینه نقل شده از نظر سند مسلم نمی باشد. و هیچ بعید نیست که حضور در آیه به معنی ترک کننده شهوات و هوسها و دنیاپرستی و صفتی همانند زهد بوده باشد.

ثانیاً ممکن است یحیی نیز همانند عیسی بر اثر شرایط خاص زندگی و اجبار به سفرهای متعدد برای تبلیغ آیین خدا ناچار به مجرد زیستن بوده است. این یک قانون کلی برای همه نمی تواند باشد و اگر خداوند او را به این صفت می ستاید به خاطر این است که او بر اثر شرایط خاصی ازدواج نکرد ولی در عین

#### تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه ۵۳۶

حال توانست خود را از گناه حفظ کند و به هیچ وجه آلوده نشود، به طور کلی قانون ازدواج، یک قانون فطری است و در هیچ آیینی ممکن نیست حکمی بر خلاف این قانون فطری، تشریع گردد، بنابراین نه در آیین اسلام و نه در هیچ آیین دیگری ترک ازدواج، کار خوبی نبوده است.

#### ۲- یحیی و عیسی (علیهما السلام)

واژه یحیی از ماده حیات به معنی زنده می ماند است، که به عنوان نام برای این پیامبر بزرگ انتخاب شده است و منظور از زندگی، هم زندگی مادی و هم معنوی در پرتو ایمان و مقام نبوت و ارتباط با خدا است و چنانکه از این آیه و آیه ۷ سوره مریم استفاده می شود، این نام را خداوند پیش از تولد برای او انتخاب کرد: «یا زکریا انا نبشرك بغلام اسمہ یحیی لم نجعل له من قبل سمیا» (ای زکریا ما تو را بشارت به فرزندی می دهیم که نامش یحیی است و پیش از او همنامی برایش قرار ندادیم).

ضمناً از جمله اخیر استفاده می شود که نام مزبور نام بی سابقه ای بوده است. همانطور که از آیات گذشته استفاده شد تقاضای تولد یحیی بعد از مشاهده پیشرفتهای سریع معنوی مریم به وسیله زکریا انجام شد.

و جالب توجه اینکه بر اثر این دعا خداوند فرزندی به زکریا داد که از جهات زیادی شباهت به فرزند مریم، عیسی داشت. از جهت نبوت در کودکی، و از جهت مفهوم اسم (عیسی و یحیی هر دو از نظر لغت به معنی زنده می ماند است) و از نظر درود فرستادن خداوند بر آنها در مراحل سه گانه تولد، مرگ و

حشر و از جهات دیگر.

۳ - در آیات فوق زکریا به هنگام شرح پیری خود می گوید: و قد بلغنی الکبر (پیری به سراغ من آمده) ولی در آیه ۸ سوره مریم از قول اومی خوانیم: و قد بلغت من الکبر عتیا، (من به آخرین مرحله پیری رسیده ام). این اختلاف در تعبیر به خاطر آن است که همانطور که انسان به سوی پیری

---

تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه ۵۳۷

می رود گویا پیری و مرگ هم از طرف مقابل به سراغ او می آید چنانکه علی (علیه السلام) می فرماید: اذا كنت فی ادبار و الموت فی اقبال فما اسرع الملتقی: (چون که تو به سوی پایان عمر می روی و مرگ به سوی تو می آید چه زود به یکدیگر خواهید رسید).

۴ - «غلام» از نظر لغت به معنی پسر جوان است.

و «عاقراً» از واژه «عقر» به معنی ریشه و اساس یا به معنی حبس است و اینسکه به زنان نازا عاقر می گویند یا به خاطر آن است که کار آنان به پایان رسیده و یا اینکه از نظر تولد فرزند محبوس گشته اند.

۵ - در اینجا سوالی پیش می آید که تعجب و شگفتی زکریا با توجه به قدرت بی پایان پروردگار برای چه بود؟.

ولی با توجه به آیات دیگر قرآن پاسخ آن روشن است. او می خواست بداند که از یک زن نازا که حتی سالها پیش دوران قاعدگی را پشت سر گذاشته بود چگونه ممکن است، فرزندی متولد شود؟ چه تغییراتی در وجود او پیدا می شود آیا بار دیگر همچون زنان جوان و میان سال عادت ماهانه می بیند یا به طرز دیگر آماده پرورش فرزند می شود.

به علاوه ایمان به قدرت خداوند غیر از شهود و مشاهده است. او در حقیقت می خواست در اینجا ایمانش به مرحله شهود برسد و همانند ابراهیم که ایمان به معاد داشت و تقاضای شهود می کرد می خواست به چنین مرحله ای از اطمینان نایل گردد و این طبیعی است که هر انسانی هنگامی که با مساله ای بر خلاف قوانین طبیعت مواجه می شود در فکر فرو می رود و تمایل پیدا می کند که یک نشانه حسی برای آن بیابد.

---

تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه ۵۳۸

## آیه و ترجمه

قال رب اجعل لی آیه قال ایتک الا تکلم الناس ثلثة ایام الا رمزا واذکر ربک  
کثیرا و سبح بالعشی و الابکار

ترجمه :

۴۱ - (زکریا) عرض کرد: پروردگارا! نشانهای برای من قرار ده! گفت: نشانه  
تو آن است که سه روز، جز به اشاره و رمز، با مردم سخن نخواهی گفت. (و  
زبان تو، بدون هیچ علت ظاهری، برای گفتگو با مردم از کار می افتد).  
پروردگار خود را (به شکرانه این نعمت بزرگ،) بسیار یاد کن! و به هنگام صبح  
و شام، او را تسبیح بگو!

تفسیر :

## بشارت تولد یحیی

سخن از زکریا و درخواست فرزندى از سوى او از پیشگاه خدا و بشارت به تولد  
یحیی بود.

در اینجا زکریا از خداوند تقاضای نشانهای بر این بشارت بزرگ می کند و  
چنانکه گفتیم نه به خاطر عدم اعتماد بر وعده های الهی، بلکه برای تاکید  
بیشتر و اینکه ایمان او به این مطلب ایمان شهودی گردد، تا قلبش مالا مال از  
اطمینان شود، همانگونه که ابراهیم خلیل تقاضای مشاهده صحنه معاد برای  
آرامش هر چه بیشتر قلب می نمود.

زکریا عرضه داشت: پروردگارا! نشانهای برای من قرار ده (قال رب اجعل لی  
آیه).

در پاسخ خداوند به او گفت: نشانه تو آن است که سه روز با مردم جز به اشاره و  
رمز، سخن نخواهی گفت و زبان تو بدون هیچ عیب و علت برای گفتگوی با  
مردم از کار می افتد (قال ایتک الا تکلم الناس ثلثة ایام الارمزا).  
ولی پروردگار خود را (به شکرانه این نعمت) بسیار یاد کن و هنگام شب و

---

تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه ۵۳۹

صبحگاهان او را تسبیح گوی (و اذکر ربک کثیرا و سبح بالعشی و الابکار).  
از این جمله استفاده می شود در حالی که زبان او به طور موقت، برای سخن  
گفتن با مردم از کار افتاده بود، قادر بر تسبیح و ذکر خدا بود، تا هم وظیفه  
شکرگذاری را نسبت به این موهبت عظیم که خدا به او عنایت کرده بود انجام  
دهد و هم نشانه روشنی از خداوند بزرگ بر گشودن موضوعات بسته باشد، یا

به تعبیر دیگر بریدن از مردم و پیوستن به حق در این سه روز، او را به خدا نزدیک‌تر کند و آیت و نشانه روشنی از قدرت خدا باشد.

«(رمز)» در اصل اشاره کردن با لبها را گویند، به صدای آهسته نیز رمزگفته می‌شود، این واژه در گفتگوهای معمولی، معنی وسیع‌تری پیدا کرده و به هر سخن و اشاره و نشانه‌ای که مطلبی را مخفیانه یا به طور غیر صریح برساند، رمز می‌گویند.

به هر حال خداوند در خواست زکریا را پذیرفت و سه شبانه روز زبان او بدون هیچ عامل طبیعی از سخن گفتن با مردم باز ماند در حالی که به ذکر خدا مترنم بود، این وضع عجیب، نشانه‌ای از قدرت پروردگار بر همه چیز بود، خدایی که می‌تواند زبان بسته را به هنگام ذکرش بگشاید، قادر است از رحم عقیم و بسته، فرزندی با ایمان که مظهر یاد پروردگار باشد به وجود آورد، و از اینجا رابطه این نشانه با آنچه زکریا می‌خواست، روشن می‌شود.

بعضی از مفسران گفته‌اند: احتمال دارد که این خودداری از سخن گفتن با مردم جنبه اختیاری داشته، و زکریا به فرمان خدا مامور بوده که در این سه روز، زبان جز به ثنای الهی نگشاید و به اصطلاح مامور به روزه سکوت بود که در بعضی از امم پیشین وجود داشته است.

فخر رازی این قول را از ابو مسلم نقل می‌کند، و آن را تفسیر زیبا و معقولی می‌شمرد ولی روشن است که این تفسیر با محتوای آیه سازگار نیست زیرا زکریا

---

#### تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه ۵۴۰

درخواست آیه و نشانه‌ای برای بشارت الهی کرد، و سکوت اختیاری هیچگونه دلیلی بر این معنی نمی‌تواند باشد.

واژه «عشی» معمولاً به ساعات آخر روز گفته می‌شود همانگونه که ابکار به ساعات آغاز روز می‌گویند، بعضی معتقدند که از ابتدای ظهر تا غروب آفتاب عشی نام دارد، و از ابتدای طلوع صبح تا هنگام ظهر، ابکار است. ولی راغب اصفهانی در کتاب مفردات می‌گوید: «عشی» از هنگام ظهر است تا صبح فردا، و ابکار از طلوع صبح است تا ظهر بنابراین عشی و ابکار، مجموع شبانه روز را شامل می‌شود، ولی همانطور که گفتیم این دو واژه معمولاً در دو معنی اول به کار می‌رود.

نکته :

در اینجا سوالی پیش می‌آید که آیا بسته شدن زبان پیامبر، با مقام نبوت و وظیفه تبلیغی او سازگار است؟  
پاسخ این سوال چندان مشکل نیست زیرا این موضوع، در صورتی با وظیفه نبوت سازگار نمی‌باشد که طولانی باشد اما برای یک مدت کوتاه، مدتی که پیامبر می‌تواند در آن مدت از قوم و جمعیت خود غایب گردد و به عبادت خدا بپردازد مانعی نخواهد داشت.  
به علاوه در همین مدت او می‌توانست با ایماء و اشاره مطالب لازم را به اطلاع آنها برساند و یا با تلاوت آیات پروردگار که ذکر خدا محسوب می‌شد حقایق را به آنها تفهیم کند و اتفاقاً همین کار را کرد و با اشاره، مردم را به ذکر خداوند هدایت نمود!

---

تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه ۵۴۱

آیه ۴۲ - ۴۳

آیه و ترجمه

و اذ قالت الملائكة يا مريم ان الله اصطفيك و طهرک و اصطفیک علی نساء العالمین

یا مریم اقتنی لربک و اسجدی و ارکعی مع الراکعین

ترجمه :

۴۲ - و (به یاد آورید) هنگامی را که فرشتگان گفتند: ای مریم! خدا تو را برگزیده و پاک ساخته، و بر تمام زنان جهان، برتری داده است.

۴۳ - ای مریم! (به شکرانه این نعمت) برای پروردگار خود، خضوع کن و سجده بجا آور! و با رکوع کنندگان، رکوع کن!

تفسیر :

مریم بانوی برگزیده الهی

این آیات بار دیگر، به داستان مریم باز می‌گردد، و از دوران شکوفایی و برومندی او سخن می‌گوید، و مقامات والای او را برمی‌شمرد.  
نخست از گفتگوی فرشتگان با مریم، بحث می‌کند، می‌فرماید: به یاد آور هنگامی را که فرشتگان گفتند: ای مریم! خدا تو را برگزیده و پاک ساخته و بر تمام زنان جهان برتری داده است (و اذ قالت الملائكة یا مریم ان الله اصطفیک و طهرک و اصطفیک علی نساء العالمین).  
چه افتخاری از این برتر که انسانی با فرشتگان هم سخن شود، آن هم سخنی که

بشارت برگزیدگی او از سوی خدا و طهارت و برتری او بر تمام زنان جهان باشد، و این نبود جز در سایه تقوا و پرهیزگاری و ایمان و عبادت او، آری او برگزیده شد تا

---

تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه ۵۴۲

پیامبری همچون عیسیای مسیح به دنیا آورد.

جالب توجه این که جمله «اصطفیک» در آیه تکرار شده یک بار برای بیان برگزیدگی او به طور مطلق و بار دوم برای برگزیدگی او نسبت به تمام زنان جهان.

این آیه گواه بر این است که مریم بزرگترین شخصیت زن در جهان خود بوده است. و این موضوع با آنچه درباره بانوی بزرگ اسلام فاطمه (علیها السلام) رسیده است که او برترین بانوی جهان است منافات ندارد زیرا در روایات متعددی از پیغمبر اسلام (صلی الله علیه و آله وسلم) و امام صادق (علیه السلام) نقل شده که:

«اما مریم کانت سیده نساء زمانها اما فاطمة فهی سیده نساء العالمین من الاولین و الاخرین» (اما مریم بانوی زنان زمان خود بود اما فاطمه بانوی همه بانوان جهان از اولین و آخرین است).

کلمه «العالمین» هیچگونه منافات با این سخن ندارد زیرا این کلمه در قرآن و عبارات معمولی به معنی مردمی که در یک عصر و زمان زندگی می کنند آمده است چنانکه درباره بنی اسرائیل می خوانیم: «وانی فضلتکم علی العالمین» و من شما را بر جهانیان برتری بخشیدم (بدیهی است منظور، برتری مومنان بنی اسرائیل بر مردم عصر خود بوده است).

در آیه بعد سخن از خطاب دیگری از فرشتگان به مریم است، می گویند: ای مریم! (به شکرانه این نعمتهای بزرگ که از سوی خداوند برگزیده شده‌ای و بر زنان جهان عصر خود برتری یافته‌ای و از هر نظر پاک و پاکیزه گشته‌ای) برای پروردگارت سجده کن و همراه رکوع کنندگان رکوع نما (یا مریم اقتنی لربک و اسجدی و

---

تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه ۵۴۳

ارکعی مع الراكعین).

در اینجا سه دستور از طرف فرشتگان به مریم داده شده: نخست «قنوت»

در برابر پروردگار و این واژه همانطور که سابقا اشاره کردیم به معنی خضوع و دوام اطاعت است، و دیگر «سجود» که آن نیز نوعی از خضوع کامل در برابر خدا است و دیگر «رکوع» که آن هم نوع دیگری از خضوع و تواضع می باشد. جمله «و ارکعی مع الراکعین» (با رکوع کنندگان رکوع کن) ممکن است اشاره به نماز جماعت بوده باشد، و نیز ممکن است اشاره به پیوستن به جمعیت نمازگزاران و خاضعان در برابر خدا باشد، یعنی همانطور که دیگر بندگان خالص خدا برای او رکوع بجا می آورند، تو نیز رکوع کن. در این آیه نخست اشاره به سجده و سپس اشاره به رکوع شده است، و این نه به خاطر آن است که در نماز آنها سجده قبل از رکوع انجام می گرفته بلکه منظور انجام هر دو عبادت است و نظری به ترتیب آنها نیست مثل این است که بگوییم نماز بخوان و وضو بگیر و پاکیزه باش یعنی همه این وظایف را انجام بده زیرا عطف کردن با و او دلالتی بر ترتیب ندارد، به علاوه رکوع و سجود در اصل به معنی تواضع و خضوع است و رکوع و سجود معمولی یکی از مصادیق آن محسوب می شود.



تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه ۵۴۴

آیه ۴۴

آیه و ترجمه

ذَلِكْ مِنْ أَنْبَاءِ الْغَيْبِ نُوحِيهِ إِلَيْكَ وَ مَا كُنْتَ لَدَيْهِمْ أَذِ يَلْقَوْنَ أَقْلَامَهُمْ إِيَّاهُمْ يَكْفُلُ  
مَرْيَمَ وَ مَا كُنْتَ لَدَيْهِمْ أَذِ يَخْتَصِمُونَ

ترجمه :

۴۴ - (ای پیامبر!) این، از خبرهای غیبی است که به تو وحی می کنیم، و تو در آن هنگام که قلمهای خود را (برای قرعه کشی) به آب می افکندند تا کدامیک کفالت و سرپرستی مریم را عهده دار شود، و (نیز) به هنگامی که (دانشمندان بنی اسرائیل، برای کسب افتخار سرپرستی او)، با هم کشمکش داشتند، حضور نداشتی، (و همه اینها، از راه وحی به تو گفته شد).

تفسیر :

سرپرستی مریم

این آیه اشاره به گوشه دیگری از داستان مریم می کند و می گوید: آنچه رادرباره سرگذشت مریم و زکریا برای تو بیان کردیم از خبرهای غیبی است که به تو وحی می کنیم (ذَلِكْ مِنْ أَنْبَاءِ الْغَيْبِ نُوحِيهِ إِلَيْكَ). زیرا این داستانها به این صورت (صحیح و خالی از هر گونه خرافه) در هیچ یک از کتب پیشین که تحریف یافته است، وجود ندارد و سند آن تنها وحی آسمانی قرآن است.

سپس در ادامه این سخن می گوید: در آن هنگام که آنها قلمهای خود را برای (قرعه کشی و) تعیین سرپرستی مریم در آب افکندند، تو حاضرنبودی و نیز هنگامی که (علمای بنی اسرائیل برای کسب افتخار سرپرستی او) با هم کشمکش داشتند حضور نداشتی و ما همه اینها را از طریق وحی به تو گفتیم (وَ مَا كُنْتَ لَدَيْهِمْ أَذِ يَلْقَوْنَ أَقْلَامَهُمْ إِيَّاهُمْ يَكْفُلُ مَرْيَمَ وَ مَا كُنْتَ لَدَيْهِمْ أَذِ يَخْتَصِمُونَ).

همانگونه که در تفسیر آیات قبل گفته شد، مادر مریم پس از وضع حمل نوزاد خود را در پارچهای پیچید و به معبد آورد، و به علما و بزرگان بنی اسرائیل

کرد که این نوزاد برای خدمت خانه خدا نذر شده است، سرپرستی او را به عهده بگیرد و از آنجا که مریم از خانواده‌ای بزرگ و معروف به پاکی و درستی (خانواده عمران) بود، عابدان بنی اسرائیل، برای سرپرستی او بر یکدیگر پیشی می‌گرفتند، و به همین جهت چاره‌ای جز قرعه نیافتند، به کنار نهی آمدند و قلمها و چوبهایی که به وسیله آن قرعه می‌زدند حاضر کردند و نام هر یک را به یکی از آنها نوشتند، هر قلمی در آب فرومی‌رفت برنده قرعه نبود، تنها قلمی که روی آب باقی ماند، قلمی بود که نام زکریا بر آن نوشته شده بود، و به این ترتیب سرپرستی زکریا نسبت به مریم مسلم شد و در واقع از همه سزاوارتر بود زیرا علاوه بر دارا بودن مقام نبوت شوهر خاله مریم بود.

### قرعه آخرین راه حل اختلاف

از این آیه و آیاتی که در سوره صافات درباره یونس آمده استفاده می‌شود که برای حل مشکل و یا در هنگام مشاجره و نزاع و هنگامی که کار به بن‌بست کامل می‌رسد و هیچ راهی برای پایان دادن به نزاع دیده نمی‌شود می‌توان از قرعه استمداد جست همین آیات به ضمیمه روایات پیشوایان اسلام سبب شده که قاعده قرعه به عنوان یکی از قواعد فقهی در کتب اسلامی شناخته شود و از آن بحث گردد اما همان طور که در بالا اشاره شد، قرعه مشروط به وجود بن‌بست کامل است بنابراین هر گاه طریق دیگری برای حل شکل پیدا شود از قرعه نمی‌توان استفاده کرد.

طرز قرعه کشی در اسلام صورت خاصی ندارد بلکه می‌توان از چوبه‌های تیر یا سنگ ریزه یا کاغذ و مانند آن طوری استفاده کرد که تبانی و زدوبند در آن راه نداشته باشد روشن است که در اسلام از طریق قرعه کشی نمی‌توان برد و باخت کرد. زیرا این موضوع مشکلی نبوده که برای حل آن متوسل به قرعه شویم و چنان درآمدی مشروع نیست.

این نکته نیز لازم به یادآوری است که قرعه مخصوص منازعات و اختلافات میان مردم نیست بلکه بن‌بستهای دیگر را نیز می‌توان با آن گشود مثلا همانطور که در احادیث وارد شده، اگر انسان منحرفی باگوسفندی آمیزش

جنسی کند، سپس آن را در میان گله گوسفندان رهانماید و شناخته نشود  
باید به قید قرعه یکی از آنها را خارج ساخت و از خوردن گوشت آن اجتناب  
نمود زیرا کنار گذاشتن همه آنها زیان بزرگی است و استفاده از گوشت همه  
آنها نیز جایز نمی باشد. در اینجا قرعه حل مشکل می کند.

---

تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه ۵۴۷

آیه ۴۵ - ۴۶

آیه و ترجمه

اذ قالت الملائكة يا مريم ان الله يبشرك بكلمة منه اسمہ المسيح عیسی ابن  
مریم وجیہا فی الدنیا و الاخرة و من المقربین  
و یکلم الناس فی المهد و کھلا و من الصالحین  
ترجمه :

۴۵ - (به یاد آورید) هنگامی را که فرشتگان گفتند: ای مریم! خداوند تو را به  
کلمه‌های (وجود با عظمتی) از طرف خودش بشارت می دهد که نامش مسیح،  
عیسی پسر مریم است، در حالی که در این جهان و جهان دیگر، صاحب  
شخصیت خواهد بود، و از مقربان (الهی) است.  
۴۶ - و با مردم، در گاهواره و در حالت کهولت (و میان سال شدن) سخن  
خواهد گفت، و از شایستگان است.

تفسیر :

بشارت تولد مسیح

از این آیه به بعد به بخش مهم دیگری از زندگی مریم، یعنی جریان  
تولد فرزندش حضرت مسیح (علیه السلام) می پردازد و نکات مهمی را در این  
رابطه شرح می دهد، نخست می فرماید: به یاد آور هنگامی را که فرشتگان  
گفتند: ای مریم! خداوند تو را به کلمه‌های (وجود با عظمتی) از سوی خودش  
بشارت می دهد که نامش مسیح عیسی (علیه السلام) پسر مریم است (و اذ  
قالت الملائكة يا مريم ان الله يبشرك بكلمة منه اسمہ المسيح عیسی ابن مریم

---

تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه ۵۴۸

در حالی که هم در این جهان و هم در جهان دیگر، آبرومند و با شخصیت و از  
مقربان (درگاه خدا) خواهد بود (وجیہا فی الدنیا و الاخرة و من المقربین).

نکته‌ها

۱ - در این آیه و دو آیه دیگر از مسیح به عنوان کلمه یاد شده است این تعبیر در کتب عهد جدید نیز دیده می شود.

درباره ایننکه چرا به عیسی کلمه گفته شده در میان مفسران سخن بسیار است اما بیشتر به نظر می رسد که علت آن همان تولد فوق العاده مسیح می باشد که مشمول «انما امره اذا اراد شیئا ان یقول له کن فیکون» است و یا به خاطر این است که قبل از تولد، خداوند بشارت او را در کلامی به مادرش داده بود.

و نیز ممکن است علت این تعبیر این باشد که کلمه در اصطلاح قرآن به معنی مخلوق به کار می رود مانند: «قل لو کان البحر مدادا لکلما تربی لنفد البحر قبل ان تنفد کلمات ربی و لو جئنا بمثله مددا» (بگو: اگر دریاها به صورت مرکب برای نوشتن کلمات پروردگار من شوند آنها تمام می شوند پیش از آنکه کلمات پروردگار من تمام گردد هر چند همانند دریاها را بر آن بیفزاییم). در این آیه منظور از (کلمات خدا) همان مخلوقات او است از آنجا که مسیح (علیه السلام) یکی از مخلوقات بزرگ خدا بوده است اطلاق کلمه بر او شده که در ضمن پاسخی به مدعیان الوهیت عیسی نیز بوده باشد.

۲ - اطلاق مسیح به معنی مسح کننده یا مسح شده بر عیسی (علیه السلام) ممکن است از این نظر باشد که او با کشیدن دست بر بدن بیماران غیر قابل علاج آنها را به فرمان خدا شفا می داد و چون این افتخار از آغاز برای او پیش بینی شده بود خدا نام

---

#### تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه ۵۴۹

او را قبل از تولد مسیح گذاشت.

و یا به خاطر آن است که خداوند او را از ناپاکی و گناه مسح کرد و پاک گردانید.

۳ - قرآن در این آیه و آیات متعدد دیگر صریحا عیسی را فرزند مریم معرفی کرده تا پاسخی به مدعیان الوهیت عیسی باشد زیرا کسی که از مادر متولد می شود و مشمول تمام تغییرات دوران جنین و تغییرات و تحولات جهان ماده است چگونه می تواند خدا باشد؟ خدائی که از تمام تغییرات و دگرگونیها بر کنار است.

در آیه بعد به یکی از فضائل و معجزات حضرت مسیح (علیه السلام)، اشاره می کند، می گوید: او با مردم در گهواره، و در حال کهولت (میان سال شدن)

سخن خواهد گفت و او از صالحان است (و یکلم الناس فی المهد و کهلا و من الصالحین).

همانگونه که در سوره مریم خواهد آمد، مریم برای رفع اتهام از خودش که فرزندی بدون پدر به دنیا آورده بود، به فرمان خدا اشاره به گاهواره نوزادش عیسی (علیه السلام) کرد، او در همان حال به سخن در آمد و بازبان فصیح و گویا مقام بندگی خویش را در مقابل خدا، و همچنین مقام نبوت خود را آشکار ساخت، و از آنجا که غیر ممکن است پیامبری این چنین با عظمت از رحم آلوده‌ای بیرون آید پاکدامنی مادرش را با این اعجاز اثبات نمود. باید توجه داشت که کلمه «مهد» به معنی محلی است که برای خواب و استراحت نوزاد آماده می‌کنند و نزدیک به معنی گهواره در فارسی است با این تفاوت که در گهواره مفهوم جنبش و حرکت افتاده است در حالی که مهد مفهوم عامی دارد و هر گونه محلی را که برای نوزاد آماده کنند شامل می‌شود.

ظاهر آیات سوره مریم این است که او در همان روزهای آغاز تولدش زبان به سخن گشود، کاری که برای هیچ نوزادی عادتاً ممکن نیست و این خود یک معجزه

---

#### تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه ۵۵۰

بزرگ بود، ولی سخن گفتن در حال میان سالی و کهولت یک امر کاملاً عادی است و ذکر این دو با هم در آیه فوق ممکن است اشاره به این باشد که او در گاهواره همان گونه سخن می‌گفت که در موقع رسیدن به کمال عمر، سخنانی سنجیده و پر محتوا و حساب شده، نه سخنانی کودکانه. این احتمال نیز وجود دارد که این تعبیر اشاره به این حقیقت باشد که مسیح (علیه السلام) از آغاز تولد تا زمانی که به سن کهولت رسید همواره سخن حق می‌گفت و در راه ارشاد و تبلیغ خلق گام برمی‌داشت. به علاوه این تعبیر درباره عیسی (علیه السلام)، گویا یک نوع پیشگویی و اشاره به آینده عمر او است، زیرا میدانیم طبق تواریخ، حضرت مسیح (علیه السلام) هرگز در این جهان و در میان مردم به سن پیری نرسید، بلکه در سن ۳۳ سالگی از میان مردم بیرون رفت، و خدا او را به آسمان برد و مطابق روایات متعددی در عصر ظهور حضرت مهدی عج به میان مردم باز می‌گردد. (و با آنها سخن می‌گوید همانگونه که در آغاز عمر سخن می‌گفت).

تعبیر به «(من الصالحین)» نشان می‌دهد که صالح و شایسته بودن از بزرگترین افتخاراتی است که نصیب انسان می‌شود، و گویی همه ارزشهای انسانی در آن جمع است

---

تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه ۵۵۱

آیه ۴۷

آیه و ترجمه

قالت رب انی یکون لی ولد و لم یمسسنی بشر قال کذلک الله یخلق ما یشاء اذا قضی امرنا فانما یقول له کن فیکون

ترجمه :

۴۷ - (مریم) گفت: پروردگارا! چگونه ممکن است فرزندی برای من باشد، در حالی که انسانی با من تماس نگرفته است؟! فرمود: خداوند، اینگونه هر چه را بخواهد می‌آفریند! هنگامی که چیزی را مقرر دارد (و فرمان هستی آن را صادر کند)، فقط به آن می‌گوید: موجود باش! آن نیز فوراً موجود می‌شود.

تفسیر :

چگونه بدون همسر فرزند می‌آورم؟!

باز در این آیه داستان مریم (علیها السلام) ادامه می‌یابد، او هنگامی که بشارت تولد عیسی (علیه السلام) را شنید، چنین گفت: پروردگارا! چگونه فرزندی برای من خواهد بود، در حالی که هیچ انسانی با من تماس نگرفته و هرگز همسری نداشته‌ام (قالت رب انی یکون لی ولد ولم یمسسنی بشر).

میدانیم این جهان، جهان اسباب است، و خداوند آفرینش را چنان قرارداد که هر موجودی به دنبال یک سلسله عوامل و اسباب پا به دایره وجود می‌گذارد، مثلاً برای تولد یک فرزند، آمیزش جنسی و ازدواج و ترکیب اسپرم و اوول لازم است، بنابراین جای تعجب نیست که مریم با شنیدن این بشارت که بزودی صاحب فرزندی خواهد شد در شگفتی فرو رود.

ولی خداوند به این شگفتی پایان داد و فرمود: این گونه خدا هر چه را بخواهد می‌آفریند (قال کذلک الله یخلق ما یشاء).

نظام عالم طبیعت مخلوق خدا است و محکوم فرمان او است و هر گاه بخواهد می‌تواند این نظام را دگرگون سازد و به وسیله اسباب و عوامل غیر عادی

---

تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه ۵۵۲

موجوداتی را بیافریند.

سپس برای تکمیل این سخن می‌فرماید: هنگامی که چیزی را مقرر کند(و فرمان وجود آن را صادر نماید) تنها به آن می‌گوید: موجود باش، آن نیز فوراً موجود می‌شود (اذا قضی امرنا یقول له کن فیکون).

بدیهی است که تعبیر به «کن» (باش) در حقیقت بیان اراده قطعی خدا است، و گر نه نیازی به سخنی نیست، یعنی به مجرد اینکه اراده او بر چیزی تعلق گرفت و فرمان آفرینش صادر شد، فوراً لباس هستی بر آن پوشانده می‌شود.

قابل توجه اینک: درباره آفرینش عیسی در این آیه جمله «(یخلق)» (می‌آفریند) به کار رفته، در حالی که درباره آفرینش یحیی در چند آیه قبل، تعبیر به «(یفعل)» (انجام می‌دهد) شده است، شاید این تفاوت تعبیر، اشاره به تفاوت خلقت این دو پیامبر بوده باشد که یکی از مجرای عادی و دیگری از مجرای غیر عادی به وجود آمده‌اند.

این نکته قابل توجه است که در آغاز این آیات، مریم با فرشتگان سخن می‌گوید ولی در اینجا می‌بینیم او با خدای خود سخن می‌گوید و از او پاسخ می‌شنود، گویا چنان مجذوب ذات پاک حق شد که واسطه‌ها را از میان برداشت و یکپارچه با مبدا عالم هستی پیوند گرفت، و بی هیچ واسطه‌ای آنچه می‌خواست گفت و آنچه می‌بایست شنید - البته سخن گفتن غیر پیامبران با خدا هر گاه به صورت وحی نبوت نباشد اشکال ندارد.

---

تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه ۵۵۳

آیه ۴۸ - ۴۹

آیه و ترجمه

و یعلمه الكتاب و الحکمة و التوریه و الانجیل

و رسولا الی بنی اسرائیل انی قد جئکم بایة من ربکم انی اخلق لکم من الطین  
کهیة الطیر فانفخ فیہ فیکون طیرا باذن الله و ابری الاکمه و الابرص و احی  
الموتی باذن الله و انبئکم بما تاكلون و ما تدخرون فی بیوتکم ان فی ذلک لایة  
لکم ان کنتم مومنین

ترجمه :

۴۸ - و به او، کتاب و دانش و تورات و انجیل، می‌آموزد.

۴۹ - و (او را به عنوان) رسول و فرستاده به سوی بنی اسرائیل (قرار داده، که

به آنها می‌گوید:) من نشانهای از طرف پروردگار شما، برایتان آورده‌ام، من از گل، چیزهای به شکل پرنده می‌سازم، سپس در آن می‌دمم و به فرمان خدا، پرنده‌های می‌گردد. و به اذن خدا، کور مادرزاد و مبتلایان به برص (پیشی) را بهبودی می‌بخشیم، و مردگان را به اذن خدا زنده می‌کنم، و از آنچه می‌خورید، و در خانه‌های خود ذخیره می‌کنید، به شما خبر می‌دهم، مسلماً در اینها، نشانهای برای شماست، اگر ایمان داشته باشید!

تفسیر :

### سایر اوصاف مسیح

به دنبال صفات چهارگانه‌ای که در آیات قبل برای حضرت مسیح (علیه‌السلام) بیان شد، (آبرومند در دنیا و آخرت بودن، از مقربان بودن، وسخن گفتن در گاهواره و از صالحان بودن) به دو وصف دیگر از اوصاف آن پیامبر بزرگ که هر کدام نیز ترکیبی از مجموعه اوصاف مهمی است، اشاره می‌کند

---

### تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه ۵۵۴

نخست می‌فرماید: خداوند به او کتاب و دانش و تورات و انجیل می‌آموزد (و يعلمه الكتاب و الحکمة و التوریه و الانجیل).  
نخست به تعلیم کتاب و حکمت و دانش به طور کلی اشاره می‌کند و بعد دو مصداق روشن این کتاب و حکمت یعنی تورات و انجیل را بیان می‌نماید.  
بدیهی است افرادی که به عنوان رهبر جامعه بشریت از سوی خداوند تعیین می‌شوند، باید در درجه اول از علم و دانش کافی برخوردار باشند و آیین و قوانین زنده و سازنده‌ای با خود بیاورند و در درجه بعد دلایل و اسناد روشنی برای ارتباط خود با خدا ارائه دهند و با این دو وسیله ماموریت هدایت مردم را تکمیل و تثبیت کنند، در آیات فوق به این دو معنی اشاره شده است، در آیه اول سخن از علم و دانش و کتاب آسمانی حضرت مسیح (علیه‌السلام) بود، و در آیه دوم اشاره به معجزات متعدد او است.  
می‌فرماید: و (خداوند) او را رسول و فرستاده‌ای به سوی بنی اسرائیل قرار می‌دهد (و رسولا الی بنی اسرائیل).  
ممکن است از این جمله در ابتدا چنین به نظر آید که ماموریت حضرت مسیح (علیه‌السلام) تنها دعوت بنی اسرائیل بوده است، همانها که در آن زمان گرفتار انواع خرافات و آلودگی‌های اخلاقی و عقیدتی و اختلافات شدید شده

بودند و این با اولوا العزم بودن حضرت مسیح (علیه السلام) منافات ندارد، زیرا پیامبر اولوا العزم کسی است که دارای آیین جدید باشد خواه ماموریت او جهانی باشد یا نباشد (در تفسیر نورالثقلین نیز روایتی درباره منحصر بودن ماموریت حضرت مسیح (علیه السلام) به بنی

---

#### تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه ۵۵۵

اسرائیل نقل شده است). ولی بعضی از مفسران گفته‌اند که دعوت حضرت مسیح (علیه السلام) جهانی بوده نه منحصر به بنی اسرائیل، هر چند بنی اسرائیل در صفا اول کسانی که او ماموریت هدایت آنها را داشت، قرار گرفته بودند، مرحوم علامه مجلسی در بحار الانوار، اخباری در تفسیر اولوا العزم نقل می‌کند که مفهوم آنها جهانی بودن دعوت این پیامبران است. سپس می‌افزاید: او مامور بود به آنها بگوید: من نشانهای از سوی پروردگارتان برای شما آورده‌ام (انی قد جئتکم بایة من ربکم). نه یک نشانه بلکه نشانه‌های متعدد (بنابراین تنوین در اینجا برای بیان عظمت این نشانه است نه بیان وحدت). من از گل چیزی به شکل پرنده می‌سازم، سپس در آن می‌دمم و به فرمان خدا پرنده‌های می‌گردد (انی اخلق لکم من الطین کهیئة الطیر فانفخ فیه فیکون طیرا باذن الله).

از آنجا که دعوت انبیاء در حقیقت به سوی حیات و زندگی حقیقی است در آیه فوق هنگام شرح معجزات حضرت مسیح (علیه السلام) نخست اشاره به ایجاد حیات و زندگی در موجودات بی جان به فرمان خدا می‌کند. مساله ایجاد حیات در موجودات جهان، هر گاه به صورت تدریجی باشد چیز عجیبی نیست، زیرا میدانیم همه موجودات زنده کنونی از همین آب و خاک به وجود آمده‌اند، معجزه آن است که خداوند همان عوامل را که طی هزاران یا میلیونها سال رخ داده یک جا جمع کند و به سرعت، مجسمه کوچکی به شکل

---

#### تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه ۵۵۶

پرنده، مبدل به موجود زنده‌ای شود، و این می‌تواند نشانهای از صدق دعوی آورنده آن در مورد ارتباط با جهان ماوراء طبیعت و قدرت بی‌پایان پروردگار باشد.

سپس به بیان دومین معجزه یعنی درمان بیماریهای صعب العلاج یا غیر قابل علاج از طرق عادی پرداخته: می گوید: من کور مادرزاد و مبتلا به برص (پیشی) را بهبودی می بخشم (و ابری الاکمه و الابرص). شک نیست که این موضوعات مخصوصا برای پزشکان و دانشمندان آن زمان معجزات غیر قابل انکاری بوده است.

در سومین مرحله، اشاره به معجزه دیگری می کند و آن اینکه: من مردگان را به فرمان خدا زنده می کنم (و احی الموتی باذن الله).

چیزی که در هر عصر و زمانی جزء معجزات و کارهای خارق العاده است. و در مرحله چهارم موضوع خبر دادن از اسرار نهانی مردم رامطرح می کند زیرا هر کس معمولا در زندگی فردی و شخصی خود، اسراری دارد که دیگران از آن آگاه نیستند، اگر کسی بدون هیچ سابقه ای مثلا از غذاهایی که اشخاص خورده اند یا آنچه را که ذخیره کرده اند دقیقا خبر دهد دلیل بر این است که از یک منبع غیبی الهام گرفته است مسیح می گوید: من شما را از آنچه می خورید و در خانه ها ذخیره می کنید خبر می دهم (و انبئکم بما تاكلون و ما تدخرون فی بیوتکم).

و در پایان به تمام این چهار معجزه اشاره کرده، می گوید: مسلما در اینهانشانه های است برای شما اگر ایمان داشته باشید و در جستجوی حقیقت باشید (ان فی ذلک لایة لکم ان کنتم مومنین).

---

تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه ۵۵۷

### نکته ها

#### ۱- آیا معجزات مسیح عجیب است؟

بعضی از مفسران (مانند نویسندگان المنار) اصرار دارند که کارهای اعجاز آمیز فوق را که قرآن صریحا برای مسیح ذکر کرده، به نوعی توجیه کنند، مثلا بگویند عیسی تنها ادعا کرد که من می توانم به فرمان خدا چنین کاری را انجام دهم ولی عملا هرگز انجام نداد در حالی که اگر فرضا این احتمال در این آیه قابل گفتگو باشد در آیه ۱۱۰ از سوره مائده: و اذتخلق من الطین کهیئة الطیر... هیچگونه قابل قبول نیست زیرا در این آیه صریحا می گوید یکی از نعمتهای خداوند بر تو (عیسی) این بود که پرندهای از گل می ساختی و در آن می دمیدی و به فرمان خدا زنده می شد.

به علاوه اصرار و پافشاری در اینگونه توجیهات هیچ موجب و دلیلی ندارد زیرا

اگر منظور انکار اعمال خارق العاده پیامبران باشد قرآن در موارد بسیاری به این موضوع تصریح کرده و به فرض که یکی یا چند مورد را توجیه کنیم بقیه چه خواهد شد؟

از این گذشته هنگامی که ما خدا را حاکم بر قوانین طبیعت میدانیم نه محکوم آن، چه مانعی دارد که قوانین عادی طبیعت به فرمان او در موارد استثنائی تغییر شکل داده و از طرق غیر عادی حوادثی به وجود آید و اگر تصور می کنند این موضوع با توحید افعالی خداوند و خالقیت او ونفی شریک سازگار نیست قرآن پاسخ آن را گفته زیرا در همه جا وقوع این حوادث را مشروط به فرمان خدا می کند، یعنی هیچکس به اتکاء نیروی خود نمی تواند دست به چنین کارهائی بزند مگر اینکه به فرمان خداوند و استمداد از قدرت بی پایان او باشد و این عین توحید است نه شرک.

## ۲- ولایت تکوینی:

از مفاد آیه فوق و آیات مشابه آن که در ذیل هر یک به خواست خدا اشاره

---

تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه ۵۵۸

خواهیم کرد استفاده می شود که فرستادگان و اولیای خدا به فرمان و اذن او می توانند به هنگام لزوم در جهان تکوین و آفرینش تصرف کنند و برخلاف عادت و جریان طبیعی، حوادثی به وجود آورند، زیرا جمله های «ابری» (بهبودی می بخشم) و احی الموتی (مردگان را زنده می کنم) و مانند آن که به صورت فعل متکلم ذکر شده دلیل بر صدور اینگونه کارها از خود پیامبران است و تفسیر این عبارات به دعا کردن پیامبران و اینکه کار آنها تنها دعا برای تحقق این امور بوده نه غیر آن تفسیر بی دلیلی است، بلکه ظاهر این عبارات این است که آنان در جهان تکوین تصرف می کردند و این حوادث را به وجود می آوردند.

منتهی برای اینکه کسی تصور نکند که پیامبران و اولیای خدا استقلالی از خود دارند و در مقابل دستگاه آفرینش دستگاهی بر پا ساخته و نیز برای اینکه احتمال هر گونه شرک و دوگانه پرستی در خلقت و آفرینش بر طرف گردد در چندین مورد از این آیات روی کلمه «بإذن الله» و مانند آن تکیه شده است (در آیه مورد بحث دو بار و در آیه ۱۱۰ سوره مائده چهار بار کلمه باذنی تکرار گردیده) و منظور از ولایت تکوینی نیز چیزی جز این نیست که پیامبران یا امامان به هنگام لزوم و ضرورت تصرفاتی در جهان خلقت به اذن پروردگار

انجام دهند و این چیزی بالاتر از ولایت تشریعی یعنی سرپرستی مردم از نظر حکومت و نشر قوانین و دعوت و هدایت به راه راست است. از آنچه گفته شد پاسخ کسانی که ولایت تکوینی مردان خدا را منکر می‌شوند و آن را یک نوع شرک می‌دانند به خوبی روشن می‌گردد زیرا هیچ کس برای پیامبران و یا امامان دستگاه مستقلی در مقابل خداوند قایل نیست، آنها همه این کارها را به فرمان و اجازه او انجام می‌دهند ولی منکران ولایت تکوینی می‌گویند کار پیامبران منحصرًا تبلیغ احکام و دعوت به سوی خدا است و احیاناً برای انجام گرفتن پاره‌ای از امور تکوینی از دعا استفاده می‌کنند و بیش از این کاری از آنها ساخته نیست، در

---

تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه ۵۵۹

حالی که آیه فوق و آیات مشابه آن غیر از این را می‌گوید. ضمناً از آیه بالا استفاده می‌شود که لا اقل بسیاری از معجزات پیغمبران اعمالی است که به وسیله خود آنها انجام می‌شود گرچه به فرمان خدا و استمداد از نیروی الهی است در واقع می‌توان گفت معجزه هم کار پیامبران است (زیرا به وسیله آنها انجام می‌شود) و هم کار خدا است زیرا با استمداد از نیروی پروردگار و اذن او انجام می‌گردد. ۳- قابل توجه اینکه تکیه بر اذن خداوند در این آیه تکرار شده تا بهانه‌ای برای مدعیان الوهیت مسیح باقی نماند و مردم او را خدانپندارند و اگر در مساله اخبار به غیب تکرار نشده به خاطر وضوح آن است.

---

تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه ۵۶۰

آیه ۵۰ - ۵۱

آیه و ترجمه

و مصداقاً لما بین یدی من التوریه و لاجل لکم بعض الذی حرم علیکم و جئکم  
بایة من ربکم فاتقوا الله و اطیعون  
ان الله ربی و ربکم فاعبدوه هذا صراط مستقیم  
ترجمه :

۵۰ - و آنچه را پیش از من از تورات بوده، تصدیق می‌کنم، و (آمده‌ام) تا پاره‌ای از چیزهایی را که (بر اثر ظلم و گناه)، بر شما حرام شده، (مانند گوشت بعضی از چهار پایان و ماهیها)، حلال کنم، و نشانه‌ای از طرف پروردگار شما،

برایتان آورده‌ام، پس از خدا بترسید، و مرا اطاعت کنید! ۵۱ - خداوند، پروردگار من و شماست، او را بپرستید (نه من، و نه چیز دیگر را)! این است راه راست!

تفسیر:

این است راه راست

این آیات نیز ادامه سخنان حضرت مسیح (علیه السلام) است، و درواقع بخشی از اهداف بعثت خود را شرح می‌دهد، می‌گوید: من آمده‌ام تورات را تصدیق کنم و مبانی و اصول آن را تحکیم بخشم (و مصداقا لمابین یدی من التوریه). و نیز آمده‌ام تا پاره‌ای از چیزهایی که (بر اثر ظلم و گناه) بر شما تحریم شده بود (مانند ممنوع بودن گوشت شتر و پاره‌ای از چربیهای حیوانات و بعضی از پرندگان و ماهیها) بر شما حلال کنم (و لاحل لکم بعض الذی حرم علیکم). این جمله اشاره به چیزی است که در آیه ۱۶۰ از سوره نساء آمده است می‌فرماید: فبظلم من الذین هادوا حرما علیهم طیبات احلت لهم: به‌خاطر ظلم و ستم یهود، پاره‌ای از نعمتهای پاکیزه را که بر آنها حلال شده بود تحریم کردیم ولی با ظهور حضرت مسیح (علیه السلام) و به‌شکرانه ایمان به این پیامبر بزرگ، آن ممنوعیتها برداشته شد.

---

تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه ۵۶۱

سپس می‌افزاید: من نشانه‌های از سوی پروردگارتان برای شما آورده‌ام (و جئتکم بایة من ربکم). این تاکیدی است بر آنچه در آیه قبل، از زبان حضرت مسیح (علیه السلام) درباره معجزات او خواندیم، و اجمالی است از آن تفصیل. و در پایان آیه چنین نتیجه‌گیری می‌کند: بنابراین از (مخالفت) خداوند بترسید و مرا اطاعت کنید (فاتقوا الله و اطیعون). در آیه بعد، از زبان حضرت مسیح (علیه السلام) برای رفع هر گونه ابهام و اشتباه و برای اینکه تولد استثنائی او را دستاویزی برای الوهیت اقرار ندهند چنین نقل می‌کند: مسلما خداوند پروردگار من و پروردگار شما است، پس او را پرستش کنید (نه من و نه چیز دیگر را) این راه راست راه توحید و یکتاپرستی نه راه شرک و دوگانه و چندگانه پرستی (ان الله ربی و ربکم فاعبدوه هذا صراط مستقیم). در آیات دیگر قرآن نیز کرارا می‌خوانیم که حضرت مسیح (علیه السلام) روی

مساله عبودیت و بندگی خود در پیشگاه خدا، تکیه می فرمود، و برخلاف آنچه در انجیل‌های تحریف یافته کنونی که از زبان مسیح (علیه السلام) نقل شده که او غالباً کلمه پدر را درباره خدا به کار می برد، قرآن مجید کلمه «رب» (پروردگار) و مانند آن را از او نقل می کند که دلیلی است بر نهایت توجه او نسبت به مبارزه با شرک، و یا دعوی الوهیت حضرت مسیح (علیه السلام) و لذا تا زمانی که حضرت مسیح (علیه السلام) در میان مردم بود هیچ کسی جرات پیدا نکرد او را یکی از خدایان معرفی کند و حتی آثار تعلیمات مسیح (علیه السلام) در زمینه توحید به منحرفان اجازه نداد که تا دو قرن بعد از او نیز، عقاید شرک آلود خود را ظاهر سازند و به اعتراف محققان مسیحی مساله تثلیث و اعتقاد به خدایان سه گانه از قرن سوم میلادی پیدا شد. (شرح بیشتر در این زمینه در جلد چهارم ذیل آیه ۱۷۱ سوره نساء خواهد آمد).

تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه ۵۶۲

آیه ۵۲ - ۵۴

آیه و ترجمه

فلما احس عیسی منهم الکفر قال من انصاری الی الله قال الحواریون نحن انصار الله آمنا بالله و اشهد بانا مسلمون  
ربنا امنا بما انزلت و اتبعنا الرسول فاکتبنا مع الشهدین  
و مکروا و مکر الله و الله خیر المکرین

ترجمه :

۵۲ - هنگامی که عیسی از آنان احساس کفر (و مخالفت) کرد، گفت: کیست که یاور من به سوی خدا (برای تبلیغ آیین او) گردد؟ حواریان (شاگردان مخصوص او) گفتند: ما یاوران خداییم، به خدا ایمان آوردیم، و تو (نیز) گواه باش که ما اسلام آورده ایم.

۵۳ - پروردگار! به آنچه نازل کرده ای، ایمان آوردیم و از فرستاده (تو) پیروی نمودیم، ما را در زمره گواهان بنویس!

۵۴ - و (یهود و دشمنان مسیح، برای نابودی او و آیینش،) نقشه کشیدند، و خداوند (بر حفظ او و آیینش،) چاره جویی کرد، و خداوند، بهترین چاره جویان است.

تفسیر :

پایداری حواریون مسیح (ع):

این آیات همچنان بحثهای مربوط به دعوت مسیح (علیه السلام) و سرگذشت زندگی او را ادامه می‌دهد.

مطابق پیشگویی و بشارت موسی (علیه السلام)، جمعیت یهود قبل از آمدن عیسی (علیه السلام) منتظر ظهور او بودند اما هنگامی که ظاهر گشت و منافع نامشروع جمعی از منحرفان بنی اسرائیل به خطر افتاد، تنها گروه محدودی گرد مسیح (علیه السلام) را گرفتند، و کسانی که احتمال می‌دادند پیروی از آیین او موقعیت و مقام و منافع آنها را به خطر می‌اندازند، از پذیرفتن آن سرپیچی کردند

---

### تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه ۵۶۳

آیه نخست ناظر به همین معنی است، می‌گوید: هنگامی که عیسی (علیه السلام) احساس کفر (و مخالفت) از آنها کرد، گفت: چه کسانی یاور من به سوی خدا (برای تبلیغ آیین او) خواهند بود؟ (فلما احس عیسی منهم الکفر قال من انصاری الی الله).

در اینجا تنها گروه اندکی به این دعوت پاسخ مثبت دادند، اینها همان افراد پاکی بودند که قرآن از آنان به عنوان حواریون نام برده است حواریون (شاگردان ویژه مسیح) گفتند: ما یاوران (آیین) خدا هستیم، به او ایمان آوردیم و تو گواه باش که ما اسلام آورده و تسلیم آیین حق شده‌ایم (قال الحواریون نحن انصار الله آمنا بالله و اشهد بانا مسلمون).

قابل توجه اینکه حواریون در پاسخ عیسی (علیه السلام) نگفتند ما یاور توایم، بلکه برای اینکه نهایت توحید و اخلاص خود را اثبات کنند و سخن آنان هیچگونه بوی شرک ندهد گفتند: ما یاوران خدائیم و آیین او را یاری می‌کنیم و تو را بر این حقیقت گواه می‌گیریم، گویا آنها نیز احساس می‌کردند که در آینده افراد منحرفی ادعای الوهیت مسیح (علیه السلام) خواهند کرد و باید به آنها دستاویزی نداد.

ضمناً تعبیر به اسلام در آیه فوق دلیل بر این است که اسلام آیین تمام انبیاء بوده است.

و در اینجا بود که حضرت مسیح (علیه السلام) صف دوستان خالص خود را از دشمنان و منافقان جدا ساخت، تا برنامه ریزی او دقیق و منسجم باشد همان کاری که پیامبر اسلام در بیعت عقبه، انجام داد.

---

در آیه بعد جمله‌هایی نقل شده که بیانگر نهایت اخلاص حواریون است، آنها پس از قبول دعوت مسیح (علیه السلام) و اعلام آمادگی برای همکاری و کمک به او، ایمان خویش را به پیشگاه خداوند عرضه داشتند و گفتند: پروردگارا! ما به آنچه نازل کرده‌ای ایمان آوردیم و از فرستاده (تو حضرت مسیح) پیروی نمودیم، پس ما را در زمره گواهان بنویس (ربنا آما بما انزلت و اتبعنا الرسول فاکتبنا مع الشاهدین).

آنها نخست ایمان خود را به آنچه نازل شده بود اظهار داشتند، ولی چون ایمان به تنهایی کافی نبود، مساله عمل به دستورهای آسمانی و پیروی از مسیح (علیه السلام) را که گواه زنده ایمان راسخ آنها بود پیش آوردند، زیرا هنگامی که ایمان در روح و جان انسان رسوخ کند، حتما در عمل اوانعکاس می‌یابد، و بدون عمل ممکن است تنها یک ایمان پنداری باشدنه واقعی، و سپس از خدا تقاضا کردند نام آنها را در زمره شاهدان و گواهان که در این جهان، مقام رهبری امتها را دارند و در جهان دیگر مقام شفاعت و گواهی بر اعمال را ثبت نماید.

پس از شرح ایمان حواریون، در سومین آیه اشاره به نقشه‌های شیطانی یهود کرده، می‌گوید: آنها (یهود و سایر دشمنان مسیح برای نابودی او و آیینش) نقشه کشیدند و خداوند (برای حفظ او و آیینش) چاره‌جویی کرد، و خداوند بهترین چاره‌جویان است (و مکروا و مکر الله و الله خیر الماکرین). بدیهی است نقشه‌های خدا بر نقشه‌های همه پیشی می‌گیرد، چرا که آنها معلوماتی اندک و محدود دارند و علم خداوند بی پایان است، آنها برای پیاده کردن طرحهای خود قدرت ناچیزی دارند در حالی که قدرت اوبی پایان است.

## نکته‌ها

### ۱ - حواریون چه کسانی بودند؟

«حواریون» جمع «حواری» از ماده «حور» به معنی شستن و سفید کردن است و گاهی به هر چیز سفید نیز اطلاق می‌شود، ولذا غذاهای سفید را عرب «حواری» می‌گویند، و حوریان بهشتی رانیز به این جهت حوری می‌گویند که سفید پوست‌اند یا سفیدی چشمانشان درخشنده (و سیاهی آن

کاملاً سیاه است).

اما درباره علت نامگذاری شاگردان مسیح (علیه السلام) به این نام، احتمالات متعددی داده شده، ولی آنچه نزدیک‌تر به ذهن می‌رسد و در احادیث پیشوایان بزرگ دینی آمده است، این است که آنها علاوه بر اینکه قلبی پاک و روحی با صفا داشتند در پاکیزه ساختن و روشن نمودن افکار دیگران و شستشوی مردم از آلودگی و گناه کوشش فراوان داشتند.

در عیون اخبار الرضا از امام علی بن موسی الرضا (علیهما السلام) نقل شده که از آن حضرت سوال کردند: «چرا حواریون به این نام نامیده شدند؟» امام (علیه السلام) فرمود: جمعی از مردم چنین تصور می‌کنند که آنهاشغل لباس شویی داشته‌اند ولی در نزد ما علت آن این بوده که آنها هم خود را از آلودگی به گناه پاک کرده بودند، و هم برای پاک کردن دیگران کوشش داشتند.»

## ۲- حواریون از نظر قرآن و انجیل

قرآن در سوره صف آیه ۱۴ درباره «حواریون» سخن گفته و ایمان آنان را متذکر شده است، ولی از جمله‌هایی که انجیل درباره حواریون دارد استفاده می‌شود که آنان درباره مسیح همگی لغزشهایی داشته‌اند. و در انجیل متی و لوقا باب ۶ اسامی حواریون چنین آمده است:

### تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه ۵۶۶

۱- پطرس ۲- اندریاس ۳- یعقوب ۴- یوحنا ۵- فیلوپس ۶- برتولولما ۷- توما ۸- متی ۹- یعقوب ابن حلفا ۱۰- شمعون - ملقب به «غیور» ۱۱- یهوذا برادر یعقوب ۱۲- یهوذا ی اسخریوطی که به مسیح خیانت کرد. مفسر معروف مرحوم طبرسی در مجمع البیان نقل می‌کند که حواریون به همراه عیسی در سفرها به راه می‌افتادند و هر گاه تشنه یا گرسنه می‌شدند به فرمان خداوند غذا و آب برای آنها آماده می‌شد، آنها این جریان را افتخار بزرگی برای خود دانستند و از مسیح پرسیدند آیا کسی بالاتر از ما پیدا می‌شود؟ او گفت: آری «افضل منکم من یعمل بیده و یا کل من کسبه» «از شما بالاتر کسی است که زحمت بکشد و از دست رنج خودش بخورد... و به دنبال این جریان آنها به شستشوی لباس و گرفتن اجرت در برابر آن مشغول شدند (و عملاً به همه مردم درسی دادند که کار و کوشش ننگ و عار نیست).

### ۳ - منظور از مکر الهی چیست؟

«مکر» در لغت عرب با آنچه در فارسی امروز از آن می‌فهمیم تفاوت بسیار دارد در فارسی امروز مکر به نقشه‌های شیطانی و زیان‌بخش گفته می‌شود، در حالی که در لغت عرب هر نوع چاره‌اندیشی را مکر می‌گویند که گاهی خوب و گاهی زیان‌آور است. در کتاب مفردات راغب می‌خوانیم: المکر صرف الغیر عما یقصدہ: مکر این است که کسی را از منظورش باز دارند (اعم از اینکه منظورش خوب باشد یا بد). در قرآن مجید نیز گاهی ماکر با کلمه خیر ذکر شده مانند: «والله خیر» الماکرین (خداوند بهترین چاره‌جویان است) و گاهی مکر با کلمه سییء آمده

#### تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه ۵۶۷

است مانند: «و لا یحیق المکر السیئء الا باہلہ» (نقشه و اندیشه بد جز به صاحبش احاطه نخواهد کرد).

بنابراین منظور از آیه مورد بحث و آیات متعدد دیگری که مکر را به خدا نسبت می‌دهد این است که دشمنان مسیح با طرح‌های شیطانی خود می‌خواستند جلو این دعوت الهی را بگیرند اما خداوند برای حفظ جان پیامبر خود و پیشرفت آیینش تدبیر کرد و نقشه‌های آنها نقش بر آب شد و همچنین در موارد دیگر.



تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه ۵۶۸

آیه ۵۵

آیه و ترجمه

اذ قال الله يعيسى انى متوفيك و رافعك الى و مطهرک من الذین کفروا و جاعل الذین اتبعوک فوق الذین کفروا الى يوم القيمة ثم الى مرجعکم فاحکم بینکم فیما کنتم فیہ تختلفون

ترجمه :

۵۵ - (به یاد آورید) هنگامی را که خدا به عیسی فرمود: من تو را برمیگیرم و به سوی خود، بالا میبرم و تو را از کسانی که کافر شدند، پاک میسازم، و کسانی را که از تو پیروی کردند، تا روز رستاخیز، برتر از کسانی که کافر شدند، قرار میدهم، سپس بازگشت شما به سوی من است و در میان شما، در آنچه اختلاف داشتید، داوری میکنم.

تفسیر :

بازگشت مسیح به سوی خداوند

این آیه همچنان ادامه آیات مربوط به زندگی حضرت مسیح (علیه السلام) است، معروف در میان مفسران اسلام، به استناد آیه ۱۵۷ سوره نساء این است که مسیح (علیه السلام) هرگز کشته نشد (و از توطئه ای که یهود با همکاری بعضی از مسیحیان خیانتکار برای او چیده بودند رهایی یافت) و خداوند او را به آسمان برد.

هر چند مسیحیان طبق انجیلهای موجود می گویند مسیح کشته شد و دفن گردید و سپس از میان مردگان برخاست و مدت کوتاهی در زمین بود و بعد به آسمان صعود کرد آیه فوق ناظر به همین معنی است، می فرماید: به یاد آرید «هنگامی را که خدا به عیسی گفت: من تو را برمیگیرم و به سوی خود بالا میبرم» (اذ قال الله یا

تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه ۵۶۹

عیسی انی متوفیک و رافعک الی).

بعضی تصور کرده‌اند که واژه «متوفیک» از ماده وفات به معنی مرگ است، به همین دلیل چنین می‌پندارند که با عقیده معروف میان مسلمانان درباره عدم مرگ حضرت عیسی و زنده بودن او منافات دارد. در حالی که چنین نیست، زیرا ماده فوت به معنی از دست رفتن است ولی «توفی» (بر وزن ترقی) از ماده «وفی» به معنی تکمیل کردن چیزی است و اینکه عمل به عهد و پیمان را وفا می‌گویند به خاطر تکمیل کردن و به انجام رسانیدن آن است، و نیز به همین دلیل اگر کسی طلب خود را به طور کامل از دیگری بگیرد، عرب می‌گوید: توفی دینه، یعنی طلب خود را به طور کامل گرفت.

در آیات قرآن نیز توفی به معنی گرفتن به طور مکرر به کار رفته است مانند: و هو الذی یتوفیکم باللیل و یعلم ما جرحتم بالنهار: او کسی است که روح شما را در شب می‌گیرد و از آنچه در روز انجام می‌دهید آگاه است. در این آیه مساله خواب به عنوان توفی روح ذکر شده، همین معنی در آیه ۴۲ سوره زمر و آیات دیگری از قرآن نیز آمده است، درست است که واژه توفی گاهی به معنی مرگ آمده و متوفی به معنی مرده است، ولی حتی در اینگونه موارد نیز حقیقتاً به معنی مرگ نیست، بلکه به معنی تحویل گرفتن روح می‌باشد و اصولاً در معنی توفی، مرگ نیفتاده، و ماده فوت از ماده وفی به کلی جدا است.

با توجه به آنچه گفته شد معنی آیه مورد بحث روشن می‌شود که خداوند می‌فرماید: ای عیسی! تو را بر میگیرم و به سوی خود میبرم (البته اگر توفی تنها به معنی گرفتن روح باشد، لازمه آن مرگ جسم است). سپس می‌افزاید: و تو را از کسانی که کافر شدند پاک میسازم (و مظهرک

#### تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه ۵۷۰

من الذین کفروا). منظور از این پاکیزگی، یا نجات او از چنگال افراد پلید و بی ایمان است، و یا از تهمتهای ناروا و توطئه‌های ناجوانمردانه، که در سایه پیروزی آیین او، حاصل شد، همانگونه که در مورد پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) در سوره فتح می‌خوانیم: انا فتحنا لک فتحا مبینا لیغفر لک الله ما تقدم من ذنبک و ما تاخر، ما برای تو پیروزی آشکاری فراهم ساختیم، تا خداوند گناهان گذشته و آینده تو را ببخشد.

یعنی از گناهانی که به تو در گذشته نسبت می‌دادند و زمینه آن را برای آینده نیز فراهم ساخته بودند پاک سازد. و نیز ممکن است منظور از پاک ساختن او، بیرون بردن مسیح (علیه السلام) از آن محیط آلوده باشد. سپس می‌افزاید: ما پیروان تو را تا روز رستاخیز بر کافران برتری می‌دهیم (و جاعل الذین اتبعوک فوق الذین کفروا الی یوم القیمة). این بشارتی است که خدا به مسیح و پیروان او داد تا مایه دلگرمی آنان در مسیری که انتخاب کرده بودند گردد. این آیه یکی از آیات اعجاز آمیز و از پیشگوییها و اخبار غیبی قرآن است که می‌گوید پیروان مسیح (علیه السلام) همواره بر یهود که مخالف مسیح (علیه السلام) بودند برتری خواهند داشت. در دنیای کنونی، این حقیقت را با چشم خود می‌بینیم که یهود و صهیونیستها بدون وابستگی و اتکاء به مسیحیان، حتی یک روز نمیتوانند به حیات سیاسی و اجتماعی خود ادامه دهند، روشن است که منظور از «الذین کفروا»، جماعتی از یهود می‌باشند که به مسیح (علیه السلام) کافر شدند. و در پایان آیه می‌فرماید: سپس بازگشت همه شما به سوی من است، و من در میان شما در آنچه اختلاف داشتید داوری میکنم (ثم الی مرجعکم فاحکم

---

#### تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه ۵۷۱

بینکم فیما کنتم فیه تختلفون). یعنی آنچه از پیروزیها گفته شد مربوط به این جهان است محاکمه نهایی و گرفتن نتیجه اعمال چیزی است که در آخرت خواهد آمد.

نکته :

**آیا آیین مسیح (علیه السلام) تا پایان جهان باقی خواهد بود؟**

در اینجا سوالی پیش می‌آید که طبق این آیه، یهود و نصاری تا دامنه قیامت در جهان خواهند بود، و همواره این دو مذهب به زندگی خود ادامه خواهند داد، با اینکه در اخبار و روایات مربوط به ظهور حضرت مهدی عج می‌خوانیم، که او همه ادیان را زیر نفوذ خود درمی‌آورد

پاسخ این سؤال از دقت در روایات مزبور روشن می‌شود، زیرا در روایات مربوط به ظهور حضرت مهدی عج می‌خوانیم که هیچ خانهای در شهر و بیابان نمی‌ماند مگر اینکه توحید در آن نفوذ می‌کند، یعنی اسلام به صورت یک آیین

رسمی همه جهان را فرا خواهد گرفت و حکومت به صورت یک حکومت اسلامی در می آید، و غیر از قوانین اسلام چیزی بر جهان حکومت نخواهد داشت ولی هیچ مانعی ندارد که اقلیتی از یهود و نصاری، در پناه حکومت حضرت مهدی عج با شرایط اهل ذمه وجود داشته باشند. زیرا میدانیم حضرت مهدی عج مردم را از روی اجبار به اسلام نمی کشاند، بلکه با منطق پیش میرود، و توسل او به قدرت و نیروی نظامی برای بسط عدالت، و برانداختن حکومت های ظلم و قرار دادن جهان در زیر پرچم عدالت اسلام است، نه برای اجبار به پذیرفتن این آیین، و گر نه آزادی و اختیار مفهومی نخواهد داشت.

---

تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه ۵۷۲

آیه ۵۶ - ۵۸

آیه و ترجمه

فاما الذین كفروا فاعذبهم عذابا شديدا في الدنيا و الآخرة و ما لهم من نصرين  
و اما الذین امنوا و عملوا الصالحات فیوفیهم اجرهم و الله لا یحب الظالمین  
ذلک نتلوہ علیک من الایات و الذکر الحکیم

ترجمه :

۵۶ - اما آنها که کافر شدند، (و پس از شناختن حق، آن را انکار کردند)، در دنیا و آخرت، آنان را مجازات دردناکی خواهم کرد، و برای آنها، یاورانی نیست.  
۵۷ - اما آنها که ایمان آوردند، و اعمال صالح انجام دادند، خداوند پاداش آنان را بطور کامل خواهد داد، و خداوند، ستمکاران را دوست نمیدارد.  
۵۸ - اینها را که بر تو می خوانیم، از نشانه ها (ی حقانیت تو) است، و یادآوری حکیمانه است.

تفسیر :

سرنوشت پیروان و مخالفان مسیح (ع):

آیه اول و دوم دنباله خطاب به حضرت مسیح (علیه السلام) است که در آیه قبل درباره پیروان و مخالفان او آمده بود، و سومین آیه خطاب به شخص رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) است.

در آیه نخست می فرماید: بعد از آنکه مردم به سوی خدا بازگشتند و او در میان آنان داوری کرد، صفوف از هم جدا می شود اما کسانی که کافر شدند (و حق را شناختند و انکار کردند) آنها را مجازات شدیدی در دنیا و آخرت خواهم کرد و

یاورانى ندارند (فاما الذين كفروا فاعذبهم عذابا شديدا فى الدنيا و الاخرة و ما لهم من ناصرين).

در این آیه علاوه بر عذاب آخرت که نتیجه داوری پروردگار در قیامت است،

---

تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه ۵۷۳

به مجازات شدید دنیا نیز اشاره شده است که دامنگیر افراد کافر، ومخالفان حق و عدالت خواهد شد، در حالی که هیچ کس توانایی حمایت از آنها را نخواهد داشت.

سپس به گروه دوم اشاره کرده، می‌فرماید: اما کسانی که ایمان آوردند و اعمال صالح انجام دادند خداوند پاداش آنها را به طور کامل خواهد داد (و اما الذين آمنوا و عملوا الصالحات فيوفيهما اجرهم). و باز تاکید می‌کند: خداوند هرگز ستمگران را دوست ندارد (و الله لا يحب الظالمين).

مقدم داشتن سرنوشت کافران بر مؤمنان، به خاطر آن است که کسانی که نسبت به مسیح (علیه السلام) کافر شدند اکثریت را داشتند. ضمنا از اینکه در آیه نخست اشاره به عذاب دنیا نیز شده به خوبی استفاده می‌شود که کافران (منظور در اینجا یهود است) گرفتار مجازاتهای دردناکی در همین جهان نیز خواهند شد، و تاریخ ملت یهود شاهد این مدعا است. جالب اینکه در آیه اول تنها تکیه بر کفر شده ولی در آیه دوم ایمان و عمل صالح هر دو با هم آمده است، اشاره به اینکه کفر به تنهایی میتواند منشأ عذاب الهی گردد ولی ایمان به تنهایی برای نجات کافی نیست، بلکه عمل صالح نیز می‌طلبد.

در ضمن جمله و الله لا يحب الظالمين گویا ناظر به این نکته است که تمام شعب کفر و اعمال سوء، در ظلم به معنی وسیع آن خلاصه می‌شود، و مسلم است خدایی که ظالمان را دوست ندارد هرگز در حق بندگان ستم نخواهد کرد و اجر آنها را به طور کامل خواهد داد.

---

تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه ۵۷۴

در آخرین آیه پس از شرح داستان مسیح (علیه السلام)، و گوشه‌های از تاریخ پر ماجرای او، در آیات پیشین روی سخن را به پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) کرده، می‌گوید: اینها را که بر تو می‌خوانیم از نشانه‌های حقانیت تو و

یادآوری حکیمانه است که به صورت آیات قرآن بر تو نازل گردیده و خالی از هر گونه باطل و خرافه است (ذلک نتلوه علیک من الایات و الذکر الحکیم). این در حالی است که دیگران سرگذشت این پیامبر بزرگ را به هزار گونه افسانه دروغین و خرافات و بدعتها آلوده اند.

---

تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه ۵۷۵

آیه ۵۹ - ۶۰

آیه و ترجمه

ان مثل عیسی عند الله کمثل ءادم خلقه من تراب ثم قال له کن فیکون  
الحق من ربک فلا تکن من الممترین

ترجمه :

۵۹ - مثل عیسی در نزد خدا، همچون آدم است، که او را از خاک آفرید، و سپس به او فرمود:

«(موجود باش!)» او هم فوراً موجود شد.

(بنابراین، ولادت مسیح بدون پدر، هرگز دلیل بر الوهیت او نیست).

۶۰ - اینها حقیقتی است از جانب پروردگار تو، بنابراین، از تردید کنندگان مباش!

شان نزول :

همانطور که در آغاز سوره مشروحا بیان شد، مقدار زیادی از آیات این سوره در پاسخ گفتگوهای مسیحیان نجران، نازل شده است، چون آنها در یک هیأت شصت نفری به اتفاق چند نفر از رؤسا و بزرگان خود به عنوان نمایندگی برای گفتگو با پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله وسلم) به مدینه وارد شده بودند.

از جمله مسائلی که در این گفتگو مطرح شد این بود که آنها از پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) پرسیدند: ما را به چه چیز دعوت میکنی؟ پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: به سوی خداوند یگانه، و اینکه از طرف او رسالت خلق را دارم و مسیح (علیه السلام) بندهای ازبندگان او است، و حالات بشری داشت و مانند دیگران غذایی خورد.

آنها این سخن را نپذیرفتند و به ولادت عیسی (علیه السلام) بدون پدر اشاره کرده و آن را دلیل بر الوهیت او خواندند، آیات فوق نازل شد و به آنها پاسخ داد و چون حاضر به قبول پاسخ نشدند، آنها را دعوت به مباحله کرد که شرح آن به

تفسیر :

نفی الوهیت مسیح

همانگونه که در شان نزول آمد، این آیات ناظر به کسانی است که ولادت حضرت مسیح (علیه السلام) را بدون پدر، دلیل بر فرزندی او نسبت به خدا، و یا الوهیتش می گرفتند، آیه نخست می گوید: مثل عیسی نزد خداهم چون مثل آدم است که او را از خاک آفرید، سپس به او فرمود: موجود باش، او نیز بلافاصله موجود شد! (ان مثل عیسی عند الله کمثل آدم خلقه من تراب ثم قال له کن فیکون).

و با این استدلال کوتاه و روشن، به ادعای آنها پاسخ می گوید که اگر مسیح (علیه السلام) بدون پدر به دنیا آمد، جای تعجب نیست، و دلیل بر فرزندی خدا یا عین خدا بودن نمی باشد، زیرا موضوع آفرینش آدم (علیه السلام)، از این هم شگفت انگیزتر بود، او بدون پدر و مادر به دنیا آمد، سپس به غافلان می فهماند: که هر کاری در برابر اراده حق، سهل و آسان است تنها کافی است بفرماید: موجود باش، آن هم موجود می شود.

اصولا مشکل و آسان نسبت به مخلوقات است که قدرت محدودی دارند و اما آن کس که قدرتش نامحدود است، تقسیم کارها به مشکل و آسان، برای او مفهومی ندارد برای او آفریدن یک برگ، یا آفرینش یک جنگل در هزاران کیلومتر یکسان است، و آفرینش یک ذره خاک با منظومه شمسی، مساوی است.

در دومین آیه برای تاکید آنچه در آیات قبل آمد، می فرماید: اینها را (که درباره حضرت مسیح (علیه السلام) و چگونگی ولادت او و مقاماتش) بر تو می خوانیم حقی است از سوی پروردگارت، و چون حق است، هرگز از تردید کنندگان در آن مباش (الحق من ربک فلا تکن من الممترین).

در مورد جمله «الحق من ربک» مفسران دو احتمال داده اند نخست اینکه جمله مرکب از مبتدا و خبر باشد (الحق مبتدا، من ربک خبر) بنابراین معنی آن چنین می شود که حق همواره از طرف پروردگار خواهد بود زیرا حق به معنی

واقعیت است، و واقعیت عین هستی است، و هستیها همه از وجود او میجوشد، باطل، عدم و نیستی است و با ذات او بیگانه است.

دیگر اینکه جمله مزبور خبر مبتدای محذوفی است که «ذلک الاخبار» بوده باشد، یعنی این خبرهایی که به تو داده شد، همگی حقایقی است از طرف پروردگار و هر دو معنی با آیه سازگار است.

---

تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه ۵۷۸

## آیه ۶۱

### آیه و ترجمه

فَمَنْ حَاجَكَ فِيهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعِ ابْنَاءَنَا وَابْنَاءَكُمْ وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَى الْكَاذِبِينَ

ترجمه :

۶۱ - هر گاه بعد از علم و دانشی که (درباره مسیح) به تو رسیده، (باز) کسانی با تو به محاجه و ستیز برخیزند، به آنها بگو: بیایید ما فرزندان خود را دعوت کنیم، شما هم فرزندان خود را، ما زنان خویش را دعوت نماییم، شما هم زنان خود را، ما از نفوس خود دعوت کنیم، شما هم از نفوس خود، آنگاه مباحله کنیم، و لعنت خدا را بر دروغگویان قرار دهیم.

### شان نزول :

گفته اند که این آیه و آیات قبل از آن درباره هیات نجرانی مرکب از عاقب و سید و گروهی که با آنها بودند نازل شده است، آنها خدمت پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) رسیدند و عرض کردند: آیا هرگز دیده ای فرزندی بدون پدر متولد شود، در این هنگام آیه «ان مثل عیسی عندالله...» نازل شد و هنگامی که پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) آنها را به مباحله دعوت کرد. آنها تا فردای آن روز از حضرتش مهلت خواستند و پس از مراجعه، ب

---

تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه ۵۷۹

شخصیتهای نجران، اسقف (روحانی بزرگشان) به آنها گفت: شما فردا به محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) نگاه کنید، اگر با فرزندان و خانواده اش برای مباحله آمد، از مباحله با او بترسید، و اگر با یارانش آمد با او مباحله کنید، زیرا چیزی در بساط ندارد، فردا که شد پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) آمد در حالی که دست علی بن ابی طالب (علیه السلام) را گرفته بود و حسن و

حسین (علیهما السلام) در پیش روی اوراه میرفتند و فاطمه (علیها السلام) پشت سرش بود، نصاری نیز بیرون آمدند در حالی که اسقف آنها پیشاپیششان بود هنگامی که نگاه کرد، پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) با آن چند نفر آمدند، درباره آنها سؤال کرد به او گفتند: این پسر عمو و داماد او و محبوبترین خلق خدا نزد او است و این دو پسر، فرزندان دختر او از علی (علیه السلام) هستند و آن بانوی جوان دخترش فاطمه (علیها السلام) است که عزیزترین مردم نزد او، و نزدیکترین افراد به قلب او است...

سید به اسقف گفت: برای مباحله قدم پیش گذار.

گفت: نه، من مردی را میبینم که نسبت به مباحله با کمال جرات اقدام می کند و من میترسم راستگو باشد، و اگر راستگو باشد، به خدا یک سال بر ما نمیگذرد در حالی که در تمام دنیا یک نصرانی که آب بنوشد وجود نداشته باشد.

اسقف به پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) عرض کرد: ای ابوالقاسم! ما با تو مباحله نمیکنیم بلکه مصالحه میکنیم، با ما مصالحه کن، پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) با آنها مصالحه کرد که دوهزار حله (یک قواره پارچه خوب لباس) که حد اقل قیمت هر حلهای چهل درهم باشد، و عاریت دادن سی دست زره، و سی شاخه نیزه، و سی راس اسب، در صورتی که در سرزمین یمن، توطئه ای برای مسلمانان رخ دهد، و پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) ضامن این عاریتها خواهد بود، تا آن را بازگرداند و عهد نامه ای در این زمینه نوشته شد.

و در روایتی آمده است اسقف مسیحیان به آنها گفت: من صورتهائی رامیبینم که اگر از خداوند تقاضا کنند کوهها را از جا برکنند چنین خواهد کرد هرگز با آنها مباحله نکنید که هلاک خواهید شد، و یک نصرانی تا روز قیامت بر صفحه زمین

---

تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه ۵۸۰

نخواهد ماند.

تفسیر:

مباحله با مسیحیان نجران

این آیه به دنبال آیات قبل و استدلالی که در آنها بر نفی خدا بودن مسیح (علیه السلام) شده بود، به پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) دستور می دهد: هر

گاه بعد از علم و دانش که (درباره مسیح) برای تو آمده (باز) کسانی با تو در آن به محاجه و ستیز برخاستند، به آنها بگو: بیایید مافرزندان خود را دعوت میکنیم و شما هم فرزندان خود را، ما زنان خویش را دعوت مینماییم، شما هم زنان خود را، ما از نفوس خود (کسانی که به منزله جان هستند) دعوت میکنیم، شما هم از نفوس خود دعوت کنید، سپس مباحله میکنیم و لعنت خدا را بر دروغگویان قرار میدهیم (فمن حاجک فیه من بعد ما جاءک من العلم فقل تعالوا ندع ابناءنا و ابناءکم و نساءنا و نساءکم و انفسنا و انفسکم ثم نبتهل فنجعل لعنت الله علی الکاذبین).

ناگفته پیدا است منظور از مباحله این نیست که این افراد جمع شوند و نفرین کنند و سپس پراکنده شوند زیرا چنین عملی به تنهایی هیچ فایدهای ندارد، بلکه منظور این است که این نفرین مؤثر گردد، و با آشکار شدن اثر آن، دروغگویان به عذاب گرفتار شوند و شناخته گردند. به تعبیر دیگر، گرچه در این آیه به تاثیر و نتیجه مباحله تصریح نشده اما از آنجا که این کار به عنوان آخرین «حربه»، بعد از اثر نکردن منطق و استدلال، مورد استفاده قرار گرفته دلیل بر این است که منظور ظاهر شدن اثر خارجی این نفرین

---

تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه ۵۸۱

است نه تنها یک نفرین ساده.

**نکته‌ها**

۱- دعوت به مباحله یک دلیل روشن بر حقانیت پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم)

در آیه فوق خداوند به پیامبر خود دستور می‌دهد که هر گاه پس از استدلالات روشن پیشین کسی درباره عیسی با تو گفتگو کند، و به جدال برخیزد، به او پیشنهاد مباحله کن که فرزندان و زنان خود را بیاورد و تو هم فرزندان و زنان خود را دعوت کن و دعا کنید تا خداوند دروغگو را رسوا سازد.

مسئله «مباحله» به شکل فوق شاید تا آن زمان در بین عرب سابقه نداشت و راهی بود که صد درصد حکایت از ایمان و صدق دعوت پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) می‌کرد.

چگونه ممکن است کسی که به تمام معنی به ارتباط خویش با پروردگار ایمان نداشته باشد وارد چنین میدانی گردد؟ و از مخالفان خود دعوت کند بیایید با

هم به درگاه خدا برویم و از او بخواهیم تا دروغگو را رسواسازد، و شما به سرعت نتیجه آن را خواهید دید که چگونه خداوند دروغگویان را مجازات می‌کند، مسلماً ورود در چنین میدانی بسیار خطرناک است زیرا اگر دعای او به اجابت نرسد و اثری از مجازات مخالفان آشکار نشود نتیجه‌ای جز رسوائی دعوت کننده نخواهد داشت، چگونه ممکن است آدم عاقل و فهمیده‌ای بدون اطمینان به نتیجه، در چنین مرحله‌ای گام بگذارد؟ از اینجا است که گفته‌اند دعوت پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) به مباحله، یکی از نشانه‌های صدق دعوت و ایمان قاطع او است، قطع نظر از نتایجی که بعداً از مباحله به دست آمد.

در روایات اسلامی وارد شده هنگامی که پای مباحله به میان آمدنمایندگان مسیحیان نجران از پیامبر مهلت خواستند تا در این باره بیندیشند، و با بزرگان خود به شور بنشینند، نتیجه مشاوره آنها که از یک نکته روانشناسی سرچشمه می‌گرفت

---

#### تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه ۵۸۲

این بود که به نفرات خود دستور دادند اگر مشاهده کردید محمد با سر و صدا و جمعیت و جار و جنجال به مباحله آمد با او مباحله کنید و نترسید، زیرا حقیقتی در کار او نیست که متوسل به جار و جنجال شده است، و اگر با نفرات بسیار محدودی از خاصان نزدیک و فرزندان خردسالش به میعادگاه آمد بدانید که او پیامبر خداست و از مباحله با او به پرهیزد که خطرناک است! آنها طبق قرار قبلی به میعادگاه رفتند ناگاه دیدند که پیامبر فرزندانش حسن و حسین (علیهما السلام) را در پیش رو دارد، و علی (علیه السلام) و فاطمه (علیها السلام) همراه او هستند و به آنها سفارش می‌کنند هر گاه من دعا کردم شما آمین بگویید، مسیحیان هنگامی که این صحنه را مشاهده کردند سخت به وحشت افتادند، و از اقدام به مباحله خودداری کرده، حاضر به مصالحه شدند و به شرایط ذمه و پرداختن مالیات (جزیه) تن در دادند.

#### ۲- مباحله سند زندهای برای عظمت اهل بیت (علیهم السلام)

غالب مفسران و محدثان شیعه و اهل تسنن تصریح کرده‌اند که آیه مباحله در حق اهل بیت پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) نازل شده است و پیامبر تنها کسانی را که همراه خود به میعادگاه برد فرزندان حسن و حسین

(علیهما السلام) و دخترش فاطمه (علیهما السلام) و علی (علیه السلام) بودند، بنابراین منظور از «ابناءنا» در آیه منحصر احسن و حسین (علیهما السلام) هستند، همانطور که منظور از نساءنا فاطمه (علیهما السلام)، و منظور از «انفسنا» تنها علی (علیه السلام) بوده است و احادیث فراوانی در این زمینه نقل شده است.

ولی بعضی از مفسران اهل تسنن که کاملاً در اقلیت هستند کوشیده اند که ورود احادیث را در این زمینه انکار کنند، مثلاً نویسنده تفسیر المنار در ذیل آیه می گوید: این روایات همگی از طرق شیعه است، و هدف آنها مشخص است، و آنها چنان در نشر و ترویج این احادیث کوشیده اند که موضوع را، حتی بر بسیاری از دانشمندان اهل تسنن مشتبه ساخته اند!!

#### تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه ۵۸۳

اما مراجعه به منابع اصیل اهل تسنن نشان می دهد که علی رغم پندارهای تعصب آلود نویسنده المنار بسیاری از طرق این احادیث به شیعه و کتب شیعه هرگز منتهی نمی شود، و اگر بنا باشد ورود این احادیث را از طرق اهل تسنن انکار کنیم سایر احادیث آنها و کتبشان نیز از درجه اعتبار خواهد افتاد. برای روشن شدن این حقیقت قسمتی از روایات آنان را در این باب با ذکر مدارک در اینجا می آوریم:

«قاضی نور الله شوشتری» در جلد سوم از کتاب نفیس «احقاق الحق» طبع جدید صفحه ۴۶ چنین می گوید:

مفسران در این مسئله اتفاق نظر دارند که «ابناءنا» در آیه فوق اشاره به حسن و حسین (علیهما السلام) و «نساءنا» اشاره به فاطمه (علیهما السلام) و «انفسنا» اشاره به علی (علیه السلام) است.

سپس (در پاورقی کتاب مزبور) در حدود شصت نفر از بزرگان اهل سنت ذکر شده اند که تصریح نموده اند آیه مباحله درباره اهل بیت (علیهما السلام) نازل شده است و نام آنها و مشخصات کتب آنها را از صفحه ۴۶ تا ۷۶ مشروحاً آورده است.

از جمله شخصیت های سرشناسی که این مطلب از آنها نقل شده افراد زیر هستند:

۱ - «مسلم بن حجاج نیشابوری» صاحب «صحیح» معروف که از کتب ششگانه مورد اعتماد اهل سنت است در جلد ۷ صفحه ۱۲۰ (چاپ محمد علی

صبيح - مصر).

۲ - «احمد بن حنبل» در كتاب «مسند» جلد ۱ صفحه ۱۸۵ (چاپ مصر).

۳ - «طبرى» در تفسير معروفش در ذيل همين آيه جلد سوم صفحه ۱۹۲ (چاپ ميمنية - مصر).

۴ - «حاكم» در كتاب «مستدرک» جلد سوم صفحه ۱۵۰ (چاپ حيدر آباد دكن).

---

#### تفسير نمونه جلد ۲ صفحه ۵۸۴

۵ - «حافظ ابو نعيم اصفهاني» در كتاب «دلائل النبوة» صفحه ۲۹۷ (چاپ حيدر آباد).

۶ - «واحدى نيشابورى» در كتاب «اسباب النزول» صفحه ۷۴ (چاپ الهندية مصر).

۷ - «فخر رازى» در تفسير معروفش جلد ۸ صفحه ۸۵ (چاپ البهيه مصر).

۸ - «ابن اثير» در كتاب «جامع الاصول» جلد ۹ صفحه ۴۷۰ (طبع السنة المحمدية - مصر).

۹ - «ابن جوزى» در «تذكرة الخواص» صفحه ۱۷ (چاپ نجف).

۱۰ - «قاضى بىضاوى» در تفسيرش جلد ۲ صفحه ۲۲ (چاپ مصطفى محمد مصر).

۱۱ - «آلوسى» در تفسير «روح المعانى» جلد سوم صفحه ۱۶۷ (چاپ منيريه مصر).

۱۲ - «طنطاوى» مفسر معروف در تفسير «الجواهر» جلد دوم صفحه ۱۲۰ (چاپ مصطفى البابى الحلبي - مصر).

۱۳ - «زمخشري» در تفسير «كشاف» جلد ۱ صفحه ۱۹۳ (چاپ مصطفى محمد - مصر).

۱۴ - «حافظ احمد بن حجر عسقلانى» در كتاب «الاصابة» جلد ۲ صفحه ۵۰۳ (چاپ مصطفى محمد - مصر).

۱۵ - «ابن صباغ» در كتاب «الفصول المهمة» صفحه ۱۰۸ (چاپ نجف).

۱۶ - علامه «قرطبى» در تفسير «الجامع لاحكام القرآن» جلد ۳ صفحه ۱۰۴ (چاپ مصر سال ۱۹۳۶).

در كتاب «غاية المرام» از صحيح مسلم در باب فضائل على بن ابى طالب

نقل شده که: روزی معاویه به سعد بن ابی وقاص گفت: چرا ابوتراب (علی علیه السلام)

---

تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه ۵۸۵

را سب و دشنام نمیگویی؟! گفت: از آن وقت که به یاد سه چیز که پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) درباره علی (علیه السلام) فرمود افتادم از این کار صرف نظر کردم... (یکی از آنها این بود که) هنگامی که آیه مباهله نازل گردید پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) تنها از فاطمه و حسن و حسین و علی (علیهما السلام) دعوت کرد و سپس فرمود: اللهم هؤلاء اهلی: خدایا! اینها خاصان نزدیک من اند.

نویسنده تفسیر «کشاف» که از بزرگان اهل تسنن است در ذیل آیه می گوید: این آیه قویترین دلیلی است که فضیلت اهل کساء را ثابت می کند. مفسران و محدثان و مورخان شیعه نیز عموماً در نزول این آیه درباره اهل بیت (علیهما السلام) اتفاق نظر دارند، در تفسیر نور الثقلین روایات فراوانی در این زمینه نقل شده است.

از جمله به نقل از کتاب «عیون اخبار الرضا» درباره مجلس بحثی که مامون در دربار خود تشکیل داده بود، این چنین مینویسد: امام علی بن موسی الرضا (علیهما السلام) فرمود: خداوند پاکان بندگان خود را در آیه مباهله مشخص ساخته است و به پیامبرش چنین دستور داده: فمن حاجک فیه من بعد ما جاءک من العلم فقل تعالوا ندع ابناءنا...

و به دنبال نزول این آیه، پیامبر، علی و فاطمه و حسن و حسین (علیهما السلام) را با خود به مباهله برد... این مزیتی است که هیچ کس در آن بر اهل بیت (علیهما السلام) پیشی نگرفته، و فضیلتی است که هیچ انسانی به آن نرسیده، و شرفی است که قبل از آن هیچ کس از آن برخوردار نبوده است.

---

تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه ۵۸۶

### ۳ - پاسخ به یک سؤال

در اینجا سؤال معروفی است که فخر رازی و بعضی دیگر درباره نزول آیه در حق اهل بیت (علیهما السلام) ذکر کرده اند که چگونه ممکن است منظور از

«ابناءنا» (فرزندان ما) حسن و حسین (علیهماالسلام) باشد، در حالی که ابناء جمع است و جمع بر دو نفر گفته نمی‌شود، و چگونه ممکن است «نسائنا» که معنی جمع دارد تنها بر بانوی اسلام فاطمه (علیهاالسلام) اطلاق گردد؟ و اگر منظور از «انفسنا» تنها علی (علیه السلام) است چرا به صیغه جمع آمده است؟! پاسخ:

اولا - همانطور که قبلا به طور مشروح ذکر شد اجماع علمای اسلام واحادیث فراوانی که در بسیاری از منابع معروف و معتبر اسلامی اعم از شیعه و سنی در زمینه ورود این آیه در مورد اهل بیت (علیهماالسلام) به ما رسیده است و در آنها تصریح شده پیغمبر (صلی الله علیه و آله وسلم) غیر از علی (علیه السلام) و فاطمه (علیهاالسلام) و حسن و حسین (علیهماالسلام) کسی را به مباحله نیاورد، قرینه آشکاری برای تفسیر آیه خواهد بود، زیرا میدانیم از جمله قرائنی که آیات قرآن را تفسیر می‌کند سنت و شان نزول قطعی است. بنابراین، ایراد مزبور تنها متوجه شیعه نمی‌شود.

بلکه همه دانشمندان اسلام باید به آن پاسخ گویند. ثانیاً - اطلاق صیغه جمع بر مفرد یا بر تثنیه تازگی ندارد، و در قرآن و غیر قرآن از ادبیات عرب و حتی غیر عرب این معنی بسیار است. توضیح اینکه: بسیار می‌شود که به هنگام بیان یک قانون، یا تنظیم یک عهدنامه، حکم به صورت کلی و به صیغه جمع آورده می‌شود، و مثلا در عهدنامه چنین مینویسند که: مسوول اجرای آن امضاء کنندگان عهدنامه و فرزندان آنها هستند، در حالی که ممکن است یکی از دو طرف تنها یک یا دو فرزند داشته باشد،

---

#### تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه ۵۸۷

خلاصه اینکه: ما دو مرحله داریم «مرحله قرارداد» و مرحله اجراء مرحله قرارداد، گاهی الفاظ به صورت جمع ذکر می‌شود تا بر همه مصادیق تطبیق کنند، ولی در مرحله اجرا ممکن است مصداق، منحصر به یک فرد باشد، و این انحصار در مصداق منافات با کلی بودن مسئله ندارد.

به عبارت دیگر پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) موظف بود طبق قراردادی که با نصاری نجران بست همه فرزندان و زنان خاص خاندانش و تمام کسانی را که به منزله جان او بودند همراه خود به مباحله ببرد، ولی اینها

مصادقی جز دو فرزند و یک زن و یک مرد نداشت (دقت کنید).  
 اضافه بر این در آیات قرآن موارد متعددی داریم که عبارت به صورت صیغه جمع آمده اما مصداق آن به جهتی از جهات منحصر به یک فرد بوده است: مثلاً در همین سوره آیه ۱۷۳ می‌خوانیم: الذین قال لهم الناس ان الناس قد جمعوا لكم فاخشوهم: کسانی که مردم به آنها گفتند دشمنان (برای حمله به شما) اجتماع کرده‌اند از آنها بترسید.  
 در این آیه منظور از «الناس» (مردم) طبق تصریح جمعی از مفسران «نعم بن مسعود» است که از ابو سفیان اموالی گرفته بود تا مسلمانان را از قدرت مشرکان بترساند!  
 و همچنین در آیه ۱۸۱ می‌خوانیم: لقد سمع الله قول الذين قالوا ان الله فقير و نحن اغنياء: خداوند گفتار کسانی را که می‌گفتند: خدا فقیر است و ما بیناییم (و لذا از ما مطالبه زکات کرده است!) شنید.  
 منظور از «الذین» در آیه طبق تصریح جمعی از مفسران «حی بن اخطب» یا «فناص» است.  
 گاهی اطلاق کلمه جمع بر مفرد به عنوان بزرگداشت نیز دیده می‌شود، همان طور که درباره ابراهیم می‌خوانیم: ان ابرهیم كان امة قانتا لله: ابراهیم امتی بود

#### تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه ۵۸۸

خاضع در پیشگاه خدا در اینجا کلمه امت که اسم جمع است بر فرد اطلاق شده است.

#### ۴ - نوه‌های دختری فرزندان ما هستند.

ضمناً از آیه مباحثه استفاده می‌شود که به فرزندان دختر نیز حقیقتاً این گفته می‌شود بر خلاف آنچه در جاهلیت مرسوم بود که تنها فرزندان پسر را فرزند خود میدانستند، و می‌گفتند:

بنونا بنو ابنائنا و بناتنا

بنوهن ابناء الرجال الابعاد

یعنی، فرزندان ما تنها پسرزاده‌های ما هستند اما دخترزاده‌های ما -فرزندان مردم بیگانه محسوب می‌شوند نه فرزندان ما! این طرز تفکر مولود همان سنت

غلطی بود که در جاهلیت عرب دختران و زنان را عضو اصلی جامعه انسانی نمیدانستند و آنها را در حکم ظروفی برای نگاهداری پسران می‌پنداشتند! چنانکه شاعر آنها می‌گوید:

و انما امهات الناس اوعیه

مستودعات و للانساب اباء:

مادران مردم، حکم ظروفی برای پرورش آنها دارند - و برای نسب تنه‌پدران شناخته می‌شوند! ولی اسلام این طرز تفکر را به شدت در هم کوبید و احکام فرزند را بر فرزندان پسری و دختری یکسان جاری ساخت. در سوره انعام آیه ۸۴ - ۸۵ درباره فرزندان ابراهیم می‌خوانیم:

و من ذریته داود و سلیمان و ایوب و یوسف و موسی و هرون و کذلک نجزی المحسنین و زکریا و یحیی و عیسی و الیاس کل من الصالحین

تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه ۵۸۹

از فرزندان (ابراهیم)، داود و سلیمان و ایوب و یوسف و موسی و هارون بودند و این چنین نیکوکاران را پاداش می‌دهیم و نیز زکریا و یحیی و عیسی و الیاس که همه از صالحان بودند.

در این آیه حضرت مسیح از فرزندان ابراهیم شمرده شده در حالی که فرزند دختری بود و اصولاً پدری نداشت.

در روایاتی که از طرق شیعه و سنی درباره امام حسن و امام حسین (علیه السلام) وارد شده اطلاق کلمه «ابن رسول الله» (فرزند پیغمبر) کرارا دیده می‌شود.

در آیات مربوط به زنانی که ازدواج با آنها حرام است می‌خوانیم: وحلائل ابنائکم (یعنی همسران پسران شما) در میان فقهای اسلام این مسئله مسلم است که همسران پسرها و نوه‌ها، چه دختری باشند و چه پسری بر شخص حرام است و مشمول آیه فوق می‌باشند.

۵ - آیا مباهله یک حکم عمومی است؟

شکی نیست که آیه فوق یک دستور کلی برای دعوت به مباهله به مسلمانان نمیدهد بلکه روی سخن در آن تنها به پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) است، ولی این موضوع مانع از آن نخواهد بود که مباهله در برابر مخالفان

یک حکم عمومی باشد و افراد با ایمان که از تقوا و خدا پرستی کامل برخوردارند به هنگامی که استدلالات آنها در برابر دشمنان بر اثر لجاجت به جایی نرسد از آنها دعوت به مباحله کنند.

از روایاتی که در منابع اسلامی نقل شده نیز عمومیت این حکم استفاده می‌شود: در تفسیر نور الثقلین جلد ۱ صفحه ۳۵۱ حدیثی از امام صادق (علیه السلام) نقل شده که فرمود:

«اگر سخنان حق شما را مخالفان نپذیرفتند آنها را به مباحله دعوت کنید».

---

### تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه ۵۹۰

راوی می‌گوید: سؤال کردم چگونه مباحله کنم؟

فرمود: خود را سه روز اصلاح اخلاقی کن»

و گمان می‌کنم که فرمود: روزه بگیر و غسل کن، و با کسی که می‌خواهی مباحله کنی به صحرا برو، سپس انگشتان دست راست را در انگشتان راست او بیفکن و از خودت آغاز کن و بگو: خداوند! تو پروردگار آسمانهای هفتگانه و زمینهای هفتگانهای و آگاه از اسرار نهان هستی، و رحمان و رحیمی، اگر مخالف من حق را انکار کرده و ادعای باطلی دارد بلائی از آسمان بر او بفرست، و او را به عذاب دردناکی مبتلا ساز! و بعد بار دیگر این دعا را تکرار کن و بگو: اگر این شخص حق را انکار کرده و ادعای باطلی می‌کند بلائی از آسمان بر او بفرست و او را به عذابی مبتلا کن! سپس فرمود: چیزی نخواهد گذشت که نتیجه این دعا آشکار خواهد شد، به خدا سوگند که هرگز نیافتم کسی را که حاضر باشد این چنین با من مباحله کند.

ضمناً از این آیه معلوم می‌شود که بر خلاف حملات بیرویه افرادی که می‌گویند اسلام عملاً آیین مردان است و زنان در آن به حساب نیامده‌اند زنان در مواقع حساس به سهم خود در پیشبرد اهداف اسلامی همراه مردان در برابر دشمن میایستاده‌اند، صفحات درخشان زندگی فاطمه بانوی اسلام (علیها السلام) و دخترش زینب کبری (علیها السلام) و زنان دیگری که در تاریخ اسلام، گام بر جای گامهای آنها نهاده‌اند، گواه این حقیقت است.

قبل

فہرست

قال

تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه ۵۹۱

آیه ۶۲ - ۶۳

آیه و ترجمه

ان هذا لهو القصص الحق و ما من اله الا الله و ان الله لهو العزيز الحكيم  
فان تولوا فان الله عليم بالمفسدين

ترجمه :

۶۲ - این همان سرگذشت واقعی (مسیح) است. (و ادعاهایی همچون الوهیت او، یا فرزند خدا بودنش، بی اساس است). و هیچ معبودی، جز خداوند یگانه نیست، و خداوند توانا و حکیم است.

۶۳ - اگر (با این همه شواهد روشن، باز هم از پذیرش حق) روی گردانند، (بدان که طالب حق نیستند، و) خداوند از مفسدهجویان، آگاه است.

تفسیر :

داستانهای راستین

در آیات فوق پس از شرح زندگی مسیح به عنوان تاکید هر چه بیشتر می فرماید: اینها سرگذشت واقعی مسیح است نه ادعاهائی همچون الوهیت مسیح یا فرزند خدا بودنش (ان هذا لهو القصص الحق). نه مدعیان خدائی او سخن حقی می گفتند و نه آنهایی که - العیاذ بالله - فرزند نامشروعش می خوانند حق آن است که تو آوردی و تو گفتی او بنده خدا و پیامبر بود که با یک معجزه الهی از مادری پاک، بدون پدر تولد یافت. باز برای تاکید بیشتر می افزاید: و هیچ معبودی جز خداوند یگانه نیست (و ما من اله الا الله).

و خداوند یگانه قدرتمند و توانا و حکیم است و تولد فرزندی بدون پدر در برابر قدرتش مساله مهمی نیست (و ان الله لهو العزيز الحكيم)

تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه ۵۹۲

آری چنین کسی سزاوار پرستش است نه غیر او.

واژه «قصص» مفرد است و به معنی قصه می باشد و در اصل از

ماده «قص» (بر وزن صف) به معنی جستجوی چیزی کردن گرفته شده، مثلاً در داستان موسی بن عمران می خوانیم: «و قالت لاخته قصیه»، مادر موسی به خواهرش گفت: به جستجوی موسی بپرداز. و اینکه تلافی خون را قصاص می گویند به خاطر آن است که جستجوی حق صاحب خون در آن می شود سرگشته و تاریخ پیشینیان را که حالات و ماجراهای زندگی آنها را جستجو می کند نیز قصه می گویند. از آنچه در بالا گفته شد معلوم شد که مشار الیه در هذا سرگذشت مسیح است نه قرآن مجید یا مجموعه تاریخ انبیاء. در آیه بعد کسانی را که از پذیرش این حقایق سر باز میزنند مورد تهدید قرار داده، می فرماید: اگر (با این همه دلایل و شواهد روشن باز هم) روی برگردانند (بدان که در جستجوی حق نیستند و فاسد و مفسدند) زیرا خداوند از مفسدان آگاه است (فان تولوا فان الله علیم بالمفسدین). مسلم است جمعیتی که پس از آن همه استدلالات منطقی قرآن درباره مسیح و همچنین عقبنشینی از دعوت به مباحله تسلیم حق نشوند و باز هم به گفتگوهای لجوجانه خود ادامه دهند (حق جو) نیستند بلکه (مفسده جویانی) هستند که هدف آنها تخدیر عقاید صحیح مردم است و مسلماً خداوند آنها را میشناسد و از نیاتشان با خبر است و به موقع آنان را کیفر خواهد داد.

تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه ۵۹۳

آیه ۶۴

آیه و ترجمه

قل یا اهل الکتاب تعالوا الی کلمة سواء بیننا و بینکم الا نعبد الا الله ولا نشرك به شیا و لا یتخذ بعضنا بعضا اربابا من دون الله فان تولوا فقولوا اشهدوا بانا مسلمون

ترجمه :

۶۴ - بگو: «ای اهل کتاب! بیایید به سوی سخنی که میان ما و شما یکسان است، که جز خداوند یگانه را نپرستیم و چیزی را همتای او قرار ندهیم، و بعضی از ما، بعض دیگر را - غیر از خدای یگانه - به خدایی نپذیرد. هر گاه (از این دعوت،) سرباز زنند، بگویید: گواه باشید که ما مسلمانیم!»

تفسیر :

دعوت به سوی وحدت

قرآن نخستین بار در ضمن آیات گذشته مسیحیان را دعوت به استدلال منطقی کرد و پس از مخالفت دعوت به مباهله نمود و چون دعوت به مباهله به مقدار کافی در روحیه آنها اثر گذاشت به دلیل اینکه حاضر به مباهله نشدند و شرایط ذمه را پذیرفتند بار دیگر از این آمادگی روحی استفاده کرده، مجدداً شروع به استدلال می‌کند - ولی این استدلال با استدلالات سابق تفاوت فراوان دارد.

در آیات گذشته دعوت به سوی اسلام با تمام خصوصیات بود ولی در این آیه دعوت به نقطه‌های مشترک میان اسلام و آیینهای اهل کتاب است روی سخن را به پیامبر کرده، می‌فرماید: بگو: ای اهل کتاب! بیایید به سوی سخنی که میان ما و شما مشترک است که جز خداوند یگانه را نپرستیم و چیزی را شریک او قرار ندهیم و بعضی از ما بعضی دیگر را غیر از خداوند یگانه به خدائی نپذیرد (قل یا اهل الکتاب تعالوا الی کلمة سواء بیننا و بینکم الا نعبد الا الله و لا نشرك)

---

#### تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه ۵۹۴

به لا یتخذ بعضنا بعضا اربابا من دون الله).

در واقع قرآن با این طرز استدلال به ما می‌آموزد، اگر کسانی حاضر نبودند در تمام اهداف مقدس با شما همکاری کنند بکوشید لا اقل در اهداف مهم مشترک همکاری آنها را جلب کنید و آن را پایهای برای پیشبرد اهداف مقدستان قرار دهید.

آیه فوق یک ندای وحدت است در برابر تمام مذاهب آسمانی به مسیحیان می‌گوید: شما مدعی «توحید» هستید و حتی می‌گویید مساله «تثلیث» (اعتقاد به خدایان سه‌گانه) منافاتی با «توحید» ندارد و لذا قایل به وحدت در تثلیث می‌باشید.

و همچنین یهود در عین سخنان شرک آمیز عزیر را فرزند خدا پنداشتند مدعی توحید بوده و هستند.

قرآن به همه آنها اعلام می‌کند: ما و شما در اصل توحید مشترکیم بیایید دست به دست هم داده این اصل مشترک را بدون هیچ پیرایه‌های زنده کنیم و از تفسیرهای نابجا که نتیجه آن شرک و دوری از توحید خالص است خودداری نمائیم.

جالب اینکه در این آیه با سه تعبیر مختلف روی مساله یگانگی خدا تاکید شده است اول با جمله «الا نعبد الا الله» (جز خدا را نپرستیم) و بعد با جمله «لا

نشرک به شیئا» (کسی را شریک او قرار ندهیم) و سومین بار با جمله و «لا یتخذ بعضنا بعضا اربابا من دون الله» (بعضی از ما بعضی دیگر را به خدائی نپذیرد).

ضمناً جمله اخیر اشاره لطیفی به این حقیقت است که مسیح یکی از افراد انسان و هم نوع ما است نباید او را به خدائی شناخت. این احتمال نیز وجود دارد که: بعضی از علمای منحرف اهل کتاب از مقام خود سوء استفاده می کردند و حلال و حرام خدا را به دلخواه خویش تغییر میدادند و دیگران از آنها پیروی می کردند. توضیح اینکه: از آیات قرآن استفاده می شود که در میان علمای اهل کتاب

---

#### تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه ۵۹۵

جمع می بودند که احکام خدا را طبق منافع یا تعصیبات خود تحریف می کردند، و از نظر منطق اسلام کسی که از چنین افرادی دانسته پیروی بدون قید و شرط کند یک نوع عبودیت و پرستش نسبت به آنها انجام داده است. دلیل این موضع روشن است زیرا قانونگزاری و تشریع حلال و حرام مربوط به خدا است هر کس دیگری را در این موضوع صاحب اختیار بداند او را شریک خدا قرار داده است.

مفسران در ذیل این آیه چنین نقل کرده اند که: عدی بن حاتم که قبل از مسیحی بود و سپس اسلام آورد بعد از نزول این آیه از کلمه «اربابا» (خدایان) این چنین فهمید که قرآن می گوید اهل کتاب بعضی از علمای خود را می پرستند، لذا به پیغمبر عرض کرد: ما هیچگاه در زمان سابق علمای خود را عبادت نمی کردیم! پیامبر فرمود: آیا میدانستید که آنها به میل خود احکام خدا را تغییر می دهند و شما از آنها پیروی میکردید؟ عدی گفت: آری.

پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: این همان پرستش و عبودیت است! در حقیقت اسلام بردگی و استعمار فکری را یک نوع عبودیت و پرستش می داند و به همان شدتی که با شرک و بت پرستی مبارزه می کند با استعمار فکری که شبیه بت پرستی است نیز می جنگد.

ولی باید توجه داشت که «ارباب» صیغه جمع است بنابراین نمیتوان تنها از این آیه نهی از پرستش عیسی را استفاده کرد ولی ممکن است منظور از آیه هم نهی از عبودیت مسیح باشد و هم از عبودیت دانشمندان منحرف! سپس در پایان آیه می فرماید: اگر آنها (بعد از این دعوت منطقی به سوی

نقطه مشترک توحید باز) سر تابند و رویگردان شوند بگویند گواه باشید که ما مسلمانیم و تسلیم حق هستیم و شما نیستید (فان تولوا فقولوا اشهدوا بانا مسلمون).

بنابراین دوری شما از حق در روح ما کمترین اثری نمیگذارد و ما همچنان به راه خود یعنی راه اسلام ادامه خواهیم داد تنها خدا را میپرستیم و تنها قوانین او را به رسمیت می‌شناسیم و بشر پرستی به هر شکل و صورت در میان ما نخواهد بود.

نکته :

### نامه‌های پیامبر به زمامداران جهان

از تواریخ اسلامی استفاده می‌شود که پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) هنگامی که اسلام در سرزمین حجاز به اندازه کافی نفوذ کرد (مخصوصاً بعد از نزول آیه فوق و دعوت به همکاری در امر توحید که قدر مشترک همه ادیان آسمانی است) نامه‌های متعددی برای زمامداران بزرگ آن عصر فرستاد و در قسمتی از این نامه‌ها مخصوصاً روی آیه فوق تکیه فرمود که ذیلاً به بعضی از این نامه‌ها از نظر اهمیت موضوع و چگونگی دعوت به این اصل مشترک اشاره می‌شود.

### ۱ - نامه به مقوقس

بسم الله الرحمن الرحيم

من محمد بن عبد الله الى المقوقس عظيم القبط، سلام على من اتبع الهدى، اما بعد فاني ادعوك بدعاية الاسلام، اسلم تسلم، يؤتك الله اجرک مرتين، فان توليت فانما عليك اثم القبط «يا اهل الكتاب تعالوا الى كلمة سواء بيننا وبينكم الا نعبد الا الله ولا نشرك به شيئاً ولا يتخذ بعضنا بعضاً ارباباً من دون الله فان تولوا فقولوا اشهدوا بانا مسلمون»:

«به نام خداوند بخشنده بخشایشگر، از محمد فرزند عبد الله، به مقوقس

بزرگ قبطیان. درود بر پیروان حق باد، من تو را به سوی اسلام دعوت می‌کنم، اسلام آور تا سالم بمانی، خداوند به تو دو بار پاداش دهد (یکی برای ایمان آوردن خودت، و پاداش دیگر برای کسانی که از تو پیروی کرده، ایمان

می آورند). و اگر از پذیرش اسلام سر باز زنی گناه قبطیان بر تو خواهد بود  
«ای اهل کتاب! ما شما را به یک اصل مشترک دعوت میکنیم، به این که غیر  
از خداوند یگانه را نپرستیم، و کسی را شریک او قرار ندهیم، و بعضی از ما بعض  
دیگر را به خدایی نپذیرد، و هر گاه آنان از آیین حق سر برتابند بگوئید گواه  
باشید که ما مسلمانییم».

هنگامی که «مقوقس» پست زمامداری مصر را به عهده داشت و پیامبر  
اسلام برای زمامداران و بزرگان جهان نامه میفرستاد، و آنها را به سوی اسلام  
دعوت میکرد، از جمله «حاطب بن ابی بلتعه» رامامور ساخت تا نامه‌های به  
«مقوقس» رهبر مصر برساند.

سفیر پیامبر رهسپار مصر شد و اطلاع پیدا کرد که زمامدار مصر در اسکندریه  
است، مامور پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) با وسایل مسافرتی آن روز وارد  
اسکندریه شد، و خود را به کاخ «مقوقس» رسانید و نامه را به او داد،  
مقوقس نامه را باز کرد، خواند و مقداری فکر کرد سپس گفت: اگر راستی  
محمد فرستاده خدا است چرا مخالفان او توانستند وی را از زادگاه خود بیرون  
کنند، و ناچار شد در مدینه سکونت گزیند، چرا به آنها نفرین نکرد تا نابود  
شوند؟

فرستاده پیامبر در جواب چنین گفت: عیسی رسول خدا بود و شما نیز  
به حقانیت او گواهی می‌دهید، هنگامی که بنی اسرائیل نقشه قتل او  
را کشیدند چرا وی درباره آنها نفرین نکرد تا خدا آنها را هلاک کند؟!

---

#### تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه ۵۹۸

مقوقس در برابر این منطق شروع به تحسین نمود و گفت: «احسنت انت  
حکیم من عند حکیم»: «آفرین بر تو، مرد فهمیده‌ای هستی که از طرف  
شخص فهمیده‌های آمده‌ای».

«حاطب» سپس چنین اضافه کرد: پیش از شما کسی (یعنی فرعون) در این  
کشور حکومت میکرد که مدتها به مردم خدائی میفروخت، خدا او را نابود  
ساخت تا زندگی وی برای شما مایه عبرت گردد، ولی شما کوشش کنید که  
زندگیتان برای دیگران موجب عبرت نگردد!

پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) ما را به آیین پاکی دعوت نمود و  
قریش با او سرسختانه مبارزه کردند، جمعیت یهود با کینه‌توزی خاص با او به  
مقابله برخاستند، و نزدیک‌ترین افراد به اسلام مسیحیان هستند، به جانم

سوگند همان طور که موسی نبوت حضرت مسیح را بشارت داد، حضرت مسیح نیز، مبشر محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) بود، ما شما را به سوی اسلام دعوت میکنیم همانطور که شما پیروان تورات را به انجیل دعوت نمودید، هر ملتی که دعوت پیامبر حقی را بشنود باید از او پیروی کند، من ندای محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) را به سرزمین شما رسانیدم شایسته است که شما و ملت مصر به این دعوت پاسخ گوئید، «حاطب بن ابی بلتعه» مدتی توقف کرد تا پاسخ نامه رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) را دریافت دارد.

چند روز گذشت، روزی «مقوقس»، «حاطب» را به کاخ خود فرا خواند، از او خواست تا توضیح بیشتری درباره اسلام در اختیار او بگذارد. حاطب در پاسخ او گفت: محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) ما را به پرستش خدای یگانه دعوت می کند، و دستور می دهد مردم شبانه روز پنج بار با پروردگار خود از نزدیک ارتباط پیدا کنند، نماز بگذارند، و یک ماه را در سال روزه بدارند و خانه خدا (مرکز توحید) را زیارت کنند، به پیمان خود وفادار باشند، و از خوردن خون و مردار دوری کنند، و مقداری از خصوصیات زندگی پیامبر اسلام را نیز برای او شرح داد.

«مقوقس» گفت: اینها نشانه های خوبی است، من تصور میکردم که خاتم

---

#### تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه ۵۹۹

پیامبران از سرزمین شام که سرزمین پیامبران است ظهور خواهد کرد اکنون بر من روشن شد که او از سرزمین حجاز برانگیخته شده است.

سپس به نویسنده خود دستور داد تا نامه های به عربی به این مضمون برای پیامبر بنویسد: «به محمد فرزند عبد الله از مقوقس بزرگ قبطیان، درود بر تو، من نامه تو را خواندم و از مقصدت آگاه گردیدم، و حقیقت دعوت تو را دریافتم، من میدانستم که پیامبری ظهور خواهد کرد ولی تصور مینمودم او از منطقه شام برانگیخته می شود، من مقدم فرستاده تو را گرامی داشتم، سپس در نامه به هدایائی که برای پیامبر فرستاده بود اشاره کرد و نامه را با جمله «سلام بر تو» ختم نمود.

در تواریخ آمده که مقوقس حدود یازده نوع هدیه برای پیامبر فرستاد که خصوصیات آن در تاریخ اسلام ثبت است.

از جمله یک طبیب هم خدمت پیامبر فرستاد تا بیماران مسلمانان را معالجه

کند.

پیامبر هدایا را قبول کرد، ولی طبیب را نپذیرفت و فرمود: ما مردمی هستیم که تا گرسنه نشویم غذا نمیخوریم، و قبل از سیر شدن دست از طعام بر میداریم، و این امر برای سلامت و بهداشت ما کافی است (و شاید علاوه بر این دستور بزرگ بهداشتی، پیامبر از شخص طبیب که قاعدتا مسیحی متعصبی بود ایمن نبود و نخواست جان خود و مسلمانان را بدست او بسپارد). اینک مقوقس سفیر پیامبر را گرامی داشت و هدایائی برای حضرت فرستاد و نام محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) را در نامه بر نام خود مقدم نمود، همگی حاکی از این است که او دعوت رسول خدا را در باطن پذیرفته بود، و یا حد اقل تمایل به اسلام پیدا کرد ولی به خاطر اینکه موقعیت او متزلزل نگردد از اظهار تمایل به اسلام به طور آشکار خودداری میکرد.

---

تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه ۶۰۰

## ۲ - نامه برای قیصر روم:

بسم الله الرحمن الرحيم

من محمد بن عبد الله الى هرقل عظيم الروم سلام على من اتبع الهدى اما بعد فاني ادعوك بدعاية الاسلام اسلم تسلم يؤتك الله اجرک مرتين فان توليت فانما عليك اثم الاريسين «يا اهل الكتاب تعالوا الى كلمة سواء بيننا و بينكم الا نعبد الا الله و لا نشرك به شيئا و لا يتخذ بعضنا بعضا اربابا من دون الله فان تولوا فقولوا اشهدوا بانا مسلمون»: از محمد فرزند عبد الله به هرقل بزرگ و پادشاه روم درود بر آنها که پیروی از حق کنند، تو را به اسلام دعوت میکنم اسلام آور تا در امان و سلامت باشی خداوند به تو دو پاداش دهد.

(یکی پاداش ایمان خود و دیگر پاداش کسانی که به پیروی تو ایمان می آورند) اگر از آئین اسلام روی گردانی گناه اریسیان (نژاد رومی و جمعیت کارگران) نیز بر تو خواهد بود. «ای اهل کتاب! ما شما را به یک اصل مشترک دعوت میکنیم که غیر از خدا را نپرستیم، کسی را شریک او قرار ندهیم، بعضی از ما بعضی دیگر را به خدائی نپذیرد، هرگاه آنان از آئین حق سر برتابند بگوئید: گواه باشید که ما مسلمانیم».

ماء مور ابلاغ رسالت پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) به «قیصر» مردی به نام «دحیه کلبی» سفیر پیامبر عازم روم شد ولی پیش از آن که به قسطنطنیه به مرکز حکومت قیصر برسد اطلاع پیدا کرد که قیصر به قصد

زیارت بیت المقدس قسطنطنیه را ترک گفته است لذا با  
استاندار «بصری» «حارث بن ابی شمر» تماس گرفت و ماموریت  
خود را برای او شرح داد.  
ظاهراً پیامبر هم اجازه داده بود که دحیه نامه را به حاکم بصری بدهد تا او نامه  
را به قیصر برساند.  
پس از آنکه سفیر پیامبر با حاکم تماس گرفت استاندار، «عدی بن حاتم» را  
خواست و او را مأمور کرد تا همراه «دحیه» بسوی بیت المقدس برود و نامه  
را

---

#### تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه: ۶۰۱

به حضور قیصر برساند.  
ملاقات سفیر با قیصر در شهر «حمص» صورت گرفت، اما قبل از اینکه  
ملاقات صورت گیرد کارپردازان دستگاه گفتند: باید در مقابل قیصر سجده  
کنی و در غیر این صورت به تو اعتنائی نخواهد کرد، «دحیه» آن مرد  
هوشیار گفت: من برای کوبیدن این سنتهای نابجای همه راه آمده‌ام، من از  
طرف صاحب این نامه آمده‌ام تا به قیصر ابلاغ کنم که بشر پرستی باید از میان  
برود و جز خدای یگانه کسی پرستش نشود، با این عقیده چگونه ممکن است  
برای غیر خدا سجده کنم؟!  
منطق نیرومند فرستاده پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) مورد اعجاب آنها  
قرار گرفت، یک نفر از درباریان گفت: بنابراین میتوانی نامه را روی میز  
مخصوص سلطان بگذاری و برگردی کسی جز قیصر دست به نامه‌های روی  
میز نمیزند، «دحیه» از او تشکر کرد و نامه را روی میز گذارد و بازگشت.  
قیصر نامه را گشود ابتدای نامه که با بسم الله شروع شده بود توجه او را  
به خود جلب کرد و گفت: من غیر از نامه «سلیمان» تا کنون چنین نامه‌ای  
ندیده‌ام! بعد مترجم خود را خواست تا نامه را بخواند و ترجمه کند.  
زامدار روم احتمال داد نویسنده نامه همان پیامبر موعود انجیل و تورات باشد  
در صدد برآمد تا از خصوصیات زندگی وی اطلاع بدست آورد دستور داد تا  
سراسر شام را گردش کنند شاید نزدیکان محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) و  
یا کسی که از اوضاع وی اطلاع دارد بیابند، اتفاقاً در همان ایام ابو سفیان و  
دستهای از قریش برای تجارت به شام که جزء روم شرقی بود آمده بودند،  
مأمور قیصر با آنها تماس گرفت و آنها را به بیت المقدس برد، قیصر از آنها

سؤال کرد آیا در میان شما کسی هست که با محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) پیوند خویشاوندی داشته باشد.

ابو سفیان گفت: من با محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) از یک طایفه هستیم و در جد چهارم به هم میرسیم، سپس قیصر از او سؤالاتی کرد و او به ترتیب پاسخ گفت:

---

تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه ۶۰۲

۱ - حسب و نسب محمد چگونه است؟ ابو سفیان گفت: از خانوادهای اصیل و شریف است.

۲ - در نیاکان او کسی هست که بر مردم سلطنت کرده باشد؟ - نه.

۳ - آیا پیش از آنکه ادعای نبوت کند از دروغ پرهیز داشت؟ - بلی محمد مرد راستگو بود.

۴ - چه طبقه‌های با او مخالفاند و چه جمعیتی از او طرفداری می‌کنند؟ - طبقه اشراف با او مخالفاند افراد عادی و متوسط خواهان وی هستند.

۵ - از پیروان او کسی مرتد شده و از آئین او بازگشته است؟ - نه.

۶ - آیا پیروان او رو به فزونی هستند؟ - آری.

سپس قیصر به ابو سفیان و همراهان او گفت: اگر این گزارشها صحیح باشد حتماً او پیامبر موعود است. من اطلاع داشتم که چنین پیامبری ظهور خواهد کرد ولی نمیدانستم که از قریش خواهد بود، من حاضر در برابر او خضوع کنم و به عنوان احترام پای او را شستشو دهم (یکی از احترامات که در آن زمان معمول بوده است).

من پیشبینی میکنم آئین و حکومت او سرزمین روم را خواهد گرفت.

«قیصر»، «دحیه» را خواست، او را احترام کرد و پاسخ نامه پیامبر (صلی

الله علیه و آله و سلم) را نوشت و هدیه‌های نیز همراه آن، برای پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرستاد و علاقه خود را نسبت به پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) در آن نامه منعکس نمود.



تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه ۶۰۳

آیه ۶۵ - ۶۸

آیه و ترجمه

يا اهل الكتب لم تحاجون في ابراهيم و ما انزلت التوراة و الانجيل الا من بعده ا فلا تعقلون ۶۵ هانتم هؤلاء حججتم فيما لكم به علم فلم تحاجون فيما ليس لكم به علم و الله يعلم و انتم لا تعلمون ۶۶ ما كان ابراهيم يهوديا و لا نصرانيا و لكن كان حنيفا مسلما و ما كان من المشركين ۶۷ ان اولی الناس بابراهيم للذين اتبعوه و هذا النبی و الذين امنوا و الله ولی المؤمنين ۶۸

ترجمه :

۶۵ - ای اهل کتاب! چرا درباره ابراهیم، گفتگو و نزاع می کنید (و هر کدام، او را پیرو آیین خودتان معرفی مینمایید)؟! در حالی که تورات و انجیل، بعد از او نازل شده است؟ آیا اندیشه نمیکنید؟!  
۶۶ - شما کسانی هستید که درباره آنچه نسبت به آن آگاه بودید، گفتگو و ستیز کردید، چرا درباره آنچه آگاه نیستید، گفتگو می کنید؟! و خدای داند، و شما نمیدانید.  
۶۷ - ابراهیم نه یهودی بود و نه نصرانی، بلکه موحدی خالص و مسلمان بود، و هرگز از مشرکان نبود.  
۶۸ - سزاوارترین مردم به ابراهیم، آنها هستند که از او پیروی کردند، و (در زمان و عصر او، به مکتب او وفادار بودند، همچنین) این پیامبر و کسانی که (به او) ایمان آورده اند (از همه سزاوارترند)، و خداوند، ولی و سرپرست مؤمنان است

تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه ۶۰۴

شان نزول :

در اخبار اسلامی آمده است که دانشمندان یهود و نصاری نجران نزد پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) به گفتگو و نزاع درباره حضرت ابراهیم برخاستند یهود میگفتند: او تنها یهودی بوده و نصاری میگفتند: او فقط نصرانی بود (به

این ترتیب هر کدام مدعی بودند که او از ما است تا امتیاز بزرگی برای خود ثابت کنند زیرا ابراهیم پیامبر بزرگ خدا در میان تمام پیروان مذاهب به عظمت شناخته می‌شد) آیات فوق نازل شد و آنها را در این ادعاهای بی اساس تکذیب کرد.

تفسیر :

گفتگوی اهل کتاب درباره ابراهیم(ع):

در ادامه بحثهای مربوط به اهل کتاب در این آیات روی سخن را به آنها کرده، می‌فرماید: «ای اهل کتاب! چرا درباره ابراهیم به گفتگو و نزاع می‌پردازید (و هر کدام او را از خود می‌دانید) در حالی که تورات و انجیل بعد از او نازل شده (و دوران او قبل از موسی (علیه السلام) و مسیح (علیه السلام) بود) آیا اندیشه نمی‌کنید؟» (یا اهل الکتاب لم تحاجون فی ابرهیم و ما انزلت التوریه و الانجیل الا من بعده افلا تعقلون).

آیا چنین چیزی معقول است که پیامبر پیشین پیرو آئینهای بعد از خود باشد؟ در آیه بعد از طریق دیگری آنها را مورد سرزنش قرار داده، می‌فرماید: «شما کسانی هستید که درباره آنچه نسبت به آن آگاهی داشتید بحث و گفتگو کردید ولی چرا درباره آنچه به آن آگاهی ندارید، بحث و گفتگو می‌کنید؟» (ها انتم هؤلاء حاجتکم فیما لکم به علم فلم تحاجون فیما لیس لکم به علم). اشاره به اینکه شما در مسائل مربوط به مذهب خودتان که از آن آگاهی

---

تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه ۶۰۵

داشتید بحث و گفتگو کردید و دیدید که حتی در این مباحث گرفتار چه اشتباهات بزرگی شده‌اید و چه اندازه از حقیقت دور افتاده‌اید (و درواقع علم شما جهل مرکب بود) با این حال چگونه در چیزی که از آن اطلاع ندارید بحث و گفتگو می‌کنید و در نتیجه سخنی می‌گوئید که با هیچ تاریخی سازگار نیست.

سپس برای تاکید مطالب گذشته و آماده ساختن برای بحث آینده می‌گوید: «خدا می‌داند و شما نمی‌دانید» (و الله یعلم و انتم لاتعلمون).

آری او می‌داند که در چه تاریخی آئین خود را بر ابراهیم نازل کرده، نه شما که در زمانهای بعد به وجود آمده‌اید و بدون اطلاع و مدرک، در این باره قضاوت می‌کنید.

سپس با صراحت تمام به این مدعیان پاسخ می‌گوید که: «ابراهیم نه یهودی

بود و نه نصرانی، بلکه موحد خالص و مسلمان (پاک نهادی) بود» (ما کان ابرهیم یهودیا و لا نصرانیا و لکن کان حنیفا مسلما).  
 باید توجه داشت که واژه «حنیفا» از ماده «حنف» (بر وزن انف) به معنی شخصی یا چیزی است که تمایل به سوئی پیدا کرده و در زبان قرآن به کسی گفته می‌شود که از آئینهای باطل به سوی آئین حق متمایل شده است. در اینجا خداوند ابراهیم (علیه السلام) را به عنوان حنیف توصیف نموده، زیرا او بود که پرده‌های تقلید و تعصب را درید، و در زمان و محیطی که غرق بت پرستی بود هرگز در برابر بت سجده نکرد.  
 ولی از آنجا که بت پرستان زمان جاهلیت عرب، نیز خود را بر دین حنیف ابراهیم (علیه السلام) معرفی می‌کردند، و این سخن به قدری شایع شده بود که یهود و نصاری آنها را حنفاء می‌گفتند (به این ترتیب حنیف درست معنایی بر ضد معنای اصلیش پیدا کرده بود، و با بت پرستی مرادف شده بود) خداوند پس از توصیف

#### تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه ۶۰۶

ابراهیم (علیه السلام) به عنوان حنیف و مسلم، می‌فرماید: «او هرگز از مشرکان نبود» (و ما کان من المشرکین).  
 تا هر گونه ارتباطی میان ابراهیم و بت پرستان عرب را نفی کند.  
 سؤال :

در اینجا ممکن است گفته شود: اگر ابراهیم را نتوانیم پیرو آئین موسی (علیه السلام) و مسیح (علیه السلام) معرفی کنیم به طریق اولی نمیتوانیم او را مسلمان بدانیم، زیرا او هزاران سال قبل از ظهور اسلام و پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) بوده است؟ پس چرا قرآن او را به عنوان مسلم معرفی کرده است؟  
 پاسخ :

پاسخ این سؤال از نکته‌های که قبلا نیز به آن اشاره کرده‌ایم روشن می‌شود که «مسلم» در اصطلاح قرآن به معنی خصوص پیروان پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) نیست بلکه اسلام به معنی وسیع کلمه، همان تسلیم در برابر فرمان حق و توحید کامل و خالی از هر گونه شرک و بت پرستی است، که ابراهیم (علیه السلام) پرچمدار آن بود.  
 بنابراین آنچه گفته شد معلوم شد که ابراهیم پیرو هیچ یک از این آئینها

نبوده، تنها چیزی که در اینجا باقی میماند این است که چه کسانی می‌توانند رابطه و پیوند خود را با مکتب ابراهیم (علیه السلام) - به عنوان یک سند افتخار - اثبات کنند، و به تعبیر دیگر چگونه می‌توان خود را پیرو این پیامبر بزرگ که همه پیروان ادیان الهی برای او عظمت قائل هستند دانست. در آخرین آیه مورد بحث، به این معنی پرداخته و می‌گوید: «سزاوارترین مردم به ابراهیم آنها هستند که از او پیروی کردند و این پیامبر (پیامبر اسلام) و کسانی که به او ایمان آورده‌اند می‌باشند» (ان اولی الناس بابرهم للذین اتبعوه و هذا النبی و الذین آمنوا). بنابراین مسأله قرابت و خویشاوندی و یا مسأله نژاد که پیروان ادیان مختلف

#### تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه ۶۰۷

برای اثبات پیوند خود با ابراهیم ذکر می‌کردند، هیچگونه ارزشی ندارد و ولایت و ارتباط با پیامبران تنها از طریق ایمان خالص به خداوند و پیروی از مکتب آنها است و به این طریق ثابت می‌شود که پیوند واقعی پیوند مکتبی است چه کسانی که در زمان او زندگی داشتند و از او پیروی کردند (لذین اتبعوه). و چه کسانی که بعد از او به مکتب و برنامه او وفاداری نشان دادند، مانند «این پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) و پیروان او» (و هذا النبی و الذین آمنوا).

اهل کتاب با عقائد شرک آمیز خود که اساسیترین اصل دعوت ابراهیم (علیه السلام) یعنی توحید را زیر پا گذاشته‌اند، و یا بت پرستان عرب که درست در نقطه مقابل آئین ابراهیم (علیه السلام) قرار گرفته‌اند، چگونه می‌توانند خود را پیرو ابراهیم و در خط او بدانند، آری باید اعتراف کنیم که نزدیک‌ترین افراد به ابراهیم پیامبر اسلام و پیروان او هستند که در اصول و فروع اسلام به او وفادار ماندند.

و در پایان آیه به آنها که پیرو واقعی مکتب پیامبران بزرگ خدا بودند بشارت می‌دهد که «خداوند ولی و سرپرست مؤمنان است» (والله ولی المؤمنین).

نکته :

**مهمترین پیوند، پیوند مکتبی است**

در آیه فوق ضمناً این حقیقت بیان شده است که هیچ رابطهای بالاتر از رابطه مکتبی نیست، بلکه ارتباط با مردان خدا و اولیاء الله تنها از همین طریق است. بنابراین هیچ کس نمی‌تواند، ادعای ارتباط با پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله

و سلم) و امامان معصوم (علیهماالسلام) کند مگر از همین طریق.  
در روایات اسلامی نیز روی این موضوع، با صراحت تکیه شده است از جمله در حدیثی از علی (علیه السلام) می خوانیم: ان اولی الناس بالانبياء اعملهم بما جاؤا به ثم تلا هذه الاية (ان اولی الناس بابرهم..  
(. و قال ان ولی محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) من اطاع

---

تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه ۶۰۸

الله و ان بعدت لحمته و ان عدو محمد من عصى الله و ان قربت قرابته:  
«سزاوارترین مردم به پیامبران آنها هستند که به دستورهای آنها بیش از هر کس عمل می کنند - سپس آیه فوق را تلاوت فرمود - و افزود: دوست محمد کسی است که اطاعت از فرمان خدا کند هر چند نسبش از او دور باشد و دشمن محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) کسی است که نافرمانی او کند هر چند قرابت و خویشاوندیش با او نزدیک باشد».

---

تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه ۶۰۹

آیه ۶۹

آیه و ترجمه

ودت طائفة من اهل الكتب لو يضلونكم و ما يضلون الا انفسهم و

ما يشعرون ۶۹

ترجمه :

۶۹ - جمعی از اهل کتاب (از یهود)، دوست داشتند (و آرزو می کردند) شما را گمراه کنند، (اما آنها باید بدانند که نمیتوانند شما را گمراه سازند)، آنها گمراه نمی کنند مگر خودشان را، و نمیفهمند!

شان نزول :

بعضی از مفسران نقل کرده اند که جمعی از یهود کوشش داشتند افراد سرشناس و مبارزی از مسلمانان پاکدل چون معاذ و عمار و بعضی دیگر را به سوی آئین خود دعوت کنند و با وسوسه های شیطانی از اسلام بازگردانند آیه فوق نازل شد و به همه مسلمانان در این زمینه اخطار کرد!

تفسیر :

همانگونه که در شان نزول گفته شد، دشمنان اسلام مخصوصاً یهود برای دور

ساختن تازه مسلمانان از اسلام، از هیچگونه کوشش فروگذار نبودند، و حتی در یاران مخصوص پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) چنین طمعی داشتند که بتوانند آنها را از اسلام بازگردانند، و بیشک اگر میتوانستند در یک یا چند نفر از یاران نزدیک آن حضرت نفوذ کنند ضربه بزرگی بر اسلام وارد می شد و زمینه برای تزلزل دیگران نیز فراهم میگشت. آیه فوق ضمن افشای این نقشه دشمنان، به آنها یادآور می شود که دست از کوشش بیهوده خود بردارند، می فرماید: جمعی از اهل کتاب دوست داشتند شما

---

تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه ۶۱۰

را گمراه کنند» (ودت طائفة من اهل الكتاب لو يضلونكم). غافل از اینکه تربیت مسلمانان در مکتب پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) به اندازه های حساب شده و آگاهانه بود که احتمال بازگشت وجود نداشت، آنها اسلام را با تمام هستی خود دریافته بودند و به آن عشق میورزیدند، بنابراین دشمنان نمیتوانستند آنها را گمراه سازند. بلکه به گفته قرآن در ادامه این آیه «آنها تنها خودشان را گمراه می کنند و نمی فهمند» (و ما يضلون الا انفسهم و ما يشعرون). زیرا آنها با القاء شبهات و نسبت دادن خلافها به اسلام و پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) روح بدبینی را در روح خود پرورش میدادند زیرا کسی که در صدد عیبجویی و خردگیری است، نقطه های قوت را نمی بیند و گاه بر اثر تعصب و لجاجت نقاط نورانی و قوت در نظرش تاریک و منفی جلوه می کند و به همین دلیل روز به روز بیشتر از حق فاصله می گیرد. جمله «و ما يشعرون» (آنها متوجه نیستند و نمی فهمند) گویا اشاره به همین نکته روانی است که انسان ناخودآگاه تحت تاثیر سخنان خویش است. و به هنگامی که سعی دارد دیگران را با سفسطه و دروغ و تهمت گمراه کند خودش از آثار آن بر کنار نخواهد بود و این خلافگوئیها کم در روح و جان او چنان اثر میگذارد که به صورت یک عقیده راسخ در می آید، و آنها را باور می کند و برای همیشه گمراه می شود.

---

تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه ۶۱۱

## آیه و ترجمه

يا اهل الكتاب لم تكفرون بايت الله و انتم تشهدون ۷۰ يا اهل الكتاب لم تلبسون الحق بالباطل و تكتُمون الحق و انتم تعلمون ۷۱

ترجمه :

۷۰ - ای اهل کتاب! چرا به آیات خدا کافر می‌شوید، در حالی که (به درستی آن) گواهی می‌دهید؟!

۷۱ - ای اهل کتاب! چرا حق را با باطل (می‌آمیزید و) مشتبه می‌کنید (تادیگران نفهمند و گمراه شوند)، و حقیقت را پوشیده میدارید در حالی که می‌دانید؟!

تفسیر :

## چرا کتمان حق می‌کنید؟

در ادامه گفتگو درباره فعالیت‌های تخریبی اهل کتاب که در آیه سابق به آن اشاره شد، در این دو آیه روی سخن را به آنان کرده، و به خاطر کتمان حق و عدم تسلیم در برابر آن آنها را شدیداً مورد سرزنش قرار می‌دهد:

نخست می‌فرماید: «ای اهل کتاب! چرا به آیات خدا کافر می‌شوید در حالی که (به صحت و صدق آن) گواهی می‌دهید» (یا اهل کتاب لم تکفرون بایات الله و انتم تشهدون).

شما نشانه‌های پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) را در تورات و انجیل خوانده‌اید و نسبت

---

تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه ۶۱۲

آن آگاهی دارید، چرا راه انکار را در پیش می‌گیرید؟

در آیه دوم بار دیگر آنها را مخاطب ساخته، می‌گوید: «ای اهل کتاب! چرا حق را با باطل می‌آمیزید و مشتبه می‌کنید؟ (تا مردم را به گمراهی بکشانید و خودتان نیز گمراه شوید) و چرا حق را پنهان میدارید در حالی که می‌دانید؟» (یا اهل کتاب لم تلبسون الحق بالباطل و تکتُمون الحق و انتم تعلمون).

در حقیقت در آیه قبل آنها را به انحراف از راه حق که با علم و آگاهی صورت می‌گرفته مؤاخذه می‌کند، و در آیه دوم به منحرف ساختن دیگران.

در ذیل آیه ۴۲ سوره بقره که همین مضمون را در بر داشت، بحث‌های دیگری در این زمینه گذشت.

آیه ۷۲-۷۴

آیه و ترجمه

و قالت طائفة من اهل الكتب امنوا بالذى انزل على الذين امنوا وجه النهار و اكفروا اخره لعلهم يرجعون ۷۲ و لا تؤمنوا الا لمن تبع دينكم قل ان الهدى هدى الله ان يوتى احد مثل ما اوتيتم او يحاجوكم عند ربكم قل ان الفضل بيد الله يؤتیه من يشاء و الله وسع علیم ۷۳ یختص برحمته من يشاء و الله ذو الفضل العظیم ۷۴

ترجمه :

۷۲ - و جمعی از اهل کتاب (از یهود) گفتند: (بروید در ظاهر) به آنچه بر مؤمنان نازل شده، در آغاز روز ایمان بیاورید، و در پایان روز، کافر شوید (و باز گردید)! شاید آنها (از آیین خود) باز گردند! (زیرا شما را، اهل کتاب و آگاه از بشارات آسمانی پیشین می دانند، و این توطئه کافی است که آنها را متزلزل سازد).

۷۳ - و جز به کسی که از آیین شما پیروی می کند، (واقعا) ایمان نیاورید! بگو: هدایت، هدایت الهی است! (و این توطئه شما، در برابر آن بی اثر است)! (سپس اضافه کردند: تصور نکنید) به کسی همانند شما (کتاب آسمانی) داده می شود، یا اینکه می توانند در پیشگاه پروردگارتان، با شما بحث و گفتگو کنند، (بلکه نبوت و منطق، هر دو نزد شماست!) بگو: فضل (و موهبت نبوت و عقل و منطق، در انحصار کسی نیست، بلکه) به دست خداست، و به هر کس بخواهد (و شایسته بداند)، می دهد، و خداوند، واسع (دارای مواهب گسترده) و آگاه (از موارد شایسته آن) است.

۷۴ - هر کس را بخواهد، ویژه رحمت خود می کند، و خداوند، دارای مواهب عظیم است.

شان نزول :

بعضی از مفسران پیشین نقل کرده اند که دوازده نفر از دانشمندان یه

و نقاط دیگر نقشهای ماهرانه برای متزلزل ساختن بعضی از مؤمنان طرح نموده و با یکدیگر تباری کردند که صبحگاهان خدمت پیامبر اکرم (صلی الله

علیه و آله و سلم) برسند و ظاهرا ایمان بیاورند و مسلمان شوند، ولی در آخر روز از این آئین برگردند و هنگامی که از آنها سؤال شود چرا چنین کرده‌اند بگویند: ما صفات محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) را از نزدیک مشاهده کردیم و هنگامی که به کتب دینی خودمراجعه نموده و یا با دانشمندان دینی خود مشورت کردیم دیدیم صفات و روش او با آنچه در کتب ما است تطبیق نمی‌کند و لذا برگشتیم، تا این موضوع سبب شود که عده‌ای بگویند اینها به کتب آسمانی از ما آگاه‌ترند، لابد آنچه را می‌گویند راست گفته‌اند و به این وسیله متزلزل می‌گردند.

شاءن نزول دیگری نیز درباره آیه نقل شده اما آنچه در بالا گفته شد به معنی آیه نزدیک‌تر است.

تفسیر :

### یک توطئه خطرناک!

آیات فوق، پرده از روی یکی دیگر از نقشه‌های ویرانگر یهود بر می‌دارد و نشان می‌دهد که آنها برای متزلزل ساختن ایمان مسلمانان از هروسیله‌های استفاده می‌کردند، تهاجم نظامی، سیاسی و اقتصادی و فرهنگی و آیات فوق، اشاره به بخشی از تهاجم فرهنگی آنها دارد.

می‌فرماید: «گروهی از اهل کتاب گفتند: (بروید و ظاهرا) به آنچه بر مؤمنان نازل شده در آغاز روز ایمان بیاورید و در پایان روز کافر شوید (و کفر خود را آشکار سازید) شاید آنها - مؤمنان - نیز متزلزل شده، بازگردند» (و قالت طائفة من اهل الكتاب آمنوا بالذي انزل على الذين آمنوا وجه النهار و اکفروا آخره لعلهم يرجعون).

شاید منظور از آغاز و پایان روز این باشد که فاصله میان ایمان و کفر شما

---

تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه ۶۱۵

کوتاه باشد، این کوتاهی فاصله سبب خواهد شد که بگویند آنها اسلام را چیز مهمی خیال می‌کردند، ولی از نزدیک چیز دیگری یافتند و لذا به سرعت از آن بازگشتند.

این توطئه در افراد ضعیف النفس اثر قابل ملاحظه‌ای خواهد داشت به خصوص اینکه عده مزبور از دانشمندان یهود بودند، و همه میدانستند که آنها نسبت به کتب آسمانی و نشانه‌های آخرین پیامبر، آشنایی کامل دارند، و این امر لااقل پایه‌های ایمان تازه مسلمانان را متزلزل می‌سازد، جمله «لعلهم يرجعون»

نشان می‌دهد که آنها امیدوار به تاثیر این نقشه بودند. ولی برای اینکه پیروان خود را از دست ندهند تاکید کردند که ایمان شما باید تنها جنبه صوری داشته باشد «شما جز به کسی که از آئینتان پیروی می‌کند (واقعا) ایمان نیاورید» (و لا تؤمنوا الا لمن تبع دينكم). از بعضی از تفاسیر بر می‌آید که «یهود خیبر» به «یهود مدینه» این توصیه را کردند مبادا آنها که نزدیک‌تر به پیامبرند، تحت تاثیر او قرار گرفته ایمان بیاورند، زیرا گروهی از آنها عقیده داشتند نبوت تنها در نژاد یهود خواهد بود، و اگر پیامبری ظهور کند باید از یهود باشد. بعضی از مفسران، جمله «لا تؤمنوا» را از ماده «ایمان» به معنی اطمینان و اعتماد گرفته‌اند (این ماده به این معنی نیز آمده است) بنابراین منظور از جمله بالا این است که این توطئه باید کاملا محرمانه باشد و آن را جز به افراد یهود به دیگران - حتی مشرکان - بازگو نکنید، مبادا این سر فاش گردد و نقشه نقش بر آب شود، ولی خداوند عالم و آگاه‌پرده از رازشان برداشت و آنها را رسوا ساخت، تا درس عبرتی برای مؤمنان باشد و وسیله هدایتی برای کافران. سپس در یک جمله معترضه که از کلام خداوند است، می‌فرماید: به آنها بگو: هدایت تنها هدایت الهی است و این توطئه‌های شما در برابر آن بی‌اثر است

---

تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه ۶۱۶

### (قل ان الهدی هدی الله).

در این جمله به اصطلاح معترضه که در لابلای سخنان یهود قرار گرفته، خداوند پاسخ پر معنی و کوتاهی به آنها می‌دهد که اولاً هدایت از ناحیه خدا است و در انحصار نژاد و قوم خاصی نیست و هیچ لزومی ندارد که پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) تنها از یهود باشد، و ثانیاً آنها که مشمول هدایت الهی شده‌اند با این توطئه‌ها متزلزل نخواهند شد. بار دیگر به ادامه سخنان یهود باز می‌گردد، و می‌فرماید، آنها گفتند: «هرگز باور نکنید به کسی همانند شما (کتاب آسمانی) داده شود، (بلکه نبوت مخصوص شما است) و همچنین تصور نکنید آنها می‌توانند در پیشگاه پروردگارتان با شما بحث و گفتگو کنند» (ان یؤتی احد مثل ما اوتیتم او یحاجوکم عند ربکم). به این ترتیب روشن می‌شود که آنها گرفتار خود برتربینی عجیبی بودند خود

را بهترین نژادهای جهان میپنداشتند و نبوت و همچنین عقل و درایت و منطق و استدلال را از آن خود فکر می کردند و با این منطق واهی میخواستند در هر دو جنبه برای خود مزیتی بر دیگران قائل شوند.

در پایان آیه خداوند جواب محکمی به آنها می دهد و با بی اعتنایی به آنها روی سخن را به پیامبر کرده، می فرماید: «بگو: فضل و موهبت به دست خدا است و به هر کس بخواهد و شایسته ببیند می دهد و خداوند واسع (دارای مواهب گسترده) و آگاه (از موارد شایسته) می باشد» (قل ان الفضل بيد الله يؤتیه من یشاء و الله واسع علیم).

یعنی، بگو: مواهب الهی اعم از مقام والای نبوت و همچنین موهبت عقل و منطق و افتخارات دیگر همه از ناحیه او است، و به شایستگان می بخشد.

#### تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه ۶۱۷

عهد و پیمانی از او نگرفته و هیچ کس قرابت و خویشاوندی با او ندارد و هرگز مواهب خویش را در انحصار گروهی قرار نداده است.

و در آخرین آیه برای تاکید بیشتر می افزاید: «خداوند هر کس را بخواهد (و شایسته بداند) ویژه رحمت خود می کند و خداوند دارای فضل عظیم است» و هیچ کس نمی تواند مواهب او را محدود سازد (یختص بر حمته من یشاء و الله ذو الفضل العظیم).

ضمناً از این جمله استفاده می شود که اگر فضل و موهبت الهی شامل بعضی می شود نه بعضی دیگر، به خاطر محدود بودن آن نیست بلکه به خاطر تفاوت شایستگیها است.

نکته :

#### توطئه های قدیمی!

آیات فوق که در حقیقت از آیات اعجاز آمیز قرآن بود و پرده از روی اسرار یهود و دشمنان اسلام بر میداشت، نقشه ماهرانه آنها را برای متزلزل ساختن مسلمانان صدر اول فاش کرد آنها در پرتو آن بیدار شدند و از وسوسه های اغواگر دشمن بر حذر گردیدند ولی اگر دقت کنیم می بینیم که در عصر و زمان ما نیز همان طرحها به اشکال دیگری اجرا می شود و سائل تبلیغاتی دشمن که از مجهزترین و نیرومندترین وسائل تبلیغاتی جهان است در این قسمت به کار گرفته شده و کوشش می کنند که پایه های عقائد اسلامی را در افکار مسلمین، مخصوصاً نسل جوان

ویران سازند آنها در این راه از هر گونه وسیله و هر کس در لباسهای دانشمند، خاورشناس، مورخ، عالم علوم طبیعی، روزنامه‌نگار و حتی بازیگران سینما استفاده می‌کنند.

آنها این حقیقت را مکتوم نمیدارند که هدفشان از این تبلیغات این نیست که مسلمانان به آئین مسیح یا یهود در آیند بلکه هدف آنها متزلزل ساختن پایه‌های عقائد اسلامی در افکار جوانان و بیعلاقه ساختن آنها نسبت به مفاخر آئین و سنتشان است، قرآن امروز هم به مسلمانان در برابر این جریان هشدار می‌دهد.

آیه ۷۵-۷۶

آیه و ترجمه

و من اهل الکتب من ان تامنہ بقنطار یؤده الیک و منهم من ان تامنہ بدینار لا یؤده الیک الا ما دمت علیه قائما ذلک بانهم قالوا لیس علینا فی الامین سبیل و یقولون علی الله الکذب و هم یعلمون ۷۵ بلی من اوفی بعهده و اتقی فان الله یحب المتقین ۷۶

ترجمه :

۷۵ - و در میان اهل کتاب، کسانی هستند که اگر ثروت زیادی به رسم امانت به آنها بسپاری، به تو باز میگردانند، و کسانی هستند که اگر یک دینار هم به آنان بسپاری، به تو باز نمیگردانند، مگر تا زمانی که بالای سر آنها ایستاده (و بر آنها مسلط) باشی! این به خاطر آن است که می‌گویند: ما در برابر امیین ( غیر یهود )، مسؤول نیستیم.

و بر خدا دروغ می‌بندند، در حالی که می‌دانند (این سخن دروغ است).  
۷۶ - آری، کسی که به پیمان خود وفا کند و پرهیزگاری پیشه نماید، (خدا او را دوست می‌دارد، زیرا) خداوند پرهیزکاران را دوست دارد.

شان نزول :

این آیه درباره دو نفر از یهود نازل گردیده که یکی امین و درستکار و دیگری خائن و پست بود نفر اول «عبد الله بن سلام» بود که مرد ثروتمندی ۱۲۰۰ اوقیه طلا نزد او به امانت گذارد عبد الله همه آن را به موقع به صاحبش رد کرد و به واسطه امانت داری خداوند او را در آیه فوق میستاید نفر دوم

«فناحاص بن عازورا» است که مردی از قریش یک دینار به او امانت سپرد  
«فناحاص» در آن خیانت کرد خدا

---

تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه ۶۲۰

او را به واسطه خیانت در امانت نکوهش می کند.  
بعضی گفته اند که منظور در جمله اول جمعی از نصاری بودند و اما کسانی  
که خیانت در امانت نمودند یهود می باشند اگر هر دو هم مراد باشد مانعی  
ندارد زیرا میدانیم گرچه غالب آیات قرآن در مورد خاص نازل شده اما جنبه  
عمومی دارد و به اصطلاح مورد مخصص نخواهد بود.

تفسیر :

### خائن و امینان اهل کتاب

آیات فوق چهره دیگری از اهل کتاب را مشخص می کند، زیرا جمعی از یهود  
عقیده داشتند که مسؤول حفظ امانتهای دیگران نیستند حتی حق دارند  
امانات آنها را تملک کنند منطق آنها این بود که میگفتند ما اهل کتابیم، و پیامبر  
الهی و کتاب آسمانی او در میان ما بوده است، بنابراین اموال دیگران برای ما  
احترامی ندارد، ولی همه اهل کتاب باین طرز تفکر غیر انسانی موافق نبودند،  
بلکه گروهی از آنان خود را موظف به پرداخت حقوق دیگران می دانستند.  
در نخستین آیه مورد بحث، قرآن به هر دو گروه اشاره کرده، حق هر کدام را  
ادا می کند، می فرماید: «در میان اهل کتاب کسانی هستند که اگر ثروت  
زیادی به رسم امانت به آنها بسپاری به تو باز میگردانند (و به عکس) کسانی  
هستند که اگر یک دینار به عنوان امانت به آنها بسپاری به تو باز نمیگردانند  
مگر تا زمانی که بالای سر آنها ایستاده (و بر آنها مسلط) باشی» (و من اهل  
الکتاب من ان تامنه بقنطار یؤده الیک ومنهم من ان تامنه بدینار لا یؤده الیک  
الا ما دمت علیه قائما).

«قنطار» همان گونه که در تفسیر آیه ۱۴ همین سوره گفته شد در اصل  
به معنی چیز محکم است سپس به مال زیاد نیز گفته شده، پل را به خاطر  
استحکامش قنطره، و اشخاص با هوش را «قنطر» می گویند چون دارای  
تفکر محکمی هستند،

---

تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه ۶۲۱

منظور از «قنطار» در این آیه همان مال فراوان است، و منظور از دینار، مال

اندک.

به هر حال قرآن مجید به خاطر غلط کاری گروهی از آنها، همه آنها را محکوم نمیکند، و این یک درس مهم اخلاقی به همه مسلمین است. ضمناً نشان می‌دهد آن گروهی که خود را در تصرف و غصب اموال دیگران مجاز و ماذون میدانستند هیچ منطقی جز منطق زور، و سلطه راپذیرا نیستند، و نمونه آن را به طور گسترده در دنیای امروز در صهیونیستها مشاهده میکنیم، آری این گروه از یهود چنان هستند که در پرداخت حقوق دیگران هیچ اصلی را جز اصل قدرت به رسمیت نمی‌شناسند، تصویب نامه‌های جهانی، افکار عمومی مردم دنیا، و مفاهیمی از قبیل حق و عدالت برای آنها معنی ندارد و این در حقیقت از مسائل جالبی است که در قرآن مجید در آیه فوق پیشگویی شده، و به همین دلیل مسلمانان برای استیفای حقوق خود از آنان هیچ راهی جز کسب قدرت ندارند.

سپس در ادامه همین آیه منطق این گروه را در مورد غصب اموال دیگران بیان می‌کند، می‌فرماید: این به خاطر آن است که آنها می‌گویند ما در برابر امیین (غیر اهل کتاب مسؤول نیستیم) (ذلک بانهم قالوا لیس علینافی الامیین سبیل).

«امیین» به معنی افراد درس نخوانده و بی سواد است، ولی منظور آنها مشرکان عرب و اعراب بود که معمولاً از خواندن و نوشتن آگاهی نداشتند و یا اینکه منظور آنها تمام کسانی بود که از خواندن تورات و انجیل بی بهره بودند. آری آنها با این خود برتری‌بینی و امتیاز دروغین به خود حق میدادند که اموال دیگران را به هر اسم و عنوان، تملک کنند.

بی شک این منطق از اصل خیانت آنها در امانت، به مراتب بدتر و خطرناک‌تر بود، زیرا اگر افراد خائن، کار خود را غلط بدانند لااقل مرتکب یک گناه‌اند اما اگر در این کار خود را صاحب حق بدانند گناه بزرگتری مرتکب شده‌اند. قرآن مجید در پاسخ آنها در پایان همین آیه با صراحت می‌گوید: «آنها بر خدا

---

تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه ۶۲۲

دروغ می‌بندند در حالی که می‌دانند» (و یقولون علی الله الکذب و هم یعلمون).

آنها به خوبی میدانستند که در کتب آسمانیشان به هیچ وجه اجازه خیانت در امانتهای دیگران به آنان داده نشده، در حالی که آنها برای توجیه اعمال ننگین

خویش چنین دروغهایی را میساختند و به خدانسبت می دادند. آیه بعد ضمن نفی کلام اهل کتاب که می گفتند: «لیس علینا فی الامیین سبیل» (خوردن اموال غیر اهل کتاب برای ما حرام نیست) و به همسین دلیل برای خود آزادی عمل قائل بودند همان آزادی که امروز هم در اعمال بسیاری از آنها می بینیم که هر گونه تعدی و تجاوز به حقوق دیگران را برای خود مجاز می دانند، می فرماید: «آری کسی که به پیمان خود وفا کند و پرهیزکاری پیشه نماید (خدا او را دوست دارد زیرا) خداوند پرهیزکاران را دوست می دارد» (بلی من اوفی بعهده و اتقی فان الله یحب المتقین). یعنی معیار برتری انسان و مقیاس شخصیت و ارزش آدمی، وفای به عهد و عدم خیانت در امانت و تقوا و پرهیزکاری به طور عام است، آری خداوند چنین کسانی را دوست دارد، نه دروغگویان خائنی که هر گونه غصب حقوق دیگران را برای خود مجاز می دانند بلکه آن را به خدانسبت می دهند.

#### نکته ها

#### ۱- سؤال :

در اینجا ممکن است ایراد شود که در اسلام نیز همین حکم نسبت به اموال بیگانگان دیده می شود، زیرا اسلام اجازه می دهد که مسلمانان اموال آنها را تملک کنند.

---

تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه ۶۲۳

#### پاسخ :

چنین نسبتی به اسلام دادن بدون تردید تهمت است زیرا از جمله احکام قطعی اسلام که در روایات متعددی به آن اشاره شده این است که خیانت در امانت جایز نیست خواه این امانت مربوط به مسلمانان باشد یا غیر آنها و حتی مشرکان و بت پرستان، در حدیث معروفی از امام سجاد (علیه السلام) نقل شده که فرمود:

«علیکم باداء الامانة فوالذی بعث محمدا بالحق نبیا لو ان قاتل ابی الحسین بن علی بن ابی طالب ائتمنی علی السیف الذی قتله به لادیته الیه».

«ادای امانت بر همه شما لازم است سوگند به خدائی که محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) را به حق مبعوث کرده است اگر قاتل پدرم حسین بن علی بن ابی طالب (علیه السلام) همان شمشیری را که با آن مرتکب قتل او شد به رسم امانت به من میسپرد (و من از او میپذیرفتم) امانت او را ادا می کردم».

در روایت دیگری از امام صادق (علیه السلام) نقل شده که فرمود:  
«ان الله لم يبعث نبيا قط الا بصدق الحديث و اداء الامانة مؤداة الى البر و  
الفاجر»، «خداوند هیچ پیامبری را مبعوث نکرد مگر اینکه (راستگوئی) و  
(ادای امانت) جزء برنامه‌های او بود که هم درباره نیکان و هم بدان باید رعایت  
گردد».

بنابراین آنچه در آیه فوق در مورد اقدام یهود بر خیانت در امانت و منطق آنها  
برای توجیه این خیانت گفته شد به هیچ وجه درباره مسلمانان اجازه داده  
نشده است و آنها موظفاند که در امانات مردم - بدون هیچگونه استثناء -  
خیانت نکنند.

۲ - کلمه «بلی» در لغت عرب برای اثبات مطلبی است ولی معمولا در  
مواردی ذکر می‌گردد که سؤال به صورت منفی طرح شود، مانند اینکه  
خداوند

---

تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه ۶۲۴

می‌فرماید: السست بربکم «آیا من پروردگار شما نیستم» قالوا  
بلی «گفتند: آری».  
همچنانکه کلمه «نعم» در جواب سؤال اثباتی ذکر می‌گردد مانند: فهل  
وجدتم ما وعد ربکم حقا قالوا نعم «آیا آنچه را پروردگار شما وعده داده بوده  
به حقیقت یافتید؟ گفتند: آری».



تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه ۶۲۵

### آیه ۷۷

#### آیه و ترجمه

ان الذین یشترون بعهد الله و ایمنهم ثمنا قليلا اولئك لا خلاق لهم فی الآخرة و لا یكلمهم الله و لا ینظر الیهم یوم القیمة و لا یزکیهم و لهم عذاب الیم ۷۷  
ترجمه :

۷۷ - کسانی که پیمان الهی و سوگندهای خود (به نام مقدس او) را به بهای ناچیزی میفروشدند، آنها بهره‌های در آخرت نخواهند داشت، و خداوند با آنها سخن نمیگوید و به آنان در قیامت نمینگرد و آنها را (از گناه) پاک نمیسازد، و عذاب دردناکی برای آنهاست.

#### شان نزول :

جمعی از دانشمندان یهود مانند «ابی رافع» و «حی بن اخطب» و «کعب بن اشرف» به هنگامی که موقعیت اجتماعی خود را در میان یهود در خطر دیدند کوشش کردند که نشانه‌هایی که در تورات درباره آخرین پیامبر وجود داشت و شخصا در نسخی از تورات با دست خود نگاشته بودند تحریف نمایند و حتی سوگند یاد کنند آن جمله‌های تحریف شده از ناحیه خدا است! به همین جهت آیه فوق نازل گردید و شدیداً به آنها اخطار کرد.

جمعی از مفسران نیز گفته‌اند که این آیه درباره «اشعث بن قیس» نازل گردید که به دروغ می‌خواست زمین دیگری را تملک کند، هنگامی که آماده ادای سوگند برای ادعای خود شد آیه فوق نازل گردید و در این هنگام اشعث بن قیس ترسید و اعتراف به حق کرد و زمین را به صاحبش بازگرد

تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه ۶۲۶

#### تفسیر :

#### تحریف کنندگان حقایق

در ادامه بحث‌های مربوط به خلافاکاریهای یهود و اهل کتاب در این آیه به بخش دیگری از کارهای خلاف آنها اشاره کرده، می‌فرماید: «کسانی که پیمان الهی

و سوگندهای خود را (به نام مقدس او) با بهای کمی معامله می کنند بهره‌های در آخرت نخواهند داشت» (ان الذین یشترون بعهد الله و ایمانهم ثمنا قليلا اولئک لا خلاق لهم فی الآخرة).

البته آیه به صورت کلی ذکر شده هر چند شان نزول آن گروهی از علمای اهل کتاب است که پیمانهای الهی و سوگندهای خود را با درآمد مادی ناچیزی مبادله می کردند و قرآن در این آیه پنج مجازات برای آنها ذکر می کند، نخست همان است که در قسمت بالا ذکر شد و آن اینکه آنها از مواهب بی پایان عالم دیگر بهره‌های نخواهند داشت.

دیگر اینکه «خداوند در قیامت با آنها سخن نخواهد گفت» (و لایکلمهم الله).

و نیز «نظر لطف خود را در آن روز از آنها بر می گیرد و نگاهی به آنها نمی کند» (و لا ینظر الیهم یوم القیمة) از این تعبیرات روشن می شود که خداوند در آن روز (به طور مستقیم یا به وسیله فرشتگان) با بندگان مؤمن خود سخن می گوید، سخنانی که مایه سرور و خوشحالی آنهاست و دلیل بر اعتنا و توجه به آنان است و همچنین نظر کردن خداوند به آنان اشاره به توجه و عنایت خاص او است نه نگاه با چشم جسمانی

---

#### تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه ۶۲۷

آن چنان که بعضی از ناآگاهان پنداشته‌اند. ولی آنها که آیات الهی را به بهای مادی مبادله می کنند نه مشمول این عنایت‌اند و نه مخاطب به آن سخنان.

و نیز روشن است که منظور از سخن گفتن خداوند سخن گفتن با زبان نیست زیرا خداوند از جسم و جسمانیات پاک و منزّه است بلکه منظور سخن گفتن از طریق الهام قلبی و یا ایجاد امواج صوتی در فضا است همانند سخنانی که موسی (علیه السلام) از شجره طور شنید.

تعبیر به «ثمنا قليلا» (بهای کم) مفهومش این نیست که اگر عهد الهی را با قیمت زیادی مبادله کنند کار خوبی است بلکه منظور این است که هر گونه بهای مادی در برابر این گناهان بزرگ به دست آید قلیل و ناچیز است حتی اگر سلطنت و حکومت گسترده‌ای باشد.

و بالاخره مجازات چهارم و پنجم آنان این است خداوند آنان را (از گناه) پاک نمی کند و برای آنها عذاب دردناکی است (و لا یزکیهم و لهم عذاب الیم).

و از اینجا روشن می‌شود که گناه پنهان ساختن آیات الهی و شکستن عهد و پیمان او و استفاده از سوگندهای دروغین تا چه حد سنگین است که تهدید به این همه مجازاتهای روحانی و جسمانی و محرومیت کامل از الطاف و عنایات الهی شده است.

**نکته :**

نکته‌ای که در اینجا باید به آن توجه داشت این است که عواقب شوم پندجگانه‌ای که در برابر پیمان شکنی و سوگندهای دروغ در این آیه ذکر شده گویا اشاره به مراحل تدریجی قرب و بعد از خدا است. کسی که به خداوند نزدیک می‌شود و بر بساط قرب او گام می‌نهد نخست مشمول یک سلسله مواهب معنوی می‌گردد و هنگامی که نزدیک‌تر شد خدا با او

---

تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه ۶۲۸

سخن می‌گوید، باز نزدیک‌تر می‌شود خدا بر او نظر رحمت می‌افکند و هنگامی که از آن هم نزدیک‌تر شد او را از آثار لغزشهای گناه پاک می‌سازد و در نتیجه از عذاب دردناک نجات می‌یابد و غرق در نعمتهای او می‌شود ولی کسانی که در مسیر پیمان شکنی و استفاده‌های نادرست از نام پروردگار قرار گرفتند از همه این مواهب و برکات محروم می‌شوند و مرحله به مرحله عقب نشینی می‌کنند در ذیل آیه ۱۷۴ سوره بقره که از جهاتی شبیه به این آیه بود نیز توضیحاتی درباره معنی آیه آمده است.

---

تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه ۶۲۹

**آیه ۷۸**

**آیه و ترجمه**

و ان منهم لفريقا يلوّن السنتهم بالكتاب لتحسبوه من الكتاب و ما هو من الكتاب و يقولون هو من عند الله و ما هو من عند الله و يقولون على الله الكذب و هم يعلمون

**ترجمه :**

۷۸ - در میان آنها (یهود) کسانی هستند که به هنگام تلاوت کتاب (خدا)، زبان خود را چنان می‌گردانند که گمان کنید (آنچه را می‌خوانند)، از کتاب (خدا) است، در حالی که از کتاب (خدا) نیست! (و با صراحت) می‌گویند: آن از طرف

خداست! با اینکه از طرف خدانیست، و به خدا دروغ می‌بندند در حالی که می‌دانند!

### شان نزول :

مرحوم طبرسی در مجمع البیان از بعضی نقل می‌کند که این آیه نیز درباره گروهی از علماء یهود نازل شده که با دست خود چیزهائی برخلاف آنچه در تورات آمده بود درباره صفات پیامبر اسلام می‌نوشتند و آن را به خدا نسبت می‌دادند (و با زبان خود حقائق تورات را تحریف می‌کردند) ابو الفتوح رازی نام کعب بن اشرف و حی بن اخطب و بعضی دیگر از علمای آنها را در اینجا به خصوص ذکر می‌کند.

### تفسیر :

#### رسوایی تحریف گران

باز در این آیه سخن از بخش دیگری از خلافاکاریهای بعضی از علمای اهل کتاب است، می‌فرماید: بعضی از آنها زبان خود را به هنگام تلاوت کتاب خدا چنان می‌پیچند و منحرف می‌کنند که گمان کنید آنچه رامی‌خوانند از کتاب خدا است در حالی که از کتاب الهی نیست (و ان منهم لفريقا يلوون السنتهم بالكتاب لتحسبوه من الكتاب و ما هو من الكتاب).

---

#### تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه ۶۳۰

یلون از ماده لی (بر وزن حی) به معنی پیچیدن و کج کردن است و این تعبیر در اینجا کنایه جالبی از تحریف سخنان الهی است گویا آنها هنگام تلاوت تورات وقتی به صفات پیامبر اسلام که بشارت ظهورش در آیات تورات آمده بود می‌رسیدند در همان حال آن را تغییر می‌دادند و چنان ماهرانه این عمل انجام می‌گرفت که شنونده گمان می‌کرد آنچه رامی‌شنود متن آیات الهی است.

آنها به این کار نیز قناعت نمی‌کردند بلکه صریحا می‌گفتند: این از سوی خدا نازل شده در حالی که از سوی خدا نبود (و يقولون هو من عند الله و ما هو من عند الله).

سپس قرآن بر این امر تاکید می‌کند که این کار به خاطر این نبود که گرفتار اشتباهی شده باشند بلکه به خدا دروغ می‌بندند در حالی که عالم و آگاهند (و يقولون علی الله الکذب و هم يعلمون). تمام اینها به خاطر این بود که منافع مادی خود را در خطر می‌دیدند و به خاطر

آن دست به هر گناهی می‌زدند در حالی که اگر افق فکر خود را بالامی‌گرفتند و خلوص نیتی نشان می‌دادند خداوند قادر متعال هم زندگی معنوی آنها را تامین می‌کرد و هم جنبه‌های مادی آنها را. ضمناً از این آیه و آیات قبل خطر مهم علما، و دانشمندان منحرف برای یک امت و ملت روشن می‌شود زیرا این تشدید مجازاتها دلیل بر اهمیت موقعیت علما و خطراتی است که از ناحیه انحراف آنها حاصل می‌شود.

تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه ۶۳۱

آیه ۷۹ - ۸۰

آیه و ترجمه

ما کان لبشر ان یوتیه الله الکتاب و الحکم و النبوة ثم یقول للناس کونوا عبادا لی من دون الله و لکن کونوا ربانیین بما کنتم تعلمون الکتاب و بما کنتم تدرسون و لا یامرکم ان تتخذوا الملائکة و النبیین اربابا ایامرکم بالكفر بعد از انتم مسلمون

ترجمه :

۷۹ - برای هیچ بشری سزاوار نیست که خداوند، کتاب آسمانی و حکم و نبوت به او دهد سپس او به مردم بگوید: غیر از خدا، مرا پرستش کنید! بلکه (سزاوار مقام او، این است که بگوید:) مردمی الهی باشید، آن گونه که کتاب خدا را می‌آموختید و درس می‌خواندید! (و غیر از خدا را پرستش نکنید!)  
۸۰ - و نه اینکه به شما دستور دهد که فرشتگان و پیامبران را، پروردگار خود انتخاب کنید.

آیا شما را، پس از آنکه مسلمان شدید، به کفر دعوت می‌کند؟!

شان نزول :

درباره این دو آیه دو شان نزول ذکر کرده‌اند:  
نخست این که کسی نزد پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) آمد و اظهار داشت ما به تو همانند دیگران سلام می‌کنیم در حالی که به نظر ما چنین احترامی کافی نیست تقاضا داریم به ما اجازه دهی امتیازی برای قائل شویم و تو را سجده کنیم! پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: سجده برای غیر خدا جایز نیست، پیامبر خود را تنها به عنوان یک بشر احترام کنید ولی حق او را بشناسید و از او پیروی نمایید!  
دوم اینکه یکی از یهودیان بنام ابو رافع به اتفاق سرپرست هیئت اعزامی نجران

در مدینه روزی خدمت پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) آمد و اظهار داشتند  
آیا مایل هستی تو را

---

تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه ۶۳۲

پرستش کنیم و مقام الوهیت برای تو قائل شویم؟! (شاید آنها می‌پنداشتند که مخالفت پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) با الوهیت مسیح به خاطر این است که خود او سهمی از این موضوع ندارد بنابراین اگر او را به مقام الوهیت همچون مسیح بپذیرند از مخالفت خود دست بر می‌دارد و شاید این پیشنهاد توطئه‌ای برای بدنام کردن پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) و منحرف ساختن افکار عمومی از او بود) اما پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: معاذ الله (پناه بر خدا) که من اجازه دهم کسی جز پروردگار یگانه مورد پرستش قرار گیرد، خداوند هرگز مرا برای چنین امری مبعوث نکرده است!

تفسیر :

دعوت به پرستش غیر خدا ممکن نیست

این آیات همچنان افکار باطل گروهی از اهل کتاب را نفی و اصلاح می‌کند مخصوصاً به مسیحیان گوشزد می‌نماید که هرگز مسیح (علیه السلام) ادعای الوهیت نکرد و آنچه درباره او در این زمینه گفته شده همه نسبت‌های ناروایی است که بعداً به او داده‌اند و نیز به درخواست کسانی که می‌خواستند این گونه ادعاها را درباره پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) (به علی که در شان نزول آمد) تکرار کنند صریحاً پاسخ می‌گوید می‌فرماید: برای هیچ بشری سزاوار نیست که خداوند کتاب آسمانی و حکم و نبوت به او دهد سپس او به مردم بگوید غیر از خدا مرا پرستش کنید (ما کان لبشر ان یوتیه الله الکتاب و الحکم و النبوة ثم یقول للناس کونوا عباداً لی من دون الله). نه پیامبر اسلام و نه هیچ پیغمبر دیگری حق ندارد چنین سخنی را بگوید و این گونه نسبت‌ها که به انبیاء داده شده همه ساخته و پرداخته افراد ناآگاه و دور از

---

تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه ۶۳۳

تعلیقات آنها است چگونه ممکن است این مقامات بزرگ را از سوی خدا پیدا کنند و در عین حال به سوی شرک دعوت نمایند. سپس می‌افزاید: بلکه (سزاوار مقام او این است که بگوید) افرادی باشید الهی

آنگونه که تعلیم کتاب الهی به شما داده شده و درس خوانده‌اید و هرگز غیر خدا را پرستش نکنید (و لکن کونوا ربانیین بماکنتم تعلمون الکتاب و بماکنتم تدرسون).

آری فرستادگان الهی هیچگاه از مرحله بندگی و عبودیت تجاوز نکردند و همیشه بیش از هر کسی در برابر خداوند خاضع بودند بنابراین امکان ندارد از جاده توحید خارج شوند و مردم را به شرک دعوت کنند.

«ربانیین» جمع «ربانی» به کسی گفته می‌شود که ارتباط او بارب (پروردگار) قوی باشد و از آنجا که واژه «رب» به کسی گفته می‌شود که به اصلاح و تربیت دیگران پردازد مفهوم این واژه در آیه بالا آن است که هرگز سزاوار پیامبران نیست که مردم را به پرستش خویش دعوت کنند آنچه برای آنها سزاوار است این است که مردم را در پرتو تعلیم آیات الهی و تدریس حقایق دینی به صورت دانشمندان الهی و ربانی در آورند افرادی که جز خدا نپرستند و جز به سوی علم و دانش دعوت نکنند.

از جمله مزبور استفاده می‌شود که هدف انبیاء تنها پرورش افراد نبوده بلکه هدف تربیت معلمان و مربیان و رهبران مردم بوده است یعنی کسانی که بتوانند محیطی را با علم و ایمان خود روشن سازند. در آیه فوق نخست به مساله تعلیم (یاد دادن) و سپس به مساله تعلم و درس خواندن اشاره شده تفاوت این دو کلمه از این نظر است که «تعلیم» معنی

---

#### تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه ۶۳۴

وسیع و گسترده‌ای دارد که هر گونه یاد دادن از طریق گفتار و کردار نسبت به افراد با سواد و بی‌سواد را شامل می‌شود ولی درس خواندن به فراگیریهائی گفته می‌شود که از روی کتاب و دفتری باشد و به اصطلاح نسبت میان این دو عموم و خصوص مطلق است.

و به این ترتیب هدف انبیاء پرورش عالمان ربانی و مصلحان اجتماعی و افراد دانشمند و آگاه و مدیر و مدبر بوده است.

آیه بعد تکمیلی است نسبت به آنچه در آیه قبل آمد می‌گوید: همانطور که پیامبران مردم را به پرستش خویش دعوت نمی‌کردند، به پرستش فرشتگان و سایر پیامبران هم دعوت نمی‌نمودند می‌فرماید: و سزاوار نیست اینکه به شما دستور دهد فرشتگان و پیامبران را پروردگار خودانتخاب کنید (و لا یامرکم ان تتخذوا الملائکة و النبیین اربابا).

این جمله از یک سو پاسخی است به مشرکان عرب که فرشتگان را دختران خدا می‌پنداشتند و نوعی ربوبیت برای آنها قایل بودند و با این حال خود را پیرو آیین ابراهیم (علیه السلام) معرفی می‌کردند.

و از سوی دیگر پاسخی است به صائبان که خود را پیرو یحیی (علیه السلام) می‌دانستند ولی مقام فرشتگان را تا سر حد پرستش بالامی‌بردند. و نیز پاسخی است به یهود و نصارا که عزیر (علیه السلام) یا مسیح (علیه السلام) را فرزند خدا معرفی می‌کردند و سهمی از ربوبیت را برای آنها قایل بودند.

آیه در پاسخ همه آنها می‌گوید: هرگز ممکن نیست پیامبری با آن علم و آگاهی الهی مردم را به ربوبیت غیر خدا دعوت کند. و در پایان آیه برای تاکید بیشتر می‌افزاید: آیا شما را به کفر دعوت می‌کند پس از آنکه مسلمان شدید (ایامرکم بالكفر بعد اذ انتم مسلمون). آیا ممکن است پیامبر خدا به کفر دعوت کند و به شما اجازه دهد او را

---

#### تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه ۶۳۵

پرستش کنید. ناگفته پیداست که اسلام در اینجا مانند بسیاری از موارد دیگر به معنی وسیع کلمه یعنی تسلیم در برابر فرمان خدا و ایمان و توحید به کار رفته است، یعنی چگونه ممکن است پیامبری پیدا شود و نخست مردم را به ایمان و توحید دعوت کند سپس راه شرک را به آنها نشان دهد و یا اینکه چگونه ممکن است پیامبری نتایج زحمات پیامبران دیگر را که به اسلام دعوت کرده‌اند بر باد دهد و آنها را متوجه کفر و شرک سازد؟!

آیه ضمناً اشاره سربسته‌ای به معصوم بودن پیامبران و عدم انحراف آنها از مسیر فرمان خدا می‌کند.

نکته :

**بشر پرستی ممنوع است.**

آیات فوق با صراحت تمام هر گونه پرستش غیر خدا و مخصوصاً بشرپرستی را محکوم می‌سازد و روح آزادگی و استقلال شخصیت را در انسان پرورش می‌دهد همان روحی که بدون آن شایسته نام انسان نخواهد بود. در طول تاریخ افراد زیادی را می‌شناسیم که پیش از آنکه به قدرت برسند چهره‌های معصومانه داشتند و مردم را به حق و عدالت و حریت، آزادگی و ایمان دعوت می‌کردند اما هنگامی که پایه‌های قدرت آنها در اجتماع محکم شد

کم کم مسیر خود را تغییر داده و گرایش به فرد پرستی و دعوت به سوی خویش کردند.  
در حقیقت یکی از طرق شناسائی داعیان حق و داعیان باطل همین است که داعیان حق که در راس آنها پیامبران و امامان قرار داشتند در آن روز که

---

تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه ۶۳۶

بزرگترین قدرتها را در اختیار می گرفتند همانند نخستین روزهای دعوت خود، مردم را دعوت به سوی اهداف مقدس دینی و انسانی از جمله توحید و یگانه پرستی و آزادگی می نمودند ولی داعیان باطل به هنگام قدرت و پیروزی نخستین مطلبی که در مغز آنها جوانه می زند دعوت به سوی خویش و تشویق مردم به یک نوع عبودیت بوده است تملقها و چاپلوسیهای افراد بی مایه ای که معمولاً اطراف آنها رامی گرفتند، با غرور و کم ظرفیتی آنها توأم شده چنین پدیده های را به بار می آورد.

حدیث جالبی که از علی (علیه السلام) نقل شده روشنگر چهره واقعی و روحانی آن حضرت و شاهی برای این بحث است:  
روزی که امام (علیه السلام) به سرزمین انبار (یکی از شهرهای مرزی عراق) رسید جمعی از دهقانان در برابر آن حضرت طبق سنتی که به آن خو گرفته بودند از مرکبهایشان پیاده شدند و به سرعت به سوی اوشتافتند (و شاید سجده کردند) امام (علیه السلام) نه تنها به این کار رضایت نداد بلکه شدیداً برآشفته و بر آنها فریاد زده: «ما هذا الذی صنعتموه؟ فقالوا: خلق منا نعظم به امراءنا فقال: و الله ما ینتفع بهذا امرؤکم و انکم لتشقون علی انفسکم فی دنیاکم و تشقون به فی آخرتکم و ما اخسر المشقة و راءها العقاب و اربح الدعة معها الامان من النار».

امام فرمود: «این چه کاری بود که شما انجام دادید؟ عرض کردند: این آدابی است که ما امیران خود را با آن بزرگ می داریم. امام فرمود: به خدا سوگند! زمامداران شما از این کار بهره ای نمی گیرند و شما خود را در دنیا به رنج و در آخرت به بدبختی گرفتار می سازید! چه زیانبار است رنجی که به دنبال آن کیفر خدا باشد و چه سودمند است آرامش و آزادگی که در پی آن ایمنی از آتش دوزخ قرار گیرد!.

---

تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه ۶۳۷

آیه ۸۱ - ۸۲

آیه و ترجمه

و اذ اخذ الله ميثاق النبيين لما آتيتكم من كتاب و حكمة ثم جاءكم رسول مصدق لما معكم لتؤمنن به و لتنصرنه قال اقررتم و اخذتم على ذلكم اصرى قالوا اقررنا قال فاشهدوا و انا معكم من الشاهدين فمن تولى بعد ذلك فاولئك هم الفاسقون

ترجمه :

۸۱ - و (به خاطر بیاورید) هنگامی را که خداوند، از پیامبران (و پیروان آنها)، پیمان موکد گرفت، که هر گاه کتاب و دانش به شما دادم، سپس پیامبری به سوی شما آمد که آنچه را با شماست تصدیق می کند، به او ایمان بیاورید و او را یاری کنید! سپس (خداوند) به آنها گفت: آیا به این موضوع، اقرار دارید؟ و بر آن، پیمان موکد بستید؟ گفتند: (آری) اقرار داریم! (خداوند به آنها) گفت: پس گواه باشید! و من نیز با شما از گواهانم.

۸۲ - پس کسی که بعد از این (پیمان محکم)، روی گرداند، فاسق است.

تفسیر :

پیمان مقدس

به دنبال اشاراتی که در آیات پیشین درباره وجود نشانه های روشن پیامبر اسلام در کتب انبیاء قبل آمده بود در این آیات اشاره به یک اصل کلی در این رابطه می کند و آن اینکه پیامبران پیشین (و به دنبال آنها پیروانشان) با خدا پیمان بسته بودند که در برابر پیامبرانی که بعد از آنها می آیند سر تعظیم و تسلیم فرود آورند می فرماید: و (به خاطر بیاورید) هنگامی را که خداوند پیمان موکد از پیامبران (و پیروان آنها) گرفت که هر گاه کتاب و دانش به شما دادم سپس پیامبری به سوی شما

---

تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه ۶۳۸

آمد که آنچه را با شماست تصدیق می کند (و نشانه های او موافق چیزی است که با شماست) حتما به او ایمان بیاورید و او را یاری کنید (و اذ اخذ الله ميثاق النبيين لما آتيتكم من كتاب و حكمة ثم جاءكم رسول مصدق لما معكم لتؤمنن به و لتنصرنه).

در حقیقت همانطور که پیامبران و امت های بعد موظف اند نسبت به پیامبران گذشته و آیین آنها احترام بگذارند و اصول آنها را محترم بشمرند پیامبران و

امتهای پیشین نیز نسبت به پیامبران بعد از خود چنین وظیفه‌ای داشته‌اند، در آیات قرآن کراراً اشاره به وحدت هدف پیغمبران خدا شده است و این آیه نمونه زنده‌ای از آن است.

فراموش نکنیم که «میثاق» در اصل از ماده «وثوق» به بعضی اطمینان و اعتماد گرفته شده به همین دلیل به پیمانهای موکد که مایه اطمینان است میثاق گفته می‌شود البته گرفتن پیمان از پیامبران همراه با گرفتن پیمان از پیروان آنها است و موضوع پیمان این بود که اگر پیامبری بیاید که دعوت او هماهنگ با دعوت آنان باشد و نشانه‌های او با آنچه در کتب آسمانی آنها آمده موافق باشد (و به این ترتیب حقانیت او ثابت گردد) باید نه تنها به او ایمان بیاورند بلکه به یاری‌اش برخیزند.

سپس برای تاکید می‌افزاید: خداوند به آنها فرمود: آیا اقرار به این موضوع دارید؟ و پیمان موکد مرا بر آن گرفتید؟ گفتند: آری اقرار داریم فرمود: بر این پیمان گواه باشید و من هم با شما گواهم (قال، اقررتم واخذتم علی ذلکم اصری قالوا

---

#### تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه ۶۳۹

اقررنا قال فاشهدوا و انا معکم من الشاهدین). در آیه بعد قرآن مجید پیمان شکنان را مورد مذمت و تهدید قرار می‌دهد و می‌گوید: سپس هر کس (بعد از این همه پیمانهای موکد و میثاقهای محکم) سرپیچی کند و روی گرداند (و به پیامبری همچون پیامبر اسلام که بشارت ظهورش همراه نشانه‌های او در کتب پیشین آمده ایمان نیاورد) فاسق و خارج از اطاعت فرمان خداست (فمن تولی بعد ذلک فاولئک هم الفاسقون). و میدانیم که خداوند اینگونه فاسقان لجوج و متعصب را هدایت نمی‌کند همانگونه که در آیه ۸۰ سوره توبه آمده است: و الله لا یهدی القوم الفاسقین و کسی که مشمول هدایت الهی نشد سرنوشتش دوزخ و عذاب شدید الهی است.

#### نکته‌ها

۱- آیا آیه فوق تنها درباره بشارت انبیاء پیشین و پیمان آنها نسبت به پیامبر اسلام است؟ یا هر پیامبری را که بعد از پیامبر دیگری مبعوث شده در بر می‌گیرد؟ ظاهر تعبیّرات آیه یک مسأله کلی و عمومی است، اگر چه خاتم پیامبران مصداق بارز آن است و با روح مفاهیم قرآن نیز همین معنی وسیع و

گسترده مناسب است بنابراین اگر می‌بینیم در اخباری تصریح شده که منظور از آن پیغمبر گرامی اسلام است از قبیل تفسیر آیه و تطبیق آن بر یک مصداق روشن محسوب می‌گردد نه این

---

تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه ۶۴۰

که معنی آن انحصار بوده باشد. فخر رازی در تفسیر خود از امام علی (علیه السلام) نقل می‌کند که: هنگامی که خداوند آدم و سایر انبیاء را آفرید از آنها عهد و پیمان گرفت که هر گاه محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) مبعوث شد به او ایمان آورند و یاری‌اش کنند.

۲ - با توجه به مضمون آیه این سؤال پیش می‌آید که مگر ممکن است پیامبر اولو العزمی در زمان پیامبر الوا العزم دیگر مبعوث گردد تا موظف به پیروی از او باشد؟ در پاسخ این سؤال باید گفت: همانطور که در تفسیر آیه اشاره شد پیمان تنها از خود پیامبران گرفته نشد بلکه از پیروان آنها نیز گرفته شد و در حقیقت منظور از پیمان گرفتن از انبیاء، پیمان گرفتن از امت‌های آنان و نسل‌هایی که بعد از آنها به وجود می‌آیند و عصر پیغمبر بعد را درک می‌کنند می‌باشد به علاوه خود پیامبران نیز اگر (فرضا) پیامبران آینده را درک کنند ایمان خواهند آورد یعنی هرگز پیغمبران خدا در هدف‌ها و دعوت‌های خود از یکدیگر جدا نیستند و با هم جنگ و ستیزی ندارند.

۳ - سخن دیگر درباره آیه این است که آیه مزبور گرچه درباره پیامبران است ولی بدیهی است که در مورد جانشینان آنها نیز صادق می‌باشد زیرا جانشینان راستین آنها از آنان جدا نیستند و همه یک هدف را تعقیب می‌کنند و همیشه پیامبران جانشینان خود را معرفی کرده و نسبت به آنها بشارت داده و مردم را به ایمان آوردن و یاری آنها دعوت نموده‌اند و اگر می‌بینیم در روایاتی که در ذیل آیه در کتب تفسیر یا حدیث ما نقل شده جمله «و لتصرنه» درباره علی (علیه السلام) تفسیر شده و مساله ولایت را مشمول آن دانسته‌اند در حقیقت اشاره به همین معنی است.

ناگفته نماند که آیه فوق از نظر چگونگی ترکیب نحوی در میان مفسران و اهل ادب مورد بحث و گفتگو واقع شده است.

---

تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه ۶۴۱

#### ۴ - تعصیبهای مزاحم

تاریخ نشان داده که پیروان یک آیین به آسانی حاضر نیستند دست از آیین خود بردارند و در برابر پیامبران تازه که از طرف خداوند مبعوث می شوند تسلیم گردند بلکه با جمود و سرسختی خاصی روی آیین قدیم ایستاده و از آن دفاع می کنند گویا آن را از خود و خود را از آن می دانند و رها ساختن آن را فنای ملیت خویش می پندارند.

لذا به زحمت به قبول آیین نو، تن در می دهند و سرچشمه بسیاری از جنگهای مذهبی که در طول تاریخ واقع شده و از دردناک ترین حوادث تلخ تاریخ است همین تعصب خشک و جمود بر آیینهای کهن بوده است.

در حالی که قانون تکامل می گوید: باید آیینها یکی پس از دیگری بیایند و بشر را در مسیر خداشناسی و حق و عدالت و ایمان و اخلاق و انسانیت و فضیلت پیش ببرند تا به آخرین آیین که خاتم ادیان است برسند و همچون طفلی که مدارج تحصیلی را یکی پس از دیگری پیموده تا فارغ التحصیل شده این راه را بپیماید.

بدیهی است اگر شاگردان دبستانی آنچنان نسبت به محیط دبستان علاقه و تعصب پیدا کنند که از حضور در دبیرستان خودداری نمایند جز رکود و عقب ماندگی از قافله ترقی نتیجه ای نخواهند داشت، اصرار و تاکید که در آیه بالا درباره گرفتن عهد و پیمان موکد از انبیاء و امتهای پیشین نسبت به انبیای آینده شده است گویا برای اجتناب و احتراز از همین تعصیبا و جمودها و لجاجتها بوده که با نهایت تاسف پس از این همه تاکید باز می بینیم پیروان آیینهای کهن به آسانی در برابر حقایق جدید تسلیم نمی شوند - ضمناً درباره اینکه چرا و چگونه اسلام خاتم مذاهب و آخرین ادیان است در ذیل آیه ۴۰ سوره احزاب به خواست خدا مشروحاً سخن خواهیم گفت.



تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه ۶۴۲

آیه ۸۳ - ۸۵

آیه و ترجمه

افغیر دین الله یبغون و له اسلم من فی السموت و الارض طوعا و کرها و الیه یرجعون

قل امنا بالله و ما انزل علینا و ما انزل علی ابرهیم و اسمعیل و اسحق و یعقوب و الاسباط و ما اوتی موسی و عیسی و النبیون من ربهم لا نفرق بین احد منهم و نحن له مسلمون

و من یتبع غیر الاسلام دینا فلن یقبل منه و هو فی الآخرة من الخاسرین

ترجمه :

۸۳ - آیا آنها غیر از آیین خدا می طلبند؟! (آیین او همین اسلام است)، و تمام کسانی که در آسمانها و زمین هستند، از روی اختیار یا از روی اجبار، در برابر (فرمان) او تسلیم اند، و همه به سوی او باز گردانده می شوند.

۸۴ - بگو: به خدا ایمان آوردیم، و (همچنین) به آنچه بر ما و بر ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب و اسباط نازل گردیده، و آنچه به موسی و عیسی و (دیگر) پیامبران، از طرف پروردگارشان داده شده است، ما در میان هیچ یک از آنان فرقی نمی گذاریم، و در برابر (فرمان) او تسلیم هستیم.

۸۵ - و هر کس جز اسلام (و تسلیم در برابر فرمان حق)، آیینی برای خود انتخاب کند، از او پذیرفته نخواهد شد، و او در آخرت، از زیانکاران است.

تفسیر :

برترین آیین الهی، اسلام است

تاکنون بحثهای مشروحی در آیات گذشته درباره مذاهب پیشین آمده در این

تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه ۶۴۳

آیات بحث درباره اسلام آغاز می شود و توجه اهل کتاب و پیروان ادیان گذشته را به آن جلب می کند.

در آیه نخست می فرماید: آیا آنها غیر از آیین خدا می طلبند؟ آیین او همین

اسلام است (افغیر دین الله یبغون).

سپس می‌افزاید: تمام کسانی که در آسمانها و زمین‌اند چه از روی اختیاریا اجبار اسلام آورده‌اند (و در برابر فرمان او تسلیم‌اند) و همه به سوی او باز گردانده می‌شوند بنابراین اسلام آیین همه جهان هستی و عالم‌آفرینش است (و له اسلم من فی السموات و الارض طوعا و کرها و الیه یرجعون).

در اینجا قرآن مجید اسلام را به معنی وسیعی تفسیر کرده و می‌گوید: تمام کسانی که در آسمان و زمین‌اند و تمام موجوداتی که در آنها وجود دارند مسلمان‌اند یعنی در برابر فرمان او تسلیم‌اند زیرا روح اسلام همان تسلیم در برابر حق است منتهی گروهی از روی اختیار (طوعا) در برابر «قوانین تشریعی» او تسلیم‌اند و گروهی بی اختیار (کرها) در برابر «قوانین تکوینی» او.

توضیح اینکه: خداوند دو گونه فرمان در عالم هستی دارد یک سلسله از فرمانهای او به صورت قوانین طبیعی و ما فوق طبیعی است که بر موجودات مختلف این جهان حکومت می‌کند و همه آنها مجبورند در برابر آن زانو زنند و لحظه‌ای از این قوانین سرپیچی نکنند و اگر فرضاسرپیچی کنند ممکن است محو و نابود گردند یک نوع «اسلام و تسلیم» در برابر فرمان خدا است، بنابراین اشعه آفتاب که به دریاهای تابد و بخار آب که از دریا بر می‌خیزد و قطعات ابر که به هم می‌پیوندند دانه‌های باران که از آسمان فرو می‌ریزد، درختانی که بر اثر آن نمو می‌کنند و گلها که در پرتو آن شکفته می‌شوند همه مسلمان‌اند زیرا هر کدام در برابر قانونی که آفرینش برای او تعیین کرده است تسلیم‌اند.

نوع دیگری از فرمان خدا هست که فرمان تشریعی نامیده می‌شود یعنی

#### تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه ۶۴۴

قوانینی که در تشریع آسمانی و تعلیمات انبیاء وجود داشته است تسلیم در برابر آنها جنبه «اختیاری» دارد و تنها افراد با ایمان هستند که به خاطر تسلیم در مقابل آنها شایسته نام «مسلمان» می‌باشند البته سرپیچی از این قوانین نیز بالمال دست کمی از سرپیچی از قوانین آفرینش ندارد که این هم باعث انحطاط و عقب ماندگی و یا نابودی است.

و از آنجا که جمله «اسلم» در آیه فوق اشاره به معنی وسیع اسلام است که هر دو قسمت را در بر می‌گیرد و لذا می‌فرماید: جمعی از روی اختیار تسلیم

می‌شوند (طوعاً) مانند مومنان و جمعی از روی اجبار (کرها) مانند کافران نسبت به قوانین تکوینی، بنابراین معنی آیه این است که کافران با این که از قبول اسلام در برابر بخشی از فرمانهای خدا سرباز زده‌اند ناچار به قبول بخش دیگر شده‌اند، پس چرا آنها در برابر همه قوانین الهی و دین و آیین حق یک باره تسلیم نمی‌شوند.

احتمال دیگری که در تفسیر آیه می‌باشد و بسیاری از مفسران آن را ذکر کرده‌اند و در عین حال منافاتی با آنچه در بالا گفتیم ندارد این است که افراد با ایمان در حال رفاه و آرامش از روی رغبت و اختیار به سوی خدایم روند، اما افراد بی‌ایمان تنها به هنگام گرفتاری و مشکلات طاقت فرسا به سوی او می‌شتابند و او را می‌خوانند و با این که در حال معمولی شریک‌هائی برای او قایل می‌شوند در آن لحظات سخت و حساس جز او کسی را نمی‌شناسند و نمی‌خوانند.

از آنچه گفته شد معلوم شد که من در جمله من فی السموات و الارض هم شامل موجودات عاقل می‌شود و هم غیر عاقل (و به اصطلاح این واژه که مخصوص موجودات عاقل است به عنوان تغلیب به معنی گسترده‌تری اطلاق شده است) و طوعاً اشاره به موجودات عاقل و مومن است و کرها اشاره به کافران و موجودات غیر عاقل.

---

#### تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه ۶۴۵

در آیه بعد خداوند به پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) (و همه پیروان او) دستور می‌دهد که نسبت به همه تعلیمات انبیاء و پیامبران پیشین، علاوه بر آنچه را پیغمبر اسلام نازل شده ایمان داشته باشند.

می‌فرماید: بگو: ایمان به خدا آوردیم و به آنچه بر ما و بر ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب و اسباط (پیامبران تیره‌های بنی اسرائیل) نازل شده و آنچه به موسی و عیسی و همه پیامبران از سوی پروردگارشان داده شده است نیز ایمان آوردیم ما در میان آنها فرقی نمی‌گذاریم و ما در برابر او تسلیم هستیم (قل آمنا بالله و ما انزل علینا و ما انزل علی ابرهیم و اسمعیل و اسحق و یعقوب و الاسباط و ما اوتی موسی و عیسی و النبیون من ربهم لا نفرق بین احد منهم و نحن له مسلمون).

آری ما هیچ فرقی میان آنها از نظر حقانیت قایل نیستیم، همه را به رسمیت می‌شناسیم، همه رهبران الهی بوده‌اند و همگی برای هدایت خلق مبعوث

شده‌اند و ما در برابر فرمان خدا از هر نظر تسلیم هستیم و بنابراین دست  
تفرقه‌اندازان را به این وسیله کوتاه می‌کنیم.

و بالاخره در آخرین آیه به عنوان یک نتیجه‌گیری کلی می‌فرماید: هر کس غیر  
از اسلام آیینی برای خود انتخاب کند از او پذیرفته نخواهد شد و در آخرت از  
زیانکاران است (و من یبتغ غیر الاسلام دینا فلن یقبل منه و هوفی الآخرة من  
الخاصرین).

جمله «یبتغ» از ماده «ابتغاء» به معنی تلاش و کوشش است که هم در  
موارد شایسته و هم ناشایسته به کار میرود و در هر مورد تابع قرائنی است که  
در آن مورد وجود دارد.

به این ترتیب از مفهوم عام اسلام به عنوان یک اصل کلی که همان تسلیم‌در  
مقابل حق است به مفهوم خاص آن یعنی آیین اسلام منتقل می‌شود که نمونه  
کامل و اکمل آن است و می‌گوید: امروز جز آیین اسلام از هیچ کس پذیرفته  
نیست و در

---

#### تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه ۶۴۶

عین احترام به همه ادیان الهی برنامه امروز، اسلام است. همانگونه  
که دانشجویان دوره دکترا در عین احترام به تمام دروسی که در  
مقاطع مختلف تحصیلی مانند ابتدائی، راهنمائی و دبیرستان و دوره  
لیسانس خوانده‌اند تنها درسی را که باید دنبال کنند همان دروس سطح  
بالای مقطع نهایی خودشان است و پرداختن به غیر از آن جز زیان و  
خسران چیزی نخواهد داشت و آنها که با تقلید نا بجا و تعصب جاهلی و  
مسائل نژادی و خرافات خود ساخته پشت به این آیین کنند بدون شک  
گرفتار زیان و خسران خواهند شد و جز تاسف و ندامت از سرمایه‌های عمر  
و حیات که بر باد داده‌اند نتیجه‌ای نخواهند گرفت.

جمعی از مفسران گفته‌اند که این آیه درباره دوازده نفر از منافقان نازل شده  
که اظهار ایمان کرده بودند و سپس مرتد شدند و از مدینه به مکه بازگشتند  
آیه نازل شد و به آنها اعلام کرد که هر کس جز اسلام را بپذیرد زیانکار است.  
در حدیثی از پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) می‌خوانیم که فرمود: روز  
قیامت اعمال را یک به یک (در دادگاه الهی) می‌آورند هر کدام خود را معرفی  
می‌کنند یکی می‌گوید من نمازم، دیگری می‌گوید من روزه‌ام و... و سپس  
اسلام را می‌آورند و می‌گویند: پروردگارا! تو سلامی و من اسلام، خداوند

می‌فرماید:... امروز به واسطه (مخالفت با) تو مواخذه می‌کنم و به تو پاداش میدهم. خداوند در کتابش می‌فرماید: و من یبتغ غیر الاسلام دینا فلن یقبل منه و هو فی الآخرة من الخاسرین.

درباره تفاوت میان اسلام و ایمان و ویژگیهای هر کدام و جمع میان این آیه و آیات مربوط به ایمان در سوره حجرات ذیل آیه ۱۴ به خواست خدا بحث خواهد شد.

---

تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه ۶۴۷

آیه ۸۶-۸۹

آیه و ترجمه

کیف یرهدی الله قوما کفروا بعد ایمنهم و شهدوا ان الرسول حق وجاءهم البینت و الله لا یرهدی القوم الظلمین اولئک جزاؤهم ان علیهم لعنة الله و الملائكة و الناس اجمعین

خلدین فیها لا یخفف عنهم العذاب و لا هم ینظرون  
الا الذین تابوا من بعد ذلک و اصلحوا فان الله غفور رحیم

ترجمه :

۸۶ - چگونه خداوند جمعیتی را هدایت می‌کند که بعد از ایمان و گواهی به حقانیت رسول و آمدن نشانه‌های روشن برای آنها، کافر شدند؟! و خدا، جمعیت ستمکاران را هدایت نخواهد کرد!

۸۷ - کیفر آنها، این است که لعن (و طرد) خداوند و فرشتگان و مردم همگی بر آنهاست.

۸۸ - همواره در این لعن (و طرد و نفرین) میمانند، مجازاتشان تخفیف نمییابد، و به آنها مهلت داده نمی‌شود.

۸۹ - مگر کسانی که پس از آن، توبه کنند و اصلاح نمایند، (و در مقام جبران گناهان گذشته برآیند، که توبه آنها پذیرفته خواهد شد)، زیرا خداوند، آمرزنده و بخشنده است.

شان نزول :

یکی از انصار (مسلمانان مدینه) به نام حارث بن سوید دستش به خون بی گناهی به نام محذر بن زیاد آلوده گشت و از ترس مجازات از اسلام برگشت و به مکه فرار کرد (و یازده نفر از پیروان او که مسلمان شده بودند نیز مرتد شدند) پس از ورود به مکه از کار خود سخت پشیمان گشت و در اندیشه فرو

رفت که در برابر این جریان چه کند. بالاخره فکرش به اینجا رسید که یک نفر را به سوی خود به

---

تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه ۶۴۸

مدینه بفرستد تا از پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) سؤال کنند آیا برای او راه بازگشتی وجود دارد یا نه؟

آیات فوق نازل شد و قبولی توبه او را با شرایط خاصی اعلام داشت، حارث بن سوید خدمت پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) رسید و مجدداً اسلام آورد و تا آخرین نفس به اسلام وفادار ماند (ولی یازده نفر دیگر از پیروان او که از اسلام برگشته بودند به حال خود باقی ماندند).

در تفسیر الدر المنثور و بعضی تفاسیر دیگر شان نزولهای دیگری برای آیات فوق نقل شده که تفاوتهای زیادی با آنچه نقل کردیم ندارد.

تفسیر :

کیفر ارتداد

در آیات گذشته سخن از آیین اسلام بود که تنها آیین مقبول الهی است در این آیات سخن از کسانی است که اسلام را پذیرفته و سپس از آن برگشته‌اند که در اصطلاح «مرتد» نامیده می‌شوند.

می‌فرماید: «چگونه خداوند جمعیتی را هدایت می‌کند که بعد از ایمان و گواهی به حقانیت رسول، و آمدن نشانه‌های روشن برای آنها کافر شدند و خدا جمعیت ستمکاران را هدایت نمی‌کند؟» (کیف یهدی الله قوما کفروا بعد ایمانهم و شهدوا ان الرسول حق و جاءهم البينات و الله لا یهدی القوم الظالمین).

چرا خداوند آنها را هدایت نمی‌کند؟ دلیل آن روشن است آنها پیامبر را باننشانه‌های روشن شناسخته‌اند و به رسالت او گواهی داده‌اند بنابراین در بازگشت و عدول از اسلام در واقع ظالم و ستمگرند و کسی که آگاهانه ظلم و ستم می‌کند لایق هدایت الهی نیست او زمینه‌های هدایت را در وجود خود از میان برده است.

منظور از «بینات» در آیه فوق، قرآن مجید و سایر معجزات پیامبر اسلام است

---

تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه ۶۴۹

و منظور از «ظالم» در اینجا کسی است که در درجه اول به خود ظلم کرده و راه ارتداد پیش گرفته و در درجه بعد سبب گمراهی دیگران شده است.

سپس می افزاید: «آنها کیفرشان این است که لعن خداوند و فرشتگان و همه مردم بر آنها است» (اولئک جزاؤهم ان علیهم لعنة الله والملائكة و الناس اجمعین).

«لعن» در اصل به معنی طرد و دور ساختن آمیخته با خشم و غضب است و در مورد خداوند به معنی دور ساختن از رحمت خویش می باشد و اما در مورد فرشتگان و مردم به معنی خشم و تنفر و طرد معنوی یا تقاضای از خداوند درباره دور ساختن این گونه افراد از رحمت است.

آری این مرتدان ظالم و ستمگر که آگاهانه این راه را پیموده اند چنان در فساد و گناه فرو می روند که مورد نفرت همه افراد عاقل و با هدف عالم اعم از انسان و فرشتگان بلکه از آن بالاتر مورد خشم و غضب پروردگار قرار می گیرند. در آیه بعد می افزاید: «این در حالی است که آنها همواره در این لعن و طرد و نفرت میمانند و مجازات آنها تخفیف نمییابد و به آنها مهلت داده نمی شود» (خالدین فیها لا یخفف عنهم العذاب و لا هم ینظرون).

در واقع اگر این لعن و طرد جاودانی نبود و یا جاودانی بود و تدریجاً تخفیف می یافت و یا حد اقل مهلتی به آنها داده می شد تحملش آسانتر بود ولی هیچ یک از اینها درباره آنها نیست عذابشان دردناک و جاودانی و غیر قابل تخفیف و بدون هیچگونه مهلت است در واقع نه از آغاز بریده می شود، نه از پایان و نه از شدت آن کاهش می یابد.

---

#### تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه ۶۵۰

در آخرین آیه راه بازگشت را به روی این افراد می گشاید و به آنان اجازه توبه می دهد چرا که هدف قرآن در همه جا اصلاح و تربیت است و یکی از مهمترین اسباب اصلاح و تربیت گشودن راه بازگشت به روی بدکاران و آلودگان است می فرماید: مگر کسانی که بعد از آن توبه کنند و اصلاح نمایند و در مقام جبران بر آیند (که توبه آنان پذیرفته می شود) زیرا خداوند آمرزنده و مهربان است (الا الذین تابوا من بعد ذلک و اصلحوا فان الله غفور رحیم).

این آیه مانند بسیاری از آیات دیگر قرآن پس از طرح مساله توبه با جمله «و اصلحوا» این حقیقت را می فهماند که توبه تنها ندامت از گذشته و تصمیم بر

ترک گناه در آینده نیست. بلکه شرط قبولی توبه آن است که با اعمال نیک خود در آینده اعمال زشت پیشین را جبران کند و لذا در بعضی از آیات قرآن بعد از ذکر توبه اشاره به ایمان و عمل صالح شده است مانند آیه فوق و آیه ۶۰ سوره مریم می فرماید: الا من تاب و آمن وعمل صالحا: «مگر کسی که توبه کند و ایمان آورد و عمل صالح انجام دهد» در غیر این صورت توبه یک توبه کامل نیست.

بلکه از این تعبیر استفاده می شود که گناه نقصی در ایمان انسان ایجاد می کند که بعد از توبه باید تجدید ایمان کند تا این نقص بر طرف گردد.

نکته :

### آیا توبه «مرتد» پذیرفته می شود؟

«مرتد» یعنی کسی که اسلام را پذیرفته و سپس از آن باز گشته، بر دو قسم است «مرتد فطری» و «مرتد ملی» مرتد فطری به کسی گفته می شود که از پدر و یا مادر مسلمان تولد یافته و یا به قول بعضی در حالی که نطفه او منعقد شده پدر و یا مادرش مسلمان بوده اند و سپس او اسلام را پذیرفته و بعد از آن برگشته است ولی مرتد ملی به کسی گفته می شود که از پدر و مادر مسلمان تولد نیافته بلکه خود بعد از بلوغ اسلام را پذیرفته و سپس از آن باز گشته است.

---

### تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه ۶۵۱

توبه مرتد ملی پذیرفته می شود و در حقیقت مجازات او خفیف است زیرا او مسلمان زاده نیست ولی در مورد «مرتد فطری» حکم از این شدیدتر و سختتر است گرچه توبه او در واقع و در پیشگاه خداوند پذیرفته می شود ولی اگر وضع او در دادگاه اسلام ثابت شود محکوم به اعدام خواهد شد و اموال او به عنوان ارث به ورثه مسلمان او می رسد و همسر او از او جدا خواهد شد و حتی توبه کردن او نمی تواند جلو این احکام شدید را بگیرد!

ولی همانطور که گفتیم این سختگیری تنها در مورد مرتد فطری آن هم در صورتی است که مرد باشد.

ممکن است کسانی از این سختگیری تعجب کنند و آن را یک نوع خشونت شدید غیر قابل انعطاف بدانند که با روح اسلام سازگار نیست.

ولی در حقیقت این حکم یک فلسفه اساسی دارد و آن حفظ جبهه داخلی کشور اسلامی و جلوگیری از متلاشی شدن آن و نفوذ بیگانگان و منافقان

است زیرا ارتداد در واقع یک نوع قیام بر ضد رژیم کشور اسلامی است که در بسیاری از قوانین دنیای امروز نیز مجازات آن اعدام است اگر به افراد اجازه داده شود هر روز مایل بودند خود را مسلمان معرفی کنند و هر روز مایل نبودند استعفا دهند به زودی جبهه داخلی اسلام از هم متلاشی خواهد شد و راه نفوذ دشمنان و عوامل و ایادی آنها باز خواهد شد و هرج و مرج شدیدی در سراسر جامعه اسلامی پدید خواهد آمد، بنابراین حکم مزبور در واقع یک حکم سیاسی است که برای حفظ حکومت و جامعه اسلامی و مبارزه با ایادی و عوامل بیگانه ضروری است.

از این گذشته کسی که آیینی همچون اسلام را بعد از تحقیق و پذیرش رها کند و به سوی آیینهای دیگری برود معمولاً انگیزه صحیح و موجهی ندارد، و بنابراین درخور مجازاتهای سنگین است و اگر می‌بینیم این حکم درباره زنان خفیفتر است به خاطر این است که همه مجازاتها در مورد آنها تخفیف می‌یابد.

تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه ۶۵۲

آیه ۹۰-۹۱

آیه و ترجمه

ان الذین كفروا بعد ايمانهم ثم از دادوا كفرا لن تقبل توبتهم و اولئك هم الضالون

ان الذین کفروا و ماتوا و هم کفار فلن یقبل من احدهم ملء الارض ذهباً و لو افتدی به اولئک لهم عذاب الیم و ما لهم من ناصرین

ترجمه :

۹۰ - کسانی که پس از ایمان کافر شدند و سپس بر کفر (خود) افزودند، (و در این راه اصرار ورزیدند)، هیچگاه توبه آنان، (که از روی ناچاری یاد آستانه مرگ صورت می‌گیرد)، قبول نمی‌شود، و آنها گمراهان (واقعی) اند (چرا که هم راه خدا را گم کرده‌اند، و هم راه توبه را!).

۹۱ - کسانی که کافر شدند و در حال کفر از دنیا رفتند، اگر چه در روی زمین پیر از طلا باشد، و آن را به عنوان فدیة (و کفاره اعمال بد خویش) بپردازند، هرگز از هیچ یک آنها قبول نخواهد شد، و برای آنان، مجازات دردناک است، و یاورانی ندارند.

شان نزول :

بعضی گفته‌اند آیه اول در مورد اهل کتاب که قبل از بعثت پیامبر اسلام (صلی

الله علیه و آله و سلم) به او ایمان آورده بودند اما پس از مبعث به او کفر ورزیدند نازل شده، و بعضی دیگر گفته‌اند در مورد «حارث بن سوید» و یازده نفر از یاران او که از اسلام برگشته بودند نازل شده ولی حارث پشیمان شد و توبه کرد و چنانکه در شأن نزول آیه قبل نیز اشاره شد یازده نفر از همراهان او به حال خود باقی ماندند و باز نگشتند و در پاسخ دعوت حارث به او گفتند: ما در مکه می‌مانیم و به کار خود بر ضد محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) ادامه می‌دهیم و انتظار شکست او را داریم اگر مقصود ما حاصل شد چه بهتر و در غیر این صورت راه توبه باز است و هر گاه برگردیم (او ما را می‌پذیرد و) درباره ما همان

---

#### تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه ۶۵۳

چیزی که درباره حارث نازل شد نازل می‌گردد. هنگامی که رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) مکه را فتح کرد بعضی از آنها وارد اسلام شدند و توبه آنها پذیرفته شد و اما در مورد کسانی که در حال کفر از دنیا رفته بودند آیه دوم نازل گردید.

تفسیر :

#### توبه بی فایده

در آیات قبل سخن از کسانی در میان بود که از راه انحرافی خود پشیمان شده و توبه حقیقی نموده بودند و لذا توبه آنها قبول شد ولی در این آیه سخن از کسانی است که توبه آنها پذیرفته نیست اینها کسانی هستند که نخست ایمان آورده سپس کافر شده و در کفر پافشاری و اصرار دارند و به همین دلیل هیچگاه حاضر به پیروی از دستورات حق نیستند مگر اینکه کار بر آنها مشکل شود و راهی جز اطاعت و توبه و تسلیم نبینند یقیناً خداوند توبه این گونه افراد را قبول نخواهد کرد.

می‌فرماید: «کسانی که بعد از ایمان آوردن کافر شدند سپس بر کفر خود افزودند (و در این راه اصرار ورزیدند) هیچگاه توبه آنان قبول نمی‌شود (چرا که از روی ناچاری صورت می‌گیرد) و آنها گمراهان‌اند» چرا که هم راه خدا را گم کرده‌اند و هم راه توبه را (ان الذین كفروا بعد ايمانهم ثم ازدادوا كفرا لن تقبل توبتهم و اولئك هم الضالون).

توبه آنها ظاهری است چرا که وقتی پیروزی طرفداران حق را ببینند از روی ناچاری اظهار پشیمانی و توبه می‌کنند و طبیعی است که چنین توبه‌ای

پذیرفته نشود.

احتمال دیگری که در تفسیر این آیه داده شده این است که اینگونه اشخاص زمانی پشیمان می شوند و توبه می کنند که خود را در آستانه مرگ و پایان عمر ببینند

---

#### تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه ۶۵۴

و میدانیم که در آن ساعت درهای توبه بسته می شود و چنان توبه ای پذیرفته نخواهد شد. در واقع این آیه شبیه همان چیزی است که در سوره نساء آیه ۱۸ آمده که می فرماید: «کسانی که اعمال بد انجام می دهند و به هنگامی که مرگشان فرا می رسد توبه می کنند توبه آنها پذیرفته نیست».

تفسیر سومی برای آیه ذکر شده که منظور از آن توبه از گناهان معمولی در حال کفر است. مثلاً کسی در کفر خود اصرار داشته باشد ولی از گناهانی مانند ظلم و غیبت و فحشاء توبه کند توبه او بیفایده است چرا که شستن آلودگیهای سطحی از جان و دل با وجود آلودگیهای شدید و عمیق مؤثر نخواهد بود.

لازم به یادآوری است که تفسیرهای سه گانه فوق منافاتی با هم ندارد و ممکن است آیه ناظر به تمام این توبه های بیهوده باشد هر چند تفسیر اول با آیات گذشته و شان نزول این آیات سازگارتر است.

در آیه بعد به دنبال اشاره ای که در آیه گذشته به توبه های بیهوده شد سخن از کفار بیهوده می گوید: می فرماید: کسانی که کافر شدند و در حال کفر از دنیا رفتند اگر تمام روی زمین پر از طلا باشد و آن را به عنوان فدیة (و کفارہ اعمال زشت خویش) پردازند هرگز از آنها پذیرفته نخواهد شد (ان الذین کفروا و ماتوا و هم کفار فلن یقبل من احدهم ملء الارض ذهباً و لو افتدی به). روشن است کفر تمام اعمال نیک انسان را بر باد می دهد و اگر تمام روی زمین پر از طلا باشد و در راه خدا اتفاق کنند پذیرفته نخواهد شد و صدا البته اگر چنین چیزی در قیامت در اختیار آنها باشد و بدهند پذیرفته نیست.

بدیهی است منظور از این تعبیر (تمام روی زمین پر از طلا باشد و اتفاق کنند) این است که اتفاق آنها هر قدر زیاد هم باشد با وجود آلودگی روح و جان و دشمنی با حق بی فایده است و گرنه معلوم است که اگر مجموع زمین پر از طلا گردد در آن

---

موقع ارزش طلا با خاک یکسان خواهد بود. بنابراین جمله بالا کنایه‌ای برای بیان وسعت دایره انفاق و بخشش است.

در اینکه منظور از این انفاق در این جهان یا جهان دیگر است مفسران دو احتمال داده‌اند ولی ممکن است آیه ناظر به هر دو باشد چه تمام دنیا را در حال حیات خود انفاق کنند و چه در قیامت به عنوان فدیة بدهند پذیرفته نیست هر چند ظاهر آیه نشان می‌دهد که مربوط به جهان دیگر است. زیرا می‌گوید: کسانی که کافر شدند و در حال کفر از دنیا رفتند یعنی پس از مرگ در حال کفر اگر فرضاً بزرگترین ثروت‌های جهان در اختیارشان باشد و تصور کنند همانند این جهان می‌توانند با استفاده از ثروت مجازات الهی را از خود دور سازند سخت در اشتباه‌اند و این جریمه مالی و فدیة به هیچ وجه در مجازات آنها اثر نخواهد داشت. درواقع مضمون آیه شبیه چیزی است که در آیه ۱۵ سوره حدید آمده است که می‌گوید: فالیوم لا یؤخذ منکم فدیة و لا من الذین کفروا: «امروز نه از شما (منافقان) و نه از کافران فدیة و غرامتی گرفته (و پذیرفته) نمی‌شود».

و در پایان آیه به نکته دیگری اشاره فرموده، می‌گوید: آنها کسانی هستند که مجازات دردناک دارند و یآوری ندارند (اولئک لهم عذاب الیم و مالهم من ناصرین).

یعنی نه تنها فدیة و انفاق به حال آنها سودی ندارد بلکه شفاعت، شفاعت کنندگان نیز شامل حال آنها نمی‌شود زیرا شفاعت شرایطی دارد که یکی از مهمترین آنها ایمان به خدا است و به همین دلیل اگر تمام شافعان روز قیامت جمع شوند تا برای فرد بیایمانی شفاعت کنند پذیرفته نخواهد شد.

و اصولاً چون شفاعت به اذن خدا است آنها هرگز از چنین افراد نالایقی شفاعت نمی‌کنند که شفاعت نیز لیاقتی لازم دارد، چرا که اذن الهی شامل افراد نالایق نمی‌شود.

پروردگارا! توفیقی مرحمت فرما که پیش از بسته شدن درهای توبه، توبه کنیم و به سوی تو باز گردیم.

خداوند! لیاقتی مرحمت کن که مشمول شفاعت پاکان و نیکان شویم.

خداوندا! حسن عاقبت که از برترین نعمت‌های تو است از ما دریغ‌مدار.  
آمین یا رب العالمین

→ قبل

↑ فرست